

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بفضل حکیم شافعی طالق وکیل کریم ناجی حق از انفاط جالبینوس دیر بقراط اوان در انفاط



بسم الله الرحمن الرحیم در بیان فضائل و مناقب و سیرت و اخلاق و عادات و آداب و سنن و تقاضا و تنبیذ و توفیق و عفو و غفران

مطبع دارالکتاب و المطبعه المطبوعه

نعت سرور کائنات و آل ابرار و صحاب اطهار

محمد باعث کل فرین ست	محمد مبط روح الامین ست	محمد رونق فرین ست	محمد جاس عرش برین ست
----------------------	------------------------	-------------------	----------------------

لاونبی که مخزن اسرارند	سهرچشمه فیض و جبط الانوارند	اسلام قوی گشت زلفا اهل حق	الحق که ستون قصر دین اعیانند
------------------------	-----------------------------	---------------------------	------------------------------

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّكَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَوَلِيِّائِهِ أَجْمَعِينَ

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

بعد از آنکه صاحب لولاک میگوید بنده خاکی سر پاهای عصیان و راجی مغفرت خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب یادم بماند
الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان خراسانی الاصل متوطن بلخه صطفی اباد و عن رام پور که در حقیقت آرام پور و در اصل
سوادت عن الفسادات و الشور که چون فقیر بعد از کتاب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طب که علمی است شریعت و فنی است بنده
رافتند و این برهان مستحکم که موضوع او بدین انسان است و بدین در حصول تجارت مجیب و وصول مجربات غریبه برود اکثر کتب در این

مطالعاتی میگردود و اگر چه را قلم در بیشتر مضامین مشکوک حتی الوسیع تصحیح مطالب آن برداشته قاطب مجتبی نیست که در ترجمه بعضی عبارات انطباق تفاوتی در معنی اصلی را داشته باشد
 اگر در مقامی مطلبی به اختیار از عبارات کتاب صحیح دریا بنده محمول بر طبعی نسبی و منقول عنه گردد و حسب امکان با اصلاح آن به دلائل و اگر در جایی ترک بعضی الفاظ ضروری
 یا تغییر آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان است بوقوع آمده باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور در این معنی و العذره عند کرام الناس مقبول +
 و اگر این همه عموماً متفاحی حاصل نمایند ذرات عامی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند که مستحق کرامت گناهکارانند و الله غفور رحیم و منه الاستغفار
 فی البدایه و النهایه اکنون نام کتاب معتبر که خلاصه مطالب اقوال متنفین آنها و احادیث حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
 از آن ای اطالع ناظرین بقلم می آیند آن موجب قرشی است و شروع آن مثل شرح سدید و نفیس فی اقرانی و شرح فضل الله تیریزی طیب بیهود شرح استاد
 والدان غفر الله لهما و اسباب و علل است نجیب الدین سمرقندی و شرح آن شرح نفیس لانی شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن سیدی بقوادش فی طبیعت
 حکیم شریف خان بنیاشیه میراثمند حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد خان جامع الصنائت حکیم کاظم علیخان و کامل الصنائت علی بن عباس مجتبی فی الطب
 ابو سهل سیدی و قانون شنبه علی سینا و بعضی شرح آن مثل شرح قرشی و علاء دسبیکه زرنی و جندی و علی گیلانی و اسحاق الله خان و فی غیره و غرض شاهی
 سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و تحت علاء دسبیکه آن و نهایه الغرض محمود و فرزند حکیمه علی بن بن دیرازی و زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فی
 و جواهر طایلس سلطان الدین و معانیات کندی و حاجات باقر حسینی موسوی و حاجات کتبی شوش و زیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و قصول ثابت
 ابن قرقه و قصول ابن اریس و حاشیات معینه و میران الطباع و اسرار الاطباء و مقالات الطاک و جواهر نفیس و لابیندیا خلیفه بطریق و حاجات ایلاتی
 و شرح آن از علاء دسبیکه و حاشیه محمد ابن ابیاس و حاشیه کثیر من الایض و بر الساعه و شامل الادویه و مقالات و کلمات فخر بنیه از تصنیف محمد زکریا زری
 و ترجمه الارواح و جندی و حاجات بقراطی طبری و شفا و الاستقامه خضر بن علی و معنی سعید بن بیت الله و ابن تلمیذ و غنی بنی ابن نوح قرشی و ترجمه الهجیه و ترجمه
 و ترجمه علی و در غیره و جواهر تصنیف و از طاک و ترجمه سید سیدی و منهایه الایمان ابن خیر و تقویم الابدان آن و منهایه الکدکان و قصول بقراط و بعضی شرح آن مثل
 فی غیره و جواهر تصنیف و از طاک و ترجمه سید سیدی و منهایه الایمان ابن خیر و تقویم الابدان آن و منهایه الکدکان و قصول بقراط و بعضی شرح آن مثل
 و میام و بعضی دیگر که از انسان حیل و بر او متعلق و غیره و از طاک و ترجمه سید سیدی و منهایه الایمان ابن خیر و تقویم الابدان آن و منهایه الکدکان و قصول بقراط و بعضی شرح آن مثل
 و مقالات حسین و شمس الدین و ترجمه و از طاک و ترجمه سید سیدی و منهایه الایمان ابن خیر و تقویم الابدان آن و منهایه الکدکان و قصول بقراط و بعضی شرح آن مثل
 حکیم علی و ترجمه و از طاک و ترجمه سید سیدی و منهایه الایمان ابن خیر و تقویم الابدان آن و منهایه الکدکان و قصول بقراط و بعضی شرح آن مثل
 و ریاض العمل و حاشیه ابوبکر کات در ریاض الفوائد و حاشیه کات حکیم علویخان و کتب لباب حکیم صدر الدین خان شاه جهان ابادی و معانیات حکیم حاجی
 شارح زیلخا و انوار قاسمی سید نور علی ابر ابادی و انوار العلاج سید نور الدین تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم نواز احمد خان و معانیات حکیم
 محمد افشار خان شاه جهان ابادی و معانیات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا ابر ابادی و شفا و حیل حکیم شفا فی خان و طب شناسی
 حکیم شناسان و اسکان بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم شهاب الدین استاد و والد ماجد مولف بودند و نافع الامراض و خزائن العلاج و ریاض العمل
 جدید بر نسخه انبیا لایف حکیم بابرید و کفایه منصوری و تصانیف حمزه حکیم ازانی و از غریب و طب بر حسن تلمیذ حکیم علویخان و طب حکیم ابو القاسم
 و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمیع الجوامع حکیم علویخان و جمیع الجوامع محمد بنی خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی
 و قلانس و شاه و علویخان و قرابادین قدیم و جدید و کثیر شفا فی و جلای و معصومی و کولوا و محمد و قادری و نقش بندی و سیدی و مجموع و بقای
 و کانی و قرابادین اجل خان و علاج الامراض و حیا و نافع قرابادین حکیم مهدی و حسن الشفا و معصومی حکیم غلام امام و متعلق الهجرات آن و بعضی کتب
 از دیگر هندی مثل دارا شکویی و تکریم هندی و دستور الاطباء معروف بطب فرشته و مجربات اکبری و علاج الغرایب و معانیات نبوی و مقولات هندی
 و طب سکندر سیدی و طب حنفی و منافع کربیی و غیره تجارب و غیره و اقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویه و ابن صهاربخت و ابن سید و ابن سید و ابن سید

از قوت و وقت جهاد و دو حکام منتهی باید که لطیف تر به سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت و درین هنگام بسوی قوت و عدم قوت
از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تر بشود تا غایت و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او و یا قریب است
باید که ازین اصول نمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مرض در او اهل حمیات یا استیلا یا تخمه که درین صورت و ابتداءی مرض غذا
منع کنند پیش از آنکه بدین متخلل باشد که درین حالت غذا و منتهی به هندی بیشتر از غذا که در وقت مزید و نه بخون اختلال قوت و مثل تطیب مطلوب تشنج پس
و فواید یابوس که درین هر دو با وجود بودن از امراض یا بسبب سرعت انقباضی آنها تا لطیف غذا نکنند بنابر غرض تطیب و مثل امید قصر زمانه مرضی و آنچه
در فایده تشنج و فواید طب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تا لطیف غذا نکنند بنابر امید سرعت آنها و لذت چون نماند آنها
طول میکند کثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدینکه غذا نیز مرض نوعیک از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او و یا مزمن تمیز است
همچنین از جهت ناله نفوذ آن بسبب سرعت و بطور از جهت قوام غلبه و رقت که از آن متولد گردد تمیز میشود چنانچه از جهت اختلال بدن و در قسم بود یکی از جهت
سرعت نفوذ و مثل حال شراب یا بطور نفوذ و مثل حال کباب قلیه و درم از جهت شغل قوام خون که از آن متولد گردد و در قسم است که او چنانکه حال غذای محم خا زیر
و گویا سه است یا رقت و در سرعت متخلل او چنانکه حال غذای کالین شراب است و در آنچه لطیف است احتیاج بسوی غذای لطیف سریع نفوذ و قتی باشد که داده اند که در وقت
قوت حیوانی و تقاضای آن نماید و در قوت و قوت اضم غدا ای بطور نفوذ و فاکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت به بیماری مرضی قوت بود که هنگام شروع نوبت نوبت نوبت نوبت
باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای ضعیف تر و سریع الهضم و لطیف جنانکه باید از غذای سریع الهضم چون اتفاق
غذا ای بطور اضم و النفوذ اند که در آن خون نیست که اگر بعد از آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدن مختلط شود و در هر دو مگر در غذای اضم و النفوذ
خون از حد و ث سد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تلبید حس عضوا بسبب وجع و جز آن کنند و مثل اسهال و کله یا پی و هم بقدر دهند و لیکن
غذای قوی و تغذیه بطور اضم و قتی احتیاج نماید که در وقت نفوذ شخصی کند یا کسی که آماده ریاضات تو به باشد و غذای ضعیف یعنی رقیق کسی را دهند که از
تکالیف سامه سرعت عارض شود تا منضم گردد قبل عرض و از آنرا از آن منع کنند و بدینکه اگر فرض صحت مزمن باشد باید که غذا و بدن غلیظ دهند
و آنچه متوسطه از آن باشد باید که غذا و بدن متوسطه خوراند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
نور دهند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف بحسب مراتب باشد لطیف مطلق مثل ضرورت
و اطراف بچه با کبان و کشک بهر حریر با و بقولان و مثل سفناغ و خور و بقله ایمانی و مانند آن و نان مغسول و نعیم و آب سرد و جلاب یا آب نو که یا در
سکنجبین تر کرده و کتر از آن با می خورد و باز در تیه و در راج و چو زه مرغ مطبوخ و کشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جدی
شور با می چو زه مرغ و ماوال شعیر و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر آب انار و با القرع و ماوال الخیار و ربوب و نو که مثل سبب انار و الو و مانند آن است و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماوال شعیر رقیق و مرغ لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسطه بحسب مراتب مثل چو زه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و یا بچه پیش است و استعمال غلیظ احتیاج نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف احتیاج استعمال کنند که استعمال غذای قلیل موجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا و قتی باید که قوت قوی و مرض مجید المنتهی باشد و نه گفته اند که غذا
مرضی اخذ نمیشود نباید بلکه اخذ نمیکند که در آن دو ائمت مخالفه و کیفیت مرض باشد و اما کثیر غذا در مبداء امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیز که بدان غذا سازند و درین شور با می محم سریع الانهضام است اگر مانعی نباشد و در بحسب است که رعایت عادت
و جمیع احوال کنند و خصوصاً در مرضی که بعضی در حال صحت غذا بسیار بخورند و در حال مرض متخلل اند که غذا نمیشوند و بعضی اندک خور باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را ازینجا بحسب عادت او تدبیر نمایند و یا بچگونه در تغذیه مرض رعایت نمود کثیره نماید مثل قوت و عادت او و مزاج او
و اختلاف او و نوع مرض و قوت او و عارض او و در وقت او و مقدار قدرت او و مقدار زمان راحت و حال سخته و حال متخلل بدن و کثافت او و درین مرض

[illegible]

و بکار و وقت حاضر اوقات سال مانند آن قاعده دوم در معالجه بدو با آنکه علاج بدو با هر نوع است یکی عام بدن مثل استفراغ موده دوم خاص بعضی
مثل اطمینان و نظرات بر آنکه فعل اینها در موده مرض عضو بود فقط و متعال اودیه کاهی از فعل بود که بطریق یکی از مجاری طبیعی مثل دهن بینی گوش و غیره روان
پس استفراغ کن یا حبس نماید یا تغییر در مزاج را یعنی تعدیل کند بی تنقیه و حبس کاهی از خارج باشد مثل اخم و مرهم و نگین و قیلیل و مانند آن پس آن یا تنقیص
از بدن کند مثل دای تنیز قاطع کمال کرم و ادران سیرا مثل دای نبت کرم یعنی رویاننده گوشت و یا منع چیزی کند و اگر از اوج گوشت و یا تحلیل چیزی کند و اگر مثل
ناتوانی یا تغییر مزاج را و اگر مثل تحلیل و طلاء و کرم و حبس است در علاج با دوی مرعات ده امر یعنی نوع مرض سبب او و قوت و میزان ضعف آن و مزاج حادث
و طبیعی و سن و عادت و بکد وقت حاضر یعنی فصل و حال و هوا و صناعت اول مرعات نوع مرض این چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض جارست یا بار و یا طب
یا یا این سبب است یا کرم سبب است یا مادی یا معنوی آن با احتمال مضادات استعمال کنند و دوم مرعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی است یا نفسانی
و باری است یا سابق یا احوال و جسمانی از آنکه سبب نمایند و مثلاً بدنی اگر سوء مزاج سبب بود تبدیل آن کنند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب ماده غالب کنند
و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فرح یا غضب یا فرح مضطر علاجش با الاذن و تقویت سر و بدن و قلب تصحیح با غذای لطیف و طعم و انواع و غیره و خواب
معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شی حار یا حصول چیزی حار یا فعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد علاج بمطبیقات و اگر ضد آن باشد
بضد علاج کنند و اگر تغییر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضرر و احتیاج حسب حاجت معالجه نمایند و اگر در عدم ماکول یا ملوحخ باشد حسب کیفیت آن هم
بدر آنچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد یا زخم یا زخم در باب آن خواهد آمد و در اندر سوم مرعات قوت و ضعف مرض که اگر
قوی باشد با استفراغ مبارزت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نمایند و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و اگر در استعمال اودیه قوی و ضعیف و مخاط قوت و ضعف که بعضی لازم است از اجزای ضعف تحقیق است که اگر طالت مرض و کثرت فاعله و در وقت
بمخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض غلبه اخلاط افتد که در اینجا تنقیه موجب تقویت می شود و باز از آنکه سبب ضعف و اگر در قوت و ضعف متوسطه استفراغ
متوسطه کنند و غذا دهند چهار مرعات مزاج حادث و طبیعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبیعی چه تغییر یافته و در چه مقدار و در چه جهت و در چه
و کیفیت اودیه و سبب نمایند مثلاً اگر مزاج حلی حار بود و مرض نیز حار و ضعیف بود و در اینجا احتیاج بدوای شدید را در کثیر الکیمت نباشد مگر
آنکه مرض حادث در غایت درجه افراط بود و اگر مزاج حلی حار بود و مرض بارد حادث شود و لا محاله دلیل قوت سبب باشد و به قوت قوی و بکثرت مقدار مقتضی بود
مگر آنکه مرض حادث قوت نبود و با فرط تسخین چیزی دیگر نظیر مزاج حلی متوهم گردد که در اینجا حالت نیز درجه وسط مرغی باید داشت پنجم مرعات سن و این چنانست
که اگر مرض طفل باشد به سهولت قوی ندهند و اگر مثلاً مرض حار شوند آنچه شدید را ببرد باشد خاصه که فخر و غور اند که ضعیف مزاجان تحمل آن نمیشوند و اگر چه نظر
با آنکه مرض گرم شیع را نیز از قوت سبب غلبه و مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تیرید مطلوب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضربه
دیگر و مال کار تحمل سطح افراط بر ندهند و جوان در استفراغ تحمل از فضل و میر است ششم مرعات عادت مرض مثلاً دریافت نمایند که معتاد بضع و سهل و معنی
یا نه و تاثیر ملین سهل و معنی طبیعتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک مرعات عادت است که العاده طبیعت ثانیه و این بدون تجربه حاصل نشود
و اندک گفته اند بسیار امکان باشد همان چیز یا معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون سهل خوانند خستین بملینات خفیف امتحان طبع کنند بعد به سهولت بر داند
و مقتضی مرعات بلدی بر ایند که شهر گرم است یا سرد و از آنکه اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بجا و درات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت آن چنان بود
پس موافق تقاضای او رعایت در علاج نمایند مثلاً اگر از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال و در دو یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در
شمال او دریا باشد پس در چنین شهر که بالاتر معتدل است یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث الجا و درت سرد افراط تر سخین و تیرید نشاید کرد
و در چه معتدل مرغی باید داشت که چون مزاج او معتدل است ادنی مغیری در تغییر مزاج سکان آن باشد می کند و معلوم است که سبب ضعیف را تا در آن چیزی ضعیف توان کرد
و کنگ اگر در شهر حار و مزاج معتدل بود و لا کوه و یا فضا و شهر سرد یا گرم تنقیه بضرر باید کرد و اگر از اقلیم حلی حار و در شهر معتدل

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده او دوی معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف در آن باید تا دفعی از آن بگذرد و اگر بعید باشد مثل سینه یا کلیه محتاج شود به زیادت در قوت دوا یا باستبدال و بعد از آن قوتی از آن و یا زیادت در مقدار دوا یا بخلط او بچسبید که آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رسانند بهر آنکه قوت او دوی معتدله قبل وصول بسوی آن ناسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و زیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصاً از او دیده که غذائی باشند بهر آنکه حاله اعضا را بیشتر بود و این بهر آنکه ابدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود و در هنگام دو احتیاج در تنفیذ بسوی قوت غاصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج آید و پوشش حال غصه و عرق الغضا و امثال آن قوت هم نیست که معلوم نمایند چیزی را که با دوی مخلوط کردن سزاوارست تا آن مخالف در ایصال آن به بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دوی اعضا می بول مخلوط کرده میشود و زعفران با دوی قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بمضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضی بعضی چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرای باقی اعضا بسبب در قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صورت آن دوا بسوی آن عضو علیل حلیه کنند تا تاثیر او در آن اکثر شود و آنرا ضرر بمضوی لزوم نماید و در بعضی نیست که بدان دوا چیزی که از نشان او نفوذ بسوی عضو مرض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوی دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحاره پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد و بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبعی معلوم کنند که قرص در معای مغلی است دوا را بجهت رسانند و اگر دریافت نمایند که در معای علیا است آنرا بشرب ایصال کنند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعضی اعضا بعد از منفذی باشد و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آنرا است و او دوی مزوقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قصبه و رحم است و لهذا او دوی مزوقه در آنرا امراض آنما قوتیتر باشد و بعضی اعضا است که نفوذ او دوی بسوی آنها از منفذ واحد قریب شود و گاه بعید مدین مثل ریه است که دوی معتدله گاهی بسوی آن از مری شش از مسام غشائی که میان او و ریه قطعیه برپاست وصل میشود و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی رگ اجوف بعد بسوی ریه قلند و بهتر در او دوی حصه بر ریه و قصبه و آنست که او دوی بطریق اعوجا تا یا جوب استعمال کنند تا مراد آنها در مری بزمان باشد و آنچه بسوی او از آن غشاء ترشح گردد و بیشتر باشد و لهذا او دوی سه فرقه همچنین باخته اند و بدانند که گاهی ارتفاع موضع و مشارکت معاً میباشد و این در آنجا است که ماده تمامه بسوی عضو بچسبند یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او و هم از آنکه جذب بردای جاذب بود یا با هم دیگر جذب مثل نماد او دوی حریفه بر دستها و یا با ریه ساقین جنگام توجه ماده بسوی سر بعد از این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از ریه است بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نمادون مجامع و تقویر برای جذب مواد از چشم و یا بعید مثل ستن ساقین جنگام تصاعد مواد بسوی سر و هم مراعات مشارکت چنانچه حسیض موضع مجامع برپاستان میکنند بابر جذب بسوی چشم بر آنکه میان ایشان هم مشارکت است سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق ریه است فصدی نماید بابر آنکه درین جانب است و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید و جذب یا در مجاری تا مجرای بسیار قریب از مجرای بعید نباشد بهر آنکه چون از آن قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود پوشش مانع از جذب تمام عضو میزوب منته را مرض انصباب مواد بسوی آن میسر و اما اگر ماده تمامه منضبط بود از معرفت مشارکت بدو از منقطع نشوند یا از جهت آنکه آن نفس عضو آنرا بگیرد چنانچه فصدی بزرگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین یا بسوی قریب مشارکت نقل کنند و از این بیرون از آن چنانچه فصدی در مجاری

کسب سبب تب بیشتر نماید استعمال خما نیدرس در ابتدا مستقر فایده عمل آن در درین هنگام با استعمال الملحجات باک نیست بعد از آن در خطاطا آنچه خط قوت زیاد کند استعمال کننده سوم قانون اختیار کیمیت در او این قانون تقسیم شود در قانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرض برای تسخین معده یکمقال است و در تقوینا برای اسیال در درونک دوازده غریقون یکدیگر و در ششم خطاطا در کنگ و غیر آن قانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این علاج بقدر یکدیگر بر باروست و احار در درجه واحد مناسب و بود مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرور در درجه ثانی است و این مبرور در درجه ثالث است و غیر آن مثلا اگر دوی مطلوب یافته شود و ضعیف تر یا قویتر از آن باشد مقدار او زیاد یا کم بحسب مقتضای حدس صنایع نماید باطل تقدیر کیمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او مجموع بر سبیل حدس صنایع یعنی سرعت حرکت فکر یکدیگر که از کثرت مراد است اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردید یکی از مقدار مرض که این گاهی بحسب تیره وقت مرض نیز تیره میشود چنانچه تقدیر کیمیت دو بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس عرض ضعیف را لا محاله دو است ضعیف کفایت کند و قوی مضطرب قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و دوم از اینها آنکه بموقعیت و ملائمت و منافرت آن دلالت کند و این سه قسم است تبس مثل کورت و انوش و تسن و عادت و قتل و بکدر و صناعت و قوت و نحوه و حال هوا و تدریس سیرت و اکثر آنها مذکور شد سوم از طبیعت عضو و مرض اگر مرض مختص بعضی بود و حال بدن نیز مثل حال عضورین باشد و تفرق طبیعت عضو و تفرق معرفت چهارم است که از اجزای عضو خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج معرفت او بر آنست که چون مزاج طبیعی او و مرضی او معلوم شد حدس دریافت کرد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بر آن دارد کنند دریافت شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول صحیح بار بود و مرض جاریه باشد که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبریکه کثیر باشد و اگر هر دو جاری باشند در آن تبریکه اندک کفایت کند لیکن اینقدر بدانند که مرض مخالف مزاج صحیح محتاج بسوی تبریکه قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل مجاری و اهریه و بیست سطوح اعضا و ملائمت و شش و شش از فن لطیفه در آن تامل نمایند چه باختلاف آنها کیمیت او و چه مختلف بود و معذک باشد که بعضی اعضا خلقت خود سهل المتنافذ اند و در درون محل و خارج او موضع خالی است مثل شش که در اثر از داخل تجاوید شمع تصبیه ریست و عروق ضواری متفرق در آن و از خارج تجوید صندیس فضول بدوای ضعیف معتدل از آن منفع میشوند بسبب سمع مسلم او و سهولت نفوذ و ابسوی باطن او و بعضی از آن سهل المتنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند همچنین بعضی متخلخل درونش به بعضی متکاثف مثل کلیه متخلخل و ادوای لطیف کافی باشند و اگر چه آن را موضع خالی از درونش نباشد بهر آنکه نفوذ و ابسوی باطن او و اندفاع فضول از آن بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوی قوی باشد و اگر چه او را موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارند که آنرا تجوید نه از درون و خارج و نه از بیرون و نه فضا باشد و معذک متکاثف بود مثل عصب دست و پا بعد از آن عضو که آنرا تجوید از جانب واحد باشد از درون مثل او روده و شرايين رست و پا است و از خارج مثل اعصاب که در تجوید شکم و سینه است و بعد از آن آنچه از فضا از هر دو جانب بود لیکن کمتر کثیف بود مثل گره که از اعضای شکم از خارج و فضای درون مثل درین احتیاج بدوای قوی در درجه وسطی باشد پس از آن آنچه از تجوید از هر دو جانب بود و آن ضعیف باشد مثل ریه که در ادوی این باد و ضعیف کننده بدانند و عیبه تجوید متخلخل مسلم هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دو ابسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنا بر سرعت قبول او برای فضول بهر اندفاع او از آن نیز و اما معرفت وضع عضو نیست که وضع متقنی موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ و مثل معده یا بعید مثل گره یا متوسط مثل جگر باشد و مشارکت با عضو دیگر بود معرفت او را بدست هر آنکه تقدیر کیمیت و مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت اخصل الانتفاع است بنسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد از اختیار جانب جذب و او اما ماده مرض سهولت بسوی عضو مشارک از جانب است مثالش اینست که اگر آن ماده در حد یکد باشد متفرق آن بدلول کنند و اگر در قعر جگر باشد متفرق آن با سهال نمایند بهر آنکه در حد یکد مشارک اعضا محلول است و قعر آن مشارک است و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو که ماده را موات او کنند از سه وجه بود اول قریب بعد از دست پس

در درجه سبب
در درجه سبب
در درجه سبب

باشد مثل دوسیمه نماید برای امرض اعضای بعید ازجمله نافه و آنها بسوی آلت سر میجرت و بود و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق حبوط مثل او و سیمه است
تتقیه مسخر اینها چهارم اختیار بودن در ابط و غرور یا مرکب بود و بعضی امراض است که درواینها مرکب یا پیشل حساست که دروایه ضرر و دین باغراض مقصود در علاج آن کم
کفایت کند بعضی از آنهاست که دروایه آنها مفرد باید مثل او و یا امراض مزاجی تخم اختیار بود و یا نو یا گفته است چه بعضی ازو سیمه است که استعمال و بعد گذشتن مدتی بران جائز بود
مثل او و یک که دران افیون و فیل شود چون تر یا قی بعضی نگار است که نو بر سر بود مثل قرص کا فور و بعضی از آنهاست که چون گفته شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب بنفشه

نوکر قوانین کہ رعایت آنها و ابرام علی الجوامع است

[illegible]

بحکم میکنند و بدانکه چون زمانه انصباب ماه طول کند و در عضو مستقر گردد و نقل و ازان مشکل بود بلکه صواب نیست که از ان عضو خارج کنند و اما قبل از ان نقل بقرب مشاک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف کنند اول آنکه تسکین روح عضو مجذب عنه نمایند تا آنجا که جذب و او بسوی آن کم شود و هرگاه که وجع جذب است پس اگر تسکین نکنند و او در عضو تعاقب کند و فائده جذب پل گردد و و و هم که نظر کنند تا حایراده بر عضو تسکین باشد و بخران ضرر عام نگردد و اگر آنکه این تسکین نمود و راده بران متضرر نگردد و مثل حکم که گاهی مواد از اعضا بسوی معا جذب میکنند تا باسهال خارج شود و با وجود آنکه عبور و جگر لازم است و و هم که عضو مجذب الیه قلیل العصب نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه بدن انسانی مغرطه بود تا بر عضو مجذب الیه ماده بسیار جذب نگردد و تحلیل و ازان مشکل گردد و لیکن این قوی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با و استفراغ باشد ازین ضرر نباشد و اگر عضو مجذب الیه ماده اندک دفع ماده دیگر بسوی آن نباشد و هرگاه جذب عانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو یک بسوی آن ماده منفعت شده و مخفی طبعی برای او نباشد یا احداث خراج برای او از ان ممکن نبود و هرگاه اگر خراج طبعی برای او باشد یا احداث مخفی بران ممکن بود و مثل فصد خروج و ازان اولی است و اما معرفت قوت عضو و انتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو و انیز درین باب در محل است و عمده و در هر امر احاطت عموم ضرر و عدم و از استعمال و در عضو است پس اگر عضو یکی الحس عصبی باشد و درک و برای منافعی بسیار بود و او قوی کثیر المنافات برای طبیعت و علم اند و بدان الم بسیار یا بدین ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر عین باشد ضرر ازان هر دو زیاد بود و بطریق اول مراعات ریاست و بدین است پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بران اعظم امر بود و قوی حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنابر بودن اعضای ترکیب مبادی قوای ضروری و درجات و کثرت منافات و دای قوی آنرا و اول لک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا در یک دفعه خارج کنند و از خارج شریک البته نمایند که این بسیار ضرر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاف مواضع و نفاذ و بسبب کثرت خروج و ارواح بدان در استفراغ و فصد و چون مراعات مراعات در استفراغ میو و جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضا تهرید شد و بنمایند تا اطاقای حرارت غریزی لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیس بیشتر بود و هرگاه مبادی ارواح اند چون بادیه حلاله بر جگر عینا و کنند از او و قی قابل بعد خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی گذارند تا باجست قبض ازان از تحلیل مغرطه کند و جهت خوشبو تقویت فرج آن نماید و همچنین در شریک شریکات برای کبد و اولی اعضا یا این مراعات قلب است پس دماغ پس کب و بطریق دوم مراعات فعل مشترک هر عضو است و هرگاه که فعل آن عضو مشترک غایم جمیع بدن باشد و اگر چه رئیس نبود و مثل معده و ریه و حجاب عایت قوت اوله است و از ادجیبات باضعف معده آب سرد شد و البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاد نگردد و در و بداند که استعمال مرخیات ضرر بر اعضای تهرید و آنچه در شریک قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شد و ریجیات دارد و هرگاه که دای مرغی عضو را معرق انصباب میو او میکند و در جمیع اعضا ارواح او را معرق شغل و فعل در اضعیف و میو بعضی قبول مرض میکند و در طریق سوم مراعات فکله حسن و کال آنست پس در اعضای یکی الحس عصبی و حبیب که از استعمال و در غیره ای کیفیت حمیده و لذامه و موزیه مثل تنوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت انصر آنها بنا بر بسبب کای حس تحلیل نگردد و او و دیگر که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی محالات مثل ماشا و مادیون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیل ارواح و دوم تهرات بالقوه مثل انقباض و انشال آن بنا بر اضعاف آن ارواح و اطاقای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مسوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با مزج اعضاء و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون نشد که بر علاج بدو اشیخ رئیس بیان نموده تمام شد و سواى این قوانین دیگر نیز هست که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر در دست مثلاً او و قی قلب که جوهر آنها شد و بدینا نسبت جوهر بر روح باید و چون در او در تبدیل فرج مساوی باشند و جوهر یکی از ان هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر نمانی بدن پس استعمال ملایم است و و هم اختیار جهت استعمال در اینجا چنانچه از قی قلب که افضل استعمال و بطریق حقه است و او و قی قلب که افضل استعمال و از نوشیدن است و این هر است که نفوذ او بسوی مرض از اقرب طریق باید سوم اختیار جوهر است و از جوهر است که افضل استعمال آنها بطریق لغوات بود و مثل او و قی پینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها بطریق شریک است

و بعد است که یکی از آن هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود بل مرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او
 لا محاله ظاهر شود و گذشتن طبیعت نیز اگر چه ضررست مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر برجل بود و حصه را نقیضه و مرض فطوری آن اکثری است چه بسیار باشد که
 موت قبل ظهور علامات ششویه مرض عارض شود پس معالجه اجابت طبیعت خالی از کیفیات پدید میسر است و انفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنین ذات الهی
 اشتباه افتد بشریت غنای فیلو فرم کنند و اگر در تب عینی اشکال گردد و ندانند که این غنای است یا صفراوی یا غیر آن سکنه بین شریعت و طبیعت بود و هرگاه
 انفع این هر دو جمیع مواد است اما برای حار و طبیعت و انقباض و بار و طبیعت و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمیع شود و یکی از آن بر کوبه
 و یکی نباشد مثل بد با صدمه و یا مرضی که سبب وجع باشد با وجع جمیع گردد و مثل غشی حادث از قوی یا غیر آن با قوی و یا مرض موجب وجع با وجع جمیع شود
 مثل ادرام موجب وجع و مثل ضرر و سقطه باید که ابتدا تسکین وجع کنند و اگر که وجع محل ارواح است و قوت طبیعت کند پس بدن مرض و فاکت و ضعف
 عضو است پس ابتدا مرض ششویه نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذاب مواد است بوضع خود بسبب تبخیر و پس این مرض را یا ده کند یا مرض دیگر
 پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال و وجع تبخیر مرض مهول کند پس مرض مستولی گردد و وجع این حال یا در مطلق وجع تبخیر حاجت افتد باید
 که از مثل ششواش تجاوز نکنند که این با وجع تبخیر یا لوت و ماکول است و شئی لوت لعل الضریع باشد بسبب اعتقاد بودن طبیعت با صلاح و دفع ضرر
 او و ضرر تنای مخدرات از تقلیل خون و دفع و غیر اینها ظاهر است مگر اگر که وجع بر تیره رسد که از آن خوف هلاکت بود پس برین هنگام تجاوز بقوی از آن
 انیون حار و قوی قانون هرگاه بشریت حس ضرر نماید باید که غذای صاحب و بعد از آنکه سخت غلظت خون باشد مثل هر اثر سازند و در اوقات شد
 حس ضرر آنست که وجع مرض میگردد و چنانچه گاهی تصاعد و انقباض و عدمه و غیره و بسوی سر حساس میشود و سوسون سو تخمیل و دوی و طنین و غیره
 عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل الاستعداد و بهر ادرک باشد و از تقلیل خون و دفع چه تبخیر گاهی من
 پیدا شد چنان مزاج از مری و اضرر یا بهر اگر خوف تبخیر نباشد تنها صاحب و بعد از آن سازند قانون بد آنکه از معالجات جمیع
 استعانت بقویات قوای نفسانی و حیوانی است مثل تفریح و بعضی لغای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سرور یا بدو گاهی ملازمت
 مختصمین و کسی که از آن شرم نماید تا بر منج او از ششای مضر که از طلب کنند و بدان صبر نماید و از حرکات کثیر مسخر و مشیر مواد دفع کند و پوشیده نیست که هرگاه
 از نفس بدن متغیر میگردد و آن چه یکدیگر را عارض شود چه میگویم که هرگاه بر بدن غلظت سوداوی غالب شود و برای نفس خوف و توهمش فکر فاسد عارض میگردد
 و چون خوف تنیق صاف غالب گردد و نفس با سرور پیدا شود و کدک چون نفس انقباض بسیار شود بدن را غلبه صفرا و خوف مزاج عارض میگردد
 چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و بین مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و طریقات بجا است محمود یا مذموم و فتنه تخمیل میگردد و از این قبیل است
 آنچه مرض هنگام دیدن محبوب و یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرر نافع باشد
 و قریب این نوع از معالجات انتقال مرض از شهری بشهر دیگر است و از موهو و انتقال از هیئت هیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدن
 استواری حضرت از هیئت روحی یا غیر مزاج روحی کرده میشود و هرگاه از انتقال مله گاهی بر نفس تصور شفاوران می نماید و آنرا انفع میکند و اگر چه هرگاه
 هر دو بهیض خاص باشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگر چه آنرا امور ساده و تجدد گردد و بدان از امور متکرر که مکرر در اوج خلاصی یا به تاثیر در غایت تمامها
 قوی گردد و همچنین بر عروای جیه از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجع و تصور مرض بدان شفا و او ایضا هرگاه سبب ض حرارت باشد نقل مرض از جوی جوی
 یا تسکین طایر یا فصل حار بسوی خنثی آنها از مرض یا تخفیف در آن می نماید و مثال انتقال از هیئت هیئت که مثلاً صاحب حسب حدیثی باشد که
 آنرا احتیاج بریم و قیاد او که در اوست لازم بود و چون وضع بسوی هیئت دیگر بریم از آن جدا شود و تغیر گردانند آنرا انفع خوشه و مثال تکلیف هیات
 مثل تکلیف طفل احوال است بنظر قوی تیز بسوی خیری مثل آینه و غیره و مثل تکلیف صاحب لغوه از نظر و تیز چینی که این دعا بسوی تکلیف تسوی
 و جبهه و عین روحی نماید و گاهی بلا تکلیف معالجات دیگر بصلح خود میکند و مثال حرکاتی که بادی تغییر مزاج گردد و حرکات این را طبیعت است

حرارت باشد بر روی قوی البرد علاج کنند و قلیل الحار و قلیل البارد و عکس هر دو را بالعکس چون یک من بر طاقه از مردم عالم گرد و بر نسا و مزاج او
آن موضع استندالانموده باخراج فضول از بدن و استعمال غذایه جید الکیموس و تبدیل هوا معالج فرمایند و چهار را بر جزو پنج هرگز نرختانند و اموریکه او را در غم
و فرح فطرها از او موقوف دارند و با و سخت او را از خواب بیدار نسانند و غضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه بعضی مرض مبدل سازند و اگر بعضی از غذایه
مخالفت را سخت آرزو کنند اندکی ازان بدهند و اگر دمای سودمند را کراهت کنند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا موده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با موده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تبدیل دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج ازان باقی نماند سبب
تسکین مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تسکین مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج
با اعتبار بودن سوء مزاج سابق و دمای مست و نامعاجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالقام یا نه بر قسم است یکی آنکه سوء مزاج مستحق بعضی حصول و
کمال باشد و علاجش بالصد علی الاطلاق است و این اداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تب ربع تبریق است و لوشیدن آب سرد در تب
غیب خاص سبب تفتیه حرارت او و و هم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در او اهل تدریج مرض
یا اکثر بود چنانچه در او احوال و ملاش اداوات بالصد است از برای آنچه حاصل شده مع تقدم با حفظ نابر آنکه در مسلک حصول است بهر منع سبب بقی مرض
یا موجد باقی ازان از رو و مثال این تنقیه در ربع بخوف و غیب مستقیم است چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد ادا کند و هر واحد از اداوات
و تقدم با حفظ تنقیه و غیره را عام است و گاهی تدریج واحد میان هر دو جامع بود مثل قی مانع تنوا تر تب بلغمی که مستوقد عفونت او موده باشد سوء مزاج آنکه اراؤ
کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج اقتضا بر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بعد گردد و و لهذا این را تقدم با حفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد بعضی
سبب غلبه سودا بخوبی است و در حرمی غیب سبب غلبه صفراست و این نوع علاوات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون با سیر نباشد و معلوم
که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه بعرض صلاح از مسخات متعاده باشد عده حرارت هوا آنرا برسد یا سخن استعمال نمایند دریافت شود که آن سبب
عارض گردد و چون طریقه مشکل گردد که ارمی از امراض که آسبب و حرارت است یا برودت چنانچه تب بلغمی که در شکم با تب قی مشتبیه میگردد و چنانچه نزل
و زکام مشتبیه میشود که آن از حرارت دماغ است یا اکثر بلغم سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب و ظاهر گردد پس تجربه بدو ای مفرط کیفیت
نکند بهر آنکه کیفیت آن طبیعت مرض اگر موافق اقتضا اعانت بلغم مرض نماید و شریک زاده گردد و بعد تجربه نظر تمام نماید و بر تاثیر که بالعرض باشد مقرر گردد
بهر آنکه دو آگاهی حار بود و بالعرض تبریک کند و بالعکس مثلاً هرگاه ایون استعمال نماید و آن نزل را منع کند پس یقین کند که نزل از حرارت است سبب
بار و بودن ایون چه باشد که منع آن سبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید تسخین برابر است چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که
در مدت معینه ازاله و ممکن است همچنین مزاج بار و عارض از برودت هوا ممکن است ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر است بهر آنکه حرارت قوی
طبیعت است و برودت منافی آن و حیات خطر در تطیب و تبیس برابر است بهر آنکه خطر در تطیب از اخمار حرارت غریزی و اطفای آن بچنان
که در تبیس از تخفیف ماده آن و اطفای آن چون هر دو مفرط باشد لیکن مدت تطیب طول است یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج مدت
در از ترست از مدت احوال جناف و در بدن طبع این سبب کثرت و در محلات که نسبت به حفظ هر واحد از رطوبت و برودت بقویت سباب و دیگر و تبدیل
بقویت سباب خدا آن میشود و حرارت قوی دیگر و با سباب که کلیات مذکور است ایضا باعث آن که آن نفس فضول است و ابتلا و تنقیه سودمند بعد از آن حفظ اذ نماید
رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد و سبب نقصان ماده آن اگر زیاد شود حرارت با نهار و متعاقب میفکد
و برودت قوی می شود بقویت اسباب او و بجهت حرارت سبب کثرت رطوبت و با سباب که تحلیلی رطوبت افرات کند و آن برودت بالذات و حرارت
بالعرض یعنی بواسطه برودت است و معالجه فطر حرارت ناشی از سد تنقیه سودمند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا تجربه سودمند و نیز باید سبب تنقیه

و چون هر یک را بگذارد و در وقت استسقا از او بشنود خفقان ضعیف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس در وقت غرض نافع خفقان مضر جگر را بگذارد که سبب غلبه و خفقان خود در کبد چسبیده و در مجاری آن هنگام مرده و خود بايستد و ضعف و ازیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانی که در دیگر نیز احوال نکند قانون چون مرض عرض مجتمع گردد به علاج مرض ابتدا کنند که عرض تبعیت آن را نائل گردند و اگر عرض غالب شدید الکلیات باشد و از آن خوف کنند که قوت تحلیل و ضعیف کند درین صورت معالجه این مشغول شوند و اگر چه در مرض بقای در مثل غشی چون مخارن تب باشد که در مثل این وقت محتاج به دادن دمای مقوی و فزاید روح مثل خر و امثال آن از سختیات میشود که درین هنگام قصد عرض کنند و در مرض التفات ننمایند چنانچه مضررات در قوی باشد و الی وجه چون معصب شود برای تسکین عرض که آن وجه است میخورانند و اگر چه این مضرست بنفس قوی که آن مرض است سبب تبرید مضررات موجب زیادت سبب و همچنین گاهی تاخیر قصد واجب بسبب ضعف مده یا اسهال متقدم یا غشیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف مده و ضعف اسهال متقدم از قصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر نکنند و قصد می نمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفای میکنند و در مرض تشنج استلانی قصد اخراج همه خلطی نمایند بلکه چیزی از آن میگذرانند که حرکت تشنجی را از تحلیل کنند و هرگاه که رطوبات غریزی تحلیل نگردد و تشنج آن یعنی تشنج بیسی که از آن شد بدین خطرست حاصل نشود قانون بقول سیسی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض است نه احوال من که احوال را علاج کرد و در هرگاه که احوال اعضای بدن چون کما فی بعضی جاری باشد افعال و نیز بر مجرای طبیعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر این یعنی جاری بود احوال و خلطاتی که احوال زیر که احوال طبیعی از اعضا اسباب فعال است نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آن است مگر در میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر بافعالی که از حاضر رسد و افعال که از حاضر رسد نباشد الا با مرض اما سبب مرض نباشد مگر با مرض اما مرض گاهی باشد و سبب و از آن شده باشد و لهذا باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزدال در مرض عرض را نائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد مرض اعتنا فرمایند که بزدال در مرض و از آن شود و جانی نیست که عرض را در وقت احوال مرض موجود بود تا عنایت بعضی بدون مرض کرده شود و گاهی در بعضی اوقات اعتنا به مرض کرده میشود و بنا بر آنکه مرض بزدال و از آن خواهد شد بلکه بنا بر آنکه از الکلیات در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مملکت ندهد یا مرض مگر پیدا کند پس عنایت با زوال مرض از دوی و بعضی از دوی دیگر باشد و گاهی مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند مگر ککبات عرض شدید تر باشد و گاهی در از ازاله و قمع عایدت آنچه استعمال می نمایند که آن در مرض زیاد میکند و این قوی است که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نماید تا از غلبه او پس گردد و بعدا خود مرض نمایند و تلانی عملی کرده باشد باید که قانون بقول حکیم مده معالجه مرض بقا علی حقیقه که آن طبیعت بغیر مرض است تمام میشود و از آنرا اهم مجاهده با مرض است و مرض بدان سبب باقی می ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و از ازاله و نیز خواهد بلکه طبیعت از آن عاجز میگردد و با وجود دوام مجاهده و دو آن طبیعت است که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکنند و از ازاله مرض استعمال می نمایند و دو با بدن حسن استعمال و فائده نمیکند و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را که دوا غیر آن از فواید خارج کما فی بعضی و در وقت و مقدار قریب او میرساند بعد از آن حاضر میکنند و نیز از آن و تقویت بدان می یابد و حاضر میکنند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی از ازاله مرض کثیر بدون دوا و طبیب بنمایند و طبیب و دوا بر ازاله مرض قادر نباشد هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرض که را و دوا علاج آن باشد این اشیا طالب نمایند بعد از اقدام بر مباشرت علاج او کنند قانون بقول حکیم که طبیب تا معرفت مرض تشخیص علت ثبوت نه پیوندد به علاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری که یا از امرض بعد از آن معالجه فرماید و اول مزاج مرض را در یاد نگاه دارد و غذا بیک اندازه حال صحت بوسی عادت کرده و آنچه از زیادت و آسودگی آن معتاد بوده و صفت و بلاد و موله و حال و الدین می اندر صحت و قهر و مناسب ترین اشیا هر یک را آب و هوای بلاد و خویش مجاورت آن چیزی است که بوسی خویش قوت باشد و ازینجاست که اهل بحر و مکان بطایع راه را که استعمال برافزاید طبیعت و آبهای شیرین سبک باز دارند لا محاله از تندستی ببردن برده باشند و چون بخوردن باهی و خردا و آشامیدن آبهای متغیر و بدوی برگردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و در اینجا که مزاج بیمار در غایت بود

قوانین استغفار مواد

بدانکه انسان محتاج با استفراغ صنایع سبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست هر آنکه قریب مزاج اواز اعتدالی و بعد مزاج غذای اواز ان واجب میکند که غذای او با نهضات مختلفه منقسم شود و در هر منقسم از آن فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مریه بعد از مری برای بودن و خرد شدن و حال شود و بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعضی فضول بسوی معین محتاج نمیشد چنانچه در دفع فضول استواء دفع را بسیار حال صحت مشابه میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و عامست که آن معین روان باشد یا حرکت یا اگر سنگی مانند آن این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت میان فضول از دفع عاجز باشد یا سبب قوام آن چنانچه نیکو بسیار را لوج بسیار باشد و درین وقت الفضل از دفع قایل قوام او باید کرد و بعد دفع آن کند و از خود دفع طبیعت مندرج گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگر چه عصیان ماده نباشد درین هنگام باید که قوت طبیعت نمایند تا بر دفع قوی آن تا اگر گردد و یا تغییر آن فضول چنانچه بود و بهیضه بر سطح امتحال کنند و تعفن گردد و پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت یا مخرج فضول مثل او و بهیضه و مسهل و مقیده و مرقه و دره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کند یا نه و او یک اعتبار آنرا قبل شروع در استفراغ واجبست تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود و نه امرست و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملایم و دردی و تحته و سن و فصل و حال هوای بلاد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جهت و لالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کند اما امتلا اگر در بدن نباشد فلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر امتلا می اخلاط و زایدی آنها برینا سبب طبی دریا بند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط دریا بند استفراغ آن خلط غالب مخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و در مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدینچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدیدتر از ضرر ضعیف باشد و ماده لایح یا بسیار بود خون ضعیف کنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر تشنج را و اگر عمل مسهلات و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهرست که حس و حرکت طبل بسیار ضعیف میشود و غشی این تشنج و غشی سریع الزوال است با سهل تدبیر و یا جایی تدارک هر خطری باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند تا درک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و محتاج اسهال فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط و ضعیف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مخرج اگر جاریس یا بار در طب عذیم و حار و یعنی بسیار بار و یا بار یا پس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ هر آنکه با هر واحد از چهار طبوبات غذائیه کم باشد استفراغ و تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار باشد در آن جهت مسهل خاصه و اگر طوبت وافر تر بود و مزاج حار و کثیر التولید برای خون و طوبوبات دیگرست لایسما اگر از سن و استعداد که نه باشد پس هرگاه فضول و طوبوبات از بدن او کم کنند خود او بسوی اعتدال مسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و دردی پس ملایم مثل آنکه هر که اراده اسهال صنایع کنند آنرا پیش از آن اسهال صنایع یا طبیعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد و لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا از لاق در اسهالات مضطر گردند چون ماده تشرب غاکص و عضو باشد یا ثقل در امعاء متبس بود و اگر عارض دی مثل استعداد و در تشنج مانع از استفراغ است هر آنکه استفراغ در دفع آن اندازد و در تشنجی افزاید و اما سخت پس فراط لا غرضی مخفی آنرا منع کند جهت خوف از تحلیل قوت و قلت طوبوت و نهاده و در ضعیف طبیعت که مضطرب بود او بسیار باشد عوارض و ترک استفراغ و حسبت و اغذیه که خون جمید مانع برودت و طوبوت پیدا کند بخوراند که گاهی ازین مزاج خلط او و مصالح با نهضات مزاج خلط منفی از استفراغ است و گاهی قوی گردد و کجایه تحمل استفراغات شود و کنگ بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رستگاری بود اقدام ننمایند و فرجهی مفرط نیز مانع استفراغ است بخون امتیلائی برودت اگر فزونی از کثرت شحم و معین باشد و یا بخون ضعیف و محکم عروق را و اطباءق آنها بعد از طوبوبات و اخفناق حرارت یا عصر فضول بسوی اشتا اگر شمن از کثرت کم باشد و اما سن قاصر تمام نشود و بجاوردی در بول هر دو منع استفراغ کند و مراد بکمال نشو آنست که در آن زیادت و در بدن ظهور یمن کند و استفراغ بنا بر بدن ضعیف نمیشود یعنی طوبوت از بدن عصر نموناید و هر قدر که قصد از تمام نشو بیشتر بود استفراغ کرده تر باشد و در بول سبب قلت طوبوت و حرارت و غلبه شیمی برودت و طان سن استفراغ آنرا داده کند و اما فصل

ماه پس سوء مزاج حار تر یا ده که سبب نیا و قی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متحجج شود و در احداث آن را و قوی گردد و بیکه باید که در آن سده
نماند پس و اما معالج بدو ای چنانی کنند اگر حالی سرد و مثل را و الشیخ و آب کاسنی که فایده است و اگر این کافی نباشد معالج بهجت دل نمایند و اگر این
هم کفایت نکند معالج نمایند بدینچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن خون کنند که نفع تقطیع آنچه در آن است لطیف بود و در تیر بدینشیر از حضرت تسخیر و
سمنی لطفی بعد تقطیع است بهر آنکه نفع کند از بهجت که تقطیع سده موجب حرارت نماید پس تیر بدین مزاج باز الی وجوب خونست کنند و اما تسخیر و اما حاد است پس
تقطیع او یعنی از او آن سمنی بود بعد تقطیع یعنی بعد از الی سبب سوء مزاج حار و کاهی غوطه تظفیه که مبروات با قراط استعمال کنند منع نفعی اخلاط حار که سبب
تکثیف و اجزاء و اگر چه بعضی مصر را بطال این ای اند و فکر نکنند که تظفیه قوی قوت را ساقط کند لاسیما آنچه برض ضعیف شده باشد اگر چه تظفیه قوی
یعنی تیر بدین مفرط اصلا حاده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امر من دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بار و سافج و یا با مواد مضاد مزاج موادیکه اصلاح آن کرده باشد
و اما تخمین مزاج بار و صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بار و مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بتداسیر سخن بسوالت منتفع نکرد و در ابتدا یعنی قبل
برین معنی بنیاید سمنی است سبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معلول بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
و اما تسخیر بدین در ابتدا سمنی را از تیر بدین حاد و ابتدا است لیکن تیر بدین حاد را تنها اگر چه صعب بود و اما سمنی را تسخیر بدین است بهر آنکه برودت بعد از آن و تیر بدین را تسخیر بدین
و بدینا نشد که تیر بدین گاهی مقدار کم باشد و گاهی زیاد و گاهی در میان این هر دو حال باشد اما اول حیال بود که چون سوء مزاج از حرارت و طوبیت باشد تیر بدین باید که تا تیر بدین دوم
مثل آن که چون سوء مزاج بار و صعب بود و در سمنی مثل آنکه چون سوء مزاج بار و حرارت تنها بود و در طوبیت بر اعتدال باشد تیر بدین شدید الاثبات برای
برودتی است که حادث شده و در طیب شدید یا جالب برای برودت است و است معنی آن آنست که بدن چون بار و تیر بدین شدید الاثبات ای
برودت او بود و چون رطب باشد تیر بدین شدید یا جالب برای او بود و اما اول بهر آنکه تیر بدین مقتضی طوبیت است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب بلت مثل سمنی
برای حرارت است پس شدید یا لاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدید یا جالب برای برودت باشد و در سمنی جمع اسباب حرارت معین شوند چون
افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در طیب جمع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنابر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و بهیضا
کثرت منع آنها مواد را از تحلیل و در طیب چیزی مثل سکون و بهتاهام و دهم ضعیف تحلیل الکلی و آیزن نیست و شراب شراب مزاج و در طیب قی است
و بدینا که چون شیخ محتاج بسوی جبرید و در طیب بسبب سمنی و سمنی گردد و آنرا تیر بدین طیبی که رد و اسبوی اعتدال نماید کفایت کند
بلکه آنچه مجاز آن باشد بسوی مزاج بار و رطب و که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگر چه عرضی است لیکن آن برای او مثل طیبی است و درین هنگام باید
که رد و بسوی آن کرده شود و واجب است که بدینا تیر بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت بهتاهام چیزی که مقتوی آن مزاج باشد مخلوط بر دای مضاد
آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بار و بهتاهام سر که با دوی بهتاهام است آید تا قوت سر که در آن غرض کند بهر آنکه سر که منفذ قوی در اعتدال
و او دوی بهتاهام بسوی آن حضور یازد و مثل آنکه حاجت افتد بهتاهام عفزان در دوی بهتاهام قلب و اگر چه در عفزان در دوی بهتاهام است لیکن
حاجت دای بهتاهام و با این دوی بهتاهام برای رسانیدن اینها بسوی قلب است و همچنین کثرت نیست که دوی قوی التاثیر باشد در تغیر مزاج مگر آن
بسبب لطافت خود و لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج بهتاهام چیزی که کثرت و حامس خود باشد و اگر چه آن چیزی موجب ضد فعل او بود و مثل آنکه
بر دمن بلبان موم و غیر آن مخلوط میسازند تا حسی آن بر حضور و درت فعل او در آن نماید و در آنجا که تسخیر بدن بسرعت منظور باشد از استعمال دوی بهتاهام
حاده یا بسنه چاره نباشد و اگر حلتی که در دوی بهتاهام حار و رطب مناسب است و سپو سته از اومان استعمال دوی بهتاهام و اغذیه حاره و باره مختصر باید بود و چه
مذا و صفت تشنای گرم نزدی بدن را یکبار و حرارت غریزی را با تیر باد آرد و در وقت غشی و هلاکت گردد و ملازم است اغذیه و دوی بهتاهام حار و حرارت غریزی
را فرو میزند و بدن را مست کند و تنها باطل سازد و جو انا و محروران را با دوی قوی حرارت چون تریاق کبیر مثل آن و شش و کھول و هر دوین
را با دوی بهتاهام البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نغیر نمایند

دفع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر حجت عادت نیاید چنانچه این وقت بحالات بسیار اتفاق افتد و از آنکه مرض کند و در بعضی شفا دهد و گاهی طبیعت استفرغ آن کند از جانب بعید مقابل که با آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق و قدم مندرج گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جهات دماغ است یا از بطون اعضاء و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقاد عدم نقای او بهر یا بعضی دریافت نکرد و چهارم وقت استفرغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نفع کنند و قبل استفرغ و بعد نفع واجب است که ملطفات مثل باران و فواید و خاشاک و بنزد رطوبت باشد تا ماده بهر اندفاع آگاه گردد و در امراض حاده انتظار نفع مطلقا نکنند بجز آنکه غرض از انتظار نفع تریق توام باشد و ماده مرض حار رقیق بود پس حاجت با انتظار نفع در آن نباشد و این قول ضعیف است بجز آنکه غرض بنفع تریق توام ماده نیست بلکه تعدیل و تسکین است که شیخ الیسین فرموده و آن نیست که در امراض حاده نیز انتظار نفع صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت با استفرغ آن اوست بجز آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفرغ او قبل نفع است و خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاوز و عروق غیر مدخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نفع یابد و آنرا توام معتدل حاصل شود بجز آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر رقیق بود و بنا بر آنکه مدخل خلط محصور باشد و در آن محتبس بود و غلیظ آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نفع رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذا که چون من ثبات توت تا وقت نفع نباشد استفرغ آن کنند قبل نفع بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظت و پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نفع بود یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفرغ آن نکنند بلکه توکیل امر بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفرغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحرک یکدانه جایز نبود و الا بعد تریق بجز آنکه قبل ازین تحرک اصلاً مفید نشود بسبب عصبان او از اندفاع و استدلال بر غلظت او از تقدم تخمهای سابقه و وجه محدود زیر شریعت و حدوث او را مدد و شکم باید کرد و کتباً شیخ در مقام دیگری نویسد که اگر مرض کثیر الماده بلج باشد در ابتدا استفرغ کنند و انتظار نفع نکنند تا بر غوث دفع ماده بسوی موضعی که تحمل آن نکند از آنکه لظاظ گفته که استفرغ در امراض حاد بسیار چون بلج باشد در اول استعمال نمایند که تاخیر او دوی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد الضایح ماده نموده بعد استفرغ آن کنند بجز آنکه اگر در ابتدا ای امر استفرغ این نمایند ماده لطیف ستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نفع او تسکین گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از وجوب نرسیدن امر که رعایت او در حال جواز استفرغ قبل نفع مع رعایت شرط کند حال منافذ مستانسد نباشد بلکه رعایت این در استفرغ واجب بود بجز آنکه منافذ چون منسد نهان شود مواد مستقره از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلین طبیعت و اخراج ثقل یا پس که در معا بود واجب است و ملطفات و ملطحات بنا بر آنکه از غلظت و در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بجز آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسد نفوذ میکنند سیما هرگاه سرد و ناقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرط مذکور در جواز استفرغ قبل نفع یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و وقت را ثبات تا وقت نفع نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد همان قبل نفع نمایند و ماده لزج و غلیظ در رقیق نافذ در جرم عضو بعد الاستعداد بر سهولت نفع است و از تعدیل توام اولاً بدست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نفع واجب بود و لایحه چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نفع ماده مسهل و مست نرسند قصد اذابت خلط غلیظ و تحلیل آن بر دوی سخت گرم نکنند و ایضا واجب است انتظار نفع چون اراده استیصال ماده بالکلیه استفرغ نمایند بدون تنقیص و برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرط است مثل آنکه مرض سیاح کثیر التخییر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعضی اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده روی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده و انصباب بسوی عضو بود نباشد و قوت بسیار ضعیف بود و نفی یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط در تاخیر دفع این نباشد و باجمعه هر استفرغ که از آن مقصود استیصال ماده تمامه نباشد بلکه گرم کردن آن بجهت طبیعت بود و اطباء جواز استعمال قبل نفع در جمیع امراض متفق اند و این بر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده تمامه باشد پس اگر شرط جواز استفرغ قبل نفع که مذکور شد بآن مقرر گردد و استفرغ قبل نفع واجب بود و اگر شرط مذکور در این مقصود

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود و هر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و در اوج قوی ضعیف گردد و در بار بسیار رطوبات جامد قلیل المقدار بود و در بریغ و خویشت بدن خمال استفراغات و تناول در وقت قوی نماید از آنچه در شام ضعیف تحمل آن نمیشود و از استفراغ مفراط در حال حدی که نفع و ضرر صواب حال شدت حرارت تا اعراض سیه پیدا کند و استفراغ خون کثیر در حرشید و رشت غشی صعب میگردد و در برود شدیدی افعال طبعی از آن ضعیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفراغ در بر زیاد میباشد از آنچه در بر بود و اما حال هوای بل پس بل و بله جنوبی بسیار حار است استفراغ حرام بود و هر آنکه تحلیل اوج و ضعف قوت تمامی نماید و اکثر مسهلات حار اند و اجتماع در حرارت غیر تحمل بود و ایضا قوت در آن ضعیف تر است و استفراغ تحمل اوج قوی است و ایضا حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و در جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل مبادی باطل گردد و در بله شمالی بسیار بار و ایضا غش از آن بهر آنکه سام در آن متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت ازان منع کند و این بنا بر معتاد بودن طبیعت او بدفع رطوبات بدن و از جهات دیگر باشد و ایضا چون معتاد بدان نباشد گاهی غشیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت پس اگر کثیر از استفراغ مثل خدمت حمام و حمامت باشد ازان منع کند و باجماع هر صناعت متعصب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید بداند که استفراغ رعایت این امر خسران مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقید بدن ازان کرده شود و اما حال عقب او راحت حاصل شود بسبب زوال مودی و دفع چیزیکه نقل بر طبیعت آورد مگر آنکه عقب و ماندگی او عیب بسبب مرور او بر آن عارض گردد یا ثوران حرارت یا محمی یوم بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیم چون استفراغ از زود بار در طب کند و سیم چون با و در یه حاره نماید و تشنگی حادث شود و در آن هنگام آب سرد منع کند و یا مرض دیگر که در یه سیه لازم بود مثل سحر سهال معار و تقویج او را و نشانه بسبب مرور و خلط حادث صفراوی بران بود و هر گاه چیزی از این بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگر چه نافع باشد دفع او را و تداوی حال بعد استفراغ بنا بر مرض عوارض مذکور محسوس شود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس احتیاجی بزوال این مرض گردد و بعد چون عارض دال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام نافع استفراغ ظاهر گردد و در رعایت جهت میل و نمایند تا ازان جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آورد چنانچه اگر مریض از غشیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده اربعی را خارج نمایند و اگر مریض باشد بر میلان ماده بسوی سفلی دلالت کند باسهال خارج نمایند و تقریبات گوید که علاج ماده سرفه غر و علاج ماده معده بقی و علاج ماده احما بقصه و علاج ماده عروق بقصد و علاج در جلد بقرق نمایند و این بر آنست که طبیعت مدر بدن است و غایت از طبیعت آنست که اقتضای آن نماید پس هر گاه طبیعت ماده جمیع کند و بهر اندفاع بخارج میلان آن نباید پس مخالفت فعل او کند و درین وقتی مست که از خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از استیلائی مرض باشد مثل توجع صفرا بسوی دماغ و جمیات صفراوی که درین هنگام مثل حمله عینه بسوی سفلی مایل گرداند و تقویت دماغ نماید تا اخلاط عقل عارض نگردد و در ناله چون میل به یه کند بسوی مینی مثل تسبیط و طیس متوجه گرداند بر رعایت ریه بنا بر شرف آن سوم رعایت عضو خج از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق امین برای امر از جگر نه قیضال امین بهر آنکه این هر دو اگر چه در اتصال جگر مشترک اند لیکن باسلیق امین قریب تر از جگر است و باسلیق امین حاد و جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد و بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود و قوت عبادان ضعیف گردد پس مرض ستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب است که عضو خج خفیس تر از استفراغ عنه باشد تا ماده بسوی شرف میل نکند و ایضا واجب است که خج اولی باشد مثل اعضای بول برای حدی که بد و احبارای تغییر و گاهی عضو که ازان مواد دفع کنند عضو می باشد که تغییر از طریق آن واجب بود لیکن آنرا مرضی باشد که ازان خوف از مر و اخلاط بران کرده شود مثل اسعیا مقعد که چون مواد مجتمع و تغییر کبد از ازان منفع شود و با سحیح یا مقعد قوی بود که از مر و ازان مواد بران ضرر یا بد پس باسهال دفع نکند و حال گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصبوب باشد احتیاج افتد مثلا در صورتیکه دفع مواد بقی غیر از او نماید و گاهی بران عضو از غلظت اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از ششم بسوی حلق منفع شود که گاهی ازان خوف خناق بود پس باید که بعد از ششم بسوی آن دفع نکند مثلا از غر و بلکه در مثل این فن نمایند و تفریق مواد کنند چنانچه حجامت میان دو شانه و چیزی بقصد سر و چیزی باسهال

برای مجموع اخلاط زائد بالسوی یعنی بسبب تنگی که میان آنها و بدن است و استفراغ خاص خلط غیر خون که بعضی آن در کمیت زیاد شود و یا در کیفیت فاسد گردد و آن استفراغ غیر قصد است و هر استفراغ که افراط کند در اکثر پدید آید بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات منفعود و احتداد روح بسبب قلت رطوبات و این جمیع یوم بود بسبب تعلق آن برین و بیشتر بسوی دق نمودی گردد و خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که آن اجزاء و اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معنای پدید آید پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد و در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض ممکن شود و بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلاً هر که انقطاع چوک گوشن مخاط بینی سرد و اوست کند پس اگر آن هر دو وجود کنند سرد از آن زائل شود و بداند که بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد و ضرر کمتر است از استقصا و استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود و در آن آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت بغیر دوی دیگر تحلیل کند و ماده که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سرد و در بعضی احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بخشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذک متوجه بسوی بعضی مخاوی باشد استفراغ نماید کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد و چنانچه در تب سوخس قصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر منتهی ضعیف گردد و همچنین هرگاه ماده شدید الاذراق باشد و الا اخلاط بخون باشد و در هر دو صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیک دفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیک دفعه خلط منقطع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و تضایق باقی بشرق افتد تا آنکه منفع گردد و در صورت ثانی طبیعت تمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لذتک بدو استفراغ نکرد و پس خلط شدید الا اخلاط بسبب منفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد و چنانچه در عرق النساء و در وجع مفاصل فرمته و در سرطان بسبب ماده تلخچه آنها و در جرب فرمن و در لهای فرمن بسبب شدت اخلاط ماده آنها بخون و بداند که فرق میان اسهال دق و قصد در اخراج ماده نیست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بتقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قلع از تحت بمکند بنا بر غلبه قوت ادویه مسهل پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمیداشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلافت جهت میل و چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف است و بنا بر جذب مواد بسوی جتی که ماده بسوی آن میل است چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق است و الا بعد استفراغ مواد بغیر آنکه او را میل به جتی از هر دو جهت علو و سفلی باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد او جاع و در کفر منتهی مناسب بود پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل است مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آید بسوی جگر یا مل ساز و پس جذب از تحت باشد بعد از آن بسوی معا و منع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلافت جهت میل او چنانچه هرگاه در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد بکفر مخالف و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قتی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال قصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب موضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی است که جلیه الغنا جید الوضو باشد بهر آنکه از فضل غذای آن شئی مستند باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در آن و الاضاحا صاجان بلاد حاره قلیل حاجت بسوی استفراغ باشد بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریقه مسهل و حقنه دق و قصد و حجامت و زرو فصول مستقلة در کتب طب است مفصل مسطور است و انجا ملاحظه نمایند و در اینجا بنیدی از حال آنها که اکثر بکار اید و در امراض دوسوی بهر تنقیه قصد یا حجامت یا زرو بکار برند و حجامت قبل از زرو سالی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و زرو بکار برند و در حجامت و زرو بکار برند و در حجامت و زرو

نگرد و پس اگر مرض مزمن باشد اطباء بر وجوب انتظار رنج در آن اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر صحت جواز استفراغ در آن قبل از نفع مع اختلاف ایشان در وجوب آن
از دو طرف نیز اتفاق دارند چنانچه تقدیر چنانکه استفراغ آن کرده شود و در این نیست که بقدر اعتدال باشد بر آنکه اندک از آن مضمی نباشد و بسیار از آن قوت را
ضمیمت کند و این از نظر قوت و از نظر دماغ و از نظر اخلاص خلقت بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قطع آن از موضع او برود و برود
یکی چیز بسوی خلط و بعد در دم جذب بطورت خلط قریب به شریح اوقات جذب نیست که در بدن امتلا نبود و مواد توجه بسوی جذب بسیار باشد
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از وضعی بسوی دیگر کنند و جذب الیه و بسیار جمع شود و او دیگر بسوی جذب و عین جذب گردد
و بعضی انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد توجه بطرف جذب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شمر زیاد گردد و مثال استفراغ چنانکه
قریب و بعید نیست که مثلاً مردی را از اعصاب معده و خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بسیار فراوان کند پس طبیب اگر استفراغ با این خون
بسوی خلط قریب کند در صورت امتلا و در اول بسوی بینی بر عاتق آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم یا در احضار اگر اراده جذب بسوی
خلط و بعد غایب استفراغ خون در اول از عروق و مواضع مغلل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلط بعید تباعد و قطر بزرگ نشاید
بلکه در قطر واحد که آن قطر بعید تر بودی باید بهر آنکه اکثر مشارکات اعضای قطر واحد بود و تباعد در قطرین پس هرگاه ماده و اعلی از زمین باشد جذب بسوی
اسافل از بسیار کنند زیرا که بعد در قطر بود بلکه یا بسوی اسافل از زمین بنفسه نمایند و آن واجب ترست بهر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر
و اخذ الیه باشد و یا بسوی بسیار از علو کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد منکب از منکب بود و بعد از آن باشد و این کمتر بعد مخالفت بعید است
پس آنچه بعد از آن قدر باشد آن در مخالفت قریب و اهل است و جانشین استفراغ از آن است استفراغ از مخالفت قریب تجاوز کند چنانچه بعد از سر و
و جذب موضع حاجم بر ترقه و استفراغ مواد منصفه بسوی چشم جایست و حال و مثل حال هر دو جانب سر در قریب نباشد پس هرگاه ماده و زمین اس باشد
اما بسوی اسافل کنند بسوی بسیار اس بهر آنکه بعد میان زمین اس و بسیار از آن است پس جذب بسوی خلط بعید نباشد بلکه در زمین استقامت در
استفراغ از مخالفت قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اول آن سکین وجع مضمی که در آن ماده باشد باید کرد تا فراموشی و جذب
که گردد بهر آنکه وجع جذب است پس میان وجع جذب مقاومت واقع شود و چون خلط جذب اطاعت جذب نمایند تا بعضی که اراده جذب بسوی آن
باشد بر سر جذب آن مضمی نکند چنانچه گاهی سستی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و پس میل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد غیر استفراغ
آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگر چه آنرا خارج نکند و از آن بدون
استفراغ غرض حاصل شود و در صورت پیش رفتن اعضای مقابل و یکبشیدن شاخهای بلا شرط یا بنادون او و محو مثل خردل و سداب و صیغ آن
در بدن و قطع ظاهر و غیره و باطله آنچه موم بود اقتضا کنند بهر آنکه جمع ثوران حرارت می نماید و حرارت جذب است و بدانند که سهل ترین مواد بهر استفراغ
بعد مواد یک در معده باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت و حصول اثر در بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنا
احتیاج در هر دو امر که بسوی مورد عروق ضعیف و حاجت بسوی معای قویتر از آن و اخراج مواد مفاصل صعب است بنا بر برود و غلظت و سحر و قلت انصاف
افواه عروق همان معذک در استفراغ آن لابد است بادی از خروج غیر آن بهر آنکه چون در مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است
بادی مندرج گردد و در مخرج فاعل شود که دفع او واجب بنوع ظاهر است و گاهی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفراغ صنایع اخراج نماید و بدن او محتاج
تقبض رطوبات باشد واجب است که با قدرت بسوی تناول اخلاط بسیار خام کند بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذای سبب قلب
رطوبات جذب غذای غیر منضم نماید چه غذای کشنده برای انضمام محتاج مدت طویل است و کذا غذای خام پس قبل از انضمام بسوی عروق منجذب
گردد و آن فساد آور و این حکم در استفراغ طبیعی نیز جاری است بلکه اگر چیزی مثل نمک صفت حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا بکلیه غیر کشنده غذا واجب کند
یا که اندک اندک باشد و شریح باشد تا طبیعت در آن کمالاتی تصرف نماید و در بدن نیک منضم و اهل شود و این از ضرر آن گردد و قصد استفراغ خاص است

مقتضی نمیکند که فتنه باشد مگر منقح نه دانه انجیر زرد پنج عدد هم مطبوخ و در مس معیت باشد شب در آب تر کنند و صبح جو شایسته صاف نموده گل کنند و عملی چهار توله در آن
 مالیده باز صاف کرده بدینند تا هفت روز و بعد تر پاشیده مجروح خراشیده پنج ماشه غاریقون باشد شای کلی کیتوله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله
 شکر سرخ چهار توله مع گل کنند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر کیتوله در آن کرده تنقیه کنند و این سهل گرم است و بجای آب عرق بادیان نیم گرم بدهند
 و اگر مسهل عمل نکند معطلی رودی سه ماشه عیاره شکر سفید مسادی آهسته همراه عرق فکور یا آب نیم گرم بخوراند و غذا روز مسهل و وقت دو هر آب فتنه
 و وقت سه هر کچوری موثبه بدیند و روز دوم مسهل گل کنند و در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافی نموده بنوشانند
 و اگر در آن حب ایاری منظور باشد بعد از سه روز مسهل باز در سه روز منضج ماده پنج گرم نموده کیتوله حب مذکور روغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بود و فتنه
 پیچیده چهار کچوری شب باقی مانده همراه آب گرم فرودند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که در آن اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و تخم ریحان
 باشد بنوشند و بجای آب و غده انجیر در روز مسهل مذکور میدهند بدیند و روز دوم بدستور گل کنند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بدستور حب بدیند و حب
 سه مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس روغن بید انجیر بدیند و بعد از سه روز مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل است بشکر یک مسهل فتنه
 و الا مسهل با منضج عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید که در خواب سه روزی بود و غده سیب و آرد نیمه معده و بلغم مثل دایا ساند و انزال
 برنج است موزینتی قاقازیه دار چینی سنبل الطیب است و مانند آن هر چه گرم خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد هفت است
 و هرگاه بلغم عفونت پذیرد و یا تب باشد و دای بسیار جازند و دود و میوه حب حاجت باد و نیمه بلغم آمیزند و از آرد و کبریکه معده بلغم همچون فلا سفید
 و همچون سیر و دوا و مسک حار و جوارش جالبند و مس است بشکر یک مسه نباشد و اگر آب بود و قرص گل و قرص غافق است و همچنین بر روی مسکه حار گل کنند
 و شربت بزوری معتدل و حار دهند و از منضج و مس گرم نیز آرد و شکر و شکر و فتنه و خطمی شکافی و باد آورده افزایند و بجای
 روغن بید انجیر شکر مغز بادام یا روغن آن در آن کنند و در امراض سوداوی به تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یا زده دانه غلاب پنج دانه
 گاو زبان یا در نجو بهی مس السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاه تره مطبوخ و در هر یک هفت ماشه جو شایسته بدستور گل کنند یا تخم ریحان
 دو توله اصل کرده بنوشانند و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علما آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد میس و منضج و مس
 آن آرد و نیمه مخصوص آن خلط نیز باید آید و تحت مثلاً در سودای دوی و صفراوی آرد و نیمه دوی یا آرد و نیمه صفرا و از ایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاد باشد
 منضج ماده صرف و منضج صفرا نمایند پس هرگاه نبض و لایم شود و قاروره که در غلیظ گردد و در رنگ آن از سفیدی بسیاری نزد قصبه لوزریه و سطوح خود
 بسطیج فستقی هر یک هفت ماشه فستقین بلبلجات ثلثه از هر یک شش ماشه شای کلی فتنه و پاریه صوبه هر یک نه ماشه غاریقون و دانه سه مسهل یا در
 زیاد نموده تنقیه کنند و در سودای صفراوی تبرید و تسکین یابد باید نمود و اگر بعد مسهل تنقیه بحسب فتنه و بطریق حب ایاری کنند و انسب بود و در
 امراض سوداوی نیما بین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای صفراوی و فتنی آلوده بخار لایم دانه گل گاو زبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیمه کتفه
 تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک هفت ماشه موزینتی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده منضج دهند پس هرگاه ماده منضج یا در روز مسهل
 بسطیج فستقی فستقین و پاریه کتفه لایم قصبه لوزریه بلبلجات غاریقون تر بد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شکر مغز بادام اضافی
 کرده مسهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاد می باشد باید که در شای مسهل منضجات دهند و بعد اگر تنقیه بحسب فتنه و اولی بود و یا
 مسهلات تبرید از آنکه مربی و لعاب گاو زبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات مهال یا و همچنین نیز در امراض سوداوی معمول است و بدین
 که مقدمات هر خلط در علل اجات امراض خربیه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را بدیند و بعد از قی منضج آب گرم کنند و در آن روغن بادام یا آب
 سرخ بنوشند و در حار مزاج به تنقیه معده سکنجبین با گلاب بدیند و در باره مزاج اندکی معطلی سوده و گل کنند آهسته بخوراند و اگر کسب حقه مسهل
 ترکیب مطبوخ مسهل است در امراض گرم و مسهل بار و در امراض سرد و مسهل گرم حقه کنند که بلبلجات را در حقه و گل کنند و مقدار آن ربع از ماده از شکر

امریکه از ان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم است یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسی که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تدبیر و تصور قوت و دهم است
و اعلام ستوم افعال حرکتیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا متوسط عضل است و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیه که کیفیت مغضول مستغنی
از دماغ در قوام و لون و طعم اعنی حرارت و ملوحت و مرارت و تفاوت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و احتیاج آن مطلقاً و حال عروض قروح و شبور
و اورام و بجلد بر حال شعرا کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم مواقت او بویه و اطباء و انجای تدابیر و مخالفت اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس
و ضخیم و صغیر آن هفتم شکل راس از جود و درایت آن هشتم نقل راس و سختی آن و لیس و اجاج آن نهم احوال اعضا نیکه مثل فروست و دماغ را مانند چشم
و زبان و چهره و دندان و لوز و غیره و دیگر لون و اعصاب و هم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معد و رحم مثانه یا و غیر هم حال
عضویه که دماغ به مشارکت آن تمام میگردد و آن عضو که است و از ان آفت بسوی دماغ چگونه متداول میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتی که آن حاضر است
از احوال در بر آفتی که هنوز حاضر نشده و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول خرمن و وجود یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شد
غیظ بر بالحوایا مشرف و قطرب واقع غرق میبازد غضب بوج بر جود و صرع یا الیخو لیا حار یا انیا و از ضحک بی سبب بر حق و رعوت استدلال
کرده میشود و گاه بر اراضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد بر سر بر بودن مواد و دران و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین لال
مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجه معدود مسطور دیگر رویین پیش از ان استدلال کلی از افعال دماغ بقلمی آید و سپس تفصیل اقسام مزبور و ذکر باید

اما دالالت ماخوذ از جنس افعال حیوانیه که ایست که افعال وقتی که سلیم باشد در ظاهر اعانت میکنند در دالالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مؤثر باشند دالالت می نمایند بر آفت آن و افات افعال سه است که آن جماعت و تغییر و تشویش است پس بطالان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان بطالان آنها اگر بسبب امور فزاینده و سدی مانع نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از لطوبت و سده می باشد و از حرارت نمیداشد مگر هنگامی که عظیم شود و بعد رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و انچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یسوست میباشد

گاه درین افعال آفت از قبیل ابطال یا ضعف یا تشویش دخل میشود مثال این در جواس ابتدا میسر کرده میشود پس در بصر دخل شود آفت باین طریقی که یا باطل گردد و یا ضعیف میماند و تشویش نیز در این فعل از جواس طبعی آن که تخیل نماید چیزی را که در خارج وجود نداشته مثلا خیالات و الوان و تشویش و ضلعه و دخان و یا تخیل کند شیئی موجود فی الحقیقت را که در خارج نیست مانند آنکه تخیل کند چیزی را که یا بالعکس مضلع را مستطیل و یا بالعکس

[illegible]

از قانون و شرح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود و کل امراض معدوم میگردد از آن انواع سووزجات سازج مفرد و مرکب هشت گانه و ادوی
و مرکب است و ادوی یا غیر نباتات قوام بود مثل بخار و جحر و یاد ذات قوام باشند مانند اخلاط اربعه و انجیت و ادویه یا سورم بود و یا بی درم باشد نسبت
بسا اثر اختلاف امراض سووزجات امراض بطوبی یعنی طیب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت و طوبیت فضلیه محتاج
تنقیه در رحم یا بعد از عیاش نیست اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض از آن بطوبیت صهیان را حرج قنال حادث شود و کل انواع سووزجات یا
در جرم دماغ و یا در عروق و یا در حجب آن می افتد و در هم امراض ترکیب یار مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب خود و یا در کل افتد

دلالت می نمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا بی هویت است و بی موقوفه قوت زیریه

استدلال از افعال سیاسی

و احاطه از جمله سیاسیست قوت فهم و حدس و دلالت می نمایند بر قوت مزاج و باغ تمامه و ضعف آن بر و دال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر هر دو که یکی از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقام و باغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جود حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نفوس و خلق و ذرات و اوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعضی مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از چند سیم نظر کند در شکل محطوط یک قطر و بدان ترسم گردد و نفس آن صورت و حرکت او حکم نماید در آن مسئله تمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل همچنین است حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس بسوی ذرات و غیر اینها و این باب متعلق است به جود معرفت بنص هر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که ترسم گردد و در نفس قوی محسوسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند و خیال صورت محسوس بعد زوال آن از بستی که می باشد میان آن و میان قوت حساستی که احساس می نماید بر آن و یا ضعف دیا نقصان یا تغییر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغییر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت می نماید بر آنکه برودت یا بی هویت در مقدم و باغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات است و رطوبت و بی هویت هر دو سبب بالعرض بحسب آنکه این هر دو غالب برودت اند و تغییر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت و دلالت میکنند بر این همه امور اکثری است کلی و بنابر آنکه در قوای حساسته شده گاهی برین مرض مردم صحیح العقل عارض میگردد و بحدیکه معرفت ایشان با فنان جمیل و قبیح تمام و کلام ایشان با مردم صحیح هیاسته لیکن تخیل می نمایند قوی را حاضر فرزند خود که آن در خارج وجود ندارد و تخیل میکنند صدای طبل او و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض در فلس طبیب ر عارض گردید و بعضی از آنها قوت فکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را با تخیل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را لاحق گویند و مبدء او آن هر دو برودت و رطوبت و باغ و یا بی هویت و رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال ضعف آن گفته شده که برون آن از برودت اکثری است و رطوبت و بی هویت سبب بالعرض اند و یا تغییر تشویش آنها بحدیکه فکر او می باشد در چیزی که حاصلی ندارد و صواب می چندند و چیزی را که در حقیقت صواب نیست و این اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید بر برودت و یا بر رطوبت یا بر غلبه ماده صفراوی یا بر غلبه ماده سببی است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت می باشد و یا بر ماده سوداوی و آنرا الما لیمو می نامند و اختلاط او با سوزن با فکر بی حاصل بود و میل ازین اخلاق مذکوره بسوی صبر و دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی جرأت و غضب دال بر حرارت می باشد و گاهی این سبب مشارکت عضو دیگر می باشد و این همه بدلائل خزیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و باجمه چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار تشویش متغییر گردند و در اینجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضی که ماده آنها بار دست نیز می باشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیسر غش و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر است یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که و باقی در ناچیزش بهر سبب قتال عظیم که در اینجا واقع شده و سکنه آنرا بسبب دهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند و بای شدید عارض شد و این و یا در بلاد یونان سید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد و در مغز و باغ از برودت یا رطوبت یا بی هویت عارض میگردد و یا آنکه تشویش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگذاشته بود و این دلالت میکند بر سوزن مزاج حار یا ماده یابی ماده و دلالت آن بر ماده یا بی هویت است و هر واحد از اینها هنگامی است که سوزن مزاج معطر گردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل برین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم و باغ می باشد باینکه استیلا یا بر جرم و یا بر تشویش او و گاه برودت یا رطوبت می باشد و گاه جرم بی هویت میکند و بعضی از افعال و اما تغییر آن سبب در برودت یا سوزن مزاج معطر او می باشد و از حرارت مجرور ماده خواهد بود

و عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی است و اگر ضربان ثقل سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهر سه دلالت میکند بر آنکه دموی است و اگر کسل و بیادیت با رصا صیبت رنگ آنها و آمدن خواب بپکی عارض گردد دلالت می نماید بر آنکه بلغمی است اگر کمودت لون و فساد ذرات ثقل سراندر کس و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهر سه دلالت میکند بر سودا ویت و اگر چیزی از این علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنین و دوا و انتقال جمیع دلالت می نماید بر آنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخار است بسبب حدوث حرارت فاعله اندر آن و اما اگر احتباس فضول با نخست رهن باشد دلالت میکند بر سبب علی الاطلاق و این با مختص کمیت انتفاض و اتساع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر داخل جبردی و رقت و تلخی و لزج است دلالت می نماید بر صفرا ویت ماده و اگر نائل سحر و حلاوت نم باشد سرخی چهره و چشم و درود و روق و حرارت لمس است دلالت بر دموییت میکند و باجم و حلاوت با عدم سایر علامات و یا بوقتی بار و الملس با حار دلالت می نماید بر بلغم که در آن حرارت فعل نموده و فله غلیظ بار و الملس بر بلغم فج دلالت میکند و این استدلال از کیفیت تنفس در لون و طعم و لمس توأم آنست و اما از رانجه پس عین المرئی وحدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رانجه سبب است که دلالت میکند بر سردت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق با شایستگی است که ظاهر میگردد بر جلد سرد و آنچه قریب آنست از قروح و بشوره و اورام پس رانجه دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال و باغ در آن قوت لا واضح گردد و هنگام تزیین با سباب درام حار و بار و صلب و رخ و سرطانی و قروح ساجیه ساکنه و غیره در رقاش ریافت گردد پس استدلال از آن بر حال رهن مشغل نبود و اینها اسباب حدوث شمر وجودت و سهو ط و دوقت و خلطت و کثرت و قلت و سرعت شیب بطور آن سبب تشنگی و غرطه تشنه آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شمر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موفقت و مخالفت و سرعت و مضاعفات و بطور آنها از مریخ اتفاقات مخالفه

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت و مضاعفات و بطور آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه با اعتبار کرده شود و در حال که صاحب از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغییر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب آنست که شبیه مزاج او باشد یعنی نخوف نگر داند مزاج را از حالت اصلی خود و حسب آن در یاد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او از این شناخته میشود و مخالف او در آن حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغییر مزاج او و حکم آن بالاضد باشد و معلوم است که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن است که صحت بدنی بمرجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد اگر آنکه بحسب آنست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بحسب که مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدس مقدار که خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت با یکدیگر مخالف و ذی اندک محال و اما که خروج از اعتدال سجد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوز مزاج حار باشد منتفع میگردد و به نسیم بار و دوا طعمه بار و در آنج بارده خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفر و انشال آن یا بد بو غیر خوشبو مثل حمایه و طلیحیه انتفاع می یابد با آرام و سکون و دماغی که او را سوز مزاج بار باشد منتفع میشود بحسب که مضاد آنست چون هوای حار و دواغ حار و خوشبو و بد بو محال به سخته نیز و بر ریاضت و حرکات غشی که او را سوز مزاج یا بس باشد متناهی میگردد و از استفراغ و نفخ مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزی که تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای مخمر نماید از حرطات و باغ شمرده اند و دماغی که او را سوز مزاج طبعی باشد نفع می یابد از استفراغ و نفخ از آن و اما استدلال از سرعت افعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم نماید سرد گردد و آنچه سرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا بر خشک شدن این گاه بسبب قلت طوبت مزاج آن و گاه بسبب قوت طوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن می باشد لیکن قیاس بینا یعنی بیان قیاس ثلثه از قلت و رقت طوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود و با آن سایر علامات میبوست و باغ مثل میبایری و غیر آن که در باب علامات

و آنچه شبیه به آنهاست از خواب و بیداری اما دلائل آن خود از جنس افعال حرکتیه یعنی متعلق بحركات پس بطمان ضعف آنها دلالت می نماید بر غلبه
 رطوبت فضلیه بقیه کثیره در آلات آنها و در هر عضو یک باشد بر آفت و در داغ دال بود مگر آنکه اخس آن چیزیست که عام در جمیع بدن باشد مانند
 سکنه و یا در یک شق مثل فلج و لقوه استرخائی و بساست که بطمان ضعف از حرارت و داغ یا بیوست و نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب
 نابت از آن یا بیوست آنها عارض میگردد ولیکن این بعد از ارض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک بطول زمان آنچه در عضو واحد است مانند استرخا
 و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از داغ بسوی آن و اما تنبیه آن اگر دفعه باشد نیز دلالت بر طوب
 مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر بیوست سافژی در آلات آن سواي داغ و آنچه مختص بباغ است مانند تغییر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن
 تشنجی عام است و صرع نباید باشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعه حادث میشود و یا بمشاکت عضو دیگر و دلالت می نماید بر سده غیبه کایه و مانند
 ریشیه سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبه ماده غلیظه بر آن جانب از داغ یعنی جانب کوه خرازان و یا بر ضعف و یا بر بیوست آن اگر در وقت
 آن بعد از امراض سابق بر آن و اندک اندک باشد و اما آنچه از ریشه در اعضای و در تر از داغ باشد پس قول دکان همانست که مکرر مذکور شد یعنی این
 آلات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند از اینها اگر انسان نشسته و چاک است حرکات باشد پس مزاج داغ او در اصل
 خلقت حار یا یا بس باشد و اگر مائل کسالت و سستی بود مزاج او بار و یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و مضطرب باشد
 آن حادث بود و اگر با آرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافت آن دال بر برودت است و از آنچه مناسبین باب است لال زحال و نوم
 است بدانکه خواب دائم تابع سه مزاج رطب مرضی یا بار و مجروح حرکت قوای حیسیه است یا بسبب شدت تحمل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب
 اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع آن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد
 و تابع تیب و حرکت نبوده و سبب آن رطوبت و یا بیوست و اگر اسباب مجروح واقع نشود و دلائل بر افراط برودت و دلالت نکنند سبب آن رطوبت
 است بعد از هر طوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشایخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحال طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش
 از کیفیت رطوبات بود نیز ایشان است که آن بسبب پدای داغ و یا از آنکه بیوست بر حال اعتد بیداری است

[illegible]

این باشد ولایت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده جعل شده از صحت قوت و چون سر با چمفت باشد و باغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صدای و در گوش سر صحت کند و از علامات وجود و باغ نیست که از آنجمله شراست منفعلی نشود و از لطیف و حرارت او منفعلی گردد و در ذهن آن زیاد شود و آنکه منفعلی نکرده و از ادنی سبب از اسباب انفعال صادره از آن صحت سلیم مجاری طبیعی باشد

استدلال در شکل راس

شکل طبیعی سر در گردی شکل بود که اوسع شکل است از جهت مکان و ابعاد آنهاست از قبول صدقات و آفات و از ادوات باشد یکی در مقدم سر و دوم در خزان و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که تنویر بزرگ بود آن فضل است و شکل دی سر است که خلاف این باشد پس لای جرم از آن تو مقدم یا تنویر یا هر دو ضیق بود و از نیاست که گفته اند شکل اس چهار است یکی شکل طبیعی و دوم غیر طبیعی که این مراد از شکل رسی است و در اوست شکل چون در جزوی از اجزای سر قاطع شود و لا محاله آنحو افعال آن جزو باغ ضرر رساند و جالی نوس گفته که راس مسطح هموار و در پس سر و در پیش سر و آنکه در طرفین نیز بسیار از تو باشد مذموم است بلکه آنکه سبب آن قوی از قوت موهبه باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این ولایت می نماید شکل گرد و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن صید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی باشد و غلیظ باشد و کبر باشد

استدلال در شکل اس و خفت آن

و حرارت و برودت و ادجاء آن و اما و لائل با خود از گردانی سر و سبکی آن پس گردانی سر همیشه ولایت بر بودن ماده و سر می نماید لیکن ماده صغری و در شکل کثرت و سوزش زیاد و میکند و سوداوی در شکل بسیار از آن و برودت آن بیشتر بود و در سوزش در شکل شدیدتر از آن هر دو و با صبر بان و وجه در اصول چشم و باغ و کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و انتفاع عروق زیاد تر میباشد و کفگی در شکل از همه بیشتر و در وجه کمتر از دومی و صغری و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قنات نشاط در حرکات بدنی و اما و لائل با خود از حرارت و برودت یعنی چیز که لمس می نماید آنرا سر از آن هر دو در نفس خود و چیز که لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار در لیل حرارت مزاج و باغ است و این حار محسوس اگر در ایامی طبیعی و لاوی شخصی را باشد مزاجی است و اگر حار و شگرم و دوزیت رساند عرونی است و همچنین است حکم با برودت قیاس آن و همچنین است حکم تشفت یا بس بر قیاس آن اگر نباشد تشفت از خارج و همچنین بر طبیب اگر حرارت معرق از داخل بود و ادجاء آنکه که تخمیل نماید انسان که گویا در سر آن ریمی و گرمی است که از سینه و در لائل که آنرا میکند ولایت می نمایند بر ماده و در بانی ولایت میکند بر درم حار و کوه که بر آنست از دم تب و وجه تشقیل ضا غط یعنی فشارنده ولایت بر ماده تشقیل یا برده می نماید و وجه صمد ولایت بر ماده ریجی میکند و انتقال در کوه که آنست و وجه بنوعیکه که گویا میکوبد سر آنرا بطریقه ولایت می نماید بر شل و طبیعت تشقیل مزمنه و لایضا وجه ولایت بجهت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر ولایت بشا رکت معده میکند و وجه پیشت و کوه و جانب رست بشا رکت جگر ولایت می نماید و گاه لالت میکند آن بدوام آن پس اگر در دوام نماید و در مقدم سر و کوه خزان متدلیق را بطس بود

استدلال در مآخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروغ و باغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لوبات و لوز تین کردن و اعصاب اما استدلال در چشم مجله آن استدلال در حال عروق آن است و از حال تشقیل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی و در صاحت و سرخی آن و حال لمس آن این همه در ولایت بسیار قریب اند برای چیز که که در نفس و باغ عید باشد گاهی بآن استدلال می نمایند همچون که از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیز که عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و تشنگی آن و احوال حرکت آن و از فروغ و غلگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و لالام و ادجاء و پس تشکی چشم گاه ولایت بر میس و باغ میکند و سیلان چرک و اشک که از چشمه بسبب عروض مرض و نفس چشم ولایت بر طبیعت مقدم و باغ می نماید که اکثر امراض سبب آن طریقت اشتغال و باغ و ذوبان او باشد چنانچه در قرآن بطس عید باشد یا بر در آن نیکانست چنانکه آن مانند آنکه از ذرات عارض میشود گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر جوت

مزیج و باغ نمک گردد و در زمانی عارض میگردد و در اولیای پوست در بعضی اوقات نزوح حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب بیوست مذکور و در آن
در بعضی اوقات و لای بیوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن مائده علامت حرارت مزاج و باغ عیا شد و آنچه بزودی از طب گردد و گاه بسبب حرارت
جگر و باغ و گاه بسبب برودت جگر آن و گاه بسبب بودن مزاج جگر آن اصلی طب و گاه بسبب بودن مزاج جگر بر اصلی یا بسبب میا شدن پس اگر از حرارت
باشد آنچه علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت منفرد که واقع شود در باغ که منجذب گردد و بطوایات بسوی آن پس اگر باقی ماند
مزاج حاد غالب بر طوایات تا مدت مدید بعد نفوذ بیوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید و باغ و بار در طب گردد و بسبب انفعال حاجی که از
غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردد و در اکثر مرطوبت عفونت یا بد و امراض عفونی را و رام پیدا گردد و جهت آنکه این طوایات غریزی نیست که تصرف نماید در
حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف می نماید تصرف غریب و آن عفونت است و اما اگر و باغ که ترطیب سریع یا بی بسبب برودت مزاج باشد
حدوث رطوبت دفعه نشاند بلکه تمدی می و بطول ایام بعد و ترطیب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج و باغ موجود باشد و اگر ترطیب و باغ برست
بسبب طوایات نفس باغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میا شدن یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت منفرد
قوت با ضمه غیره غذائی است که بسوی باغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعه حارث شود و ترطیب بعد از آن نیز دفعه میا شدن
و چون با وجود آن سده مجاری بهر سده فضول در آن مختبس میگردد و این لامحاله موجب زیادهای طوایات گردد و این نه نمی و لازم میا شدن و معذک
آن نیست که نادر باشد و دفعه بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب بیوست و باغ سبب آن نشفت رطوبات است آنچه دفعه واقع شود
چون بیوست یکبارگی افتد و با علامات بیوست متقدمه باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود و الا فرقی درین بهره از علامات حرارت و علامات
بیوست کرده میشود پس این لای را خود از سرعت انفعال اجنب نیست که اعتبار کرده شود و در سرعت انفعال سبب ضعف قوای طبیعی و در صدد ترطیب
جهت آنکه ضعف قوای طبیعی تابع یکی ازین اسباب بسبب شکل و اتفاقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات
و حرکات نیز میا شدن چنانچه دیده میشود صاحب علت حرارت و بیوست که اغنیاء نماید با علامات را بر سایر اوضاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کانچ حسب صفه این کبر آن پس ما حجب است که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده
 لطیفه متوزعه و توزیع طبیعی راس است پس اگر قوت ماده با قوتی از قوای مصوره اولی باشد راس حسن شکل بود و اقل بردار است باشد از آنچه با صغر
 راس بردار است شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از بردار و در پیمت دماغ و ضعف
 قوای دماغی و ضیق حلهای قوای سیاسی طبیعی در آن و از رنجت اصحاب است گفته اند انسانی که سر او کوچک بار دوات شکل باشد هیچ جهان
 متحیر و امور سریع الغضب میباشد و چنانکه سبب صغر راس دلالت بر بردار و پیمت دماغ می نماید و اگر چه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال
 دماغ نمیکند اما هم که معتزین نگردد با آن جودت شکل و غلبه عقل و صحت صدر که هر دو تابع عظم عصب است که تابع اند عظم شجاع و قوت آزادان
 هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت صورت و مقارنت نماید سر بر پیمت حسن شکل میباشد و آنچه مذکور که نیست آنست که
 اینچنانما سبب بسیار اعتداده شده باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی شکل ضعیف الیه و صغیر الصلب باشد یا نحو
 بود چیزی که محیط بآن دماغ است با وجود آنکه گاه زیادتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود و ایشان را انتفاخ سر عظم
 آن که بالطبع نبود بلکه بر عییل عرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده و تضییع است که غلیان یا بدو همچنین کبار را نیز اوجاع راس معصب عارض میشود
 و گاه عارض نمیکرد و آنکه کوچک میشود و یا فرخ و فروری و صریح نزد استیلا می خورد و دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر بردار
 حال دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود در آن غلبه افراط است بزرگ و در اصحاب غلبه باشد آن محمود میباشد و اگر سر بزرگ شکل

آن می نماید و اگر کوتاهه را یک باشد دلالت این تصدیق است و اگر میا از برای قبول خنایه و او را می باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف انداختن است
بلکه این از دفع فضول و مایه سبوی گردن نباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن می باشد و گاهی بسبب نفاذ غذا می و محل سبوی گردن
می باشد و درین هنگام سبب ضعف آن در داری است و اگر از او را می مذکوره خالی باشد سبب آن قوت طبع نیست بلکه سبب غلبه او را می در گردن نزد
شیخ از این ضعف قوت با عضو دماغ نیست بجزیری از انواع سبب و از قوت و قوت و دفعه آن بهر آنکه نوعی گردن قابل است برای پذیریکه دماغ از دفع
کند بسبب سبب محرم رخ غددی که از آنست و همچنین است حال لائل باخوده از احوال المات و لوز و تریغ و دندان نیز یعنی قبول گردن این اعضا را و او را می دلالت میکند
بر فساد حال دندانها و وضع ضعف بلکه ضعف دماغ و قوت و دفعه آن چنانچه در حال قب ذکر شد و اما دلائل باخوده از حال حوضای معده بانی طبعی
پس آن از طریق حکام مشارکتان نیز که در واجب است که آنها مشارک دماغ و نخاع باشد چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حاد میگردد و عارضه از نوعی قوی
که آنها را می باشد گاهی این حالت گردد و آنها از دماغ و چو این عصا قوی و غلیظه باشند و مساک آنها در اصل خلقت قوی بود و دلالت قوی دماغ نیز بر ضعف آن از ضعف دماغ می کنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند و باغ را در قریب انداز جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی می باشد و اگر غیره اتفاقات باشند
بسیبی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا موقوف می باشد و گاه این اتفاقات در اعضای دیگر مشارکت قوای دماغ می باشد مانند آنکه
اتفاق افتد اینکه بعضی نتوانند که بر خیزند و از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در ایشان غرض و در سبات سهری دانند آن اتفاق می افتد و یا
تفصیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قتر غلطی مانند عجز بودن از فرود بردن غذا و آب برگشتن آب از دهان و این امراض دانند
و لائق نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد و بسبب حدوث آفت در دماغ متدی بسوی حجاب اعضای متفلس و چنانچه کبر نفس و عظم آن الی تر حدی را
وضیق و صغر آن بر سبات سهری و نیز نفس که گاه استلال کرده میشود از طریق مشارکت و ادجای نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم
کنند که وجع حادث در عضو مشارکت نیست بسببی نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن نخودی گشته بدانند که دماغ موقوف است و گاه استلال
کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صدراع تا اصول عینین لالت می نماید بر آفت و در حجب اختلال دماغ نیست و اگر برسد بان
و لالت می کند بر آنکه سبب در خارج قحف است و گاه استلال کرده میشود از امتلاهی عروق و خلاهی آنها و از رنگ جلد و اینها از رویه بعضی آن میزد و از احوال دیگر که در وقت

استدلال از عرضه بیکه متعالیه میگردد و با غم بمشارکتان

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا و مریضی است که اشتراک آن معده است پس واجب است که اشتراک را از حال اشتداد و عجز
از دفع و قرار و حال فواق و غثیان حال خفقان معده و نفک کنند در کیفیت اشتراک را نیز بر سر احوال معده که در بحث معده گفته ایم و نیز اشتراک را در
از حال خلای معده و امتلائی آن بحسب آنکه مشارکات را معده را در حالی که آن محتلی باشد یا ذی نفخه و در ظاهر میشود یعنی زیاد میگوید در حالت
امتلائی معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب ارت و در صفر او و اجاع معده بسبب آن در اجعت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلای و
و قضاست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و رساندن آنجا را در میان و معده پس از بیت حاصل و معده کم میگردد و افصح چنین که آن اشتراک
گرفته میشود وضع و حج راس است و در ابتدا و بنگام استقرار آن بحسب آنکه امراض مزاج که مشارکت معده میباشد گاه دالالت میکند بر آن وجه که ابتدا میباشد
از این نوع پس منصف میگردد و بسوی بایر و کتب معین نزد و ضم اشتراکی باید و گاه مریض میگردد و در مشارکت جگر پس سیل و اجاع بحسب این معده میباشد چنانچه
هر گاه مشارکت طحال بود و سیل و حج بسوی سیل میباشد و قضا است که مشارکت مزاج و طراوت شهریه میباشد و درین درد ناقل بسیار است
قدیم میباشد و گاه مشارکت کبد و معده میباشد و با امراض رحم و دالالت مذکور در باب آن وجه و در حاق یا فاق و متوقف میباشد و اکثر مشارکات مزاج و معده است
معده و اجاع بسوی مزاج از اینها و افصح و در طریق معده و اجاع یا از اینها است که اشتراک است اینهمه و در وقت کمر معده و طحال کم و غیر آنرا درین حالت معده

جواب دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اودام آن می نماید و مخصوصاً و قتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون رقص حرقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل است و شبیهی که مقتوح مانده و بر جمجمه نرسد پلک را چنانچه در نظر آید و احیاناً در پیش غرس می باشد و آنکه بند مانده و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در پیش غرس می باشد و نیز در قرینه طس و در اختلال قوت دلالت بر افت عظیم در دماغ می کند و کثرت برهم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت جنون می نماید و در آوست نظریه یک جاد دلالت بر دوسوس و الیخو لیا می نماید و گاه استدلال کرده میشود و از حرکات چشم بر او دماغ را از اعتقادات غصب غم و خون و عشت و خجل و مانند آن توجه چشم عارضی دلالت بر اودام یا استلای او می نماید می نماید و گاهی در فرد فکلی چشم که عارضی باشد در دلالت بر تحلل کشیدگی و در میان می کنند چنانچه در هر قطب و عشت عارض میگرد و در هر چند که اختلاف است آن مردان باشد چنانچه در موضع او مفصل میاید و همچنین گاه دلالت می نماید بر حرقه دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او از برق بلعیمی نرسد بود و دوسوس که در باشد دلالت می کند بر آنکه مزاج دماغ او رطب است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک نرسد آن خشک و دوسوس او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یا جس است و کسی که در گاهی چشم او سرخ و سبط و سلس و گرم دوسوس که در باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و حرارت آن می کند و اگر مزاج این دماغ را آنکه مزاج دماغ او بار دیا بس است و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکه رنگ آن و اکثر دلالت بر حال دماغ می نماید چنانچه سفیدی آن - پیش غرس زردی آن اولاد و سیاهی آن ثانیاً بر قرینه طس و همچنین غلبه زردی بران و سفیدی عروق تحت آن بر مصر و عیت است دلالت می نماید بر استدلال بر رنگش بان مانند استدلال بر رنگ چشم است زیرا که چشم شیده لا اختصا ص دماغ است و نیز گاهی استدلال کرده میشود بر رنگش بان بر احوال معده لیکن بر گاه دانسته شود که در دماغ آفتی است بعد نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی است لایق باشد بر حال دماغ از نحوه زبان پس فرمی آن دلالت بر رطوبت دماغ می کند و در حال آن بر جفاف او و این وقتی است سبب آن نفسش بان نباشد و گاه استدلال می کنند بران بمقدار چیزی که سیلان کند از اعصاب و اگر چنانچه بر جمیع احوال چنان باشد پس کثرت اعصاب دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بران بحال کلام پس لشعه و تهمید فاخامی آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون بعضی از کلام کردن که اوست کند دماغ آن اشتعال از حرارت می باشد و گاه استدلال می کنند بچیزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ می کند و جفاف بر بعضی دماغ و کذ لک و باقی اقسام اگر لیبی و در معده یا در نفسش بان نباشد و گاه استدلال می نمایند بران بچیزی که احساس کند از زبان از طعم و پس احساس طعم هر خطه دلالت بر غلبه آن در دماغ می کند و گاه استدلال کرده میشود بران بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر بعضی آن و گاه استدلال می کنند بران بافعال قوای لسان پس حدیث و ضعف او را کمال و طعم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذ لک بطلان ذوق و گاهی دلالت می کند بقول زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه لاکل اکثری است و اما دماغ که در عضوی گیر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ و یعنی دلالت الوان بر امر جنس حکومت و از جهت سرخ زدن آن پس فرمی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن باز روی دلالت بر غلبه صفر می کند و گاه بسبب قوت پر دماغ چنانچه در نا قیمن بسبب قلت خون و افراط پر دماغ و لاغری آن با تیرگی بر غلبه بیس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و تبیین چهره دلالت بر غلبه یا نیست در خون می کند و گاه بسبب ضعف غایبه می باشد و بر آنکه در اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه نیست علقی بر بدن که متغیر گردد و معده وجه را که از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس و چه پس اگر سلیم باشد دلالت بر استدلال می کند و اگر موقوف باشد بر آفت دماغ دلالت می نماید و این دو اغلب احوال است و گاه استدلال بران می کنند از استوای لب و بینی و ابرو و دماغش حاده بر استوای دماغ و برین قیاس است آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظه باشد دلالت بر قوت دماغ و

و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و توترو ضربان عروق که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام محسوس میشود و یا از قریب ناحیه قفاسست و درین ابتدا الم از خلف کشیدگی در پادگی عروق و شریانین موضوع از خلف و در اینجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت گردد و شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجبست که نباشد آن عرض غرض نبای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او در دماغ را به سبب مشارکت دماغ مراد از بر که چنانچه استدلال کرده میشود از غنایان بر آنکه علت دماغیه مشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود و اول علت در دماغ باشد و لیکن خفی بود پس ظاهر گردد غنایان در معده سبب مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان مثالش اینست که دماغ را سو و مزاج بار و عارض شود و از آن نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غنایان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیارست که از آن بسوی دماغ بخارج میگردد و صمد میکند و در آن تراکم شود و مزاج دماغ بار و کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بملاجات معده و تنقیه آن از انقطاع نشود پس واجبست مجموع بسوی ممول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان ممول امراض اصلیه لا انا مرضی شکر که

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و هیاسیه و حرکتی آن قوی باشند و در انتفاض انچه از آن منافع میگردد و در احتیاس آن معتدل بود و بر مقاومت اعراض موزیه قوی باشد و در نگام طفولیت موی سر آن اشتر و در وقت تر عوج و هم و نزد استکمال عاقبت نشو و ثانی بسیاری متوسط و در وقت و نبات او و مدت شباب هم در وقت خود باشد و سفیدی او استحال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صانع نیز سرعت نماید و سواهی این از لون سخته افعالات و غیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل افراطی و ریه و واقعه و حبلت

جالیئوس میگوید که حرارت تولد از اخلاط حقیقی و نه بران میکند و لاحق میگردد بدان طبعش و سرعت وقوع بذرات و در امور واقفان در عراض و در وقت تولد بذرات و سکون است و لاحق میشود باین بطور و فهم و قدرت فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق با کسلست و در پیوست باعث بیداری و سو فک و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بران سر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات پور قیه نباشد و با قفل دماغ نبود و در سهر استغراق فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت ماله نیز نباشد سبب آنکه رطوبت ماله پور قیه بشهادت جالیئوس بنفس خود باعث بیداری میگردد و چنانچه در مشایخ باشد و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آورد و جالیئوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سو مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول باد لائل سو مزاج سافجست و دلیل بر آنکه غالب سو مزاج مادیست سیلان فضولست و بر علی سینای گوید که اگر سمد یا ضعف قوت دانسته باشد و را تم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از جو و ثقل است پس در سافج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت رویدن مویست در ابتدای ولادت یا در شکم و سو او آن در ابتدا و یا سو او آن بعد از شترت بزودی و وجودت آن و سرعت صلع و سرعت استلای راس ثقل آن از اسباب واقعه مانند تششام رواج و امثال آن و از نیت یافتن بر رواج حاره و قوت خواب یا خفت آن بطور عروق چشم و در کاد سرعت تقلب آرای و عراض مانند حال صبیان و دلالت میکند بران حرارت ملس و سرخی رنگ و دفع فضول منصبه و تنقیض اعتدال آن در تمام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بار و زیادتی نفوذ فضول و رطوبت شعر و قوت سو او و سرعت سفیدی آن و سرعت افعالات از آفات و کثرت نوازل و عروض و کام باونی سبب خفای عروق عینین و کثرت خواب و وجود موی رت او مانند صورت صاحب بگی و بطور حرکت اجفان نبات بر عراض است مانند حال مشایخ و اما دلائل مزاج یا بس نقای مجاری فضول و صفای حواس قوت مهر و قوت شعر و سرعت نبات آن و حبلت مزاج در اول مزج سرعت صلع و وجود شعر است و اما دلائل مزاج رطوبت شعر و بطور نبات آن و بطور صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل استغراق نومست و اما دلائل مزاج حار یا پس عدم فضول صفای حواس قوت بیداری و قوت خواب و سرعت نبات شعر

بر فرم معده و وحشت نفس هم سوال بکند و این آثار را که سودا و قوی بیخ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض استعمال چنین بایزاید
و در حالت شکم سیری و بعد خواب تپیر سنگه بجهان مرض بخوردن اشیای نفخ بگوید و تقدم مد معده و سکون مرض باغی با سکون آن باشد و غلات
ماده سخی بود و اگر زیادتی مرض و شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سود مزاج سانج معده باشد از سود مزاج سانج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم سیری
و تاخیر غذا خوردن مقرر آن خصیصه مذکور باشد و اگر انتفاخ شش نماید مرض غلبه کند و از ادنی بسبی صبح نماید از بیدار شدن چیزی بدو غشبان حاصل
گردد و نشان منصفه نفم معده بود و اگر علامات و دیدان اسهال در کمر و بیشتر است اسهال باشد و هرگاه ضرر در جگه باطنی از مراتب یا جسم یافته شود مرض
شکر کی بکشد یا طحالی یا مرقی یا ریحی باشد و آیه ریحی اکثر بعد ولادت یا احتیاط یا احتباس حوض نفاس قلقت آن بود و هرگاه مرض بگوید
که پیش از ظهور مرض باغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر برمی آید مرض شکر کی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در بقاش
مسطور گردد و باید انکه تا اینجا علامات امراض و باغی و شکر کی تمام شد اکنون علاج هر یک را سبب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب شخص
بعمل آید لیکن پیش از بیان آن بعضی قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض باغی بکار آید مرقوم می گردد و بران نظر دارند

علاج کلی امراض داخلی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب باز از آن توجه بلیغ نمایند
مثلاً اگر طبیب آن مرض غلبه کیفیت انکیضیات اربعه چون حرارت و برودت و خزان باشد و بعد از آن کوشند بدین جهت که بودنی تنقیه و در صورت
و باغی تپیر بلا باغی که کند بهر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تنجین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود
خصوصاً تنقیه که سینه را نیز از لیز شامل بود و او به واسطه شربین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت لینات آن بکار برند و قبول تنجین در امراض ملین
طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلخیص آن درام مخلوط دارند و اگر سبب من غلبه ماده بود پس در رموی قصد قیفال کفایت کند و اگر مطلق
و خن در کمال غلبه و وفور میباید شش و دواج را تجویز نموده اند و لیکن چون برین خطرست باید که بقصد دیگر عروق سر پر از نه بهر چنانکه بدفعات باشد
و در دیگر اخلاط بعد از تنجین مجاری بمسکلاتش استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس بعضی شرح قانون می نویسد که هرگاه غلبه ماده در دماغ و دماغ بدین
دارای استفراغ آن نمایند پس اگر با وجوب غلبه اخلاط دیگر داخل کثرت خون دریا نبند ابتدا بقصد قیفال و دیگر عروق سر مثل گامی پیشانی و بینی و گوش
فایده گوش را نمایند آن کنند اما اگر متداخض است اسن باشد اکثر قصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز متداخض بود قصد سر و بر قصد این عروق
مقدم دارند و الا در تقدم فمعه و دق مذکور خون جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب است بود و ابتدا بقصد با وجوب غلبه اخلاط دیگر بر آنست که
قصد استفراغ شکرک بلای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند رفع شده و در ابتدا شرط نموده اند که قصد را وسیع در طول بکشایند چون
قدری خون خارج گردد و یک شکر در بر رگ را با گشتت بگیرند تا اخلاط دیگر در آنجا آیند زیرا که طبیعت حاجی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح
را حافظ می نماید و دم فایده اخلاط دیگر را دفع می سازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد و باز در رگ را با گشتت بگیرند
و همچنین تا آخر قصد دیگر کمال غلبه شریبان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون نمایند بکلی خون وافر بگیرند و سیاست که فصله گام
نماید و مرار از قصد تمام آنست که قصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب نفش گردد و اطفال و ضعفا و حوال را قصد جانوبست
و عند ضرورت شدید حجامت مجربست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض را س شکرست جمیع بدن مست یا نه پس هر
که غالب بود و در جمیع بدن شکرک باشد نخست بعد از افحاج آن تنقیه عام جمیع بدن بمسکلات و مقیات نمایند و بعد به تنقیه خاص دماغ متوجه
شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نفیج است و الا بعد تنقیه عام بدن تا نفیج آن در تنقیه دماغ تاخیر نکند و نفیج
ماده دماغی بشکافد و خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل اخراج و متداول القوا لم بود و ریافت گردد

و نقای مجاری فضول و قلت تکام و شدت حفظ و تقدم تغذات و انتفاع بر طبایع و سرعت اجتناب روغنی طبعی و تصرف از عملیات یافته شود
علامت سود مزاج یا بس ساف و مفرد و درم نکا میکه بعض در جواب دال دل گرانی سر گوید بدانکه سود مزاج مادی سمت مفرد بود یا مرکب بعدیت
لمس و چشم که حارست یا بارید پس اگر با وجود گرانی سر لمس گرم باشد دلیل معاد هار موی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دیدن از حال غلبه خواب بیداری
سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی لمس رنگ رو چشم سرخ خواب مفرد باشد علامت سود مزاج مادی و سردی بود پس بگره علامت غلبه خون مثل انتقال
وجود ویدن در رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز پس سردی اگر رنگ رو چشم زرد و بخیالی کثیر باشد علامت سود مزاج مادی صفراوی بود
پس بگره اگر غلبه صفراوی چون لثیم و التهاب مع حرقت شدید و مین منحن و عطش نیز پس سردی در اینجا چنانچه بینی و خشک خارج شود زرد و تلخ و لذیذ و گرم
بود و چون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت مزاج موی و صفراوی مرکب بود اگر با وجود گرانی سر لمس سرد باشد و طول مرض ازمان آن بود دلیل
سودا و بار بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان صاف غلبه خواب بود از تراب و نسیان و کسل علامت نیز پس سردی و علامت
سود مزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی را بر این مری لمس رنگ و چشم نیز غلبه از بخیالی مفرد و سوداوی فکر فاسد سوال کند این علامت سود مزاج مادی
سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سود مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد
علامت سود مزاج موی بلغمی مرکب یا موی سوداوی مرکب بود اگر با علامات صفرا و آثار غلبه بلغم یا سودا درک شود علامت سود مزاج صفراوی بلغمی مرکب
یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه بلغم یا بسکی سرد در سرد و سرد و چشم و عرض موی و طنین در گوش بگوید دلیل سردی و بخار بود پس اگر با آن علامات
سود مزاج بارد درک گردد و نشان غلبه صبح باشد و اگر آثار سود مزاج حار دریافت شود و ضربان شریک سرد و در و جبین خیل خیالات فاسد بود و حیوانات
سده و هار عارض شود و در بخیالی و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سرد در بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون
و آرام باشد علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه خلط از اخلاط اربعه احتلاط عقل و زبان مع تب و وجع سرد و اوست از روشنی ظهور
نمایر نشان درم بود پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تب گرم و ضربان و سرعت نبض ملل و جویست یا منشأ یرت یافته شود علامت درم
هار بود اگر علامات غلبه سودا و صلاست نبض مدرک گردد و نشان درم سوداوی بود اگر آثار غلبه بلغم و صلاست و تب و وجع و نبض موی باشد دلیل درم
بلغمی بود و هرگاه آثار سود مزاج درم و سده درم یافته نشود درین صورت سوال کند که با نیک سببی همچون صمودا و خمره غذائی و کثرت مضطرب و شید
آواز با و شیدیدن بوی باغی قوی مرض عارض میشود یا اگر بلغم قرار آن کند بدانکه مرض از ضعف و مانع یا از قوت حس و مانع است پس اگر جویست
مکرر افعال مانع او از فکر و تذکر و خیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متناهی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سود مزاج و غیر آن ظاهر شود
و مانع مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف و مانع بود و اگر جویست کی و قوی و افعال مانع سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و دلائل
اختلال مزاج صحت ترکیب و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد و مرض از قوت حس مانع بود و هرگاه این
هم یافته نشود و تقدم ضرب و مقطع یا وجود تفرق اتصال مدرک گردد و سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض مانع اصلی اما اگر بلغمی یا
از حد مرض مانع ضرر و عضو یا اعضای بکثیر شده و امعا و جگر و طحال و مرق و رحم و دست پایان کند و حرارت و بطلان باشد و ضعف و نقص
حرارت و بطلان و شدت ضعف و المان عضو مدرک گردد و مرض مانع شریکی باشد پس اگر مرض مختلف شود با اختلاف حال معده و درم و عسر مضطرب و در
خواه امتداد و تقدم مضطرب مثل غشیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان مضطرب بود مرض شریکی معدی باشد پس نگاه کند که در قی
صفراوی آید یا بلغم یا سودا اگر صفراوی آید رنگ چشم زرد نماید از غشی و تب و التهاب و از غشی و بلغم پس سوال کند این
علامت مادی صفراوی بود اگر بلغم یا سودا از تقدم و تفرق و درم و تفرق و شدت مرض در امتدای معده و کثرت آب و درم و تفرق و تفرق و تفرق و تفرق
پس سرد این نشان مانع بلغمی بود و اگر سودا و بارید از کثرت اشتها و سوزش معده و شای حاض بلغمی باشد و مرض زرد و خلطی معده از بخیالی سودا

که بیش از حد باشد کثرت فضول مان متوجه بسوی فم حده بود که درین هنگام اصل وجه دفع آن بقوی است و هر گاه که اندک باشد دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن بدان مضرت گردان یا آن اردو احتمال عطش و جوع در امراض طبعه دماغی ترک عشاء واجب است و در این هنگام از خوردن و آشامیدن محروم است و بقول شیخی از مضرات براس البان و سموک و اشیا چوب بسیار و تمامی نمیه با و حله و مضافات خاصه سرکه و تخمین سرکه و تخم است پس اجتناب از اینها واجب

علاج امراض دماغی حار سانج و حار یا بس سانج و حار طب سانج

و آن صداع و سر سام غیر حقیقی و سر و دوار است و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آفتاب و حمام و گرم افادیه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخّنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب با حله تبرید و ترطیب و دای خانه آب و خورشید و بای سرد نماید و تبرید دهند و سحوط و نشوق و قطور و تموم و ضماد و طلا و خانی و بار و عمل رند و شاه و ساق و کف پا کنند و با شوق بار و انگلیات بطول استعمال کنند و باید که در آن کسب مذکوره قبول شبنم بقول باره مثل کاه و خرفه و جوده کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و غنچه و عصا و الراعی و حی العالم و ما، انخیر و ما، القرق و مانند آن در غنهای سرد مانند روغن گل و خلاص و روغن نیلوفر و بنفشه بکار بند و بهتر از این همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاه بود و روغن خشخاش است و از این تجا و زکند بسوی او و یک که در آن تخمیر و غما و روح باشد مگر ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و بجهان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن زرد الیچ هنگام شدت وجع استعمال میکنند استعمال هر که بسیار و سرکه خمر و اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر و در روغن گل که کسب بر آن گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال غنچه و اطلیه باره بر روغن سر که نشای اعصاب است اجتناب نمایند تا منابت اعصاب فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجاهت تبرید و هرگاه ضعیف گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد پیشانی یا بر یا فوج استعمال کنند و نیز از جلا اطلیه نافع لعاب اسپنول بسر که آب کشنی و بر آن است و از جلا کاه نافع بود و بیدان اشیا چوب و بنفشه و سحوط و غنما و عصا و مسطوره و فرش نمودن بقول اوراق مذکوره و مسک و بنفشه و سنبل و خانی خاک که در آن شاخهای اشجار مبرده نشانیده باشند و بوییدن و نزدیک خود داشتن فواید باره و برن و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسا و گردانیدن حدقه و ملاج و نظیر بسوی اشیا روشن و اجتماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذا بار در دهند مثل هوامش جو و قشقه و سفال و قطعه و غنچه و مانند آن و اگر با حرارت بیوست نباشد بلکه طوبت سانج با ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت است و در امراض دماغی باید که اطلیه آبهای فواید که در آن قبضی باشد و فعل نمایند و لاسیم و ابتدای او را مچاره و بقول انطاکی بهترین چیزی پاکه بدان تبرید دماغ کنند طلا و جملی و براده حاج و بقصر آرد جو و حنا و آب کشنی و غنچه و ثعلب حی العالم است و شرب مرزنجوش کشنی و امرو و شربت خشخاش با مالش و گویند که عوض آب بر گلاب و آب نار شیرین و جلاب قندی خام معمول گلاب خضار کنند و یا گلاب آب سرد با الما نصفه اندک اندک بپزند و کدو آب بپزند و دخیار کدو بپزند و از روغن حاره ذی عطریات چون زعفران و سیلین و تخم کرفس و حما و مانند اینها از افادیه و دیگر اجتناب از گرم و همچنین از طعامهای گرم و سرد و بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و میش و شتر و گریب و غیره و تراشیدن موی سر و پوشیدن شیره بران خیلی مفید است و همچنین انداختن شیر و زهران در بینی و گوش و الیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یا فوج بشرطیکه تب و نزله نباشد و در استعمال او و غیره بر دماغ لعاب بپزند سه ماشه شیره تخم کاه و قشقه شیره تخم تر بو زهر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و تولد یا نبات سفید کنیم تولد فعل کرده نباشد و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا شیره تخم کدو اضافه کنند اگر اگر زیاده بود شیره کشنی خشک شیره تخم خشخاش یا باده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیره تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آفرینند یا بجلا اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره بپزند و کدو در عرقیات بار و در طب مثل عرق نیلوفر و بید و گلاب بپزند شک سجای آب بر آورند و بعضی لعاب است سرد تر مانند لعاب بز و قطونا و فعل نمایند و شربت آب یا شربت تر و شربت حنظل و شربت لیوناسطال افزایند

شوند و یا غلبه هم از ابتدا صورت در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج تحت واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج ضعیف شود و بحال
 حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انچه از آب آن بسوی خارج تحت نباشد نصدرگ میشانی کشانند خصوصا اگر وجع نامل بسوی انحراف سر
 و اگر علقی صعب باشد مثل سکنه دومی فصد و راج کنند و اگر بعضی لطافات را قبل از فصد و سه روز استمال نمایند بهتر است خصوصا اگر ماده بسیار
 قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از توران دم و اخلاط و ارتفاع انچه آنها بسوی دماغ و قلب کبد و غیره از اعضا محلی دمی
 و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد یا داکم ساکن باشد با وی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت می نمایند با آن اعراض نیز
 و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشکرت تمامی بدن باشد استفرغ جمیع بدن نمایند پس نصدر راس آنها پس استفرغات
 مخصوصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب جاذب لائق و بعد گرفتن خون اگر سو و مزاج حار بماند بر تعذیل مزاج هر چه در علاج امراض باغی
 حار سانج گذشت بجل آن رند و بر تطفیه خون شهر بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض باغی دومی
 معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت قوت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قرصیا مفرد و مرکبات آنها یا با شیرین برزور بار و
 مثل تخم خرفه و تخم خیارین و غیر تخم که در مفرغ بنده و مانند اینها بدینند و اگر طبع لین بود رب پیاسیب بدینند و اگر مفرغ نباشد سکنه سیب و
 یا شربت کمر بندی یا شربت لیو یا شربت حامض یا رب یا شکر یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین
 بنوشند و بحالت مفرغ خیره بنفشه همراه مطبوخ سپستان نیلوفر و عناب و خبازی بدینند یا شربت بنفشه با عناب اصل السوسن بدهند و بر سیاه
 و یا مارا الشیر بنوشند و اگر حاجت تلکین فسد بعد استمال منضج صفر اسهل صفر و بدیند و دیگر نقوعات لطینه مثل نقوع بلبله و نقوع حاضن یا عصا
 فواکه و بلبله بکار برند و حقه استمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دومی نافع است بدینند عناب سبب عدد و زرشک پنجم درم
 تخم کاسنی دو درم ریون خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیر خشک
 ده درم تر هندی سبب درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد که با گلکاشی نیلوفر یا شامندر یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تر هندی
 و پستان یا شیر خشک بدینند یا بحال در علاج این امراض خارج دم تلکین طبیعت و تحلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دومی
 اخذ کنند و غذا مایه مفرغ و اسفناخ آب حصرم یا لیو یا حامض یا زرشک یا انارین یا تر هندی ترش کرده و از جو جرمع و غیره حکوم هتبا نمایند
 مگر هنگام کمال ضعف بالقول بارده جائز است و از استمال شای شد انحراف هرگاه سینه و یا عضلات باضعیف و یا مفرغ و خشونت صدر باشد بسیار
 حذر کنند و تغذیه بکجا و یا اسفناخ نمایند

علاج امراض باغی صفراوی

و آن صداع و حقیقه و سرسام و سرد و دوار و سر جرج است و سببش تناول غذایه و ادویه گرم و ریاضت در باره و سرد و صوم و در است
 اول تبریدی که در امراض باغی حار سانج گذشت بدیند و آب نارنج و لیو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطو و اما و القرق و آب نار و شیرین بار و
 رطب مانند شربت عناب نیلوفر و اجاص اشال آن شیرین برزور بارده و طبع سلاطین دوی بارده تمامه و تخم کاسنی و سبب آن اصل السوسن و زرشک
 و تخم خرفه و خیار و عناب پستان تر هندی و آلو بخارا و زرشک مانند اینها نیز مفید بود و تلکین ماده منضج صفر انموده مسهل صفر و آب
 دهند اما بقول شیخ انضاج ماده حار بدینی باید که قوام او جمع کند و معدلک مفتوح و مقطع باشد و این اوصاف بمرطوب که در ان جلا
 و غسل باشد مثل مال الشیر و نجیبین ده و شیرین یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشربطه
 نیست که استمال نمایند بطول است بخنداز مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصا الراچی و حمله بقول بارده اندک مگر برای انضاج و تنفیذات آنها
 و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند و در ان با بونه و خطمی و بر سیاه و شان و گاو زبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی او دمی و غلظت باشد

دماغی بلغمی و صلبی و سفتی و سستی و سوزیدگی گوید که گندش با رگهای ساینده در خرقه کتان بسته و با نم بوییدن که گندش
قرنفل یا سیاه یا پوست جوز سبز یا بزرگ جوز در روغن جمع کرده خشک نموده و یا زهر جزیره بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز بهندی
صلب مثل غبار ساینده بر مقدم راس فرو کرده و گند سنبلیله یا شرباب و زرد را و گنداپوست جوز سبز بر ریاضا ساینده بر سر نهادن بعد از
مدت نصف شب بران صبر کردن هر واحد برای بر راس مجرب من است و این بطلان دیمی و اقلع و این جناب و این جنین گویند که مرز نجوش شما و زرد را
و اسارون شرباب و زرد را و لون صمغ ادریس و یا شبنم شرباب و چمن ادریس و شک شما و سوطا و شرباب و زرد را و حله اکلاد و زرد را هر واحد نافه بر سر است

علاج امراض دماغی طبعی و غیر طبعی

و آن سبب و سیان است و صلبی و سفتی و سستی و سوزیدگی گوید که گندش با رگهای ساینده در خرقه کتان بسته و با نم بوییدن که گندش
قرنفل یا سیاه یا پوست جوز سبز یا بزرگ جوز در روغن جمع کرده خشک نموده و یا زهر جزیره بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز بهندی
صلب مثل غبار ساینده بر مقدم راس فرو کرده و گند سنبلیله یا شرباب و زرد را و گنداپوست جوز سبز بر ریاضا ساینده بر سر نهادن بعد از
مدت نصف شب بران صبر کردن هر واحد برای بر راس مجرب من است و این بطلان دیمی و اقلع و این جناب و این جنین گویند که مرز نجوش شما و زرد را
و اسارون شرباب و زرد را و لون صمغ ادریس و یا شبنم شرباب و چمن ادریس و شک شما و سوطا و شرباب و زرد را و حله اکلاد و زرد را هر واحد نافه بر سر است

علاج امراض دماغی یا طبعی یا غیر طبعی

و آن صلبی و سستی و سوزیدگی گوید که گندش با رگهای ساینده در خرقه کتان بسته و با نم بوییدن که گندش
قرنفل یا سیاه یا پوست جوز سبز یا بزرگ جوز در روغن جمع کرده خشک نموده و یا زهر جزیره بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز بهندی
صلب مثل غبار ساینده بر مقدم راس فرو کرده و گند سنبلیله یا شرباب و زرد را و گنداپوست جوز سبز بر ریاضا ساینده بر سر نهادن بعد از
مدت نصف شب بران صبر کردن هر واحد برای بر راس مجرب من است و این بطلان دیمی و اقلع و این جناب و این جنین گویند که مرز نجوش شما و زرد را
و اسارون شرباب و زرد را و لون صمغ ادریس و یا شبنم شرباب و چمن ادریس و شک شما و سوطا و شرباب و زرد را و حله اکلاد و زرد را هر واحد نافه بر سر است

علاج امراض دماغی و دوی

و آن صلبی و سستی و سوزیدگی گوید که گندش با رگهای ساینده در خرقه کتان بسته و با نم بوییدن که گندش
قرنفل یا سیاه یا پوست جوز سبز یا بزرگ جوز در روغن جمع کرده خشک نموده و یا زهر جزیره بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز بهندی
صلب مثل غبار ساینده بر مقدم راس فرو کرده و گند سنبلیله یا شرباب و زرد را و گنداپوست جوز سبز بر ریاضا ساینده بر سر نهادن بعد از
مدت نصف شب بران صبر کردن هر واحد برای بر راس مجرب من است و این بطلان دیمی و اقلع و این جناب و این جنین گویند که مرز نجوش شما و زرد را
و اسارون شرباب و زرد را و لون صمغ ادریس و یا شبنم شرباب و چمن ادریس و شک شما و سوطا و شرباب و زرد را و حله اکلاد و زرد را هر واحد نافه بر سر است

و اما منافذ مسدود و یا در خلط نوعی تشبیه با اعضا باشد تا آنکه آسان گردد و خروج ماده با انقباض حرق آن تا نازل گردد و مانع و این مثل بادیان مریخ آن حکم کشند
و این صوابی مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد در بعضی انواع نباید پوست خشک شدن و این انقباض نمایند و مری که مشترک النفع است جمیع مواد را در
انقباض مواد خارج بانی نیست در استعمال آن از مسلمات موافقه خلاط امرایه رقیقه طبع باید آید و شادتره و شربت فواکه سهل و شربت بنفشه و طبع
حیاتین در امثال آنست مقوی بقوی و غیر آن بحسب حال بدن خلط آن از تب یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و سهل
بنفعی باید اندر دو عنایت فرمندی و شادتره و سنا و بنفشه و عناب الشلب خطمی و تخم گاهی با شیر خشک یا ترنجبین نیز نافع و او میسر است به حراره
در امراض حار و غلیظه است بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحار و مانند قنوعات نماید و بقول ابن بطالان خوردن گل بنفشه یا شکر ملات
منقحی دماغ از صفرا است و طبع فواکه با شیر خشک و ترنجبین یا بطبع لبلب و یا آب انار یا لبلب از زرد نیز مفید و بعد از تنقیه لعاب سپیدان یا بهر دانه گلاب
و عرق کاسنی عرق گاوزبان و عرق کادی و نبات بدین و اکثر تبرید و ترطیب خصوصاً ترندی و نیز قطونا مناسب بخانه بصندک کلاب آب
سبب طلاء بصندک از زردت و شیاف یا میثاق گلاب سوده و تقطیر بر غنم که در مری مفید و باید که قبل از تنقیه نهاد که ام شی بر سر نگذرد که در آن
خودت انقباض و ادویه راس است و استعمال از غرق بر این نیاید سبب و نزل ماده حار بطرف صدر منع است و از عطوسات نافع در این حال
سجاری که است که قدری مقوی نماید و آن گداخته باشند و کذاشم فقاغ ترش حاد و دیگر ترش مثل سحوط و تخموم و ضماد و غلی و پاشویه بارد و انگلیاب
و فلفل که در لاف مری حار ساج مذکور شد بعمل آید و هر چه در علاج صداع صفراوی مسطور گرد و مفید باشد و از طریق کشیزی مری و غرق و آنکه در آن مریخ که در
و خیار و فلفل است نافع است و هر چه از ادویه و اغذیه که بارد و ترطیب باشد استعمال کنند و از هر چه بود صفاست مثل صوم و سرخ و غصن و لبلب و یه حار منع کنند

علاج امراض مری بلغمی

در آن صداع و بعضی و شقیقه و سرسام و سرد و دوار و سبات و سیان و صرع و سکت است و پیش از آنکه از اغذیه بارد و ترطیب و رحمت و سکون و قوت
مهر و استحمام عقبت است اولاً به نفع ماده منضج بلغم دهند و بعد از ظهور نفع به سهل بلغم تنقیه بدن نموده به تنقیه و بلغم حسب المایع دهند آنچه قبول
شده اصول امات و در وقت علاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که در آن لطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و سیخ بادیان و سیخ کبریا
و در حار و زرد و فو و در سلاب بنجاست و ترنجبین و دیگر غار و شیخ و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک شربت و مانند آن ادویه حار و محلول و غلیظ و اگر چه
تحلیل در مری بلغمی و سوداوی مختلف است یعنی استعمال این ادویه در انقباض هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سوداوی احتراقی جایز نیست و چه است که
استعمال این ادویه از ضعف باقوی گریه بحسب جات ادویه و بقدر از صاعد و جات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیره شدیدی کیفیت باشد
باید که بحسب جات آن ادویه حار قوی نیز تا در رجه سوم و چهارم مثل عاقر قرقا و فریون و غیره اختیار نمایند که اگر سبب کثرت ماده و خوف غلیان
ادویه که تا بر سخونت مجرم از زیاده گردد و موجب تعدد موله و درم شود که درین صورت قدری ازان مستغرق سازند و بعد از آن در انقباض باقی شروع
کنند و بهتر در انقباض اخلاط خام است که علاج و تمهید با دویمه مثل الحار که کند و سکون بوسطن اطراف استعمال نمایند تا آنکه رقیق و نفع یابد و اگر ماده
قلیل الکثیر یا ضعیف الکثیف باشد بر ادویه لطیفه که بسیار گرم نبوده و بلکه گرمی او زیاد و در جوی نه باشد اقتضای کند و اگر ماده متوسطه در کثرت و کیفیت
باشد و ادویه متوسطه الحار اخذ نمایند و مزاج است که استعمال نمایند و غرض از این امراض بلغمیه جهت آنکه تحلیل لطیف آن بنماید و غلظت ناز
و آن بهم میرساند و خروج آن شود و مری که در دو وجب بلش نیز میشود و چون سکه مشترک النفع است و جمیع مواد کسر بر بادانی شنی حار ممکن است
بیشتر در ادویه و تقطیع ادویه یا قی خواهد ماند و ادیان حار که از ریا حین انداز و ادویه نباتات گرفته باشند در انقباض ماده بارد و فلفل اند و اگر دانه
یا کثیر الکثیر یا حار الانحلالان باشد و آن که مجموع حار و ادویه قوی گرفته باشند و در غنم بان و در بن و سوسن و غار و انیسون و مریخ و شادتره
است که در آن سداب و طبع یا فو و طبع یا شربت طبع یا بابونه و طبع و مانند آن چه شادتره باشد و لفظ اختیار نمایند و در غنم بلسان

قدیمی بایونه و اصل نمایند تا که شدت قوت مخدیره آنها را بشکند و کم کند چه بایونه کسوفت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحاده باشد اولاً استعمل
که در علاج امراض دماغی جاریه کور شد استعمال کنند بعد منضجات مواد جاریه مشغول شوند و بعد از آن دوائی که در آن اندکی تحمیل باشد مثل آنکه در آن اندکی
مورد پیچیده باشند و از ادویه آن روغن بایونه تازه و تنه با مخلوط بر روغن گل بحسب حدت مرض قوام داده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و سپس
عند منتهی مرغیات محله مثل آبها فی که در آن اصول کرفس بادیان و بنزرا آنها و سوس گندم و حلیه و خطمی و اکلیل الملک اتخوان سفید جوشانیده باشند
و از روغن ساروغن شبت و مانند آن بمخلوط آنرا تا آنکه در منتهی تحمیل حاصل شود و ایضا ضمادات محله از این ادویه ترسیب دهند و در استنفاذ غلات
واجب در علاج است و اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تقدیم صاحب درم صفراوی یا قندیه خفیه رطبه استعمال کنند مثل مالشیر
و اجاصیه اگر درم باره باشد بعد فصد منضج و سوس بحسب ماده و هندی و در تقطیر دوائی که در آن روغن بیدارنج و روغن بادام تلخ و فیه و مانند آن
باشد با ماء الاصول استعمال کنند و اقتصاد نمایند در ابتدا از روادعات بر روغن گل مخلوط با طلفات مثل حاشا و فو تنج و جذبه بیدستر خاصه پس استعمال
نمایند و فصل و سرکه آنرا بطریق صفاد و غیره اگر ممکن باشد و بواسطه که نفع می بخشد آشامیدن و ثلث مثقال یا کمتر از آن بحسب مزاج چند بیدستر
خصوصاً برای پیشه غرض بعد منضجات که در آن ارخا و اندک تحمیل باشد استعمال کنند و بعد از آن نزد انتها در تمامی اورام باره و چهاره مرغیات
را بدین نوع که در باره مرغیات تمامه و محلات قویه از آنها و ضمادات و ادویه آنرا در باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سردرد و در غیره است بهر تقویت دماغ اطریفات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل سطه خود و من اطریفل مقوی دماغ و غیره
مثل غیره گاو زبان و خشخاش و مراد و دیگر مقویات مثل افونش و در و جارش و صندلین و غیره و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و فیه و دوائی
بارد و دواء شربت ابی شیم و عرق کینکی مرکب هر چه از اینها مناسب مزاج مریض اند بدهند و حریرهای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بیدستر
مقشره با مثل آن نبات و شب و وقت خواب سخت سودمند است و روغن گل بیدستر و قرفل بگللاب طلا سازند و طلائی که در آن تخم بیدستر
بوداده و مغز نبات و فصل است بمخلوط آنرا در سیت غنبر و کلاب بپزند و بپزند شوم غالیه خلطه غنبر نیز مفید و سوط روغن گاو و قطعه یا با مراد
مخلول بگللاب بسیار مفید است و آنقدر لطیفه عطریه مانند گوشت چوز و مرغ و صید و دراج با نخود و آب ازین جو شنبو و کلاب پیچیده بخورند و جمیع ادویه
حیوانیه و لبوب مقوی دماغ است و استعمال محلولی چوب چینی تالیف والد حکیم علویان مفید و مغز کوسه و سفند باره روغن بادام بریان کرده خوردن روغن
آن بر سر الییدن و همچنین سر را به بخار قائمه بکوبند که با مصالح متعارفه پیچیده باشند و شستن و یکد و قند از آن خوردن نافع است و اگر سید و پیچیده که قریب
جوانی رسیده باشد و در روغن گل و بریان کرده گوشت او بگیرند و در باون بکوبند بعد نشاسته ربیع طلح در همان روغن بریان نموده و مغز باون
رطل در قدری زعفران و دوا چینی و دانه میل را ساییده و شکر سفید بقوام آرند و اگر روغن که در آن سیئه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاد بماند آنرا
نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بعد از نیم توله بخورند و فیه دماغ و مقوی نیست و سفوف بنفشه کشنی مقشر کل سنج
مغز بادام هر یک دو باشد سطه خود و من بنبل الطیب گل مندی هر واحد یک باشد کوفته بخیته نبات برابر آمیخته بیک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند
که تخم یک مثقال ساییده بمصل آمیخته لیسدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط روی در معده باشد درین حالت با استفراغ آن برطرف
یاز آنچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن صطکی سوده یک باشد با طریفل کشنیزی بکینیم توله شربت مقوی
معده و دماغ است با لجه یا یکد که نظر بر سباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج جاریه یا باره و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت
در ساقه تعدیل و دوائی تنقیه نمایند یا آنچه در علاج امراض دماغی جاریه و باد و ساقه و دوائی مذکور شد و بعد از آن حسب مقتضای مزاج بقوت دماغ
کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات باره دماغ مثل صندل گل شریخ و روغن گل و کلاب و مراد و دانه خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سدر

نشود چیزی از مغز رات مثل شربت ششخاش یا شیر تخم ششخاش شیره تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون بربویند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلائع را تخم کاهو و پوست ششخاش افیون و زبرالنج و برگ قنب عمل آرند لیکن در استعمال مغزات قویه بزودی مبادرت و جرات ننمایند زیرا که مورت بلاهای رویه مثل ظلمت بصر و بلاوت ذهن است و بسیارست که بخودی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مغزات درجواس نقصان کشیده بدینودی آب نیم گرم بسیار بر سر بزنند و استعمال مخدر و تون نمایند

علاج امراض مغزی از ضرب و سقوطه و تفرق اتصال

و آن صدام و سرد و دوار و سبات و سکت است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر رویا هفت اندام کشانید و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعد از تنقیه صفا از مسهل صفر یا حقنه کنند و سرکه و گلاب روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جو شانیده اندکی شک و غود در خل کرده ساییده ضماد کنند و بقول حکیم علویان بعد فصد و تبیین طبیعت گل رنی یکدم شب جوانی دو دانگ مکی ریع درم ساییده و قند آب باب نیم گرم بخورند و اگر در وضع ضعیف و خفیف باشد آرد و رنگ مغاث بنواوی مغاث هندوی معینه خوب آقا قیاز و خوب کوفته بنجیه خرین گل و روغن مور و زردی برین ضماد کنند و اگر جوانه میدهند کم افزایند و اگر جرات زیاده باشد گل رنی دخل کنند و اگر بسبب ضرب خرین دماغ خارج شود دماغ مکیان حتی الامکان بخورانند و بر آن الباق ترش بوشانند تا از استحالات دماغه بصرفه از ضرر غشیان که کل دماغه مغنی اند باز از ترش آب نیکو کور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و مغذک باید که محوصت او قلیل بود و وجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غلبه و افندینه بخورده و حاره و مصدره و حراره مثل جوز و شادراخ و جرجیر و بادریج و شراب قوی و بنجیه و موز شیرین با احتیاط کنند و باقی علاج از صدمه مغزی و سقوطه جویندگیهانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضرب یا سقوطه یا شق یا حرق نماند و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جرحه نامند و اگر با سیلان خون باشد و امیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کنند با صند گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد مثلا سه نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که تخوان ظاهر گردد و وضعه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال و نگراند با سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گردد و در آن درم حادث گردد و اگر گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بخجی که در علاج او احتیاط نقل بعض اجزای او افتد و منقله نامند و اگر تفرق اتصال و بنجیه حاجت بسوی نقل داشته باشد با شمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود و امه و امه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند و امه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کنند جانفه خوانند و فطره بسیار روی است و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و در امه و جانفه خطرست و شیع میفرماید که در جراحات و صدمه بسوی غشای دماغ حادث میشود و سترخا در جانب حجت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب قیق نرسد سلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد بی قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر به سلامت است که قطع در بطون امیه بر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند و آنچه در بطون و وسط و بطون بخور باشد صعب تر بود و آنچه در وسط باشد از آنچه در بخور بود سخت تر باشد و بعد ترست که رجوع بحالت طبیعی کند مگر آنکه اندک باشد و نباشد بضم و اصلاح او بسرعت کنند با بخار و شیره بسیار درت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و در علاج کسر و رباب آن خواهد آمد و اطباء را در کسر قطع که آن منقله است و در مذهب است یکی آنکه باطل با دوی یا دویسه کشند یا تسکین برای الم اند و این مذهب مقیدین است دوم آنکه استعمال دویه شدید تجویف میکنند و بعد قطع منکسر قطع متعلق و عذب آنکسار او با دویه جدا از مرم و غیره با موضع فوق او از خارج طوطی از غسل و سرکه استعمال نمایند و این مذهب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب عظام یا برست و شالرح محجوب که بدین که بهترین چیزی که در منع ورم درین با منع تزریق المرم و سرعت الشحام در دفع وجع یافته ایم مرم جدا و تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرم کمتر باشد اولی و

و در مزاج بار و تقویات حاصل نشد زعفران و شک جنبر و غالیه و عود و دارچینی و قزفل و کندر و تخم خنا و سعد و حبیب و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج باس
 مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیریش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار و شرب گلاب گل قنار و گل
 و شرب آله و کافور و بلبله کابلی و تخم سیب گل بید و صندل آله هر واحد قوی دماغ است و در مزاج بار و شرب حب لبسان و عسل و یا فلفل و یا زنجبیل و یا زنجبیل
 مخلوط کبابش قزفل یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس یا جوزبوا و یا پنجه باد آورد و شرب و تخم مشک عود و زعفران و در مزاج و تخم آن گل بادام
 و تخم برهم و عیشتران و زردت مخلوط بلادن و سرین و زنگنه و زنجبیل که گل سورنجان است و شرب و پنجه جوزبوا و سنبل منبیدی و شرب زرد
 بر سر سنبل الطیب و پنجه شک و صندل عود و در مزاج او غالیه و عود و سرین و زرد و زطل و کلیل الماک عود و لبسان و تخم و شرب و صندل و تخم عود و بلادن
 هر واحد نافع و سودی گویند که یا همین شرب یا زرد را و کبابش قزفل و کندر گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز او خشک کرده در آب بر مقدم
 هر واحد در تقویت دماغ مجرب است و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثر آثار تناول دهنه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات
 نماید و اکثر اکل فندق و بادام و تخم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیریش و نطول سر بر دهن گل هر واحد مزید و دماغ است و بقول جالینوس مسکه
 گاو و شیر او و شک و زردی بیضه جرم دماغ را زیاد میکند پس اگر سببش کثرت جماع باشد مهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضا ترک جماع
 نمایند و افندیه بر ده طلقه خفیه میرغ الهضم دهند مانند شوربای چوب مرغ و گوشت حلوان گوشت شیر خواره بر دهن گاو و پنجه زبان روده تنوری نهند
 و مار اللحم ساده نه توله و یا مار اللحم مرکب علویان و مجنون لبوب نه ناشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفید است و لذا باناس سلیمانی
 و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضا شیر گاو و میش و گوسفند و شیر بز و خرما و حبوبات و در دهن گاو و شکری و زبان خجری
 تنوری مالیده نمیکند تناول کنند و بالائی شیر با نبات یا بادام مرغ و چلغوزه و پنجه برین باب اثری عظیم دارد و اگر سبب کثرت ریش نهاده شود نخست
 تقویه دماغ بحب قوایا و ایچ کنند و بعد از حصول تقویه جهت تقویت دماغ اطراف لعل اسطوخودوس و شامتره و غایتان با عرق اسطوخودوس و دهنه قفاله
 علویان که در اینجا مسطور گردیده و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بسیار بکار برند که اصلاً نخاع ندارد بلکه نافع نقصان دماغ و سعود و جبر بدل
 و دماغ اند و حریره از شیر بادام ده عدد و ششخاش تخم خرنه هر یک یکتور و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله و دهن گاو و چهار نیم زرد نهاده و شرب
 دهند و غذا پاد و گوشت و قورمه همراه نان تنوری و یا گوشت لوه و دراج و صحنات مقویه دماغ و مانع نزله لعل آرد و نسخه تفاحه علویان نیست
 عود تماری پنج مثقال شنه سنبل الطیب قه نعلن عرفان اطفا الطیب قافله صندل سباسبه پوست تنج هر یک یک مثقال یک نیم دانه گلاب
 دو مثقال مشک یک مثقال هبانیچ یک مثقال و بوداگ علف هندی و فسی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را گرفته بخیه در باون سنگین بکاف
 بسایند و عطر غیر فلک کبیر و عود هر یک نیم مثقال روغن یا همین و زنگنه هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس
 بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده بپزند و اگر سببش سر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد از آن مرض تقویت بدن
 بادویه و اخذیه لطیفه تدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد و سخت و سکون و استحمام مرطوب تدبیر بادمان بارد اختیار کنند و اگر استغراغات کثیر
 باشد انچه در صداع بیسی میاید استعمال نمایند و ایضا خمره مرارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم کم کماله خدا جان هفت توله با شرب
 تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشک را خوراند و تخم مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مرای آله و بلبله و سیب بھی
 و اناس بوق طلا و قه و طباشیر خیلی نافع و کذا الا شد روی ساده و لولوی بوق کپوه

علاج امراض دماغی از قوت حسن باغ

و آن صداع و وضع است بهر تبلید حسن افندیه غلیظه مثل بر سینه کشند و جو بلغم قه و کله یا سچ و کرش آن دهند و اگر مرض قوی باشد و الا اغذیه که از بقول
 بار و شرب برگ کاه و دهنه و کشنیز تر و تخم مای گوشت بره شیر خواره و کوسا که ساخته باشند و در طعام آنها تخم ششخاش و تخم کاه و افندیه اگر فایده

دریم نماید باید صاف نموده بستر درم ترنجبین دوده درم کلکند بالیده با نصف کنند و یکدرم تربریج درم لاجورد خسول بران پاشیده بیاختامند یا تقوی صبر بهر دهنده بهر طریب دماغ نماید با دمان و صمغ مسخه مرطبه که در صمغ سوداوی مذکور گردد و در کتب مجربین و اوقیه با قیون یک شقال سوده هر روز بخورند و استحمام آب شیرین محلول بخار از نمایند و بنور استخوان آب بنفشه قطره و کرم لطیفه غذا سازند و فواکه جارط لبوب بخورند و بسیار است و بسیار از بحث بالیخ لیاخذ کنند و اگر ماده ریجی باشد محلات ریجی مثل شیر بادیان اینسون و کشت و کلکند بهر دهنده و قی کنند و بعد از این صمغ بنفشه قطره بلغم دهنده بعد دواء المسک حلویا بخورند و اطر فیصل صغیر و کلکند در ریجی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز و ناخواه زیره حب لرشاد یکدرم هر روز آب خوردن و ایضا بعد تنقیه مسده از ماده مولد ریجی و روغن بادام شیرین و بلغم آب طبعی اصول حلیه قردمانا و آن دهنده بعد روغن بیدارنجیر بنفشه صبر بهر دهنده و مقدار روغن مذکور از سه شقال زیاده نبود و اگر سود مزاج سانج معده محدث امر اقل ریجی گردد و بعد از او پودر زنده باد و در علاج انواع سود مزاج سانج معده باید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین آن صمغ بهر صلیح است گندم آب یا رب یا سبزی یا ناشپاتی نبوشند و یا نان در آب غوره یا ریاحس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غلبه شود قی کنند تا که صفرا بی منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد از کردن در ترشی یا اینسون و زیره و ناخواه و عود و قرفه و داریچنی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با فایه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا کلکند با اینسون و صمغ کلی بخورند و آنجا که سرف یا نزل و جز آن از استعمال محوصات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب بهر تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدیمین ساقین باشد اگر در اینجا امتلا ظاهر بود و بعد از آن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد از این صمغ مسهل گرم و حب ایاج یا حب طبعی قیون مکر تنقیه کنند و لطیفه خلط و صمغ سود مزاج معاجین بلطفه مثل تریاق و شر و طبعوس نمایند و تقطیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض یا پس از آن که پدید آید و کت یا رانک در روغن خیری گرم کرده بماند و پاشویه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبداء ارتفاع بخار خوب حکم بسته بهر از الله برودت فعلی آن گردی تشنه آن بماند و یا دودیه گرم مثل عاقر قرحا و شیطج و حلیت و فرنیون سوده گرم کرده بران عضو ضما کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب طبعی او و گیه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند و مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد و آن را در آب گرم نهند بعد عصا به کشایند و بخورند و درشت بمانند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ و تسکین عین غصصی و شربت اسطوخودوس مانند آن از تر و شحمیات و مروضات که در علاج امراض دماغی باره سانج و بلغمی مذکور شد عمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلول ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بران و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردن چند میستر و فلفل و عاقر قرحا و فرنیون و مانند آن باسل آمیخته ضما کنند و روغنهای گرم بمانند اگر فائده نشود بر موضع مبداء ارتفاع بخار دماغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعد از او دودیه مفرق مثل عسل بلاد و سرگین کبوتر و شیر انجیر و گیکبک نهند و یا فلفل و خردل و فرنیون ساییده عسل بلاد آمیخته ضما نمایند و نمادون ذرا ریج و گیکبک و سرگین بلاد و عسل بلاد و قوی تر از آن است و بعد قطعه سرب بران بسته دارند و یا دیگر چید کنند که قرعه بودی مثل نشود و مدتی ماده فاسد مستغرق گردد و بعد از مدیات بکار برند و آنچه از مشارکت بدین بود بدستور مسهل و خوب مذکور تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبداء حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمانند و هنگام بیجان مص بازو بر بندند و تدریس مذکور بالا بهر تسخین عضو عمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو است بد آنچه در مقامش مسطوره گردد و مثلاً در شرکی مراتبی و کبدی و طحالی هر چه در بالیخ لیاوی مراتبی و امراض کبد و طحال مسطوره گردد و عمل آرند و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و از الیه باقی نکابت آن کنند و در شرکی معانی قتل و اخراج دیدان کنند بد آنچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج و دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این هر دو است اطر فیصل کشنیری و اطر فیصل کبیر و خاسیدن کشنیر خشک و داریچنی و سفوف کشنیر با شکر و خردل کشنیر و زنجبیل با موزی سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشاد و استعمال حافظه الصلح و امثال آن است و در شرکی ریجی علاج اختناق رحم در حجاب حسیض و نفاس

فعل خواب بود و فعل اورین باب عجیب است و ما لقی و غیره می نویسند که ضا غطی مطبوخ و بشرک کذا آقا بقا بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلاوت صغیر ساییده و کذا براده چوب شمشاد و کذا انرا طین و غن گل سوده و کذا ازرا و ند طویل سوده بشراب عسل بخته تا غلیظ گردد و برتر که کتان ساییده نافع جهت کسر غلظت سرست ضما و بلوین سال میخیزد که کونگی مح و عدم عظم است تقطیر و غن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفتین شجر را سن کذا در و دراز و دراز و دراز و غیره اگر و گندم خشک کرده ساییده و راج و کندر و دم الاغ و قنبیل سوخته و جگر کافور و تو بال سن پوست شجر صنوبر پوست قرآن براده و اتحاد چاه است و این می کنند

علاج امراض غائی شرکی

و آن صلیع و سرد رود و ارباب و سر و سر و غیره است پس اگر از شرک معده باشد و سببش اجتناب خلطی در معده بود استقران ماده غالب بقی ریهها و اصلاح معده بتدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلا اگر دانه صفراوی باشد یا کچنجه آب نیم گرم قی کنند بعد کچنجه آب کباب نبوشند و یا شیر که کشنیزنر افزایند و اگر تسکین یابد منظور بود آب تر بندی و د تولد آب آلو بخارا پنجه دانه شیر که نیم خیارین هفت ماشه شیر که کشنیز خشک چهار ماشه با گل قند بکباب و دهند و اگر در بخش استلای خون نیز معلوم شود بعد نصفه آلو بخارا بقرق شاه تره مالیده شیر که نیم کاسنی شیر بخیارین تر است اما در عمل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صغیر یا بینه مسهل صفراوی دهند و اگر معده تشرب خلط صفراوی کرده باشد در آن صفرا بسیار باشد پوست بلبله زردا فستقین بنفشه هر یک پنجه گرم تخم کاسنی گل کشوش شاه تره هر یک سه درم تر بندی بست درم آلوچیل عدد در سه طل آب طبع نمایند تا درم بماند مالیده صاف نموده شکر طرز در بست درم محمود شوی یکد انگ افزوده بیا شامند و طبع بلبله و تر بندی و فستقین نقوع صبر و کچنجه صبر نیم نانغ و اگر جرأت زیاده نباشد اطراف صغیر یا بلبله در بایا ریح فیکر امرب کرده ناسه در زرد بند با بجل بعد تنقیه در تسکین جرات و تقویت سر و معده کوشند بدینچه در امراض غائی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خوابانند و ایضا چون اراده تقویت دماغ و منع صعود اخلاط امراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند و جهت که خوابا که جامه مخصوصا آناتریش سبب ترش و به ترش و امر و در غوره خصوصاً بعد از طعام بخوراند و در ابتدا در غن گل در غن آس سر مالیدن به اذن صمغ سر و در غن بابونه و آس حل کرده طلا کردن قوی سر است و اگر برگ سر و در غنهای مذکور جو شاییده محل آن را نیز جاز است و جمله ربوب قابضه مثل سب به و غوره و انار و لیمو قوی معده است پس اگر قبضه پیشتر مطلوب بود یا شیر گل شمع گل ازنی باریک ساییده در ربوب نیز نداد و اگر در ربوب مذکور چند قطره نان تر کرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذاب آب آنرا مانع انصباب صفرا بعد معده است و بهر آنی که در آن چیزی ترش مانند غوره و انار و تر بندی و آلو باشد یا غوره کشمش و شیر که بادم و یا منوره ماش مقشر و سفناغ و کدر یا شیر که بادم غذا سازند و واجب است که صاحبان این علت را فست گرنگی کرده باشند و ادویه چوب و شیرین تناول نمایند و اقتصاد نمایند بر اغذیه ترش چاشنی دار و درم ترش سر با باده بار و طب مثل ربون بنفشه و نیلوفر و هارید نمایند و اطراف اسافل یا پها بمانند و بازو ببنند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهید نمک در آب جو شاییده صاف نموده مکرر قی کنند بعد اندکی صطکی در گل قند آمیخته بخورند و بهر سهال سهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیکر از و در متقال ناسه درم بصل سرشته روز تناول نمایند و نقوع صبر پیتو یا سنای کی فستقین بلبله کابلی و سیاه هر یک پنجه گرم سطلو خود و سبفاتج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویس سرخ منقی بست درم همه را در سه طل آب جو شاییده تا صدمه درم بماند یک درم صبر و نیم درم کثیر انرم ساییده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیا شامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن چاشنی گرم و استمال اخمه قوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا محو یا با ساس یا داریچنی یا مصطکی یا فلاقلی یا فلا سفه یا جوارش غنر یا آلو بخارا و غذا قلا یا طبعینات یا قنویه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده بمسمل سودا و حب قتیون یا حبم طوطو و در تنقیه کنند و یا پوست بلبله کابلی بلبله سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شام تره و فقیهون از هر یک شش درم خافش فستقین کافور بان با دنجوبه تخم فخر خشک اسفنج هر یک سه درم مویس سرخ وانه بیرون کرده بست درم تر بندی بست درم پنجه درم عتاب چیل عدد در سه طل آب طبع نمایند تا صدمه

صدراعظمی دہلی

[illegible]

علاج کلی اقسام صرع

شیخ و کیلانی می نویسند که صداع اسه است غیر از ازل علل بدن در وجوب قطع سبب مقابله آن بعد از بدو ال سبب بعد از آن از جمله امور نافعه در از آنکه صداع
قلبت اکل شرب است از عادت و خصوصاً آنچه میخورد و شراب غیر معتد و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط و تقلت اکل در صداع حار و خصوصاً
صغری و فمست و چیزی برای صداع و خصوصاً حار مثل اختیار سکون آنرا قلقت کلام ترک هر چه میخورد و در بدن وارد از اجزاء و فکر غلبه غیر و انحرافات بدنی
و نفسانی نیست و همچنین طبیعت و اقلیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است و باید که بالش یا بیا بوقت بخوی باشد که بر غیا
را خوشاید و خواب بر وی میگذارد پس گفته که فصد رگ پیشانی و از اترام مجری به پهل سر مثل آنکه بریزد قن باشد و نمایدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم اندکی
راه رفتن و ترک غذای فاضله و بخورد و بطی انهم بسیار نافع است کسی را که خواهد صداع او بزودی زایل گردد و خود و نماید و بقول شیخ بعد است که از بهترین
آب گرم بر اطراف و اواست بر آن چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول می نماید و بگوشت در بعض جا مشا به نوده که از پاشویه صداع
زایل گشته و بسبب تبایل بخور و جمع در دین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه الصبغ بنوعی که بر گردن تمام سر محیط باشد با خاصیت مسک صداع و همچنین
استخوان صدغ مر در غوار و سر موش بنوع و در هر دو باه و جلد شانه بهر به تعلیق مفید بود و کذا کلاه جلد ر عا تسیر با خاصیت صداع بنشانند و انحصار
خلق صداع معطوطه را در جمل اتم از آن پوست خشک شده که از او لک پاسبان بریزند و کذا اصنام و خانک طعایم مع خلق بر سر چرب نوشته و فطول آب گرم
اکثر اقسام صداع را نافع و کذا صاحب شفا شراب و طلا و گویند که خوردن یا و خیال با خاصیت دفع صداع و کذا گاه با صداع فمست و عضوی فاضل گردد

یا آب کشنی تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عناب شعلب هر واحد نافع صداع حارست و او بان نافعه طلاخ سوطار و غن کدو کا هو و فیلوس
و خیار و غیره او بان غیر قابضه است و تدبیر تسبیط و غن لبوب سبعة نیز برای صداع حار و یاس نافع است و ضمما و قرص شلت در آب کشنی سبز یا
آب کونار ساییده در تسکین صداع حار محول است و اگر کشنی خشک را بریان کرده بسره و دروغن گل ساییده مکرر طلا کنند
برای صداع حار و آنکه عرض نپای گرم بود محول است و دروغن گل و گلاب خمیر کرده بر وجه و غن
ضمما و کردن برای صداع حار مجیب التاخر است و ضمما و آرد و گل خلی سفید گل نبشته بگل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سکه
دروغن گل سرشته نیز محول است و در صداع شدید الحار و گل نیلوفر کشنی تر گل نبشته پوست خشخاش را یک ساییده و اندکی گلاب و قدری
افیون کافور داخل کرده بکار برند یا آرد و گل نبشته و نیلوفر بلباب استغول که بگلاب برآورده باشند سرشته ضمما و نمایند و هنگام شدت در دوجو ابی
برای تخیر پوست خشخاش نباید میکنند گاهی نیز البیض بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح است می افزایند یا بجا اگر در صورت شدت در
احتیاج به احتمال مخدرات افتد ابتدا بکا هو و تخم خشخاش پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و نیز البیض و بیج گلاب قدری با درج دیگراستیمه است
نماید لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورت خلط بصیرت و ایضا و صداع حار سانج شدید الحار و آب جی العالم و آب سید و گلاب
کا نور اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضمما کردن مجرب حکیم اجل خاست و کذا برای صداع شدید نبشته تخم کا بو آرد و گلاب
ساییده طلا سازند و اگر دوج شدیدی تر باشد قدری افیون و زعفران میا نیز در ضمما و گل بچکن و کشنی و تخم کا هو و ضمما سوده هر واحد یکدرم افیون
زعفران نیز البیض هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندل باب سوده و یا جاده خیار و یا خلط یا برگ خا آب ساده یا آب کاسنی ساییده
و یا برگ خرفه آب یا بسره که سوده و یا کشنی ساییده بسفید که تخم مرغ آمیخته و یا آرد و آب سرشته و یا قدری افیون آب حل کرده در شش کل نبشته
و یا کشنی و یا کاسنی بتمک یا طوط سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب با آب سوده نیز مفید است و نیز ابل خند تقصید و کاردوب مساوی با آب ساییده
بر سر گذاشتن و تخم خلی برگ آن با ساییده بر سر و پیشانی و کذا برگ کنج با آب یا بسره که سوده و کذا چوب ساج که از اسان شیر کیند با آب ساییده و کذا برگ
بکاین باب ساییده و کذا بیج انار با آب سوده و کذا برگ کنا و سوسن گندم با نمک سوده در صداع حار سودمند است و بطول چه مقشره واده که کدو کا
استغول نبشته تخم خلی نیلوفر با جیش داده بر سر ریختن نافع و این بطول نافع صداع حار و سرست نبشته خشک جو مقشره تخم که وجهه کوفته تخم خیز بر کلا
پوست خشخاش و گل آن بیج گلاب تخم خلی تخم کا بو برگ بیدگل شتر در آب نیز نافع است و اگر بر سر بریزند بعد تغریق سر بر و غن نبشته ضرر
بشیر کنند و تطیل مطبوخ نبشته و با بونه و یا صرغ کل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هرگاه شاخه بر قدین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند با آب نیم گرم
یا با بیکه در آن ادویه باشویند بچته باشند و جمیع اقسام صداع حار و صاعده و صغره و بسوی دماغ بسیار نافع است و در تخن آب سرد بسیار بر سر و طلا
در وی حتی که سردی بقدر محسوس گردد و هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیو را برید یک قاشق آن بر پیشانی بماند صداع حار را از اهل گرداند
نوشته اند که هر وقت قاشق آن را بر تاج گرم گذارند و یکی بر داشته بر پیشانی بماند و نماید هرگاه سرد شود بر تاج بماند و از قاشق دوم تمکید کنند و همچنین تا یک گفوی
که نافع صداع حار است و بدانند که قبول ابواب هر جلوس حلیل در سکن بله تا یک ساعت پس غسل کردن آن باب سردی احوال مسکن صداع حار است از
حرارت افتاب است و گویند که اگر این صداع بر روی اطفال گشت و تدبیر فرموده هیچک سودی نبخشید باید دانست که در دماغ نطفه خلطی جمع شده بسبب
قوت حرارت و شدت الهم و بخواب و اولد بسوی آن پل مستطیع او بر نهی و شیر خشک و شربت نیلوفر کنند و ایضا درین هنگام میان تدبیر بر سر
جذب غفول از دماغ خایه حنی با نرک سخن جمع نمایند و اندک آشامیدن آب تر هندی یا شربت نبشته و یا نیلوفر و کذا شربت مطبوخ و در دماغ یا با بیکه
اندک مطبوخ و در دماغ خیسایند و نافع می بخشند و الا در آب مسکه که با خطه نماید که در خطه طلبه نوره پس مستغرق آن نمایند و صد
یا حلیت یا لیلین یا اسبال هر چه حار است یا تبخا یا در بعضی عصبان که از دواج حار سانج افتد و نفعی از مصلح شخصی شمرده اند آن حار سانج

و سرکه آبیخته ضار کند و بر سر نمند و اگر حرارت سخت قوی باشد بپست جو و سپید بگللاب آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدمه سر نمند و گاه
بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاد کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات باره کم کنند و روغن بابونه بیانیزند و شربت پست
و شکرمه و مالشعیر و سپید بگللاب آب انار ترش و شیرین دهند و غذا از غوره آب غوره و قلیه که در مغز خیار و بوار و معمولال بزرگ خورند و جغرات بدهند و اگر طبعی
باشد این بوار را از آب آلود آب قوت سازند و ماهی خرد بسکره موافق باشد و آنجا که هیچ از این حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان
در آب سرخ کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر بنهند آب بریزند پس آنرا بدفع ترش کرده یا بسکره یا بنور خورش
بخورند و اگر بخورانی بنجهد و دراز بزرگ کاهو و کدو و سفناخ و سنبله سازند و همه میوه های سرد و ترشی ترنج و لیون و مانند آن نافع باشد و اگر ترش خیار و مغز
شحم که در قهق خورند و بپست و شکرمه بنهند و روغن الیاس گوید که صداع حار را سود دارد بلاماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس و کتاب
و غیره کنجبین آب سرد و برت و یا آب خورده چاه درم بشکر سفیده درم و یا ماه الخیار سی درم بشکر سفیده درم آب تر بوسی درم بشکر سفیده و یا تر بوسی درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب یا شربت خوره بگللاب بنوشانند و غذا از غوره از ماش و تمر رندی یا انار دانه دهند و تیرید و شنبوبات و قطولات فایده
و نهاده آن سرکه در دغنه های تخم در بر و مقام در ساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن افادیه حاره و مانند آن تیرید سر با جان
و قطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه که در ویلوف و نهاده حراره کدو و گل و دیگر آب سرد و آب بید بسکره و صندلین و گلاب نوشیدن حلاب باره
مثل تمر رندی و آب انار این معصوم و شحم آن و کنجبین ساده و آب ترنج و قلیه طبیعت باره الفوا که در شیر خشک و صداع حادث از غم از این قبیل است بهترین
علاج آن خواب و تطیب و خوردن کاهو و خیار و ترنج و پست و غذا از غوره ماش که در بچه مرغ یا مالشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد کیلانی گوید
باید که در علاج صداع حادث از مزاج حار سانج نظر کنند و در بعضی قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغییر فاحش هر دو کرده باشند این بهر شاکرت بدن دلالت
کند و درین هنگام کشادن فصد مزاج است و حلاب بلعاب سپید و شیرین و شحم و کنجبین آب سرد بنوشانند و احتمال روغن گلن برف سرد کرده برافوخ
و خصوصاً بعد حلق آن تیرید را منفعه تمام بخار سیوی سر میکنند و از سردات مثل صندل کافور و گلاب نخل ساخته بیویانند و گاهی احتمال مخدرات مثل
افیون و قلعاج میکنند چون صداع شدید باشد و در بعضی بردشت او کنند و اگر باین حد نباشد احتمال آن جائز نیست زیرا که در آن تبلیذ داده و هوس از آن
و درین است و بزرگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش پست آن و گل آن گل شا جعفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول سببی گذشت همه یا آنچه بهر سرد است
و در ظرف سرخ کرده خوب جو شانیده الکباب نمایند و نخله باره احتمال فلان و مثلاً بگیرند و روغن بنفشه و گلاب هر دو را حد بخورند و سر کنند و روغن بنفشه حرکت
و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیر و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شموات باره مثل گل سرخ و غیره که در قول سببی مسطور شد و فوا که باره و گلاب
آن بوییدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شود تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی اوسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سرست لکن
بسیار ریختن آن صداع حار بلاماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و معطر روغن لبوب بسود بقدر نیم درم بغایت نافع برای منع اخیره حاره شربت قطونا
بشکر و گلاب و قهق انار و سیب به و دانه هر دو را حد بخورش باشد و شربت پست گندم مغسول در فعات بعد برفت یا بنج سر کرده و اندک شکرمه بکن افزایند
سفید است و غذا کشک شعیر بشیر و مغز بادام و سفید باج اگر سر فر باشد یا آب غوره یا ساق یا در شکم اگر ترشی خواهد و اگر تبض باشد آلود تمر رندی یا خوبانی
خشک بدهند و در طعام کشنیر خشک یا تر و خل کنند و شیر تخم خشخاش تخم خورده و پست جو بر برفت یا بنج سر کرده نافع است بعضی متاخرین میکنند
که در صداع حار سانج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیونی غذای و یا لیون و یا بنصف وزن آن کنجبین ساده آبیخته بقدر چهار لوله در عرق بید ساده
و کاسنی و نیلوف و گلاب هر یک پنج قوطیه دخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار لوله و برگ بید و برگ گلاب و کشنیر سبز سوده بر پنهانی و صندلین
ضماد نمایند و وقت ظهر تمر رندی چهار لوله در آب هندوانه یا آنا را لیده کنجبین ساده و قوطی دخل کرده بدهند و نخله از گلاب کنند و سرکه آب کشنیر
و عرق بید مشک هر دو را حد بخورند و صندل سفید و صندل کافور یکا آبیخته بکار برند و ضماد اوراقی که در قول الیاتی گذشت بر واحد نیم در سر گرفته بگللاب

و سود و مزاج بار و صید نیز با آن اسباب خارجی بود مانند ملاقات هوا سی شدید با هر دو یا جوارت بر تن و بیخ یا فرو آمدن در آب یا در آب آج ششهای گرم و دایر و نوح و نوح
جنطی نامند و مول بزکام میگردد و یا اسباب خلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد و تنهایی یا بر نوا که طبعه و خوردن اقیه بار دره طبعه مثل جنرات و یا تناول در آب
بار و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض باغی بار و سانی مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس و عسل و تولی آب گرم یا عرق بادیان و گاو زبان هر یک که
یا طبعی اصل السوسن یا دیان شخم گرم عرق بار و نجوبه یا با عسل نیز مفید است و کذا و قرضل باشد و گلاب نیم بار و جوشانیده قند سفید و زولده و فلفل گرم و شین
نافع و فلفل حلوا یا عسلی منفع نیز مفید و آشامیدن طبعی بادیان و در دم اصل السوسن متشکر خنک و فته سدیم یا گلفند شکری یا عسلی دودم نافع و اگر خفوت شکلی
شد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس غیره مزج نمایند و یا طبعی اسطوخودوس یا نافع اصل السوسن متشکر کوفته گاو زبان کشنیز یا شکری یا نجوبه یا نجوبه یا گلفند
برهند و یا بادیان نیم کوفته و در دم مزج بادیان نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس سدیم و نیم آثار آب جوشانند هر گاه سوم حصه بجاند صاف خود و زولده و تولی
شربت بنفشه آبیخته نباشد و نزد حکمای هند نیز با آنست که کوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام شکری سفید آبیخته نوشیدن مفید صلی بار و جوارت
یضا پوست بلبله و زنجبیل کشنیز آله پوست بلبله یا بزرگ مساوی یکد انگ کوفته و نیم آثار آب جوشانند هر گاه چهارم حصه بجاند صاف خود و نیم گرم برشته
قافای تصبب از زیره عوض زنجبیل میکنند یا بجمله خوردن مجون و بیدال و ورد و تکیه و سرخود گرم و جوارت و انکباب بر آید در آن اودی گرم بخوبی باشند
نمید و فلفل آن نفع میکند و کذا و فلفل حمام مفید بود لیکن کثرت طویل در آن نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طقت و طبعین طبع جفته و یا طبعی خفیه
خیر و غیره یا شربت شربت نمایند و خوردن انجیر متعق با اصل نیز طبعی است و کتب تلین متداول جوارشات گرم مثل اسطر فلفل کبیر فلانی و فلاسف و تریاق
بعده و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و قد بین سر بادیان حار مثل و فلفل و قرضل و راجینی و اقوان و سدایت فریون در دم احت و مانند آن مفرد و مرکب
صد و اگر در فلفل سدایت یا در فلفل بان یا در زنجبیل یا سوسن یا یاسمین یا اقوان یا در فلفل الفار یا قسط یا بیدانجیر یا با دوم تلخ و مانند آن اندکی فریون و قسط
و نحل کرده و یا بدلی فلفل یا با چوب شمشیری یا با فلفل آفشد که فلفل یا فلفل اندازد و چون سرد گردد و باز گرم نمایند و همچنین صلیع و زائل گردد و به عمل آرند نافع بود
خارجی در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر بزنند تا سرد گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند و مفید بود لیکن باید که شب
شد که در حالت تب بجام رفتن ضررست و وضع غیره و مانند صعلی هر واحد نافع و خوردن گندمان نیز نافع صلیع بار و صست آحاصل سرد و سرد و سار سیده را در یک
نم نشاندن و غذا گرم دادن و تلین حکم بخوراندن گلفند و یا طبعی یا افندی طبعی یا شیا فات صابون فیه و فته و احتراز از سائر حرکات برنی و نفسانی چون
شبه و فلفل و غیر آن در سیدن سر با دیان ضروری است و از کما و است اس و تسکین این صلیع است که سیلفه و آتش و وسایل و قرضل و راجینی
و از فلفل آنکه در فته بندد و گرم کرده تکیه نمایند و یا در آب جوشانیده و به ثباته بگردانند و استعمال کنند و از انکبابات عمده آنکه در شیشمان در آب
جوشانیده بعد از نوشیدن یا در انکباب نمایند هر گاه آب نیم گرم یا عرق بار و زنجبیل گدازند و همچنین کز ترمل آرند تا آنکه صلیع ریخته گردد و در انکباب ریخته

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و تارک سر طلائع نمایند و اگر در شدید باشد اندکی کافور زیاد کنند و عند شدت در دو ضربان صندل و فلفل گل ایمنی شیان مایشا بر یک ده درم پوست پیچ الطاف
 بزربالنج سفید فلفل عفران کافور و واحد یک درم عجمه و ساسیه و گلاب میخونه و بر خرقه لکان طلا کرده بر سر گذارند و بخارج که درین صداع نافع بود نیست
 آب کا هو آب کشینر صندل سوده روغن گل با قدری سرکه و گوجه کافور سوده و شیشی من فرام انداخته حرکت داده بپویند و بخور که در صداع و بوی نفع
 و در صغری و بعد سهل است حال کرده میشود نیست گل بنفشه خطمی جو قشقر گل نیلوفر جلده کدو با بونه جلا راد آب جوشانیده و طشت اندازند و روغن بنفشه و روغن
 گل داخل کرده و بر طشت و سر مرخص چادر کشیده و دارا حرکت دهند و بخار گیرند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدیم در آب گرم یا در آب اودیو یا شونیه باده
 گذارند و کمالات که در صداع حار و بوی و قتیکه استسفرغات و معدلات با کلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن محمول است نیست آرد و گل خطمی با بونه بسوس
 آگندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مسادی کوفته میخونه با سرکه انگوری و گلاب آب هسفرم و روغن گل سرشته در پارچه پسته با تش گرم کرده بر سر کشید نمایند
 اگر از استعمال این کمالات زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاد است پس ای رفع آن نفعده و در صافن نمایند و مجله بر هر در ساق نهند و امر بالش قدیم
 نمایند و عند انتهای مرض چون ملکی یا بعضی شربت استعمال کنند و غذا را از الشیر و مزدرات بارده حاضنه آب قمر بندی بقدری شکر و بقول بارده شربت
 و حاضنه کا هو کاسنی و کدو و خیار و بقایه مانده و خرقه دهند اقوال حذاق ابو سهل گوید که اگر صداع از غلبه دم حاضنه بسوی راس باشد نفعده و قیال
 کنند و اگر ممکن بود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر تش در مقدم داغ بود حجامت بر قفایه کنند و اگر تش در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب
 و گوشت هر چیزی که در آن حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و در طیفه شیل و بقول فواکه بار و بخورند و بعد از آن اطلاق طبیعت خاصه و دفع
 باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و ترنجبین و شکریه و زکند و یا لیکه را در یک طل آب آلو بخارا اصلایه کنند و اندک اندک بر آن اندازند تا آنکه قوت او افتد
 پس صاف کرده سی و درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بوشند و یا آب نار بقدر روغلت طل شکریه یا ترنجبین میاشامند و یا آلو بخارا در جلاب مخرج تر کنند تا نرم شود
 پس آلو بخورند و جلاب بوشند و یا فلوخ خیار شنبه یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بوشند و یا بگریه نرفته تر و گل سرخ تز کوفته انقدر آب آن هر دو
 یا ترنجبین بپوشند و اگر در آنجا سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عذاب بست عدد اصل السوس قشقر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم و جوشانیده
 بست درم ترنجبین یا فلوخ خیار شنبه حل کرده بوشند و هر گاه التهاب صداع وحدت او بنگند حب زهر و کثیر او گل سرخ و یا از صبر و عصاره انیسون کثیر
 ساخته بخورند و هر گاه بدن پاک شود باید که خطمی یا سرکه کم کنند که در بر سر ضما نمایند و یا اسپون سرکه طلا کنند شیخ الکریم میفرماید که در صداع حادث از ماده کا
 و بوی باید که مبادرت بقصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال توت کنند و اگر نفعده رگ ساعد کفایت کند و بدان بمراد خود نرسند و در بجال خود باقی مانده
 و جمله عروق ظاهر باشد و در سر و چهره چشم امتلائی واضح بینند باید که قصد گمانی که استسقای ماده از نفس داغ کند کشایند مثل قصد عروق بینی از هر دو
 جانب قصد رگ پیشانی که قصد این رگ بسیار دردهای سر متاصل میکند و وجب است که درین حالت جانب ده کنند اگر جانب مؤخر باشد قصد عروق
 جانب قدام نمایند و اگر در جانب دیگر باشد قصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل قصد نمایند و اگر کانجی نیست گفتند که اگر ازین
 غنا حاصل نشود باید که حجامت میان سر و شانه نمایند و از آن خون بسیار برارند و بر موضع حجامت نمک سوده چسباند و اول روز پنجم پاره در ریت
 آورده بر آن موضع نهند و روز دیگر روی جراحی برای اتحام موضع حجامت گذارند تا قرصه نگیرد و ازین تدبیر و اکثر این صداع در یک روز زائل میشود و این
 مخصوص بدین صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع فزمن از ماده چیشته از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بقصد صافن و محجبت
 ساق اتقاء حاصل میشود و چون محسوس شود که در اینجا شایه از ماده صغری است باک نیست با استفراغ آن چیزی که تلبدین طبیعت و از اطلاق ماده کند از آنچه
 در باب صداع صغری ذکر باید و با جمل باید که در اوست تلبدین طبیعت نمایند مثل مرتقیه و قیو و اجامیه و در قدس و معج اعنی باقی سوای جرم آنها و با فایده
 مبروره و تولد خون بار و اکل پیس و غلظ و امل تقبض تغذیه سازند مثل سما قید و رانیده و عدسیه بر سر که طفشیل گمر از قبض طبیعت حد کنند که تلبدین است با جبر
 امراض سرکش را حجامت بدین طبع مستلش حالت قبض تعدیل این قوا بعضی ترنجبین و شیشی من و مجله بنفشه و مجله بنفشه و مجله بنفشه و مجله بنفشه و مجله بنفشه

١٠

که این مقدار کم باشد و تقطیل مقدار آن کنند و از آن مشتق نشود چون فطولات و مرخات استعمال نمایند چیزی که در آن سوسه باشد و ترطیب شده
 نمود بلکه در آن اندک دوح و قطب باشد لعل آرد مثل آب نار و عصاره بار و قابض از فوکه و دراق و صول لعاب بر قطره ناسکه و آب عسی الراجی بن استعمال
 گوید که هرگاه صداع از ماده دوی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانع نباشد فصد سوسه نمایند و مقدار حاجت خون برآورد
 و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین بکوبند بلند تر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر عورت او طول کند
 و درد در مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر در درون مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تقطیر بدنی باشد بدوای
 و فصد رگ و صحت کرده باشد تا که ماده زلال بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد از آن سائر اعضاء و فطولات و معولات که در علاج صداع حارسان فوکه
 شد استعمال نمایند و غذا بجز نوره عس مقشر آب نار یا آب غوره سازند و از فوکه آلوده شفا لود عذاب مانند آن خوردن ایوا احسن گوید که صداع حار و دوی
 شد و یا خطر است بنا بر بودن ماده حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضا بسبب عباد و دوح دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم
 بنا بر تمدد طبقه و اتساع شعبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجه آن بسرام حار و فطولات این می انجامد و سبب تشنجی بخارات غلیظه بسوی سر و صورت
 است و از اینجاست که ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این طبیعت هر چنان نیست چون قائل گردند بهر آنکه بخارات و فطولات هرگاه از معده
 و صدر و سائر تجاریت مرتقی شود طبیعت این جد و جدی در اج مختلف مرتفع در یابد و هرگاه تصاعد از عمق بدن باشد هر دو یک سیرک شش امع سبب تشنج می
 معلوم کنند از اعراض خاص این سرخی اوج اشتغال و نقل عظیم مع ضربان و کدورت عروق و اشتیاق به ششاق هوای بار و فطولات تشنجی بخواب مع قلت تادار
 علا جشرا بعد از فصد تقیالین کنند چون اعراض قوی باشد در دوزخ و زوایا و در اول امر از تشنج سر ششاق دوم باد و حبه کافور و سکنجبین ششاق و کی در یادی در مقدار
 مالد ششاق ششاق بهر طبیعت است و اصل طبیعت باین مطبوع نمایند و زردست درم قرمندی سی درم زنجبین پانزده درم برپیا و شان مهل السوسه هر دو در
 سوسه ششاق بهر طبیعت فستقین هفت درم عناب سی عدد آکو بخار است عدد دوزین منقیده درم کشنیر خشک یک کف بهر باد و سوسه مطبوع سوسه ششاق و فستقین
 صاف کنند و در یک شربت آن سوسه سقویا و دود شلت درم تربت اخینه نبوشند و بعد از استغفار باین مطبوع غذا چند در کاشنی بهر دوسلوق مطبوع بسر کشنیر
 سازند و تعدیل طبیعت بنوی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فصول بسیار عینه قوت مساعدت کنند و سائر توانین مانع نبود در معاودت استغفار
 قوت فصول پاک نیست اگر خون زیاد باشد فصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فصول زیادتی بود استغفار آن بهر دوی فوکه نمایند و چون معلوم کنند
 که فصول کم شد و فصد و قاروره گواهی آن و در نحوئی که نبض نرم شود و از آن سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقصه زرد رنگ قوم گردد
 مضائقه نیست که بسر بعد تر افیدن موی سر یا بر مبلول بسر که و کلاب روغن گل مبلول این معالجه اندک بهر دیکه و آب کاشنی آب خبازی آب خیار
 آب برگ سپول آب نفشه آب بید و پوش خفیف و بعد تا صاف گردد و پس کلاب سر که که اسبابا کوشه نبود و اندک روغن گل فاصل انداخته مزج سازند پس
 اندک سر و کوه پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و بهر قدر که مرض کم شود ازین آنها کم نمایند و در آب کاشنی افزایند تا آنکه مرض پاکلیه ازل گردد اگر حاجت
 زیاد تر باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور فعل کنند اگر احتیاج زیاد به تحلیل باشد در آن آبها اندک خطمی و آرد با قلا حل نمایند و بهر گاه یقین زوال
 علت گردد و آنچه باقی ماند بقایا محسوس باشد و در اینجا ماده بود آب گرم که در آن فغشته و خشکی ششاق سوسه گندم و جو پنجه باشند بر سر نهند و در آخرین صدمه طبیعت
 خطمی کند و در فطولات خطمی بر کلاب این جسم سبب و محسوس ماده و خراج و بله فصول بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که در اینجا فصول است فصد هر دو صافن نمایند
 و محاسن بر ساقین نهند و در عالج قدیم آن عمل آنها آب گرم نمایند تقطیر مسام یا بهر آب گرم که در آن اندک بابونه پنجه باشد باید کرد که باین تدریس فستقین
 منجمل گردد و اگر بقایا صاف مزاج محتاج تطبیق تبدیل مزاج بعد استغافات مذکوره باشد و تقطیر شود که در اینجا ماده نیست بن سوسه بخار بر آب عسی لراجی بر آرد
 و در ششاق ضعیف ماده صاف کنند و از آن فوکه که فغشته بود و اندک شیره دستان و دود شلت درم و بعد سواک شستنی بدان و در ماده جو خبازی تا در دوزخ
 لرج گردد پس ازین آنکه چون که از فطولات جو در دین جمع شده یک نیم درم آگینه در شیشه بچکانند و با دیگر صاف کرده در دوزخ نهند و در روز شش فصد

در فصد سوسه

بر آنکه ماده دموئی مست فصد تیغال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفر اسبب صدمت خون فصد که پیشتر
بعده متقیه خط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حاکم استخراج آن کرده ام این دواست گلکند سه اوقیه خمیره بنفشه یک و میرغاب
سپستان آو بخار الکلی بن کله را در نیم اوقیه هم را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکند و یا سفناناخ یا فرود کالو
سازند و بگلکات روغن گل سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا فین مجلول بود مجموع یا سفر و حبس طلاسازند و روغن میرغاب بسیار با روغن
صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلاء بنجیه که در زعفرانست و کد آب بید و روغن بنفشه طلاسازد سوطاً مصدق قلیاس
می نویسد که اول فصد سر و کند و از بنفشه و صندل سفید و صندل می هر واحد سه باشد کلاب بنج کل هر واحد یک و کد کافور و دانه مخلوط سازند و از برگ بید و
و کد و کلاب طحله خرد مجموع یا مفرد صفا نمایند که منع درونی الحال می نماید و شیر و خرفه و کاسنی هر یک یک باشد تخم کاه و قشیر چهار باشد آو بخار اهفت عدد
غنا بک کلان چهار عدد و در کلاب عرق کاسنی و بید ساد و نیلو فر هر یک پنجتوله برآورده شربت نیلو فر و سلجوقین طری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشانند
تا سه روز و غذا سفناناخ یا ماش سبر و سیاه یا بنج و نان تنگ دهند و در بای ابنه و کد و دانه و تره بند می نیز دهند و اگر در دقای ماند و در چهارم به تنقیه خاص و از
مشکاتک پیشانی یا صدغین یا ماقین کشانند و دوا غذا بدستور دهند تا اهفت روز و در ششم تنقیه بطبخ فو که ابلجی علوی خان کنند باین نوع آو بخار از دوا
هر یک اهفت عدد و غنا بک کلان ده عدد و سپستان چهل عدد و پوست لیلیه و زرد پوست لیلیه کابی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
نه باشد و در کلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلو فر هر یک نیم پادشاه خیسانیده صبح و شب کرده خیارشور بپزند و از بنج و کاسنی یک بست درم گلکند درم یا بیده
صاف نموده روغن بادام شیرین و شغال اضافه نموده بکار برند و بجای آب عرق کاسنی و کلاب شاهتره الکفاد و زنده وقت شام فدا باشد سفناناخ دهند و صبح بهر بنفشه
و همین نقطه سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی در دس باقی ماند پس سوی تارک سر تراشیده شطرنج و کد آب بنفشه سخته بکنند بعد سیاه بجهت باشد در آب گل سدا کلاب
در روغن گل هر یک یک توله آب بنفشه بهادون و سینه بنجی تا یک کفتری حق بلنج نموده بجای شطرنج تا یک ساعت می جالند که فی الحال منع در بنفشه

علاج صداع صفراوی

سببش خلط صفرا و حیوان ارتفاع اخیره و ارتقای ماده آنست بسوی دماغ و امتلاای عروق سر از آن و از جانیوس منقول است که از اسباب این صداع است
اغذیه و اکثر چهاره و تعب مغر و مسر و اتم و صوم و تواتر و کثرت غمی و هیف و در آنکه گرم است اولاً به تبدیل مزاج و تنقیه و تسکین حرارت تبریکه در علاج امراض
سازج مذکور شد بدیند و دیگر اکثر بهر که در علاج صداع حار سازج مسطور شد استعمال کنند و یا شیر تخم کاه و یک توله شیر و مغز تخم کدو و توله با شربت بنفشه شربت
نیلو فر و دوا توله بپزند که محمول حکیم میرزا علی شریف است و شیر و خیارشور و تخم کدو و کاه و آب آلو و تره بند می و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم علاج
صداع دموئی قریب است لیکن در علاج این نوع و شرببات و غیره شایای بار و طب اکثر استعمال نمایند و در دموئی بار و یا بسن بیشتر محل آزند و استعمال شربت
نیلو فر و بنفشه و بنجین شربت نانج و لیمو و انارین بشرط عدم سرفه و نفخ است و اگر سرفه باشد شربت بنفشه و بنجین شربت نانج و لیمو و انارین شربت نانج و لیمو و انارین
باشد نوشیدن طبعی آو بخار غنا بک شاهتره خطی شربت نیلو فر نیز مفید است و اگر باین صداع تب باشد و قاروره ناری بود و لعاب بهدانه شیر و تخم خیارشور
در عرق غنا بک شعلی قی شاهتره برآورده شربت نیلو فر داخل کرده و خاکی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیر و مغز تخم کدو شیر و تخم کاه و شیر و آو بخار اضافه
کنند و یا شوییه بار نمایند بعد تنقیه اول شیر که کدو موقوف نموده بعد شیر که کاه و در کدو گاهی در س و بقراری از صفر و خفان غنا بک نیم دانه
آو بخار اهفت عدد دهد از سه باشد و عرق کاه و زبان ده توله یا بیده صاف نموده شربت نیلو فر شیر که کشید خشک چهار باشد شیر و تخم کاه و شش باشد داخل
داده می شود و بعد تسکین ماده بنج او بنجج بار نموده و صفر و حبس لیلیه دهند و از منقولات حکیم علی شریف است که بعد بنج از کل بنفشه نیلو فر تخم کاسنی
هر یک یک توله بنج کاسنی گل سرکه هر یک چهار باشد تخم خیارشور و توله آو بخار است عدد و بنجین شربت هر یک چهار توله تره بند می شش توله مغز فلو شش توله
گلکند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیر و مغز تخم کدو نه باشد تنقیه سازند و در یوم راحت آلو باری بید و لعاب بهادون سه باشد و شربت نیلو فر و توله بپزند

بسم الله الرحمن الرحیم

ترنجبین مغز خیار شنبه هر یک هفت توکله کنند شربت و در دگر را بطیخ طویلی هر یک چهار توکله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب کلاب تنها الکافیا
و وقت شام غذا شلا سفا نخی و خشک گیلمانی با سفا ناه خوراند و صبح تیر بر شیر که کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاه و تخم شرفه ماشه لعاب بهمان سه ماشه کلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توکله عرق بید مشک پنج توکله بر او رنده شربت تخم ویا اندرین چهار توکله داخل کرده بسوس اسپنول نه ماشه خوراند نه ماشه و چون
نقطه چهار سوسل داده جهت تعدیل مزاج این طریقی کشتن تیر تالیفت علویان دهند پوست بلبله زرد پوست بلبله آله هر یک درم کشتن نصف وزن او بپزند
سفید توام ساخته از دو مثقال تا یک توکله با شربت نیلوفر و شربت رنگره هر یک یک نیم توکله عرق کاسنی نیلوفر هر یک هفت توکله بکارند جهت منع بخارات و دفع دروس
این سفوف مجرب از مخمرات را قلم است کشتن سه روز در سر که تر نموده در کفند گل بنفشه گل ترنج هر یک یک نیم توکله نمک لاهوری یک نیم توکله عصاره زرشک یک توکله
سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال باب سر و صبح و شب نگاه بدهند و اگر بعد از تقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار نیلوفر و شیر زنان درینی بچکانند و با شرب
مرکب نموده عسل سی گوید که اگر از صفر باشد بطیخ بلبله و نستین سقونیاسمال دندنی آب بلبلات بنفشه بنوشند و اگر با صفر غلط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شنبه
یا نفوق صبر تنها نشود آن نیست که در آب کاسنی منجر صفا لعن اندک کثیر از کثرت تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت نفوی تر ازین باشد حب قلیا
خورند و تیر بچکانند و اگر در ساکن نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج تجلیل است پس صفا و سمول از با بونه و خطمی آرد و جو استمال کنند و اگر بکار
بجوابی باشد بطیخ خشکی شرب و بنفشه و نیلوفر و جو تخم بر سر زنند و هرگاه بعد از تقیه مده سوز مزاج در ماغ باقی ماند بر صمد غنیم کلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه ملا
نمایند و یا شیر زنان بر سر رنده و بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سحوط کنند و آنچه تیر بر سر نفوت نماید نیست که بگیرند شایان امیثا و تخم کاه و صندل
سفید و صندل سرخ و فلفل افیون بسر که کلاب آینه بر صمد غنیم و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صمد صفرای اگر ادنی حرکت خون به بیند و شل
نیست که اندک خون براند و اگر تاد و بافته نشود ابتدا با ستغراف بشل بلبله نماید اگر تپ نباشد و الا بمزلاقات و چیزی که دران قشوف و عصر نباشد مثل
شیر خشک و شربت نو که آب بلبلاب و گاهی بشا اشره و دهنمای لینه نیز تقیه کرده شود و اگر مواد صفرای غلیظ باشد یا متشرب و طبقات معده بود که
از قی بر نیلور و اسهالات مزلقه از لاق نیاید اجتناب استغراف یا بایج فیقراس سقونیای کرد و یا آنرا بر مزلاقات افزایند و یا بطیخ بلبله به نسجه قریا بدین تقیه نمایند بعد از آن
تعدیل مزاج بچیزیک دران تطیب تیر بد باشد باید که دریا از بدن باغذیه و اشره و یا از سر اگر سبب تنهادران باشد معالجات مذکوره در علاج امراض ماغی جاری
و صفرای و بهر چیزیک بدان معالجه سوز مزاج جاریا بس کرده میشود و بحسب سباب عایجه حرات و سباب عایجه یوست و از لطو حات نافع صمد این حق صفت
و سه رانیز نافع بود دیگر نذر عرقان هفت مثقال و عصاره خوزه و قلعه پس صمغ هر واحد یک نیم مثقال شرب یانی هشت مثقال و قلع قطار
پنج مثقال این او و بهر بار یک سیاه بید شرب علف مرشته قرص ساند و وقت حاجت یک ازان بسر که مزاج بکلاب حل کرده بر صمد غنیم طلا نمایند و بقول
شایع گیلمانی بهتر است که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش آرد و دران افزایند و کلاب سر که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص سبب نماند و
صمد یا بر سر کثرت فائده میکند مچی گوید که در صمد حادث از صفر باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استغراف صفرایا خون می نماید و حرارت
را کم میکند چه صفر غیر متیز از خون میباشد و بعد از آن تقیه سسل صفر مثل مطبوخ بلبله و ترندی و خیار شنبه نماید و بپوست بلبله زرد کوفته بستیم
ترندی مثل و در دو درم جل آب بچکانند تا ده اوقیه بماند الیه صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبه الیه مکرر صاف کرده یک مثقال و روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم دیا بکیر نذو کو بزرگ شیرین سی صمد ترندی سی درم و در سه طل آب پیزند تا به اوقیه بازاید و صاف کرده بران شکر سیلانی
بست و درم سقونیای مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقونیایا شربت و درم سقونیا آب بلبلاب بپزند
و آیین مطبوخ خج هر صفر است کثیر نذر بلبله زرد و متقی کوفته پانزده درم عتاب بست عدد آلو بخارا بست عدد ترندی پانزده درم گل صمغ بنفشه و نستین
هر یک پنج درم شانه ده درم همه را در چهار طل آب بچکانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقونیای نیم دانگ انداخته بنوشند و بهر تقیه صمد
و اطلیه و لطولات مذکوره در علاج صمد مزاج حار ساف استمال نمایند و تا استغراف بدن و تقیه کامل از لطولات و صمد صادر کنند که این صمد را زیاده کثرت سبب

بسم الله الرحمن الرحیم

اجتناب دوا داده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تو بریم و ضمیر را و مشتند گردد و این سبب آفت عظیمه شود و ایلاقی و جرجانی میبایستند که اول تدبیر فیض صفرا و تسکین جرات باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه و هندوی و انار ترش و شیرین و غیره شربت نماید تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بطبعین هلیل و نفقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین جرات بسکینجین و شربت غوره کنند و از تخم با تخم خرفه و پست و شکرد آنجا که در حلق و دشتی باشد ایضا تسکین شربت بنفشه و شربت آلو و شکاک لعلاب اسپنول باید کرد و آنجا که حاجت منع بخار از دماغ و تسکین جرات باشد هیچ شربت و اخاف تر از اسپنول و شکو نیست و اگر کشنیز خشک بنفشه و گل سترخ مساوی بسایند و شکر بپاشند هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم بآب سرخوردن بخار باز دارد و حرارت را بنشانند و آنجا که قبض شکم بود و درج شکم و قزقرع و در شیات صالون سازند تا اعمال از دیابوره و نمک بسیار در آب میخته و ششم باره و پنجه بدان تر کرده بر دارند و بعد بنفشه و نیلوفر و آب سید و گلاب آب کاه و آب غنچه شلب و غیر آن بر سر منند چنانچه در علاج صداع حار سانج گفته شد و آنرا که از حوالی و خشکی رخج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن سید کار برند و بعد استعراغ شیر زنان و روغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و روغن نیلوفر در بینی بچکانند و صاحب سنجابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر روغن و شیر خور بر سر مندان نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد معوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشکاشن گل سرمن و کشک جو و اندکی با بوننه در آب سرخوردن و روغن بنفشه بر آب رخیته بپاشد و بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار سر برود و هرگاه بعد از این تا آب بگذرد شستن یک هفته صداع نازل نشود باید دانست که حاجت تجلیست از دیابونه و خطمی صفا سازند و اگر تب نباشد حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد طعام کاه و دوسر که خوراند و روغن با بوننه بکار برند و آنرا که صداعها و دروغها از روی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بویا کنند و صفت شربت آلو و سیاه بزرگ داشته در آب که سه انگشت بالای آن باشد بخوشانند تا مضر شود پس مالیده آب گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر و مرده بقوام آورند طبع را نرم کنند و در جمیع امراض گرم بخورد و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ بقیه بپایزدان ملک کرده بدست اسباب تمام کن و صفت حبلا که طبعین طبع و عیند در شتی غلط و صاحب قوی و نفقوع و فایح را اگر حرارت سنج دهد آب آمیخته عوض بالعسل دهند شکر طبع و یک من در سه من آب باتش نرم بپزند و کف دور کرده بقوام آورند و آب سر و آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکو یک من لعاب اسپنول سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آورند و صفت نفقوع هلیل و پست هلیل و زهره و تر هندی و نیزه منقی پستان هر یک سی عدد فلووس خیاز شربت بنفشه هر یک دوازده مثقال آلو سیاه بست دانه همه را در سه من آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر صبح مقدار هفتاد درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نفقوع هلیل و طبعین هلیل و سبیل لطیف آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در احوال سابق و صداع و موی مذکور شد و این طبعین بنفشه نیز نافع عذاب بست دانه اصل السوس منقشر نیم کوفته ده درم بنفشه و صفت دم فلووس خیاز شربت در آن حل کرده صاف نموده بخورند نفقوع صبر نیست آب کاسنی افشرد و یک من صبر سفوفی بست درم هر دو را در بنفشه کوفه در آفتاب بنهند و وقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضما و شیات مایه ناک در قول میسی گذشت گل سرمن عوض صندل سرخ و گل کرده و هر یک یکجور و افیون نیم جر گرفته بر سر نهند و پاره پسر که تر کرده بالای ضما بپاشند و آنرا که در بقیه ار کند کافور و افیون یک یک طبعین بر روغن بنفشه یا روغن میوه آمیخته در گوش بینی بچکانند و این همه بعد بنفشه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار سانج گفته شد تناول نمایند معین گوید که علاج صداع از زیاده و تنی مره صفرا و آن صفرا از اسهال است نه باخراج خون بلکه از آنچه که نشان آنها اخراج این غلط بود مثل طبعین خاکه یا غیر آن هموزان بنفشه و هلیل و تر هندی و آلو بست و اگر غلط است و بسیار باشد و احتیاج مهمل نایده اند و در اسبقه بنیاقوت و هند که مزاج مثل بود و بعد بنفشه مرخص اسیر دات مثل شیر و تخم خرفه و غایر این دهند و البته سبب آنرا میگویند بنوشانند و امر بکیدن آنرا کنند و در مقام قبض طبع آب تر هندی و آلو بخار با سبلا بنوشند و آبیکه در آن جو نیلوفر کاه و کدو و پوست خشک شانی شانی باشد و یا آب سر و سبکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و روغن بنفشه و کدو و سبک نمایند و نیزه بر آن کنند و نیلوفر و بنفشه بپاشند و اجست ل و کافور و اندکی افیون و اقاقیا آب کاه و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدقین طلا سازند و اگر صداع قلی عظیم آرد و از روست درین ادویه افزایند و بالا

نکته است که

نکته است که

[illegible]

باشد بعد تقطیل غذا و تطهیر آن بعمل آید و با زیر غیر مصدره بکار برند و منضجات و مستغرفات که در علاج امراض باطنی باطنی مسطوره شد استعمال نمایند
و اندک اندک از آن شروع کرده تدریج بیفزایند بعد معالجات دیگر که بهمانجا مذکور شد بعمل آید و اینها آنچه ادعای مسرعاتسکین بود و همه آنچه استعمال او
در علاج امراض باطنی بار و در طب واجب است بکار برند و استعمال ما جبین تر یا قیله در هفته بیک مرتبه نافع بود و ضعف است اطلاق نافع صدراع بار و ابتدا بر سر
موی سر کنند پس بگردد و مثقال فرنیون و یک مثقال بوق و دو مثقال سداب و شتی و یک مثقال تخم حمرل و دو مثقال خردل ساییده بآب منزه خوش سرشته
بر سر طلا نمایند و آنرا اطلاق جیده فلفل مثقال ثقل روغن عطران مثقال ثلث فرنیون حدیث مثقال سرکین که بر دو مثقال در سر که گانه ساییده طلا سازند
و اینها اطلاق فرنیون و نمک بورق و اینها فرنیون و زعفران و صبر و در هفته که در قول سبکی گذشت بآب سداب طلا نمایند و آنرا اطلاق جیده برای این و هر
خوده و شقیقه بار و در من نیست بنگ صری طلا نمایند که این شدید النفع است و اینها فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرنیون یک درم سرکین که بر
صحرای یک نیم درم سرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و اینها صبر فرنیون جذبی ستر فرنیون قسط عاقر قرقصا فلفل بشراب که نه طلا نمایند و اینها در
زبل الحام و آن قوی است و اینها فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرنیون نیم مثقال سرکین که بر دو مثقال سیاهی و ادوات یکین مثقال سرکه
مقدار حاجت و این دو به گاهی کسور و حده بتریق یا با مفتح شیر یا سفیدی میوه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف است و ضعف است و سرکه
نافع صدراع بار و از آنجه مسطوره شو نیز است که در علاج صدراع بار و در سافج مذکور شد و کذا میباید بجهت ستر و شک و بعضی گفته اند که چون بهفت برگ صفر
در هفت دانه خردل در روغن نفشته سوده مسطوره کنند نافع است و آنچه تجربه کرده شده مشک و عنبر و میوه است که بقدر عدد من از اینها گرفته هر وقت مسطوره نمایند
و آنچه مسطوره او برای صدراع بار و میکنند و تسخیر و تنقیه میکنند و روغن تخم حمرل صحت زیاده و غنی که در آن عصاره قنار الحار که اخته باشند و آنچه قوی درین باب
شدید النفع گمان کرده نیست که بگزین آب برگ شفتالوی آب فشرده و از آن سه قطره ناشسته مسطوره کنند و بعد ساعتی روغن نفشته بچکانند و سفید باج بسیار
چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگزین زهره زنگا و صبر و رنگ سدرم و میو میانی دو درم مشک یک گرم کافور نیم درم و از آن مسطوره سازند
و اینها بگزین نسیا یکین مثقال اصل السوس یک مثقال فرنیون یکین مثقال عسل مصفی یکین مثقال عسل را بآب پنج چند را میخته بقدر در آنجا و در آن روغن
میل در مینی بچکانند و اینها فرنیون و دو ثلث وزن آن خضص هندی بآب چند سرشته و مینی بچکانند و اینها مسطوره نافع بخور دریم خشک است مثقال
بورق و حاق هر واحد چهار مثقال بار یک ساییده یا بنوبه در مینی و مند و مرض سرخ و در شته بقوت اشتقاق آن نماید و اینها شونیه چار مثقال عصاره قنار الحار
و در مثقال نشاء و در مثقال بروغن قنار الحار سرشته اند و در مینی بدان طلا نمایند و بوی او و مرض بقوت اشتقاق نماید و چون از مراد و طوبت
بسیار فرود آید در آن هنگام مینی را بآب گرم بشویند و ضعف او بان که بر صحراب صدراع بار و می باشد جمیع روغنهای گرم و در غنای که در آن شست
و پودینه و در خوش و شمشع نام و در آب برگ فارسی باشد و آنچه در علاج امراض باطنی بار و باطنی مذکور شد آنرا نافع است و حال روغن بلبلان همانجا معلوم
و این برای مسطولات و قطرات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوخ نافع صدراع فرمن است بگزین عصاره قنار الحار و بنجر و زنجبیل و زعفران و مسادوی ساییده
در مینی و مند و یا شونیه و عصاره قنار الحار و یا شونیه و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در این ابتدا با استفراغ بلغم از حب یا ربع و حب قناریا
نمایند که فصل سن قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نفع خلط و لطیف آن کنند اگر لطیف نباشد یا از الاصول مع روغن بیدارنج و روغن بادام تلخ کنند
سه روز و یا بچوب و بنوشند بعد از آن جوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود یا باج جالبینوس بقدر حاجت بدهند و بعد از آن غرغره یا باج فیفا صمغ کیمین
یا بنجر و یا باق قرقصا و العسل کنند و بعد از این صمغ و قطرات که در علاج صدراع بار و در سافج گذشت بعمل آید و بعد از آن بجهت صبر و بجهت در هفت
یکه و مرتبه نافع است و تدریج غذا مثل صدراع بار و در سافج نمایند و این صمغ و نافع صدراع بار و در سافج است فرنیون و ثلث سیاه هر یک مثقال سرکین که بر دو مثقال
بار یک ساییده بر سر کنند و سرشته بعد صحت صمغ و اگر بقرص که کبک خلط و آب بنجر و شمش یا باق و یا بآب مذکور طلا کنند نافع بود و در طلا بخورند و نیز نافع است
و آب برگ بنگ است و یا آب برگ بنگ خشک است مع روغن منزه خوش مسطوره کنند و مسطوره میباید مع روغن نفشته یا روغن بلبلان نیز سفید بود و مسطوره نماید

وقایع الکاهمه و گوشت سرخ از سفیدی پدید آید که در غنیمت بریان گزیده و آنرا که حاجت بجلوت بیشتر باشد بر روغن جود بریان گزیده و حلوا می پختند و آنرا
از شکر بود و در طعام گرم گرم تر بود و بسیار باشد که از صعبیت و درد سر آزار باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریخته و در روغن گرم با روغن نعنع
در گوش چکانند و صفت حاوی و تریج گویند که تنقیه و باغ از بلغم غلیظه یا تنقیه بر جمیع بدن بحسب و ایاریجات کنند و تا طبع غذا و تنقیه بر صاحب
نمایند و در اول صبح جلاب از صول السوس منقشر گرفته سه درم با درنجوبیه و درم باوه درم کلکند بنوشانند و بخورد آب و شیر و تخم مرطیم و عدا سازند بعد هرگاه
در قاروره نفعی ظاهر گردد این حب صبر بدین صبر سقوطی شغال حب النیل نیم درم تر بدخراشیده و روغن بادام چرب کرده یک اندم غاریقون نیم درم
شحم خقل مقل مصطکی کثیرا هر یک یکدانه یک اندم کوفته بخیمه آب بادیان تر سرشته شل خود جها سازند و بخورگاه بخورند و تا نوزد این صبر
کنند که کسهال نیک کند و به تنقیه روغن سداب با روغن سوسن یا یا حین بر سر ریخته و اگر تنقیه تام نشود و اندک صبح باقی ماند حب ایاریج یا حب شبیار
بخورند و تا بآوند اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد که در پنج رطل آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این موطوفه صید صید مارد دست مکنند
حفظ جزیبید تر زعفران هر یک نیم دانه صغیر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم شک نیم دانه کوفته بخیمه آب مرزنجوش سرشته در صی سازند و در میان
خشک نمایند و وقت حاجت سوده موطوفه کنند و این طلا نیز نافع صید مارد دست صبر جزیبید تر قسطر صغیر عربی زعفران هر یک نیم درم از زردت
کنندش هر یک سه درم کوفته بخیمه آب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر چسباند این خماد نیز سودمند است و قنار و انار تر افستین هر یک دو درم
آب و زیت نیز نافع است و پس آب صافی او بر سر نطول کنند و نطول او میاید بر سر صفا نمایند صفت حب طعن قنار کبیر که بلغم سهولت بی غلظه
خارج کند و تنقیه و باغ از فضول نماید و صید مارد و درمن رافع و درو عمل و شریع میل ست گیرند و لبله کابل شش درم آمله افستین غاریقون نیم درم
هر یک سه درم اسارون نیسون تخم کرفس هر یک دو درم تر بدسفید بخت هم افستین پنج درم ایاریج فیقر اوجت درم قنقل یک درم کوفته بخیمه
بجلا بپس کف گرفته بر سرشند و جها سازند شریقی از ان شغال این حب تنقیه بر سر و معده کند ایاریج فیقر شش درم تر بدسفید پوست ابله ابله
هر یک سه درم شک هندوی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ و نیم درم شریقی از ان دو درم و این موطوفه صید ست شونیر کیدرم که سه درم و درم فرنیون
یک دانه کوفته بخیمه سوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به تنقیه بدن کنند بعد به تنقیه سر نمایند و این ده استغفار بدن نماید و لبله کابل
سی درم شیش غاف ده درم سنای کی اسطوخودوس قطور یون هر واحد پنج درم افستین بدنی قنقلون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان
هر واحد چهار درم صول السوس منقشر پنج سوسن غنصل بریان کا و زان با درنجوبیه هر واحد پنج درم موزینقی با نرده درم بدست و موطوفه جوشانند و یک رطل
بندادی از ان صاف کرده دران غاریقون و تر بد هر واحد دشت درم سوده حب سرشته مالد و نیم گرم بنوشند و بعد ازین شربت هفت روز
صبر کنند تا از اطعمه و بر پیرهن و از ندیس اگر مزاج او متغیر نگردد و حالقی باغ پیدا نشود و تنقیه سر او باین دو نماید گل سرخ دو درم افستین سه درم شک سرخ
رطبا السوس هر واحد یک درم تخم کرفس دشت درم مصطکی چهار درم صبر سقوطی ده درم کوفته بخیمه آب خالص حب مبه درم دشت بدینده و دشت
یک ماه شربت ازین حب بخورند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و معده امراض بر غذای الطیف از درم نماید و اگر این کفایت نکند بر یاقین
جهاست نمایند و معده ساقین به بندند و اگر این هم کفایت ننماید تخم گل و شونیر و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس همچنان صید او نکند و اگر همچنان
نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر نفعی نرزد و یا آب یا مخاط از ان سیلان کند و صید همچنان نماید بر عطسه و درم نماید که باین طریق صحت یابد
و اگر صحت نشود و این اثر نکند در انجا بقیه فضول معلوم شود و قوت امراض مساعدت کند و مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر روغن آب
گرم که دران حشاش جار و محله مثل خام و مرزنجوش با بوند و اکلیل الملک مانند آن سخته باشند و عمل رند و اگر کفایت نکند صفا و مغز ان سیده پنج درم
مر و صبر هر واحد سه درم زهره کا و دو درم موز و تر یک شست هر را ساینده تا مثل مرهم گردد و اندک روغن غاریقون بر سر صفا نمایند و اگر موقت
نرسشان باشد گرم کرده بجا ریزند تا سر را نیدازد و اگر کفایت نکند بر روغن مصطکی و طعانت شوال موطوفه نماید و بعد ازین مقدار دو دانه کابل شش درم

درم غاریقون

درم غاریقون

علاج صداع سوداوی

سببش صحر و سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو است اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد وسیع نمایند و بعد نفع ماده بنفع سودا تنقیه از مسهل سودا
و حب اقیمون نمایند بطریقی که در علاج امراض باطنی سوداوی مذکور شد و الاغیا بهر نفع سودا بسفاج اقیمنی گرفته اصل السوس منقشر نیم گرفته بر پاشان است
کاه و زبان با درنجوبیه باریان اقیمون در صورتی که هر یک بقدر حاجت جو شایده صاف نموده بکنجین اقیمنی یا شیر خشک از سر روز تا بخورند
بیا شامند و یا گل بنفشه اصل السوس منقشر گرفته گل سرخ هر یک سه درم جو شایده صاف نموده با شیر بت گاو زبان و با درنجوبیه هر دو درم درم جو شامند و یا
کاه و زبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست کج کبر خیش غافث از هر یک نیم درم باریان یک درم موزینتی بست درم جو شایده صاف کرده با کبر
سکنجبین زعفرانی بنفشه چند روز تا آنکه ماده نفع و قاروره غلیظ گردد پس متوجداً خراج سودا بخارج آن گردانند مثل مطبوخی که در آن پوست الیله کالی بسفاج
حسیاه بسفاج اقیمون و اسطوخودوس غاریقون و لاجورد منسول خل نموده باشند و یا مطبوخ الیله حسیاه درم سنای کی بنفشه اسطوخودوس شاهره از
هر یک پنج درم قرندی فلوس خیار شنبه گلند هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد محجوف یک درم اقیمون یک مثقال لاجورد منسول
و دو دانگ روغن بادام یک مثقال یا شنبه بیا شامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخورند و آب چوب صندل و یا گوشت بزه و یا زغال شیر غوره فربه باشد و صندل
کاه و زبان موزینتی با درنجوبیه آلو بخارا بسفاج اقیمون اسطوخودوس ترنجبین آسیخته نوشیدن نیز نفع سودا است و اگر خواهند شاهره بر پاشان
بنفشه سیح کاسنی سیح باریان اصل السوس گل سرخ عناب پستان تخم کاسنی گل کنند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نفع کامل تنقیه سودا بمطبوخ
اقیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا شود از استعمال دویه گرم حذر کنند و بنفع بارد یا مارا شیر که دران گاو زبان موزینتی
و خطمی منقشر نیم باشد چند روز نفع ماده بهر تنقیه آلو بخارا عناب پستان تخمی مرشک پوست الیله کالی بسفاج اقیمون اسطوخودوس جو شایده
صاف نموده ترنجبین مغر فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهره اضافه نموده نوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید
در نیم مثقال لاجورد و ساییده سزارو نمایند و یا نفع مسهل که در امراض باطنی سوداوی گذشت بعمل آرند و بداند که استعمال جوی مسهلات قوی پی
دا جائز نیست بلکه بر فنی و مدارا و بعد نفع تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغم و سوداوی با هم باشد باید که در معالجه آن از روی
و اطلیه نطولات و غیره نافع بهر دو استخراج نمایند و همچنین در منجات و مسلمات و مطبوخ که در خواص احباب کل باید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی
مخالط بلغم است و بعد تنقیه تقویت بدوا و المسک و فحاحات یا قوی نمایند و یا الیله درم با اسطوخودوس سودا آسیخته بخورند و بالاایش شیر نیمه مغر
هندوانه عرق اسنب النعلب عرق کیو شربت بنفشه بنفشه و یا حویلیب یکماش سوده بدوا و المسک شش شمشیر شربت بخورند و شیر نیمه تخم خشخاش
چهار ماشه شیر نیمه بادام چهار دانه شربت ناشیرین قوی نموده و یا الیله درم بیکجا شسته کشنیز منقشر یک ماشه سوده آسیخته و مت خواب شب بخورند
و حریره بادام خشخاش حلوا ای آنها و بسته و نار جیل و جوز و انگور و انار و موز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و با درنجوبیه و کاه و زبان
و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید است و تطیل سرشبه گاو نیم گرم مخلوط روغن خشخاش عظیم النفع است و تدبیر راس بروغن لبوب سبعة
و تطیل او در گوش نافع و حلوا ای مغر که در و شک و شاسته و روغن بادام بر سر بسن مجرب است و کذا شیر بر سر روئیدن و دخول در حمام معتدل
در بخن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل احکامه مائل بر طوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و الاضایه تنقیه
بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن عفران و با و غنهای شیرین چون روغن تخم کدو آسیخته بمالند و در بینی بچکانند و شربت و معوط
و نطول و شوم باد و نیمه قلیل الحار مائل بر و درت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار است تا آنکه
رازل گردد و حرارت کامت دران سودا چنانچه در خاکستر و آگاب میباشد و از استعمال دویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آمل بچگون نگردد
و ادویه بار و طب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاه و روغن خشخاش شیر زنان علام مسخوط کنند و اگر بعد تنقیه در دوسر باقی باشد چندی اودا

[illegible]

و برنج درخی آنست که در نفس مرغ یا بدن متولد شود و در سر مختل گردد و بر تحلیل آن با دایان یا نیسون زیره سیاه در کلاب عرق با دایان جوشانده کنند
و غل کرده بنوشند و نوشیدن شیر قانک یا کبار مجرب بود است و نرم دشمن طبیعت مناسب است با بونه و اکلیل الملک شنبه و برنج اسف و عوام و برگ فلفل
و شونیز و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانده نیم گرم بر سر ریزند و تخم شبت با بونه پودینه و شستی سداب پودینه از پی بسوس کنند و در دهان
گرم کرده نگه دارند و اگر این را و سیر و آب ریخته بر بخاوان آن کلاب کنند و آب آن لظولی سازند و سیر باشد و یا با دایان مرغ خوش تر است و آب ریخته بر بخاوان و اگر
و مالیدن روغن با بونه و شبت بر گسای که وزن و کفین و صد غلین غیر گاهی بی تنقیه قانده میکنند و شمیدان یا سین برای از ازاله صلیح ریجی مجرب است و بر ساق
و از خصل و حبه بیدستر و مشک عطسه آورند و عطوس از زنجبیل شکر مجرب است که غلظت خنبد بیدستر و عاقر قرحا مسادی قوی الاثر و عطسه منهدی

بر اطفال اسطوخودوس نمایند یا بیدالور و تالیت علی بن حنبل مرتب سازند و ضمما و از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بارغون گل یا یا سمن آینه خسته بجاورند و از
مرزنجوش و ضا و جد و در حمام ضما که در آن نیز ترنجوب و کدو باوش در بندنی جد و در قرفل مفید است و یا مرکبی از عفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند
و پارچه بدان آلوده شنب و روزی بر سر دارند که مسکن و جمع و منوم است و همچنین قرفل دارچینی پوست سیخ لعل از البیض سفید سفید سفید سفید سفید سفید
بر روغن گل یا بایونه و بادام آینه خسته ضما و گردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید ساسی کوفته بجهت آب و روغن بنفشه بادام پار بنون تر کشیده و عمل کرده در
باوان گنجی حل کنند تا مثل موم گردد و در گرم خود ضما نماید اگر آب بری فروانی رقیق حرق بنفشه مرزنجوش هر واحد خروج مقشر و جزو هر یک که آلوده و فروغون و روغن
نیو فو حل کرده باهم آینه خسته ضما نمایند برای صدای سوداوی غرض نافع بود و در داده استراحتی ضما و از منض کاهو و صمدل و کشنیر سبز بروغن یا سمن
در روغن گل نمایند و سوط مویائی بقدر یک سرخ در روغن یا بایونه سوده نافع است و بزرگ حاج افشره آب او سه قطره بر بنار در بینی چکانند و بعد ساعتی
روغن بنفشه انداختن و شورایی چرب نوشیدن بر غم قوی شد و النفع است که از این هر که گاو ترنجوب و زرد کافور نیم درم سوط گردن و شمشیر هم نقوی پس
و قانع صدای سوداوی غیر محدود هندی هر یک و در درم مشک زعفران هر یک یک و انگ صمدل - درم است و کن از مشک سافج تمام مرزنجوش
سداب مخلوط کرده بپزند و بوییدن تر کس و ریحان و غیره و مشک نیز مفید بود و سوطول بطبیخ بایونه اکلیل الملک صغیر شیم از منی گاو زبان بزرگ چینه
سوس گندم لعل آرد و انگاب بر آن و تخمید شغل آن نمایند که بعد بنفشه تمام برای تعدیل مزاج مفید و اگر حشر ملطرات آن و بایونه اکلیل الملک حله است
هر یک یک کف و در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند و سحر چار و دارند و بعد صمدل که در هر سر بریند نافع بود و گویند که اگر گاو بنوی باشد روغن تبیت بر سر بریند
و در بینی و گوش چکانند و غذا شورایی باکیان فرود و و در اج همراه خود بنفشه و دیگر از اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و چون مرغ و گنجشک و کبک ساده
یا با چینه و گندم و صاب کرم و روغن بادام بنفشه و میوه نیمه شربت و حلوا تخم شمشاد تناول نمایند و بعد غذا بهر نحو بدین ختم جوارشات متدل مخرج بخورند و در غذا
بر پوست چپ نمایند و از اغذیه مولد سوط مثل فطر و بانجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و شیر کنه و عدس سرکه کنه و باقلا و کرباج و جندایه و سوس
اقوال اطباء بعضی متنازعین می نویسند که اولاً بطبخ اقیقون فواکی علی بن حنبل و نفع دارد نمایند و بعد بعضی ستای می یک نیم توله بلیله سیاه یک توله خیار شنب
ترنجبین هر یک شش توله و فحل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سردار و نوده روغن بادام هفت ماشه افزوده با صاب لاجورد و یا حب استیمون
تنقیه کنند و صبح شیر بیاژ آله مرئی یک عدد و شست لاجورد و سوسول طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آینه خسته و رقیق نقره یک عدد و صغیره بخورند و لعل گلاب
پنج ماشه شیر و تخم کاسنی و تخم کدو و تخم زرد بوب هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاو زبان شش توله بر آرد و شربت گاو زبان و صاب
هر یک یک نیم توله تخم گنجشک پنج ماشه لعل آرد و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطفال شاه تره حلوان و اطفال اقیقون و ایشان و سوط و در روغن
بنفشه و شمشاد کاهو و شیر بز و زن و مخلوط از روغن بنفشه و کاهو آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضا و از حوض بل و تخم کاهو و صمدل سفید
و بزرگ کشنیر هر یک سه ماشه در روغن یا سمن روغن گل سوده و خمیره و مرادیه همراه عرق شیر بکار بریند و اگر در باقی ماند و از بجن نوشانند و بطالع یا بنوی یا
پروازند و سحیح گوید که اگر ماده سودا باشد بلیله سیاه و اقیقون غار یقون و نمک هندی و بسفنج و خربق سیاه و حجاره زنی اسهال آورند و باقی تدریجاً
که در صدای بلخی مسطور شد و در صدای بار و عارض عقب امراض سوداوی باید که بهر طبع که از ندهاند کی چند بیدتر و آن حل کرده سوط کنند و یا
قدری آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر زعفران یا روغن تخم کدو یا سفید که میخشد رقیق آینه خسته سوط کنند و در گوش چکانند و شمشیر میخشد
که در صدای بار و نده سوداوی واجب است که آنچه در علاج امراض داغی سوداوی گذشت محسب آن عمل نمایند از نفع اگر احتیاج آن باشد سوسول
خون قالد فاسد تنقیه به درجات آن بعد از اضاجات فصله بعد از آن تبدیل مزاج بطریق مذکور و تعالی مولدات خون محو و لطیف و طب قوی و از چیز
که آنرا بسیار ناهمه میکند و در قرفل است و در بنجان نیز آنچه از کاهانین پس باب نفع کاهان گفته و از آن که در دم باد و در مجوسی گوید که اگر صدای انما در سودا
یا بلغم سودا باشد بطبخ غار یقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط روغن سمن و یا روغن نیو فو باندکی روغن ترنجوب و روغن مرزنجوش نشوق نمایند

نیز درین باب از جربات است و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک آب زنجبیل حل کرده در بینی چکانند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و بعضی
از منصف بلغم بمسمل آن و حسب ایام تنقیه کنند و اگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معده می یابی
و مسفون سد اب نرسون باریان پودینه زیره سیاه در بر مساوی شکر بر آب که کوفته بچینه دو درم خورده باشند و مسفون حصول یا حاکمی و حسب هندی استعمال
کنند و دوا المسک حلود و تر باق و دیگر ادویه تقوی دماغ و معده مثل فلاسف و اطریف کبیر و متوسط و صغیر و محافظ العینه و غیره نافع است و هر چه در علاج
صداع بارد و امراض دماغی زحمتی بزرگ شود عمل آن را در دماغ و لطیف خفیف مثل بخود آب مطبوخ لمجوف خفیف مانند چونه مرغ و در ریاح و تب و خوس و کایان
باشیر و قوطم و مصالح گرم کاسه ریاح چون در اجنبی و زیره و فلفل و سیل و جوی قنطاریون و ساج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطلی جوشانیده باشند
بدون شاقوال حکما ملاحظه اقتباس گوید که تنقیه مثل صداع بلغمی نمایند و زیادتی ادویه تقوی معده و این بخانه برای بخور و دایه باقی و تقویت دماغ بکار
برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه سیل جوز لوار هر یک سه ماشه جدیدتر غیر مشک هر واحد کنیم و در روغن زیتون یا صابون یک یک نیم تواله آمیخته سازند
و مسعود روغن بادام تلخ باندکی چند بیدستر و الیدن و خوردن بوسیدن چندین باب اثری عظیم دارد و جهت تقویت اطریف لعل اسطوخودوس و ریاح
و هند و دوا المسک تلخ شاه از زانی نافع و جوارش مصطکی هر یک تلخ بختان از جربات است غذا شور بای مرغ و گنجشک فاخته یا نانی که دران بادیان اخل کرده باشد
و مرکب مصطکی گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جدا رسیده ماشه کوفته بچینه در آب گل سدا کلاب و گل عاشقان و در روغن گل هر واحد کیلول زعفران چهار ماشه
زردی میوه بطخاکی کعبه و آسمخته بر دو فاده پارچه نیکو آن یک قاب آلوده بر صد ضیق نماده بمصباح حکم بر پس سر بندند و در روز سه چهار بار در
عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کند باشد و هیچ تدبیر سودمند در فراموش کند و جهت نفع مواد شربت اسطوخودوس و منصف چار
در عرق مسعود و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شور بای تلخ و در ریاح و مرغ بنان رده و پس از
پانزده روز ازین مطبوخ قنطاریون منصف دهند قنطاریون دقیق هفت ماشه بسفایج در ریاح صفت سرخ سد اب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس
پنج ماشه موزینقی سه توله بخیر زرد چار عدد در عرق مسعود خورده بادرنجبویه هر یک نیم پادشب خیساییده صبح بخورند که سوم حصه بماند غیره بنفشه
و توله شربت اسطوخودوس سه توله دمل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یکاه حمام موقوف نموده حب قو قایا یا طبع اسطوخودوس اهل تنقیه بکوه
وقت دو چرخ خود آب مرغ و شام نان چکبار با شور بای دماغ دهند و صبح تبرید از جواهر مره خا و زطلالی لاجور و مسول هر واحد یک ماشه در خمیره زمره یا غیر
مر واری نه ماشه آیمونه ورق طلا یک عدد و پیچیده بخورند و بالایش قنطاریون دقیق در ریاح بسفایج انیسون هر یک چهار ماشه گل کاه زبان هفت ماشه در عرق
صفت و از خور و بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه مکر هر یک دو توله دمل کرده تخم فرخجشک و تودری شریخ هر یک سه
پاشیده دهند درین پنج بد نعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب صینی بند شریخ کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز
شب با طریف شاهتره و اطریف القیمونی و عوینان خورند بیده اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فقیله از دارائی قرمزی یا یک ساخته صبر زرد و زعفران
هر یک یک ماشه مشک چهار حصه در روغن گل حل کرده فقیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت بخوبی تجدید نمایند و اندرون و بیرون
گوش را نیز بدای نکر و آلوده کنند چالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از دماغ باشد تنقیه بدن با ریاح فقیله او مانند آن کنند و حمام دائم
و هر صبح بر شمار ریختن آبیکه با بونه و اکلیل الملک و مسعود برگ غار مانند آن از ادویه حلاله دران بچینه باشند بر سر و پشت شاق مشک مرزنجوش نافع است
مسیحی گوید که اگر صداع از ریاح غلیظه حقیق در دماغ باشد ریاح بخورند و هر روز از حمام استعمال نمایند و آبیکه دران صفت برگ غار با بونه شریخ مرزنجوش
اکلیل الملک برگ قصب شربت جوشانیده باشند بر سر لطل سازند و آب مرزنجوش سحر کنند مشک جدیدتر و ریاحین لطیفه طیفه مثل صابون و نام
و سیف و عوینان و زنگنه خیری و سوسن بپزند و با علی سینا آمیزند که در صداع حادث از ریاح غلیظه و لاسا حاکم با جنتاب هر دو در ریاح مثل
چون در خا و خور و غیره حار باشد خواه بارد یا بکر دو قطرات و صفادات و شومات و مسوطات مذکور در علاج امراض دماغی و بعضی استعمال نمایند

در عرق قنطاریون

وماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضائی دیگر غیر سائر اعضائی شریک باشند و همه را تشنیه و مرق و غیر آنها عارض گردد و در آنها بسوی ماغ مشتاق
 شود پس تبدیل این صداع علاج و رام مذکور است که علقریب و فصل سراسم فصل باید و آنچه در علاج امراض ماغی در می مذکور شد بر آن اهم نظر دارند
 و در ورم جاری و فصد قیفال جلاب از جفشه و نیلوفر و عناب یا پنجبین اگر طبیعت متعین باشد و لا باشد که طریقه زد و دهن و مالش سین و سر دست یا بر غلظت
 ششون چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و نوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تقیه بجزوات از برنج و لاش و قشرو اسفناخ و کشمش و کاهون است این
 در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم موی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آتش جو و شیر و خرده شمیدن جفشه و نیلوفر طریقه
 پار و عن آنها و تبرید سر آب که در یاعناب العناب یا بارنگ و اغتذا بکدو و عدس مغشوش و اگر ورم مغز و آوی باشد اسهال بنجیا و شنبه آب و سرکه
 و آوی بخار و جلاب و نوشیدن ما و الشو و آب انار بخوش ما و القحج بسکجین و شیر و تخم خرده بشربت بنفشه و نشوق مندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید
 آب بارنگ چرا که کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال طریقه انجیمون و تخمین آب مطبوخ خطی و اکلیل الملک بر سر نوشیدن و عن سوسن و گرسون
 و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نفوق صبر و ابرج و لؤلؤ آب مطبوخ بابونه و خام و اکلیل الملک حلیه و شربت و تخم کنان بر سر مناسب است آنجا که سبب هم صبر
 یا سقط باشد بیشتر از علاج صداع ضربانی و سقطی نیز بر گیرند شیخ صغیر بگوید که اگر درین صداع بریم یا زرد یا سیاه ماده مائی از سر بطریق گوش غیره براید که اثر صغیر باشد

علاج صداع ضربانی

ایلاتی و جرجانی مینویسد که جالینوس صداع ضربانی را از جمله ورام و ماغ شمرده است بهر آنکه هر یک که ضربان باشد که ضربان بود درک با گوشه حرکت کند
 و تفرق اتصال که از لوازم متلاسم است قول کند و در مصعب ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امثلا از کدام خلط است اگر غلظتی غلیظ است و در
 علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه با یارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه با الاصول بر وزن بنجیا و بار و عن بادام تلخ بهمن و دغالیه و مشک
 و چند بیدستر و مزخجوش بهوایند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره با پانچ فیهرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خواجگاه او
 خانه رخوش هوا سرد باید و آواز از آن دور دارند و پای و مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدیر و دینمند و بماند و برین
 حجامت کنند و نماد های سرد بر سر دهند و بنفشه گل سرخین گل نیلوفر هر یک و ششقال بابونه یک شقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدیر و دینمند و دینمند
 بجنه در ده استار و عن بنفشه و دانه است آب بهم بنزدنا اکثر آب برود و این دو پیر در آن اندازند و چون بر آنش بگذارند تمام نوده گیر و نیم گرم
 بر سر دهند و در عن بنفشه و در عن نیلوفر و پیشانی و صدغین مالند و اگر بدین تدبیر زائل نشود فصد رگ بینی کشایند شیخ صغیر بگوید که صداع ضربانی گاه
 همراه حار یا بار دانا و رام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال سردانی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نفقه و ارسال زلوه بنفشین نمایند
 و دست و پارایه بندند و اگر بار باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تغیش و تحلیل آن گردد و آفتاب مخلوط کنند بدان و دینمند و دینمند که در آن اندک
 باشد مانند آنکه خلط نمایند بر وزن کل صداع یا غنای را چون شربت را یاد بمانند این صداع بگوید که اگر صبیان را عارض گردد و دست که در دینمان از هم جدا
 گردد و اگر دست جلد ایشان از موضع گذارند فرود رود پس علاج آن طلای زرد جو شرم سوه و مخلوط بر وزن کل کشمش و کاهون است این

علاج صداع ضعف و ماغی

آنچه در علاج امراض ماغی از ضعف و ماغ بهر تقویت استعمال تقویات ماغ الا اغذیه بنفشه و لطیف و مانند آن و بصورت وجود سود مزاج تبدیل سائر حواض و غنیه
 آن تفصیل بر قوم شوم عمل آرد و در حالت اجتماع ماده با ضعف ماغ بهر تنقیه استعمال لطیف مائی نیز مفید گفته اند و اگر دوا المسک بار و خود را کاذر
 گل گاوزبان عناب العناب جو شانه و شربت بروری داخل کرده و قوری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت ماغ و دل مفید است اگر ورم مزاج باشد
 باشد اسطوخودوس زرباد و سوده با طریفل صغیر یا دوا المسک طریقه بخورند و عن گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشمش و مشک
 در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تغذیه غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد و کاسخه و ریاح رویه آن صحو نماید و در وزن قریفل و دینمند

و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر مالند و بعد از این سر بعضی از آن حاره قرفل سوده یا شنبه و ریحان و شنبه معتدل مثل سیب بهر دست
و غیره و گلاب صندل و گلاب سوده بویید و در الکسک معتدل تناول نمایند و کوبیدن بخار قلیه چنانست باین طوری که چنانکه سفید و باریزه
یا پیاز بریان نموده با کشنیزه و زیره باندکی آب چغندر اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیزه ثانیا بریان نمایند و بعد از آن اندک عطران و
داخل کرده سر دیگر را پوشیده پیش روی هر نفس که درند و در دای بر سر او کشید هر یک اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و محسوس قوت
بخار آنرا بگیرند و بدانند که هر چه در دای بر سر او عایت قبض و جمع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوده مزاجی است که باوی باشد و تقویت
آن بمقومات سر از او بدیده و اخذ میخوشد که در آن تلطیف و قبض جمع اسباب محرم باشد و اگر سبب قاعل مقارن سبب ضعیفی اجتماع اخلاط سردی
خار یا غیره در معده میباشد و درین صورت تنقیح بجز که لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان دارد که شود که با وجو و محمودیت دم که از آن پدید شود
جامع قوت محله یعنی با حرارت بود و قابل انضمام سبب حرارت باشد و اگر این دو فصلت در آن یافت نشود فصلت اولی یعنی غلبه خون محمود و اخلاط
و بهترین وقت غذا بعد از غلظت است و باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و غم طعام ایشان مثل قسب زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند
و لقا طای ایشان را رخصت شرب شراب طلقا داده و جالینوس از این روایات یاریتق ریحانی یا جامع این هر دو میکنند و اندک از آن بنان بخورند و در وقت
اقتباس مینویسد که از دغنه های مقوی مثل روغن گشن بادام و عطر غنیمت و سماک و زیتون سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه های و قرفل داشته هر یک
دو ماشه سوده بران باشد و این قفاطه علویان بویید عطر غنیمت باشد آرد خود بریان و با قفاطه هر یک بکینوا آرد جو بریان بکینوا قویله شنبه زعفران
سفید هر یک سه ماشه صندل عربی گل کیوڑه و گشنیز و یاسمین هر یک هفت ماشه گلاب عرق بید مشک سرشته قفاطه سازند و این گلاب مقوی را باغ تلخیص
علویان موی سر ترشیده بر سر دارند و مغز بادام شیرین قشر بریان ده عدد خشکاش سفید پنج ماشه آرد خود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه
آرد پنج عدد زنجبیل صندل الطیب پوست ترنج خود دندی قرفل گندگل سرخ مصطکی زوفا بویید اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران
زربانه هر یک نه ماشه حب الکاس کنجی و قشر بریان هر یک یکتو و مشک غنیمت هر یک یکتو که گفته حینه در عرق بیمار نارنج سرشته بر کلاه بافته آورده و عمل آید
و خوردن اطرافل شاه تر علویان بن بابا شریعیم دارد و خوردن آله مرئی به سبب مرئی با طبا شیره و ورقه فقره بسیار مفید است و همچنین زردچوبه حینه
سرخ شش عدد با نمک پلیمانی و یا نبات و صاحب ادراک شویدی گفته که اگر سوده مزاجی باین مرکب باشد تنقیح را بر تقویت مقدم دارند و غشت را
شور باجی بچرخ و گناره بنان روده دهند و جای آب به گلاب و عرق گاو زبان اگر گناهانه

نکته کلاه مقوی بنان

علاج صداع قوت حسن باغی

هر چه در علاج اعراض باغی از قوت حسن باغی از استعمال غذای سرد و مرطوب و حله مخدره گذشت بعد از آن در دو پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
خشکاش و قویله آمیخته لیسه بنان شنبه دباب تر نموده خوردن بقایت نافع است و خوردن اندک کونار و یا شامه فیون و یا فلونیا و استعمال حب
و طلالی تخم کاهو و کونار و فیون سودمند است و گند افیون گل سرخ صندل سیخ قفاطه پوست خشکاش تخم کاهو و حب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر
ضماد خوردن مفید و حکما های منطظ باید خورد مثل کله یا سبزه بکشد جو گندم چغندر و غیره بکوشند گو ساله تا غذای باغ غلیظ گردد و حسن او بدست
باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد و طعام تخم کوه و برگ او و ساق خرفه و کشنیزه سبز نیز خود شربت خشکاش را می تازه موافق است و صاحب ترنج شسته
که در دمای حس و باغ و حرارت مزاج آن بوشیدن پست جو در آب انار کر کنند و اخذ میخوشد مثل ورم و اکلیل مطبوخ در ساق یا با کشک جو بدهند
و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس و باغ آب تر و خیار هر یک نیم پاداش ریحان خشکاش چهار توله آمیخته بنوشانند و اعاب بهنجول هفت ماشه
بشیر و روغن خشکاش هر یک یکتو که آمیخته گشت سبابه خوب است نمایند و در تارک سر مالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشکاش و شیر و عطران
هر یک سه ماشه در موی و گوش بچکانند و اگر حاجت تنقیح افتد مطبوخ آرد و شیر بنان و علویان در مردق شاه تر و یا با و همچنین نمایند و غذا کاهو یا سبزه

و مانند آن سفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جانی بکار نبرد که موجب زیادتى میس گشته محدث غشی و مرگ مفاعبات نگردد و اگر سبب اختلال بدن از اخلاط فاسد و ثوران آن و خونیست و ارتقای آن طرف داغ بجز حرکت جماع باشد وجود علامات ابتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و نقل در سر بران دلالت کند پس تنقیه بدن از خلط غالب بقصد و وسایل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی از این هر دو تدبیر عمل نماید بطوریکه در تمام صداع مادی بفصل گذشت بعد به تقویت داغ و عدم قبول بخار بوی صغیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن اس و سرکه و کلاب بر سر مانند و آب که در آن گل سرخ و برگ وورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جویند یا بنده باشند بر سر ریزند و باغذیه سریع الهضم جلد الهضم غذا سازند و قدری به وناشیاتی بخورند جماع ترک کنند و بصورت بعد مضم و آنجا در غذا جای بوی زرد که در خلط معده ضعف و تحلیل تصاعد آنجا و نایب میکند و در امتلا خلط و مضم و نکثیر بجز قی نماید اگر فصل گرما و بدن لغتی و سن شباب بود آب سر و غسل کنند و روغن گل بنی را چرب نمایند و بچسبند و اگر بسبب ضعف اعصاب تالم داغ از قتب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و در عرش و بدن و ضعف حرکات انقباض داغ و آنجذاب آن بسوی قدم یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب داغ بهالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و آیسین بر آب و طیب و غیره و آرام و تفریح بملای مطربه و نغمه های لذیذ کند و قیوح غسل که در آن قدری سومیالی گداخته باشد چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس مانند آن استعمال کنند و جذب بیشتر در روغن قسط آمیخته یا روغن زنگرس بر سر مانند و گوشت حلوان بمصلح خوشبو و دیگر اغذیه مطبیه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بشام او برسد و تناول کباب بانان گندم خمیری چیده و یا با چلو و فیه است و در واقع طبیب مانند شک و غمخورد و هندی در یاحین و گلهای خوشبو و عطریات و خلایق فواکه طبیبانه را بجا بویید و تفکد آنها کنند و عود و غیر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بسایتین و باغها و شنیدن حکایات و قصصا و دیدن شایای مرغ و طیور موزونه و با بچه اشتغال هر چه باعث التذات و طبع و تفریح نفس او گردد و نافع است و از هر چه منکر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید مگر سحر گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالج کنند تقویت سر بر این طریق که آب طبوخ موز و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعد به روغن گل اندکی سرکه بمانند و غذا کثیر التغذیه سریع الانضمام مستدل الکیفیه سازند و در انتهای بختن آن قطعه به سیب داخل کنند و سوپ نان خشک کرده و در نور بعد غسل و بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو و نافع مزاج استعمال کنند تا بوی چاک سکه فروغ و روغن بادام بخته و ایضا زرد که به بخته آرا و نافع است طبعی گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و اگر با روغن طبیبه بویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب حبیب ریاحین اگر گداوی از قوانین بسته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آبها جمع کنند و بجا فور و مشک همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر خا و نمایند و اگر نیمی از قوانین مذکوره از این مانع باشد بر اندک چیز که از آن ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را نوازند بهر مثل هر آنس و محوم حلالان مضروب بشیر دهند و چو زهر مرغ فریه که در شکم آن حشاش خوشبو بر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا از آنجا آب بویید و از شحوم و محوم آن بخورد و بنیض صاف و خوش طعم مزاج بنوشانند و دام بدعت و سکون و راحت کنند و از آنرا سازند و آنچه مکره باشند نشوند و در مواضع اغائی لذیذ و در واقع طبیب حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از شایای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج بویید و بهای مرغ و عود و معاشرت کسی که بدن مانع باشد اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابرست غیب آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یا بد صداع بالکلیه نائل شود و ایضا در معالجه این فصد کنند مگر آنکه ضرورت ادعی آن باشد

علاج صداع خمارى

در مزاج حار اول بهر تنقیه معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین آتش جوتی کنند بعد شربت انار و شربت سی و یک سکنجبین کلاب کباب سرد بنوشند و یا سکنجبین کلاب نیم گرم مکرر قی کرده افشورده فالتیلهای کاغذی و یا شربت خوره و عرق سید رشک آب بچ یا بشوره پرورده و نهند و قیام

روغن و آب یکم شیرین بر سر نافع ابو سهل گوید که صداع عقب خواب است که عقیب استعمال کثیر باشد و اکثر زنان را بهر سبب باید که بریده نیم برشت و کشک جو که در آن خم کوفته بچینه باشد و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و زلال سمید مالکیان و گردن بره که در طبع قدهای آب و شراب بخیانی چکانیده باشند غذا سازنده بر روغن بنفشه و شیر و خمر آن سحوط کنند و تخمیس آن رو سفید و روغن بنفشه و شیر و خمر آن و اندک شراب خلالت سرخ باند و بوی می نویسد صداع یا پس که با ناله صغری یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یا پس بلا ناله پس اصل علاج آن تدبیر بلع با غذایه مطبوعه جید الکیوس سنت و خنود و اکثر غذا مثل سردی میضد مثل شوربای جوز و مرغ فرنگ کبک که تیمور حریره یا چرب بر روغنهای طبع بعد از جهت حار و بار و بسوی چیزیکه موافق تر باشد میل کنند و از آنچه بدان انتفاع یابند استعمال سحوطات مطبوعه بدان محمود مثل روغن بادام و روغن کدو و غیره آنست اگر در چیزی از اینها احتیاج بسوی تعدیل نبرید بختیمن اندر روغنهایی که تعدیل آن نمایند مزوج سازند و گاه میس نقصان بترین در جوهر دماغ می رود و آنرا مصیبا و طبع میگرداند و در آنجا واجبست که استعمال سحوط بخمر ساق بنزد و گو سال و پیاکیان تیمور و در لاج و تدر و مسکه گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزی را شیکه ایشان را نفع میکند نصیب بر سر مالند و روغن معمول از میده که در جوهر بچسب طبعست و شکر سفید و روغن بادام و کدو است و یا رختین رقیق آن بر تارک شکر الکلیل از اردو طوق کرده باشند تا آنچه بر سر بزنند بختیمن یا مذموجی گوید که در صداع حادث عقب لادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغدادی معتدل مثل زرد کوه و گوشت بچه اکیان و حلان شیر خواره و حریره معمول از سر زنان سمید و روغن بادام و شکر طبعزد و سحوط بر روغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن شکر تخم که در خسته باشند مع شیر و خمر آن سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن ستیج از علوا و فالوده بر سر مالند و علوا معمول از میضد روغن بادام و شکر طبعزد و آرد میوه خربار و پست منقوع بشکر و روغن بادام نوشاننده مایه باربی و در مرضی بطریق اسفید با چینه یا بر روغن بادام یا کنج تازه بریان کرده بخوراند و اگر در آنجا تپاننده زرد کوه کدو و سترق و اسفناخ و مانند آن در چندین است تدبیر صداع حادث از سایر استفراغات با غذایه مطبوعه جید الکیوس مع استعمال سحوطات و نطولات معتدله و باغ و مطبوع آن و علکج صداع حادث از غم و کثرت خواب بعد غذاست و ترطیب باغ بختیمن شاق روغن بنفشه و روغن شکر کدو و شیر و خمر آن

علاج صداع جماعی

و این را بسبب حادث میس یا بسبب تپج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر بسبب میس مقول را ذکر است خروج منی باشد تقویم
افراط جماع و اکثریدن لرزان گواهی دهد باید که مافتد بیشتر مانند علاج صلب نیستی بعد از ک کردن مرطبات متبخین مع فطر عایت تقویت دماغ و دفع آنکه
باعده پیغمبر لطیفه علاج کن مثل آن خود آب گوشت، بره شیر خواره و طیور خفیه مثل تیور و دواج گنجشک مغز گنجشک یا بعض فواکه مانند سیب، به زرد وک
و چندند یا با ماش مقشه جنان و یا شیر بزج و مسکه که از شیر بز ساخته باشند و یا زرده بقیه نیز بیشتر با نبات شیرین کرده و در این منی بران پاشیده و به خوب
باشکرواد و غده حیوانات بخورند و شیر گا و دالاحی خوشنند و خوردن هر یک خاصیت الثعلب در دیک و کج و کستا و نیز نافع و خفیه الثعلب شده باشد سوده بهر
به و دتوله بیشتر درین لغوه یک عدد پیچیده بخورند بالا پیش شربت سیب شربت نان شیرین هر یک و دتوله و دالاحی ساده نه توله اصل کرده تخم شترتی هفت
پاشیده بنوشند و یا بلباشیر داشته جوهر مهره چاه جبه با لمره منی یک در شتره و بر یک پیچیده بخورند و دوا ی ندک و با عرق برید شک پیچ توله بخورند
و آب شیرین نیم گرم غسل کردن و روشن بنفشه و نیلوفر درین چکانیدن و بر سر الیدین و چرب کردن کرده بر روشن گل و دشتن هر دو خصیه در آن
تا یک ساعت بخوابی در نفع این در مجرب است و تناول فواکه خوشه و بوییدن آنها و عطر کردن بوبات و جوارشات با نهی مقوی اعضای
رئیس و سکون در مسکن طلیه و خواب بر بستر نرم و تر و در مطم و مشرب و دکل معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده لغیر و طی که از بیهوده بهر دتوله
سوم یک توله روشن گل سه توله روشن یا سمن و دتوله ساخته باشند و الیدین و زن گل تنها نیم گرم بر بخور سر از مجربات است همچنین خوردن شراب
یک نیم توله در گلاب عرق سیب هر یک پنج توله و استعمال سیب با مقوی اعضای یک تله بسیار مفید است و کذا استعمال آهنا می گنیم که در تناول نان
در تنوع مذوق و تنوع در جلاب مغز ادام و سب و جلقوز و زندق و تنه کفر گرفته دران سرشته باندک و این شش بر مرغ فربه و لطیفه گوشت بز فربه

علاج صداع قشمری

[illegible]

تب نباشد و اگر حرارت بدون تب باشد خیر از تبیدن حب نمک و تر که کنند و از تقبیه چاره نیست تا از درم این گریه بعد از آن واجب است که گنگا کنند و از زجاج
حرارت باشد و از علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اول و با دست تا علاج قبول کنند اگر جماعت نباشد بعد تسکین و جع تعصید موضع بادویه و در نمایند مثل
هنده را با آب نمک سرد و سید و رغنهای آنهار و رغن مورد و سوسن و رغن گل باشد و داخل آنها انبیائی باشد که در آن قبض لطیف تحلیل از یک بود مثل گل سرخ
و اکلیل الملک تصدیه از زیره و بابونه و گزنه و شنبلیله و بسترابی و گاهی اقتصار میکنند بر او آن که در باقی بود و گاه استعمال آن هم گرم میکنند و گاهی سبب
در دروغ و درم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب است که از حمام و شرب غصبت و سخرات و سخرات از اغذیه و ادویه جدا کنند و اگر موضع بود درم شروع کنند
در آن وقت که است از استعمال قوی القبض التبرید مثل پوست انار و گلزار و عدس و گل سرخ و بابونه و انار و سبب آنها ضار است از زنجبیل از آن بدو
که با دود و آن آن لطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرد و طوف و بکند و اگر صبر بر سر عرصه راس پیدا کند مبارک است بخور ایندن اسطوخودوس با شرب مثل
باید کرد که ازین خلاص باشد و بدانکه اگر چون بحباب و مانع برسد در آن خطر باشد چون سبب غریغون از غش خارج شود و غریغون را بیا آن بمقدار که ممکن باشد
باید خوراند و بالا پیش آن را نازش اندک بنوشانند و چون درم تحلیل باید تاخیر و غریغون این غریغون سوم روز و بعد قصد نمایند صاحب کامل بنویسند که
را از غریغون بقطعه بر سر واقع شود و صدای عارض گردد باید که از راه اول و اما دردت بفضله رو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برانند و اگر قصد سبب
و قوت فوصل ممکن نبود باید که حشده حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حشده لطیفه عمل از درم و جذب باره بخل کنند تا موضع علت نه زرد بعد از آن با یک در آن درود
و جوز السرو و جوشانیده باشد و طول کنند و بدان که گندیده و اثل و اسه بر گس و بدانند که گل ازین سایه جدا کنند و پیا که چشم که در دروغن گل نمک و تر که
نمک پیر نمایند و از آن کتاب حمام و شرب قطعه اعذیه حاره و حریفه و صده مثل جوز شام و پانچ و جریه و بادریج و شرب قوی و پیچ و موز و شیرین حذر کنند
ضماد نمایند که اگر ازین پنج درم تصدیه از زیره و مغاث و ماش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد درم صبر یک درم صبر یک درم صبر یک درم صبر یک درم صبر یک درم
سرشته ضما و سازند و اینها اس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک تصدیه از زیره هر واحد پنج درم شرب کنند و درم گل سرخ چهار درم همه را در آب بنچته بر ضما کنند
و آب او نیم گرم بر آن ریزند و اینها آب سید را با گل ازین و اکلیل الملک و رغن گل ازین ضما نمایند و اگر مورد و تر که فته بعضی خوشبو ساخته ضما کنند و غش
و اگر غشای مانع را از غریغون بقطعه درم لاحق شود باید که درون گل سرخ نمک گرم بر سر زنند و اگر استخوان بشکند و غشای مجمل مانع ظاهر گردد و با بادی درود
شدید باشد و با رغن گل سرخ نیم گرم از رغن غشای نیم گرم از رغن بابونه بر سر طول کنند و اگر با صدای سر باشد رغن بنفشه یا رغن نیلوفر نیم گرم بر زنند
و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود معلمی آرد و جو بنفشه و رغن گل با نیک سر که بر ضما کنند و باید دانست که سر که بر رغن گل و درم مانع و غشای و بر آن
خلط و سبب که رغن گل اباطین مانع رساند و بدقت سبب لطافت خود نه بر آنکه سر که درم مانع میکند زیرا که در آن نه تسکین است و نه تحلیل نه در او
حار و نه در بار و در او درم بادی و غیره شایع است و استعمال میکنند طبری گوید که صدای عارض از سقطه و ضربه بود و مست یا اگر سر را از
و شجیه واقع نشود و یا شجیه الم از دو الم در قنط و کثرت مختلف بود و شجیه در خفت و شدت و اینها بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجیه و شجیه سائر
اعضای مذکور گردد و صدای عارض تا شجیه بود پس معالجه شجیه عالج صدای مست غیر آنکه با معالجه شجیه تصدیه تسکین صدای حسب مزاج مرض کنند و بهر تصدیه و یکید
و بحسب آنکه در انواع صدای ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که در این نوع صدای باشد نمک است و سر بر رغن گل گرم کرده است یا رغن گل که در آن
تصدیه مانع از آن جوشانیده باشد از این چوب کند و الا اندک کافور و رغن گل اگر مزاج چوب کند و درم رغن گل که تصدیه تسکین و این شجیه از شرب و در آن هر گاه
نیم گرم باند و تصدیه اندکی پیچیده بر زنند تا که سر شود و بعد در او آن کرده بر آن آب سر و شیرین انداخته حل کنند پس آب را بر زنند و درم گرم گیرند و بر تمام ضما نمایند
که مسکن صدای و ضربه جراثیم و درم است و اگر در انجا جراثیم بود و در رغن و زنجبیل و شرب تا علم حایضه و رغن قصبه و موضع سقطه یا ضربه باشد و این
بحسب حجاب بود و اگر در و علاجه شرب تسکین و زرد و تبرید بلع مزاج جلد سر با آنکه ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعد بهر که محال است
باشد مثل معده و رغن و یا آبهای مختلفه مثل آب بونه و اکلیل الملک و آفران ضما کنند و اگر مرض تحلیل باشد قصد بر درم و تحلیل کنند و تصدیه بدن و از اخلاط

صد غنیمت بچسپانند و از زروت و زعفران و بران مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده لعصابه می بندند تا ضربان موجب دفع کند و ایضا چوب
می بندند و اما طایع قوی برای این سه بر وسط سر و در صد غنیمت یک بالایی نقره زرد و خوشه سرست و باید که در هر حال از شراب و عتبات نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صدراع از فضول لمبجی محقق و در حدیث باقی از تربی قطع منقوع و کعبین علی باب شبت و نمک جرش یا مایه شور نمایند و صاحب را از شراب
یک ساعت منع کنند و بعد از آن کعبین یک بطبع ترب نیست بخوانند و یاد و پیغمبر مثل این دو اید و نه تخم ترب و تخم شبت و تخم جیره مساوی با یک
سایعه بعل سرشته بک گرم جانند با نکی نمک بنوشند و هر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا با گشت تخم یک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند
و بعد تنقیه آن مال بعل شراب آن آب سرد یا اندک شراب بر جانی مرغج آب بنوشانند بعد از آنکه با نکی ازان مضمضه کرده باشند و عصب سر و دست موجب
وقایا و حب ایاریج نافع این صدراع است و اگر هر روز از طریق صغیر در دم با نیم مثقال ایاریج فیاض سرشته بخورد دفع دهد و ایاریج منجم بعل نیز نافع بود چون هر روز
در مثقال از آن سه روز متواتر بخورد تنقیه معده از بلغم راسخ کند و بلغمی نافع است و چون حب صبر هر روز به شبت و قوت خواب بخورد و این آب گرم بخورد و ایضا
چون حب هست در دم نیم آب گرم بخورد تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صدراع ساکن نشود و مزمن گردد ایاریج اگر کاغیس و طبع اقیهون و نمک هند و این
حب ایاریج نافع این صدراع منقوع معده از بلغم تر و سفید فراشیده و در دم ایاریج فیکر لسه و یوست و لیلیا کالی در دم نمک هندی مثل این شخم خطل بکرم
تخم کرفس نیم درم همه را با یک ساییده آب جها سازند و شربتی از دو درم و نیم تاسه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است و لیلیا کالی اگر پیوسته در شراب
هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی در دم صبر ۱۰ درم با یک ساییده جها سازند و یک مثقال دقت خواب بخورد و این نفوق صبر نافع صدراع را در حاد
از بلغم راسخ در معده است و کرفس پنج بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد در دم اسارون حب بلسان
هر واحد سه درم سیخ و عود و بلسان گل سرخ هر واحد چهار درم عاقر قرحا یک درم انیسون نیم درم همه را در شش مطلق آب با شش ملائم بنزد تنصیف اید و در ظرف
آلئینه با قتاب سه روز بارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نفوق صبر دیگر سه درم سنبلین و بی پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب
و عاقر قرحا هر واحد یک درم و نیم لیلیا کالی چهار درم خطل و عود و تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم چهار مطلق آب گرم بران انداخته در روز آفتاب شبت بجا
گرم بارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر یک درم روغن بادوم بنوشند و غذا بران شور بای انیسون یا گوشت گوسفند خرد و صندل و تخم کرفس یا گوشت بچه بخورد
و مانند آن و بران شراب بر جانی مرغج بنوشند و تنقیه معده ایشان بخورد و عود و تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم چهار مطلق آب گرم بران انداخته در روز آفتاب شبت بجا
هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را با یک سوده در آب نام یا آب برنج خوش سرشته بر معده در حالت
خلو غذا سازند و بخل و کندش صبر و زیره و خوشه عطسه آورند و آب چند در آب برنج خوش آب پودینه در مینی چکانند و جرجانی و دایا قی آمینو پند که اول
ببطبع شبت و لویا سرخ و تخم ترب و محسل قی باید کرد و این آب اندکی گل قند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورد و اگر روز دیگر ایاریج فیکر لسه
سه درم یا سه مثقال بدینند و خواب باشد و اگر که صدراع پیوست باشد صبح نفوق صبر هند باین نسخه معده بصل انیسون فقاخ و از خر کرفس بادیان ناخواه زیره
هر یک شتی همه را به این چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیر و هاف کرده و بعد از نیم من از این آب ده درم صبر انداخته در شبت کرده با قتاب تاسه روز بنهند
و هر ساعت شیشه را به جفا بنهند و سه روز بارند و درم از این آب صاف کرده سه درم روغن بیدارنجیر یا روغن بادوم تلخ انداخته بدیند و صندل و اطلیه و صدراع
بلغمی مذکور شد همه موافق بود و اگر که بدین نماید صدراع زائل شود و اگر که در خواب باشد بر میان سر و بر هر دو صغ و یکی بر پیش سر بالایی مفاک پس گرفتن طعام
و شراب نیز همان نوع باید که در جها بخورد و خورای قوتی و طعام خوردن موافق باشد این الیاسر گوید که شبت سه درم تخم کرفس سه درم درم درم
خوب جو شانه صاف کنند و در آن نمک طعام سه درم عسل است درم حل کرده بنوشند و بر شیه لوت بر روغن کنجد قی کنند و یا گوشت سرخ و تخم چند و تخم کرفس
و لویا پستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جو شانه بنوشند و قی کنند و بعد از خوردن ترب یا بخورد آب یا مایه شور یا کاغیس و طبع اقیهون و تقویت راسخ و خمرات
خوبه موافق مثل ندر و نمک نمایند و غذا خورده و خواب بستر و اگر بعضی ساکن نشود این حقه عاقل اند که بزرگوار درم صبر بزرگوار هر یک

سفرنامه حاج

باریک مسوده بکنجین آب گرم و اگر بای تازه و خیزنه و سرفه و خجازی بخورند و بالایش کاجین آب گرم نباشد فی ضفر امشی متکثر معده آور و جالینوس گفته
 کسی را که صدماع از صفرا در معده باشد اگر از خود فی کند صدماع او در ساعت داخل شود و گفته کسی که در معده و صفرا جمع گردد اگر هر روز مبادرت بنذا قبل از صبح
 نکند صدماع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صدماع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان فی باب گرم قبل از غذا است اگر بالیشان سهل بود و اگر فی سهل
 نباشد مبادرت بنذا فی صبح و بعد از آنکه صدماع ظاهر شود و صاحب دماغ صابریت برگرستی نباید کرد و اگر صدماع ساکن نشود این نفوس صبر کنند
 فستقین می هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوت هر واحد سرد سرد شاهره درم شکافی و بادا و در هر واحد سرد درم پوست بلبله زرد درم
 مویز منقی و ترندی هر واحد سرد درم شش طل آب بجز شانه تا چهارم برود صاف کرده و شسته انداخته برود و تا شب بایست جای گرم نهند هر روز صبح
 رطل از ان با نیم درم صبر قوی و نیم درم کثیر و نیم درم زعفران با دوام شیرین نوشند سه روز غذا از بیاج بچرخ باریانیه برغن بادم بدند اگر این
 سنگین جبری استعمال نکند نفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوت تخم شاهره و گل سرخ هر واحد درم گرم گیرند بران که
 کمینچ رطل آب بچرخ و رطل انداخته بانش عدل بیز نافع است بانه صاف کرده شکر طبرزد سر سنا انداخته تا بیزند و کف آن غلظت از شکر و درود
 سه روز صبر قوی بران انداخته و خطری بردارند شری ازده درم تا پانزده درم آب سرد و ایضا این حساب استعمال کنند که تقیه معده از صفرا میکند پود
 بلبله زرد درم گل سرخ سرد درم قونیایک درم باریک سید باب جهل سازند و بکنیم درم حوزده بالایش آب شاهره و مرق ربع رطل تا ثلث رطل بشک سیاحی
 ده درم نباشد و اگر صفرا بطن بلبله ترندی فستقین کنند بران تقاع یابند و بعد تقیه بدن تضمید سر جبهه نافع صدماع حار سازج که مذکور شد باید کرد
 و این ضما و تقوی بر عمل آنرا تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سرد درم اقاقیا و حنظل هر واحد کیدرم گل رخی دو درم باریک
 ساید باب سرد و آب عصبی الرامی و آب شامی گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که هم سرد و یا مانند اینها از آنچه تقوی عضو و نافع از
 قبول فضول صفراوی باشد شش ماه تا نیند و باید که عضل ساقین معصا بر بندند و پایها بالند تا نفعالات بسوی افضل منجذب گردد و در جالینوس در کتاب
 حیل الیه گفته که چون انسان صدماع مصعبه صفر امتول در معده باشد هر صبح حریره موال و مغرغان آب انار میخوش یا آب انار در نه نوشاند که این تقوی
 معده او دفع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا بیدار شود بماند و بگشت انار پس نیک اندک الا ان بدیند تا بسوی معده او صفرا نریزد و صدماع آنرا حاضر نگردد
 و درین خوردن صفرا و اشامی قافله بچرخ کردیم پس صدماع ساکن شد زیرا که معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشامی قافله با غلظت
 باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس شرح کتاب ابن سینا نوشته که گاه آدم صبح را صدماع دفعه بغیر سبب ظاهر می شود
 و این از فضول حاده متجمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب دنان شیر آب جی آب که دره بخورد و هرگاه که این طعام معتدل الحار است تعدل این
 فضول و اعانت بر معده آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بطبع شبت و ترش و همل السوس بکنجین حسی و بکاف فی آوردند اگر ترش بخورد
 و بالایش کله بچرخ شبت بخورند و بعد از ان فی نمایند نیز خوب است و بعد فی کلقتند و بلبله برنی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم صبی که از بلبله
 فستقین هر واحد بخورد و صندل سفید ربع خرد ساخته باشند نیز در تقویت معده و مضططام از حیوانات سر سبب لطیف موده بمنصف حار شود و سبب
 و حب ابراج دهند و ابراج نیک را کلقتند منقی حده است و بعد تقیه جارات حاره برای تحوید مضطط معده و تقویت معده بخورد و آب گرم بر سر ریزند و در
 گل نم گرم که گوش چکانند غذا سرخ از مضطط که در مغز و کبوتر بچرخ بدیند شرح میفرماید که اگر اخلاط باطلی باشد که الا ان رایج شد و حیجان نماید قیامات
 قوی تر و لطافات دهند اگر ذائل نشود یا لاجات کبار بطبع افیتون دهند و قطش شرابان هفتین درین نافع صحت یا داغ خفیف بر صندلین می
 که سفر سوزد بلکه شرابان تنگ گردد و اکثر شرابان یا قطع و داغ میکنند و بهتر داغ آنست که جلد بالای شرابان شق کرده شرابان را ظاهر کنند
 پس نفوس شرابان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و اگر داغ سلاط باشد یعنی تنگ سر باید فراموش کرد که اگر گسنگ باشد در تابستان این عمل ننمایند
 و باید که غذای او حریر یا سازند و تا مدتی در جوی خنایند و وقت غذا نگذارد و با وقت سردی باشد و الا کثرت کلام نشاید و همچنین قوی بلغمی شرابان

کلیه شری نام
 کفایت بلغمی می
 کفایت بلغمی می
 کفایت بلغمی می

در هر یک از این پنج پستان هر یک است عدد خطی و در دکان صید و شکار با بوی شربت هر واحد یک کف نبشتن و نیز در هر یک سه درم و شش خطی
 آب بجز شانه تا دو خط با نذ صاف کرده بران بوز کاهنی یک درم یک خط یک نیم درم و شش خطی و در هر یک سه درم و شش خطی و در هر یک سه درم و شش خطی
 و این که اگر غایب این علت را نافع است این نوع گوید که فی طبیع شربت و یک عسل و دو یکا سرخ و تخم قطعت و پودر وین استانی و جوز لقی و کنکر زرد و نکلان
 هر کدام از این اشیا بعد از آنکه ترب بکلی با پیو طبع و شربت خورده یا شند نوشیده فی کنته و اگر از فی ساکن نشود و این که اگر غایب است الیوس خورند و طبع و افیتون
 افضل از این هر دو است و نیز منق از آنیک است و غذای و نخود آب طیب بزیه و سفید باجات و فالودجات طیب بجز آن و شراب صفت و گوشت
 سرخ برینان بریت و فلفل و دارچینی و حبه و زعفران و زیتون و لادن و نان خورش ببری و انجیر و آب عسل تر کرده بدهند و حکم صید موافق ترست
 برای ایشان و خاصه حکم خورش برینان یا کباب کرده با باز و در طعام ایشان سداب و زیره و گویا اندازند و آب عسل و آب نیسون و طبع و مصطکی بنوشند
 و این دو قوی تر برای صید با دوست بگیرند و گوگرد و جند سید و سر و حب الفار و سادی و در روغن گاو و روغن گل ساییده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند
 و اگر ماه و سوداوی باشد فی نمایند و منصف و مسهل سودا بدهند و از او قوی قوی بهر قی مائه سودا نیست که خرق سفید را در ترب خلاصه سرور
 بکار اندازند و خرق در نوده ترب را قطع قطع کرده باشد فی طبیع و این سرخ جو شانه صاف نموده و جبین عسلی و حل کرده بنوشند و همچنین نمک فطری و تر جعفر
 هر واحد یک درم خرد نیم درم و شش سرشته و طبع شربت ترب لویای سرخ حل کرده و این صواب باشد بعد و الکسک حلو و فو حات استحال نماید
 و باقی قی صید و در اراضی شکاری از ماه و سوداوی و از بخت مال و لویا یا افند کنند این عجا سگ یک که هر گاه صید از فصول سوداوی متحقق بر صید باشد
 باید که فی نمایند و در صید بعضی نکور شد و طبع و افیتون و غایتون و حب اسطوخودوس و هند و این نوع صبر نافع سودا است و بلبله سیاه و کالی و کالی و هر واحد
 دو درم و شش خطی اصل السوس و در هر یک چهار درم و شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با
 سنبل الطیب و سیاه هر واحد یک نیم درم و شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با
 با یک سوده و روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع نیست بلبله کالی و سیاه هندی و صبر و سفلیج هر واحد سه درم و شش خطی
 اسطوخودوس هر واحد پنج درم و شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با
 و نیز تاسه درم حب سبب و درم حب سبب آن و یک یک که ترب صاب این بند نیز نافع صاحب اطراف بر خاک و زیره و چوبه و خرق فریه و نان همید و زرد
 بهینه بر شست و چوبه معمول از مغز کند و شکر و روغن بادام و زیز و شمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از اندکی موله سودا و اجتناب نمایند در حمام
 معتدل الحارة آب شیرین غسل کنند و در روز و آینه مسکن جبین شکاری با یک مثقال فیتون با یک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و دم
 باشد باید که صاحب و بعد امتلا از اندکی مختلفه مثل مای تازه و باغ و ترب و خربزه و سرف و بقا و خردل و حرق و مانند آن و نوشیدن سکنجبین آب گرم و طبع و شربت
 و ترب فی آنکه اگر زانده صفت یا خرف باشد در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زانده سیع یا سمر باشد این طبع و شربت پودست بلبله و زرد و درم بلبله سیاه کالی
 هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنبل کالی شاه تره هر واحد پنج درم بلبله کالی هر واحد چهار درم و شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با
 تر جندی یا زرد و درم شکامی با و در شش خطی با و در شش خطی با و در شش خطی با و در شش خطی با و در شش خطی با و در شش خطی با و در شش خطی با
 و سفلیج هر واحد سه درم و شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با
 و در برای نفوت اول و از آنکه بر سفید خراشیده غایتون و این قی هر واحد چهار درم و شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با و در هر یک شش خطی با
 بر طبع و انداخته سحر گاه یک درم بنوشند این الیاس که یک که صید از انصبا و خلط سوداوی درم معده باشد تقیه و معده بقی از آب گرم و جوز لقی
 و کنکر زرد و حبالب با و زنجبیر و درم باشد که درم بنوشند و غذا خورند از آب نخود و شیر و تخم قرط خورند و خوردن حب افیتون و طبع و آن نفوت است
 بشمولات حار طبع مثل زکس یا جبین و شربت استمال اطراف و مسوط آب و زنجبیر و شربت استمال و شک و غایب نافع است و اگر ماه و شکاری باشد

نوشته شده است
 در هر یک از این پنج پستان

[illegible]

شیخ مجتبیٰ میگیندیم صدراعظمی که با نزله باشد در آن تبرید و ترطیب سر بر دشمنان و نطولات و ضمانات و امانت آکن رواند و بگه مشو چه سقراطی و او از فاضلین است

میکنند و یا مستول میشوند و از نزول مغز بسیار و یا ضعف قوت اما هنگام نزول هواب بار و بر آنست که حجاب قحف زیاد از واجب سر و میگرد و پیش از تنگی
از ان تحلیل میشد در ان مختص میشود و اما هنگام ضعف قوت از انکه قوت از دفع مجاری که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون این چنین باشد مراعات تواریک
واجب بود تا از وقوع خطایین باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند در عرض نازل نگردد و بطریق پیشیدن تقویم انبر یا پسین یا رویه غراب اگر کنند و سوراخ نیست بکبر و غراب
جوجانی تخم دور کرده یک طبل بنداری انبر یا پسین تازه منقذ از دانه یک طبل در یونده خالص سرد و تخم کشمش یک کف تخم کاسنی یک کف این همه را در ظرف غصدا
یعنی آرد نگل پاکیزه خوشبو کنند و بر آن آب گرم چند انداخته و یک گشت بعضی بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و پنج روز در سردی آفتاب بنهند بعد هر یک روز
یک قح از ان با ده گرم شربت عناب بسکری بنوشند باین نسخ بکبرند و غراب جوجانی خالص منقذ از دانه یک طبل کشمش خشک سی درم و درین مضمضه سرد و پوست پیچ کاف
یکدست در سر که بقدری که از آب پوشیده سوز تر کنند بعد به جوش قوی داده سر که راضد کنند و باز تا مرقی گردد و بار دیگر صاف کرده از ان همین بزره بقوام معتدل
در هر روز یک قح متوسط از تقویم مذکور با ده گرم سکنجبین بنوشند که این مضمضه سائر امراض موسی را شفا بخشد و اگر این مضمضه را شربت موسی مختصش بر غشای
موضوع قحف از درون باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاد نمایند که بعد از دفعه دوم متفرغ امر بود و ام بوسیدن بفضله و معوط کردن روغن آن بدنعات متوالی کنند
و بعد از ان باین روغن معوط نمایند بکبرند و بسوسن اصغر اندک و کل کشمش اگر وقت او باشد و الا بر کل و سبز اندک و سالیانگه و یا قح او اندک و بعد با ساینده
تا مثل سر هم گردد و اگر مقدار این ادریه صدر درم باشد در سر که صدر درم حل کنند و بر آن سی درم روغن بیه و بنفشه انداخته با آتش هم جوشانند تا سکه فانی شود
و روغن جانکس صاف کرده و بار دیگر درم از ان معوط کنند و در سه دفعه عمل آنرا در محل جوفی و موسی بالغ النفع است و اگر بخار از طوی مجتنب
در حجاب خارج باشد تقیه باین طبعی باید که بکبرند و بلیله کالی خجابه درم سکا حرمی خالص درم موز بطریق منقذ است درم و در سوزن بطریق جوشانیده کشریت
الان بکبرند و در ان یکدوم ایاج فیقر و در ثلث درم غایقون و نیم درم تربا ایخته بعد پنج روز بخت درم شکر و حل کرده بنوشند و چون در خارج گردد غذا
در بیاب حلو دهند و از سائر اخذ بیرون قوی ماده مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد و یا شربت جسد احب بنوشند و میان هر شربت با صا ایاکم قحبت
و سن مریض کفایت نکند از این کفایت نکند از م غر غریب و عاقر قرحا و ایاج سازند و خشک بدان نمایند اگر مریض از ان تنبیه نشود و اگر این کفایت تمام
از آبیکه بدان بابونه و اکلیل الملک شیخ و قیوم دانه ک تخم فلفل کوفته خوب جوشانیده باشد بر سر فلفل کشند و در فعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سون
روغن نارویی روغن قسط مالند و در مطلق و در حمام بخانند و بحدی که بخورند و داغند و یا ناشفته قلیل الطوبه تناول کنند و اگر این همه کفایت نکند این حمام را
آرد بکشد و در مطلق و در حمام و بابونه و اکلیل الملک هر واحد درم و سنبل الطیب نیم درم هر اسایده با سکه و منج با جبه با میخته قدری من
یا همین یا روغن خیری و حل کرده بر ضمنا نمایند و اگر ازین مزاج مریض بجزارت تنبیه شود و طوبت گرم کرد و این تدبیر ترک سازند و احوال موسوی تقیه بصب صبر
ایا بر حسب توقایا کنند و اگر اثر نکند در مضمضه نازل شود و در ماین تقویم صبر نمایند دیگر در صبر قوی ده درم مقل ازرق و عود و ج و زرنبار و هر واحد درم پنج سکن
و بویج هر واحد درم نیم کوفته سی درم موز منقذ سی درم غسل سفید و آب گرم بقدر که میوشد بر آن انداخته در آفتاب بگذرانند تا آنکه جوش خورد و ساکن
گرد و پس هر روز یک قح با سه درم روغن باد تلخ بنوشند تا زوال مرض از ماین نماید و اگر این کفایت نکند بخت لین که در ان اندک تخم فلفل حبه باشند
بر روغن خیری و روغن یا همین از م نمایند و اگر بخارات صاعده طوی مجتنب حجاب محل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاد نمایند که شربت تقویم مذکور
ترک بکنند و روغن مصلی و روغن یا همین روغن خیری مانند آن معوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بکبرند کل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی الان
معوط کنند که این همه را با روغن النفع است و اگر مریض صفراوی باشد بخارات او مختص در حجاب خارج قحف بود و علا شربت متفرغ طبعی بلیله است که مانعی
از ان نباشد و فصد بعد از شربت منقذ را و این است بکبرند پوست بلیله زرد و قرمز منقذ سی درم از لبت و تخم هر واحد سی درم آو بخار اسی عدد عناب جوجانی خجابه
کشمش تخم کاسنی هر واحد کف اخسند و سی درم تربا کوفته و درم بهر تو موطوح بنفشه کیش شربت از ان بکبرند و سه طسوج قمر بنیاشی شوی حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد از این طبعی پنج روز صبر کنند و از ان فصد قیفا نمایند و شربت یا شربت که در ان بجا فلفل یا طلع باشد اگر مانعی نشود و یا پستان جوشانیده باشند از م

فایده این نسخه
در سوزن و جوشن
بستیم

بدرین نسخه
فایده بسیار است
در سوزن و جوشن

فایده بسیار است
در سوزن و جوشن

نفخ بخشت و این دو انبساط و انقباض را که میسر غلیظ از جراثیم و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 آهزن در دانه و کند کند و این دو انقباض و انقباض را که میسر غلیظ از جراثیم و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 متشده و در مخرج و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 در اید و در مخرج و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 و کسائی را که صداع از جراثیم و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 بینوینند که گاهی در مخرج و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 آنکه مضطرب گردانند و این دو انقباض و انقباض را که میسر غلیظ از جراثیم و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 زیر قضا و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 کنند و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 ساد و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 در جرج الک قسط شیرین هر یک نیم و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 رطل آب بر مخرج و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 بخورانی و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 تعاد بدان نماید و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 سیر پاک کند و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 کنند و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند
 قدیم برین حسب قضا و کثیر فریون میجو و چند سید و کثیر فریون میجو و در گوش جانب در دانه از دانه و کند کند

تشقیقه

و آن دردی است در طول نصف سر از شقیه ایمن یا ایسر اکثر این مرض از دماغ میباشند و سبب و جمیع جراثیم بدن یا از عضو واحد و تشقیق
 سرست و با حصول غلظتی روی باریج در آن شق و در اغلب از اخلاطی افتد و از سو و علاج سازج نمیداشد و آسای گوره بقول شیخ و صاحب کمال گاه و نفس
 دماغ یا غشیه فعل تحت باشد و درین حالت مرض در ممتد تا بن چشم دریا بد و چشم اعراض می ظاهر شود و کثرت خواب بشوش بود و گاهی در غشیای خارج
 قصه اکثر و حاصل صبیح باشد و درین صورت بیمار را تحمل ندادن است بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و وادی که بموضع مذکور میرسد یا از دانه
 و شقیه این خارج دماغ می آید و از نفس دماغ و جیجی که نبارت خود از طریق در دماغ میگذرد و بقول سمرقندی ماده این مرض را کثیر امر از شقیه ایمن سر میباشند
 و آن ماده تجارت بود و یا اخلاط حار یا بار و طریقی خفیف و سبب این مرض باریک که اول از مریض سبکی هرگز آن آن پسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن لمس
 موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طبعین که در مریض و در دماغ و در مریض شکم سکون در دماغ و ملاقات هوا و آب سر و نیز سوال کنند
 اگر این اعراض یافته شود و سبب جراثیم باشد و اگر با سبکی سر و در دماغ و در مریض شکم سکون در دماغ و ملاقات هوا و آب سر و نیز سوال کنند
 مریض در دماغ و اگر با سبکی سر و در دماغ و در مریض شکم سکون در دماغ و ملاقات هوا و آب سر و نیز سوال کنند
 و اگر با دگرانی سر و در دماغ و در مریض شکم سکون در دماغ و ملاقات هوا و آب سر و نیز سوال کنند
 آنجا مخصوصه هر خط از دماغ که در مریض شکم سکون در دماغ و ملاقات هوا و آب سر و نیز سوال کنند

[illegible]

علاج کما شقبقه

بقدره سبب شقیقه بخاری که در علاج صداع بخاری می کشند بعد از آن در دوز غلطی هر چه از قیود این تنقید علاج صداع دومی و صفراوی و دومی سوداوی مسطور
حسب سبب شخص بکار برند و قصد خصوصاً که پیشانی و نگاهش و مسهل و حنجره و جذب ماده و غذا و فطولی غیره سائرند بر همان منجم و بطریق دیگر بر صفت خود گذشت
استعمال نمایند الا آنکه عنایت و سهو و فطولی و در این اطلیه جانب بایست بر مصرف دارند و باقی علاج مخصوص کن مرض ریخا مسطور و دیگر و چنانچه گویند که از جمله
مساحبات مخصوصه این علت این همانا در مجربات است در اینج زعفران بسیار مستعمل است که از کج کل نقیضه افیون هر یک سداشکل را در این چهار ماده درگاه
سوده بر باره کاغذ در شکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن لایه نازک زده طلا نوده بر صند چسبانند و بخیار کاغذ تهناد و همچنین بخاری بکار
و دارائی منبر نقیضه سیکنه و اول حمام رفتن غسل کنند و بعد از آن یک عدد زرد و بغیر مرغ و اگر بغیر سنگ شست باشد بهتر است که فته بر روی کیهنه بخونه و سوزن را
جانب علی بن علی نهاده و خاک بکنند و با چوبان بردارند تا آنکه گوش همه را حفر کنند و همچنین آن زند که جرب است اگر دوز عدد و فقله از آب
کوبه و تخم خضر ساخته مدور زده بر رخ شش و نقیضه با دهم نیم گرم غوطه وادوی بر صند و دوم بر پیشانی نهاده از تسکه گرم بودا که تخم و انگشت در عرض باشد حکم
بر آن گردانیده بر پس سر او بندند تا بوقت زوال چهار مرتبه بید فقله نمایند و در فقله بار یک هفته بعد سوده در روغن امیخته آلوده در هر دو گوش بند
که در هفته صحت کلی میشود و جرب است مسیحی گویند که در شقیقه اولاً تنقیه بدن بقصد اگر دوی باشد و یا دوی مسهل داده نمایند بعد از آن شش غلیل سر و غسل
صند رخ با پارچه ببالند تا آنکه سرخ و گرم گردد و بعد از آن ادوی سخن یا نیز حسب ماده مرضی آن استعمال کنند و ادوی قوی راس که در آن قبض باشد خطوط سازند
مجموعی گویند که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه ترخ جرب و غسل صند جانب غلیل قبل وقت دوره است بروغنها آمیخته و با فقله آن بعد با جته نازک ده بسو
اسفل از قنهای لیند اگر ماده خاک باشد و اگر بار و غلیظ بود و سختی که در آن اولی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از بعد سهوی و مانع حادث
شود و تنقیه بعد بقی و هم مال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و مانند که سبب حدوث او اخلاط دوی در عروق پس شش یا در غریبان صند است پس هر کدام را از آن
که متلی و صریح آنکه که یا بعد قطع کنند که این نوع علاج و دست دلوات سالک انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعضی آن و دیگر که با نخا صیت
و اقسام شقیقه نافع است سوی انسان در صدها بر جانب غلیل او بخین و کذا در مغز و گنجین استخوان صند رخ و تخمین بر جانب یمن بسیار بسیار
او بخین و ایضا غلیل هفت عدد طاقات سداب بر جانب غلیل و سهو از هر دو جوان و کذا بر گشتا هسفر هم و کذا منفر سوم بر غن با دام و کذا در غن
یا همین و کذا در غن خسته خوابی و کذا در غن شونیز و کذا بندق هندی و ایضا آب پنج چقدر در سه قطره و کذا از هر دو غنالی بر غن با دام و کذا آب
کشنیه سبز و سوم صلی و غیره و مشک جوز ابو و گل یا همین سید و رنگ و گل خیری و بنجر استخوان سنگ کذا سدر و سن قطور و صند رخ و فسیج آب سوده
در گوش مخالف جانب و در واکثرکن وجه شقیقه است اگر رخا چهار عدد در شیر کاکلی که نارنجوشانیده رخا بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع
آفتاب از مجربات اطباء هندیست و کذا بخور سینه و کافور یا لیه فقله ساخته و کذا تخمین صندل سفید پوست سبز از دباب شسته برنج ساطعی سوده
بر شقیقه و پیشانی طلاء کردن شقیقه و صداع حار و بار و جرب بی نظیر نوشته و همچنین تخم بلبله یا پیله آب نیم گرم ضماد کردن و ایضا پنج ستاره
تاده کوفته آب و بر آن در بر آن روغن انجیر انداخته و بخورشان چون آب سوزن و روغن بانه بر سر ببالند که در انواع شقیقه صداع از مجربات ایشان است

علاج شقیقہ حار

در قسم دومی بعد از فصل اول که در کتب پیشانی و در کتب پسینی و حجامت میان دو رشته و فصلی است که حجامت مساقین یکی بعد دیگری از فصل اول و چند روز
و تبیین طبع است باینکه این کتاب را بخیر و شنبه و در آن ایام طبع می نمایند و طبع که در آن روز عرفان باشد مثل علمای و عرفان و حضرت بکتاب شنبه

[illegible]

برگ نیم درگنج گنجی هر یک یکج و در چوب ربع جزو کونیه می شود و اب یا بقدر غفلت حب بستند و سایه خشک کنند و یک حب از نیم عدد غفلت سیاه در آب ساییده

یا آب انار نمایند و اگر شقیقه نباشد و اگر حرارت شدید باشد صورت او را شیره تخم خرفه یا القرح بپاشند پس اگر طبع قبض شود آب آلود یا تر چندی و جلاب
 شکر یک نمک گریز می طبع از او گذرد بوب قابض مثل رب سبب رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر کتفه بسیار باشد کشتن خشک کوفته بشکر بخورند
 و صندل و کلاب آبی عالم آب کاهو و کشتن تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و ایون اخاذ نمایند و موضع درد را آب نیم گرم بشویند و اگر درونی
 باشد ایون بر غن نجفیه و آب کاهو حل کرده و بینی و گوش را در آن بچکانند و هرگاه در ساق شود و تغذیه بر و رات سازند بعد از آن مرغ باب سماق یا سرکه کشند
 انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت و در آب آلود یا تر چندی یا همچون نجفیه یا بن هر دو کنند و آب کشتن و سرکه در غن گل
 و ایون طلا نمایند و همین آب را سحر طکانند و از خواص است تعلیق سداب شرط موضع درد و طلا بخوان آن جلیبی گوید که علاج شقیقه حار و لا تنقیه بدست
 اگر نانی نبود و یا اگر در صدام دوی ذکر کردیم و آن طبیبیست که در آن بلیله زرد و قمر مندی و خلست بلیله زرد و صبر کرده تنقیه سحر چالیوس کنند
 و آن محروم حبه قیاس است و بر و درات کاهو سلوک و کاسنی و کدو و ماش و قنطاری و طر خشوق و سلوک و بلباس لوق و اشال آن لزوم نمایند و هرگاه در غل
 ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم کرد و دمانی تنقیه نباشد باید که استغفار و با صلیق و ایلی و قنطاری و کبیر و دیگری نمایند و در میان روز فاصله
 ایام چندان باید که در آن اسرار مستطوت فیض و در چون تنقیه کردند فضول محتمل در سرباقی ماند آب نیم گرم که در آن ششخاش مع پوست و نجفیه و سبوس کشیدیم
 جوشانیده باشند بر سر زرد اگر این کفایت نکند اسکاک نبض شریان مابین لائق نمایند بکینه تخم کاهو یکدم بر بلنج و دو دانگ صاف یکدم ایون
 مصری نیم دانگ کثیر و دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقداره نیم تراشیده طلا کرده بر صیغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند
 بشریان صیغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از آن که شدیدتر است و کثیر الاثفاخ باشد قطع و داغ آن بچکانند و اگر خواهند قطع او داغ کنند و یا اولی قطع
 نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ استغنی سازد و قطع و داغ سلیم است اگر بعد تنقیه و بر سر و سکون مزاج واقع شود تا قطع فقط پس خقی کثیر را در یک کاسل
 شریانین کنند و ضرر در حاکم چشم وضعف بصیرت عارض شده و دوی را در بصره دیدیم که از شریانین را حول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدیم که از شریان
 شریان سیلان لعاب پیدا شد و ما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدیم که سل آن کرده باشد و ایضا از آن زمان من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب هویه بلدان
 ذکر کرده که هر که را در سن چهل و پنج سالگی قطع کنند عینین گویا منی و اوفاسه شود و قابل تولید نسل غایب گردد و حکم نیز از آن دارد و هر کولان برقیاسا هر سه طفل جاری نمیشود
 و هرگاه که تیره و داغ بی شک شقیقه زائل میشود و اگر عقیقه بیوائی و بر سر تمام باشد و در هر نوع صدام طبعی است مراعات مزاج غافل نشود و هرگاه مزاج احوال است و بی
 شود و در حد بل مزاج احوال تمام بسیار کند تا با اعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عهده تحمیل باشد آن مزاج وجود تیره مزاج
 زائل نمی شود و لذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دمان جراحت بود و از آن می شود و اگر قرح بود و نعل نگیرد و اگر گاه این عضوی انقباض و جمع بدن بجز اولی واجب باشد

علاج شقیقه بارو

در بعضی اعضا که منضم نموده تنقیه سهل است و حسب ایاز چنانچه و ایضا از منضجات آن بپاشند پس در بعضی است و کذا مطبوع مصطلکی انیسون با دیان نیز میفتی
 و در سوره اوی شقیقه سوده و بار و از آن بعد از تنقیه و سبوس و کلاب سوده که در انواع صدام مذکور شد هر چه در اینجا القلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضمنا و قرص شلت
 آب کاهو سوده معمول است و طلا می اندازند که شاک آب کلاب سوده گرم نموده نیز نافع است و اگر ما و به بسیار غلیظ باشد اندکی ایون و پوست سنج
 کبر زاده نمایند و از زردت فلفل سوده با کلاب سوده بر شریان صیغ نگارند و فریون یک شال حلیت یکدم جادو شیره سرد بر سرکه سرشته طلا کردند
 ناخ شقیقه در مزاج سرد و در غن یا همین اندکی شاک حل کرده و گوش بچکانند و سحر و ایون و جند فلفل سیاه با سکه گاو ساییده برای شقیقه کبر السیف نیست
 و اگر که مزاج سرد باشد و بارو بر کتب دوم کوفته در لعاب حله سرشته و در دهان کشند و اگر گرم کرده بدان تمکید نمایند برای وجع شدید و ریاغ غلیظ نافع بود و بعضی
 تمام قسط الکلی الملک هر یک نیم گرم درین کما دافزوده اند و این لزوم نیز نافع است مغز نان ده و دم سداب سه و نیم گرم و پودینه سه و نیم گرم و غن گل سرشته
 بر موضع شقیقه یا در پیش از آنجا که شقیقه است و خود و پس چنانچه از دیان شش شسته شکر سرخ و دانه و در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس

هر واحد یک درم ایاری فیکر و غریقون سفید هر یک یک نیم درم یا این سه نیم درم خرق سیاه نیم دانگ صبر سقوی طری در درم هر ابار یک ساییده آب گشک شنبلیله
یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسترشند و قبل حب ختن در شقال ثلاث وزن کرده یا نیم دانگ سقونیای شوی اتویت داده مثل فلفل حبسب سازند و بعد
پرتیم در درم بدنه غذا شور بای سفید با جی که در آن خود بسیار بخته باشند بیاشانند و بعد متفرغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل ناکل شود
والا نظر منقضی قاروره و سحره یعنی کنند اگر گرم باشد و مزاج او حار و پزیز چند روز حار و مزاج تر که نمایند و بر پزیز اقتصاد کنند تا آنکه مزاج تسکین می اعتدال یابد
پس اگر مرض ناکل گشت بر صمد غنیم و موضع اکثرت ضربان روضن قسط یا روضن روضن یا روضن لبسان خوشبو جان و اگر کفایت نکند از موم غره و بزمج و عاقر
و ایاری فیکر و شقال آن برفق نمایند اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک حلق بر حشر روز و شوش بهم رسد راحت دهند و در موم گل استعمال
کنند بر مواضع ملتهبه غذای او حریه محول از نشاسته و پیه باکیان سازند و آنکه در موم گل بیان چکانند که این امیسان موضع را زایل کند و بهتر است که طبیب
هنگام استعمال غرغره از این اشیا ی ساده صند نماید که گاهی شوش ورم لبات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و آن خطر است اگر این کفایت نداشت
با ترک روضن صطکی سحره کنند که گاهی مزاج گرم میشود و شقیقه تحلیل میگردد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد تر داغ دهند یا بترا داغ یا موم کنند
که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه را زایل میشود و بدانند که استعمال داغ با آن نیست مگر وقتی که مریض می و بدن نفی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب معتدل
بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن در موم گل عرق اصناره و او خال مریض است او قطع او داغ بران حدید
تا حار است اگر این اشیا موضع بر قحف نرسد و در اشیا حار شق حار شود و درست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد تر داغ واجب است که بر سر و گردن و در مجامع
تیرنج نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بعد از او و نمایند تا مزاج او تسکین یابد و شقیقه شرح اسباب نوشته که مختلارین با نافع است که اضافات آب نمک
سرشته بآن مریض خار و در دست بگیرند و نقل سلیخه هر یک یک درم تصبب از ریه بمثل الطیب با فنج هندی قورنه چند بید تر قسط و زنجوش و از چینی هر یک یک درم
بج نرفته مرصان هر یک نیم درم و نیم کوفته در آب بچوشانند تا موم گردد و صاف کرده روضن کنجا آینه بخته با زنجوشانند تا روضن باند صاف نموده بدانند و نیم گرم
بمانند و بخور عطیلتا و سحره آب چند روز مریض بر روضن تخم شمش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه و شقیقه مریض بسیار نافع است و همچنین داغ بر
صمد غنیم این سحره هم درست بگیرند و میانی بقدر مریض مشک کافور و چند بید تر مجموع بمقدار عدد مریض روضن بان حل کرده و سحره کنند و از این طلایع
شقیقه را نفع بخش رنج افاح کنند و زعفران صبر هر یک درم و زربلیج در موم گل ارمنی در موم گل عربی از زوت مری هر یک نیم درم و زنجوش با کافور و سیاه بید با کافور و زنجوش

این کتب را در کتابخانه
موزه ملی ایران
تاریخ ۱۳۰۲

عصابه

و آن در دست که در هر دو ابرو متصل بعضی اوقات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب بعضی بکشان چشم قادر نباشد و برود
افتاده و انداز روشنی متغیر بود و پندارد که پیشانی او میطر قرا زشت تیره و بعضی گویند که فرق دیدن در دو شقیقه نیست که این بعد زوال آن کتاب تر
میگردد و در تمامه زایل میشود و بلکه اندک اثری می ماند با نقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا چند روزه بعد از آنکه نقلی جالکینوس گفته که
در شقیقه طول میباشد بخلاف عصابه و طبری گویند که درین علت نبض صاحب آن صلب و متعده و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن می شود
اخلاط بخاری گرم است از بدن و احتباس آن نمایان بر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر و وضعی که عصابه می بندند و از جهت آنرا عصابه می نامند
و با تولد حرارت ساده و احتقان آن در صمد غنیم و عینین و به سطر رسیدن مریض بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش گاهی از احتباس کام نیز عارض گردد و در
از اخلاط بخاری اخلاط قابل تخری از فی سبب است یا اخلاط شبیه بخار شل اصناف صغیر و خون صغیر و نفی و نفی حار که این همه مثل سحره را دارند و تصعد
طریق چیل سبب این مرض شناخت سبب آنکه از موم و عدم لزوم مرض از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض پرسند که در روز و شب
می ماند یا نه پیش از مریض شستن بهوای سرد یا غسل که دن آب سرد و اتفاق افتاده بود یا نه اگر از کفایت سبب اخلاط بخاری باشد یا اگر گویند که
در دماغ صبح شریع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب می ماند و پیش از مریض گردیدن در آفتاب گرم یا شستن با آب گرم یا شستن سرد نشده و بر مریض

صرف عارض شود و محو نگردد اگر از سودای غلیظ خیمه روی محترق که در عمق دماغ وجود هر آن نصب گردد عارض شود و جمیع نامند و درم خاص تجویف
شرابین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد و زهامت فساد و خباثت حادث شود عارض یا و شقاق قلوب خوانند و آنچه از ماده بار دافند سرسام بار گویند پس
اگر در مجاری جوهر دماغ یا دلفسج هر دماغ از بلغم عارض شود بیشتر خنس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثا رخسگر نیز سرسام
نیز حقیقی آنست که بسبب عداوت و اخیره اعراض سرسام مثل این اختلاط عقل بی ورم دماغ و افشاید ظاهر شود چنانچه در تپهای گیم و او حاج عصبی ارا خلاص
بر نفی مده و از او را درم روانی خارج یابد و غشای خارج و در بر سرسام مبتلا است حجاب او را م آن و سایر عضلات صدر و درم مثانه و رحم و عده و شش و بیضه
طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اول این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که زبان را اختلاط عقل
که علامت شتر که سرسام حقیقی و غیر حقیقی است تدبیر ظاهر شده یا رفته پس اگر مریض این اختلاط عقل تدبیر و اندک اندک واقع شود و بالزوم تب که اکثر
در نیمه و ز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع صور حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولی علامات او ظاهر شود و بعد از آن مریض بگوید هم رسد و همت طرف و اضطراب
و نفس مضطرب غیر منتظم و امتداد سر بهای بسوی بالا و اختلاط اعضاء در نواحی شریعت و گاه با خواب مضطرب بود که از آن بر جسد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه
بیدار شود و در اکثر خواب اندک بایستد و شوش بود با خیالات و احلام فاسده مائله و تشبه مشوش آواز بلند و بی حیالی و دلیری عارض از شعل و درم اضطراب
در بان بهنگام تکلم خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف بول باطل برقت نبض صلب غیر
و آخر انقباض اول انبساط او سریعتر بود و انتشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد و سرسام حقیقی باشد پس بر سه صورت با قسم
حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن باخند و طوطی قطرات خون از بینی و عظم نفس و بعضی سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و بامدن اشک چشم و در
از آن و حیوانی غیر مطر و خشونت زبان سرخی آن با غلبه سیاهی پس از آن ثقل زبان کسل از کلام و امتلاهی گویای رو چشم و تواتر شست بر خاست غیر خفا
یافته شود سرسام رموی باشد و اگر با علامات حقیقی تب محرقه و حادث شد و آن لغت بیجانی مطر و شدت خشکی زبان بیجانی و کثرت غصبت با غلظت اضطراب
و در وقت اطراف بینی و روی و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و گراست از روشنی و متالی نفس کثرت
تشنگی و قاروره احمر صاع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفراوی محترق یا سودا عارض شود با عارض کوف و خون و غیر عظم
نفس کدورت چشم و رسیدن آواز دادن در خواب جستن گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن بسیاری حرمت رخسار چایان
عروض که از یاقی و فطریان و فطر میلان مریض بافتادن او به پشت بپوشان و خلاف متاد و سبات باشد علامت غلغونی بود و باشد که درین ورم از سختی آن
در زهای سر از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر بهنگام آن در اکثر بر زسوم ملاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات است و اگر اندر سر و حج
و التهاب شدید بود و مریض سر و رنگ چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و در دهان بسیار خشک تب شدید تر بود نشان حمزه باشد و این نیز اکثر
رود زسوم بقتل میسر اند و اگر این علامات باخارش دماغ بود علامت قوی بود دماغ بود و گاهی جمیع را حمزه در دماغ عارض میشود و بی موع فرومی نشیند یعنی اگر
سرخ و تب میشود و بطرف و چشمها غائر و کوچک زرد شوند و بدن خشک یابد و اگر در وقت التهاب شدت چشم آتش شده حمزه بود و اگر سیاهی چشم عاب
شود و سفیدی پدید آید و بقفا خضرت آرام یابد و شکم متنفخ و سر بهای کشیده گردد و در اعضاء اختلاط بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی اوج سرخی بطلان
حرکات باشد علامت غا غا غا یا و شقاق قلوب بود و غا غا یا و شقاق قلوب است بعد بطلان حس قهار شقاق قلوب گردد و قوت و جالینوس این هر دو لفظ مترادف
اند و این نیز صفت این اقسام سرسام است و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تب م صفرو صلابت بطور و اختلاف نبض مع جنون
و خوف و جستن از خواب فریاد کردن قلقت نفس یا مردم و ذکر مریاد و مرگ کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم خشکی بینی و زبان و لهات کثرت
تنفس نوعی که گویا کوفه میکنند و مرگ گردد و بدو را به تغییر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره تلخی یا فسق بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آن سرسام
حقیقی دوام تب م و غلظت تفاوت و بعضی لیس و بطور و موجیت نبض و بطور و ضعف تنفس مع ضیق و بیجانی و تب و در نیمه نبض سبب غلظت و

چون در علاج این هر دو قسم فرق تلیل است و اکثر نایب شکر که در علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق مابین علاج دوی و صفراوی آنست که در دوی سه صفرای و صفراوی
تطبیقه و تسکین بیشتر است و در دوی تحلیل مع تسکین فوثر و اجتناب از آب سرد و سبرات دیگر چندانکه دوی ضرر و صحت صفراوی اجنبیست قصد نیم
بنطولات مرطبه استعمال و غن که در کاه و غیره طلاء و سوطا و صفراوی اهم است ایضا در علاج صفراوی حاجت باسهال صفر اکثر است و بقصد کمر و
صفراو شرب مرققات لطیفه و منقیات دمی باید و اگر طبیعت محتسب نباشد در حال شایسته و دخل نمایند و در صفراوی باخرج خون چندان مبالغه نکنند که
قریب نشی رسد بخلاف دوی بلکه غن بقدر صالح مع احتراز از عرض غشی برارند بعد با تنفران صفرا و از اند و ایضا دوی با در طب اعتبار کنند و آنقدر دوی
بعد فراخ از سهل و خفته باید که بار در قیاض باشد مثل حصه و صفرا و نه قیاض و دریا سیاه بخلاف صفراوی که در آن اغذیه قیاض نشاید بلکه مثل ضرر و کاه
و تشکاب جو نقش و فرونه اسفغان و قطعت و شمشیر کاه بود اند که کشین و مانند آن استعمال نمایند و بسیار و تشکاب و خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند با چکله
در هر دو قسم بعد فصد و کوه کان را بعد حجامت میان دو شان تریه و ضا و سوط و تخلیه و پاشویه غیره که در علاج امراض دماغی حار و کور شد بعمل آرند و یاد و
نکودر لعاب سپنول عرق کیوئه عرق گاوزبان عرق عناب و شکر که در ده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیر و تخم خرفه زیاده کنند و یا تیر و کور شیر و
شیر و مغز تخم که در شیر و تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عناب و شکر که در ده خاکشی پاشیده صبح بدهند و وقت شام صفت
بهمان شیر و مغز تخم تر و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضا بعد فصد عرق شایسته عرق نیلوفر کلاب بر یک چهار تولد عرق
بید مشک شربت انار شیرین هر یک دو تولد و در صورت غلبه صفراو شیر و آلو بخارا ده داد آب قمر بندری سه تولد افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره
بالا با شربت عناب شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب سپنول خاکشی استعمال کنند و اگر در جوانی و فصل صیف از انصباب صفراقی و غوطه نشکی و حبس
بولی و باز را تپ و سرسام عارض شود بعد فصد با سلیق لعاب بهمان شیر و عناب شیر و مغز تخم تر و شیر و تخم کاه و عرقیات شربت بنفشه دخل کرده خاکشی
پاشیده صبح بدهند و بجهت شام لعاب بهمان عرقیات شربت نیلوفر و خاکشی بکار آرند و پاشویه بار کنند و شایسته کاه کنند و بعد سه صفرای و هندا و اگر
خوردن چند گوری پان بالا می سهل عوارض سرسام و صراع و اغما هم بعد فصد با سلیق المین گیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد
و اگر سرسام با ریزش دهنی و گریه و خنکی آقا و در سرخی چشم باشد بهمان عناب سپستان عرق عناب و شکر که در ده صاف کرده شیر و کاه و شربت نیلوفر و خاکشی
دخل کرده و دهند و پاشویه بکنند و اگر باز نل و سر فزاید باشد بعد فصد سر و بهمان صلی خبازی سپستان گل بنفشه جو شایسته صاف نموده شیر و کاه و شربت
بنفشه خاکشی شیده بدهند و اگر در فصل گرم یا سرسام بافتش ادم عارض شود بعد فصد شیر و تخم خرفه و لعاب سپنول عرق عناب و شکر که در ده صاف کرده شیر و کاه و شربت
تقویت حرارت غریبی بعد سخن داخل کرده و دهند بعد اگر تشنگی بسیار شود و بزبان خارها افتد و خشک گردد آب آلو بخارا و لعاب سپنول شیر و کاه و شیر خیارین
شربت نیلوفر و شایسته و از لعاب سپنول و غر و سازند و پاشویه بار نمایند و غذا آتش جو و دال خشک و آب نارا و لایحی لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر و شیر
عناب لعاب بهمان شیر و مغز تخم بهمان شیر و مغز تخم که در شربت بنفشه دهند و باز برای حبس و قرض طبا شیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آتش جو و تر و
بعد سهل مبارک دهند و در آخر و سهل لعاب سپنول کلاب کاهی روز سهل وقت شب همین میدهند و بدانند که استعمال قرض البته اگر حرجی خطی نباشد و مضایقه ناز
برای منع احتراق غرق تخلیه طامه و حبس و ن می دهند و از آن صمد معمولی درین مرض صمد کلاب کافور و آب کشین ستر است و کذا احواد که در و خیا
برگ عناب و شکر که در شیر و تخم کاه و مغز تخم بهمان شیر و کاه و شکر که در ده صاف کرده شیر و کاه و شربت نیلوفر و خاکشی
یا نارا و شیر و کاه و شیر و تخم نان از یک طرف بپزند و در طرف خام و درین گل ایضا و همین جانب نیم گرم بر سر بندد و بعد بر پاس قبل آن کرده باشد

و تخم خرفه و طباشیر مسامی یا یک سوره بکار برند و در شب و در روز از آن برنج طحال آب نازک جویند و شربت تمر مندی بدینند و اگر حرارت اشتداد نماید و در وقت
و نشستی قوی گردد و در صفاوی بود و بالقرع مشوی یا با انجیر و قوق مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدیند و شربت ترنج بانگ
جلاب هر وقت نوشاندند و آب پنول بانگ روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه کمال شد ساعت بساعت یا ساعت یا ساعت
طعنه بدیند و غذا بحسب وقت و قریب فتهای مرض بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و فتهای مرض قریب بود و یا را شعیب یا جلاب شربت بنفشه شربت
خشخاش یا آب انار یا مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و فتهای مرض بعید باشد باید که آش جو و فزولات معموله بدهند و قطعه و سفافاغ دهند
و یا کمک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا انکی مغز قشلا و مغز خیار تازه جویند و در صلیح فزولات بمزکا و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد میسکن برین سرد
مغز و سرکه خلاف گل سرخ و شاه اسفند و نیلوفر گل بنسب باید و صندل و گلاب و کافور بران باشند و هوای آن فزولات و وسیع بر آب آب سرد در آن
برون انداخته باشند و بنه و بلو کش از بعید بچکانند و بجوی که بواسطه برین رسد و برودت او بدین مؤدی گردد و اگر فصل سرما باشد جای برین معتدل بخارده
بعد از آن در اعراضی که باین مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر نمایند پس اگر زبان برین و شربت و سیاه گرد و یا برین بچکانان در لعل اسفند
و لعل سدر و لعل طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بماند و لعل را بر روغن بادام چرب کنند و یا هر دو لعل مذکور را آب خیار و آب خرفه بر روغن
کدو مضغه نمایند و اگر اختلاط درین اشتداد نماید یا بر بچکانان بر روغن گل سرکه مزج بکباب یا آب سرد تر کرده برین دهند و امرالش قدیم بدست نمایند و بعضی ذکر
کرده اند که طبع کدو یا بچکانه اختلاط درین افتاده میسکند اگر بعد از ایشان اوی سر بران حلا کنند و اگر برین اسهال عارض شود و خواب نیاید این از علامات
بحران نباشد باید که جملها در نیم و تسکین او انگیزند که خواب و علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بچکانانند و مغز کاه و روغن
او طبع برین خوراندند و شیر خزان بانگ روغن بنفشه بر سر اند و جو کدو مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش پست و کاه و تخم آن و سرکه افحاج باب
شیرین خورج شانه یا چرب یا قطعه بزرگ اسفند در آن تر کرده نیم گرم تمکیم سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر برین روغنها بر سر کدو یا آب گشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آرد و در سردا بر روغن قوی باشد اندک فیون بخوراند و اگر از آب و روغن
و دجه بکباب بخوراند و در بینی بچکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر برین با هیجان عارض گردد و بر مردم حمله در زبان و دست او سدی در آن اگر در
و این از جریسم از صفای محترقه میباشد باید که آن ملاقات و نرمی بعمل آرند و بر روی آن بعضی رستان کدو از ایشان چیا و شرم داشتند باشد حاضر
و کلام لطیف تر کنند و شخصی که از آن در صحت بعضی عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بچکانه او را بنفشه یا روغن گلین سازد و تحریک نماید
که آن در حدت مرض و بفراید و هرگاه چهار ساعت عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب متفرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت در
بعضی در فحاشا آن باشد باید که از اسهال سازند و خطه آرد و اطراف او خوب بماند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آب بخار آرد
شربت بنفشه تر کرده و یا عروق اجاسق یا شربت آن بدیند و یا شانه لعل آرد و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو
با گل قمری و صمغ عربی و یا قشر طباشیر قابض باقی بدیند و بپاکنند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدیند و بر شکم صندل و گلاب باقی بکافور
نهند و همچنین در سایر اعراض که این مرض الاض شوند عمل نمایند و بتدبیر یک در علاج اعراض تابع حمایت مذکور گردد و علاج کنند و در تمام تدبیر مرض
با آنچه مذکور شد تا وقت فتهای مرض حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سید شربت
بنفشه یا آب جلاب یا آب نازک در آن کمک تر کرده باشند بدیند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مرض آب
گوشت بچمرغ یا لاج یا تیمو یا کمک کوفته و آب سید شیرین دهند و در آب نوشیدنی کمک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد و باید که
شکر آب بنفشه از علاج او و کثرت کلام بدان نکنند و در تمام او را نکنند که آواز قوی نکنند و لور را بجزی حرکت ندیند و غذا منع کنند و صواب
جلاب یا آب نازک یا آب سید ندیند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض با اختلاط شروع کند باید که تدبیر

هر یک است عدد در کیمیا آن آب پیر تا نیمه طول آید شیر خشک و تخمچین خیار شیر هر یک ده درم در آن مالیده صحت نموده بنوشند و غذا در آخر روز
با شیر و چند چون بنیان و اختلاط عقل عارض شود و خالجه باده تقوی و باغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه گندم شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف آب گرم و مطبوخ بنفشه و سیبوس قلمی و لنگی نمک طعام بماند و جوده که در خیار بر سر نهند و با جین باره مثل بنفشه تر و گل خشک شاش و نیلوفر
و گل که در برگ آن بویانند و برگ سید تازه فرش کنند و گلاب بشیده بر آن خواب کنند و تفکله از آتش شیرین قشر ملوث بشکر سفید سازند و آب تر بنفشه
بشکر سفیده و درم و آب خیار کوفته افشرد و بنوشانند و نوشیدن لعاب پیچون و جلاب نفیع بلبل دارد و اگر از صفر باشد علاجش صحن عنایت به تبرید
و ترطیب آن و در فتن روغن گل سرکه بر سر بسیار تفویق به این روغن بنفشه و روغن گل روغن کدو بهر تقویت و باغ و عدم قبول آن ماده زده اسهال طبیعت
بما الفو که مطبوخ آن و آب نقوش شمش آبی نایب تصویرین شجر آنها و نوشانیدن جلاب هر صبح از قمر بندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آکو
هر واحد است عدد و شکر سفید ده درم و تخمچین پانزده درم و اقتصار از هر غذا را از شیر مطبوخ در آن خشک شاش و بنفشه و عناب و سیستان است و شربت
بنفشه و تخمچین بنفشه و شربت خشک شاش هر کدام از اینها که بنوشند نافع است و تخمچین باره که در دوی گذشت استعمال نمایند و جوده که در خیار و کدو و جوده شلاب
سبز بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ سید بلبل بگل خجالب کردن نافع بود و این حقه در سرسام صفر دوی بسیار نافع است زیرا که اسهال بر فتن
کند و حرارت پیدا کند بلکه تسکین آن غاید و اقتصاد و جمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند گندم سیبوس گندم و صرو طبیعت و تخم قلمی و جوده
مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب سیستان هر یک است عدد و نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار طل آب بچوشانند تا بکین طل اند و در آن ده درم
شکر سفید حل کنند و در روغن بنفشه بر آن ریخته حقه نمایند و این حقه دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و اسیب نماید و کیمیا آب شک ج
و دوا قیه لعاب پیچون روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک قیه و خوب بهم زده بر آن حقه کنند که این تطفیه عجیب الیست جی و سرسام اول آن که نماند
و در سرسام صفر دوی اسهال مشکل بود و هر آنکه ماده درین وقت بسوی سر ساعد باشد و بگوید گفته که سرسام جمیع اجناس خود قتال است و در جمیات حاده
چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر و جع دائم و ثقل بد بد و ثورت سرسام تپقن نمایند چندی گوید که در سرسام دوی قصد قیال اخراج خون
بقدر قوت و تلین طبیعت آب که مثل قمر بندی و شربت آکو و نیلوفر و عناب کنند و بخالجه و شربیات بمالند و از اغذیه یا شیر محض آب نارد و چند
اگر سرفه نباشد و لا جلاب سیستان و نیلوفر و تخمچین بنفشه و مانند آن بدنند و اگر بوی سهر بود و شربت خشک شاش از اغذیه یا شیر بفریاد شربت
یا مارا شیر بفریاد و تلین طبیعت تنه های لین و سهلات مشهور و جمل مثل شیر خشک و تخمچین قمر بندی و در دوزخ و دوا و شربت کدو و این مطبوخ نافع این
علت است و نسخه آن همان است که در قول بن الیاس گذشت لیکن در اینجا در بنفشه سه درم و نیلوفر و درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام
شیرین یک درم و عناب سیستان نوشته و در صفر دوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلین شربت قمر بندی و عناب بنفشه نوشانند
و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرض کافور دهند بنفشه نیلوفر و طباشیر گل سرخ تخم خرفه کاسنی هر یک سه درم و تخمخیزه و تخمخیزه خیارین و تخمخیزه که در هر یک
پنج درم رب السوسن و درم صندل سفید سه درم کافور و درم زعفران تلک درم و کافور و درم و این حقه نافع است بنفشه
خشک یک کف سناسه و درم تخمچین ده درم باقی همانست که در قول بن الیاس گذشت و نوشته که در سه طل آب پیر تا یک طل بماند این ایتیه القدر
گوید که اگر درم حاد از خون باشد مبادرت بقصد قبل استحکام مرض کنند و اگر قصد است ممکن نبود گیشانی و مینی کشانی از خون مقدار حاجت
بیکه فحه نمایند و مارا شیر مطبوخ لعاب نبوشانند و آب انار بدهند و قلیل طبع آب قمر بندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت و کدو کنند اگر طبع سخت
قدحین شربت آکو و خیار شیرین آب قمر بندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد کثیر مبر دات نمایند و اجازت شربت آب سرند و مند بعد
از آن قصد تقویت بر روغن گل سرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب کافور طرا نمایند اگر از سر دوات اسهال نشود
حقیقین لعل آن زنده اگر مریض قریب بموتها رسد و بخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد بطول منوم که در روغن کدو شربت بر سر زنده و اگر بدن متلی باشد

در سرسام دوی

و خاکشی در دوزخ و زهر شمشیر یعنی در دهن مایه و در مغز قلوب و پانزده در شمشیر شمشیر و تخمین هر یک ده درم خمیر نموده بپخته بخت درم کافور شکری ده درم برین
تخلی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال آبلیمو از جرب است سنای ملی بجز و کل نموده بر سیاوشان گاو زبان هر یک نیم خرد و موز منقعی عنایت شک
هر کدام بخت در مجموع با ده چند آن آب بچشانند تا ربع بماند صاف نموده کشیده خشک نمائید و کاسنی تخم خیار بن تخم خرفه منقح کرده هر یک ده درم کوفته در طلی از انب کوه
بیندازند و تا دو ساعت بگذرانند از انگاه صاف کرده بپوشانند فادین انخوس العجینیه و اگر طبع در شیر بر بجران نرم شود و سونق شیر با گل ارغنی صمغ عربی یا چوب
طباشیر سرب برب سیب و گلاب بدهند و صندل گل سرخ با گلاب آب برگ انگور بشکند و صاف کنند و اگر مرض بطول ایجاد نماید بر کوه و قول انطالی که شست بجا آرند
و بپاشند که در آخر سر سام زبان سیب بل مانده گرفته شود و میار بر یکم قادر باشد در نیوت از گل با یوز انطالی الک و بپاشند و کل نموده بر سر گردن بطول نماید
و سر بخاران و در اندک و در دیده شده که ماده سر سام بجران اتقالتی بخت پیخته در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گویده و از دست تخلیه آب کشند تازه
تخلیل رفت و در غذا حدین با سر که نبات مفید است سدید گوید که این حقنه مطب بلین مسکن جرات و در سر سام صفراوی است ماو شیر سی درم روغن
ده درم لعاب بخیول است در نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیر نموده بپخته یا تخمین قدر حاجت صاف کرده بشود و این حقنه جدید است عنایت بپستان هر یک
ده عدد و حقنه در درم نموده شک بخیول نیم گرم نیلوفر درم چند یک قبضه لطیفه جو شایده صاف کرده بست درم تخمین یا شیر خشک قلوب خیار شیر
ده درم روغن کنجد نیم گرم بوز قاضی کینیر درم و این صابک سام و اور در شمشیر بخوراند شیر خشک ده درم تا پانزده درم تر مندی منقعی پانزده درم خمیر نموده
پنج مثقال کافور درم را و نیم مثقال این اصل در روز و از درم پانزده درم داده شود قلوب خیار شیر ده درم تا ده مثقال کافور پنج مثقال شیر خشک مثقال
خمیر نموده مثقال بوز چینی نیم مثقال روغن بادام کیدرم با زان شتعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاق قلوب

علاجش مثل علاج سر سام می کشند که در فصد با لغم نمایند و فصد و قلوب در زبان چهار رنگ عروق جبهه پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم عالم گوید
که در فلغمونی مبالغه در مالک و او بسوی اسفل از وجع مجامع اول و اکثر نفیس بسوی ضیق پسین صحت پسین و کین پسین فادین پسین ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز
بجمل آن نماید این بعد فصد اولی و ایضا در سعال شحمات بار و مثل صندل کشیده سبز و کل که در خیار کوچک کافور و انشال آن و کدک لاطوح اطلیه و صندل تازه
و منویه بر سر چنانچه در صندل کافور در مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاق قلوب نیز از اسام سر سام غیر حقیقی است و سبب فلغمونی نقص خون
است و سبب شقاق قلوب خون گرم با کینه است و بود و علاجش سر سام موی بود و او بی نهایت

علاج حمزه و جبهه و داغ و قوبای آن

علاجش یعنی علاج سر سام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام بطا طرات و فصد چهار رنگ این حمزه و قوبای آن نافع حمزه است آردش
آرد جو در روغن گل شیر زنان زنده بیخته نیم شمشیر یا نیمه بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت بتبدیل نمایند و این حمزه را ابتدا استعمل کرده کوه
و خیار پوست خرفه و عنایت شک ک کاسنی کل نموده کوفته اقا قیاد اصل کرده حمزه نمایند و این حمزه را در سوط استعمال میکنند آردش بقدر که کل نموده
مثقال فاونیا و انک که فتنه شیر زنان و روغن گل زنده بیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صندل عطران اقا قیاد فلفل کل ارغنی
شیات میشا صندل سرخ کوفته باب کاسنی تازه و آب عنایت شک یا نیمه بر پارچه طلا کنند و صاحب اقتباس این شیر علی سر سام خمیر نموده کافور
فصد قیال کنند و با صندل و سر و زردک پیشانی و مایه کشانید پس با سر سام صفراوی بر پارچه شمشیری نماید که علاج حمزه و قوبای داغ و علاج صبار
نمایند طبری و گیلانی گویند که حمزه بجای محله چون حادث گردد و در اعضا ظاهر می شود و چشم می بیند و کینه و سبب در جلد و درین حمزه
در جلد ظاهر میگردد و درم زنده در عروق کرم دین حمزه بچیم نامند و حمزه و جبهه و قلوب نیز در این حمزه است و در کوه نازک کوه انشال و حرقت التهاست این می باشد
و این نوع کاه مخصوص را فاسد میکنند و انشال آن بنمایند و گاهی زائل میگردد و کسب قلوب و کثرت آن و بخت و صلاح آن و سبب بلین منقعی

آب بر سر بناید ریخت و در غنهای مبرده مطبوع بر سر مالند و اگر سر کم نشود شیر زنان بر سر نشوند و آنرا بر وزن نیلوفرو بنفشه و ریشی بچکانند و در بعضی بر سر بر سر نرم
 بخوابانند و چون صلاح یابد بزوره ماش که در دهان غدا سازند و اندک پست بر مغسول آب گوم بشکوبند و چون آنرا صلاح یابد و پست بکن
 شود و غذا بخورد سماق و یا فروغه حصرم و یا سفناغ سازند و کاهو خورانه و چون بران ایام بگذرد و صحت عود کند در حمام فضل غایب و بجزره مرغ و در برنج
 و ماهی صحوری غنما نماید و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده عبادت او نمایند انطیاقی گوید که در سرسام مبادرت بقصد
 و تدریج باخراج ماده بدانی نماید و کند از سهل و غیره باید کرد و معوطات بنکوست مگر در برسام سبب احتیاج عطسه که اگر امضرت و صاحب سام حاکم کثیر
 تناول پست جو و شرب آب آن نماید و القرح مشوی بعد طلای آن با رو بیک سرشته و خوردن عدس و روغن بادام و طلای سترجمه ده که در روغن گل شیر
 زنان در عفوان مجرب است و شستن پاها بطبیع سبوس و نمک و بزرگه قرطیس تمیزی کرد و در وقت احتیاج بنفشه بپیشانی و جاست سابقین
 نمایند و در وقت بنفشه و آنجا از آن سازند بکثرت خورند کیمانی بنویسد که کسبجینین مرغی باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که آثار از آن داغ
 و جوب ضرر دارد و معده لک شربت آلو از آن بسیار نیک است بهر آنکه درین با وجود قوی و تبرید و طبع کسکینین منع بخار و از لاق و تبیین طبیعت است و
 لذیذ نیست که داغ را آنچه متصل به نیست ضرر رساند و ایضا می باید که کثرت جوغن کثرت استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و در صورت بود که
 مخلوط کنند بچکه تعدیل نماید و شرب بر سر مطبوخ هم استعمال نماید که در حد از شراب بولی است اگر چه مزج باشد و از مزج عاقلانه بر ضد جویا میسر کند از جمیع غنا
 داغ و مضوعات آن چناناب باید کرد و در سر صفر دوی حاجت بختند تیر بود زیرا که از شان اوست تحریک بسوی فوق و سهلات قوی که اثر حار دارند و از
 اشتریان آن شربت صندل است و مال القرح آب غوره و شکو و مالش بر رقیق بر روغن بادام شکو و بعد بنفشه و تبیین طبیعت و بزرگه قرص کافور و در هندو گام
 خواب و در درم سنبول بجلاب بار و خوراند و طلای آب شرب بنویسد مثل شربت شمشاد و شربت نیلوفر و شربت کاهو نماید و یا تخم شمشاد و تخم کاهو سوده در
 مالش بر روغن طلای پیشانی بقیه اطفیون و شرب کافور سازند و حقیقین بر سر مطبوخ که در اینجا استعمال کنند و نوسه آن همانست که در توال جرجانی
 گفته شد و در آن سفیده بقیه خام در آن است و بایک شربت شمشاد بعد بنفشه و داغ و تبیین طبع و در هنگام قرب نتهام نوشانند و علایق تسکین دوی نیست که قبل
 از زوال عقل فصد قیفال نمایند و خصوصاً اگر در بعضی بقیه آن عاوت بود و از خارج خون بسیار در رو فعات بدو و زیاده روز بقدر قوت کنند و باید
 که تعقل ببقوت نمایند چه اگر قوی بود در بعضی سالم گرد و اگر بخلاف این باشد لا محاله میرود و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضای رسیه شناخته میشود
 پس اگر عقل حسن حرکت صحیح باشد داغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر شتهای طعام صحیح باشد بزرگه صحیح قوی بود و بزرگه
 این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین جاست کنند و بیابان هر دو شان بعد از آن بر تفرقه
 و فصد بزرگ پیشانی و بینی و در دو رگ زیر زبان کشان و خون بقدر امکان بر رازد اگر فصد این عروق باخرج دم یا محتاج کفایت کنند فصد خون نمایند تا جود
 خون باطل نماید و بعد فصد در اول امر بچسبیدن خصوصاً معمولی ز پوست کاسنی تخم آن اقتصار نمایند و بعد در روز غذا اجازت شرب رقیق و معده بچسبیدن سازند
 اگر سر فصد ضعیف در معده نباشد و اگر خورن ضعیف بودند آن مغسول و بقران جبهه با روغن حنظل چقدر رو کاهو و سترق و لو که بقیه بماند و کدو خیار و قنار و ماش
 و عدس و قشرد و قشرد معمولی آب میوهای ترش مثل آب غوره و آنرا در ریاسن به وسیله اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد با کوبید و ترمزندی دهند و اگر
 طبع مال قبض باشد هر روز آب آلو یا قشردین یا شیره خشک بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود و خشک لینه یا شیان استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال
 باشد مال آلو که در بنفشه بلبلات خیاشنبر و غیره دهند و از غذا بر مالش بر کب لعیاب آلو که در رو کاهو و بار اقتصار روزند اگر طبیعت قبض باشد و در شک
 یا ساق یا پا یا غوره در دست اگر طبع نرم باشد و بعد از آن با مالش بر غلیظ تر دهند و در غلیظ آن بریزند این تا آنگاه که در غرض آنها رسد و وقت بجران حاضر شود و قوت
 آنها تا بر غلظت بر قوی در قوا صاحب کمال نشد باید که در و چون بصحت عود کنند از تناول غذای کثیر و از شرب در اوقات اول تعقلان خوردن حلاوت از تخم و بقیه
 و حرکت بسیار اجتناب نمایند و خلط حاصله گوید که در معده در اول بکب قیفال زنند و در قیات مناسب شربت غنما بنفشه و نیلوفر و مال سنبول

که با اختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و وجوش میخورد و گاهی با یکای می شکافد پس بسوی کف و عصب عظیم میرود و چون این علت در دماغ پیدا شود
و آن از تقاضای غریز فاسد یا اختلاط صفرا بسوی بعضی اجزای دماغ یا اکثر آن است نوع واحد گرد و او آن است که در جلد منبسط میشود پس اینجا اندر غشای
موضوع توجهت دیدار غشای موضوع بر دماغ و یاد برین هر دو منبسط گرد و با این معین فاسد و عروق دماغ حاصل شود و آن قسم دوم که آن عمیق است
در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه دماغ فرود و منقبض اهلک میکند چه دماغ تحمل مثل این الم نمیشود و نمی که اکثر بشارکت عضله بعدی متالم میگردد
فلیت که او منبسط متالم شود و ماده حاده اکالا و اسل کند و فرق میان این منقبض تر اینست که آن عقل را از اهل میکند و با وی تب طبقه میباشد و چنانچه
سرخ می گردد و با این علت تب زلال عقل نباشد بلکه بعضی در سر خود آتش ملتصب می یابد و بران طاعت صبر قرار نگیرد و در عیال نیست که قصد
قیفال درگ پشیمانی درگ مخزن هر دو درگ زیر زبان محسوس است مطاوعت قوت یک بعد دیگری بکشایند بعد بشیر یا بشیر و اغذیه بر طبقه است
و کاسنی و حریرهای محمول از نشاسته دروغن باد و نرم نمایند و نظر بسوی چیزیهای سرخ براق برای جذب به سوخته باشد کلفت نمایند و نرم این مخلوط را
نمایند و اگر که منفرجهای برگ غلبه است ل سختی اطراف بید برگ نبشته نیلوفر برگ سپنول مقدیر لائق علت گرفته با یک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضما کنند
و با سفید تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سر و نو ده بر سر گذارند و بر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که لای ضما و مذکر را نذکی روغن نبشته بچکانند
لا سیما وقت ظهور نقصان و کمی علت بعد جوشش برگ نبشته نیلوفر برگ واحد کف کبیر پوست خشک شاش بسوس گندم هر واحد کف برگ غلبه
دو کف بپزند تا ماضی و پس صاف کرده نیم گرم بر سر بزنند و شغل آن بکشد سر نمایند و اگر نیکو که این بیمار را قلع میشود و در ماضی کف بپزند و سر بزنند
هر روز بدفعات متوالی و بهترین چیز را که درین مرض استعمال کنند این ضما دست بگیرد برگ غلبه تخم آن و سیب سیده و بر و در نرم گرفته در سر که
مخرج نو بر روغن نبشته بچکانند تا مثل سر گرم گردد بعد از آن که در جو و سوبق او آمیخته مثل خاک گینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض خطا
یابد و قلع زایل شود و در قاعده آنا فیض پیدا کرد قوت مطاوعت کند باین طریق مسهل مندر برگ غلبه تخم آن خطمی برگ خجاری هر واحد کف بپزند و سر بزنند
سی و نرم تخمین نسبت درم اولست عدد غلبه یک کف سپستان یک کف و اگر قوت شامی هم رسد دو کف کبیر هر واحد کف بپزند و سر بزنند و صاف نموده
غریزی لالان بقدر قوت عمل فصل گفته هفت درم فلو س خیال شده بران مالیده نیم گرم نوشا نند اگر قوت کفایت کند و سه بار این طریق استعمال کنند
سوی گاه اندک بقیه مرض جاندار این معوط بکار بر بندگی نیشایان بعضی که دران تعلیم یا نباشد و از نر و ت او بشیر خرد پرورده باشند بقدر طبع و در شیر و خمر آن جای
اندکی روغن نبشته یا روغن نیلوفر و روغن که و یا روغن تخم خیار بران انداخته هم زنند و صاف کرده قدری سر و نو ده معوط کنند پس اگر ازین احتیاجت یابد
در چشمه او اشک نیاید نرم این معوط نمایند که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک اشک شود و از آن راحت نیابد بشیر و خمر آن را پستان بر سر و نشاند و بنهوان
پارچه ببلبل آب طلع و گلاب اندک سر که در روغن گل هم آمیخته بر سر نرم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جای که دران هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از شراب
آفتاب قرص آتش حد کنند و بر نبشته نیلوفر آب سرد پاشیده بویانند و اگر صاحب این مرض آب عصاره الراعی بشیر و خمر آن معوط کنند تا نیکو شود و گاه
عصای الراعی و محالیک که پنجهل ساییده قدری سر که آمیخته بر خضای کنند و ازین خمداد و اول این مرض در آن نیکو است و اما بطول صلا حیثت حال ندارد
مگر در آخر این مرض اگر باین علت در ابتدا تب لگنم کرده و بر روی نبضش نبضه غلیظ باشد و بی شک علیل اهلک گردد و اگر چه در او مع ظهور تب زرد گردد
و اسهال او را عارض نشود و خلاصه این معطای من از امراض مشتبه است باید که هنگام وقوع آن قاعده تمام در علامات و معالجه آن نمایند سر نمندی که بشیر
اسباب مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعدی بر نهاده است شده بود و در هنوز قوت اختلاط عقل مسایبی چهره نرسیده بود و علاجه بشیر و خمر آن
فادیه در زنجبیل دریائی نمودم و صحت یافت و چهره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعدی بشرش میاید بهر آنکه از قانون شرح آن چهره خطا
در صبیان مرض اختلاط بر سر و از می در صادی کبیر نوشته که گاه مرضی بشیر و خمر آن را بطریق غیرتراض شود و درون این غیرتراضی دلیل بر خالی بودن آن در دم
است لیکن با قلع شدید و چیدن بود که صاحب او قرار نباشد و خواهد که بر دیوار یا بر جبهه گاه بر لبه بر خطه و گاهی بقوت نبشته در گاهی مضبوط

بما و الجبن کنند و بعد از فراغ اذان بنا بر تعدیل مزاج خمیره صندل ترش نسیمه یازی همراه عرق شیر علویان بکار برنجند می گوید که نفع ماده مطبوخ
 و اصل السوسن قشر نیم کوزه و گاو زبان هر یک درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا با مال الشعیر و سرخ دروغن بدم و بند و بعد از نفع تمام در قاروره مال مطبوخ
 بهفته میل و قشر کاسنی اصل السوسن تخم کشمش هر یک درم و بوز منقی ده درم و پرسیاوشان اسطوخودوس بسفاج هر یک درم شامه و یک قند عناب و
 فلوکس خیار شنبدر درم و تخمین کلقتنه هر یک پانزده درم و سرخ بادام یک مثقال بدستور معروف و مرتب ساخته دهند و غذا بعد از سه سال در آخر روز مال الشعیر سرخ و بوز
 و این فطول نافع این مرض است با بونه شبت مشابه و بهفته مسادی جو شاییده فطول کنند و تدبیر سر بادان فائده و طب مثل سرخ بادام دروغن
 نمایند و سرخ کاسنی اصل السوسن قشر کاسنی کوی هفت درم گل سرخ پنجم درم با درنجوبیه و درم عوض شامه و عناب کلقتنه است و در فطول ریحان
 سجای شامه و طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته و جب است بلکه لزوم مال الشعیر بحلاب شکر نمایند و غذا از درات مطبوخ
 مثل اشراق اسفناخ خوانند و گاه در قاروره نفع ظاهر شود و تنقیه باین مطبوخ نمایند و پرسیاوشان اصل السوسن بوز منقی هر واحد و پنجم درم عناب
 سیستان آلو شیرین هر واحد است عدد و تخمین سبب درم برگ با درنجوبیه یک کف جبهه و بدستور مطبوخ و نیز در شستی از ان حسبت و در بعضی صاف کرده
 چفت درم خلوص خیار شنبدر دران بالیده اندک و سرخ بهفته بران رخیده بنوشانند و یاد حلق او و جو کنند اگر از شراب و امتناع باشد و این مرض از اعراض قشیری
 بدی باشد ظاهر شود از بوم بعضی بر آنچه واجب بنود و انبعاث تو شبت او از کسی که قریب باشد و گاه از دندان بگذرد و بر چیز دندان او آید قطع کند و
 مثل این افعال ظاهر شود پس سیل و آنست که نزنند و ترسانند تا از ان باز ماند و هر گاه مرض خطا پذیرد مرطبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او تحمل
 آن باشد و شیر نریا شیر و ختران بر سر و دوشند و بر سر نهادند و درم نمایند و شیر تازه برود و دران پیوسته جدی نماید تا بخندد و بعد از ان برگ خجازی در برگ
 بقا مبارک ساییده بر سر نهند و بالا پیش شیر محمد گذارند و درام سرخ که در و دروغن تخم خیار و برینی چکانند و چون علت خطا گردد از خوردن صغیر و دماغ
 جدی مانند آن غذا سازند و از نو که سبب سرخ خوشبو بخوراند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بعد از ان صحر رجوع کنند تا باین و حمام لازم
 گیرند و در وقت غلبه مرض از بیماری سخنهاست نیکو یکدزد و نزدیک کسانی باشند که از ان انس محبت است باشند و همچنین بر سر ساز و این مرض بیکه است
 و سرخ خوراک کین نفوس آنها از ضروریات است سعید گوید که علاجش استفراغ بدن مطبوخ و انقیون کنند و اگر ماضی باشد این جهت عمل برند شحم خضار و سفیج
 و انقیون بود و به جو شاییده در آب آن سرخ بوندا میخیزد و حقه کنند و مال الشعیر شربت فلوکس و لعاب پنول سجایا و کاسنی بنوشانند و آبیکه دران جو بهفته گویند
 و گندم و شیلا و بهفته و گل سرخ جو شاییده باشند بر مقدم سر برین در و دروغن بهفته نیلو و نیم گرم بر سر مالند و چون مرتضی صلاح یا به در حمام عمل کنند بخورده
 و هم خرفان غذا سازند و شراب مخمخ بنوشانند و بکثرت خواب مفرزیند یا ملاتی گوید تا وقتیکه علامات نفع ظاهر نشود استواء حقه سیاه و سرخ است تا ظهور
 نفع مال الشعیر قشیری مزج بحلاب نشاند و دروغن بهفته و کدو سرخ سرخ نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بد آنچو در سرسام صغروای گذشت استعانت نماید که ملاتی
 یا به که تدبیر کف پاوان و قعود بعضی بر شرب بروغن تخم کدو یا دروغن بهفته نافع است و بعد از مطبوخ طبع انقیون بنوشانند و ما را بجهن بند و صلاح
 مزاج باشیای مرضیه که با دلیانی بخان باشد یا دیگر در مطبوخ اشیاای بر طب باندک محلات مقدم برینند

علاج سرسام

که شتر غرض نامند اگر ماضی نباشد اصل نفع کنند و به نفع ماده مطبوخ بلغه و چند و منفع از ان و بیان یک مثقال اصل السوسن قشر نیم کوزه پرسیاوشان هر یک سه درم
 پوست بزم کیر درم جو شاییده صاف نموده یک نیم اوقیه کلقتنه حل کرده با ز صاف نموده با دوا و قیه بجهن برین صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر
 تب یا به باشد کلقتنه و قاروره عرق حبث و عرق دیان هر یک پنج تولا بالیده نوشانند و خلط از حباب سرخ شاییده دروغن گل سرخ که بهفته عمل برند و پاشویه و
 و ضما و بکار بند و پر سرخ بعسل خورال آوده و حلق انداخته می آورند و پوست سرخ غلا که اگر کم بر سر برین از مجاری است این میطاب است و معمول نیست که مرغ خانگی
 با کبوتر سرخ نیم نموده و بزمی که خوش میرون نزد یا بر سر بعضی اندک شکر که اگر کم بر سر برینند و هر گاه سرخ شود و شاییده یا به یا به پاشویه که با دوزبان

[illegible]

اجتماع المادى الى الرى
گاه باشد که طوبیت مانیه در محل نمفت بالای غشای صلبه خارج نمفت نید جلدی جمع شود پس اگر در محل نمفت بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و مدینه اشکاک ریزى با
و مدینه ندر سر خود گرانى در یاد چنانکه او را سر شستن و چشم باند کردن و بشوایند و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج نمفت جمع شده باشد این اکثر بسبب خطای
افتد که بعد از ولادت طفل انباشت نمک کند و بر آن سبب هنر گما کشاده گردد و در خون بقیق مائی سیروان ده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سربلند محسوس شود
لیکن بنگال و جلال خود باشد و با انگشت فرو تو انداخته است و در خارج نمفت طفل بسیار گردید و بیدار ماند علاج نظر کنند که طوبیت چنانکه است تا طفلان سیر و در تقیه
محسوس و بر آن مکان است یا غیر محسوس که نمک نفع شود و اندرون نمفت پس اگر کشید المقدار بود و غیر محسوس و اما آن جوان اصول و در طبیعت که از اند و اگر قلیل المقدار
باشد نه حوی که نمک از دفع پذیرد و تدبیرش آنست که اول حوی ستر باشد بعد از آن بایند اکلیل الملک شست سبوس گندم در آنجا شایند بطول غلغله بعد از او دیگر
و خشک تا زعفران بود از این خطا کنند و پخته سرب بالای آن بنزد و اگر میون او دپاره کرده بالای آن اندکی نمک شیده برش گندم ساخته ریزی و در سربا که کشند
و چند روز تحلیل طوبیت می نماید و اگر از این تدبیر فائده نشود آن موضع شستن کنند و آنچه ریزی است سیروان اندر و رفاده بر آن بنزد و تا سه روز شستن غلغله و بعد از آن
رفاده و کشند اگر زخم مندل شده باشد بنهار او را بر محل علاج نماند که در میدان گوشه دیگر در دستخوان اندک تراشیده بر آن مرلر غنیمت گمانند تا اگر گوشه مرویدانه
و گاه باشد که طبیعت خود صلاح آن میکند و هیچ حاجت باین تدبیر نیست

[illegible]

سوزنای طبعی معده بیاورد و در طول بعد حلق را من عاود و طولیات و سوطات و مواد و شمومات که در قسم باره گذشت بعمل آید و در آخر بکار برزند و شفا نشود
اسطوخودوس و تقطیل غذا مفید بود و گوشت که حب غار بقرون را در علاج و تبدیل مزاج او خاص محبت و فضل او بسیار است مزاج تر باقی گیرند و بطول و طراوت
و اطریق و سبب قین محکم به بندند و اجتناب از مزاج او و مزاج او را در موضع باره و طبعه بکار بیاورند و در موضع باره و طبعه بکار بیاورند و در موضع باره و طبعه بکار بیاورند
اقوال حذائق سودی و سودی که با چوب سرکه و فلفل که در طبعه بکار بیاورند و در موضع باره و طبعه بکار بیاورند و در موضع باره و طبعه بکار بیاورند
ضاد کردن و شیدرین بخار آن گرفتن که در اول کوفته باغی و خشک که آن فرغی است سرشته شده و در آن کوفته باغی و خشک که آن فرغی است سرشته شده و در آن کوفته باغی و خشک که آن فرغی است سرشته شده
شما و شراب و ضاد آوردن و شونیر بعد سه روز از مرض بینی چکانیدن و شونیر بعد سه روز از مرض بینی چکانیدن و شونیر بعد سه روز از مرض بینی چکانیدن
یا تخم انجیر و واحد خلوط نیت و کمیند رنگت جادوس گرم کرده بعد حلق را من عاود و طولیات و سوطات و مواد و شمومات که در قسم باره گذشت بعمل آید و در آخر بکار برزند و شفا نشود
ابو مقصود گوید که اگر سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
و بعد حقه جلا و نشان از پنج رات صاعده کنند و درین باب تفریق را من عاود و طولیات و سوطات و مواد و شمومات که در قسم باره گذشت بعمل آید و در آخر بکار برزند و شفا نشود
یا پودینه و حاشا یا نعنع یا میرند که آن دماغ را تقویت و تسخین و تسخین بخشد و نفوذ خود را فانی باریک ساییده اند و بینی و بابت پیدا میکنند و کذا ترخه اطراف و غن
و نظرون یا عاقر قرحا یا تخم انجیر و کذا از لطفان شونیر و کندنش بعد سوم روز عطسه آوردن نوشیدن سرکه و حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
باستقبال و عاقر قرحا در سرکه ساییده از نوم مغرق پیدا میکنند و حاشا و پودینه و جذب بویایند و اطراف را کوفتی نمایند و اگر ممکن باشد غره و یا با جاف یا تسخین
عنصلی کنانند و اگر مرض طول کند و بادی از قشایر سرد جذب بویایند و بعد حلق را من عاود و طولیات و سوطات و مواد و شمومات که در قسم باره گذشت بعمل آید و در آخر بکار برزند و شفا نشود
و طبعه قرض شود و حقه جادوس را من عاود و طولیات و سوطات و مواد و شمومات که در قسم باره گذشت بعمل آید و در آخر بکار برزند و شفا نشود
سخوداب و غن جوهر خردان بپزند و با لعل و چند بقرون بنوشانند و سبب گوید که اگر سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
بایار جات کبار است و روغنهای گرم بر سرالند و آبهای گرم بران طول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
پیش سببانی که از سوزنای مزاج باره و طبعه بود و در سبب متبک است و احتمال نمایند که آن نیست که بر سرکه بیکه و ران شربت و خام و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
باریک سوده بایک در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
باریک سوده و عاقر قرحا باریک ساییده بر سرکه کهنه سرشته ضاد کنند و با دو و سه عطسه دهند که آن پیدا میکنند و غذا سخوداب و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
ابتدا با سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
سبب گوید که اگر سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
خورانند و آب تخم گرم بپزند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سرالند و آبهای گرم بران طول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
پودینه کنند و موی سر را شیده و خردل طلا نمایند و در علاج این بهتوانت علاج بیشتر غس کنند چرخانی و الاطای گوید که اگر سبب از بلغم کثیر متبک مقدم دماغ باشد و لایری جذب بخارات باطل حقه جال اول آید و در پیش او رخا شد و وسیع متوسطه و لایری
بیشتر غس و علاج صداع باره و در یک نیست و در سبب آن چنان بایک که اول قی فرمایند و با دو و سه عطسه دهند که آن پیدا میکنند و غذا سخوداب و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا و در نه خوش و حاشا و بنج و سبب عاقر قرحا
محله و غره و عطسه درون و حاضا بایک در سبب گرم نهادن تقویت دماغ شمومات نافع بود و در اندام سبب بایک است که بیمار را بختیم آید و در سبب کوفته و کافرا
کنند که خضبناک شود و صفت حقیق قون را در بادین شاد و برین سبب بکار بیاورند و در سبب کوفته و کافرا

[illegible]

علاج باقی اقسام

انچه در حیات افتد برای منع تجارت حاره و یا قودا ساده دهند و بخانه استمال کنند و شستن روی و استعمال قطرات طبه الیدین در موضع شفا نشاند که با هویت
و پیشانی و انداختن تخم شمشاد سفید و کاهو کشیده تازه در طعام مفید بود و پاشودید که اطراف بهترین است و شیخ میفرماید که از انچه درین مجرب شده
آنست که سلیقه کچور و انیون زعفران هر یک نیم خرد و روغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کنگر طلای پوست تخم شمشاد و شیخ لفاع بر صندل انیون
بر پیدن آن کسی که بقدر درگاه کرسنه این انچه در خواب معتدل آید و اگر غلط یا بخاطر اعتدال روی غلط باشد از اکلیل الملک با بونه و شیخ بر پیشانی بپاشند
و اگر سبب استمالی بدن از غلط باشد حمله تنگی آن نمایند بر تریکه در علل اجناس امراض داغی اوی نذر شود و اگر چه ماده هر دو صفا و سودا و انیون شربت
اگاکی سبب دخول نیز سرد و در بدن و گدلی کوش و سرد غلبت خون بر فم عارض میشود در حیثت با دیا اصل السوسن سیاه و شان کا و زبان قصبه و یو
گلوی نر بلبله سیاه پشاندید خدا حاضر اخل کرده و در آن فصد و هر که آن نافعست و سحیح گوید که اگر سبب غلبه طریقه و عیو جوده در معده یا در جسم باشد که
انچه آن سرد لایذاد نماید که سبب ان کنند یا با سمال و یا قی و بدت ز قصبه غذای مریض بخندید جلیه و عوس مثل چیره مرغ و دایکان گوشت حلمان صفا و یا
صحرای زنده که بود و تقاضای قی و قطعت و که رو داشت مانند آن خوبانند و در حمام دخیل کنند و در وقت حسن تدریس نمایند و اگر از سردی مریض و استمالی معده و
و الا که انکار باشد و در دفع قحطه امتلا معده را از طعام نفی است و افات مناسب پاک کنند و تقویت او بخوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای حقیقت
خوردند و تجویز مریض کنند و از الیه و واحد از اسباب کوره نموده و از آن قی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشهای بد و او کافاسه در درازند و طری
ارق از غم و عشق و فکر و ذرع و نشاط نیز عارض شود و علا جش اجتهاد در از الیه است و شیت را این سرتپ بود لا سیما چون از غم باشد بر آنکه حرارت سبب قی
منزوی گردد و از ان محمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که ایدی سمال بود و بجهت آنکه درین صورت خون سقوط قوت است اگر سبب
دردی باشد تدریس و تسکین و جمع است و علاج او بد انچه مخصوص آن در باشد و در فصل او مسطور بود و الا یاضا سردی و دل مخدرات قویه و بنده که پیش
گردد و پس و غنای محله چاره مانند روغن بایوند و خیری مرغی بمصطکی و سونجان تلخ و زبر البنج نمکرم مانند و الا در سردی و سودای بود هر چه در علاج سردی
سودای گذشت عمل آید و اگر از غذای لفاع باشد تبدیل غذا کنند و ایا راج فیه واجب شبیار کار بند خاتم در زکریا سیر و او یونیموه که اکثر مسویران اناغ
باشد از جمله انچه با صیحات و غیره خواند و آنست که وقت شب است و یا صبحی صاحب کمال مولم بریند و نری فکیه نشانند و مقابل او چرخ بزرگ کنند
و حاضرین مجلس مبروی او حکایات کنند و بسیار را غنودن دهند تا عاجز آید پس کبارگی اطراف و بکشانین و چرخ بر دارند و باعث حاضرین خاتمه شود
و کف پای در بار روغن مناسب اند و از جمل مومات غنای شرف آهسته است که اقلع و قیل و مساوی بود و حکایات ملو از انچه جاری و از حرکت اشجار

باشد هر چه بیشتر در دست بیفتد و هر چه بیشتر در دست بشنود و لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و زود باقی نماند همیشه نسیان قوت ذکر آفت در مغز و باغ بود
و اگر بر تفکر اشیاء قادر نبود و ترتیب مقدمات جزو بیجهت و بیهوده و در وسط باغ باشد و اگر در ضبط محسوسه قاصر باشد و نتواند
کسر بیند و اگر بیند بعد از مدتی باقی نماند همیشه نسیان قوت ذکر آفت اما آفت این تنها
اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی منی حقیقی فراموش کند و منی دیگر خلاص آن یاد کرده باشد همیشه تشویش و تشویش
حفظ باشد و اگر انسان بگوید از آنچه ناچار گردنی است و نیکی بگوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد چیزی که قابل تحسین است طلب کند
چیزی را که طلب کوفت و کاری کند که ناکار نیست و بیش تشویش و تشویش را که اگر انسان در صورت دیگر حفظ نماید آن صورت محسوس را
فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و بیند اموری را که در خارج وجود ندارد و مثلاً ریزه از جامد بچینه نگاه از دیوار بردارد و شخص خاص کاظم و روشنی
یا آب بیش چشم خود بیند همیشه تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حیات محرقه عارض میگردد پس اگر مجموع گردد و دیاسازین علامات نقصان یا تشویش فساد
و آفت در وقت و در لطف باغ و یاد هر سه باشد بعد هر گاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوتی ثلثه دریافت شود از بعضی وجود کس و ثقل از حرکت و سیر و
که علامت برودت سانس نیست نیز پس بعد از آن سوال کنند که خواب بسیاری می بیند یا کم در سرگرائی محسوس میشود یا سبکی و رطوبت از بینی و در چشم می آید یا خشک است
و امروزه با ماضی فراموش کرده است یا حفظ امور زمان حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گرائی سرد سیلان رطوبت از بینی و در چشم می آید یا سبکی و رطوبت از بینی و در چشم می آید یا سبکی
کرده باشد و امروزه جایزه اکثر از امور با ضعیف و در اکثر نیز تفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود و بیش برودت و رطوبت باشد و اگر گرم خوابی خشکی بینی
و در چشم گرم و در امور با ضعیف و باشد و بر حفظ امور جایزه قادر نباشد و کلام سریع متناوب بران دشوار باشد و در بعضی اوقات همچون اختناق محسوس شود و در
ذکر چارچوبان پندار که سر از انجذاب خلف می کشند و مزاج یا بس و لون با نوبانی و بعضی صلب و غیر قاروره و در اغلب سفید صاف بود و بیش برودت و رطوبت باشد
و هر گاه تشویش مقلی از قوت های مذکور در هر یک که در وقت و در بعضی مثل گرمی و لمس سر خشکی و تخمین تحمل مصبغات و نیز ان علامات غلبه صفرا و زردی پسند
و اگر تقدم ادرام باغ یا ضعف آن یا ضعیف و قطعه یا اشتغال مذکور یا تناول چیزی بحالت نسیان دریافت کرد و بیش همچنان باشد و فرقی میان آفت از تشویش
فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن نیست که با آفت حادث از تشویش و خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد
غیر مطابق و نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر توحی آن بسبب اشتراک اجزای باغ فکر
مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود و سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و حضرت در افعال آن افتد و بر توحی آن بسبب اشتراک مریض که آفت
آن در نماید و گویند که اسلام هر یک از آنها آنست که بهیچک سکون باشد و آنست که آنها آنکه با ضعیف و اقدام خصومت باشد و بقول بر نفس غلبه نسیان مع صحت بدن
منذر با مراض باغی قوی مثل صرع و سکت و غیر غرض باشد و بطلان نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب است و بطلان حفظ و اندام و در بعضی
بالا که ذکر نیز میگردد و آنست که چیزی از اشیاء یا داند و نقصان او آنست که بعضی اشیاء یا داند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز ندیده نشود
و احیاناً اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجز ضعیف و تشویش کند و اگر فساد عام جمیع بطون و باغ باشد انسان و همه براب باشد مثل مجامع و اهر قفسه
که گاه انسان را نسیان بجز عارضی گردد که هر چه چیزی که نام خود فراموش می کند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد است مگر فرق همین قدر است که ادویه و ضعیف مثل خماد و طول و تلخ و در فساد ذکر بر بخور سرد و فساد فکر بر وسط سرد و
فساد خیال بر مقدم ستر فعال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک جماعت تقوی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب اجتناب از آب سرد و محرکات مثل قند و اصل
و جوهر و گندم و نبات مثل عدس و شیر و آنچه با خاصیت مضرب باشد مثل سیب کشمش و سبزه لازم دانند چنانچه فاطمون گفته که قوی ترین اشیاء ادرام نسیان کشمش و سبزه
است و بر جماعت باور و نیز چیزی است نسیان است و اگر اکل و بیاورد و قلا و پیاز و کما نیز فلفل و نسیان است و تشویش را از می گویند که فراط و ججاج و خواب و در

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد و زکری یعنی فساد فعل قوت حافظه است و باطل فساد و فکر فساد و خیال را نیز بطریق مجاز از نسیان و فساد نسیان شمرده اند اگر چه در حقیقت هر
 قسم از اقسام آفات ذهن است و فساد این قوتها یا بنقصان و باطلان باشد و یا تشوش و سبب نقصان و باطلان هر سه قوت مذکور بهر صورت ساده است مفرد بود
 یا باطرطوبت و یا با بیست و سبب تشوش آنها حرارت و بیست ساده بود یا مع ما که صغیر و متعرج و شارب قانون می نویسد که احداث و ضرر واقع در افعال باغی چون اند
 اسباب اجیه باشد در اکثر احوال بدیهه سبب بود که آن حرارت و برودت است و بعضی گفته اند که نقصان جوهر و باغی گاهی سبب نقصان افعال آن دیگر و در نظایر
 که سبب ذاتی برای نقصان جوهر و باغی بیست است و آنچه از افعال این قوتها مایل بنقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل تشوش و اضطراب نماید آن
 از حرارت بود و سبب این همه یا ابتداء نفس باغ باشد یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربت یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از بیست
 مع حرارت باشد و بادی که معنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکر نیز تشوش باشد و این از رجزی از نفس و باغ اقتدا و در بطنی از ان و یاد و عای آن
 و گاه بسبب خلط یا سوزن رخ حادث در صدفین بود که بسوی و باغ متادی گردد و در این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و متعجب و دشوار بدان شده و اکثر نسیان
 و فساد که از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اذرام و باغ و مخصوصا با برود چون تشوش می باشد تشوش خیال سبب غلبه صغیر و مقدم و باغ بسبب
 غلبه سوزن رخ حار بلا ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان کمر است که اگر فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از بیست کمتر و در اینجا اکثر
 باشد و فساد ذکر در معانی محسوس و نسب ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال و صور محسوسات و شارب آن واقع میگردد و فساد خیال که سبب نقصان آن شده
 معروف اول که از سودا است یا از صفرا یا سوزن رخ حار و در علامات آن ممکن است و اضطرابی گوید که اسباب نسیان بسیار است اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم
 یا فقر است یا از هم حاجت که طلب باشد و در حصول بسوی آن استغذ بود یا تا حول بعضی اشیا که با نجا صیحت مورث نسیان باشد پس اگر سببی از این
 اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند فراموش نماید بسبب صغیر باشد و عکس و سودا بود و اگر حفظ اسرج و نسیان البطی بود و غن باشد
 و عکس آن بلغم بود و در طبع خاص صحت و آفت هر یک از قوای ثلاثه مذکور و محال است و اسباب آنکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و در شارب اشیا
 را در بریداری و خواب و برست و صحیح و واقعی واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری با خواب دیده است و از آن غائب شده تعبیر آن ممکن باشد و اگر چه خواص است

[illegible]

علاج نسیان حار یا بس

وآن سهل العلاج هست مادام که در اوضاع قوت و خفیت جوهر باغ تقصیر آن افراط نگردد و الا علاج از بنیاید مشکل بود و بطریق صورت حرارت ساد و آنچه از تبرید و اطباء و ادیان نظرات و غیره در علاج امراض باغی حاکم است استعمال نمایند و قشرت بنفشه و نیلوفر و گلکلاب عرق بید و آب سرد را میخیزند و شامیدن نیز منقیده کنند و از شربت

و آن ضمهت افعال فکریه است در اشیا علی حدی چون تمیز نیست لکن تمیز بر منزل و محالطه معاشرت با مردم احیاء اولاد و اولاد باشد و اولاد صاحب بن مضی که برای سحی
مانند کودکان نمیکند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که عیون استبداد برای و شدت انانیت است و ششوی که هیچ کس را بر خود در اصابه ای عقل و نفس و غیره
و غیره ندارد و نه بیند و حق عدم فکرش و دانش نقصان عقل است و هر چند نشانی عیون نیز فی الحقیقت حق است این جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم نفوذ جز
نیز احمق خوانند و تحصیل صاحب بن مضی را موسر سلیم می باشد و در غایات پیورده ضمهت فکر که در عملیات و دیگر مثل طلب و غیره باشد آنرا سوء صحت گویند
و آنکه در علوم مسائل و تحقیقات باشد بدلات نامند نه حق و صاحب کامل و جامع الصناعات میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند و مانند
آنکه مشایخ را به ضمهت بی باغ ایشان عارض میشود و شیخ رئیس میفرماید که اختلاط مزاجی عیون و حق اگر چه هر دو آفت عقل اند و سبب است این همه در بطن اسطوخودوس
واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط مزاجی آفت در افعال فکر که بحسب تغییر ترشوش است و در عیون و حق آفت نیست و در افعال که در کف و کفصان ابطال
و حال او ضمهت محال بپیران سالی یا کودکی و نقصان عقل می باشد با بجملة اسباب بن مضی برودت مزاج است فقط و یا مع یوست مثل بطن اسطوخودوس و هر
تا مؤخر او با عکس و یا برودت مع ماده بلغمی ترکیب شدت در تجار و عیون و عیون فطن فکر در این اکثر بود و قیاده بلغمیست که آنست که ماده سودای که در کف است آفت
در افعال فکر میگردد و آنرا بلغمی گویند و بطریق تشخیص این اسباب باید که اولاً اثری طریقی ارتفاع از مسخنتها تضرر از مبررات دریافت کنند بعد پسند که در سوزگی
معلوم میشود یا اگرانی که سبکی گویند برودت سازج باشد بعد از آن حال خوابی خوشکی مزاج بی و غیره آثار یوست نیز پسند که در مضی قرار این هم که برودت
مع یوست باشد و الا برودت صرف بود اگرانی پسند که برودت مع ماده بلغمی باشد پس از غلبه خواب کثرت رطوبت مزاج بی و دیگر علامات بلغمی نیز پسند که
علاج اگر برودت تنها باشد تحمیل مزاج و اگر مع یوست بود تحمیل مزاج و اگر مع یوست بود تحمیل مزاج و اگر مع یوست بود تحمیل مزاج و اگر مع یوست بود تحمیل مزاج
در بالیخو لیا میاید و بقول شریف خردون مزاج فرید که کاست و کین معتم که بیک کردن قلب هر دو در ساعتی که از سینه او بر آید زکامی بخشد و نفوذ کند و فلفل طعم
مصطکی مسدای شکر بر هر چه بر صبح یک شقال خوردن و حق و در عیون و رطوبت و کینه چون لبوب شربت ابریشم یا سودای و دفع یا بلغمی سیمی یا انشوش و چون
حافظه العقل از تصانیف حکیم علونجیان درین باب نفع و ایضا و بعضی غذا بگوشت ماکیان فرو و قیو و در مزاج ادا چینی خوشبو ساخته و صلیات معمت له
و فالود جات شیرین بر روغن بادام میخیزد و بغایت مفید و ادیان حار طرب مثل روغن شمیری و دالونه و یا همین و زنگرس و وسط سر بالیدن و طبع او دینه گرم و بر سر
و حقن بر لبای چینی و ترطیب مزاج سودمند و آنجا که برودت مع ماده بلغمی باشد و استغفار و تحلیل آن کوشند به دستور یک در علاج امراض مزاجی بلغمی و دسیان بارد
مادی گذشت و فی السکنجین صلی و تخم ترب نمایند و با وجود این اجابت محافظت طلب تقویت آن بدانچه مقوی آنست با خاصیت مثل خمیر و ابریشم و لوبی نامند
آن و خجندی گویند که اگر سبب این علت سوء مزاج مزاج باشد فقط در مزاج حار است حاجت شدید به جای قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت
حاجت به علاج قلب شدید باشد و باید که این علاج با دینه مفرج بود و دفع آن برای سودایت مزاج ظاهر است برای برودت قلب نیز او دینه مفرج در حقیقت است
خصوصاً هرگاه که دمای قلبی مذکک مصلح مزاج بود و الا محال که دفع بلغم باشد و آنرا شیخ الرئیس برین مضی بر تقویت قلب با دینه مخصوصه و گمان مثل مواد المسک
و شر و دینه و مضی نیز امر فرموده و باید که مسکن بر مرض خاند روشن گرم باشد با آنچه تدبیر بیداری و تطبیف غذا و تقطیل آن و میل مزاج مزاج یا بس کنند و غیره
خون تعدیل و تقطیل و تسخین آن نمایند و بحیثیه موجب شدت غلیان و تخم نکر و بلکه حار طبع غیر غالی چینی برای مذکی و درین صنفی آن نمایند و بهتر تر از اشیا برای
فهر این است و الا ای غلبه و رطوبت است و تناول بجزارت مرطبات و تولد بلغم و افراط سکون آنچه موجب حرارت و یوست است نیز یوست است از جهت نقصان مضرت
مذین و نادره بلکه از جهت افراط و در حرارت حرکت یا بسبب افعال و حرکت که آنجا که آن مادی حرکت منزلت مسکال از مزاج مضرت مزاج باشد و بقول صاحب فاء الاستقام

او محدث این مرض گردد و نیز دیگران بهم رسیدن درمست دریا ساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور
 و در اکثر اوقات هم جان بود هر آنکه در اینجا تپش تشنگی و قی صورت لازم نیست و نیز در جمیع این احوال اطباء اجتماع ماده سوداوی در معده است از امتلاهی آورده از آن یا انصباب
 آن از طحال بسوی معده و احداث او درم بار در قعر معده و ارتفاع بخارا از آن بماغ و یقراط و غیره تقدیم تحقیق اندر آنکه خلط محترق حاصل میشود و اولاً در این
 که برغم معده و مرق اندک پس آن خلط در قعر معده میریزد و در آن فلغونی حادث میگردد و بعضی از شیفته جالینوس گفته اند که خلط سوداوی اول در آورده معده حال
 پست در آن فلغونی حادث میگردد و در گویند که مراد از فلغونی در اینجا التهاب است و روفس گفته اند که بیکه مواد سوداوی در معده مجتمع میشود و پست در اسفل آن یک بوی
 درم حادث میگردد و در از آن بخارات سوداوی از ریه غلیظه منحل میشود و بسوی مرق در معده مرتقی میگردد و پس از آنکه ریه در غم و حزن حادث میکند و نیز در بعضی
 شدت حرارت معده است و نیز در قوی درم معده است و ثابت بن قوه گویند که سببش در طحال است بسبب اجتماع اخلاط در آن و کثرت انصباب سوداوی در آن
 برغم معده و کثرت حرارت معده ارتفاع بخارا از آن سودا بماغ و نیز در رازی سبب آن سده طحال است از زیاد حدت و عفونت در سودا که اندر آنست و دفع آن
 فضول ردی بسوی غم معده و اولاً اخیر حمای گویند که تولید این علت بشکرت طالت و سببش که است که هر روز قدری سودا از طحال بحده می آید پس بگاه سودا
 بمعده بسیار زیاد و بسوی طبیعی آید قوت دفع معده آنرا دفع نتواند کرد و در اندر معده حرارتی باشد که بخارا از آن سودا بگلیز و بر بماغ برآورد و حرانیان و بولویان
 را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند و یا بتدبیر ریه یا بفرط حرارت یا بتاوان الیشای حاره و آنکه بسیار و بعد احتراق اگر در شتر این در ریه بدن محال شود و بگویند
 معده و عروق آن نیز از آن بخارات سوداوی بر تفت شوند و بسوی مماغ و روح نفسانی راسیه کننده نوعی از الیخویا پیدا کنند اگر در معده و آورده آن نیز در معده
 درم حار سوداوی حادث کنند خصوصاً تعرق آن که آورده در اینجا بیشتر اندک پس از آن موضع درم بخارات سوداوی بسوی مرق مرتقی شوند و نفوذ در آن پیدا کنند
 بسوی غم معده بر این آری که ترشش آنچه بسوی مماغ ریزد و در مرق غم و فرغ حادث نمایند و نیز و موقوف تحقیق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکور سبب حادث
 این مرض است لیکن سبب اکثری آنست که قشری و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قولی بوقلس گذشت اکنون بدانند که قبول شیب گاهی سبب تولید الیخویا در
 خارج مماغ بود و مبدأ تولید او در مماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضا می گیرند مشارک درم حار و در مرق بخارا از آن مرفع گردد و بسوی مماغ و موقوفات
 مماغ محترق گرداند و احداث حرارت و پیوست نماید و الیخویا آرد و آنچه از ریه و در مرق سانی سودا در مرق سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب است هر آنکه
 روح نفسانی متصل مرق حیوانی و از مرق بر اوست پس فاسد گرداند و مخرج فاسد سوداوی او مخرج مماغ را و تحیل بسوی سودا و بیت نماید و گاه الیخویا حار از ریه و
 سانی به جهت سبب بمرجه میبندد نند از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد و جهت اتصال مرق مماغی نفسانی با مرق قلبی حیوانی
 بلکه قریب است که معظم سبب این را قلب باشد فلذا لابد است که از مرق علایق قلب مماغ در مرق نفس نمایند و بدانکه مرق قلبی چون صیقل صاف و رقیق مفع باشد
 مقادیرت فساد مماغ و اصل مماغ آن نماید بلکه محجب نیست که مبدأ این مرض را اکثر از قلب بود و اگر چه استحکام این علت در مماغ باشد هر آنکه هیچ نیست که مخرج
 قلب و لافاسد گردد و در مماغ او مماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مخرج مرق قلبی فاسد گردد و در آنچه از آن بسوی مماغ نافع شود و فاسد شود و اما
 مماغ بر فساد او نماید و گاهی الیخویا در آخر امراض مادیه خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت است و در شیوه وقت مرضی عارض میشود که ذکر موت
 و موتی بسیار کردند و قبول بقراط بیشتر الیخویا کسی را بهم میرسد که مخرج قلب بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولید یا بدوران ماده سودا با احتراق خون مریز مماغ
 او در طب طبیعت باشد که قبول نماید تاثیر آنکه در قلب متولد شود و در اشتغال کند مرق بسیار خوشک لا غریباً را فتنه و کم است تولید آن در اشخاص
 سفید پوست و غریبه مستعدین مایخویا کسانی باشند که تشنه یعنی عاجز در تکمیل از انصاف بعضی حروف مثل سین و را و غیره باشند و در اخلاق و خفیف
 زبان لثی قادر بر کلام کثیر نیستان تابع باشند و حرکت پلک ایشان سهل بود و چهره بسیار رنخ آگند کم کون و در گمهای آنها وسیع و لبها سطو و بر سینه مویها
 سیاه غلیظ باشد و این امور مذکور بعضی لالت بر حرارت قلب بعضی لالت بر طوبیت مماغ می نمایند و در سائر این انواع الیخویا آنست که در درون
 حادث شود و آنکه ابوی فرج و سرور باشد و در مری ترین انواع او آنکه با نایا باشد و بسیار باشد که الیخویا بواسطه سردی مری و در مری علت برادران

بعضی عارض شود و بزنان فاحش تر و بدتر باشد و که کول شیخ و در صیغت خریعت بسیار افتد و درشتا و سریع کتر و گاهی در بریم سبب ران اخلاط سرد و
و خالط آنها بخون میکان و گاهی همچنان بواسطه ثوران سودا باد و در وجود مستعد بالیخولیا را بالیخولیا با سرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهو
یا از ان سیلان معنای سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب همچنان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول رفس بالیخولیا غلمان خصیان را
نیشود و مگر در رت و بالیخولیا تمیز نمی شود چون ابتدا نماید بانسان مگر جذبات اطباء را بقول بقراط کسی که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض اسودادی باشد
و صاحب طبائع فاضله مستعد برای بالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحکمت کثیر الفکر و با شدت بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در بالیخولیا رویست
بهر آنکه او زمین میباشد و قلت اکمل از زیاده میکند و اگر بدین صاحبین مرض مثل حمه قروح عارض شوند بر موت قریب و حالت کند طریقی شخص بالیخولیا
و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض و سواس گمان بدخون بلا سبب ظاهر و سرعت غضب حب تنهایی و اختلاج و در او روی و خصوصاً درونی
پدید آید پس هرگاه مرض مستحکم شود قروح و سوزن و غم و وحشت از مردم و کرب و هیزان و کلام کثیر و شبنم و خوف از چیزی که در عادت از آنجانی کند و ظاهر
شود و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از آنها خوف از آسمان بر خود کنند و بعضی از فروردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف
سلطان بعضی از سارق و بعضی از آمدن ورزده نزد خود و امور ماضیه و این تاثیر می باشد و گداز تحیل ایشان بنفس خود را مثلاً بعضی خیال کنند که با کونستان
بوده بیم خوف از ترس ملک از خویش تسلط اعدا بران نمایند و ورزده یا دواب یا طائر کشتم و مثل آنچنان آواز کنند و با شیشه یا خم شدید و اگر ترسند بعضی
از ان خنده کنند خصوصاً کسی که بالیخولیا ای و دوی بود و بعضی از ان گریه کنند خاصه کسی که بالیخولیا ای و دوی محض باشد و بعضی از ان خواهش موت
کنند و بعضی از ایشان زیاده از اعتدال موت ترسند و بعضی از انم افتد که در از نه داده اند یا خواهند داد بان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک
شود و بعضی از انم شود که در اسیر نیست و سبب این هم ماده زخمی باشد و آن ماده عضور را سبک ارد و بعضی از انم گردد که پوست چون کاغذ شده است
و سبب این هم خشکی مزاج و دسینه سوداوی باشد و بعضی از انم شود که مازحلق و فرورفته است با بجمله بیشتر او با ایشان از جنس کاری باشد که از جهت
و بدان شغول بوده باشد مثلاً اگر مرض لشکری باشد دعوی باوشای کنهجن ملک و تندیر جنگ قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی تمنی شود باشد هم کند
که قوی قصد گرفتن کشتن و کرده اند و از نه خواهند داد و اگر مرض نشمنده بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدای گوید و خلق را دعوت کند
و علی بن القیاس می باند که قاروره صاحب بالیخولیا در اغلب قیوس صدق باطل سبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر و صلب یا بطی مختلف و در جمیع
که در ان نبض مختلف میباشد و خصوصاً در هنگام ترایم مرض گوید و اعراضیکه عقب بالیخولیا بهم سر سحریات نرسد مختلف است با بجمله بعد از ان این نبض نسبت
کنند که علت در داغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مرض مغز الفکر دائم الوساوس بود و بیشتر بطریقت یک چیز در بدن
بنگردد و چشم غائر و سر لاغر اعتدال حال بحم بدن و رنگ سر و روی چشم و زبان و تیره نماید و لمس حرار و بیداری بسیار و نبض بطی صغیر مختلف بول بوق
قلیل النضج بود و تقدم سر و دم و فکر مغرط و سیر در افتاب کثرت تناول اشیای حارّه ضارّه داغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و بهقت مراض داغی در بدن
شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و ظاهر دائم باشد و اکثر بدانان همچنان و غم و دم و خوف و فزع و تحیلات ردیه و توهم و امثال آن بود و مرض خاص داغ
باشد پس اگر این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و در خود تیره و جابو افتد در بدن مقدم داغ باشد و اگر تحیل مختل گردد
و فکر و تخیل در باطل شود و قوی فعل و با آنست باشد در بدن اسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال نپذیرد در بدن بخور باشد و اگر جمیع افعال داغی مختل بود و خیالات
و فکر با قوی فعل و جهت تیره گردد و افتد داغ باشد و اگر سبایی لاغری تمام بدن احتباس چیزی که از طحال معده با اسهال قی و آنچه با دراز از عا
معتاد یا از مقعد یا انیض استفراغ می کنند و کثرت موی بدن لایسما پسینه و تقدم ادمان غدیه مؤله سودا همچون گوشت نمک سود و راهی شود و یا در بجان
آن اودیه محرق خون صلابت اختلاط و صغیر مرض و صفائی و سبزی یا سبایی قاروره و تقدم تعب که در جمیات نرسد و مختلفه در یک گرد و در مرض شاکر که
تمام بدن باشد و اگر علامات در معده یا زبانی مرض شدت آن در حالت غم و امثال و خور و در وقت بخور و در وقت غم و اکثر همچنان در معده از وقت

[illegible]

بیماری

بیماری البیض یا بیاضی اتنی نام است و مارا بحین شیر بر برای محو و برین صالح ترست و روی تر مارا بحین بکمال از شیر غرض باشد و مارا بحین شیر شیر شربت سرد است و سست و کلفت مناسب است و بهترین فصل استعمال مارا بحین مان منحل در حرارت و برودت بود و باید که بکیر در جویان یک گنگ که سرخ باشد و بشیر و لاسیاه رنگ و طبع سرد و صحت البیض بی عیب که زیاد از پنج نراییه باشد و چهل روز از زاییدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز در میان هنگام استعمال مارا بحین خوراک بزرگ غلبه بنه و شانه و کشتیه تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات باره و برگ پیستان و کنار و قریان و کدو و نه و جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدیند و احتیاط کنند که از زیادتی غرضش از سبب سوء مزاج شیر او فاسد نگردد و گاه گاه بزرگ را با صفت حرکت میداده باشند که با صفت موجب تحلیل غذای او شود و پس شیر تازه دوشیده و در ظرف تقویماس قلعی و دریا سنگین سفالین کرده و بر کاشی و در سه جوشن دهند و در وقت جوشیدن شیر به بلوی آن ظرف را از پاچه یا سفنج در آب تر کرده و بی مانند تامل سوختن شیر باشد و در کمال جوشن بکین سبب یاسر که گوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدریک تولد یا زیاد از آن اندازند و از جوب تر آنکه کدرش چهار باره کرده باشد حرکت دهند که شیر بریده شود پس ظرف را از آتش فرو آورده و بکرم از پاچه صافی سه تیر بگذرانند و اگر آب کبود بریزد و الا قری تک انداخته باز یکد جوشن دهند تا کف کند که فاسد نگردد صاف نموده شربت نیلو فرمایند چنان مناسب غرض بود و فعل نموده بنوشانند و اگر خواهند که در نهایت در مارا بحین کمتر از شیر را بعد باره شدن بگذارند که جوش سرد شود و اجزای دهنی بچمگرد و دو همراه آب کمتر آید و کند از ای گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر بخواهند که با شظرف آن در آب سر گذارند و صحت کدو بکار برند و از هفت تولد شروع کنند و یک یک تولد یا دو تولد هر روز زیاد نموده تا یکینم طول ساند و تا سه روز در همین قدر دارند بعد از آن با دستور هر روز کم نمایند و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن مارا بحین چهل روز یا زیاد یکم و همچنین کم و زیاد از یکینم طول موقوف بر برای طیب است حسب شدت و غنضت و غرض و ضعف و قوت و مرض محل و رند و گویند که ادنی شربت او فساد در دست و شربت متوسط یک طول و اگر مزاج قوی باشد تا دو سه طول نیز جائز باشد و اگر مارا بحین با دو و سه سله مزاج کرده و دهند باید که کثیر المقدار دهند بر خوف فراط عمل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم سفوف سودا یا لاجورد و غیره مخمخ مواد سوداوی همراه مارا بحین میداده باشند و در صورت کثرت ماهه مغز فلوس و تخمین شیر شربت همراه او در ایام کدو نیز افزوده میشود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حسب آن نموده باشند و اگر مرض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراخ از مارا بحین سهل دهند و گاهی برای غلطان صرف بلبله سیاه سه ماشه تک سیاه یک ماشه با مارا بحین ساده میدهند و روز دوم سهل مقویات قلب و دماغ و معده مثل آلهه نری و بلبله نری و اطریقات بشیر حیات و لعابات مناسب بدیند با بچم که اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع مارا بحین تنقیه نمایند و بعد از آنکه غنضت و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از سهل مارا بحین شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخمخ سودا و حسب اقیون و غیره بدیند و سفوف جوب گزند زانفاری و جوب و معده همراه مارا بحین خوردن نیز خیلی سودمند است و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع مارا بحین تنقیه تمام نشد در میان یا تنقیه در اثنای استعمال مارا بحین مناسب نماید و در ایام سفوف سهل مغز فلوس و شیر شربت و تخمین و غیره او به مناسبه از بحین دهند بعد از آن سفوف حش شربت گز حش باشد بکار برند گاهی برای تلیمین نه از شیر شربت و تخمین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد تحلیل مان منظور بود و کفند و بالیده صاف نموده بدیند و هر گاه جهت امراض سوداوی غیر حاره عمل بود باید که تخمین اقیونی یا شربت کین چهار تولد و فعل کنند و اگر مناسب است از سفوف سودا و مثقال هر روز با مارا بحین بکارند و اگر اقیون و تخمین و مساوی در مارا بحین میسایند بنوشند و اسهال سوداوی عدیل نموده و در امراض صفراوی سنگین و معتدل عمل مارا بحین باید کرد و جباله قوی و دیگر که در دم حش بطرح کوفته بخینه در مارا بحین نیز از اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی حاره یا بسه مارا بحین برای تبرید تسکین حرارت و بجان خلط حاره استعمال کنند اگر از شربت و سفوفات و جوب مذکوره برین بدیند باعث حشر گردد و اگر صرف مارا بحین شربت نیلو فرمایند و غیره مرادید و مثال آن از او نه سکته و مقوی دهنه و فیضان مشاهد شود و هر گاه مقدار مارا بحین زیاد گردد و از او سه حصه کنند و در دوسه نموده بنوشند و میان هر دو فاصدم زکبیا صحت نماید و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه شش معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن حد قدیم معین کرده اند و بعضی قبل قدم

[illegible]

راب کاسنی سبزمروق و آب شاهتره سبزمروق هر یک پاوانا کلاب نیم پاوشب خیسایند صبح مالیده صاف نموده شربین مغز فلوس گلخانه هر یک کلاب
 مالیده باز صاف کرده روغن بادام نجاشه درخل کرده بنوشند و بجای آب تادو بر عرق کاوزبان و کاسنی بنوشند غذا نشاء دهند ایضا اگر با صلیح و دوشنبه
 دل تبرید لعاب بهمانه شیر تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب خیارین آب تمرندی سه تولا آب آلوخاراده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت تولا
 سلاب چهار تولا شربت بنفشه و کاهای شربت نیلوفر و خل کرده به هند و از فصد با سلیق خون پاوانا بگیرند و اگر بنوشند صلیح باقی باشد از فصد هر دو صاف خون نقد
 با و سیر درگیر بگیرند بعد فصد به تقویت آله قری درق فقره شیر و عناب عرقیات خیره صندل کیتول اصل کرده به هند غذا خشک باشد و با و بعد ده روز کاهو
 در سر قرار گیر و فصد سیر بکشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب بلبله بری یک عدد همراه عرق کاوزبان هفت تولا بعد یکپاس از غذا خور اند و صبح
 قوی منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلوخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه کاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
 خیره بنفشه سه تولا به هند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقیج مذکور کاسنی شش ماشه اصل السوسیل سطوخودوس یک چهار ماشه با و سیر و مسطیج
 بلبله در هر یک شش ماشه افزوده گلخانه عرض خیره بنفشه درخل کرده و دهند و بعد سه چهار روز در مسوسیل سنای ملی شش ماشه اقیقون بصورت هفت ماشه
 نقیج و مغز فلوس شش تولا شربین چهار تولا روغن بادام شش ماشه افزوده و دهند روز دوم سمل تبرید لعاب بهمانه شیر خیارین عرقیات شربت بنفشه سپنول
 سمل شش ماشه پاشیده باز بعد سمل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح با و سیر سمل درون مغز فلوس روغن بادام ده دانه سه روز کاهو در میان تیر بادام
 تقویه نمایند باز تیر یک سمل مغز فلوس به هند بعد به تقویت دوا المسک بار و همراه شیر و تخم کاهو و خیارین و خیره و فیه به تبدیل کنند و بر
 تطیب دماغ منقح تیر چهارم مسوده و شیر و نبات قوم نیم پا و خوراند ایضا اول تیر شیر و تخم کاهو و عرق شاهتره شربت نیلوفر سپنول یا لعاب آن به هند
 بعد فصد با سلیق و آخر روز تیر به دستور بعد از آن در منضج صفرا تخم خیارین افزوده به هند بعد چهار تیر اقیقون کاوزبان اصل السوسیل تخم خیره و سنای ملی مغز فلوس
 تخم کاسنی شربت روغن بادام و منضج افزوده سمل به هند بعد حب لاجورد و دهند سمل تیر شیر و تخم کاهو و سنای ملی آلوخارا عرق تاسه و فیه و صندل مالیده سپنول
 پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت تولا نم کنند برای دفع بیست مزاج و سوزش تیر به نبات و سوطات روغن کاهو و خیره و لاجورد و دوا المسک بار و شیر و
 تخم خرفه و کلاب شربت انا شیرین اسپنول پاشیده و دهند بعد با و سیر ایضا بصورت نبات ده و سوزش تطیب تقویه بعد از فصد و تیر نبات از آن
 با سفوف سودا و سنجبین اقیقون به هند و شب حب لاجورد و بخوراند و یا با و سیر همراه شربت بزوری و گلخانه شروع کرده بعد مغز فلوس هفت تولا گلخانه
 شربین هر یک چهار تولا روغن بادام شش ماشه دوا را بچین افزوده سمل به هند بعد شربت سودا و سفوف لاجورد همراه دوا را بچین به هند و اگر سفوف حرات
 کند بقدر رسیده باشد و دهند برای تقویت قلب وقت شام نیم مرهم خطائی بکاشند و دوا را به طباشیر هر یک چهار صرخ لاجورد و مسول در سرخ و شربت انا کیتول
 آیمخته همراه عرق کیتول کلاب عرق کاوزبان شربت انا درخل کرده و فیه خشک پاشیده به هند و مفرج بار و خوراند و چون دوا را بچین بیک نیم پا و یا
 نیم آتار برسد و دو تولا کم نمایند ایضا اگر با خفانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تیر به تقویت مزاج دوا را بچین سمل باین طریق مستعمل است که در
 پانزدهم از شروع دوا را بچین نیلوفر بنفشه عناب لشعاب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خرفه کوفته بسطیج مستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوسیل
 و عرق کاسنی هر یک شش ماشه آلوخارا هفت دانه برگ سنای ملی کیتول دوا را بچین شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلخانه آفتابانی شربین شربت و
 مکرر هر یک چهار تولا مغز فلوس شش تولا مالیده باز صاف کرده و دهند روز دوم تیر به لعاب بهمانه سه ماشه شیر و خرفه هفت ماشه شربت تیر
 دو تولا تودری چهار ماشه دوا را بچین به هند باز یک سمل داده و سمل سوم حب لاجورد و دهند و بعد فراغ از سلما خیره کاوزبان و فخر در فکی استعمال
 کنند ایضا هر گاه دوا را بچین بسبب بریدن شیر از آب میوه یا سرکه بریزند از لاله ظهور رسد قوی او و بیزله همراه دوا را بچین کنند و اگر دوا را بچین شربت
 زیاده کند و سرفه و تب پیدا شود و موخیم دق گردد درین صورت دوا را بچین موقوف نموده قرص طباشیر طین کوفته در شربت بنفشه شسته همراه شیر
 خیارین شیر و خرفه لعاب بهمانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح و دریا توذا الصابون شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام پسند

در کلاب چهار نوع عرق شاهانه پادشاه سر برآورده شربت ناشیرین یا نبات سفید و تولد فعل کرده بنوشانند و دادن آبله و ورق نقره با شیر تخم خرفه و قند و عسل که کلاب خشک عرق کاسی و کپوره و کلاب عرق شاهانه و شربت نیلوفر تخم فوج خشک کشیده نیز معمول است و مفرح بارد با شیر که در شک آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع است و در بعضی احوال پس از دفعه نوشیدن شیر نه با آلتا با کاشی سها شده یا با آب پیچول سفید میشو و در روغن بنفشه و روغن بادام در روغن که در دلم بر تارک سرالند و در روغن و گوشت کباب و در بر تریج کاصدک کافور و کلاب بر جگر کلاب که با کلاب در ابتدا با معالج بهیض جات و لعلات مسکن نمایند و هرگاه احتراق و بیخوشی آتشکی که در دفعه موده از منصفه صغریه بمسمل سودا یا مبطوح یا لیل و یا مبطوح فتمون تنقیه کنند و اگر بیخوشی احتراق زیاد باشد بعد از طریق مارا بچین ساده باید که اندکی منضجات و سهولات بنهند و اگر شکر یک یاده کنند چنانچه بعضی از اولاد منصفه سوزش می افزوده اند از استاد در صورت کثرت بیخوشی اول مارا بچین داده داده بعد مسمل میدهد و در مسمل اگر تنقیه بحسب فتمون کنند نسب بود و گاهی جهت تعدیل در دینه جاده و تسکین جارات و تشنگی و حفظ معالاج و سمج و بوسیر لعلاب پس منصفه می افزایند و گاهی با لعلاب علوی خان یا حنفی شمشه عوض حبلی فتمون میدهند و بعد از تنقیه برای دفع بیخوشی و سوزش تهر دوات بالعبه و اشربه مبطوحات روغن کدو و غیره بعمل آرند و مسکن بارد و رطوبت نزدیک آب یعنی در کافور دران حوض نه جاری باشد و یا دران آب کشیده باشند بنهند و خواب بسیار کنند و به تقویت و تعدیل خمیره صندل و زعفران و ابریشم بارد و سفوف و لوبی جالینوس و علوی خان و سفوف آمل و کرب عرق شیر و غیره و مارا لعلی بارد و شراب الصالحین شربت انار و یا قوی بارد که در قرابا ازین مسطوحه بنجور اند و در مسطوحه و فطول معمولی حسب حاجت بکار بند و اغذیه و فوکه مبطوحه خوراند و قهقه جام مبطوح یا غسل آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند فطول و ازین مبطوح کنند در روغنهای مبطوح بر بدن و سرالند و در روغن چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بنهند و ایضا در صفراوی بعد از تنقیه استعمال مارا بچین بارد و شیر بز و مارا لعلی معمول است و باید که تهر به روغن طریقت یا لعلی صغریه یا زاده نمایند و بهتر آن تهر به ترک ریاضات است و اختیار اسکون و تغریق راس و دادن مسطوحه و تطهیر فطولات مبطوح که در مسند و نه فوخته نیلوفر یا شیر زان یا تخم در روغن بنفشه و روغن بادام و آب کاه و آب کشیده و آب کدو و اندک کافور و سائز یا لعلی یا مارا لعلی طریقت یا مبطوح و در شکرین ظاهر گردد و صندل فطولات که هر تعدیل کابیر در چیزی محلول مثل آب بونه و اکلیل دران داخل کنند زیرا که استعمال در روغن یا لعلی بر دماغ و فوخته غلیظه است لیکن درین حالت ای قوی دماغ چون برگ مور و روغن منان آن نیز آمیزند که در دای محلی مضعف قوت مست و کشیده محلول در مبطوح است و تسکین طریقت بقای کیفیت بلکه محلول بقدری باشد که طریقت تحلیل ندهد و باقی را کیفیت نگردانند و آنکه ترکیب بنشیند صندل از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاه و کدو و تازده از هر واحد یکیم جز و با بونه و اکلیل المک شربت اصل السوسن هر یک یکجز و در روغن بنفشه یا بر روغن گل مفرح نمایند و پیش از تنقیه استعمال صمدات قویه جانی نیست کلاب آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بونه یا روغن یا بکار بند و اگر بعد دوسه روز آب کاه و روغن گل آمیزند بر سر بدن جائز باشد و اگر بکار بند بنایت باشد و روغن بنفشه بر روغن گل آمیزند نافع بود و اگر بعد سهولات ضرورت تنقیه بنهند و مارا بچین یا سفوف سودا استعمال کنند و اگر بیخوشی مفرط بود و خواب ناپاید و بدن مرخص خشک لاغر و ماده کثر باشد و غلبه خون نیز محسوس شود بهیچ وجه مبطوح را نهند و مستقرات قوی ایاریات کباب جائز نبود که دران خوف خون و مایا است و اگر در طریقت بدن تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قوت کتب بنهند و درین حالت نفع مارا بچین ساده و ترکیبات شیرین تر تهر به بیخوشی چنانچه شیرینیم یا نبات سفید یا کتوله یا کاشی بهشت باشد وقت صبح و مارا لعلی نیم کرده و نبات و تولد تخم کپاچا غده وقت شام نوشیدن نیز مجرب است که از اسطوخودوس روغن لمبوس و خورن لعون خشکاش معمولی درین آبچین شده و نه اغذیه بشو و برای گوشت حلوان و چوره مرغ و مالکین فربه با سفافا نام که در روغن بادام سخته و مارا لعلی و فالوده بارد و روغن بادام و شکر آمیزند و در روغن کاه و کپوره و شیرین و خشک که لعلی یا شیرین یا جارات کاه و روغن سبب ترنج و کدو و اناس و قند یا لعلی و زردکی و چغندر می از فوکه ترنج و زردکی و خیار و انار و گوشت شیرین و روغن بادام و در شکر شمشاد و روغن توت و توت بیداند و اناس یا لعلی درین آبچین سبب و خشک کپوره یا شیرین شمشاد که شربت صبح نما خوردن ازین عظیم دارد

و در بعضی ترکیب سفید یا لعلی صغریه یا لعلی صغریه کرام

چنانچه در فصل صفت مواد صغریه و سودای مرکب این سهل بنهند بهمانه سها شده عسل یا نه گل بنفشه گل نیلوفر بر یک پنجاه شمشاد تخم خیارین کوفته و تخم کاشی کوفته شمشاد بر یک شمشاد عسل یا شمشاد و زان بارد و چوب کشتی خشک فتمون یا مسکوت هر یک چهار یا شش اسطوخودوس سها شده و آب بخارا داده و نه ترنجبندی یا کتوله

نعم و در روغن بادام سخته و کدو و تازده از هر واحد یکیم جز و با بونه و اکلیل المک شربت اصل السوسن هر یک یکجز و در روغن بنفشه یا بر روغن گل مفرح نمایند و پیش از تنقیه استعمال صمدات قویه جانی نیست کلاب آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بونه یا روغن یا بکار بند و اگر بعد دوسه روز آب کاه و روغن گل آمیزند بر سر بدن جائز باشد و اگر بکار بند بنایت باشد و روغن بنفشه بر روغن گل آمیزند نافع بود و اگر بعد سهولات ضرورت تنقیه بنهند و مارا بچین یا سفوف سودا استعمال کنند و اگر بیخوشی مفرط بود و خواب ناپاید و بدن مرخص خشک لاغر و ماده کثر باشد و غلبه خون نیز محسوس شود بهیچ وجه مبطوح را نهند و مستقرات قوی ایاریات کباب جائز نبود که دران خوف خون و مایا است و اگر در طریقت بدن تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قوت کتب بنهند و درین حالت نفع مارا بچین ساده و ترکیبات شیرین تر تهر به بیخوشی چنانچه شیرینیم یا نبات سفید یا کتوله یا کاشی بهشت باشد وقت صبح و مارا لعلی نیم کرده و نبات و تولد تخم کپاچا غده وقت شام نوشیدن نیز مجرب است که از اسطوخودوس روغن لمبوس و خورن لعون خشکاش معمولی درین آبچین شده و نه اغذیه بشو و برای گوشت حلوان و چوره مرغ و مالکین فربه با سفافا نام که در روغن بادام سخته و مارا لعلی و فالوده بارد و روغن بادام و شکر آمیزند و در روغن کاه و کپوره و شیرین و خشک که لعلی یا شیرین یا جارات کاه و روغن سبب ترنج و کدو و اناس و قند یا لعلی و زردکی و چغندر می از فوکه ترنج و زردکی و خیار و انار و گوشت شیرین و روغن بادام و در شکر شمشاد و روغن توت و توت بیداند و اناس یا لعلی درین آبچین سبب و خشک کپوره یا شیرین شمشاد که شربت صبح نما خوردن ازین عظیم دارد

ضعیف بود و اگر مرض زن باشد آنرا این مرض از اجتناب حیض ماضی شده باشد قصد صافن کشانند و مرض را باید قصد شربت بنفشه یا جلاب بنفشه
و در اول روز غذا زیر بیاچ چونه مرغ یا اسفید بیاچ آن بکند و یا اسفناغ یا قطعت خوراخ و اما شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم و در روزات مذکوره سابق و اما شیر
مع نخل آن بشربت خشکاش مانند آن بدهند و اگر غلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفر باشد باید که تنقیه بدن با دو پیچ سله خلط صغری نماید بعد
تدریج علیل بتدریج بر طب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و در فساد او کم شود و الیغایه و ای سهل نماید و خرچ او از بدن سهل گردد و این دو اسهال صغری کند
بگیرند پوست بلبله زرد کوفته و قمر چندی از تخم و بیعت پاک کرده هر واحد پانزده دم که آن خارا بست عدد و بلبله و آله هر واحد چهار دم شای یکی و شاهره هر واحد
هفت و دم افستین و می گل سرخ هر واحد شش دم هر واحد چهار طل اب جو شانه تا یک طل با نصداف کرده چهار دانگ غار یقون و یک دانگ سقونیایا یک
کوفته پیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر از این خلط رخ اسهال نشود این حب هندایای خفیفه او پوست بلبله زرد هر واحد یک دم غار یقون چهار دانگ
سقونیایا یک دانگ کوفته پیخته باب جهاسا زرد این یک شربت تمام است بعد از آن نظر کنند اگر این شربت افکایت کند و حال مرض صلاح یابد بر سر و الا تا یک هفته
راحت دهند و بتدریج بر طب که سابق مذکور شد تدریجاً بر سر آن نمایند و در حمام معتدل الحار و داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در این
که اندام بنفشه و نیلوف و برگ کا هو پیخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس همین آب تجلیل فضول از بدن و در طبیبان نماید و باید که در حمام روغن بنفشه صغری
باب بر بدن و سر مانند بعد از آن آب مذکور و تخم گرم بران بریزند تا رطیب بدن کنند و چون از حمام یا آنرا خارج شوند یک خط در آب سرد بنشانند تا رطوبت
روغن آب نیم گرم بر بدن باقی مانده بعد پارچه پویشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد از آن تنقیه بدوی سهل کنند لیکن آن و اقوی
از اول بود بمقدار یک درم یعنی تحلی زیادتی آن باشد و کسیت خلط از او واجب کند و ایضا واجب است که در سالاد و پیچ سله و غیره این عمل نمایند و احتیاق تقدیم دعا می
نمایند بعد از آن آنچه قوی تر از آن باشد و پس از آن آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و در بعضی ادوای قوی و دفعه الا بدای امر مذکور
طریق تدبیر کسی که مرض او از قلب صغریه ماضی باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حار و حاده اجتناب کنند که این مرض لازماً باید که پیچند می گوید که
اگر سببش سودا از احتراق صغری باشد و الا اثری با در رطوبت مثل شربت نیلوف و بنفشه و جلاب و شیرین دهند و تغذیه راس و دهن و بنفشه و بادام
شیرین کنند و شیر بهیا بر سر بریزند و از سر و جرم و قوی و حرارت و عطش و غصب همدگر کنند و در دست احتیاط آب نیم گرم و غسل بر طبعی و برگ بید
و خطمی و بنفشه نمایند و صفت عنایت بهر یک دماغ و رطیب آن فرمایند و معظم درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و سردی است و تنقیه بدن
بمطبوخ اقیقون و مخون نجاح کنند و باین حب بنفشه بکیر بنفشه و در دم تربت بنفشه و روغن بادام چرب که در یک مثقال سقونیای شوی در سیب
یکیم دانگ رب السوس نیم درم جهاسا زرد و چون تربت سفید زردین باشد احتیاج به اصلاح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سقونیایا اگر آب بیابان روغن بادام پسایند اصلاح آن کند خاصه اگر در حب بادام استعمال کنند که گیلانی از جوی
و ادویه منصور و خضر غیره نقل کرده که در الیجولایای حادث از سودای محترق از خون البند الفصد لکحل یا با سلیق کنند اگر خون احمر ناصع آید
آن دلاکت بر وجود داده در عروق دماغ کند و درین هنگام پیچند اخراج خون از رگ پیشانی کنند و ثوب قصد شربت خشکاش و بنفشه یا آب یا بنفشه
نوشانند بنان سمید محکم الصنعت و شور بای تخوم چونه مرغ و جدی و حلالان بکند و کاه و اسفناغ و سرخ پیچته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوف و بویانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز نباشد قصد صافن کشانند و خصوصاً اگر سببش اجتناب حیض باشد و بعد بکند و روز از قصد اگر طبعیت مختل باشد
حققه لیکن در آن نمک پیچد و معمول از نیلوف و بنفشه و برگ کتان و حله و خطمی و سوس گندم و در کوفته هر یک بقدر حاجت بوشانند و صاف نموده فلون خالص
در روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه فنج داده بینند سسل از طبع اقیقون و قوی بصبر غار یقون و خرچ سیاه نوشانند و بکیر غار یقون و دشت دم
صبر بکیر و نمک ثلث دم خرچ سیاه نیم دانگ حجازی منسول سه درم و حب پیچته قبل طبعی بخوراند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و در قاف خرق تنها
گاهی سوره و گاهی در آب بوشانند و صاف نموده استعمال میکردند و چون از او کشند که عمل او بیشتر گردد و با یک نسا زنده و الا با یک پسایند و اگر خون

مؤرخہ رفیق بیگم

بعد از آن تنقیه بدن از مطبوخ افیتون و غار یقون توسط اسطوخودوس نماید بعد چند روز از غایب رطبه هند و بر بدن آداب نیکم گردان بفرستد و در خوشایند باشد
و اعاده تنقیه مطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چند روز راحت دهند و در آخر شربت مسهل طیب را در بعد از آن بعضی جو بوسه مل سودا دهند پس نظر کنند اگر آن مصالح
از سکون مرض تراجم عقل بعضی پدید آید چنانچه بلبل زنده اگر فائده نشود و خوف از آن را نکل کرد و یا باج جالینوس پس این بارچ و نفس مطبوخ افیتون و غار یقون
و مطبوخ خود و شش شش غایت و بعد خوراندن این حیوانات نظر کنند اگر اصلاح یابد و در این مورد خوف از آن را نکل کرد و سکون یابد چند روز راحت دهند
و غذا بطحوم حلال و جدی و با کچک آنها بطریق شور یا با پنجه بخت خیس در روغن بادام بدهند و از فوکه موزیر خراسانی و انجیر خشک پسته بخر بادام خوراکی از انجیر
باد و جویبه و پیوسته و نهند و مانند آن دهند و اعاده باج و در سیرند که نکل تا آنکه اصلاح تمام یابد و اگر از این ایاریجات اثر صلاح نرینند و مرض کم نگردد و این کس
از لاجورد و یا باج بدهند یا باج فقیر افیتون هر واحد چهار درم مجمل لاجورد و غار یقون هر واحد دو درم مقویا یک درم قزفل پست چه بار یک سوده بحر و پنجه شربت حلال
یا شربت پرست پنجه بستر شربت از آن یک شقال تا دو درم و این هر سه رفت یک دفعه بدهند که دوائی نافع این علت است و ازین مصلح باید که بار یا تخم کمره ام
و چون ازین تکریم مرض صلاح یابد عقل بعضی عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که بقویت قلب حمایت تام کنند تا این تنقیه از آن نکل گردد و حیوان باشد
که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و بعضی ریح و مس من گرم نبود و اما المسک ملو و مرقد راجع بدهند و اندک یاق کیمه و قزق با و جویبه یا عرق کاذوبان بدهند
و اگر در اینجا حرارت باشد اینها باید در او گل سرخ و صندل سفید و گل انشی و گاو زبان کشنده خشک قزق و قزفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و در روغن
و عود خام هر واحد یک درم تخم باد و جویبه یک درم بسد و کبریا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور و دانه کبک با بار یک کوفته بحر و پنجه صندل و درم شرب که در آن کاذوبان
تر کرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب چون حرارت قوی نباشد این مخرج منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جز و صندل خرفه و قزفل و صندل
سنبل الطیب سارون هر واحد سه جز و قزق زنب هر واحد دو جز و سیل سبانه قاقله جز و باج واحد نیم درم با بار یک کوفته پنجه انجیر و ادویه بی شوش و شقال یک درم
و یک طل اندر وقت طل آب بچوشانند تا بسطط اوصاف کرده ثقل او در کنند و آب کاذوبان یک انداخته بر آن یک طل فانی و سبوی و پنجه سبز و در تاشل لوقی گردد
از آتش فوداده او نیمه کوره حل کنند شربت قزق و شقال نیم صدف است همچون دیگر مخرج نفس هم برای نفی محسوس این نافع خوف عارض در اوقات فک و سائر احوال
بگیرند با و جویبه و پسته پنجه و قزفل و صندل و عرقان قزق و جوز و باج و سبوی سفید و سبوی و زنده و در روغن تخم باد و جویبه و نارمشک سک هر واحد یک جز و خشک شربت حلال
کوفته بحر و پنجه بکبریا و کابل پسته عود و آملی و عود و در سطل آب بچوشانند تا یکین سطل بماند صاف نموده غسل بطل انداخته با گش معتدل بپزند و کف بر دارند
تا آب بسوزد و فوداده او نیمه بستر شربت از آن یک درم و یک شقال آن مخرج بحر که کاذوبان سطل سطل و فوداده او نیمه سطل و فوداده او نیمه سطل و فوداده او نیمه سطل
سطل آب بر آن انداخته با آتش ملایم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند و سبوی و پنجه شش و کطل و کوفته آب کاذوبان یک انداخته بر آن یک طل فانی و سبوی و پنجه سبز و در تاشل لوقی گردد
در پایتانه انداخته زیر آن شش ملایم کنند تا بقا اید بعد قزفل و با و جویبه و صندل و زرشک و عرقان سبانه پسته پنجه خشک و ادویه نیمه سطل و فوداده او نیمه سطل
کوفته پنجه بر آن بپزند و حل کنند تا استوی گردد و در ظرف آگیند یا صینی بدلند و در هر سه روز یک درم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض ازنی الحال دفع بخش چون
صاحب از آن بر آید و در اوقات راحت بر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و حتی باید صاحب این مرض را که چون از آن خارج شوند از آن فایده سودا مثل شرب
کنند حاد و غیره آن که در قزل سیب گزشت از غضب و هم احتراز کنند و فایده محمود مثل نان حمید و محرم خرفان و جدی و اکیان ماهی و خنجر اضی و شحام آب شربت
و دلت معتدل و ترنج بر و غرض بفرستد استعمال نمایند و با قوی از صاحبان عقل و ادب شربت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شربا بیض که نه کند باشد و نه فوداده
سودا رود سکون یابد و جویبه که سبب بخش نظر کنند و جالس و مواضع باد و لبساتین مزاج سبز تازه سازند و در فصل و تنه اول ادویه مسهل سودا که لطیف باشد
و تنه اول او بر ایشان مسهل بود و بعد از نمایند حکم می گوید که کسی از مایه اولیا از امتلای هم بدن و عرق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع حسب
فصول سال از فایده حسن تدبیر و فساد آن تغییر نماید و میگردد و علاجهش بعد مرعات من مخرج فصل و غیره و در این فهد با سلیق است و غیره تدبیر او بطریقات
و صبر بر آن چند روز بعد فصد بعد از این مایه اولی و فصول و فساد آن تغییر نماید و میگردد و علاجهش بعد مرعات من مخرج فصل و غیره و در این فهد با سلیق است و غیره تدبیر او بطریقات

[illegible]

[illegible]

اگر یاده در مرق یا معده بود بر تفریق معده و احتشاک قلند بطبیع باز خوب بود و کاذر یا ن و باد یا ن و دمنه و از زانو در مصطکی و دود و حبس ساخته ببل از نکه در تحلیل مرق و مرق و انچه با
و چای خطائی نیز مفید بود اگر در مرق نباشد تدبیر فم معده بروغن گل و سنبل و مصطکی و غیره که میسوس کنند و نمک و فطیل بطبیع یا دونه و اکلیل الملک برگه کش
و برگ فرخ شک و شبت جهت تحلیل ریح نافع و دیگر لطوالات معده معمولی و حبس بلین غیره که در کاذر یا ن به طور شبت بلین زرد و دامت حمام نبات سودمند است و جوز
مرغ و زردی پیخته مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماه را که در معده یا ماسار یا مرق باشد به بل مایم نافع احتشاسته فرغ سازند
و فوسفیت و شربت آن و ریخا نبات مفید است گویند کسی که در مرق شربت فوسفیت و شربت قوی از او به شدید الحارثتی و بر علت خضرت که گاهی کتب با ساقی از مرق یا ریخا نبات مفید است
و در الکسک بتدل علیه خانی و غیره شربت خضرت جهت تحلیل ریح از دود قوی احتشاک قلیل از ریخا نبات و شربت قوی که گاهی تدبیر فم معده بروغن گل و سنبل و فطیل و فوسفیت و شربت قوی

اگر بماند و سفر باشد خمیر غلبه باشد هر چه جوشانده گاو زبان چهار باشد کل گاو زبان اندک و میل هر یک باشد نبات یکتوله خوراندند و اگر باقی صغیر صغیر و جوشانده و نر و غیره
باشد و صطکی سوده با کاسنی برشته خوردند گاو زبان پنج باشد و هر چه جوشانده نبات یکتوله و کل کرده نوشتند و باز نر و دوا باشد ایشیم خام دانه گاو زبان
چهار باشد و سینه منق دانه جوشانده خمیر و صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود کل نیلوفر چهار باشد و از این دگر و دوت زیاده باشد باریان خطائی جای ایشیم
گاو زبان بسفنج هر یک چهار باشد و در جینی دانه جوشانده نبات دو توله و کل کرده نوشتند و ایضا در حالت نفخ بود و شکم یکا باشد الاچی سفید دانه جای خطائی باریان
خطائی هر یک باشد خیاریان کاسنی هر یک شش باشد کل سرخ چهار باشد جوشانده کچنیم لبونی حل کرده نوشتند و یا صطکی سوده خمیر گاو زبان برشته و ورق اقویج و غیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر بعض ادویہ نافعہ اقسام جنوں

قشوقه گفته که هر دم افیون با آتش جو جنون را در کبر و درو می کند لکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کند و بتدریج با مقدار آن را در گذراند و گویا که بوی سزای خود
بر او من کل آن بخت برین چکانیدن جنون را از ازل می کند و حکیم علی اکبر که سهوط بنیق هندی ازین خبر باروشن یارم نافع جنون است و گوشت و شکم که در شکم خفای

علاج صبا را و قطرب

[illegible]

[illegible]

بقول انطاکلی در آن تنقیح خلط غالب بر آنچه مناسب باشد و لطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیح منجری که عسل کبود و خصوصاً دریا می نمایند و در
مشارکی او عسل مخصوص آن عضو نابودیه داغی سیاه نیز در بعد زوال مرض اعتنا بقویت و باغ کنند تا آنکه بار دیگر قبول کنند و از هجرات در جنب خلط از
و باغ آنست که در علاج چنین بیاید و خاریدن پایها و شوییدن آنها مسکه و حرمل آب میوه و تراشیدن موی سر و طلای او سبک جزو موثر و نافع و هفتها
و در فاعل را در اینجا اگر هیچ نباشد فائده نیکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دروازه است و در حلقه ام آن بر گاه نوبت به جان کند بدلیل سافل و نهاده
پایها و آب گرم توجیه نمایند و در داغی مادی اگر اجتماع اخلاط در باغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض داغی مادی سطور شده علاج کنند و ایضا
در ماده که در سرتنها باشد حجامت مسره و نقره و قصد رگ پس گوش کنند و شبیه ارات و غرغره و نطولات و شومات و صوطات و عطوسات نمایند آن کس که در
استعمال نمایند و گویند و حسب است که صاحب بهار از نظر کردن بسوی اشیا سریع الدور و از بلندی به پیشی دیدن و از تناول سائر مغزات اجتناب نمایند و بخواه
کشنی تر و خاتم تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سرد را مفید است و گلیانداختن کشنی بسیار در طعام گویند که در درم تخم خناساید و عسل صاف مرشته
لیسیدن و بعد از آن متصل نان بار و غن گاو نبات خوردن و اکثر انواع دوار و سرد مندست و این مجرب و در تمام سرد و دوار و بار و از هجرات انطاکلی
حسب ایسان کشنی خشک تخم شاه تره و واحد پنج درم گل گشتر و تر به تخم متصل بسیار در درم صعلکی هر واحد سرد درم عسل بلبله مربی به شند شربت سه شقال و در
مطلقاً انیش شربت در آنجا گویند که استعمال غلبه در جمیع علاج سرد و دوار ترک نمایند و در نفس گویند که استعمال آب در سرد بهتر از استعمال شراب است و باید تو

یا لیوود تیرید یا القرح و گلاب آب چند روز بقول انطاکلی نافع و شربت آب لیمو و شربت اکن مجرب سویدی است و شیرین خشیاشن با لیمو شیرین نافع بود و همچنین گودی که اگر در دوار
 و سرد را صغرا باشد قی بنفشه بکوبد و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دوا بجمب بلبله و مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخ و مطبوخ بلبله با است که سابق مذکور شد که لیون بنفشه
 چهار درم زیاده است و گلاب روغن گل سرکه بر سر نهند و سرکه که در بینی چکانند و اندک کافور در بینی و مندر و غدا و در آب نارس خوش و غوره نماید یا بجز در مرغ و دهن و کافور
 و کشت و بسکه خوراند چر جانی و ایلاتی بنویسد که بعد قی آب نیم گرم و همچنین با نارس خوش یا بیامرد و در آب شربت غوره و شربت سماق خورد و تنقیه دوا بجمب بنفشه نماید
 و اگر تنقیه مطبوخ بلبله که کند صواب باشد و سفوف بلبله در دوا شکوهره اما بجمین موافق بود و هر صبح آب نارس خوش یا شربت غوره و دانند آن خوشند و طعام از غوره
 یا زرشک یا سماق یا بریاس یا شلغ انکو تر بسیار و غمی نان آب غوره یا آب بریاس یا آب مرو یا آب بریاس یا آب سماق کنند و حجامت پس هر فصل در کسب کوشش موافق باشد
 و اگر دوا ضعیف بود هر صبح شام است جو و کشنی و خشک هر دو بریان سوده باشد که این نسخه بر روغن بنفشه چرب کرده بخورند این را الیاس گنید که بعد قی و تنقیه صغرا از سر
 و بدین مطبوخ بلبله یا بجمب بنفشه و تنقیه قی و شربت شمشیر هندی و جلاب همول تخم کاسنی سرد در صول السوف و صم و شکر سفید در دهن نوشاند و غدا و در دهن شمشیر
 بادام و دهن و تنقیه راس شحموات باره قوی و دوا مثل بنفشه و نیلوفر گل و کسب لطولات محلا و سوطات باره کنند و گلاب سرکه که در کسب و برگ آس نشوق نمایند
 طبری گوید که در دوار که از اخلاط حار محتبس بسطون نافع باشد بقوت مرعی نظر کنند که اگر نفعی نباشد فصل سرد را نمایند و بعد چند روز از تنقیه مطبوخ بلبله یا بجمب
 کنند بکین بلبله سیاه زرد و کابلی هر واحد سی و دو بر سیاه و شان بخورند و مطبوخ بنفشه و شربت اکن مجرب سویدی است و شیرین خشیاشن با لیمو شیرین نافع بود و همچنین گودی که اگر در دوار
 بست درم آلو بخارا عتاب هر واحد سی و دو بر سیاه و شان بخورند و مطبوخ بنفشه و شربت اکن مجرب سویدی است و شیرین خشیاشن با لیمو شیرین نافع بود و همچنین گودی که اگر در دوار
 مشوی سوده جلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد بنفشه و در اگر یک شربت کفایت کند و یا سه بار بنوشند و حقن درین نوع خوشتر است و نیست اگر باین دوا بخورند
 زائل نشود بزرگد و اذخا فقیهه در بینی برفق خطه و در دوار که زائل نشود روغن خجری که در دوا و شربت اکن مجرب سویدی است و شیرین خشیاشن با لیمو شیرین نافع بود و همچنین گودی که اگر در دوار
 گرفته سوه کنند و اگر کفایت نکند و سر تر بهمان اند و اگر زائل نشود و بکین در دوا که زائل نشود و بکین در دوا که زائل نشود و بکین در دوا که زائل نشود و بکین در دوا که زائل نشود
 و آب و بر سر نهند و غدا نمایند و شربت مالشیم از دهن کنند و نظار کنند که اگر نفعی تغییر شده باشد اما معالج سکین نفعی او نمایند بعد از اعاده علاج مذکور
 کنند و کافور بنفشه یا بریاس یا شلغ انکو تر بسیار و غمی نان آب غوره یا آب بریاس یا آب مرو یا آب بریاس یا آب سماق کنند و حجامت پس هر فصل در کسب کوشش موافق باشد
 بعد تنقیه مطبوخ بلبله که کند صواب باشد و سفوف بلبله در دوا شکوهره اما بجمین موافق بود و هر صبح آب نارس خوش یا شربت غوره و دانند آن خوشند و طعام از غوره
 یا زرشک یا سماق یا بریاس یا شلغ انکو تر بسیار و غمی نان آب غوره یا آب بریاس یا آب مرو یا آب بریاس یا آب سماق کنند و حجامت پس هر فصل در کسب کوشش موافق باشد

علاج سردرد و دواهای بلغمی

بعد از تنقیه ماده بنفشه با تخم تنقیه بدن و دوا بجمب بلبله یا بجمب بنفشه و تنقیه قی و شربت شمشیر هندی و جلاب همول تخم کاسنی سرد در صول السوف و صم و شکر سفید در دهن نوشاند و غدا و در دهن شمشیر
 و عاقر قرحا زائل نموده باشد و یا آلو بخارا عتاب هر واحد سی و دو بر سیاه و شان بخورند و مطبوخ بنفشه و شربت اکن مجرب سویدی است و شیرین خشیاشن با لیمو شیرین نافع بود و همچنین گودی که اگر در دوار
 همچون شکست عنبر و جند بیدستر و زعفران و شونیز و در شمشیر و نام و یا همین دوا بجمین و نظار کنند که اگر نفعی تغییر شده باشد اما معالج سکین نفعی او نمایند بعد از اعاده علاج مذکور
 و غیره جو شانیده باشد بجمین دوا بجمین و نظار کنند که اگر نفعی تغییر شده باشد اما معالج سکین نفعی او نمایند بعد از اعاده علاج مذکور
 کوفته بنفشه بجمین دوا بجمین و نظار کنند که اگر نفعی تغییر شده باشد اما معالج سکین نفعی او نمایند بعد از اعاده علاج مذکور
 که در علاج کلی دوار گذشت و در بیدار دوا و شربت اکن مجرب سویدی است و شیرین خشیاشن با لیمو شیرین نافع بود و همچنین گودی که اگر در دوار
 ماکیان به مصالح حار مناسب و لطیفه تدبیر افروخته است که انطاکلی در تذکره که خود نوشته که خوردن ابراج او فایده بسیار و فسن که کینا شس چند روز متواتر با دوا
 و نمادان روغن شمشیر یا روغن با بون در دوا بلغمی نافع و مجرب است و در نسخه گفته که با بون کبار همچون سسک یا قرص لک یا دوا بجمین و نظار کنند که اگر نفعی تغییر شده باشد اما معالج سکین نفعی او نمایند بعد از اعاده علاج مذکور
 کنند و بعد از آن به صافه قشاد اکهار و زعفران و در آب قشاد حل کرده و جو طعم نمایند و از آن طلا بکنند صاحب کامل که اگر در دوا و بر سر نهند و غدا نمایند و شربت مالشیم از دهن کنند و نظار کنند که اگر نفعی تغییر شده باشد اما معالج سکین نفعی او نمایند بعد از اعاده علاج مذکور
 باید که تنقیه دوا و عروق آن با بارج فیقر و شمشیر هندی و جلاب همول تخم کاسنی سرد در صول السوف و صم و شکر سفید در دهن نوشاند و غدا و در دهن شمشیر

[illegible]

اگر از این اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بر آنچیز در علاج امر مرضی یا غنی شرکی مسطور شد علاج نمایند و الا بضاد در اخلاط ساده اول باب طبع شصت
 و ترب که در آن عسل نکات داخل کرده باشند و سایر قیام معتدل فی کنند بحد در بلغمی سسمل حسب ایارج یا بحون غیاث شصت و جوارش سفر جلی و شرب باران اگر گویند
 قوی باشد و صفت قیام یا تنقیح کنند و بعد از تنقیح قیام معتدل و در هضم مثل جوارش صطکی و عود و عنبر و اطریف کشندی و انوشداری و لولی و شربت عود و کافور با
 دو درم بلویان یا بانسون و صطکی و مرایا یا کد با صطکی و عود و سوده و هند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که فی کنند با شایای ملطف مثل
 رتاق پانی یا جوارق و عود و عسل و عسل شربت و عسل شربت با شربت بخورند اگر ترب قطع کنند و در آب
 خوب بچکه عین صلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند فی بلغم اگر در تنقیح معده کنند و الاضاقی که در آن بعد خوردن مسکنی بلغم و ترب بخورند نافست
 و بعد قوی و تنقیح معده شرب خنقون یا شربت عسل یا شربت عود و هند و عود و زعفران صفتی بلغم مثل این انواع در چند بلبله کبابی هفت و درم سنای ملی شانه
 هر واحد نیم درم سارون جمعه قطعه ریون شکامی باد و در غافله هر واحد درم سسمل الطیب صطکی هر واحد یک درم نیم عود و بلسمان را چینی سوسنای هندی
 قرقر مثل مر با و نیم گرم فرس یا دیان اینسون ترب هر یک دو درم هر که کوفته و در چهار طبل آب بچوشانند تا یک طبل آب صاف نموده و درم مسک و یک قطعه کوفته انداخته هر روز
 چهار اوقیه تا یک درم روشن بپزند و بنوشند و عذارین حالت خود را بخورانی شده و آنچه از زیره و فلفل و خنجان سازند و از آن کثرت طعم و غلیظه موله بلغم منع کنند
 و این الیاس گوید که حل طبیعت سخت جاده برای جذب ماده پیوسته اسفل کنند و این صفت بسیار نافع برای این علت است سنای ملی هفت درم قطور ریون رفیق سه درم
 بزنگمان حل به صطکی سوسن گندم کشک چون هفت درم هر واحد یک کف هر که در سه طبل آب بچوشانند تا یک طبل آب با نذ صاف کرده نمک طعام یک درم و عسل و عسل هندی هر واحد
 دو درم و نیم از این نیم درم آمیخته کنند و یا تنقیح معده یا این قوی نمایند تربا بارگ و کوکب و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قیام کنند و آنچه از زیره
 دو درم و نیم خربزه نیم گرم شربت یا شانه های آن دو درم در سه طبل آب بچوشانند تا یک طبل آب صاف کرده اندک نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد
 بعد از آن دو درم کافور شکری یا یک درم گلاب صطکی تناول کنند و اگر غشیان ثوران کنند و قی و شوار گرد و آب گرم مسکن بچوبید و ده یا سسمل بنوشانند و در راه او افعال نماید
 و در صلی پر مرغ و در عسل بادام کوفته در آن قیام سسملت اید و طبری گوید که اولایا یا جارت مثل ایارج نفیرا دهند بعد از حل طبیعت بچکنند که در دوار بار و بار یا به طبع
 انقیصان بنوشند و تغذیه در نیم روز تغذای محمود نمایند و در کثرت ایارج مذکور و کثرت درم در چند و صبر یک جز و مر و کل شمشیر هر یک دو جز و سسمل الطیب
 و صطکی هر یک نیم جز و ساید و قیام فی که از عرق سطل یا در عسل نارین یا در عسل صطکی ساخته باشند و آمیخته بر خورند کتان طلا کرده بر معده بچسباند و از نفهم معده در روز

تتبعه بطبع بلبله مع شاد و تر و انفع صبا با کهن نمائند و قبول طبری اصل طبیعت بجهت بلبلن کنند و گنجینه شرفی نشاند و امر قتی از او اشیر و گنجینه آب گرم و آب
سرمی و گنجینه و ان مثال آن کنند و تابین و طبع صراف نمائند و بعد از آن مال اشیر و گنجینه بنوشند و ایضا بعد تقیه و راه و حار قتی و انار و دانه و شربت حاصل از این
و سیب انگور و جوارش طباشیر و خمیر خود و شرب آن که می باشد با طباشیر و قه و طلا و دار و بر و سوده و جوارش انار وین با شیره و دانه هر دو کاسنی و کشنی و عرق التلباب
و شربت نهشته بلبلن و تجویس گوید که اگر دوده خط صغری باشد با مال اشیر و گنجینه و نمک آب پیچ خرنه قتی آورند و بعد آن قضاغ نیم گرم با آب گرم شرب گنجینه و آب
نیم گرم بنوشانند بعد پاک شدن معده از قی شربت خوره و شربت سیب با دانه یارب میاس و مانند آن بنوشانند و دیگر نیز صندل سفید و مرغ هر واحد و در و در و گلاب
سه در و نیم هر یک با یک استاید با آب الی العالم و خرم گلاب اندکی سرکه برشته بخورند و گلاب الیله بر معده صفرا کنند و اگر پاچه گلابان و قه و طوی بهر و آلوده بر معده دهند
نافع بود و ایضا این نفع صلبه استعمال کنند و پوست بلبله زده و درم کوخارا بسبب عدد و تر خندی از تخم پاک کرده یا نژده درم بلبله و زرشک ستاد و تخم کاسنی و کشنی
و افستین و سی هر واحد و چند درم شاد و تر و صفت و درم گل سرخ کشنی و خشک یک است و نیم نهشته و اصل السوس هر واحد چهار درم و هر یک از این پنج اصل بنوشانند تا یک
صاف کرده هر روز چهار وقت از آن گرفته نیم مثقال صبر بران انداخته و پاک قه و گنجینه و قه و آب کاسنی بنوشند و غدا خورده یا بهر مرغ آب خوره یا آب انار یا آب

[illegible]

که از رسیدن سوزی به سر باشد و غنای گرم قابض چون روغن مصطکی و آذوقه سداب و آجودان و سداب گرم و پسرانند و منقرض میاید و بخی و شنبه اند و قسطم و ازین هر یک که تواند

[illegible]

ذکر ادویه پونا نیه مفید قشام صرع

هرگاه و بچه خطاف را در زیادتی نور گرفته اند و شکم او بشکافند اگر دوسنگ یکی مختلف اللون و دوم یک رنگ براید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در بویست
شتر یا بچه گاوی که گرفته بر صاحبش تعلیق نمایند صرع را نعل کند و تخم بوشنج رئیس سید و اگر جلد پشیمانی خرگوبه نرود و مرض بشکافند بشقوق بسیار و بر مصرع آویزند
بنوعی که جلد بشقوق بر سر پشیمانی آویزند صرع را نیکو سازد و پس از آنکه در حال تجدیدان کنند و دجالد جراح که از حده بگلیان بزرگ بگوید برای تعلیق تاد بر صرع

باید که وقت نوبت که هر که از موی و پای و پشم و دوخته باشند و درین گذارند تا زبان آنها خایه در برین کشاده ماند و اعضای صریح و نهی و غیره کل طبعی بجا بماند
 و گرفتار نیست و پادشاه از مطهرات و نجس و حشرات و خجرات و شرم و مات غیقه فعل آرند و اگر سرخ بر دهن و سوس چوب کرده و بایان فیه قرا
 آلوده در حلق بگرداند تا طوبت بقی براید و خصوصاً در شکر می معدی فی الحال نفع اینند بقول اسکندر از تخمین سر حتی الامکان انبانی الغور افاده حاصل میشود و بعضی
 این کار نگید و سر بجا درین نمک سبوس گندم مفید نوشته اند و یا بجای و درین سیاه و زرد البیض سیاه و قسط تلخ و نپند اند و مغز تخم بید نجیب و واحد یکتو که نگید کنند و در وقت طوبت
 بر موی کردن بماند و جن بیدر یک باشد و عود صلیب و سبب آب یک است اما بر پیشانی خنای زمانه و اندکی ازین و بر بینی و دندان و در بر بوشاید پیش سینه که دست پایی و در سینه تمام
 بگوید که حالت اصلی آید و مالش اطراف سر بر چرخش یا داخل است و باز دوران نیز نافع بود و از جمله سوطات نفوذات که در اینجا عمل می آید سوطا بر کتانی خرد یا یک
 بسکه پر و در گذر دست نالیده است و کذا سوط بنقد بندی محمول چون تخم پاپاوش یا تخم تری تلخ یا کدوی تلخ اند که آب ساید و بر بینی چکانند فی الغور بر بوشا رود و اگر در آنکه نشان
 چند عدد فلفل گردانند و در مطبخ بیاورند چون خشک شد و از آن فلفل دو عدد آب ساید و در در و سوراخ بینی در قطره وقت نوبت بچکانند صریح با کل نائل شود و در غن
 بنا گوش فیل است و در پیگیر فته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه را آب تر کرده و قطره سوطا کنانیدن مجرب است و قطره شلک نشا آب سر زگوش که از آب بر نر بوش
 و صحر مطبوخ در بینی نیز مفید که از اشوبه و خرد و نوشاد نیم جز و صبر قطری ربع جز و در دهن خنجر ساید و چند قطره در بینی چکانند نافع و کذا اقطره آب پیاز سرخ و خوش
 وقت نوبت از آنکه شد صریح میکند و اینها را تخم کلیم کان عفران فانیذ سادی در آب ساید و وقت گرفتن صریح سه چهار قطره در بینی چکانند مفید و گویند که در
 محلول در بینی چکانند صریح را در مینو نوبت نفع کند تلخ که بر دخت و عشر میر باشد و رنگ گوناگون دارد و پدید نمی آید و آنرا خشک کرده با هموزان فلفل گرد گرفته
 و در وقت صریح در بینی چکانند مجرب است و یا برگ بار بنال خشک ساید و بقدر یک نخ در حالت نوبت با بنوبه بنامه و در مخرج برینند و در مطبخ از دست بنشانند

مزيل صرع است و طعمی گوید که چوک گوش بغل نقطه جلد کرده بر صاحب صرع آویختن نفع میکند و مستقر بدروس گفته که اگر لاصی الصنع کف کمال نفع دارد
 او نیز در سکنه از صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز نافع صرع است بنابرین هر گوید که اگر قطعه جلد اسد در میان بری انسان بسته در گردن صرع از
 نافع بود و نوشیدن نمیر با پیچید و انات مخصوصا گوش را سر که از مجربات است و همچنین سنگ عقیق ساییده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سوطان
 در آب چند نیز نفع دهد و گوید که سوطان و وزن جبهه بر غن بادام نخست و سوطان استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گوید که یک مثقال از ان با
 شک متواتر خوردن مجرب است و جالینوس گوید دیدم که شخصی استخوان انسان جبر عین میداد و خلقی کثیر از ان شغای یافت صاحب خلل صرع منسوب
 که استخوان سر آدمی همچون سر سباییده هر بار دو درم از ان بخورد تا سه روز هیچ انواع صرع را سودمند است و اگر احیا ناعود کند هفت سر مکنس کند با قدر
 آسباییده و بینی چکاند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حکایت بکنجین چون بسیار نافع است و گوید که فعل او مثل فادانیا است و تئیکه سوطا که در شوالین جلیا
 گفته که خوردن عاقر حاسب سرشته مجرب است و رازی از ان صرع مجرب است مالتی گوید که خوردن گوشت هر دو سوطا باغ اومع سر که دفع صرع است کذا
 و باغ خشک که پس بقدر عدس را بچند بار باطبخ مرغ خوش مخلوط کرده بسوطا کردن و جالینوس گفته که خوردن تیششای دهنی بمل نافع صرع است هم اد
 گوید که خوردن هم خر سوخته یک مثقال مفید صرع است هر مس گوید که اگر از سم است خراششی ساخته در انگشت انداخته صرع در کند و کذا اگر جمل بریان
 بقدر یک مثقال با سر خوردن صرع در بخند اوی میدنویسد که سم خراش یا و ششی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هر گاه جگر خربان کرده خورد
 نافع بود و ابن نوح گوید که گوشت جمل بریان یا بطن نیست یا روغن کبچد برای صاحب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت زب طبع
 بهشت و شوی نافع صرع است ابن سرافیون گوید که خوردن خربق درین مض بعد یا سم مجرب است و سنا شانی است و صاحب خلل صرع تجارب
 نوشته که خوراندن جند بیستر شربت کمال هر روز و غذای چوب ساهه الا صرع مجرب است و سید گوید که هر روز خوردن و شغال پنج آنخوان تاسی روز
 مزيل صرع و مجرب بن است و بعضی برای صرع سودای یک مثقال از ان شجره کرده اند و خوردن کبریت نیز مزيل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی
 در آب عنب مجرب با اختلاف است و شمع غالیه و کذا امشک شربا و شمع و غا و سوطا بر غن کذا آتش باناک سداب جند بیستر و روغن تخم عوج و صلیب و زیتون
 و کذا نخود سیاه مسلوک مطبوعیت خوشبو و صغیر اکلا و کذا شرب غاف عرقی و درم که کذا بجمین سلی هر روز و کذا انحصیر التعلب کبیر اکلا و شمر انسان سوخته شمع و
 و کبریت شمر با از مجربات است از ادای دیگر نقل کرده که شرب بیضه سنگ شپست و سم چپ چهار و شش محرق و پر زانوی خرو سب و اثر جند دنی و انقلاط
 ماده و قندهار آب طبع نخود سیاه و کذا تخم شاه سفرم و آنخوان بز سوخته و سننین و حجر القرد و فیتون خون جدی بول انسان انحصیر و صحنه صغیر و قرقه و
 و سلیخ و بلع جگر یک ساعتی که زنج کنند و گرم باشند نیم درم و اکل هم چهار و شش و اول ه چند روز و کذا جوت بن عترت خسته ساییده هر روز یک مثقال بشرب
 تا یکسال متواتر و همچنین باغ او و خون و تنها و شرب کذا پر اسب بسر که کذا انحصیر و زب سکه بمل با تنها و کذا باغ شتر خشک کرده بسر که در اد و سوط
 هر ماه و کذا خون خشک و شرب تر آن می یا برگ یا شنج یا شانه او و شرب پخته و کذا قرن کوزن بشرب کذا اکل حنای که درم بشرب کذا ماده و است اکل من کذا
 از طلا و نقره خالص صافی صغیر ساخته در شرب یک شبانه روز و کذا اختان شرب نوشیدن و صغیر کوز بر صاحب صرع تعلیق کرد و کذا اودان شرب غلات
 طلا و کذا زهره سنگ شپست سهری بمل کذا که با دو درم بسر که کذا اختلاف جاموش سوخته سوده مثقالی باب کذا زوقای جذب بصنع عربی و کذا امراره خرو و خشک
 سوده بسر که کذا باغ آن بسر که دریا خون او و بشرب یا بمل کذا فقه بمل یا بشرب لقم زهره خرم بمل کذا زهره سلوی و کذا امراره سمائی و کذا زهره کوسفند و سوط
 و باغ خرو سب یا زهره او یا زهره سنگ شپست و یا خون او یا دو وجه زهره بشیر و خرم یا زهره که یک جبهه شک یا سکنجین بیش بخور و یا زهره خرم یا آچند
 بدوام یا بول قنفذ و خون او سه روز متواتر یا روغن یا بمل یا زهره یا شانه یا شاک یا زهره که حاضر باشد بشیر و زهره یا زهره که گفتا و کحال نیزه خورد
 و تعلیق درخت سداب مع پنج و شش و برگ در فو و کلمان بسته بر کردن صرع و کذا زهره صغیر و کذا یک شجره چهار و شش ستر تبدیل آن در هر سال و کذا اموی
 سگ سیاه و کذا زنج فاشا و کذا فادانیا می می مثقال و کذا زهره کذا چشم سقنقور و کذا او پنج و کذا فادانیا زهره معدنی و کذا الکملک و کذا اطراف باور

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر بعض ادویہ مفید است

نفع من رشک افلاطون و اودیه فیضی از سحر و جادو که در غرض خیر است و در شرکاء و طاعنا و خطانا و قطره آرد یعنی مجرب است و در دوزخ و بر سر تاج و یا جادو نیز بقدرت و قوت باشد

باب مطبوخ انیسونی مصطفی بچند دگاه گاهی محلی میسازند و نمکیده سرآب مطبوخ با بون برنج سفت صحت یودینه قرفعل سلینج بسیار است و عاقر قرقها
 و باطلی که در علاج لیشر غسغش کور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیاید تا آنکه گرم کرده بر سر نهند تا آنکه سوی بسوزد و غذا بخورد آب بریت منسوب در
 آنکه نان خشک در آن مالیده بدیند و بعد از آنکه شتر هفت روز همین تدبیر عمل دارند و اگر فاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تازه روز یکبار بریزند و اگر فاقه
 نشود و امر و اصلاح نیاید با الاصول بروغن بیدارنجیر که در آن ایارج مخمر بعسل مالیده باشند آنکه روغن با دام تلخ بران بچکانیده بدیند و این روز
 تا پنج روز بدیند تا در بول آثار نفیض ظاهر شود و غذا بخورد آب باشد و بعد از آن این حب از دو نیم درم تا سه درم بدیند تر به خراشیده ایارج خفیف بر او اندازند
 بلیله کالی حب الفیل هر واحد چهار دانگ شحم خظل شیطیج هندی جاوشیر هر واحد دو دانگ چند بیدستر یک دانگ همه را نرم سوده جاوشیر را در آب گندنا
 حل کرده سرشته جهاسازند و اگر این صلاح نیابد ایارج جالینوس و ثبایدیوس و مشردیوس و بیدریج دهنند و بعد آن تریاق کبیر بدیند و غرغره با ایارج
 و عاقر قرقه در دل سازند و غذا بخورد آب کبوتریچ در پرواز آمده و گنجشک دقبره باشد و شربت عسل با فاوید ساخته و خندقیون و شراب ریجانی بمقدار
 زمین او را متغیر نگردانند یا بنید زیدی و عسل بنوشانند و چون مرض با خطاطاید در حام داخل کنند و روغن بلسان یار و روغن قسط یا روغن نار درین بریزند
 باشد و در آن آنکه چند بیدستر و عاقر قرقه حاصل کرده باشند بر سر نهند و باید که از دادن این محجونات در اوقات شدید الحار و بلدان حاره اجتناب کنند
 و کسی که در بدن او حرارتی ظاهر شود در آن جودت تمیز بعمل آرند طبعی گوید که سکتة حادث از خلط بلخی از عسل الاخلال منقسم بدو قسم است یکی آنکه سکت
 غلطی کند شبیه غلطی ناظم و کسیکه از سکتة غلطی کند و در دهن او کف اید البتة خلاصی نیاید و دم آنکه با وی غلطی بنمود و تنفس و حرکت تشریفین
 در بدن ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست که خرقة بایک در آن صبر و انستین تر کرده باشند
 آغشته بر سبب بچیده نهجی که ممکن باشد در دهن انداخته تا فم می رسانند و حرکت دهنند و آنکه ایارج بچک بالاندا تا فی حرکت آید و بجهت حاد
 که در آن سکنجبین و جاوشیر دقنه و چند بیدستر و فریون آنکه از انما باشد لعل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نگیرد سحوط بروغن که در آن فریون و جاوشیر
 بچخته باشند بکار برند و اگر چه در سحوط خطرست و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همینست و در آن ایفقه زیاده باشد
 که آید گرم کنند و بر سر کلاه نهند نهاده بران آییند گرم گذارند تا نمد و داغ از آن گرم گردد و ایارج محلول باب انستین در حلق ریزند و ساقین او محکم بپند
 و در بینی او فیتیله بکشد و جاوشیر و چند بیدستر و مشک نهند و طول بروغن زنبق سی درم فریون سه درم یگرم بریافوخ و شیون بریزند و در بر دو گره
 دو فیتیله ملوث باین روغن نهند و یکبار باب گرم و بار دیگر بچقنه های حاده که مذکور شد حقه نمایند و چون سکتة منحل شود و استرخا ظاهر گردد و درم انداخته
 گرم مثل کبوتریچ در پرواز آمده مطبوخ بنخوسیه و زیت رکابی نمایند و در هر بقیه یک شربت از حب منق یا حب شیطیج یا حب سکنجبین یا حب صلیبیون
 بخورانند و در هر حب روز حقه حاده لعل آرند و باین حقه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل مشردیوس و اگر فاغیس کنند و در هر حب
 از دو فصل سال ایارج لوفایا باب بلیله سیاه و انستین قنطاریون بخورانند بعد از آن تریاق کبیر محب بقدر یک درم بسده دقنه در سه روز بدیند
 باین طریق که قسط تلخ و عود و ج هر دو در شراب کهنه بچشانند و تریاق و دو دانگ فصد داده و دوسه جرعه از آن شراب بنوشانند و در غذای او از عادت ناخوشانه
 تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود بعد از آنکه در آن شبت و عسل و نمک بسیار جو شانیده باشند بدیند و در قی کردن کوشش نمایند بر آنکه اگر یون خلط
 تریاق از معده و ظهور گرسنگی قی کنند خلط لقی برآید که از آن بسبب غلط و لزوم جهت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سایر اعضا روغنهای گرم
 بمانند و تدبیر مغلوبین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت داغ با دویج حار و محله دانه زیاد نمایند تا سکتة خود نکند چه اگر عاده نماید یکبار
 ایلامی و جرجانی می نویسند آنجا که سبب سکتة بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقه کبیر
 و شیاف مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکنجبین محلول و شاق و زهره گاو و شحم خظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ از
 باشد امید که تر بود پس اگر طبعین امید بدین تدبیر استغراق و الفتح سده و گرم کردن داغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بچخته تیز و اگر بدین تدبیر

نهند و اگر قی ممکن باشد با دخل بر روغن سوسن یا زیت چرب که در محل ارند و خصوصاً چون در فم معده او استملا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفی نماید
یا بند و رقی فائده دیگرست که تنوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکنه بارید با طب گرم کند و تسبیل ریاح ایشان بجزیری که مخرج او باشد باید کرد از ان
نخفت یا بند و گاهی بیدارت بدشمن کرد و بهر دو من که در صرع مذکور شد کرده می شود تا ندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کند باید که روغن بیدار
مطبوع باب سداب هر روز دو درم بمالوا الاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از ان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد از تغذیه بقدر
بند قی از تریاق و مشروب طوس و از شلیشا و انقردیا و سچینیا و مانند آن و جوړ کنند و از مقررات چند بیدستر مثقال بهار العسل و سچین عسل یا سچین
بقدر با قلاب بند و عرض آب بهار العسل ساده یا با فانی و سچین حاجت نوشانند و چون نخفت یا بند غرغره و محطس بکار برزند و محجم بشرط یا بغیر شرط
حسباده بر زقار نفقه نهند و در گوشت بچنایند و بعد سه هفته بحمام برزند و آن روز و غنمای گرم بمالند و از غرغره فائده برای ایشان بعد از تغذیه کله
طبیخ حاشا و بودینه و زوفا و مانند آنست در سر که مخلوط بهار العسل و ایضا آب چند که در ان قرق را و مویز و حاشا و سماق جو شاییده با قوی تر از ان
آنست که بگزیده فلفل و دافلفل و زنجبیل و مویز و دوبره را رنی دگل سرخ و سماق و کوفته بپنج سرشته از ان شیافات سازند بعد بطریق مضبوط غرغره و روغن
زوفا یا مصطک استعمال نمایند و قریب است چون بهر طریق بعمل آرند فلفل و دافلفل و در دل و بودینه و از مضبوط بودینه و مویز و فلفل
و مویز پیش خردل است مفرد و مرکب بدان مثل گل سرخ و سماق ایستختر ناگزیرست و دوز از شایه فائده درین باب است و تاثیر او تویست و کاش و غنمای
مقوی روح که در اعصابست و برای جبر اعصاب محلل فصول که در ان سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد از ان روغن مزج و روغن باد
و شبت و روغن ازخ و خصوصاً بر سر چه درین عتقاد بامر اس حاجت و خصوصاً که روغنهای کوره از زوفا و صغیر بودینه و حاشا و مانند آن قوت افکند و در
و تغذیه صاحب سکنه لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بران تنها اقتصار نمایند و ان با بجز خشک ایشان را نیکوست
و شرب بر طعام مضرت تر از شایه است و چون اراده افکاش قوت کنند اگر قبل غذا بر یا صحت خفیفه اقدام نمایند و اعضا می مستقر بر حرکت دهند
باک نیست و بعد تناول غذا بصحت خواب نهند بلکه تا نزول غذا و انضمام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن مانع را ندانند می کنند و از افزاید
ابخره غیر منضمه محل میسازد بسبب منع آن بضم غذا و قوی جو را با حدس سختی برای ایشان نیک است و مویز و بادام و ابخره از نقلهای نافع برای ایشان
و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه در ان فصول است و گفته نیز برای آنکه آن سرلیغ نفوذ نایم و قلب است بلکه موافق ترین شراب برای ایشان
میال هر دو است و چون سکوت را تباید دام او توقف کنند تا آنکه بکشاید گاهی حیران میباشد و نا بهتاد و دو ساعت آنرا بگذرانند و اگر چنین نباشد
بلکه تب سبب ورم و عفونت بود آن مملکت است و بداند که در سکنه و فالج مجاز تنگ میگردد پس او به مستغفره استغفار ما و فاعل آن نمیکند و
گوید که اگر چیزی از علامات و آله بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مریض را بجزیری از افزاید و ادویه ناگه شوق بهفتاد و دو ساعت بر مرض تحریک نمایند و چون از
تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در کشادن درین ادویه سعی نمایند و آب مطبوع زیره و انیسون بادیان که در ان گلقدار لیمه صاف کرده باشند بیک
بخلق بچکانند و عضل ساقین باز و محکم به بند و کف پای او بمالند و روغن گل در سر که بر سر بزنند و حقه حاده مثل این حقه استعمال نمایند با بونده اکل اللمک
برنج اسف شبت جده خار خشک قنطاریون فلیطه و دقین هر واحد یک شست عاقره حاقا و القمار حریبی سفید تخم خنظل هر واحد سه درم و طنینا سداب
هر واحد چهار درم تخم بیدار بجز در تخم کرفس ناخواه هر واحد ده درم همه را در پنج وطل اب جو شایند تا یک وطل بماند پس نیم وطل از ان صاف کرده جاد شیر و سچین
و قتل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم و ادویه از منی بکیر در روغن زیتون روغن بادین یا روغن قسط هر واحد یک او قویه آینه حقه کنند که نافست
سقوط نفقه و فالج بکار برزند و اگر حاضر نباشد آب سیرافشده بانگ روغن خیری سحوط کنند و اندک کندش و چند بیدستر و خرقه از پنبه در منده و عطسه آرد
و اندک سچین عسل یا آب گرم قدری روغن خیری یا گرس یا سوسن یا کاشکیش آب تراب افشرد و در حلق او بقیع و غیره بچکانند و در حلق او بر روغن چرب
یا با روغن فیکر آلوده که داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روغن زیتون یا اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک جوړان

فصل در علاج

نیز در امراض

فلفل کنندش جاوشیر و واحد سه جز و ملوثر خردل مر قفل هر واحد و جزواشش مشک هر واحد نیم جز و آب کفس سرشته بقدر خود جها سازند و چون فاقه
 روغن بمانند و با سفیداجات غذا سازند و تریاق یا شر و لیطوس و هند و تریاق الذمجه بست آب بادیان اینسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره بیشتر در دست
 پدیدند و بعد و هفت ماه الاصول بروغن بیه بخیر و مشک بنوشانند و از ابرج جالینوس با غار یا دانه و این و روغن و علاج این سائر امراض بار و مجرب است و معروف
 بروغن مبارک است قوم شامی یک اوقیه حلبه شونیز و واحد نیم اوقیه جندبیت تر سیوفل سفید و سیاه هر واحد سه درم هم در در سه چندان ریت بسایند و اگر که
 تقطیر نمایند و حقا او نمایند که مجرب است هر بخور که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان حکایت و این بخور از مخدرات مجرب نیست فلفل سفید و سیاه و فلفل
 طارحی نیمه هر واحد در درم یک گرم کرفس غار بقون مصطکه مغرجه الصنوبر هر واحد پنجم درم جندبیت شرم غنفل هر واحد سه درم بسجند آن سلسله شری و این درم

علاج سکتة دموئی سوداوی

در دموئی بزرگ تمام فصد سر و از هر دو دست نمایند و خون زیاد گیرند که فی الحال فاقه حاصل شود و اگر حاجت نیستند فصد گهای گردنی صاف نیز کشانند پس جها
 ساقین فصد رگ بینی نمایند و بعد هر دو ساق و باز و بصلبه حکم بر بندند و کف پا بر بندند و اصل السوس کشانند و صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین و عسل بکاف
 داخل کرده در حلق چکانند و تلید طبیعت حقه متوسطه حقه حاد و علویان نمایند چون پیش از غرغره بسکنجید و آب گیم کنانند و ترنجبین داغ خفشانند
 و بعد از تنقیه مفرجات معتدل استعمال کنند و ایضا برای قنوت سر و روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر اند و شموات بار و مقوی داغ مثل صندل و گل و سرکه بپزند
 و بسکنجین بنوشند و در آخر برای دفع غلظت خون گلخانه در عرق بادیان گلایع عرق گادان یا در آب طبع خود مصطکه حل کرده شربت بزرگ و جوارش مصطکه و جوارش
 مکر استعمال نمایند و عاده حقه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشانند سکتة تلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب و الشعیر قیق یا زرد زنده بنوشانند و فراوان
 و زنده و بتدریج بخور آب شور با گوشت مرغ و تیه و دراج دینند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه بر بعضی نه ماشه حقه شربت عرق شاه تر و بخور کنند
 مطبوخ شاه تر و غلبه شفته و گل سرخ هر یک هفت ماشه و نیز منقی و دوزله و بانی پنج عدد شربت عرق شاه تر و غلبه شربت هر یک با آذوقه سفید و صبح بخور
 کرده و آلبه صاف نموده مغز خا و شربشش توله ترنجبین شربت گلخانه هر یک سه توله آلبه باز صاف کرده شربت سنت چهار توله شربت و در آخر آب لیمون
 اضافه نموده و روغن داغ هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجا آب گلایع عرق شاه تر و الکافه وقت و در آخر دانه شام شله بنوشانند که در شرب با عسل
 بخور کنند و صبح بتدریج گل گلاب و زبان بر سیاه و نشان اصل السوس حقه یک گیم که هفت ماشه در عرق کوه شاه تر و گادان یک شمشق ارجوش کشانند که نیمه آلبه و نیمه شربت
 و یا گادان چهار توله داخل کرده تخم ترنجبین هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور و همین خط چهار پنج مسهل داده حدلات خون محل دارند و شربت راز سکتة
 دموئی همانوقت فصد قیال از هر دو دست کرده و خون ریب سه با گرفته امر تا لیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوائی بجم و انگشت در عرض یک
 در طول از چرم گامیش ساخت بروغن مبارک یا بروغن فریون جرب نموده بر سر بپازارند و پیوسته جند راد را بگل سدا گلاب حل کرده بپاشند چنانچه سیدترین ترنجبین
 عصر بهار بخوشانند پس تنقیه بدن کردم طبری گوید که علاج سکتة دموئی اول فصد است پس غرغره پس حقه پس جوب پس ترنج در در بلده رزی محالجه صاف سکتة
 دموئی فصد کردم و باند سعی بکشاد و بعد آن استر خا ظاهر نشد زیرا که فضول در خون مشایک بود و خون با وجود فساد کیفیت کشیر الکیت بود و اصل آن
 ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول خون محل گردید و داغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود استغفران آن حقه و حب ترنج و اسفغان کردم
 و در سکتة سوداوی اول فصد با سلیق بعد حقه معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بجلال مخرج سوداوی جمع کنند و از چرم گامیش با کرم تر
 حذر نمایند و اگر کرب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن یا با سلیق و یا باطبی مناسب بود پس حقه معتدل با سائر سکتة بلغمی و در آخر مخرج سودا و فصد

علاج سکتة مغزی و سقلی

انچه در علاج امراض دماغی که از زیره و سقطة افند که کور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر و کشانند و حقه های مناسبه بکار برند و در تنجین دماغ و ترقیق و تلطیف
 بیشتر کوشند و بیست اطراف بنوار و دکن زدن چوبی یا دواچرم بکف دست و پا و بر سر در دفع بنوشی اثر عظیم دارد و از دیگر ترنجبین مستفید میسازند و از فی الشرب

طعام غلیظ یا بسیار خورده است چنانکه تا دهن او بکشد و پر مرغ چرب کرده با یارچ فیهرا آلوده بخلق فرو بریزد پس اگر قوی نشود متوج و تحریک آنرا فایده کند چنانکه در
 داغ گرم کرده و اگر بر ریه رخ موس چرب کنند نافع تر باشد بعد از آن وقت گردن و پشت او بر رخ گرم بمالند و بای او را بر رخ فرغیون روغن قسط و زعفران
 و مانند آن بمالند بعد از آن تخم بلبس از بشعیر چربی لطیف مفتوح کنند و اگر تر یا قیصر و دلیوس باشد یک شربت آن در مال الحسل حل کرده در خلط او بریزند
 و اگر حاضر نباشد معجون سحر بنیاد و الفرو یا و شلینا جانز باشد و اگر کثقال از سبکی بیخ یا حلتیت یا چند بیدستر در مال الحسل حل کرده بخلق او فرو بریزد موافق باشد
 و اگر مسهل دادن ممکن نباشد نافع تر از فرغیون نیست صفت آن سبکی بیخ شق جادو شیر قمر صبر چند بیدستر حل بر یک دو درم فرغیون یک درم شحم خنظل و نیم درم شکر
 یک شقال بعد تنقیه در آب گوگرد نشاند و در حمام خشک نافع است صفت حقه حاد شحم خنظل قنطاریون باریک نوا شربت حلیه سداب استخراج هر دو و حقه
 سبکی بیخ دو درم بوره کاسنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم ادویه در یک انار آب پزیزد تا بمقدار نیم انار باز از صاف کرده
 ده است از آن گرفته حقه کنند اگر دود بیرون آید باز عاده آن نمایند تا طوبت بسیار فرو دارد صفت روغن فرغیون که بر صحرای پشت و گردن باشد
 بکیزد آب سداب کوفته افشرد که یک انار و روغن موس ده است را مسخته آتش نرم بچوشانند تا آب برود و روغن بمالد پس قسط و عاقر قضا و جبریت
 هر یک سدوم و شیر و زرد و فرغیون هر یک شقال ساییده در روغن گرم امیزند و حل کنند و اگر روغن طلسان حاضر باشد سدوم با دی امیزند و الا لا ب
 اگر چه شعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار بند صفت روغن قسط بکیزد با سبیل با زهر اسب و ج سبیل هر یک ده درم قسط سی درم و در کینیم انار آب پزیزد
 تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن نیست با انار انداخته باز پزیزد تا آب بسوزد و در آن سدوم چند بیدستر و شقال فرغیون حل کرده بکار بند صفت
 روغن سبیل بکیزد غنصل تر چهار اوقیه و در روغن نیست یک انار پزیزد تا نامر شود و اگر عاقر قضا چند بیدستر خنظل قسط فرغیون مشک داخل کنند قوی تر باشد
 و طولی که بر سر و قفا نشست و گردن بریزد اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و در شربت تخم داغ بصفتی که در
 تا انکه قوی بسوزد و نیز ساقی مسطوره و طلای سرخ خنظل و چند که در قول شیخ گذشت گرم کرده نیز داغ را گرم کند و اگر اجزای که مذکور شد در قول شیخ گذشت
 در صوبه گرم کرده بر سر نهند که با سوط زهره کلنگ آب سداب یا آب زنجبیل یا چند بیدستر سوده یا مال الحسل حل کرده سود دارد و باز زرد و چند بیدستر
 بچوشانند صفت جوی معروف بحسب بیارستان است بکیزد چند بیدستر نیم درم شحم خنظل و انگلی و نیم فرغیون یک انگلی یا یارچ فیهرا یک درم این جمله یک شربت است
 همچنین که اگر بگوید حلیت را در سکه فالج و قوه سخت سودمند فیم و هیچ چیز برابر نیست بدن را گرم کند و تب ارد و اخلاط را بکشد و با باد و شنگاه مقدار یک انگلی و در شربت
 یا مال الحسل حل کرده بمالد و اصل در علاج این ضلالت که این تبت که در روغن و انما نخست حقه قوی تنقیه کنند استعمال سوط و روغن و طولی و باد و اول روغن طلیف است
 نماید مثل روغن سداب ده روغن موس که در آن مسهل کرده باشد اگر از این ارتفاع نیاید قوی تر از آن بکار بند و در روغن مگیزد تا به موضع دست بسیار بمالد و بهر جا که بهوش آید بمالد
 و در بین این ابر از طول سوط و مالش روغن کنند و از همانجا که در هر هفته یک شربت بمالد یا حقه کنند و غذا بخورد آب بنده یا شنگاه که بگوید بهر چه خود شربت و در روغن
 و صفت حقه و اگر ناان ابر و مو بر منقح نخورند موافق باشد و بعد بخت و چهار روز صبح روغن بیدار انجیر سکار الاصول بنوشند و هر هفته یا یارچ فیهرا و یا یارچ کبار
 چون یارچ خلو غا و یا یارچ روغن و جالینوس و مانند آن بکار بند و باقی به علاج فالج معالجه نمایند این الیاس و خنظل می نویسد که در حالت سکنه
 استعمال قوی و قوه و در و طلا و وضع تا بکرم و حقه ها نمایند و هر یک از این بخت نکور شد بعد بهر صبح جلالینوس با دیان گاو زبان هر یک سدوم و کلنگ
 ده درم بنوشانند و غذا نخورد و شربت و حقه ها تا بکرم و حقه ها نمایند و هر یک از این بخت نکور شد بعد بهر صبح جلالینوس با دیان گاو زبان هر یک سدوم و کلنگ
 یا دیار حقیقت و اسکا نهند و سوط زهره کلنگ آب سداب یا آب زنجبیل یا چند بیدستر نیم درم شحم خنظل و انگلی و نیم فرغیون یک انگلی یا یارچ فیهرا یک درم این جمله یک شربت است
 و در روغن سداب ده روغن موس که در آن مسهل کرده باشد اگر از این ارتفاع نیاید قوی تر از آن بکار بند و در روغن مگیزد تا به موضع دست بسیار بمالد و بهر جا که بهوش آید بمالد
 و در بین این ابر از طول سوط و مالش روغن کنند و از همانجا که در هر هفته یک شربت بمالد یا حقه کنند و غذا بخورد آب بنده یا شنگاه که بگوید بهر چه خود شربت و در روغن
 و صفت حقه و اگر ناان ابر و مو بر منقح نخورند موافق باشد و بعد بخت و چهار روز صبح روغن بیدار انجیر سکار الاصول بنوشند و هر هفته یا یارچ فیهرا و یا یارچ کبار
 چون یارچ خلو غا و یا یارچ روغن و جالینوس و مانند آن بکار بند و باقی به علاج فالج معالجه نمایند این الیاس و خنظل می نویسد که در حالت سکنه
 استعمال قوی و قوه و در و طلا و وضع تا بکرم و حقه ها نمایند و هر یک از این بخت نکور شد بعد بهر صبح جلالینوس با دیان گاو زبان هر یک سدوم و کلنگ
 ده درم بنوشانند و غذا نخورد و شربت و حقه ها تا بکرم و حقه ها نمایند و هر یک از این بخت نکور شد بعد بهر صبح جلالینوس با دیان گاو زبان هر یک سدوم و کلنگ
 یا دیار حقیقت و اسکا نهند و سوط زهره کلنگ آب سداب یا آب زنجبیل یا چند بیدستر نیم درم شحم خنظل و انگلی و نیم فرغیون یک انگلی یا یارچ فیهرا یک درم این جمله یک شربت است

نوشته شده است

نوشته شده است

و این نوعی تب در غریبا شد پس تا بداند بریزد که در علاج ادراسی و تقطی مع رعایت تب عمل آرند و ایضا بعد فصد حبس اندین مرضی مرقا لیس انداخته
یکدو پاس متصل و از فوه و زرد چوب مغشاش هندی واسطه خود و من مصطک هر یک نه باشد و چند بید تر یا بدل آن زرد و در طول هفت باشد و ال بنواش شیر
سود و کنیم توله و دروغ گل زنبق بر واحد کنیم توله آیسخته بر حوضه ضما و نموده کلاه نمونوبالایش گذارشتن دو عدد قتیله از یاز چربافته کبود رنگ ساخته اسون
بروغ گل آیسخته بدان آلوده از انش عکریاس فرخته پیش بینی داشته دو آن بدماغ رسانیدن در سکه خری همان روز صحت می بخشد و شخصی از مرکب انباش
او را سکه شد حکم بخوانی اگر کرد که سرور بر بریه ساخته تا ران بسیار باید زردی فاصه تا یک ساعت بخورم بعد رگ هفت اندام زده خون بقدر ذوقیم باو باید گرفت
و ایضا بعد دو سه روز رگ پیشانی کشاید همچین کردن پس انکی بهوش آمد و دمن بکشاد گفتند که از چند بید تر و جد و ادراسی هر واحد یکا باشد مصطک دو باشد
سود و دروغ با دامن کنیم توله آیسخته و در کنند در یک روز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و بالیدن ست و با بسختی وزدن مشت با بسیار بر سر و هر بدن تا
یک پاس بعد فصد قیال کشاد از هر دو دست و از فوه و چار توله انگشت چوب تر بپزدی گرد مرض بعد بهوش آمدن صبر صفت توله گل با بونو گل عاشقا
تا زده هر یک سه توله و دروغ نمونی پنج توله آیسخته سر بر و دروغ بیدانچر چوب کرده ضما ساخته کلاه نمونوبالایش باز مشت با تمام بدن و سر بر دستور زدن حقونه
حاده علویان بتکرار سه چار بار عمل در دین صحت می نماید و حکیم کی علیخان شخصی را که از انشتر افتاده سکه پیک کرده بود و کرد که تا زاید چوب سبز دو عدد بر سرش رسانیده
زنده چنانچه نوبت بضر است و پنج تر سیکه که بهوش آمدی و باز بدستور پیشه همچین حال تا هفت هشت روز رسیده است و روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس چند بید
یکماشته زنجبیل کنیم باشد زرد و در طول دو سه سود و غسل کنیم توله آیسخته لیسانیند و با کشیدن العسل نوشانیند و با آب العسل الکفرا کردند و غصص سفید سنگین و
شوری مقرر داشتند و در سومین مرتبه صحت یافت لیکن لگنت زبان با بوسه روز هفده شست باز دو کنگبیل عاقره و حافل سفید انشتر خان کاشطه هر یک یک توله زردی با یک کنگبیل

علاج سکتہ بخاری

که در بجزایات فاسد یا بعضی باقی و کیفیت در افتادن خود در علاج امراض باغی بخاری و شرکی گذشت بحال ارند و فیض در بجزایات سمیه فاسد طغییه و منوبه ول برگ صاف باغی
عرق النسا کشایند و حقه حاده ذی تریاقیت بعمل آرند و از سرکه لوی بصل و شکر بکافی بهر واحد یک توله علتیت زفت و سکنج و جوا و شیر بر یک شمش آب گل کنند تا نو
بر یک کینیم توله تخم سازند و اندکی ازین بپنی چکانند که بهوش آید پس بطلنج پوشت خیاز شنبه و یا مشکطرا شنبیع باضافه خیاز شنبه و ترنجبین و گلکند تلبدی طبعی
و غذا قلیه زردکی شلجی و جو به مرغ که در آن ترنجبین باغی سیاه باضافه بانبان چشکار تنوری هندی بجای آب برار و الصل از عرق اشترخار و بادیان ساخته قفا حقیقت
و در هر دو صورت پس نه افاقیت جهت دفع ماده باقی با شربت مناسب با وجبت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دواء المسک که داری علوی بخان با عرق تنباکو
و اما در بجزایات حقه و با شربت حقه از شراب کنند و سرکه کنند بر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف بر دو و نیم طعام و دوشست و قعل از عرق سده توله در دوزی چهار پنج بار
بعمل آرند و وقت شام حقه از گل ارمنی هفت توله و شراب فزوده توله و گل مخوم دو توله و دواء الصل ساده یک نیم پا و ساخته بکار برند تا بهوش آید پس باغی و در تریاق یا ندره بپزیر
و جود و از خطائی هر یک یکماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بلیس مانند و بدرقه لعرق بهار ترنج و کیوهره هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوهره چهار توله در هر دو عرق
نکر در دهند و غذا با دوا مرغ و فاخته و نان تنوری یا شور بای یا سنا دهند و اگر حاجت به تقیه باشد پس بخت قلیا و افادیه و یا باغی علوی بخان شربت مکرر سنائی و خیاز
و گلکند کنند بکرات و مرات بعد جهت تعدیل و تقویت تریاق الذی به شراب ممزوج و شربت یا قوت علوی بخان عرق عنبر حکیم بقا خان استعمال نمایند و بجای آب
ماء الصل که از عرق بهار کند و گلاب ساخته باشند که گفتا نمایند فائده در سکه که از ار سیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض باغی یا در گذشت بعمل آرند و
مسخنات بر سر اسطوانات و مضادات و کمادات و غیره که در سکه بلیغی گذشت استعمال کنند پس معاین گرم مقوی دماغ خوراند و باغی از دوزم حار و بار دماغ
افتد و علاج امراض باغی در دواء مسک و سکه تقویت دماغ شملی الخ و غیره توجیه نمود

که از آن شخص می افتد و در آنکه نیز گویند و بیرونی قاطع و خاص قوطون و بنامند و معنی آن استمساک است و آن مرضی است که دفعه و واقع شود و حسن حرکت جمله باطل گردد و یاد

حب الاجور و علو بخان و یا حب رفیقون ایشان یا مطبوخ افیتون الملیحی صمدی فی النیه به بند و پس از حصول تنقیه بهر تعدیل مزاج معجون بخاج و اطر فیل افیتون علی بخاج
خورانند و غذا شور یا مرغ بنان خشک کرده و بجا ی آب و العسل که بگلاب ساخته باشند بوشانند و آنهم چه سردی یا فرا خشکی افزاید و حذر نمایند مجتمعی شریع بسیار
نوشته باید که بر قمار صلیب گردان تا عضد ص اندک روغن بلسان روغن بیدارنج و قدری بوردی از سی و شکر و عسل مخلوط کرده ضما د کنند و حکم بادشاه امیر کدک
که معالج و علاج بدادن تبرید میکرد و بجهت آنکه مریض بر یک کلم قادر نبود و معالجه او گمان کرد که این از بی هوشی و از حرارت هواست و چون آنست که مریض او وجودست
معالج او را از دادن تبرید منع کرد و با استعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمود لیکن بر قول عمل نکرد و در چند روز مریض زیاد شد و بسبب آنجا میسر میشد
پاک کرد و بد طبری گوید که قضا بعمل آید و در مسردم صبر بخرج درم چندین ستر سنبل الطیب ملد یکدم ساییده آرد که سینه سی درم آمیخته روغن قسط و نارون با
روغن بلسان داخل کرده در آب اندکی سرگشاده برشته بر قمار پشت از کتفین تا عضد ضما نمایند و روغن سوسن یا روغن نارون بر همه بدن بمالند و فواید
بر روغن غار نیگرم کنند و هر وقت مشک چندین ستر بمالند و چیزی خوشبو متوسطا الحارة در نخچین طلا نمایند و این جمله تا بترافقی باشد استعمال از آنکه مزاج علیل بحر
کثیر متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد و در صدد علاج در و نخر سر را ضرر ظاهر نشود در بی صورت فصد رگ پیشگاه کشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مغز بماند
و متوسط بود و بر آنکه اندک حرارت این مریض را منحل میسازد و چنانچه از تب جاگای بخال فالج و تشنج امتلائی میشود این مریض را از امراض مزمنه است که بقیه آن است سینه سوزان
علت ملازمت بعد صحت نامت دراز منع کنند که در آن وقت هلاکت و از آنچه صاحب این مریض را بدان سعو ط کنند زهر و کلنگ چندین ستر و مشک است مفروض و مجموع و دیدن
قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه و عود قوت عقل مریض استعمال سعو ط نیز داند که در ابتدا مریض خطر دارد و بعدا فاقه معجون انقرد یا باید داد و استعمال غرغره و مزاج و عاقر قمار که در آن وقت

امراض عصب

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و گرازا و لقوه و عتسه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصدان امراض تشنه اعنی مزاج و آلیه
و تفرق اتصال میباشد و در ام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبعیه حاسیه محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب
داخل عظیم است فوق از غیر آن و حرکات عنیفه مثل چیدن بر لبها نیست و بر روشتن چیزی گران و جز آن هر چه در آن تمهید قوی یا تشنگی باشد و در احوال اعصاب
استدلال از افعال حس حرکت و انقباض و بلیص صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اجامع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علل تشنگی از آن معرفت احوال دماغ
پای می برند بیشتر تشنگی از افعال و از مللست و از اقسام سو مزاج که اکثر محث امراض عصب میگردد و در دودت و بی هوشی ساده یا ماده بلغمی مری میباشند و تشنج
تشخیص سبب ضعیفی از امراض عصبی فوق در سازج و مادی چنان کنند که اگر مریض بتدریج افتاده از سو مزاج سازج بود و اگر دفعه واقع شود مادی باشد و در سو مزاج
و یا پس چنان نیز نمایند که بر عضو مروت روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مریض بتدریج افتد تشنج سبب ضعیفی از سو مزاج یا پس تشنج و الاطرب فرق بزرگی
و موی از بردت و حرارت مللست دیگر علامات مخصوصه هر یک که در تشخیص امراض این کور شد باید کرد و تشخیص تدریج امراض آلیه او را معصب در فصل فالج و غیره
و علاج تفرق اتصال عصب باب جراحات خواهد آمد و در اینجا علاج اقسام سو مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در امراض عصب استعمال ادویه قویه مستقره خواه بود
و ابتدا تعجیل نکنند بلکه در آخر چهارم یا هفتم روز و اگر مریض بی تاب بعد چهارده روز بکار برند و اولادیه و عصارات مستحله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشد
به نسبت ادویه باعث بطور نفوذ آنها در عصب در تنقیه آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصب قصد و عنایت بطیب بطرف موزن مزاج
و بعدا بمبدأ عصبی که محرک عضو مریض بود و اگر تشنج این امراض در رو باشد که در بی صورت قصد جمیع راسن خصوصاً مقدم او کنند و جمیع مغز و خواب بر امتداد
آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضارترین اشیا است با عصاب و همچنین کل جامض و نافخ و مبرد قوی و فصد کثیر مضر است اما تشنج
و تشنج کل امراض عصب را نافع گفت از جهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تشنج آن و موافق ترین آنها برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بار و طریب ساذج

و آن استرخا و تشنج و عتسه و خدر است هر چه از مطبوخات و مریضات و ضماط و کدکات و نظولات عاقد که در علاج امراض دماغ بار و طریب ساذج است

و آن استرخاوشنج و در عشته و خدر و داخل است در دو کوبه چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق خرب الثعلب است تولد حاصل کرده بند
شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ده یا بیازور و تولد در عرق کاسنی است و بیشک در عرق کیوئه و عرق میه ساده هر یک که تولد حاصل نموده بند و بعد از این پنج روز نهم
از عنبه دانه شاهر و شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خاوی بر یک یا راه ماشه جنب الثعلب گاو زبان هر یک شش ماشه میوه قیاسی است تخم کاسنی و تولد اصل السوسن را شش تخم خیار
و تولد نقاح و از هر یک کاسنی بر یک چهار ماشه سناکی بکوبد و مغز فلو شش شعله ترنجبین شش قله ملیط یا ثلثه هر واحد شش ماشه خار یقون روغن بادام سردا شش ماشه سکنج
و بر زردوم لعاب گاو زبان تخم خطمی تخم کنوج بر یک یا چهار ماشه فخر شک چهار ماشه پاشیده بدینند غذا آب تخم و خود آب آش جو و در صغری ای لعاب بیدانه چارما عرق گاو
زنج تولد شربت بنفشه یا شربت انار و تولد بدیند و بعد از این منفع و مسهل فک و حب ابرج شش ماشه با عرق بادیان و تولد از خربثه را بنیده صبح بدون مغز فلو شش
بنوشند و اگر احتمال حب ابرج نباشد از گل بنفشه تر بدرب السوسن ملیط زرد انیسون هر یک نیم درم سقونیاد و در دانگ حب ساخته بدینند

[illegible]

و اگر در شق واحد منبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت فرو تر بر دو جانب یا در یک شق باشد اعضا تنگی متصل عضو است
مستترخی و مفلوج گردد و اگر سبب نخاع نباشد بلکه در عصب یا شغله یا دونه یا تفرق اتصال یا درم افتد استرخا و عضوی که با این عصب یا شغله یا دونه یا تفرق
واقع شود مثلاً از زبان و مجرای و مری و مثانه و معده مستقیم و غیر آن و با اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت بردشتا و در مشایخ و مزاج بارد و طبیب و تشخیص که ادا
ند بر غلیظ موله بغم نماید عارض میشود و گاهی بر ریح حرکت استلادان در بلاد جنوبی و در عمر بنجاه تا شصت سالگی که داغ بارد و مثلی باشد دفته حرارت یا
برودت قوی رسد بر سبیل نفاذ می افتد و اگر فالج بجز آن فصل که افتد کمتر رخات یا بد و گاهی سکنه و صرع و قولنج و اختناق رحم و حیات مزمنه بر سبیل بحران
منتقل می افتد و در قولنج شدید الالم در اکثر روی باسترخا می طراف و خلج مفصل زانو و سرین گردد و هنگام انقباضی ضعیف بر سبیل بحران دفع طبیعت فضول از
بدن بسوی طراف چنانچه صاحب کمال گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج عصب الالم بود و تنگی آنها بعضی را سنبید و در کین منخل کرد و بدو شخصی را دیدم که در
کتفین او سطل شده بود الا حس آن مرد جید بود و تحقیق فو لنس که کتاب ذکر کرده که در زمانه قیوم کثیر را در قولنج حاضر شد و هر کسی که از ایشان خلاص یافت خلاصی
آن باسترخا می طراف کرد و حس آن باطل نشده بود و نفس می خفت منقطع از شدت اختناق در فالج برداشت حال صاحب فالج دلالت کند و بطریق گویند
که حل فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل نه و بداند که گاهی باسترخا باخلج و تشنج مرکب میگردد و بعضی مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مستترخی یا منخلج و بعضی
منتشیخ و تعد بسوی منشا آن معاینه کرده و گاهی عضو منخلج یا تشنج و ارتعاده دیده شده و آنگاه از بقراط نقل کرده کسی که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام
بند گردد و بعد او را استراحت دهد و بعد از آن که تب آنرا عارض شود یا کلام او در ساعتی که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج است و جالبینوس گویند
استمساک موت مع استرخا در نیست و اعضا تنگی مفلوج شود رنگ آنها تیره گردد و بگویند که استرخا از انخلج بعضی فقار قاتل است قسطاس لوقا گفته که اگر استرخا
کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در داغ باشد و علاجش مشکل تر است و بداند که نبض ضعیف
بطبی متفاوت بود و هرگاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و در آن فقرات بلا نظام واقع شوند و قاروره مفلوج اکثر سفید باشد و گاهی سبب
جگر یا عروق یا گره یا در عصب بسیار سرخ بود و گاهی شق سلیم ملتنب بود و گاهی در تشنج و شق مفلوج بارد و گویا که در درخت و نبض شقیق منخلج گردد چنانچه
نبض شق بارد ساق بود و نبض شق عارض مجرای آن یا گاهی چشم جانب شق بارد کوچک گردد و حد و مستترخی و مفلوج تا که بهرنگ سائر بدن باشد و کوچک و لاغر گردد
در صحت امید و در ترست و اگر سبب مزاج یا سبب طریقه بر مجده و فتور حرارت غریزی یا انطفاقی آن افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بحیث نرسیدن غذا بر روی ظاهر
گراید امید صحت او کمتر بود و صاحب کمال گویند که علامت طله محروم باطل قیاس است که صاحب بر پشت افتاده بود صوت و حس و حرکت او معدوم و برین علامت
کنند شریده و استلای و ایدین و دار و تاریکی بصرو سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و نقل در حرکت و صرر انسان و وقت خواب بول باطل بسیار می خورد
و در آن نقل را سبب شیبه بسوی ق و فشار باشد و علامت خلج احساس انده عظم داخل در حفره مفصل را خارج از موضع خود است و آنرا سبب لمس منفصل در ریا
طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً پرسند که مرض دفعه عارض شده یا بتدریج اگر دفعه بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقوط یا زخم پرسند
اگر اقرار آن کند و مرض بجز وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این هر دو را علاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ قریب
بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید و غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بطبی و متفاوت بود
فالج رطوبتی یا غنی باشد و اگر لمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض متلی در رنگ چشم و روی سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی در
سر سام یا سکنه یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر عرض مرض تند
گویند و با آن تب و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند که تب و درد شدید و تمدد بود ورم حار باشد و اگر تب کم و درد اندک و خنک بود
و رخم نوجوان باشد و اگر از لمس صلابت و انعقد در عصب معلوم شود از تقدم و رجوع و ضربه یا التواء یا ورم حار نیز سوال کنند و این را لامل ورم صلب باشد و اگر آنرا
دور از مفاصله نشود و لمس با برود از تقدم رسیدن سرگشته نشود و این را لامل است و این کتاب سرد سوال خاصه اگر باشد استرخا از برودت و رطوبت سبب

مصطکی سوده یکا سهیلیه مری یکده سرشته همراه اسطوخودوس گا وزبان هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری تودری
حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهن باز مسهل سوم بدستور قید بچران هر سهیلیه افزوده شب حبایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برافینج و تقویت
اعضای رئیس و در دپای طبعی بادیان چهار ماشه پنج بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه پسیاوشان اسطوخودوس گا وزبان هر یک چهار ماشه
سوز منقی ده دانه مصطکی سوزنجان هر یک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند اگر قبض باشد روز دوم یکجا
شربت گلکند کنند و سوزنجان مخصوص برادر پاست جمت در دساق و پا کار حرکات ماده لشکرک اعضا یاراج در فالج میباشد میدهند چون در باقی باقی اندازند
سوزنجان سوده همراه سهیلیه مری و مصطکی در نسخه سابق در یکجا گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبعی اصل السوس سه ماشه گا وزبان ابریشم
خم کاسنی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکیم توله داخل کرده دهند و برک ضعف دوا المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان ده توله دهند و بعد از آن فالج مسهلها
و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زاید بود یکدوبار آب نازه بوقت غذا دهند و در غلظت معده و در ابتدای فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تب و حرارت مزاج
و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سوزنجان مصطکی هر یک یکا سه سوده گلکند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه سوز منقی ده دانه جوشانیده نبات ده توله
بدهند و در دوم سبب تجویز منصف و مسهل کنند و سبب فالج قنطاریون هر یک چهار ماشه در منصف بلغم عوض اصل السوس پنج کرفس افزوده بعد نصف ماده روز مسهل گل بنفشه
چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای فاریقون و روغن یونجه و گلکند در مسهل بلغم نموده بدهند و بعد مسهل بدستور حبایارج وقت آخر شب
و صبح بدرقه دهند بعد معجون بنفشه تخم که در آن جوز بوا و بنفشه است جمت تقویت اعضای رئیس و توله خوراندن ایضا در فالج عضوی که بدستور و اسهال
می افتد یا الرصل در عرق گا وزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پسیاوشان اصل السوس گا وزبان عنب الثعلب عرق شاهره عرق عنب الثعلب عرق گا وزبان
خمسایه شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شل و بجای آب عرق مکوه ایضا در فالج مع اللقوه و در دبار و بعد مسهلات سوزنجان سوده باطل فیل
سرشته بخورند بالایش گلکند در عرق عنب الثعلب ق گا وزبان عرق بادیان بالیده بنوشند باز طبعی دار صبیحی گا وزبان انیسون بادیان جوشانیده با گلکند سوزنجان
بوزیلان خود صلیب گلکند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب ق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجشک پاشیده دهند ایضا در فالج مع اللقوه
تدا میسر موده و مسهلها مصطکی سوده سهیلیه مری سرشته بخورند بالایش گا وزبان بادیان عرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم سوز
بر حایت جگر عوض بادیان که بر حایت معده بود و عرق بادیان یکجا عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا بولاد و قلیه روز سوم اصل السوس تخم خلی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلکند کنند روز چهارم مصطکی سوده سهیلیه مری سرشته اسطوخودوس گا وزبان شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم
اسطوخودوس و صلیب ده باطل فیل صغیر سرشته همراه گا وزبان سوز منقی عرق عنب الثعلب ق گا وزبان شربت نبات داخل کرده بنوشند یکجا عرق عنب الثعلب
غذا پلا و مرغ باز جگرش خود گا بی باطیخ بادیان خطائی و گا بی هفت ماشه باشیه تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یک توله باز شیره بادیان چهار ماشه
تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب توله گلاب چهار توله گلکند دو توله تودری سفید چهار ماشه باصل السوس گا وزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند بعد فلاسفه دهند ایضا برای فالج مع اللقوه که در پیرا بار عشته و غنچه در صوت و استرخا و تغییر در حرکات و مثنی با فلاسفه عرق بادیان
باطل فیل کشنی عرق گا وزبان وقت شام و درج ترکی عاقر قنطاریون بنجیل کوفته بنجیل حشمته بزبان لند پس غرغره باب گرم کنند و مسهل در ابتدا فصل ایضا
در فصل دماغ مع دوا سیرخونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبعی چوب صینی سه ماشه دانه پیل دوا شربت نبات یک توله در عرق گا وزبان
دوازده توله جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه صوت یکا سه پست سهیلیه زرد پست سهیلیه کابل سهیلیه سیاه آله هر یک دوا مقل ازرق یکا سه
کوفته بنجته با عرق بادیان دهند ایضا در فالج مع خفقان اسطوخودوس تخم تر بو ز پسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گا وزبان سه ماشه جوشانیده شربت
معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بار الرصل بجمت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه یا الرصل یا دوا اگر اگر بعد از
سبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضا بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت

تخم قرطم یک نیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشیر شش توله گلکند چار توله روغن گی و شش توله داخل کرده مسهل دهند
 مسهل سوم حب ابرج داده روز دوم از مسهل برای نفعی ماده و تقویت داغ گل گلابان سه ماشه برسیا و شان چهار ماشه بچ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس
 چهار ماشه جوشانیده گلکند حل کرده اول بلبله مرغی خورانیده بنوشانند ایضا در خلل خفیف داغ که حس حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش بوی
 معلوم شود مالو العسل لک گلابان چهار توله در سه آماراب جوشانیده عسل با و آثار داخل کرده باز جوشانیده بدیند و گلابان گل گلابان هر یک پنج ماشه
 برسیا و شان هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادبان با و آثار جوش داده بطور قوه بخوراند و غذا عسل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود قبض باشد
 گلکند عوض نبات کنند باز کوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گلابان گل گلابان هر یک پنج ماشه عوض بچ کاسنی و بچ از خرد اسطوخودوس
 در منصف بلغم افزوده دهند و بعد نفعی اسطوخودوس پنج ماشه سنای کی یک توله تربید سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد بچ ماشه اضافی
 مسهل دهند و بدستور روز دوم تربید و بعد مسهل چند روز منصف داده حب ابرج خورانیده بعد تنقیه معجون فاسف دهند ایضا بصورت مرض خفیف بعد
 در منصف بلغم گلابان بچ ماشه عوض اصل السوس و بادبان انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم اجزای مذکوره سنای کی و مغز فلوس گلکند روغن بادام
 اضافی کرده مسهل دهند و بعد تنقیه کامل عود صلیب مصطکی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلکند سخته همراه عرق بادبان بخوراند و عود صلیب ریحان
 بنیز بچ اضافی کنند و در عرق آب برگ ریحان ماشین ایضا اگر در فالج اگر می آید و در منصف سه سال مسونش لعل و درر گلو حاضر شود ادویه شید الحرقه
 از منصف موقوف نموده گل بنفشه گلابان تخم خرزهره تخم خیارین فرازند و از تخم خطی عود کوه و عرق گلابان غرغره کنند و جناب دهن در اند و یا منصف انضیس
 تخم خیارین گل بنفشه گل گلابان هر یک شش ماشه جناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق کوه شش توله عرق گلابان پنج توله شربت بزوری معتدل و توله
 نیم گرم بدیند اگر اسهال زیاده بود در شور با کی بوتر خود کالی چار توله داخل کنند و در روز شانزدهم اسطوخودوس گلابان تخم خطی بچ کاسنی اصل السوس
 هر یک شش ماشه بادبان نه ماشه سپستان ده دانه سنای کی یک توله تربید شش ماشه بادرنجیبیه چهار ماشه تخم خرزهره نه ماشه عود صلیب چهار ماشه تخم خیارین
 و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب فسیانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله تربید چار توله گلکند سه توله عرق بادبان پنج توله روغن بادام
 داخل کرده فارغون سه ماشه خورده بنوشند و بچ کوه و آب دال و انگ و بچ روز دیگر اصل السوس بچ جناب تخم خیارین در منصف مسهل سابق
 افزوده دهند و بچ اصل عرق بادبان اگر اسهال کم شود روز پنجم در اخر شب حب ابرج توله روغن بادام دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادبان کوه
 بخورند و صبح بسطایب چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشت چار ماشه عوض تخم خطی سپستان سنا و تربید و یا درنجیبیه و برسیا و شان در منصف مسهل اضافی
 کرده بدیند روز دیگر بدستور مقرر منصف گل بنفشه گل گلابان گلابان هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه عود صلیب چهار ماشه
 تخم خرزهره نه ماشه در عرق کوه و از توله عرق بادبان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بدیند و در منصف خطی شش ماشه
 جناب چهار دانه برسیا و شان شش ماشه بادرنجیبیه برنجاسف هر یک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافی کرده گلکند بچ شربت بزوری
 داخل کرده بدیند و تا چهار روز همین منصف داده روز نهم و چهارم حب ابرج بچ خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجیبیه یک شش ماشه
 سنای کی یک توله گلابان پوست بچ کاسنی عود صلیب مغز خشکدانه هر یک شش ماشه بسطایب سنتی چهار ماشه مویز منقی نه دانه تخم خرزهره برسیا و شان هر یک شش
 شب عرق کوه عرق بادبان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس پنجین روغن بادام داخل کرده بدیند و روز دیگر گل بنفشه
 گل گلابان تخم خرزهره هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چار ماشه شب عرق گلابان عرق کوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری
 معتدل انداخته نیم گرم بنوشند ایضا در فالج بلبله که مزاج اصل حار بود بعد مالو العسل منصف از بادبان بچ بادبان غلب مویز منقی اسطوخودوس پنج
 برسیا و شان جوشانیده گلکند آفتابی مالیده صاف کرده توری سفید پاشیده دهند بعد از نفعی ماده بروز مسهل بچ کاسنی انجیر زرد سنای کی افزوده جوشانیده
 جناب مغز فلوس خیارشیر شش توله گلکند شربت هر یک چهار توله روغن گلابان شش ماشه داخل کرده داده شد بعد دو مسهل تا دور و بهجت تقویت داغ

[illegible][illegible]

کسی را که استرخا هم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم است اگر خواسته که ترافالچ هم رسد خواب کن گریز
 بر غلوشنم خضر بن علی و گادرونی می نویسند که در ابتدا منضجات مثل مار العسل و شربت اسطوخودوس
 یا سکنجبین عسل یا گلقدن عسل در مغلی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعد منضجات قوی تر از آن مثل شربت اصول که بکبره در آن سنبل
 و سیخه و مانند آن باشد و یا طبخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون و دیان اصل السوسن یا در تخم کرفس گادرونیان پرسیا و شان سکنجبین عسل و گلقدن عسل
 بدینند و بعد منضج تام و عند منتهای مرض منسل و حب یا اراج یا اراج لوغاد یا تنقیه کنند و باز منضجات و مفتحات و مسخحات اعاده نموده استغفار بخورند و از نعل و اطفال
 یا اراج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا در سقم منسل ناپایدا و اگر طبخ قبض بود و هتد نمایند و بعد تنقیه بر سه تخم بدن و منفعی اعصاب از غلط بارد باشد مثل گلقدن عسل
 کشته آب گرم بدینند و قدری تریاق یا آب طبخ مصطک و انیسون بخوراند و هرگاه سه هفته بگذرد و دوی چون حب تن یا اراج استعمال کنند هم حفظ سقمینا
 نمک لاهوری مثل کثیر السوسن بر وادریج درم یا اراج فیه غار لقیون یکیک درم فریون تخم درم اسطوخودوس یک مثقال ساییده بروغن بادام بهمانند عسل
 خیازین بر سرشته جهاسازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و وجبت تلطیف غذا و در ایام اول بر آب خود عسل یا مار العسل
 اقتضای نماید و اگر بالغ صغیر یا خون باشد مار العسل عسل بدینند و بعد بخت روزی اکثر از آن آب بچه مرغ شربت و در اچینی و فلفل و صغیر و خردل یا کتان آن
 مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای ضل وقت یا تخم غزال بکف خردل بدینند و یا گوشت خرگوش در داغ او که خاصیت نافهست یا با زیره کوره و دیگری یا
 عصافیر زره و کبوتر بچه قابل طیران و در اچ و تیهو یا با زیره مسطوخوراند و گوشت بز که در آن تجنیف و قلت تطبیست برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت
 لحوم موافق مغلوبین ناقص الحاره است پس می بایکد با توایل گرم بخورند و زرد و رشته شیرین بشکریا عسل بروغن بادام بهنگام حرارت مزاج پاک ندارد
 و مصطک و تخم خلیل و کندر و فلفل اکثر نمایند بعد استعمال تریاق فاروق یا مشرد و لیوس بر روز نیم درم نمایند و از فوکه پیسته و نار جیل و جوز و انجیر و مغز
 که مسخ عصب و مقوی آنست و مویر بخورند و از لقیون هر چه شور و تیز باشد بدینند و شور یا ی چرب بلای ایشان خوب نیست و احتمال جوی و عطش نافهست
 و ترک عشا واجب بگردد برگ خار و مرزنجوش و خردل و بابونه و فلفل و کلیل الملک و برگ ترنج و سداب و طبه صحرائی و شیخ و قیصوم و برگ فخنکشت مساوی سیر
 نصف یکجود در آب بسیار بجوشانند نصف بهمانیم در آن آن روغن بنیون اضافه کرده در آن ملطیف بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در آن اسطوخودوس
 و با در تخم نیم تخم و مانند آن از محلات می فرایند و یا کفنا و یا خرگوش یا بز کوبی و یا در راه در آب یا زیت یا سر و بریزند و در آن زنده یا بلوغ مخفوق اندازند و در
 مهر شود در آن نشیند و یا در زیت کنند که در آن چند بیکه تر و قدری فریون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریزند و این باید که بعد تنقیه بدن را داغ
 فضلات استعمال نمایند و بگیند موم و در روغن قسط بار و روغن غار یا روغن سید انجیر و اندک فریون و گرم کرده بمالند و لقیون این بیطار را بشن تخم تر فالج را بسیار
 در علاج اول این چیزی نیست و کندنش مشک و عنبر و چند بیکه تر و فریون و کندر برای فتنج سرد و داغ تحلیل فضول موجب بقیه علت اکثر بیونند و در هر آب
 مدت مثل اصل السوسن عسل می کنند تا تنقیه معده گردد و از آن انجیر و طبه صغیر نمکند و مغز صغیر کثیر تخم عسل و تقویت آن کیفیت و خاصیت هر دو نماید
 قویست بصحت شوند بطور خصوص علیل توجه نمایند و تجرید عضا مستخرجه یا صحت قوی کثیر سرخ در افتاب گرم کنند و آب شور و کبریتی و میاه حیات بشویند و انداختن در
 رنگ گرم و ترخ در آن نفع میکند جراحی و ایلاقی میگویند که طریق حواب علاج این علت آنست که در ابتدا علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز و اگر علت
 سخت قوی باشد یا با جاده روز و از علاج قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقه حاده است و دیگر اثر به مطلقه منضج چون مار العسل که سخت قوی نباشد مثل زردکا
 خشک سکنجبین عسل و اندک مشرد و لیوس یا دیان منسل سبک باید چون یا اراج فیه غار لقیون غذا هم لطیف باید مثل اندک نان یا مار العسل یا اراج
 خندروس یا مار العسل و اگر قوت ضعیف بود خشک یا آن کرده یا اراج یا تیهو یا مرغ سبک اندک هم بریان کرده سخت اندک بخورد بعد شسته صافی و صبر و گرسنگی و تشنگی
 مسود مندمست و چنانکه آب مار العسل خورند و بدانند که صاحب مرض آب بهتر از شراب است یا سرکه شراب را با عصاره دارد و ایضا شراب معده او ترش گردد و سرکه شود
 یا سرکه مضرترین چیز است با عصاره آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بقصد باید که روزی که خون مکرر به اخلاط است در حال در که هم شود

در

در

ساقط شده بود چون بهوش نیامد قریب کلاب دادند و کلاب چند دفعه محسوس است لیکن برکات الطفاى بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و از آن
تخفیف شد روز دوم شیره مغز تخم کدوی شیرین شش شده و اصل السوس به ما شده بهمانه دو ماشه چوشانیده بر سرفه و نفخ و تب استعمال کنند و آخر روز لعاب بهدا
عرق غلبه شرب بنفشه محض برکاتیکین در دهن هرگاه اندکی آواز کشاده شد نفخ از اصل السوس گل و زبان پر سیا و شان غلبه هر یک چهار ماشه چوشانیده بگفتند
داخل کرده روز دوم درین منصفه اسطوخودوس که مخصوص بامراض باره اخصا افزوده بعد از آن پنج سسل از سوس برینقی در توله روزها خشک شده اسطوخودوس اصل السوس
گل سخی هر یک چهار ماشه غلبه شرب بنفشه شربت هر یک شش ماشه پر سیا و شان گل و زبان هر یک چهار ماشه سگای بکتیو بگفتند سه توله چوشانیده اند روز دوم ترید چهار
زخمیل یک ماشه در چوشانده و فو و غش شرب شش توله پنجین چهار توله غش را در پنج ماشه افزوده در پنج توله شش توله بود لیکن بخت تب اصول که درین اندک اندک گل سخی
و غیره حسابش باری تب امانت دویه مسله و اصلاح داخل کردند باز روز سوم برای ماده باقی منصفه سوس برینقی ده اندک خشک شده پر سیا و شان پنج ماشه
بعرق شربت چوشانیده بگفتند دو توله دادند و بعد منصفه در صنف سسل دوم تجویز فرمودند اگر درانقلیل مواد نفس کشد اما بخت بقایا ماده که بعضی امراض است و سسل سرفه
باقی بود اسطوخودوس گل و زبان غلبه شرب بنفشه شربت خاکنی اندک باز دوسه منصفه داده در سسل دوم هر سله بخت افزوده مسسل دادند باز منصفه باریان پر سیا و شان
خلمی اسطوخودوس غلبه شرب بنفشه شربت چوشانیده شربت بزوری برکات ارار داده و تحلیل آن اخل کرده دادند باز مسسل سوم سوس برینقی
برای در دگلو و لمت غرغره باریان اسطوخودوس گل و زبان خلمی کوکنار برگ خنما زو کو چوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تب و تب شرب فصل صیف که از
خوردن جو طه هندیا ن شور با کبوتر اغما و تب داشت اسطوخودوس گل بنفشه غلبه شرب بنفشه شربت پر سیا و شان چوشانیده بگفتند
داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شور بای مرغ و چون مرغ مشوش شده بود از تراشیده که دو لعاب پستان دروغن گل قیو طی ساخته
گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد لا علاج خواهد شد اقول که بر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تب جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر نکند
و سکنجین بگفتند بهترین دوا درین وقتست ایلاقی ذکر کرده که محمد بن ریا گوید مفلاجی را دیدم که سبب فالج او روزه داشت و حرارت مغرط بود او را ایلاقی فیرا
دادم ازین عظیم برداشت پس بحام و تدابیر مطبوعه علاج کردم شفایافت گیلانی مینویسد که بعضی اطباء این فالج را با استعمال انواع اشیا باریه میکنند
و از دست ایشان بسیار شفای یافته اند که در اکثر انواع فالج از ترید انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قاروره او سرفه و طبع او قبض و موسم گر با بود محمد
بن ریا که بلبش شربت اجاص وضع سرکه بریت و جلوس در آب سرد او را امر کرد و شفایافت و در بعضی بیمارستانات جماعت مفلاجین بودند که بر ایشان
باران قنار و دقه صحت یافته خبر گوید که اگر فالج تشنگی قوی و تب حرارت یار گردد علاجش مثل شربت بنفشه تنها یا شربت لیون و غیره بنفشه و استعمال
عرق گاو زبان شربت و در واجتناب از مسخفات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود این الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود و تشنگی حرارت بستریت سبب
یا سکنجین ساده نمایند و غذا فروره زیر پاچ دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا علاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج هست که باوی مزاج مفلاجی گرم شیده
و از علاج بازمیدار پس اگر مزاج عقاب فالج گرم کرد و علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و در بعضی ملک اگر در دهن تشنگی و لعاب اسفند
و آب نهند و نه و مالشعیر بنوشانند و غذا بریزاجات فروره سازند و اگر قوت اطفال کم است برنج بچند بچند و بزرگکان غار شکم با بوی کلیل
و انجیر و خرمی سبوس و بوق و روغن خرمی روغن بامیه هرگاه در بعضی تحمل اشیا می گورند متوقف دارند الا از تنقیه او بچند لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج
و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ و روغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که باطل صغیر سرکه باده دروغن گل خالص تا شش نم چوشانند تا روغن باند صحت کرده بر سر ریزند که این عمل
مزاج دماغ کند و با صفت حضرت نرساند اگر ای اجنبی بشعیر روغن گل روغن بنفشه آب صغی را می و آنجا که که دو شرب در آن مجموع یا مفرد از آن منع نکنند و باطلی بقضط حیات
نمایند پس اگر مزاج با عتدال یا علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترک نمایند و اگر مزاج اعتدال نیابد بر طبقه کوز یا بگفتند چه حفظ حیات او اگر حال عتلت باطل

علاج استرخا و فالج دموئی و رمی عیبه

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و روغن بدفعات گیرند با صلیوات بعد تیغ غلبه دم و باقی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی دموئی گذشت

بجایست علاج بکار بریند و آنچه در علاج داغ با حرارت مسطور شد بعمل آید و صاحب اقتباس گوید که اگر السبب در موی بیرونی بود فصل حسن و سحر هم بر آن ال بود و در موی
 مساحت کند باید که اول فصد قهال کشاید تا سینه بانه روز اگر ممکن بود و قسمی از غذا دو دو اندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تفتیح سده میشود و جهت
 سینه سیری دیگر بر گزینی افتد و بعد از آن غذائی دهند که جوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و غذائی از تفتیح هم نباشد مانند قهوجا یا بچه مرغ که چند روز آن افتاده یا نان کنگر
 و دیگر در موی درونی روغن گل باندنی روغن شیخ صنعا که میخندد باندنی آب برگلاب و عرق شاهتره که تفتانیند و اگر حاجت به تنقیه آید سملات مناسب آن مع
 مقویات داغ بکار برند و اگر السبب قطع عصب است لا علاج است و اگر السبب در موی گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر رانگی نبود و گویند که تا غلبه خون تشنه شود
 بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا فلفل صندل قاقیا امینا و دیگر روایا مثل کشنیر و برگ انگور و خرفه و سید هر چه از آن بهر سبب آب غلب یا گلاب ضماد نمایند که آن
 گوید که اگر بدن محتلی باشد روایع استعمال نکنند که بعد تنقیه از خلط غالب و در ترید بهر چه داغ و مری باشد مثل آرد و جو کشنیر تر روغن گل امینا بعمل آید و در آنجا
 و احتیاط در مریجات محلی چون گل خلجی یا بونه و برگ چغندر یا روغن گل و موم صفت آینه است استعمال نمایند محل استعمال این ضمده در دست نه عضو مسترخشی را اگر فم
 باشد بر عضو تورم سبب الخار میخندد شکم جزا السرد و عرقان چند بیک ستر شرب یانی در روغن قسط که موم یا پیران گذاشته باشد آینه است استعمال کنند و تنقیه
 یا فستقین و جرم از زهره گاه و مجرب است و در موی صلب داوی ستن صفحه اسرب و تضید جد دارد و تنجوی خطائی فافع و اگر السبب ترخاضه و سقط بود
 آنچه دفعه حاضر شود دلیل گسستن عصب و آن لا علاج بود و آنچه اندک اندک بعد یک دو سه روز ظاهر شود بر در عصب الضباب و ادوات کنند
 در اینصورت تنقیه بدن کنند بفضله و سسل و ادویه محله و مقویه چون مرو و جاشید و چند بیک ستر و فرفیون یا موم و یا پیسه و روغن گل امینا بهر چه سقط یا فطر
 و بر مبداء عصب مغلی و بچسپانند و گل سرخ فادانیا قسط تلخ هر یک و مثقال مومیایی دارابی زفت رومی هر واحد یک مثقال برگ مور و مغناط هندی یعنی
 سیده لکڑی هر یک و نیم مثقال مومیایی زفت را در روغن گل بگذارند و باقی ادویه کوفته به نیمه آینه روغن بانی روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مثل سرم
 شود و بیکرم بر موضع ضماد کردن نیز نافعت است این تصور گوید که اگر فالج از زهره افتد بر عضو که ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلیه حب البان حب الحلب مغز تخم بید
 مثل سیاه شق به بط موم روغن سوسن صابون گل فته که جالینوس گفته که در علل عصب باطنی که کرده که شخص را فدا آن حس از خضر و ضر و نصف و سطلی زید
 و اطباء معالجی او با صنایع ضده بر آن گشته اند و در وقت نیافت و سبب پرسیدم گفت که در سفر میان زمین و م و شام از چهار پایا فقام و هر دو شام
 بر زمین رسیدن پس معلوم کردم که آفت بعصب رسیده که از آن حس باین گشته ام پس در آن بعد فقر و سابعه فقرات گردانیده و مخرج آن عصب را در موی را و الی
 شده پس باین اهرم برای عصب دم و شفا یافت و التضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین سید روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم
 دست او ضعیف گردید و پایای او مسترخشی گشت و بدن او آفتی بر موی منفعت او باطل نشد بهر آنکه آنچه از نخاع بعد گرسنگی تمامه مسترخشی شد و با وی محلا
 مابین اضلاع مسترخشی گردید پس اطباء اراده کردند که ادویه وضعیه بر پایای او بسبب ترخاضی آنجا و جفوه او بسبب تعطل صوت او گذارند و موی از آن منع کردم و قصد
 علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و در موی نخاع ساکن شد و آواز و حرکت بای او بحالت اصل رجوع کرد این بود آنچه جالینوس
 ذکر کرده و من در ارجان بخانه علی بن موسی حاجت سردا و غلام او را دیدم که از چهار پایا افتاد و در آن روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست او
 مسترخشی شد و حس حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصب رسیده که بسبب دست آمده یا از درم یا از الضباب آمده که بحری را مسدود ساخته و بای
 او بوضع ضده محله و مقویه میان کتفین او کردم و در آنکه ایام صحت یافت صفت ضماد که گویند که در حلیه الخار قسط قهشار کنند بر واحد در موی یا بسبه
 یا نژده در موی مرکب اهل جواز السرد و ج گل سرخ شرب یانی هر واحد هشت درم زعفران چند بیک ستر هر واحد چهار درم قردا ناشش درم حنظل یک گلاب قاقیا
 سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم بهر یک یا باریک ساییده با موم صندل و نارین یا روغن قسط که خفته بر موضع ضماد کنند و شیخ سیف مایه که در
 استرخا که فصد گرفته علاج او در شوا است اگر عصب بیکار کوفته گردد امید نجات نبود و آنچه از آن امیدوار است آنست که در آن ابتدا بفضله کنند و گاهی بهی احتیاج می
 اگر قریب ضرر نباشد و تورم آخذ در خلل مجامع نبند تا جذب آن از آن بختی یا بظایر بدن کنند و اگر سببش زوال فقر شود بر زعفران و زرد و بقرن شیخ اعد

نظراً سازند و بجای سبوس نمک بکنند طبعی گوید که تشنج استخوانی از قاعده است و جلد سفت نمک کند تا آنکه مزاج حساب او گرم گردد و بعد از این جب بخورند
 در جینی جادو شیر نمک فطری هر یک دقت در سبیل الطیب هم کرس با دیان انیسون چند بیکتر صندل سوسن قونیای ششوی هر یک نیم درم سبک بنج شونیز ساذج
 هر یک یک درم حرمل و دانه لک و دانه خشک کوفته بخت و صمغ رابراب کرات که اخته بپوشند و مثل عدس جها ساخته بعد بریزند و نیم درم بپزند و اگر مرض شکل کرد
 مار الاصول بر روغن بادام تلخ هفت روز بنشیند تا بپزد یک شربت دیگر از ان حب بدیند و اگر علت خلل گردد در احوال علیل قابل نمایند پس اگر در بدن او فصول
 یافته شود هفت روز در مجود و لیث غریب و دفعه عمل از اند و مالش عضو روغن نارنج روغن قسط نمایند و برترین روغن که استعمال او در راشن ایلی این مرض بدیدم
 این روغنست که بل لجره آنرا بجموعه می ساخته اند بکیرند روغن خیری روغن یا سیمین روغن بلغم و روغن سوسن روغن بیدنجیر روغن خسته شمش روغن خار
 مسادی و بران اندک چند بیکتر و اندکی شکر انداخته جوش خفیف دهند و آن روغن مجموع در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر احوال نماید و در عصب و عروق
 چنانکه روغن نارنج روغن قسط احداث می نمایند و اما استعمال غرغره و مسوط درین مرض اجیدست مگر تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیه یا در باطن
 که در آن هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و مسوط و تمکید و تصفید بعد تنقیه بحب مذکور و دقت نماید و هم او گفته که شخصی را از زوسا دیدم که در مطهر و سانس
 میکرد و شبی خواب رفت و در ظاهر صبح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او بتمت بود و آنچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تب بود و نه تغییر مزاج
 و بر جماعت اطباء امر او مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در حقل محرک است و اشاره به استفراغ و غرغره و تحکیم یا بارجات کردم حفظ مزاج او
 نمودم و بعد از هفت روز تشنج زایل شد و از ان تعب میکرد و حتی که از اسباب تشنج استخوانی ثابت شد و از اسراف در اکل جماع خود را باز داشت و از ان سالم ماند

تشنج عصبی

علاج تشنج عصبی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چهار طبقات در علاج امراض داخی عصبی یا پس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو متون را در روغن کنجد مسکه
 نیگرم پیوسته غرق دارند و لعاب بدهانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو
 و مارالقرح و مارالحی و آب هندوانه و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسب و بشیرینان روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب به مسوط سازند و بپزند
 و خرقة بلعاب اسپغول و آب خرفه تر کرده بر سرینند و نو سیدن شیر خرد شیرین و شیرین زان شیرین تازه در صورتیکه تپ نباشد و در سیدن آثار اعضاء تشنج شود
 بغایت سودمند است و اگر بپستر جگتی در نه شق کرده بر موضع تشنج از دم نمایند و بگذارند تا گند شود پس تجدید آن کنند برای تشنج عصبی اندکی محب است و قیر
 معمولی مفید و کاسین بل در روغن کنجد و آب بخت بر عضو تشنج بستن عجیب اثر است و بنفشه و گل نیلوفر و گل کلاله و گل کحل و برگ بید ساده و گند سید
 و جوش هر یک نه توله گل خیاکنیم یا آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج انما آرد بپای شیرین ده آنرا جوش خفیف داده آنرا بنمایند در روغن چهار پنج بار بعد
 روغنهای بلاندا و اگر او بهر طبع در کلات شایده آنرا بنمایند و همچنین آنرا تخم خلی خلی خازی گل خلی گل خازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک
 پنج مثقال برگ عنب الشلب برگ کدو یا جراد و آن و جراد خیار برگ بید برگ خازی برگ خلی هر یک ده مثقال جوشانده و روغن در آنج شایند
 صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج از ان روغن پایچه یا روغن بنفشه بادام بریدن مالیدن و آبرین علویخان و ضما و ایشان نیز انفعست
 و جلوس در آبرنات و قتی جازمت که تب نباشد و اگر تب باشد بر طیب شدید داغ و عصب عضلات علاج کنند و مرورات شدید
 الزطیب اختیار نمایند و در زمانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول
 و بدهانه شربت نیلوفر داخل کرده بپاشند و گویند که از آب نیلوفر که در ان شربت نیلوفر حل کرده باشد هیچ چیز سریع تر در زطیب نیست
 و هرگاه در ان ادویه نقیج شمش تر کرده باشند قوی گردد و غذا شورای پایچه گوشت و سفند و بنغال و اسفاناج بر روغن بادام شیرین و فلو و و حرره
 نشاسته گندم و نبات و روغن بادام و مرزوره مالش با مغز بادام و کدو و پاک خرفه و سرخ باندک برگ کاه و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله با قوی
 اندک زرد و چند و نیم شربت و شور یا حلوان خورده مزاج بنیاد و پیسته و غیره هر چه طری باشد استعمال نمایند تشنج را پس که از مجود طوب باشد علاج سوا تنقیه نماید

[illegible]

بنازی و اتاناز یا عصبان سعه و از خوردن و امی می که ضرر آن بجهت سد و از گزیدن جوین می و ضربه و صدمه عصب عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی است
واده بسیار افتد و گاهی تشنج از سبب خفیف واقع شود چون خدر امتلائی مسدود مسالک روح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه هیست غیر عصبی
بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را بر سر بکشند یا چیزی گران بر دراز یا بر پشت باریک آن نهد یا بر زمین سخت بنشیند عصبها کشیده یا کوفته شود
یا ضربه و سقطه آلوده عصب برسد یا قطع یا حرق نار مویج بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریخ غلیظ محمد در آن متولد گردد یا از دیگر عضلات و عصبها که
تشنج خاص با عضای روی روی بود تمدد که بیک یا زبان یا لب افتد نیز روی باشد و گاهی از آن نوع روی میسی بعد حمایت لازمه مع قلق و گریه و فربان افتد
و آن رنگ زرد و درون لب تشنگ و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و تمدد باشد و این روی است و هرگز از آن ضربه سر افتد و با آن فواق یا غصص و اضطراب عقل بود
قائل باشد و کزاز اکثر بصیبا عارض شود و هر قدر که طفل خرد و سال باشد بر آن سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از آن از اختلاج در جمیع بدن تشنج نقل
کلام و لکن در زبان صلابت در عضلات و در ناحیه قنار طهر تا که گاه و بعضی البلیغ و عارض در تمام بدن که از خاریش لذت نیابد عارض میشود و صاحب بلیغ قوی
احشا را هر گاه در بول ریماید و در پشت قشعریه معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن عرق آید دلالت بر جدوت تمدد قریب کند و هر گاه کزاز عام ابتدا کند
دندان بر هم نشیند و چنانچه فرو نرود و روی سرخ گردد و در شدت کند و چشم زرد و در بر هم زند و تشنج روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواید تشنج
در سر و کتفین پشت و بعضی را عصب عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عصب منقبض نشود و علامتیک بعد از عرض کزاز هم میسر آنست که اگر کزاز
در قدام بود روی چشم بر پیش تشنج باشد یعنی روی سرخ و چشمها بر خاسته و گاهی روی مائل بسوی یا سیاهی گردد و سر و بسوی پیش کشیده بود و مع کشیده
گردن که بچپ و راست میل کند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکلیه افتد یا رخندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و نفس بهم رسد ضیق نفس عارض
گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنا بر الفجار عروق و گاهی فواق عارض شود
و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب عصبی مستقیم و عضلات مقعر بهم رسد بر از بی اراده منقبض گردد و با منقبض
شود و قولنج بهم رسد و تمدد در هر دو جانب اختناق و سهر و وجع و نهایت بول و کثرت نفخات در آن در افتادن از چارهای و در عدم قبول انقباض عضلات
شریک باشند و در باره بسبب غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوع از انواع کزاز خالی از بیخوابی و در خاصه میان کتفین نباشد و قار و در عصب
این مرض دقیق و نبض او صلب و منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز طبیب میباید و در روی برقیاس تشخیص اقسام تشنج است علاج تشنج است
بقول شیخ علاء الدین عیسی تشنج است مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت نکند و در اینجا میباید شرط بر اعضا اکثر تشنج امتلائی
استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبه خون امتلائی آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل کردن فقا رات و شرا سیف استعمال نمایند و هرگاه
بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بزیت یا غلیظ مبلول نشفت کنند و نگذارند که عرق بر بدن او صحر شود
و موجب اذیت گردد و در زیت نیگرم نشاند که او قوی التحلیل است و کذا ریختن او بر گردن جاوشیر تا یکدم محسوس است و بهند و ایضا حلیت استعمال کنند
و بهترین اشیا تمدد و بار در طبیب چند بستر است باید که بدفعات متفرق بدینند و تعاهد نمایند و بعد طعام بکار برند با حمله چون تمدد در اکثر اقسام از سر
و فسرگی افتد تر یا قات وادویه حاره محلا بناسه بخوراند و بقول الفلکی شرب ریون و قیل و صحر را در کزاز نفع زیاده از تشنج است و آنچه در علاج کزاز
و تشنج بسیار نافع بود و طبیب شریف است که در آن گفتار یا بچسب یا رو باه انداخته بپزند تا ممل شود و بیمار در یک روز و بار در آن بنشیند و زرد بر آید و مالیدن آن
مع چند بستر و کذا پیکور خوردن شیر و خر و کفتار در گ و دل تنها یا دویز ناقص و بعضی گویند که درین هجوم قدری روغن است داخل کرده
مالیدن نافع کزاز و تمدد است و حقنه بر وزن سداب مع چند بستر و قنطور لیون و جمیع حولات لازمه حاده که در آن بوق و شوم حفظ نمایند آن باشد
سفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرد را عارض شود بعد آن بشیر خریار و روغن زرد یا سیاه یا بانی از شوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز از غذا و غذا و غذا و غذا
لقمه بسیار که چنانچه بهند یا بهند نیم برشت خوراند و یا حریقه رفیق یا آب گوشت بنوشاند و چنانچه بلع بر ایشان نشواید عیاش شد و غذا از بینی بر می آید و از نایب

و بعد از این سگته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت است و اگر از این تجاوز کند نجات یابد از خطر سگته بیرون آید و لقوه جانب چپ تر از راست باشد
طریق تشخیص در این مرض آنست که اول تشخیص این ضعیف نماید و بعد شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوه استرخانیست یا تشنجی و این را
اگر اول از بعضی علامات حدوث لقوه یعنی اگر در دست خوانمای روی یا خدر در جلد او و کثرت احتلاج در یک نیمه رو بپرسند و بعد از آن از بیمار بگویند که اگر این
گفته بود و بگوید در جراحی که مقابل بنده نفخ زدن اگر آب مضغه است بیرون نیاید و یک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب هر دو را
باز نتواند داشت و معرفت شق مؤلف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح دهند رجوع شق دیگر شکل طبیعی او سهل گردد و ایضا نقصان باطن
حسن آن جانب حدوث احتلاج در آن شقی و ضعف موضع آن جانب بر ختم اشک از چشم آن طرف بر آن گواهی دهد و تشخیص لقوه استرخانی و تشنجی چنین کنند که بسوی حوض
مرض جلد و عضلای وجه نظر کنند اگر حواس مکرر بشنوند خصوصاً لقوه در جلد چه وجهه و عضلات جانب علیل نیست محسوس شود و تمدد در آن نبود و جلد از
نواهی کردن باطل و متباعد باشد و در کردن او بسوی گردن متعسر باشد و آن بیک سفلی سترخی و متعسر باشد و حرکت دادن نتواند آنرا و بیک بالا
بدان منطبق گردد و تکامل بطریقی بود بسبب ثقل زبان و ضعف غشای تنگ مجازی آن بیک سترخی و متعسر نماید لقوه استرخانی بود و اگر حواس مکرر بشنوند
در اکثر و جلدیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکلهای او باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد شکن بنواهی کردن اکثر بود و در کردن دازان شکل تر
باشد و آن آب هر دو اکثر قلیل بود و بر الطباق بیک جانب صحیح با هم قدرت نبود و بیشتر صداع لاحق شود و لقوه تشنجی باشد و اما شناخت تشنجی با بسط
در لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و اینجا را تا اس عضله کردن افتد تقدم و در آن شاید حال نیست و ایضا این نوع لقوه بیشتر در بسیارها مکرر علاج
در خانه تا یک محفوظان باشند و عمامه اندق یا اسود بر سر بندند و در سوراخ او بچوب طرف بسوزند و جوز بویاق نقل یا زنجبیل یا دوج خراسانی در دهان دارند
و آسینه چینی پیش نظر گذارند که در آن رو بنگلف بینند و اندو شنی شدید و آب روان و از بوی آن ننگ و جوی سرد و مولدات بلغم و دوج اجتناب دارند و باقی تدبیر
الکفار بالعسل و ترک آب غذا تا روز چهارم یا هفتم بصفت و قوت مرض عدم تحریک بعلاج قوی درین اثنا و بعد از انقضای و تنفیه بلغم استعمال بادالاصول جوی
و غراغ و سوطات و غیر آن هر چه در علاج امراض حصی بلغمی گذشت بعمل آید و باید که بالعسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب با دویه حاره و نیز درین ایام
از محرکات خارجی مانند غراغ و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز ماده موجوده خام رفیق دفع میکند و غلط آن باقی مانده
باعث زیادتى نکایت میگردد و همین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحاره ممنوعست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک حلقه بسیار لطیف
ندارد و جوز بویا در آب یا عرق بادیان سوده یک گرم بر یک سترخی تا نیم سحر کنند و ایضا گاهی در لقوه تخفیف تا چهار روز با الحاصل داده روز پنجم منضم از بادیان
بنج بادیان پرسیاوشان هر یک شش شانه اسطوخودوس چهار شانه عرق غلبه عرق بادیان چوشانیده گل قند عسل داخل کرده میدهند و روز هفتم
خفت مرض مسهل میدهند و بعد سه مسهل اسطوخودوس غلبه عرق بادیان چوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند و تدبیر بر و غنای معمول میکنند
و در بعضی بر جایت حرارت مزاج گل بنفشه شش شانه اصل السوسن گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار شانه مویز منقح دو تولد در منضج مذکور افزوده و دوری سفید باشد
داده بعد نضج و قیده ایام بحران سنای کلی زنجبیل ترب سفید طلیحات شسته فلوس خیار شنبه زنجبیل و غن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل با زنجبیل
گل بنفشه هر یک شش شانه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار شانه زرق خشک سه شانه گل قند عسل سه تولد دوری سفید پنج شانه داده بعد سه شانه
برای دفع خفقان و قبض فلا سفید چار شانه اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار شانه چوشانیده نبات یک نیم تولد داخل کرده می نوشانند و ایضا اگر در لقوه تب شود گاوزبان
بنج بادیان هر یک پنج شانه پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت شانه جوش داده گل قند داخل کرده دهند غذا آب گوشت وقت تشنگی عرق بادیان بوج تخفیف تب اصل السوسن
چهار شانه مویز منقح نه دانه بادیان پنج شانه بعد پنج کرفس پنج شانه پنج از خرسا شانه صافه کشته گاهی در لقوه متعنه غلبه گل بنفشه اسطوخودوس ششانه چوشانیده در نشسته
شیره خیابان داخل کرده خاشکی پاشیده میدهند و روز دوم عود صلیب چار شانه بگلایبیده افزوده بعد مویز منقح اسطوخودوس گل بنفشه مویز منقح چوشانیده در نشسته
خاکش پاشیده روز دیگر پرسیاوشان ششانه افزوده گل قند یک شانه بجانا میکنند باز تا حرارت تقویت در داخل بر شیم خام دو گاوزبان اصل السوسن غلبه عرق بادیان هر یک شش شانه

و اگر پیروزه یا کپک یا مغز ساق گاو را که گداخته در روغن کهنه که میخورد نشسته مسوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضار کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد ترنجبین یا کیمیا
 مالیده بپزند یا بخرچیا رنده در روغن بادام و شربت بنفشه تلخین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقه لیونج را در مسیحی گوید که اکثر از تبه و صبیان را عارض میشود
 آن بر و شمشیدن شیر را تخم بوضع و ترنج او بعضی اربابان طبع کنند و ضار قوی سازند و آن قول محشی غفری گزشت و با الیه تازه نهند چند روز متواتر و با یکدیگر نشسته
 کنند و به خنجر تازه و حنجر مانگاو را که گداخته و همراگداخته و نشسته بچینه بران اندازند و با هم میخورد بپزند و با یکدیگر بزرگشان کوفته و به صورت کپک یا کیمیا
 هر واحد و جز و حله مسوده بپزند و به شیر خنجر بپزند و بر آن روغن کهنه یا روغن الیه گداخته حقه شسته استعمال نمایند طبعی گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرساند
 بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علامت آنست که استقراغ با دویه کنند و با شیا می طبع چون مار الشیخ و آب سوس آب گل خجاری و آب گل بزرگ قطونا
 در روغن بنفشه قوی که در ومانند آن حقه نمایند و موم روغن ترب از روغن بنفشه و نیلوفر و خجاری و برگ غلجی مانند آن بالند و روغن بنفشه و شیر خنجران مخلوط کنند و از
 اطعمه بر طبابت مثل آب پاپی و طبخ با جودر نور و مثل آب با قلاب روغن بادام و مثل شویبا اسفید با جات بگردن حلمان شیر غار و جدی و مانند آن در دم نمایند و اگر مرض
 مغل نگردد در بعضی در روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کچم مقدور و مرکب بگویم نشاند و شیر خنجر و روغن دام بنوشانند و شیر خنجران از پستان بکنند و بر سر و
 شیر خنجر یا بر سر بپوشانند بعد از آنکه محفوظ دارند و اعضای او را بدست بیاورند مسک نمایند و شیر خنجر و روغن گل بزدند و در انصاع شیر و در خنجر و روغن
 موم و روغن کاپر و از آرد و یک که درین حلت بدان علاج کنند و اثر نیک باشد اینست که گیسو شیر خنجر و روغن کاپر و بالیش و روغن بنفشه و روغن الیه بنفشه
 انداخته بپوشانند تا به سیاه شود بعد موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم بپزند و در بعضی ادواب طبخ برگ بنفشه و برگ غلجی و برگ خجاری و برگ کپک
 و بزرگشان ساعت زمانی از روز بنشانند بعد به پیاز چکا بپوشانند تا شنف بدن گردد پس اعضای او بدست آید مسک کنند بعد از آن دوی کپک و روغن
 و کشبانه روز بگذارند و روز دوم آبرزن و مالش بنشیند تا آنکه از اعضا او تمدد دفع گردد قاعده طبری گوید بدان این ضی چون باطفال حادث شود از آن جهت نیند
 تا آنکه اعضا ایشان سخت گردد و در حد حلقه داخل شوند و چون بکار مردم عارض شود دردت اندک اهل نشود حتی که مسک گردد طبع در صحت او نباشد و شیخ میفرماید که گاهی که از
 بصبیان عارض میشود و علامت آنست که آب طبخ قنار الحار را روغن بنفشه و روغن قنار الحار را که گداخته و تخم بادا و در نیز مفید گفته اند و به سیاه بپوشانند که شست استعمال نمایند و گویند که
 ترنجبین و روغن بنفشه کنند و طبعی که در آن آب بگویم روغن بنفشه ریخته باشند بنفشه و محافظت آنی بپوشانند و در موضع از تاول و خنده یا شره غلیظه غلیظه غلیظه

لقوه

و آن مرضی است که شقی از روی کج شود و هر دو لب پلک چشم بکلیت کما اینی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض هر دو لب و روغن را میگرد و در صورت کجی
 در روی ظاهر میشود لیکن در انقباض اجان فتور می افتد چنانچه راوی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پیشین هر دو چشم قدرت نداشت و سوازی ازین بزرگ
 علامت لقوه بادی نبود و سبب لقوه استلای اعصاب اصد الفکین است بخلاف بار و طب که از دماغ بریزد و این فته افتد و گاهی سبب غلبه عین بجهت بر دماغ
 و حدوث این یک جانبی باشد بلکه در هر دو جانب در اخر امراض حاده و نزدیک است عارض گردد و این ممکن است بزودی زیر که دفعی است بخلاف تشنجی
 که تدریجی است و بزودی ممکن نیست با محکم سبب این مرض استرخای تشنج عضلات پلک و جهت اول و لقوه استرخائی و ثانی و لقوه تشنجی گویند
 و جالبینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخای هم میشود که یک جانب تشنج میگردد و دو جانب دیگر مسترخ و این سبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظه در یک
 ریخته باعث تشنج و تمدد و انقباض ماده رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آن جانب گردد و اسباب استرخا تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یا تشنج یا تشنج
 در جمیات حاده استقرافات مغرطه از اسهال قوی و رعات غیره عارض شود و آن قابل در دست و آنچه در سنام عند قریب است افتد ازین قبیل است
 و گاهی در عضله که در دم عارض گردد که آن از تشنج خنق باشد و از آن لقوه افتد و ایضا گاهی سبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد
 و استرخائی کمتر است و صفا و الاستقام گفته که تذکره اقبل از قبل روز باید الا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندر دماغ ازل نشود طول کشد
 و آنچه نماند تشنج طول کند و اکثر امید صلاح او نباشد و داشت و لقوه گاهی مندر فالج یا سکه شقی بود و اندر ازای گویند بسیار دیدم که اول لقوه بزرگ

در ادویه معروده یونانیه
که لغوه اناغست تخم عود الفرج باریک ساییده و زیت جوشانیده ششماقده بیدار و جوز بدامصلی مضعفا و عنبر شمشاد و شراب و بخور و مضعفا و مسوطا بر وزن دایم و کذا بحسب بلادرین
نیم درم شراب و واحد مجرب سیدی و الطیبانی گز نوشته اند که خال اسکینین تخم خنظل و رسته و اقتراس طبله و تعلیق قطعه پوست خاشاک بر طبق و تخم شونیز بریان و یا سکر که تند بر روز
چند بار و یا قطران یا گل سوسن و دو دالک ابرق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و نطول در زنجوش و غسل و به بسکر که در آن جل کوفته جوشانیده باشد هر روز و اکل چند سیر
سحب آب طبله و یا عود الفرج بحسب دیا اسکینین تنها و یا بقلع و از فرو و صمغ بطبر حباخته و یا ثمر قند و یا روغن گل آن و یا قلعه رطبه یا تخم آن یا فرفیون تنها و یا راج درم آن تخم
و مقل و اشق هر یک نیم درم حباخته و یا ج و یا آذریون آب سنج و تخم آن و یا حاتم بشر و یا خلد و یا تریتا تخم آن نیم درم چند سیر نیم درم و یا تخم خنظل یا خردل و یا تخم قاقا
و یا مغز تخم سیاه بخیر و ده درم است عدد یا روغن آن یا طبخ عسجد و یا زرب محرق بحسب و یا غسل و یا محلول و یا روغن گل یا آب زنجوش یا آب بنفشه و یا عصاره قشالحم و یا زردیاد و یا
بلسان نیم درم بشیر زن آن نیم درم و یا کبک او قیده یا بنبل الطیب یا الطایف یا کبک یا شقال و یا روغن و یا زردیاد و یا شقال یا لفظ سفید و یا نارین هر روز یک درم و یا زردیاد و یا
تخم حله و یا گل بحسب دیا سیستانی و یا سیسور بحسب دیا طبخ هر روز نیم درم کلقند و یا نام و یا روغن طم و یا طبخ برگ سر و یا جاشیر و یا سقنقور و یا لفل سفید و یا قاقا
و یا الحج و یا افیتون و یا لحیم افنی مصلح بطوریکه در تریاق داخل است و یا حلیتیت و یا ترید و یا زبیره بحسب و یا شنبلیله و یا دارچینی و یا طبخ حاشابه و یا
کلقند هر روز و مسوطا چند سیر بر وزن بادام و یا یا سیسین و یا روغن بادام تلخ یا آب مرزنجوش و یا زبیره کنگر بر وزن گل که یا آب

و اگر خواهند که چربی از شیرینی بچرخند غسل سفید یا اجاز از آن سازند به بند اگر حسن زبان و متغیر شود و مزاج بر حال خود باشند این سحوط بکار بند یک روز هر یک بک
در سه روز کلنگ هر واحد یکم و آنکه در روغن مصطکی یا روغن نارودین یک از دو در شیشه کوچک دراز گردان کرده سرش بر صورت بند کنند و در دگر یک ری شراب انداخته پیش
در آن گذارند و زیر آتش روشن کنند تا آنکه روغن شیشه بپزد ایسترا از آب باران و بگذارند تا شود و بعد بمقدار واجب آن میسود و دفعه سحوط کنند و در هر دفعه فاصله
یک شبانه روز نمایند پس اگر مرض نازل نشود بر سر دو کله و فقه قفای و بادان مجموعه که در تشنج و غیره مذکور شد خوبالش نمایند و امواجایدین مصطکی و عسل و قنطریل
کنند و عطسه معتدل بکنند شش ششونیز و صبر و زعفران دارند و آنکه از آن متعجزند بدیند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر آب بسیار گرم بزنند
تا بهر بود را کولی بچرخد تا کایان زیت بریان نمایند و شراب کنند اندک بنوشانند و صاحب این مرض از شراب آب سرد و تعرض هوای بار منع کنند و بدل آن شراب
عسل ساده دهند و اگر مزاج حمل نماید یا سبب بار یا فصل سرما یا جلد بار باشد شربت عسل با فواید بسیارند و بدل بنیز خندقیون کنند و از اسهال و اسهال مزاج
ادوی المقدور باز نمانند و این مرض غرضی است که عالج ایضاً معتبر در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو را یک پس شش داغ بندند و
درین مرض بر سوسن داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که جلد منقبض گردد پس عضل مسترخ شود و قصد داغ موضعی نماید
که در آن جلد مسترخ گردد و دو نیم شود و داغ و عالج بنا طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکند و طریق او نیست که بیان کردم و این سبب است
صاحب لقوه با بارج در ابتدای مرض میگرد و او این را کرده نمیدانست و نبض صاحب این علت در اکثر صلیب مختلف بود و قاروره و اگر مزاجش متغیر نگردد و کای کرد
منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغییر آن قاروره بود و حقیقتاً در ابتدای علت غلیظ تر از حقیقت مذکور کنند و آن با بون و اکلیل الملک چند روز
و عناب و پیستان باراده تطفیه در ابتدای علت و سیوسن خطی قوطم و زکرتان و برگ شبت و شکره و روغن کنجد و یورق بمقدار و آب جیب با طبع نمایند بحسب
لازم بود و در ادویه مضبوطه که بدان تبرق نماید قرقه حاد و ساق و سعد زیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل باز قوت بدان بماند و آنکه از آن بیرون
زبان او بگذراند و اگر کند که زبان بیرون آرد و درین بکشاید تا ممکن بود و صبر نماید تا از درین لعاب بسیار سائل شود و بعد با آب گرم مضطرب کنند و عطسه آید
و وقت استعمال جیب کور این جیب مختصر از آن عمل آرد و نسخه آن بارج فیقر احمر افستین اختمون تخم کرفس سکنج هر واحد یکم و مقل رب السوسن هر واحد
دو شل و درم چند بیدستر عاقر قرقه حاد نیم درم مقل سکنج و در آب کنند و شراب ترکند تا بگذرد و ادویه مسحوقه مضبوطه را بدان بر شربت بکشد
از غلظت آن بزرگتر از حدس چهارم سازند شربتی از آن که طبع باشد درم و نیم سست و بهتر است که نصف او بخایند و نیمه آن بپنج نمایند اگر ممکن بود و مسعود
که علاج لقوه قریب از علاج فالج است بسبب مشارکت در سبب بدین علت واجب نیست که بر استعمال ادویه مستفرغه قبل از در سرفتم اقدام نمایند بلکه باید
که معاودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مرض را در آن ایام تخمین بخوراند و آب یکم بنوشانند با العسل بدیند و مصطکی بخایند و آب بنوشند
و جانب مسترخ و وجه را با غلیظالش نمایند و غذا نخوراب سازند و بعد از هضم تنقیه بدن بحسب بکنند و بعد تنقیه غره بعاق قرقه حاد و تخمیل و غسل نمایند
زوی با آب و آب طبعی صغره و سداب و برگ خار و با بون و در مزاج خوش و اکلیل الملک شش کنند و انگلیت بخار ترقه ازین بایجن یا بر بخار شراب که در آن سنگ گرم
انداخته باشند باید که در یک وعده و مسکن در خانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمعین مرزنجوش اوست نمایند و چون
صلح نماید غذا اعصابی و قوت باز سازند و از اطعمه باز ده منع کنند که باین طریق از علت خلاص شوند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که بالش سر برین
بنفش کنند و شیر بران دو بشند و مسکه و روغن بنفشه سحوط نمایند و غذا اسفید باج سازند و در حمام داخل کنند و شراب مزج بنوشانند و از اخذ جلد
یا پس از حرکت سخت منع کنند و با الجمه واجب که از جمیع استیای بخفه حذر نمایند و با جمیع ادویه مرطبه کنند چرخانی و ایالاتی مینویسند که اگر بالقوه غلظت
مقدور فالج یا مقدر مسکه باشد بملاروت با ستغراغ قوی و حقه خار با سمل قوی کنند و در هفته اول غذای لطیف معتدل در خشکی و تری باید داد
چون بخوراب روغن زیت و چربی که بطوبت را کم کند تحلیل نماید چون عسل نامت کفنه و کم از چهار روز بگذرد و استقرار قوی نشاید کرد
و تا استقرار قوی کرده نشود علاجهای محروفت لقوه مثل خار و مسکه با سکنج نشاید کرد و باید ادویه تیر از رسته ای علت سخت زبان را داد

حسب قوت مزاج در بعضی وضع آن نمیدانند و عوض آب طعام از اول روز بهار الحاصل اقتضا میکند بعد از آن از این مزاج تب بگوشت کبوتر و غیره می فرمودند و باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اخضاج صلب را موافق است و تنقیه اول با یاجات پس خوب کنند و معمول در زمانه سنی اینست که اول تنقیه طعام بمطبوخ سنا و خیار شنبه کنند بعد به محبوب این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن زنند و آب و فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیند الفقه فیصیل و اندکی عنبر در سر اصل کوزه و بار یک بسایند و بقدر کثرت اخضاجی حب بنهند و از یک علم بخان نقل کرده اند که چون دو درم کرفس مخلوط بگلکند عسل ده درم بخورند تا سستی دور از لقوه از آن نائل کنند و چون بزهره کلنگ مخلوط آب چقدر رسد و در سوط نماید لقوه را برسد و درین باب انگلاب بکشد مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخورنجان علوی بخان لقوه امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفه و خوب شتر آن و فایده هر یک ده جزو عنبر و عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یا سدر خشک اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس نقل کنند حصی لبان فاوانیا هر واحد یک نیم جزو کوفته تاب زنجوش چهار سازند و خشک کرده وقت حاجت آتش اندازند و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه فرس گردد و از چهل روز تجاوز نکند و چیزی از او دیده فائده نکند بگیند با بونه و خردل و مزنجوش و در آب بنزد تا مکرر شود صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انگلاب بر آب مطبوخ صغره و عاقر قرحا و شیج و سداب حرام و با بونه و اکلیل برگ غار سازند و چون عرق بدید بیاورند و بعد از آن نرم گرد و سوط بچهل تنگ بقدر دو حبه نمایند از این طریق روایت کرده اند که پوست بالای بند هندی را اگر بار یک مسوده مقوب بدان سوط کنند بپزند و بپزند فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی که مستعد لقوه باشد حجامت در آن می اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند و قبل از حجامت بیضه آلیان خود را بودند و همان روز در لقوه افتادند یکی از آنها سیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد آن مدتی که رسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه استرخای زبان تنقیه است و سبب نوشاد شونیزه که از این غرغره سفید فلفل سیاه یک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقر قرحا و شیج بوره از منی هر کدام چهار درم زعفران خشک شست درم صغره زنجوش هر یک یک درم درم درم پنج سوسن هر کدام هفت درم سیمه کوفته بیخته دو درم از آن بکندرم ایارج فیهرا و سبکچین عسلی آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجایب است و این مطبوخ را با سداب و لقوه فالج و صرع را سوسن شست کشته شش هفت درم فلفل سفید سیاه جندبید ستر هر کدام یک درم سداب خشک خردل شونیزه هر کدام دو درم صبر سقوی بکندرم کوفته بیخته اندکی از آن ربی دمنده و این سوط طبع النفع است برای سیکه چشم او نائل گردد و مشرف لقوه باشد سبکچین و بوری برود و در بول اسب برشته اند و شست طلا نمایند و در آفتاب نشاند تا خشک گردد بعد از آن جدا کرده ربع آن کندش مسوده آمیزند و در بینی دهند بعد از آن که دخن بنفشه سوط کنند و غرغره از مزنجوش صغره قرحا و خردل پوست بچ کبر انار را در شش زنجبیل نمک کوفته جو شانیده صاف نموده سبکچین عسلی داخل کرده عمل کنند و از مزنجوش عاقر قرحا و فلفل را در عود خام عود صلیب بناد و ساق هندی بچبیل بگلایب شانیده باضا فلفل کی سر کف صغره کرده درن لقوه معمول حکیم شریف خااست و اگر دخن بسته بمشک سوط کنند از جویااست و اگر غاریقون بخورند ام هر یک بخورند شش شست باخیر هر یک دو درم اسارون بخورند از جمله حبوبات خسته بخورند و از ترشی برپیمار کنند و در لقوه از جویات حکیم عماد الدین محمود و اگر مزنجوش را از اسبند قیصوم سداب سرکه باتش خوب گز بیخته بخار گیرند و بعد با گز دخن و خرقه در شست در دخن و جود جندبید ستر حل نموده بالند یا جندبید ستر و مطبوخ مذکور را فرامیند و هر ساعت این عمل نمایند و چند هفته لقوه را نائل کنند و هرگاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بداند سر و دمنض ضعیف و بطبی گردد و از حسن حرکت باز ماند و دخن بلسان از یک انگ تاسه انگ دیگر اقیهه دخن با دام حل کرده با شربت مویز و عسل و بهندی لقوه بحال آرد و انشا الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه حد آفت در قوت حواسه بود و سبب کل این ضعیف است که بی ضعیف است محرکه آن یا از عرض و ضعیف شمی سفرغ نائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درنده نائل موزی مخالطت ششم حسیب غیر آن بجهت قوت نفسانی را منقبض سازد از غم و حزین و خجالت فرج شدید مشوش نظام حرکات قوت و غرض بجهت اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیاه است که ای حده هر قوت و در تقابیت بعد از تقاسات امراض فراط استغرافات و یا از کبر سنی پیری واقع شود و هم ضعف الک حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بخورند فالج نرسد چنانچه از سوسن مزاج بار عصبیت شربت است

و مغلط آن استعمال نماید چندی گوید که بیشتر در خفا و درم و عضل گردان عارض میشود و بسبب لم لقوه عارض میگردد و مرض خفاقی باشد نه لقوه و این را در
مشاهده کرده ام و در لقوه تاسه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوع انیسون با جلیبجین بنهند و گویند که حق نیست که استعمال
بر وای حار کنند حتی که مار الحسل که آن تخمیت ماده کند پس تاثیر در او در آن مختصر گردد و بعد بفتح روز را و الاصول بنوشند و حمله پس مع ادنی حدت بعمل آرند
و علاج لقوه قریب از علاج فالج است الا آنکه غرض و تطبیق استعمال لغوفاخت خاصه در لقوه اولی است و اخلاص او به از روی نفع درین مرض جب قوت قایا بود که
آن جب جالینوس است صفت آن صبر عصاره افستیمیه مصطکی یک کج و سقونیاسیم حنظل یک نیم جز و کوفته بخته آب الصن باب کرفس مطبوع شسته
جها سازند شربتی یک شال خضر بن علی گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مغلی حلوا با بندق هندی بچوشانند و آنچه در آن بجا
بخشند جب قوت قایاست که مغزیند قریب هندی سرچ در آن اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال یا اراج لوفا یا شربت قوت خواب در ببادی جدول
نکند از شربت اسطوخودوس و من مغلی حلون کور تنها یا شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش بنگام کثرت حرارت و در اخزان تریاق و خوردن این کب
در اخزان عجیب است صفت آن از خر سلیخه اساردن خود بلسان دار صینی اسطوخودوس سنبل الطیب در در قنفل مسادی کوفته بخته یک مثقال از آن
بگفتند بنگام خواب خوردن و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید است و استاد من با استعمال این مطبوع هر روز عند سخت مزاج امر میکرد و اصل السوس
مقشر یک گرم گل بنفشه از رزق سدر درم عنب سبستان هر واحد و قیده خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمه آن صبح یکبار و قیده شکر بنوشند قبل او
تخم بادرنجبویه یک نیم درم بخورد و نصف باقی شربت بچین استعمال نمایند و در بخته اول غذا معتدل در طوبیت و پیش مثل بخواب نیت سازند و استسکا
محلل طوبیت مثل غسل تنادل نمایند و چون صلاح یابد عصاره قنار و کبوتر و بچر و ازای دراج بخورند و از اطعمه باره منع کنند انطالکی گوید که علائش
بعد یک هفته آنچه در سگته گذشت باید کرد و آنچه تخص بلقوه است اینست که سداب خنثی و سبوس گندم خطمی و با بوندر ظرف سربسته بخورند و شربت
و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک مسوط کنند که این عمل لقوه غرض من را بعد سه روز ازل کند و بخور و آب
واکل و شرب ظرف آن با خاصیت نافع لقوه و فالج است و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را بمسوط در ظرف چوب گرد و قتی که قمر در کواکب از برج
حاره باشد نوشته بر روی بیمار بدارند تا که در آن نگاه کند که صحت یابد و حروف آتش اینست ا ه و ط م ق ت ش ن ذ م و ل ف ج با مع المصنات گوید که
چون مرض از خانه تار یک بنشاند و تاسه روز چیزی از آن در وید و شرب و افندید در هر روز چهار بار با الحسل اندک اندک بدیند و بعد بهمت روزی پنج بار
با یکدیگر در آن مصطکی جوشانیده باشند بخورند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدیند و غذا بخورند آب که با کبوتر و بچر در پر و از آمده بخته باشند بسازند این عمل
زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند جذبیه ستر بویانند و از آن بوزن دو جبه هر روز بخورند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از انصاجان لقوه باین طریق
علاج کردم صحت یافتند گیسلافی مینویسد که آنچه معالجه بدان نوع لقوه استر خانی میکنند اینست که اولاً تطبیق تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر
بچند گرم کلقته یا یک درم انیسون نیم درم مصطکی و یک نیم دانگ خود بخورند و آب نیگرم یا مار الحسل بنوشانند و امر بخابیدن مصطکی در چغندر آب دهن کنند و غذا
نخوردانیت یار و غن جو یا شور یا بختک سازند و بعد از چهارم یا پنج فقره صبر بر سبیل شبنم بخورند و بعد از روز بفتح حقه حاد عمل آرند و بعد
حب قایا بدیند و بعد بنفشه از غرضه از عاقره قزوین و بنفشه مار الحسل کنند و روغن باب مطبوع ریاضی چاره مثل صغر و مانند آن بشویند و بر آن اکلایات باشند
و یا بر بخار شرب که در آن تنگ گرم اندازند و تخم سندر و سن بانوبه سازند و جانب مسترخی و جبر القالیله بروغن سداب که در آن طفل و جذبیه شربل شده باشد بنوشند
و امر کنند بخابیدن و ج و مسوط بدانجا حب سبک یا یک تا چل روز نگذرد و بعد بچر یا جابر بنوادیط انافع است صبر درم و حنظل هر واحد یک درم زعفران و در دانه طلا
و مضغ کند و فلفل نافعست و باید که غلی در درین دانه کاهی ازین حالت صحت می یابند بحسن تدبیر و غذا و متاع از شرب آب نمایند صیغه شبنم شاد و باقی تدبیر
از غرضه و غیره و اینست که در قنل طبرقی گذشت شربت جان بنفشه که غذا می بخورد و ابتدا مار الحسل باشد بعد بخواب محمول از کبوتر و بچر و ازای در روغن مطبوع
بریزد و نمک شبنم و اول آن از آن یک کج بنفشه پاک ندارد و لحوم صید و غیره را با طایفه از این است و است و اکمل تحقیق در نگاه تاسه روز و گاهی تا پنج روز یا بیشتر

بجای

نافع آید و یا جاشیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه یا یک نیمه اوقیه شربت عسل برهند و آیسیدن چند بستر سه باشد در عسل کتیله تا جمل روز و تواتر بجهت تقویت بدن
در انواع هادی بسی مفیدست حتی که استیصال داده میکنند و همچنین گلوای بلادری حلقه اراقی و چون آن استعمال چو علاج و شربت عسل نیز مفیدست در روغن قسط و نارون
و زیتون که در آن چند بستر و فریون آینه باشد بالیدن و در طبع کفتار و خرگوش رو باه یا آبن کونجان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ چند بستر فریون فلفل سیاه
کوفته بخیته بروغن سبک بخیته بر عضو قعرش و مخرج عصب در شربت قند خواب ملائمه و صبح بشویند برای عشته بلغمی مفید از روغن منقوست و بعضی سلاطین در مجرب است
خود از بعضی اطباء نقل کرده که خوردن جونه تاره دراز آله عشته مجربست و کذا لک شربت غنیمت بقدر پنج درم در حمام اقبال حذاق سودی میونسید که اکل قسط و طبع سلون
و ضما آن شربت آب آن تخم آن بروغن شمش حای آن و کذا کچ کبوتر که آنرا کبابا و کذا کسونه خوراند به باشد و سر کردن با آن نهند و کذا اگر آنرا صاحب الجلب پانزده روز
بخوراند و سر کردن او بعد از دو در کنند و همراه او نهند و آن بچه را بخورند و کذا اشتغال مغز صنبور کبابا و بشک و کذا حلیت چند بستر شحم حقل قسط و یون قیق بر دانه نیم
هر روز خوردن ریشه مجربست و از اطباء می نقل کرده که شربت پنج خطی شرباب عسل یا چند بستر تنها و مخلوط بروغن گل تاسی و پخیز و سر کردن یکدم یا با پودر
کوبی آینه و یا شربت جملها یک شقال یا قسط مهندی تنها یا عسل یا تخم سداب هر روز یک درم تاسی و پخیز و یا شربت که در آن سداب جوشانیده باشد تا نصف بماند
و یا طبع اسطوخودوس تنها و مخلوط عسل و شرباب اسحق بار عسل بست درم و یا قافت و یا اکل کرنبستانی بدوام و یا دار چینی که نفع بلغم دارد و یا دار چینی مخلوط
بقدر دانه یا شور برای خروس سیر بقرطم و سفیج و نمک یا نمک کایان که بکاه او را حب کرنبه خوراند به باشد و یا روغن جمل و یا فلفل و یا مغز صنبور کبابا و عسل آینه
و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم شقال مخلوط بروغن بادام تاده روزی درم و یا فریون یا اکل بقله و شمشک شربت عرق آن یا حب بر تنقینه ماده و یا قسط و یون
دقیق هر روز سه درم آب گرم تا هفت روز متصل و یا کینقال از آن نیم درم چند بستر و یا خرگوش سیاه برقی و یا حب الفار و یا لیمو فنی مصلح بدستور که در زیر کینقال
و یا حلیت بقدر با قلاصیح و بهنگام خواب یا روغن بلسان هر روز نیم شقال شرباب گلوای نیمه موز یا عسل تاده روز متصل و یا فارغیون یا فلفل و یا در روغن و یا روغن
نار جیل و یا کرکات و یا مل و است اکل فنق و یا ایرسا و یا گلنار یک درم ده روز متواتر بجمالی یا سوراخ نجانی یا سداب آستانی سه و قیر زرنه و قیاب جوشانیده تا نصف بماند
صاف نموده و بوزن اوزیت طبیب داخل کرده و جوشانند تا آب آن گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم در حمام بنوشند و طلا روغن چند بستر و یا قسط مهندی مخلوط
بر روغن فار و یا فلفل و یا پنج قشال الحار چهار درم حلیت یک درم غبار آسیا پانزده درم با هم سرشته گرم کرده و یا کرنبه با وضع صوف نمون زیت کنند که گرم کرده بر فلفل
از قنار پشت و یا سر کبر سر و یا روغن نار جیل و یا ضما شیطرج و قمر رخ روغن خردل بر فقرات پشت و گردن یا زیت مخلوط با فلفل و یا روغن فار و کذا شربت قمر رخ روغن
دار چینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل و یا روغن عظم و یا روغن سیدانجیر و سمعوط و روغن جمل و یا بمرزنجوش و یا مغز خنوز و یا روغن
شونیز و تعلیق حجر الماکه آن بلورست و یا بلاد و یا رته و غذا آب طبع خود سیاه طبیب بصغر و زیت و یا چند تنه و یا خردل و یا انجشک مطبوخ باب لبلاب
و قمر هر واحد نافع الطاک گوید که اگر مریک جماع و شرباب صرف خصوصاً اگر سنگی کنند و عسل و جوزه سیاه خوراند و بچند روز خردل و شوربا خروس سیر بقرطم و
غذا سازند و روغن خردل و یا بوزن کالند و بر استقران یا بار جات کبار لزوم نمایند و این همچون مجربست در سه روز یکبار بقدر دو شقال بار عسل گرم بخورند
اسطوخودوس قنطور یون قنفل هر یک درم پوست بلبله کابلی صغر و چینی هر واحد هفت درم ترید فارغیون حلیت چند بستر و یا درم چهار درم زعفران حار
هر واحد سه درم عسل سرشته بر دارند و آنچه در فالج گذشت در اینجا بکار بند الو سسل گوید که بعد تنقینه حبت منق و حب طبع روغن سیدانجیر و روغن ککلیلان
بیا شامند و قدری چند بستر و اندکی جاشیر و یا عسل بخورند و در حمام خشک آفتاب عرق از روغن قعرش و مخرج عصب از قنار روغن سداب و روغن فریون
و روغن قسط در روغن قنار الحار بالند شیخ میفرماید که اگر این مرض انا خلاصه متشر به یا فلفل باشد یا علت راسخ گردد و بجهت فقره اول از فقرات پشت بستر نشین
نهند و در آن روغن گرم و شور بای رو باه و کفتار و بزرگویی نشانند و آخر الام هر گاه مرض بطول انجامد چند بستر در شربت عسل و یا با بار جات کبار بماند و بستر
از سداب اسطوخودوس قنطور یون خوراند و از داغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیاری یابند و چه که در قعرش نافع میکند اینست که شربت عسل باب مطبوخ تخم خطی و بزرگ
امونیون نیم اوقیه بنوشند و همچنین حصاره قافت آب خورند و علاج صغر خا عینه استعمال نمایند و اگر عشته خاص در شرباب استعمال اسطوخودوس بقدر

و مسکون تر و کثرت شرب آب سرد و ادویه مبرده و شرب آب در غیر وقت ادعیه بنفشه و جاع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد از قریب است
و همچنین کنایه از غنچه حار و خواه بارد باعث تبرید مزاج است بسبب لطیفی حرارت غریزی انحراف آن ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بر مجرای طبیعی و باز
و قوی سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تحریک ریاضت و یا از غلبه بهوست بر عصب باشد سووم ضعف قوت و آله سرد و این با
اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن خم و گردن حیوان زهر دار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط لغایت مزه
و لغایت گرم در موضعی یا بجمعه رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پایا و یا در سر فقط افتد و گاهی در انجم و ثابت باشد و گاهی در
وقتی باشد و در وقت دیگری و سبب غالب در احداث رعشه ثابت برودت مضطرب عصب و روح است یا رطوبت با گرمی کمتر از رطوبت فاعل فاعل و انحراف
بمشایخ و کسانی را که ادمان شرب آب کند و یا آب سرد بسیار خوردند کثرت حادث شود و رعشه جوانان را که افتد و کسی را که شرب صرف قوی بسیار خورد و یا استلا
طعام با قیطر بود و ریاضت نکند و عصب ترین رعشه آنست که ابتدا از چپ کند و تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که به بینند اگر در بیض پیر باشد سببش پیری باشد
و این علاج نیز یرد و الا پیر سن که رعشه گاه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم می ماند اگر ارجحان ظاهر گردد و از اعراض نفسانی مثل خوف غم و خضف و فرج و غیره باشد
و اگر ثابت بود از تقدم عرض امراض کثرت جماع یا شرب آب سرد بسیار یا در غیر وقت و یا فراط استعمال ادویه بارد یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گردن جانور
زهر دار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و یا آن ضعف موجود باشد سببش تعاقبت بود و اگر در بیض بیک سببش پیری اسباب افتد رعشه چنان
و اگر که می سبب اسباب کوره نباشد حال تقدم عرض نموده و ترک ریاضت پیر سن اگر باشد سببش سده خلط غلیظ بود و الا سووی عضو مرقش نگاه کند اگر لاغر باشد
و در خون کربان بالاند برودی جذب کند سببش بهوست باشد و گرنه سببش اجتماع خلطی بارد یا حار یا پس فن در خلط بارد و حار از علامات مخفد عصب یک نما
علاج ایلافی و جرجانی گویند که در جمیع انواع رعشه سوای بعضی ضعیف گر سنگ و تشنگی در ریاضت و استفراغ و طبیعت و شستن در آب دریا یا شور آب معاون نافع بود و هرگاه رعشه
اصتباغ نقیضه جلدی استعمال ادویه قوی کنند که باعث همان قوت گردد بلکه برقی و تدریج از ضعیف بقوی گرانید بهر چه حفظ قوت ریاضت می آرند و در بیهوشی و تشنگی و تشنگی
نحوه شرب و دارن کثرت فصحیح فرود و غذا سرین الضمیم و شرب آب سرد و مفرط و بهتر آن آب قلیل الصرد درین مرض آب آنست که در انگ و زبان یا گل آن تر کرده و بنفشه

علاج رعشه باردار

اگر سببش مزاجی یا سوای عصب باشد بهر تخمین مزاج یا چنانچه در علاج امراض عصبی بار گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین جاذبه و اغذیه و ادویه گرم مثل اول الاصول با دانه جانور و شرب
بروغنه ای گرم قوی مخصوص و غنی قسط و ناردرین و روغن کلکناج نافع غسل آب محرواب چشمهای گرم مثل کبریتی و لطرون و زریخی و قهقری و چش و مالش شدید عضو مغز
و تریاق بجلوس کشید زنده گرم حمام و در افتاب گرم و اغذیه بنجواب مع شبت و زریه و فلفل و خوردن غسل معین بنجریط و مغز بنجریط و مغز بنجریط نافع بود و در حلقه
سوومنه ست و خوردن پنج سوسن مسوده سه باشد با غسل مکرر و مالش روغن ارجینی الفح ست و شربت اسطوخودوس و جاع عصب رعشه بار در نافع است و رعشه
از آب سرد افتد و نمک بنظر و نخر و مالش روغن قسط نیز از امفید بود و آنچه از رسیدن محرک شدید بود و روغنهای گرم چون بیت که در آن چند بیدستر و عاقر قرقاوت
حل کرده باشند بر عضو الیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشه بارد رطوبت مرخی یا سده خلط غلیظ یعنی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد بهر چه از تشنگی
و تعدیل در علاج امراض عصبی ملخی مذکور شد استعمال نمایند و استفراغ ماده بنجریط کنند مثلاً بعد از صبح ماده بار الاصول اول ما الاصول بر روغن بیدارنجیر و دیگر روغن
مسوله سرد و سخته بهر بنده حبش طریح حب منق و بعد از آن اگر احتیاج باشد ایاریات کبار گاه گاهی بهر بنده و گاهی بهر رعشه و استرخا مسهل از بنفشه اصل است
تخم خطمی بنج باریان بنج کاسنی غلب قنطاریون قیق غار لقون مفید هر یک شش باشد گاه و زبان اسطوخودوس بنفشه فستقی هر یک بهر بنده باشد و بنفشه و قنطاریون
انجیر و بنج دانه سنای کلمی بنجیر توله کل سرخ کین توله مفرط قنطاریون توله شرب عرق شاهبهره و عرق گازیان و عرق غلب بربک یا و انار گرم نموده تر کرده و بنج
جوشانیده صاف نموده مغز بنجیر شربش توله مسکر سرخ چهار توله کل قنطاریون چهار توله روغن کل و شش باشد افزوده میدهند غذا و بهر خود آب شرب شده و بجای آب بنج
غلب الثعلب گاه و زبان بنجیر فیه اصلاح مزاج معاجین سخن معوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و چند بیدستر بنجریط کیدرم یا بقدر قوت مرض بند

ارتعاد

عبارت است از لرزیدن اجزای اندر بر روی دماغ و بیاری همیشه غلبه رطوبت است در دماغ و گاهی سبب کثرت نوشیدن شراب میباشد پس آنچه از غلبه رطوبت باشد
بیشتر است و در دماغ و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان در بعضی بیدار گشته بهوت ماند و در سیه یا ترنوا تر افتد و تا یک دو ساعت بیدار
و باز چون چشم پوشیده و نزدیک خواب سیه ظاهر گردد و همچنین در روز و شب با دست و پا بلکه همه بدن از لرزیدن خواب یک جنب یا زیاده ببرد و خواب هم در بیدار
و اما آنچه از کثرت شراب باشد همه علامات مذکوره در آن ظاهر باشند لیکن یک سبب افتد و زود زود پیدا یابد و گاهی این مرض سبب بودن سرطان پستان
و یا در مصلحت یا بسبب ضیق جانب مگر در صفا از بار دافعه و این هر سه قسم علاج اصلاحی پذیرد الا ماساژ و لکه گذاری اندک نیز با در آغوش نهادن کرده که
زنی را بعد از این مرض افتاد و در سه روز پاک گردید علاج در رطوبتی جهت تضییع ماده این منضج دهنند پوست بخیج با دیان پوست بخیج کاسنی فقا حاذق
اسطوخودوس هر یک شانه قنطاریون قیق در پنج عقربنی عود صلیب یک چهار شانه حب کا کچ کیتوله سفیج بادنجوبه شکامی باداورد هر یک شانه
انجیر زرد پنج عدد مورینقی سه توله شبنم عرق از خرواسطوخودوس ابریشم ساده خیسانیده صبح کلفقه عسل پنج توله اضافه نموده بخوشانند که چهارم
آید بالیده صاف نموده بخوشانند و بعد یکپاس نخود آب مرغ خوشانند و وقت دوپهر غذا تا آن نوری بشوید بای یکبار یا دواج و یا سنگواره دهند و بجای آب
بر عرقیات مذکوره که کفایانین و تابعت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول تضییع نوشانیده تنقیه بدن دماغ نماید و حب یار ج و قوقایای علویجان و ششبار
مع اضافه بعضی از دویه مسهل مانند سنا و توله ترب سفید رویند خطائی هر یک نه شانه زنجبیل سه شانه خیار شیر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار
علویجان چار توله روغن بادام هفت شانه آنروز در خواب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تیرید عود صلیب مسوده لا جورد مغسول نصفه
هر دو صلیب یک شانه در دوا الکسکس تخم شانه ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخوراند بعد قنطاریون قیق از خرواسفایج کل گا و زبان هر یک چهار شانه حب کا کچ نه شانه
صعتر فارسی هفت شانه در عرق بادنجوبه از خرواسفایج هر یک ده توله بخوشانند که سوم صمد بانه بالیده صاف نموده شربت اسقیل علویجان و توله را
کرده تو در پیش شانه بخوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همچنین خطا چهار پنج مسهل را ده جهت تعدیل الحریض اسطوخودوس علویجان با شربت
اسقیل دهند و این کما و بسیار مفید است مغز قلم مغز پندانه هر یک نه توله کچ چهار توله جوز بوا بسبب سه حب کا کچ هر یک چهار درم گا و در دوا خرواسفایج
شکوفه در پارچه صفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع چند بیدتر یک شانه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه زعفران
یا قوت علویجان یک توله بلبلسانه و اما در شربتی اول ترک شراب کنند و اگر دافعه نتوانند بیدتر یک حبه زعفران آب برار العسل که در عرق کا کچ و با و با
ساخته باشند که کفایانین و تنقیه دماغ بحبه قوقایا و ایا ر ج علویجان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج عود سیر علویجان الحاصل اند
در روغن قاقا و دنی مرکب اسقیل چند در روغن این علت عظیم الا شربت و این وادهند زعفران چهار حبه السوسن شش یک شانه مسوده در عسل یک توله ایحه بلبلسانه و همچنین بلبلسانه
واسطوخودوس یک یک یا شانه عسل که کما و از شونیز و پندانه گا و در دوا سنا زنده بسیار مفید است چند و حبه آنیا علویجان که بر صرع نافع درین باب با شربت عظیم دارد

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف قوت سبب پس اینجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز منقطع گردد تغییر در حرکت نیز راه یابد و در اینجا که
مستحکم نشود و خدر بار عصبانیت و در هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عصب حرکت بسبب افتادن عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو چیز
همچون کت مورچه سوزن مسوسش و سبب و مزاج با در استراحت عصبانیت از سبب خدر است منع قوت حساست از سلوک اعضا و اعضاء آنرا و سبب قوت
چنانچه از حیات در به حاره و وقت غشی قریب است افتد و دوم فساد مزاج که سبب مزاج خوردن افیون گردیدن عقرب یا حار شل خوردن میش و گردیدن مار
بحرارت شدید شل حمام شدید حرارت و حمایت محرقة یا غلط عصب از سوزن مزاج یا زود غلی یا خنجه خوردن ششامی یا در دیا خنجه یا خنجه سیر در برن و مزاج
و یا سده از اخطا غلیظ شل غری بلغم خام و سردا و گاهی از صغر و طوبی یا نیز سده افتد و از قطع عصب سیدن کوک نشتر در فصد و یا سده غلیظ در

اختلاج از تپ قریب غشی باشد باز آن گوشتند و تقویت قلب دارند و آنچه قریب است افتد تا علامت اختلاج از خوردن دویه سید کریدن کمزردم و باز عارض شود و تپ قریب در باب سموم خواهد بود و تریاق فاروق در هر نرم جامع النفوس و گویند که هیچ با دخیان نفع قائم مقام اوست و شخصی از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شد و بعد اوست شرب شیر گاو و اگر کم و از آن نجات یافت و آنچه از سوء مزاج بارد واقع شود و روغنهای گرم بر عضو مبدا اعصاب بماند و آب می گرم بریزند و از صند و طلا حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بماند که سرخ شود و شستن عضو ببول گاو و خردل و جوی گشت اند و هر چه در علاج امراض عصبی بار گذشت بعمل آرند و در خدر غشی و خراجی علاج درم و خراج کنند بطوریکه در باب اولم خواهد آمد و آنچه از نسبت عضو بارو بکشتن است با سبب بماند و تپ قریب در فصل آن نکرده و بدان جمع نمایند و آنچه از رسیدن نوک شتر بعضب از قطع عصب با علاج نیز برود و در جلوس بر یک بیست تغییر نیست کنند و عضو را با سبب مائل نمایند و بماند و در خدر عصبی علاج امراض عصبی با سبب عمل آرند و از آن جلوی آن که در عصب عصبی گشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن برف خدر کنند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن که عضله را در حادث درو ضعیف است از بدن بکشد و قلب معده و طحال و غیر آن اعضا که عضلات و آنچه متصل آنهاست از اعضا و جلدی که متصل است حرکت کند و اختلاج عضله بسیار خوانند و دماغ عضو بسیار صلب است و استخوان هم سید سبب عدم استقرار دارد و اول عدم نفوذ آن در تانی و سبب اختلاج بر عین غلیظه عصاره است و از جهت نفوذ عارض شود و بعد از آن که دو لکین اگر سببی بود بعد از آن باز عود کند یا بسکون نماند یا طولی قرار گیرد و اکثر ایدان زمان بارو دخیان از خدر بارو و از خوردن سرفوسل کردن آب سرد عارض شود و از چیزها گرم که در دوشتر سبب حرث اختلاج از ماده بارو بر طبع صل شود و گاهی ماده عارض طبع پیدا گردد و از آنکه یا بسبب ترشید و گاهی عارض نفسانی مثل فرغ و غم و خوف و غصه و بخت اختلاج میشود پس با سبب کوره چنان شخص نیکد اگر اختلاج کتبی باشد او در عصب حرکت می شود و از آنکه عارض بود و الا از بارو و قادر است این حالت در اکثر تانی یا غلیظه عظیم الحار و دنج و بطبی تفاوت بود و علامت صحت او احد اذ قاروره و سرعت نبض است و اختلاج عام بدن مندر بسبب تانی یا سبب یکر از بود و دو اختلاج در عضلات شکم مندر بر یا بخولیا و مرج و در و مندر بلقوه یا و در زیر شریسیف و بهلوله گاهی بر ورم حجاب میدهند و لالت کند و الاضداد و ام و مندر بعلاج است لاسیا اگر در رانهای درو تها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی بقدر مرقی باشد و در است دای لقوه و صمدع لازم بود

علاج اختلاج از ماده بارو

بپارچه درشت بماند در روغن جوز طلا کنند و کلمات مسخن مثل نمک سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و فلفل و شنبه و شونیز در صند بسته و یا آب بخور و یا آب نمک نشانه یا شیشیه بر کده تمکید کنند و روغنهای محلی چون غنایونه و حیری و قسط و فرفیون بماند و با سبب در غنضیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیره بارو یا شیره انیسون شیره زیره سیاه عسل با گل قند داخل کرده بپاشانند و اگر عسل کلا و شربا کند و طبع از آنج نمایند و بخوردن گل قند عسل و مرکب زنجبیل و دیگر ادویه کاسریخ عاومت کنند و بدک تغییر و ریاضت از ورم نمایند و اگر از تپ نیز بر نائل نشود مسخن بلغم و حرث اختلاج دهند و خوردن یا با سبب فلفل مسخن بلغم و ریاضت دارند و در اختلاج یا با سبب فوس نیز نافع است و بعد از آن عاومت بر سر عضو بارو و سبب مسخن کنند و جند سبب تراب و غنضیف تمحرر در دفع اختلاج خاصیتی است که در کتب کتب و دیگر ضادات محله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و عجون آن تریاق اربعه با شربت بار و زنجبویه و یا با دیکان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش بهاصل بخورند اختلاج را دفع دهد و جالینوس در میام نوشته که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را با حمام محلی سازند و دلک بپارچه خشک کنند و روغن قسط و زنجبیل که در آن جند سبب حل کرده باشند بماند و سرکه که در آن بودینه و در زنجبیل نخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعد بر روغن می گرم و نمک لک اعضا کنند و با اصول بر روغن زنجبیل بپاشانند بعد استعمال قدری لوغانیا و با حمله اگر اختلاج دوام کند علاتش مثل علاج عشته و لقوه و فالج کنند و بیکه درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا خوردن در کتب گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصلح گرم بدنند و از خوردن آب سرد و یوت و شراب سید و منقحات و مبررات و اخذ غلیظه و کشفه مثل باقلا و کمرخ و استلا و تخمه طلا شنبه آشامیدن آب شرب سید و بوی سرد بدن و غسل آب سرد را جتنا کنند و سبب می گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا و طبع مسلول و مطین نیست تا پانزده روز خوردن یا با حمله مسلول و مطیب بر روغن دام قناسا قن مجرب نیست و شرب طبع از ساد و عاومت اکل کرب مخلوط بر روغن زنجبیل و با حمله

و جسام و حله و توده و بعضی بدان بطبیقه قرنیه افتد مثل سبیل و ظفره و بعضی آنرا در مرق و عارض شود مثل دمع و بعضی بدان سبک قرنیه برسد افتد
مثل لحم زائد و دینه و بعضی از آن عام و جمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال اما امراض منسوبه بطبیقه قرنیه عارض آن بغیر آن بعضی آنست که آنرا بطبیقه
عارض شود مثل شقی و بعضی بدان و سبک و ملحقه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوبست با سبک آن مثل قروح و بیثور و یا بغیر اسمای آن مثل دینه و
آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگر چه اجفان غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و طوب و قشج و آنرا امراض چشم بعضی ظاهر می آید مثل رید و بعضی باطنی مثل
مثل احوال روح با صره و در زادی غلط و رفت او مانند آن و بعضی باطنی غیر معروف اند مثل آفتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بتجفین ضعیف شناخته میشوند
همچو آفتی که در طبقات داخلی یا حسب نبوی از سوز و زخم و مانند آن حادث گردند و امراض چشم اغلب بسبب افت عضو و کثرت ارواح و قوت حسی و بیشتر غیر
سبب این و تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی و در طبقات است یا در رطوبات یا در حسب مجوفه جرات و بعضی طریقی تشخیص مبین آنکه شناخت امراض چشم از روی
کنند یعنی از کیفیت او در سخت و نقل از ملمس او حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او و در عظم و صغر و فعل خاص یعنی بینائی و حال چیزیکه از آن سائل شود و حال انفعال
او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج است یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا اگرانی و از چشم چرک بر می آید یا نه
سبکی چشم و عدم خروج چرک بگویند مرض سازج باشد در صورت بیتد اگر ملمس چشم گرم و حرکت او ضعیف و سریع و اگر مایه غلیظ و فراخ و قصور در کار کشی و انقباض
از سردی و تضییع از گرمی باشد مرض سازج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاخ از گرمی و تضییع از سردی باشد مرض سازج بود و اگر ملمس
و حرکت ضعیف و عروق خالی و چشم کوچک خشک نفع از تری مرض از خشکی باشد مرض سازج بود و اگر ملمس گرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حساس در کار کشی و انقباض
نسبت بقریب چرک بسیار و انتفاخ از خشکی و تضییع از تری باشد مرض سازج بود و اگر مرض در جواب اول اگرانی چشم و خروج چرک بیان کنند مرض از تری باشد
پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین باهم چسپیدن پلک بود مرض موی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی نائل
بر روی اشک قلیل گرم حادث و نفس التهاب قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر در وقت ملمس سرخی ضعیف نائل سفیدی و گرمی شدید و انقباض
پلک و حرکت بسیار و تبخیر و اشک و در مرض بلغمی باشد و اگر نقل با تریکی رنگ قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض البیس سازج بود مرض سوداوی باشد بعد
بصورت تحقق تبسمی از اقسام مذکوره به بینند اگر با مرض چشم بعضی لاکل آفات و باغ مثل صداع و نقل سرد و غیره نیز ترکیب باشد مرض شرکی داغی بود پس اگر بیمار
بواسطه وجب داخل قحف باشد ابتدای حج الدم و تمد و انقباض و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر با دوی کثرت عطسه و در غم
و خارش چشم و خشک بینی بود براده حار و اگر آنچه سیلان مایه غلیظ بارد بود براده بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سردی سازج که افتد و اگر شد
باجاب خارج قحف باشد و از آنرا به چشم متوجه بود ابتدای تمد از پیشانی احساس نماید و ضربان عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت و انتفاخ قریب لکنت
باشد و با سرخی چشم دردی و گرمی سرد پیشانی در بری گرمای خارج سرد بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و استلا معده یافته شود و با تبخیر و انقباض
بود و حال آفت معده در اشتها و ضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی محتمل باشد و اگر غلبه ماده جمیع بدن انقطاع استفراغات متعده نقل بدن معلوم گردد
مرض چشم مشارکت تمام بدن با و اگر فساد و زکات در بدن نماید مشارکت اعضا بهمضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی تفرق اتصال او را در فصول
علیه مذکوره خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحیح و ضعیف چشم عایت آن اجبست تعلیم می آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد

ادب حفظ عین

بر حفظ صحت چشم مخصوص آنکه چشم اضعیف مستعد آفات و امراض شده واجبست که از جمیع مضرات بعرض از نماید اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جدا جدا مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوفست بر معرفت مزاج آن مزاج خاص آن تابع مزاج عام بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن با غیست و اگر چه در اکثر مزاجین بیشتر از استحقاق مقدار آن و لذا مزاج خاص آن را رطب اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در او و در بیشتر این تحت آن هرگز فعل حاصل نمیکند حرکت چشم و حرکت مجفوف مجمل است اعانت کند در اصل خلقت بطوبت مزاج و حار بر آن ساخته شده که حاجت او ب حرکت بیشترست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت فزونی

مثل جراحت و آوارام است پس علاج این هر چهار قابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و تفرغ ماده و در آن تدبیر اورام نیز داخل است و اصلاح چشمیت و اولی الی آخر
 اورام و هر چه مستطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب علاج امراض چشم صرف عنایت است به علاج مزاج و باغ و تقویه و تفرغ مواد و منصف چشم از دماغ و باز دیگر حصا
 بقصد و حجامت و اسهال و غلظت و لطیف و اصلاح آن تناول غذای مؤلفه خلط محمود و اجتناب از غذای بخور و گوار و تقویت چشم با خضره و اطلیه تبدیل مزاج عارض آن بر گ
 ا هر چه بیماری چشم صدام باشد است به علاج صدام مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند که سوختن چشم با مال باشد یا متوقع و علاج ثانی تقدم با حفظ
 منع سبب است مثل استقرار غده غلبه مواد و تطهیر غده ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد استقرار یافته باشد بود ولی الاطلاق اگر چنان نباشد
 بلکه در اول حصول باشد در علاج احتیاج هر دو امر افتد اما تقدم با حفظ بنابر آنکه خواهد بود و اما علاج با قصد بر آنکه وجود دست هر سوختن مزاج یا ساق باشد یا مادی یا مادی
 او و حیدر سبب است و اوله و موضوعیه کفایت باشد و اوله و یسبب و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور که در حسب مزاج غریب است اما نمایند در افتد
 و اثر نیز حسب سبب همین عایت مرعی دارند و اما مادی از الیه ماده لابد است یا از همه بدن یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر خضوی او خود بسوی آن نفرت بعد و گ
 استقرار تنگ کفایت کند و گاهی احتیاج به تبدیل بعد آن افتد و استقرار غ بدن گاهی بقصد و نحو آن بجاست بود و گاهی با اسهال و گاهی باقی و گاهی با دار
 و تفرغ باین هر دو نادر باشد اما قصد وقتی کشاده شود که در خون کی نباشد و در آن از دو امر حذر کنند یکی همچنان و احار هر گاه غالب باشد سبب نقصان طویلی
 و دوم خام شدن مواد بار و نقصان حرارت و آنچه قائم مقام قصد است رعان و خروج خون حیض نفاس خروج آن از افواه عروق بود و رعان خارج می کند
 مواد از موضع قریب از چشم فلذا در آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض نفاس عروق متعدد نیست و قصد صاف و قریب نفع خروج چشم
 و قصد با سلیق برای جذب ماده بسوی اسفل با اعتدال و قصد سرور برای تفرغ خون از اعلی بدن قصد عروق گوشه چشم نفشا و وسعه و در مریض صدام و شقیق نفع
 میکند و قصد برگشتن برای نقل اسن است برای چشم نافع و گویند که گاهی که برای امراض چشم میکشایند و لا قیفال است پس عروق اسی هر یک عروق
 پیش سر و نقل از موضع بافتن بود و عروق پس سر و جذب غید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس نرا از آنست که قصد قیفالین کنند و اگر نداشت
 حبل الزیاع و اگر این یافته نشود و کمال اگر آن نیز یافته نشود با سلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و او ستاد در حمله غده از آن مرض امر باخراج خون
 از برگ پیشانی و برگ ماقین سر میزنند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل فرسوده عین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت سابقین بعد
 موافق بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی او خسر کنند فلذا چشم را بسیار نافع است و لیکن چون در آنجا استلای بخ
 نباشد که باوی خون قصد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب و ابود و گاهی باحقان و این در فرود آوردن و او نافع تر است از آنکه مواد از مزاج و تبخیر و بسو
 چشم کمتر کنند و این را گویند که قصد جمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین سمات مستعمل در امراض چشم سلیقه است زیرا که آن با وجود تفرغ و تقویت معده
 و منع تصدیر مواد کند لیکن بسبب جوست و خشونت خود بر مواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود و چیزی که در آن اینست باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن
 اسهال بنفشه تلخیدن از لاق است و اسهال سلیقه پس اگر مسادات باشد یا عمل سلیقه مقدم بود منع باطلان از لاق گردد و درین صورت از آنکه مقدار بنفشه چاره باشد
 تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد است از تقویت و تحریک مثل سقمونیان و آنکه از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج اصلاح خود کثیر و اورا بسوا
 باشد و از آنکه مواد چشم ملکه دماغ اگر چه حار باشد خالی از بلغم می باشد و تر بود و موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بر تبخیر نمایند اگر خون از حرارت نباشد و اگر خون
 در حرج باشد مثل ازرق نیکوست و اگر مواد غلظت باشد معدک ابارج فیقر افزایند که آن از اعلی فرود رود و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ابارج حیدر بود و گاهی نوبت با یابج
 لوغان یا یا حب قو یا رسد و این هنگام شدت غلظت مواد بود و اگر مواد حار قریب باشد آب انارین شوم و افشرد و با سلیقه و شکر نیکوست و گاهی ترید و محمود افزوده میشود و همچنین این
 نفی عا که بخار و عذاب آلوده شمشیر و واحد است و دانه سنا و گل بنفشه سلیقه از زرد خطمی هر واحد سدرم باشد استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند و در مفلون خیار شنبه و آنکه
 روغن بادام شیرین گاهی احتیاج مطبوخ فواکه افتد و گاهی عرض شمشیر سستل کنند و گاهی ریون نیم و سقمونیان ربع درم افزایند و گاهی ماده بسود و آب بود و پس مطبوخ
 سدرم و اخیون سدرم سفلج از دانه کنند و تقویت بضعف در مجرای عین نمایند و اما نفو ماست ستمی برای تبرید و تبخیر طبیعت پس از نفی عا قوی سلیقه و کثرت و اسهال

[illegible][illegible]

اگر چه بیماری بسیارست و در میان طایفه نایب هزار مرض او شمار کرده اند لیکن جمده مخصوص چهار جنس است یعنی مرض مزاجی سانس و ولادی و مرض ترکیبی چون حمل و خون فقر و اتصال

وساواستانها محزون نمایند و همچنین درین هنگام اشرب بارده طبعیه مثل شربت اکو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بقضائ طبعیه مسهل و قهقرا احتیاج نماید
 صدق فتنه شکر مقوم بآنکه نمک بورق و قوی تر ازین آنست که سنگ و گل نقشه بر واحد ریج در مقوم نیواندی بفرز ایند حقه حقیقه مارا الشیر شصت درم است
 ده درم فلوس خیار شنبه درم روغن کنجد و کریم واحد بازده درم و اما فی اگر چنانچه سبب تنگی واد لیکن شدید المصرت است بسبب تهج و تحریک آن و اما
 ادرا و تفریق در غالب امراض احتیاج بدان قوی باشد که نایت بر چشم مع انقار آن در بدن غالب باشد و استقرخ و داغ بعد تنقیه عام بمسلمات مثل حبلیله
 و ارسال علی بر صغیر و در واحد و حب ایاری و شبیارات و اطریفات مانند آن مواد بارده و مرکب بود و باید که استقرخ آن از خارج کنند مثل ادویه مستطرد
 چون عطوط و عطوسات و استقرخ چشم بر سیل صرف ماده از آنست و یا بر سیل تحلیب ماده از آن پس صرف ماده اول از بدن بود اگر مستی باشد یعنی از شر
 استلای ماده در بدن اول بحسب خط غالب تنقیه عام کنند و پس از آن تنقیه خاص و داغ بمقتضیات او و بعد آن تنقیه خصوصاً خاص الخاص چشم نماید بنقل ماده چشم و اما اگر
 او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین یا قین اما تحلیب از آن باید و مد معینی اشک در محلات بود و گفته اند که جذب ماده باستعمال عطوسات و در سحان و صد
 رگ گوشت چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیه عام بدن خاص و داغ و پس از سکون ماده از منقبات چشم است و اصل بزرگست در علاج امراض مادی چشم صلی باشد خواه
 شکر و یا آینه سیویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بمصود دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس ترنج ضوکیه با وی نقل کنند
 منقرین باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کتر و لطیف و اجتناب از اشیای بگوار و بخار انگیز نیز از اقسام مستقرخات ماده چشم شمرده اند و
 ماده از مصود دیگر یا تدبیر و تنقیه خصوصیکه از آن ماده بچشم می آید از واجبات است و بدانند که اگر ماده چشم بطوبت فلیط یا نخی باشد بعد تنقیه عام بمسلمات مست
 تنقیه داغ بحسب ایاری یا حب قویا نماید و بعد از آن مالتی را از بالا فرو کشند و چشم را آب حلیله و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده او و مد موفد چشم کنند و طعام نمایند
 و اگر ماده بطوبت قوی مختلط با خون یا صغیر باشد بعد فصد مصل دهند و پس از آن ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم بچشم بچشم قبل از تنقیه جان نیست نه
 انداختن و او را در آن خاصه اگر دوا محلی باشد مگر دوا محلی عند الضرورت و در ماده زخمی حمام و شای محلی مفید بود و اگر ماده دموی باشد فصد کفایت کند و باشد که با و
 کشادن فصد بسبب کثرت غلط خون پری رگهای چشم از آن استلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استقام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن و مفید
 و تناول ایاری فیکر و حب قویا سودمند و استعمال شیان احمر لیمو ضادات محمل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته اند و
 که تنقیه مادی بصواب سودمند معلوم کنند که در چشم سود مزاج روی یا ماده خبیثه که طبعیات سنگین است که غذای حین فاسد میکنند و یا اگر داغ ضعیف است از آن
 نزله بسوی چشم توجیه میشود و از نجاست گفته اند نگاه باشد که بدن آنکه درم و در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام نزول ماده بچشم صنعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
 از جناب خارج فصد داغ دید و در صورت کشادن گمای هر و بریدن شراش صغ و نهادن داغ بر آن مناسب است و حجامت فقر و ارسال طلق بر روی نیز فزیع
 اوست و تنقیه باضمه مقوی را در جرم مفید و از جمله دوا محلی است و خربزه است برای ماده حار و فلفله پس از برای ماده بارده اگر ماده از داخل فصد اید درین حالت
 تنقیه داغ فصد و اسهال دیگر یا بر تنقیه داغ باید که در هر چه در سیل گفته شود مفید بود ایلاقی و غیره می نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است
 یکی ضعف مزاج چشم حتی که ماده نازل را بسوی خود از داغ قبول کند و دوم ضعف مزاج داغ بقیاس مزاج معده و سائر احشای قبول کردن آن بخار را که بسوی آن
 از احشای متصافه و قوت مزاج داغ بقیاس مزاج چشم حتی که داغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط و در بدن چهارم ضعف قوت غذای چشم و در
 اسکان بضم غذای وارد بر آن بسبب آن اجتماع مواد نازل در آن چهارم ضعف منافذی که از آن اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن پیشتر جاری گردد و چشم ضعیف
 از آن فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم بضم چشم و وضع چشم تحت داغ و بدان سبب همواره نزول فضله و غیره بضم بسوی آن پس بطبیعت واجب است
 که تفحص این اسباب نماید و اول منبع سبب مشغول گردد و ششیم میفرماید که از او چشم بعضی مسلمات مزاج اندام بروات مثل آب غلب الشعل آب عصی الراعی کاف
 و آب کما بود و کلا آب گسرخ و لعاب پیغول و غیره ضعیف مزاج است و اما مسخفات مثل مشک و فلفل و ج و امیران مانند آن اما بجمفات مثل توتیا و سره
 و اقلیمیا و بعضی از این جمعات اند مثل شیان اسیدنا و صبر و فیل و ج و گسرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوخته و سفید و تخم مرغ و لعابات باشد

خمسائند پس از غرقه صفت صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خمیسانیدن باز محتاج بسپاییدن باشند چنانچه در اشق و سکینج
می آید و او به چشم در آب غوره و آب بادیاغ آب هلیله و آب سماق آب مرزنجوش آب باران چند با خمیسانیده و خشک کرده مسپاییدن قوت دوازده یکند و او را
مشک قوت او به رالقه چشم و در طبقات پیرساند و او به جدا جدا اسپاییده باز وزن مطابق نسخه نموده و آن نسخه مجموع در صلاویه با هسته گسپایند و از گرد و آفتاب
محفظه دارند و در جمیع شیافات احتیاج بر والی میشود که در آن قهر باشد تا او به جمع گردد و بعضی آنرا بعضی به سپید باید که آن مغریات نافع امر اضی باشند که
برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات مد و مثل انزروت و سکینج در شیافات بیاض لطافات آری مانند آبی و او
اوقات که در آن او به چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسیارند فصل بیج مست بسبب اعتدال جوادران پس او به تنگی نخواهد شد چنانچه در سردی هوا
و تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی اگر مالیکان او اول بیج شیافات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می باید که
تجفیف آنها در سایه کنند و اما در و رت پس تلغیر آنها تا آخر بیج جائزست و دو و ایکه در ایهامی مذکور هر روز در آخر بیج بهتر باشد و باید که هر واحد از کمال
و شیافات در ظرف عسله بدارند تا هر واحد از آنها قوت یکدیگر کتساب نمایند و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل گردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور
کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد و علاج مرض ترکیب عیدن اصلاح هیئت چشم کنند و از آله آفت که در ترکیب اجزای چشم
و آن به قصد استقرار بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیل که در جایگاه خویش خواهد آمد علاج تفرق الاصلان چشم باد و به قلیل التجفیف غیر لایع
سرمه و غیر آن قوت و تویا و سفیدان بناد و صبر و مانند آن علاج باید که در زیر که هر دو آنی که مزاج او موافق مزاج چشم است مصرف کنند و او آنی که مخالف است مثل
او به مذکور نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا در اکثر دوائی مرطوب چشم را مضرت رسانند و هر دو که طوالت است که در مزاج چشم ناپدید و هر عضو
قوی گردد و مرض را قبول کند و او به بدان سبب او غرقه و دفع کند و این اصل عظیم است در اکثر علاج چشم می دارند باجماع علاج اصل او و علاج او را هر اصل عظیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع عمد و لذت و اذیت و ضایع و صبر و نایب و حاده و ضایع و خشه و مانند آن افتد و اگر اوجاع زیاد تر از غیر و عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات بپاک بواضع موجب آن می بخش کردن آن از هر طرف و چون در دمای چشم شدید باشد پس امراض موجود آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تندرست ملول کمتر بود و چون در آن ملول کند فصول در چشم کمتر پذیرد و ضعیف گردد پس تعداد امراض شود و با بکار اوجاع چشم را بشود و سبب طریقی تشخیص اسباب او و لا چشم را ملاحظه نمایند اگر در آن اقسام رمد یا بل یا بصابت یا تحم یا ثور یا قروح عین یا ضر یا چشم یا قذی معلوم شود و سبب در دهان باشد و هر واحد از آن در فصل علم مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکور یافته نشود و درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم در دست یا اضرائی و سببی است یا بخش نقیض یا ضایع یا تمدی و در عرق چشم محسوس میگردد و یاد دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار در وضرائی مع سببی یا مع ضایع و در عرق چشم بیان کند و در وضرائی شکی نیست که سبب لازم باشد و گاهی اندام صراع حده و تحقیق عین باشد و اگر در وضرائی یا صراع باشد از ورع عین بود و اگر در نفس شد یکتا تا صد مرتبه در عروق و در وضرائی حرکت بگوید و در گمای چشم تمد و در رنگ و در سرخانی بسیاری و تیرگی نماید و شتهای طعام نشود از سرطان قریب باشد و اگر چشم ملی شیب بگوید و پندارد که در حدقه خاریا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن در وضرائی چشم کشادن نتواند از رسیدن غذا بر طوبت زجاجیه باشد پس اگر سبب خشکی را که مجاری غذای او بود و در چشم در غرور و رند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود و گاه گاهی در چشم اشک نمی آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بر می آید و مانند دهن بی زرد گردد و اگر در وضرائی گوید و چشم گران باشد و اشک از دو چشم غیر مستقیم ناید و پاک با هم نمی روند و در نصف قرنیه که درت نماید از زوال الطبعه شبیه باشد و اگر وجه شد و ضایع گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس چشم بر چرخ و بر اشک او در وضایع جلبدید باشد و اگر وجه شدید رقر چشم باشد و آن نشانه نور و در عرق اجزای عین رمد گردد و بصارت باطل شود و از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عرق چشم در و بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه شبکیه باشد و اگر با در وضایع در عرق چشم حوض عین باشد از ورع طبقه شبکیه باشد پس اگر در عرق چشم بود یا الم مذکور شد و حکم در چشم وضع غیر مستقیم

و تکلیف طبقات عین گردد چنانچه حسن فصول مران زیادتی مواد و وجع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار است ارواح او بسیار بود و این
 منع میکند از آنکه دوا چشم قوی المطفی باشد تا اجزاء مزاج روح گردد و از آنکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی کند و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بر دوا قوی
 باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیا که ذکر کردیم در ان مقام است و خاص است اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی شب و گاهی
 فصول سال بود پس اول موسم استعمال دویه محله قویه و شدید الجار است نذر دوا دویه قوی الروح و شدید البرد اگر دوا دویه مستغفره را بیع و خریف است نذر
 و اگر دوا در بیع مستغفره خون در خریف مستغفره بادویه مسهل باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس علاج او را استعمال دویه را دعه در ابتدا دویه محله در آخر کند
 و میان این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و دوا دعه را قوی تر نمایند بعد محلات را قوت دهند حتی که هر دو در مشت می مساوی گردند و ایضا موادیکه از دوا تحلیل آن
 یا مستغفره آن کنند و دوا را استعمال کنند و بعد نفع آن مستغفرات و مساوی است اختیار جهت استعمال و ایضا باید که دویه او را چشم قطرات باشد زیرا که
 دوا یابیس میان یک مسئله متوقف شوند و از الم رسانند و دویه نظره و بیاض مانند آن باید که ضرورت بود و ایضا هرگاه احتیاج بنفوذ و آبسوی اطراف و
 چشم باشد قطرات و جمیع اشیا سیاله بران اولی بود و استعمال دویه پیروده و ملینه خاصه ممکن و حج هر روز بلکه در روزی چند بار جائز است و چنین نیست دویه جاره
 که در ان اجابت تفرق نماید و از اینجا است که گفته اند دوا قوی را عملی الاتصال و پیوسته استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از ذیت مرتبه اولی
 استراحت یابد پس باز استعمال کنند بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کل و قطعه و مانند آن وقت سدی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض کل هر دوا
 باشد شش یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بار باشند و نصف النهار عمل کنند و اگر کل عمل باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد استعمال معدنیات خواب نکنند الا بعد
 و در نزول الماء و بیاض و بیل پشت خوابیده و در مرض سفلی عین نشسته و در امراض پلک سرگون داشته کل استعمال نمایند و عند استعمال رورات مریض نشسته و اگر در
 و امراض عین باشد بعد نمایند که وصول کل با حنجران باشد فقط تا مسکه انخوش است آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض مانند آن مطلوب بود وسیل آبسوی قلع رسانند
 و بر وضع مرض احتیاج نمایند و قطره چشم را با بهام و سبابه دست چپ کشاده از دست راست قطره را با پنجه سیل بریزند و جوهر سیل از قطره باشد و علاج خوش چشم
 و طبیعت آن و از طلا بسازند اگر از دوا تطفیه داده باشد و یا از آنوس عمل کنند اگر از دوا تطفیه مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند باید که بعد هر استعمال سیل
 بشویند و جوهر محله باید که از اجسام مناسبه کلی باشد که در ان نهند پس گاهی از قطره و گاهی از آنوس مانند آن بود و کل او مستعد بر مایل بطول باشد و او چنان باشد
 که به سهولت کشاده شود و سنگ برای سلبیدن شایفات و غیره و جوهر مسی تر است میا حتمه آنوس باشد و هر چه که بران بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج به پستین عین
 و نمودن فاده و خصوصاً بعد قح و قطع سیل در اطفال برای حفظ اصمده و غیره و در آخر مرض برای حراست چشم از مواد برای مضطرب عین در نتوان برای منع او چنان
 و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صدغ و نفع رفاده در در جحوظ و تنویش ترست و بداند که دویه که بدان مایل چشم کنند و احتیاج بدان عمل باید باشد بعضی
 از ان معدنی و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی بناتی و بعضی حیوانی است و جمیع این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کل و ذره و شایان مانند آن که است
 که خالی از کیفیات شماره باشند و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و اجار و اسد و اجابت
 که در تصفیه اجزای آن بسایند مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موزی متلاطم نشوند و حرکت پاک و این تخصیص را گاهی کفایت میکند کثرت سحتی و نخل از خرقه صدفی رنگ ساه
 مع تربیت و تصفیه بل آب چنانچه در توتیا و شادنج و قریشیا و شاد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احتراق با تمام نمیرسد بهیئت روت
 یا عدم قابلیت سحتی و بهترین طرق احتراق آنست که در کوزه جدید کرده کل محبت گرفته در میان نور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته همیا بحدت سحتی گردد
 چنانچه با قلیه از اجابات مواد رسند و حریر شادنج و طر و صدف مانند آن عمل میکنند و بعضی دویه بعد خرق و سحتی بغسل کثیر محتاج باشد مثل سفید را این برای از آنکه
 ترشی او که بعضی چشم است و نفع حرارت کم نشود و از آنکه میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که در ان کیفیت ضارب با جبین است و بسیار دویه است که سحتی او با اختلاط آب
 با طبیعت آبی جدید میشود مثل اجار و اگر معدنیات و بعضی از ان جمیع این نمیشوند مثل شاسته و صبر و اما سحتی صغیر و طبیعت است سبب خلل قوت آنرا و حرارت سحتی
 مریض چنانچه آنها میگرد و بعضی دویه است که در برای تخصیص اجزای آنها میسازند و او را با مائی مناسب کفایت میکند و همچون کثیر از جمیع عربی باید که در آب

و اگر صفراوی بود با احتراق و التهاب حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با القش و استرخای بیک و دشواری نظرسوی اشیا یا عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر باد بود
در دوی حقیق چشم چنان نماید که چشم را پس کشیده میشود و از مردم سودای یا پوست صلبیه یا اگر التواء چشم بجائی و التواء مدی بجائی یا لک گوید از التواء طبع صلبیه باشد
و اگر رج مدی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی داخل خوانند برآمد و باشد که نظرسوی سقف دشوار گردد و از استرخای پوده صلبیه باشد علل آن در چشم دردناک سیل
نیزند از آنکه باد و سرد و شرب را چیزی را بکیر حل کرده و اندک اندک بفراجه چکانند و هر مرض چشم که باد و رصع بود اول تسکین و درماند لیکن دوام استعمال مخدرات بشکستن
وجع باز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیل که ممکن باشد حتی که بغذا و حکایات ملایم و آواز آتش خود آساید و غیر لطیف مع قنطاری و مسکن و ترک حرکات عینیه
و اما حرکات خفیه مثل جنبش گوار و مانند آن غید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول فصد سرد و نمایند بعد بر صدقین و چسپانند و بعضی ماده سسل و حب ابراج در بند
و هر چه در تحقیق سرسبز شد عمل از بند بری تسکین و در حرارت روع ماده آب صبی الراعی و سفیده بیهضه مرغ و شیر و خزان و شسته کرده و اندکی شیان مامیشا و خض سرود
آب پیچیده چشانند و سرد کرده چند قطره روغن گل استخذه چکانند تا که مثل هم شود و هر ساعت در چشم قطره سازند و لایق بر صدقین چسپانند و اگر فائده نشود شربان صغیر
تمنع نمایند و در علاج صلت رواند از آنکه بکوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج پذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و ما را بچشم کجین
افتیمونی و سفوف سودا و حب الیجوز و یا ما را الفواکه و خیار شنبه و انجم تلیدین طبع نمایند و ما را الشحیر و شربت بنفشه و کجین شربت ششاش و جلاب شربت نیلوفر و پند
و باغذیه جید الکیموس خطیه که در آن حرارت نباشد و بلخوم خفیه طبعی و مثل دراج و جوهر مرغ فربه و اطراف و لحم زغال و عملان غذا سازند و یا حریره جوهر السوسن شرب
کوفته و گاو زبان گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه شسته هفت حد و یک پنجه صاف کرده شربت ششاش یا شربت انار شیبون یا شربت بنفشه یا
شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین استخذه بیاشامند و آشامیدن ما را بچین یا یکی از شربت کور و یا شیر خرباشیر و یا شیر گاو و نیز نافع است و بقول ابرار
منضجات سودا استعمال نمایند و بلخوم افتیمونی و بعد ما را بچین گابی با سفوف مبدل و گابی با سفوف مبدل بنوشند و سفوف مبدل از جحر منی و بلید کابلی و هر یک سه
و بعضی صغیر و نمک هندی و غار لیمون هر تب سازند و سفوف مبدل نیست و خمر تخم خیار و خمر تخم کدو و خمر تخم باد رنگ و گاو زبان و اصل السوسن و صندل و طباشیر و گل سرخ
و کشمش خشک ساییده هر روز پنج درم همراه ما را بچین بر بند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب است و شیان ابیض یا سفیدی همیشه استخذه و با شیان مامیشا
و شیر زنان گل کرده چشم چکانند و سفیده بیضه یا گلیل المک اندکی زعفران نهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد قنطاری و با بونه و اکلیل و آب کاج و آب عناب الثعلب
ضماد سازند و یا بزرگ طبعی و بزرگ خبازی و عناب الثعلب کوفته روغن بنفشه استخذه و مکرر شرب قیر و طی زرد و بیهضه و روغن گل بهر دست چشم نهند و جمیع ادویه که
در آن طبیعت مغریه و مخدرات باشد عمل برند و ادویه و باغذیه حار اصلا استعمال ن سازند و نطول نمایند با بیکه در آن با بونه و گل بنفشه و خطمی اکلیل المک و گل نیلوفر
چوشانیده باشند و طلا بنودن زرد و بیهضه مرغ یا کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است و شادنج و نشاسته سسای و صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیل در سکون الم
مخدرات کنند بعد در چشم شادنج و نشاسته و گل خنوم و مامیشا و مراد استعمال کنند و غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود بشود و الا وقوف آن کفایت باشد و اگر آب کشیده
و آب عناب الثعلب آب گل سرخ و سد اگلاب هر یک سه درم کاسنی چند لیمون گابی هر یک سه درم و عرق بید مشک کیتوله ضما کنند بسیار مفید است و گویند که هرگاه
در رسا لک که در توتنجاقی فصول شادنج مفصول نشاسته هر واحد یک درم شیان مامیشا گل خنوم هر واحد نیم درم مراد و دو انگ کوفته پنجه اکتحال نمایند و شیان قات لیند
مسکه بوج استعمال کنند و لعابات مرغیه و مانند آن چشم بریزند و حمام طبع فایده است و از آنکه لیموله سودا مانند عدس با دینان بپزد و از خرافه سندیین تخم کثوث بشربت دینا بر بند و
غذا بجا چیده باشد و پیش سده بود و بچسپانده در اسهال و تفصیح سده کوشند مثلاً در ماده بار و مطبوخ بادیان بپزد و از خرافه سندیین تخم کثوث بشربت دینا بر بند و
ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوسن عناب الثعلب بود و متقی شادنج و جحره و کجین و بند و شربت بزرگی و قرص پوندو استعمال آن استعمال کنند و سده از ماده حار
ناور بود و بعد الفصیح سده برای تطبیق ضما بزرگ خطمی که در سرطان گشت با ضما نه سفیده بیهضه و انجم چشم نهند و شیان ابیض و شیر و خزان گل کرده در چشم کشند
در روغن بنفشه یا کدو در روغن چکانند و آب صابون برای تطبیق مزاج مثل روغن بادام و شیر و خزان روغن نیلوفر و سفوف از مسکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مطب و فطخا
و تناول بغذیه با حیات سده و و خیار مسح و حرم حرم و لحم ماکیان فری و زردی بیهضه نیم شربت بعل از رند و از هر چه ملایم و ما مغز حریف و محضف باشد استعمال نمایند

و بعضی گویند که ماده محدث ریه با در چشم هم تولد میشود و قتی که آنرا سوخته و فاسد باشد که آنجا از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و در آن متولد نمیشود بلکه بسوی او متولد میگردد
از غیر او آن نخواهد کل بدین باشد و قتی که در بدن جوهر مزاج معده و او بسوی چشم بود چنانچه بدن احوار شدیده بهر سدا از تعجب یا غضب یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم
و مانند آن بدن مبتلی چشم ضعیف باشد که بسبب تحریر یا غلطایین سبب انتقال بسوی چشم باشد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بهجت استلای کثیر از مواد
در بدن عند احتباس استغراق آنچه استغراق آن ضرر و رست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون جریض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر دو از غلظه
عضو واحد بود و آن عضو شش چشم باشد شش داغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد آن شش حده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال یافته
بسوی چشم از داغ گاه در شتر این می باشد پس جمیع او حادث بود و گاه در اعصاب گاه در سحاق و گاه در غلیظه و گاه در ام قریق و گاه در جوهر داغ
و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبب تخریر و گاه بطریق آورده و شتر این معاده از معده بسوی هر دو از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از ریه و
رحم چون از داغ بسیار بعد است ماده چشم از رحم انگاه منتقل شود که استلای کثیر و سوخته مزاج معده و او در مزاج آن بکمال شدت باشد و از بهجت اکثر این عند احتباس
طشت نفاس مخصوصا اگر رحم معذک مؤن بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده شش
فساد و ضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضا غیر اینها وقتی باشد که اعضای ماضیه ضعیف شوند و تغییر آن بسیار گردد و درین حواله انتقال کثرت
ک چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید و در ماده مسند قبول نمیکند و از خود دفع می نماید و گاه حادث میگردد و انتقال ماده از سردی که بعضی صلی برسد و چشم آن
ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این اکثر از غلظت مزاج چشم را با اعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانت هر گاه در سر و او بسیار
مجموع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر عارض میگردد و خصوصا چون تنفق شود آن سبب که سیلان در او را یا با رهای آن چنانچه تدبیر نرماند یا با سدا و مسام
طاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد و مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان حرکت آورد و او را مثل غضب شدید یا جماع
بسیار و یا امری که بفشارد و او را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امری که حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد کثف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه
حادث میگردد و چون بعد از جام گردد و گاه حادث میگردد و در دانه سیر و برنج و برف و یا آنکه آفتاب برنج و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از رخ
و برف بسوی چشم جمع کند و با احتقان اخیره در آن بصیر ضعیف گردد و بدان سبب متعجب و درم نماید و در طلب بهر سدا و از آن اشک بسیار سیلان نماید و گاهی اید
بمسبب و در نوبه الضبابا و بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب در تولد او در چشم می آید و او را و نواذب میباشد و آن او را گاه منظم میباشد و گاه غیر منظم و گاه میباشد
با نظام بحسب حال او و از ترید ماده یا ترید شتر آن در اکثر نواذب آن غلبه بینی که در زرمیان میباشد خواه ماده نصب از عضو دیگر باشد خواه تولد در چشم و آن ماده مسند
در رد و وی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بفرم و سودا که مست اکثر رمد با دوا صفر اوی بود و نوبت بهیجان آن غلب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز
واقع شود و آن هفت دوره باشد لیکن در دو خاصه صفر اوی که در آن وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و دو هر قدر که دروشدیده تر باشد بحران قریب تر بود و گاه
نوبه رمد هر روز میباشد پس اگر معذک شدید الحاره و لذاع بود آن صفر اوی باشد و این هنگامی است که صفر اوی کمال حدت و لذاع باشد و ماده باشد که نوبه هر یک از آن
هر دو غلب بود و پیش پس یکدیگر و با آن سائر علامات او را صفر اوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند و این غلبه
آنست و این طویل المده میباشد و گاه نوبه آن رخ میباشد و این دو دایست و در صفر اوی نیز طویل المده میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از آن نیز
و سبب اشتداد وجع در رمد یا غلط لذاع کمال طبقات و یا غلط کثیر المقدار صفر اوی یا غلظت بود و وجع حادث لذاع کمال بر فساد کیفیت دوره و حدوث او دلائل
و وجع محدود و ال بر کثرت ماده دم یا ریه یا غلظت و وجع باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کثرت اول روز تخفیف می یابد و در سرج المنتهی آنست که با کثرت سیلان
اشک لذاع او حادث تر باشد و طبی المنتهی آنکه یا بس بود و بقراط گوید که چکر طب سلیم است لیکن طبی البر بود و چکر یا بس سرج البر است الا از آن خوف
قروح چشم باشد و اگر برص اخضر و اشک بسیار گرم این چشم حاحت کند و اگر زان سیلان چکر و اشک ورم طول کند شعر منقلب بود یا قریب پیدا شود و برص برنج
یا غلظت ماده دلائل کند و آنکه یا نفج بود و با وی چشم در اول اندکی سبک گردد و برص نخل شود و محدود بود و برص صغیر الحب بر صغیر دلائل کثرت کند و غلظت کباب

بدانکه ریزند و قدام ورم حار ملتحمه است و اورام دیگر را آنکه رگومیند رمد و متاخرین رمد در چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا سرد چنانچه
 از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم است یکی حقیقی آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز نکند اگر در هیچ گویند بیونانی که بیونانی
 و این بیشتر صیدیان حار من میشود و دوم غیر حقیقی و آن متاخرین تر طب چشم است از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا آنکه رمد متاخر نامند و بیونانی طاکس
 گویند یعنی خطر این قسم را کمتر اوقاتی حادث میشود که در بدن سر استلای بسیار از مواد نهان باشد و الا بر احوال نکند فقط اقتصاد رنیکر و بلکه رمد حادث میشود و آن
 اگر سبب بیونانی یا بادی خاصه بادی اول یا آخر اسما و نت کنی تواند که زود بر حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یا ورم بحیات مخفنه و چون بر دانتقال یافته بیونانی
 انوکما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل نکند بود و در نفس در کتاب العین گفته که رمد در صفت است اول نکند رمد که عارض چشم گردد و از غبار یا دخان
 دوم ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدی که ملتحمه بالای فرنیاید بحدت شدت ورم و تسید جرجانی و ایاماتی تقسیم رمد به دو قسم بدین طو نموده
 یکی آنکه در چشم بچکان از سبب خارج مثل دخان غبار و گرمی آفتاب یا بشود و دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این رمد و گونه است اول آنکه هرگاه بسببهای خارجی
 مذکور و دوام و کثرت پذیرد و تاثیر قوی گردد و ماده رگومیند در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد قرونی از جمیع بدن بدین طو رسود
 و آنرا مستکه سازد و از داغ چشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و داغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و او بسوی ملتحمه نازل گردد و دو سوم صعب تر
 از هر دو نوع است و سبب و کثرت و در دانت اختلاط و در و دانه های رین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی بی یک چندان ورم کند
 پوشیدن چشم ممکن نبود و سبب محبوب ورم بی یک نقل بگرد و و حالیکه خوش گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص اندر کیت یا از خون لطیف یا خون حود وادی یا خون غلو
 و این نوع کثیر الوجود است با چکله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اختلاط رمد غیره و یکبارج باشد و خلط مؤرم گاه در چشم تولد کند و گاهی از داغ بر سبیل نازل آید
 از طریق حجاب خارج سبب از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رمد یا رمد غلو و قوی که سوزن چشم عارض شود و آنرا ضعیف قابل مواد غرضانی که در

علاج تکرر ورم خفیف

اکثر دوران از آن سبب کفایت میکند و الا اگر سبب حرارت باشد تدبیرش بسبب کثرت علاج برده شود شاید و او در سوره مقوی چشم مستعمل کند مثلاً با روچه بگلایه اندک کافور البوی چشم بپزند و نصف صندل سفید و رب کشنی مرینا و شیر خران و صندل و روای چشم ضماد کنند و برگ تازه سنگ نازک ساییده و قرص پوست چشم نهادن و بنوعی

قبل از تنقیح استعمال رواج نیز ممنوع است بلکه بعد استغفار غلیظ حله چشم چکانند و بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این جهت تحلیل می گردد و از سائر اود و چشم نیز
محمد زکریا گوید که چون در علت سخت بهر سرد و وجع تشکین باید و دود و کرم گردد و او اول فصد و سسل بعمل آورده باشند و بعضی اجماع بر چند مرتبه تحالی بجهت آنکه بغیر
این مرض بدین تحلیل می باید و چون چشم طوبت و قلی باقی ماند و در بعضی چشم باشد و گاهی بعد از تنقیح سعو طاعت ملقی و مانند آن اود و چه طمس که بعضی اود و از تنقیح
اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده و دیگر بسوی چشم نباشد و ایضا گاهی غراغری بل می آید اصلاح حله علاج در مثل صلاح سائر امور است از تنقیح بدین
اود و در دوا و اول حله ثانیاً اگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس حساسی فرط است که است استعمال اود و یقوی و بسیار دفعه جائز بود یعنی جمع و دود یا لطیف
و تحلیل و جلای حساسی هم محدث خشونت نباشد و این حله نمیشود مگر آنکه فیض اود معتدل و لذت محل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تخفیف بلای نفع
و کسور العنق اللزج باشد با احتیاط مثل سفید و شیر زان که بچکانند برنگی که شیان را بران میسایند پس شیان را با سفید و سفید و شیر سوخته و چشم بچکانند
و بقرطاطین در این میانه نوشته که در الم و در چشم بعد فصد یا سه مال یا هر دو احتمال نمایند با دوی که در آنها لزج نباشد و طبری و اهرنک یک در لوزج باله و در اعتدال و نماند
ابتدا و نرید و انتها و احتیاط است پس در ابتدا ای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال اود و یقه فصد که در آن تقویت عین و قطع طوبات باشد و در زیر حنظل
مزاج و احتیاط اود و یک در آن اندک حرارتی باشد با دویقه فصد و در انتها و احتیاط آنچه جالی و محل صرف باشد بعمل آرند و در چشم که طیب احتمال و بمبر و سکن
حرارت و نوران نماید پس بیل او احتمال جالی و محل است بعد از استعمال او و الا که در نور چشم و تبر و عین عارض شود و در هرگاه این بچکانند بیل اسبل العین و با
نور گردد و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و سسل اود و یقه موضعی بکار نبرد و چون استعمال شیان و بعضی سائر مغریات قبل از تنقیح بدین سترنی است چنانچه
جالیوس در سیم گفته بجهت آنکه نفع تحلیل و مود و طبقات است و موجب جوش شدید و بواسطه که بسبب شدت استلاب باعث اشتقاق طبقات و تخریب و تخریب آنها میگردد
و انداختن شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تأخیر کنند و در آن مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن تمسک ورز
و بعد از آن اگر چیزی از شیافات استعمال کنند یا کمی نیست و بیشتر باین شیاغیر علاج دیگر رد نائل گردد و کذا که در ابتدا ای رد آب سرد و چشم رسانیدن ممنوع است
و استعمال اود و یقه قبل از فصد و آغراغ نیز ضررست و در و یک در آن اغراغوت باشد نیز در ابتدا ای بکار نبرد و گاهی در مد و وجع شد بجهت لزج خطا و مذهب بسو
چشم و بجهت استدا و تمهید از استلای ماده و طبایر بخاری حادث میشود و علاج لزج تغیر و تبرید و لطیف است و سفید و بیضه مرغ و چشم چکانند و علاج تمدد و احتیاط
و تحلیل و قتل با دویقه موده بجانب مخالفه نجاست و دوا و تنقیح از آن گاهی در در مغریات و معدلات مواد استعمال میکنند و شیر زان از آنجا است لیکن بطور اود و چشم
زمانی طول نکند از آنکه هر زمان تجدید آن کنند و بیضه نرم بملایمت پاک کنند و ایضا منجمد آن سفیدی بیضه مرغ است و کذا که لعاب بچکل و بهمانکه در جمیع اینها انصاف
و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتهای از در حضرت کنند و سفیدی بیضه از شیر نفع است و اگر چه شیر جالی و تر و منفع و مسکن است جهت آنکه سفید و بیضه
با وجود طبعین و طبعین و تغیر او و بیضه نه سطح عین مسدود و سام نیست و بسبب آنکه چیزی که وارد عین بطول بقای اود است و چشم و اگر بجای اول لعاب بلایح حله نمایند با دویقه
تحلیل و انصاف اوجامع تلید و تعلیم تشکین و وجع و روشن گل ازین قبیل است مگر روشن از داخل چشم استعمال کنند با بخل و اجب است که دواهی تحمل چشم و خصوصاً
در در جهان باشد که در آن خشونت بود یعنی سیال باشد چه دواهی یا بسن خشونت خود مود و بگویم طبع اود و یقه مستعد قوی مثل تلخ یا ترش یا ترش نباشد و باید که خوب باریک
بمسایند تا خشونت او بر طرف گردد و اگر ممکن بود تغیری از احتیاط کردن اولی است و ایضا سسل چشم رسانند و در بکار نبرد و دواهی حار استعمال کنند و هرگاه در دوشید یا ضرر آن
و التماس بدید باشد واجب است که در اتم تنقیح چشم نمایند از هر که قطره شیر در آن که غسل او میکنند و یا سفید و بیضه مرغ بکار نبرد و بدست چشم نماند یعنی المقدور و اگر احتیاط
بمساحت برفق نمایند چشم اینانیا بد بخل و تنقیح هر که برفق بیشتر معایت صورت دارند چنانچه تنقیح هر که تخفیف وجع و جلای چشم و کشت اود و یقه مستعد محل میشود
و رازی و حواوی نوشته که هرگاه بار در رص بسیار باشد و خرقه زرد یا بنفشه یا سرسول یا بچکل یا آب تر کنند و بملایمت چکر را بآن پاک کنند و اگر آب همین باشد بهتر است
و در چشم و در بعضی پشه رفاه گذاشته به منفع و در قاع گفت که اگر چکر بسیار و وجع شدید باشد و در عین دوا و هر آنکه زمانی برگرداند و چکر بدستور پاک نمایند و در
شیر و خزان بچکانند و عین با لاند و بشارند تا جمیع چکر بپاید و بجهت آنکه بیشتر وجع را بسبب چکر سیان چمن چشم نباشد چون رص خارج شود همان ساعت

وجع مشکین یا بد خواب اید و اگر کسی مهمل شود شیاف مسکن وجع سخند از افیونی زعفران و چشم بیکانند چون انحطاط یافت بحمام برند و واجب است که در ابتدا مکثات قوی و قابض شدید استعمال کنند که طبقه کشیت شود و مانع تحلیل و موجب عظم و جمع گردد و خصوصاً وقتیکه دروشید باشد و دواهای ضعیف القبح نیز اندر ابتدا منع موده کفایت کند و بتکثیف طبقه ظاهر میگردان و مانع از پدید آمدن چغیری ازین مضرتها اتفاق افتد بدوام تمسید از آب گرم بزرگ آید و نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول با آب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر از آن با وجود استلای راس گاهی ضرر رساند و اما از حملات نیز در اول بد اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال قهضات و خصوصاً وقتیکه باوی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر باء العسل و ماء السکر در چشم بحجت دفع مضرت آن حاجت افتد و اگر ازین بهر جان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چغیری بهر که در آن کشیت نباشد اضافه کنند و گاهی است که وجع با استعمال مخدرات مثل عصاره فلاح و کاهو خوشخاش قدری از ساق محتاج میگردد و اندکین تا ممکن بود ترک او ادوی است و اگر چغیری از آن بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت تنه با احتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیده بیضه مزوج با آب طبوخ خوشخاش اقتصار ورزند و گاهی آن قدری حلیه اضافه میکنند تا که در یکین وجع از جهت تحلیل اعانت کند و اینها وقت مخدرات زائل سازد و اما اگر ماده قریح اکال باشد با استعمال افیون دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای اوست و عجب دارد و نشود و اگر چه طبعی اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او بهر مکرده است لیکن افیون را و جاع اکال نه غیر مخدره شفای حاصل است و جالبینوس در جمله البر گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصیرت و شیاف افیونی مسکن وجع چشم است و لیکن خوف آنست که بعد از آن ضعف بصیرت برسد پس باید که جهت تدارک آن بعد از استعمال شیاف سختی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دار چینی است و گویند که خوردن مخدرات و لست زایر او و چشم و بمصطحات او که در آن ترافیت مثل معطران چند بیدستر و مشک و جود استعمال نمایند تا که سر غلظه آن گردد و در قطیر او فرو کنند تا قلنا آنفا و شیاف وردی و جع صعب ابرو الساعه است و بقول جالبینوس رازی در رمد شدید بعد فصد و سسل و تحلیل غذا و قریح منحل از افیون بزرگ الیچ و زعفران مر بقدر با قلاب بدینند و یا شربت خوشخاش یا افیون بقدر خود که خواب ارد و مرض صحت یابد و این در رمد آهچنان مکرده نیست که در قریح و گاهی را دعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب از حجاب خارج باشد لیکن ردا و ع شکر الروع نباشد که بسبب شدت کشیت و احتباس مواد باعث از دیاد و وجع گردد بلکه ردا و ع مذکور مثل پوست خرپشته فی است چاشنه خرپشته در شیرین مثل شیان ماسیمه مثل فیلر بهرچ و سیر و تخم گل زعفران و انزروت و از ابرها مثل آب عنب الشهاب و آب عصی الراعی باشند و کنگ برگ حویج و طلالی هست و جو عنب الشعلب بهی نافع است اما اگر ماده شدیده الحدت و الرقت باشد لطو خات شدیده القبح مثل باز و گنگنار و مسک استعمال نمایند که تفهید با نهار مجاری افوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این قوی است که ماده حار باشد و تقویت اجماع تبرید آنها بصارده و در عصاره برگ بارتنگ عصاره برگ بید نمند و اینها بصارده برگ گل از مرکبات صناد و خولان و زرد و در دهر و احد کج و زعفران نیم جزوست و چون نفوذ ماده از سحاق باشد بسبیل گل سرخ و اقا قیما آتش نیز و اندکی زعفران بر پیشانی ضا د نمایند و اینها شیاف ما حیثاً خضض صبر انزروت زرد و مساوی زعفران نصف جز و و اینها آرد عس و پست جو بگلای یا آب ال و بز قطونا سرشته ضا کنند و بایک در آن گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عس بخت باشند روی بشویند و از شستن با آب سرد منع کنند که آن بتکثیف خود جسد را نهد و اگر ماده نازله چشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مو کند یا سفیده بیضه مرغ ضا کنند و اگر ماده بارود دوائی که محجف و قابض و بر قوی عضون تسخین باشد مثل الطوخ بسیار و گوگرد و بورق بهر چه و جفن لعل آرد و یا کبریت و زفت و فلو نیاز و یا قی کبر و مانند آن چشم ضا نمایند چنانچه ماسر جوید و کتاب تمام و مکال نوشته و بهر گاه علت مزمن گردد فصد ماقبل شیرین پس گوش نمایند و بهر گاه ماده مستقر گردد و در و در و بنایت سخت نباشد بلکه گرم در آن هنگام شیاف بر روی باز شود ساییده و چشم قطور کنند پس بعد نیست که در یک و در بعضی صحت یابد و بشام آن در دوز حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیه ماده شیافات محله مثل شیاف سنبلیله و بصورت طولی از شیاف که در آن سبوخته و زنجار محرق باشد استعمال کنند و گاهی استعمال ابصر تنها کفایت کند و سبوسه بشویند و رغن بادام و قهقار الحار محلول با آب رست سلطاناً و اینها چون رمد بطول انجامد بدن نفی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سبوسه آن منصف نگردد و پس باید که متوجه حال گرداند از فصد و حیات و سوسل و غیره و بعد از آن حمام آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نبخشند فصدقه یا بضمه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و اول غرض

اگر گل مندی یک عدد و بلع کنند از اکثر امراض چشم مخصوصا از مدی که یک سال در امان باشند و هرگاه چند حب از آن فرو برند سالها حسب عدد حب است و بعد از این نشوند
و تجربه رسیده و از مجربات بعضی متاخرین است که اگر گلنار از درخت و درختچه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب به هر فن قطع کرده و بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست
یک سال و تقوی هفت سال از درد چشم و در امان نمایند و از جالبین و نقول است که اگر گلنار را که بقدر حب آتس باشد هفت عدد و بلع کنند تا سه سال از درد در امان باشند و کذا
تطبیق در باب در غرقه بسته بر باز و سوسیدی نوشته که اگر شیخ حصی الراجی و نقصان ماه قطع کند و انسان آنرا بخورد و از درد آن سال او را مد عارض نشود و مجرب است
و از آن گوید هر که یک حب شکران بلع نماید در آن سال از درد در امان باشد

از لعاب بهمانه شیر و عناب شیر و انحر تخم تربوز شربت نیلو فرترید دهند و صندل گل ارغنی رسوت عناب الثعلب افاقا یا مسادی و راب کشنیر سبز ساییده گرد اگر چشم
ضما کنند و پارچه نیکون بدام بالای چشم دارند و طلای گدازه محمول و حب بدود را آخر کعبه رخ نیز معمول است و شیان ایض و شیر و خترا شیر یا سفیدی بهینه
حل کرده و با قطور مسکن و چشم چکانند و گاهی در مدحار شب اطریفل کشنیری انحرانند و صبح لعاب بهمانه شیر و عناب شیر و کشنیر خشک شربت بنفشه
و سیان اینها با کشنیر تازه سودا مندر و چشم یکشند و ضما و قطور حوض سحق بشیر و خترا نیز در ابتدا ی در مدحار نافع است و اگر در و شدید بود افیون ایک
به چشم نمایند و کدک طلا و قطور آب کشنیر سبز یا شیر خرا شیر زان مسکن بر خرابان شدید خصوصاً در مدحار است بقول جالینوس بعضی لعاب بهمانه نیز می افزاید
و اگر برگ کشنیر تر مقدار وافر نگیند و بدون کوفتن بچین چشم نهاده بر فاده غیر حکم بچند روزی و دوسه بار تجدید کنند و راو امل در نفع بسیار میکند و انزروت
بسفیدی بهینه یا شیر و خترا یا شیر بر سوده چشم طلا کردن بر مدگر م نافع عجیب نماید و ضما و بنفشه و تسکین ایسب چشم میکند و بر مدحار نفع میرساند و اگر مسکه را در
کلاب بسیار بگذارند و بر خرقه ضما کرده بر چشم وارم ننهند عین شدت در دفع عجیب کند و بنفشه تازه تر و گوشت تازه و زرد سیاه هر یک از این بر وزن یک شش
نافع رد مسکن در دست و ضما و اگر جو یا سفیدی بهینه بر پیشانی منع سیلان مواد چشم کند و همچنین ضما و برگ انحر و ضما و برگ کلسر
تازه هر واحد با نغ نزول مواد بچشم است و ضما و برگ کاسنی و کدک انار خشک تر نقطه یا با دوجرب و مسکن عجیب است و اگر از این تدبیر فائده نشود ضد سر و از جانب چشم
یا چشم شدیداً گرم گیرند اگر ممکن نبود حجامت سابقین نمایند پس نود ریگوش افکار درون به هفت حد و پنج پانصد و روز دوم نیز معین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود
اصطخ ماوه از منج صفر انوهه از سبب صفر تنقیه کنند و حب بلبله خورند و صور سیکامه و مرکب باشد و یا نراج مرصی گرم نیا باشد و سهل سکاکی بکیند و تر به هفت
داخل کنند و عرض حب کور تنقیه از حب نراج هم مضایقه نلزد و استعمال حب برب حب بنفشه نیز نافع بود و ایضا در رموی بعد ضد سر و و شرب شربت بنفشه
چهار توله در عرق کوه و سید ساده و نیلو فر هر یک بچند توله داخل کرده و قطور شیان ایض و شیر و خترا حل کرده و طلای شیان مایندار آب کوه و کشنیر سبز و یا در
شیر و زو یا زن برگ چشم و صدفین و پیشانی و روز سوم با چهارم فصد درگ پیشانی و یا با قین و زو یا نیم تسکین طبع مطبوخ فواکه حلو علوی خان حب بنفشه باضا
خیار شنبه و شربت و زو یا نیم ساده و زو یا نیم بادام و روز دیگر نیز مدحار باضا و تخم رکان بصورت یقایی سرخی خورانیدن حب یا نراج و جهت تعدیل نراج
استعمال اطریفل کشنیر نافع است و در صغراوی بعد فصد شرب ما العرق توله با شربت نیلو فر چهار توله و یا آب انارین بصورت شحم هفت توله شربت در مدگر
با بلبله و توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه با بلبله و یا معلی حاضر که مقوی بسنا کنیم توله بود و یاضا و خیار شنبه و زو یا نیم هر یک هفت توله و شربت آو
سهیل چهار توله و زو یا نیم هفت داشته و تبرید از شیر و خیارین خرقه هر یک نه داشته لعاب بهمانه و زو یا نیم هر یک سه باشد و عرق نیلو فر کاسنی و سید
هر یک بچند توله را در و شربت نیلو فر چهار توله و سبغول نه داشته یا سید لدره قطور شیان و رموی لعاب سبغول طلا و حوض صنف ساشد و در رموی کافه می نماید و بعد از آن

[illegible]

ضماد حبلا لاس بشو کران یا سبوق شمع و گنداق حاصل بر سطح ساییده و کداحی الراعی و گنداق برگ بقیشه بسوزند و اخی العالم و گنداق عصاره برگ خرفه و گنداق اردو جوی عصاره و گنداق
و گنداق باطل مخلوط بسفیدی بپسند و گنداق عصاره برگ گلسرخ و گنداق عصاره انار شیرین شوی و گنداق عصاره گلزار خشک که در هر سوسه و گنداق اسفرجل شوی و سبوق تناس
یا بنان خمیری ساییده و گنداق آب کاهو بار و جو و گنداق انج شقایق النعناع بطلما پنجه و گنداق عصاره اذان الفار سبوق و گنداق اکلیل الملک تنایا بزروری بپسند یا غبار آسیا
یا ششاش یا کاسنی آینه و گنداق سفیداب صاص سبک و در وقت گل آینه و گنداق بزر قطن یا سلم و آب کشنی پنجه و گنداق برگ لبلا ب سبوق و گنداق برگ شمشیر و گنداق زردی
و زردی بپسند و گنداق عصاره برگ قنطاریه بپسند و گنداق گلزار خشک که در هر سوسه و گنداق اسفرجل شوی و سبوق تناس و گنداق عصاره انار شیرین شوی و گنداق اسفرجل شوی و سبوق تناس
آن کر که دست در گلاب بر سنگ سوده پنبه آلوده نهادن و هر ساعت تبدیل آن کردن گنداق اردو جوی عصاره عصبی الراعی سرشته و یا عصاره کرفس آینه و یا
عصاره برگ و خیط و شاخ نرم کرم بری مخلوط کرده و یا عصاره غلب الثعلب سرشته و گنداق اقلوس ساییده و گنداق تخم ششاش و صلبه ساوی سوده و گلاب سرشته
و گنداق عصاره ماینا و خولان و عرقان صمغ عربی و مایران ساوی شیان ساخته با آب بطبخ پوست ششاش ساییده که مر بست و گنداق ماینا و عرقان خولان با آب کشنی سبز
سرشته هر واحد نافع است و بقول رفس ضماد و عرقان گلسرخ نافع ورم فلغونی عین است و اکتمال حی العالم و گنداقان قطران که ناتو یا عصاره برگ عوج حل کرده
و گنداق عصاره ماینا و اخر مد و گنداق آبنوس محرق مغسول و گنداق آبنوس که بر درخت افتد و گنداق حاصل از ترنج در آبندای رمد صفراوی و گنداق العاب بهمانه و نبات سفید و گنداق
شیان ابیض و عصاره بازنگ سوده و گنداق انزوت میانی بشیر خربانبات سفید و نسا سسته و گنداق انزوت سوده و سفیدی بپسند سرشته بهر طرف چا سپانیده و در
تور گنداق آتش خشک کرده و شل غبار ساییده و نصف او ششم برادر و خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از عرقان عصاره ماینا آینه مثل غبار ساییده و در
ناتم و ششم و انزوت در گلاب خوب جو شانیده و ششم برادر و خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از عرقان عصاره ماینا آینه مثل غبار ساییده و در
و برگ غلام دور کنند و گنداق آتش خشک کرده و شل غبار ساییده و نصف او ششم برادر و خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از عرقان عصاره ماینا آینه مثل غبار ساییده و در
گل که و گنداق چوب صلب سوخته در آب عطفی و ماینا ساوی ساییده و گنداق آبنوس محرق مغسول و گنداق آبنوس که بر درخت افتد و گنداق حاصل از ترنج در آبندای رمد صفراوی و گنداق العاب بهمانه و نبات سفید و گنداق
و بقول اسرار علی و رازی اکتمال شیان از دم الاخوین صبر قاقیا ماینا و عرقان هر واحد یک درم افیون نیم درم ساخته در آب کاسنی سوده و در وقت حار و استخرای چنان
عجیب است و گنداق اتویای کرمانی هفت بار در آب عوج سبز در ده نفع عجیب دارد و قطن و آب کشنی سبز و شل او شیر زنان و گنداق پوست بچ انبر یا رین گلاب صبیغ
و گنداق سفیداب صاص سبک و در وقت گل آینه و گنداق بزر قطن یا سلم و آب کشنی پنجه و گنداق برگ لبلا ب سبوق و گنداق برگ شمشیر و گنداق زردی
چکانند و گنداق آبنوس محرق مغسول و گنداق آبنوس که بر درخت افتد و گنداق حاصل از ترنج در آبندای رمد صفراوی و گنداق العاب بهمانه و نبات سفید و گنداق
رمد و گنداق خولان و شیر و خزان سوده و گنداق شیان ابیض با آب غلب الثعلب حل کرده که بهر وقت نفع عجیب بخشد و انکباب بر بخار زرد و در آب جو شانیده و گنداق باطل
با آب سبک پنجه در اخر مد برای تحلیل بقایای واد و تسکین الم و ششم صندل و گلاب کافور و غسل و بطلنج قطر و شرب و یا تو و او هر واحد نافع رمد حار است
و او و سکن و صمغ و علاج کلی رمد سطور شود و او و نافع انصاب و او و علاج رمد زنی مذکور که در حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند اقوال حکما بقول شیخ غفر
نعم شتر که در رمد موی و صفراوی قصد قیال و استفراغ است پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرقت باشد با وجود فصل بطبخ بلیله استفراغ فرمایند و اگر رمد مده اند
غلظت باشد ترید و اخل نمایند و ایضا اگر دانند که ماده در جیب باغ منتشر است تعویذ مطبوخ یا باج فیکر کنند و گاهی در چنین حالت به نفوق صبر قاقیا و شیان
و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران نفوق کنند و واجب است که بعد تعویذ ماده متوجه باج چشم گردند ابتدا کنند و در آن بصره چشم و در پیبر دات
دافع و او از چشم از عصاره باز و مثل عصاره برگ بازنگ و برگ بید و کاسنی و خرفه و غلب الثعلب سبز و کشنی تر از لعاب باز و در مثل اسفرجل و بهمانه و سفید
توضیح و شیر خمر و شیر بر یک از اینها سفرد و مرکب و چشم بچکانند و بعد از آن قوی سفیدی بپسند یا غبار آسیا یا ششاش یا کاسنی آینه و گنداق سفیداب صاص سبک و در وقت گل آینه و گنداق بزر قطن یا سلم و آب کشنی پنجه و گنداق برگ لبلا ب سبوق و گنداق برگ شمشیر و گنداق زردی

الحکیم سید فتح حسین کھوسو صاحب

و غیر ادام و ضرر آلوده و با نافع است و لیکن بسیار ترش باشد و نه بسیار شیرین فالوده جو مقشر و با جله در شراب و اغذیه ایشان مراعات تلکین طبع و تلکین و تعلیل و تعلیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و الباقی مایه و چیزهای شور مثل مری و کلخ و قند و همچنین زیتون نصیج نمایند و قدری کشنیز خشک برک
منع بخار و طعام داخل کنند و این سوخ گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفرغ بطبیخ فدا که نمایند و در چشم فرو و صفرا سفیدی برینید و حل کرده چکانند
و بعد و ساعت چشم را بگل آب بشویند و امینا و معفران خولان در آب کشنیز سبز شسته بر یک ضا و سازند و حنفی نمایند که در سرخی چشم که بخار مد باشد قبول
شیخ بعد استفرغ فصد و سوسمات و قحطیات ضا و از پوست المله بطبوخ بر زکال و سحوق مخلوط بمیخنجیح یا سمل نمایند و تکید و با سفنج حار دم کنند و فصد کنند
که نه یگان هم بطبوخ بشرب غسل یا ضا و اصل السوس مقوق نفع میکند و چشم دم شیر بشویند و تبرید و ترطیب و دم نمایند لیکن قهصر بر تبریدی طبی و بیکد
و جالینوس در میان خود گفته که علاج حرمت چشم سبابت با خراج خون است و بعد از آن استفرغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبررات و تبرید حار نماید و آن
در قول و در زبل قول حکما سطور گردد و بولس گفته سزاوارست در حرمت در ابتدا استفرغ بختن پس تلکین طبیعت تلکین معتدل بعد از آن کمید موضع سفنج
و تصفیه را در سرخه که سطور شود اگر در آن تامل هر مد عدس یا لاجب غریل بطبوخ ضا و فدا یا در گزیتون شرب ضا و فدا کنند و آنچه معمول خلاف است اگر سرخی و آب جاری بود
اطریل هر عرق شاه و عرق نیلوفر عرق گاو و زبان عرق غلب شربت بنفشه بخورند و رسوت و دوا شده افیون صمغ عربی هر واحد یکما شربت معفران
چهار سرخ بچشگری لوده پشانی افاقیا انزروت پاه هر یک ماشه در آب کوکنا گرد چشم ضا و نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری آب ساییده و پنبه بدان آلود
بر یک بار در سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیوار وقت خواب و چشم نیز رافع سرخی است و چوب درخت گراز بالا خراشیده ساییده و حوالی چشم
در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب الاثر است و بر و کافوری نیز حرمت و حرارت چشم را مفید است و اگر بچشگری زرد چوب لوده پشانی هر یک
نیم توله قرقل یکد و شیر و تمر بپزند که زرد گران در آن زرد و نقره صاف می نمایند و می مالند بقدری که آدویه در آن سرشته شود و آدویه کوفته بختن در آن آیدند
و در پارچه پوتلی بندند و قدری آب بدانند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برد آمدن
که عقب آن شفاست و سرخی چشم و درد آن را در یک پاس دفع کند و پوتلی بچشگری و افیون مغز گهیوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای دفع سرخی چشم معمول
و مجرب است و ایضا برای دفع سرخی زنجبیل صندل سرخ زنجبیل زرد مساوی کوفته در گلاب ساییده بالای چشم طلا نمایند و چشم بچشماند تا قدری در چشم
رو و آب بوزان خارج شود پنج شش کرت چشم بپوشند و یک شایند باز خواب کنند مجرب است و اگر برگ غلب سوخته بزرگشوت سوخته مروراید یا مسفته
مقتطیس سوده منسول بگی که زرد گران جلای نقره با وسیده و مسای در روز سازند و صحت دفع حرمت چشم و درد و جلای آید طرفه مجرب نوشته و شایان ضا و شایان
که در آن زرد با صمغ است مفید و اگر بلیله بگی نهایت خرد و دود افیون خالص چهار سرخ گیر و دو سرخ قرقل از طرف گل نصف در آب پناه ساییده و درون آلود
و اگر چشم طلا کرده باشد در دفع سرخی چشم وضعف بصیرت بختن لیکن باید که چند روز اوست نمایند و ایضا برای سرخی چشم هلدی چهار شمشه و ماشه رتبه
چهار شمشه و ماشه با و لا گوند ناگوری نمک سا بنهر هر یک دو ماشه گل ارشی هشت ماشه اگر نباشد گیه و اندازند هر را کرل نموده گولی بسته بگذارند وقت چمت
بالای چشم ضا نمایند و ضا و لوده بچشگری بلیله زرد آب سوده همین عمل کند و کذا الوه جد و در بچشگری افیون پوست خشخاش آب سوده نیکرم گرد چشم ضا گرد
و همچنین برای سرخی که از انحره حار باشد و سرخی نزل باشد ضا و رسوت بچشگری مر و اسنگ آب تمر بپزند و گلاب سوده نافع است و کذا ضا و پناه گیه و رسوت بچشگری
بلیله زرد و فلفل نیکرم مغید و برای سرخی چشم و اشک و ان بلیله سیاه بلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک ساسانه کوکنا رافیون هر یک دو ماشه در آب غلب
و در چشم ضا نمایند و کل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال چون بپزند نیز سرخی چشم را نافع است و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود و بعد چاست قضا
اطریل صغیر بپزند و از کوکنا راس کشنیز خشک کوفته بختن سفیدی برینید و سرشته از پیشانی تا خواره و در چشم ضا می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ شتر
استایل چشم برای حفاظت گری آفتاب پیدا کرد و سفیده کاشتری در شیر و حتمل کرده بچشمان بپزند و آب هلدی شیر سوده و شقیقه چشم هم موم ضا و در حق اطریل
کشنیز برای خردن غلبه و کاشتری در سرخی چشم بی درو مع خارش و در موضع غلبه بختن برگ افیون و در سرخ بپزند و در چشم فاده می کنند پس در گلاب و حتمل شیر و در حرمت

مرض بجا بود و چشم سرخی و دمه باقی ماند و در صورتی که صفحتان از روت ده دم و عفران سنبلی و صبر و صبر و واحد دم زد و کند در آخر روتا آنکه صفحتان
 صفحت شیان احمد لاین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که نقل اجنان برود و پنج شش دم صمغ عربی کثیرا بر واحد بنجد دم من و خسته چهار دم
 که با سفید اب از زیر سر واحد و در دم بسد و در شکر و معدنی هر واحد دم و الاخوین عفران هر واحد نیم دم شیان سازد ضمما و که در آخر روتا صفحت
 بگیرند زرد و بیضه و آرد و جو گل با بونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوب مرغ و تیمور و آخر بخورند صاحب کامل و جامع و خلاصه می نویسد که در دردها
 بعد از فصل سرد و تبیین از پوست لیلیه زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب گل بنفشه و ترنجبین با مطبوخ فواکه یا قلع یا بلیه باب انارین او و یک دران
 قبض مرغ اندک و بان او و یخ مسکه مخلوط باشد مثل افاقیا و سفید اب قلعی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ غسشته برود و چشم طلا کنند و چشم کشند
 و شیان ایض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر و ساکن نشود بان بعضی او و یک دران تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشند مثل قطور از روت سفید چکانند
 جو مقشر کوفته ده دانه به دانه ده دانه و ظرف آبگیند یا فقره گذاشته آب بران نیز چند تا که او و برابو شانند و برانش نکشت ملایم دارند تا بگذارد و بچوشند
 آنگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین بخوبی عمل دارند که انشا الله تعالی ۲- همان روز یا روز دوم در
 با صلیح آورد و بعد از آنکه در تحلیل یافته و در تسکین پذیرفته و سرخی زایل شده باشد شیان احمد لاین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از روت
 و درم باقی مانده باشد شستن چشم با آب بیکرم و استعمال در صفر صغیر و شیان احمد لاین لازم دارند و در اینجا که داده دومی یا صفر اوی بوده باشد با قلع
 با شربت و رو یا شربت بنفشه یا شکر طرز و بدهند که اثری عظیم دارد و عصاره کشنیز یا شیر خراشیر زان و چشم کشیدن بغایت سودمندست و کل که در صمغ اقسام
 در مجرب است و چشم کشند و دو آنکه در اول روت بخت مع مواد روتی الحال است این است که خمر و کوفته نیمه نصف هندی کوکنا و سفیده بیضه مرغ همه مساوی
 اب لیمو کاغذی در ظرف آبی تا دو ساعت صحت نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضاوت نمایند که مجرب است و بعد سه روز قلع سوده شب بپانی هر که ام بکدر و خض
 سد دم افیون نیم دم با آب گرم سرشته ضاوت کنند که بغایت سفید است این ضاوت در روت ساعت تسکین بگیرد کشنیز که خشخاش با پوست زرد و تخم مرغ و گل
 زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش با اکلیل الملک در شراب آب پزند تا ماهر شود و بعد از آن او و یک دیگر آبیخته ضاوت کنند و در روت شیان اما شیان کچرا و از روت
 دو جزو عفران کچرا کوفته نیمه نیز در مجرب است و شیان مایه با پوست لیلیه زرد و هر که ام سد دم نیم صبر سقوطی هر که ام بکدر و کوفته نیمه نیز در مایه و شیان آنگاه
 و چشم کشیدن همین خاصیت دارد و انطالی گوید که در دردها فصد کنند و بعد از آن اکثر از مال الشعیر و تخم خشخاش کشند و تمر هندی و عناب آلو بخارا و انجیر
 دهند و تبریز موضع باب کشنیز و عناب الشعلی و گل سرخ و شیان ایض محلول سفیدی بیضه نمایند بعد از احمد لاین در آخر عفرانی علاج کنند و از مجربات در حاصو
 با صمغ این است که بکره و آرد وجود سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکویا بشربت و در بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بجهه آلات سیکر
 ضاوت کنند و آب جی العالم با کشنیز مع شیر خراش یا زان احتمال نمایند هرگاه در دم کمر کثرت کند چیزی در تحلیل روت مثل ضاوت و حلیه و خشخاش با قلع یا سفیده بیضه
 نیست یا طلا و کل آب گل که دومی العالم کشنیز زان بولس گفته که حاله این مع مستقر خات و منقیات نمایند و چشم سفیده بیضه چکانند تا درم حار فصح یا بد
 و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در او را در استلانی معالجی متفرغ خون اسهال و بالش اعضای مغلی کنند و چون تند و از خون غلیظ و عروق چشم
 و در بدن استلانی و شراب بنوشند که تخمین و قلع نماید و بعد تنقیه بدن با کمال و شیان راد و استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر در حار بعد فصد بچکانند
 لعابات و سفیدی بیضه مرغ و چشم کشند و اگر وجه تسکین نیافت آب فواکه اسهال نمایند و اگر شایده گردد و در قرحه شبیه غمام دلیل جروج و قروح است باید که
 بعد از فصل شیان ایض با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر ام ساکن شد یقین اندک داده تحلیل یافته و اگر ضراوت شدت نمود یقین کنند که قرحه بهر سرشته
 این در گام چشم را با تخم انجیر قرحه است مثل لعاب علیه آب اکلیل الملک بچکانند و مطبوع تدبیر نمایند تا آنکه منقرض گردد و چون منقرض شد و در استعمال
 مانند مال العسل که بلا در اسامی را اگر در باقی ماند لعاب تخم و تخم کتان استعمال نمایند و شیان کشند و چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردد شیان ابار محلول
 در شیر و خزان تازه و سفیده یا شیر در استعمال کنند تا در مال یا بعد از چشم نماده نماده حکم به بند تا آنکه منقرض گردد و اگر بطول انجامد زان علت لطیف غذا نمایند تا

و دیگر شایعات را می چکانند لیکن در استعمال شایعات و قطورات را در چندان مبالغه نکنند که طبقات کثیف و مواد متخلف و وجع مشتد گردد و گاهی قیدی افیون می افزایند که وجع را تسکین نمیدی بخشند لیکن گاهی بنا بر تخفیف و تسخیر بصرات را ضرر رساند و مرض اطول بدو شایع و روی در تسکین التهاب و وجع چشم است و دیگر ادویه مفرد را در عسل و دانه سنگ که تیره و خفیف و گسرخ و سرکه و افاقیا و مامیثا و صندل و ماز و وگل و ختم و گبر و فوفل و بلبله زرد و سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون که کوکنا رو آب کوکنا رو آب کشنیز نازه و سائر عصارات و صمغ عربی و غیره است پس هرگاه روع ماده با استقرار و جذب بخلاف جهت و استعمال رواج نمودند بتدریج منضجات شروع کنند برقی یعنی اول مخلوط بر رواج بعد منضج صحت بعمل آرند و ایضا اول رقیق مخلوط بمثل کلاب البان که در آن قوت انضاج است بکار برند و در لعاب سیغول یا وجود روع قدری انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بهمانه شدید الانضاج از دست و تسکین میکند و آنرا حلیه و آنی که در آن حلیه خصول چنانچه باشد جید الانضاج مسکن وجع است و او اول دوای است که ابتدا آن در منضجات کنند و در آن قوت جذب نیست و اگر بتخلیط چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال بلعابات نمایند و اگر بتدریج آنها حاجت آید بصارات کنند و عصاره شجره که آنرا هیونانی یا املیقا یا رشک نیز پییده نامند مجرب است و درابتدای رمد حار و انتهای او مفید بحامیت و قوی النفع است و بعده اخطاط نمایند از استعمال این عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که در آن از زردت سفید خصوصاً در بشیر زمان یا شیر خرگداخته باشند و بعد هرگاه مرض باخطاط شروع کند در استعمال محلات باد و یوقوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلیه و بادیان افراط نمایند و آب طبوخ زعفران ترکیب کنند و چون دانستند که بدن را غنی تغذیه تمام یافت استعمال حمام نمایند و آب و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب بپزند که بیاشامند و اگر بعد از حمام آب گرم یا کمی کنند انفع بود و پس شایعات و کمال که در اخطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند و اگر ماده دومی باشد بعد از ضد حاست کنند و او است بلکه اطراف و سبب او بیشتر نسبت به دیگر اقسام رمد نمایند و درابتدای عصارات مذکوره استعمال کنند بعد از خزان آن بیامیزند بعد از آن مغز را در پیچ تر کرده مخلوط سازند و اگر در شدید باشد قدری افیون با وی ختم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد بمسلمات صفرا استقرار آن کنند و حمام آب شیرین نمایند و گاهی در آن زعفران آب سرد و سرخشم موافق افتد و گاهی ششمن دوی آب سرد و اندکی سرکه آخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قالصات درابتدای افراط اجرات کنند و شایعات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند کیلا فی گوید که اگر رمد در چشم چشم باشد و در وصفه قیال از دو جانب بگیرند و در خارج خون استکنار نمایند اگر احتیاج آن افتد در سیاه چار مرتبه بار زنجی که گاهی واجب بود که در خارج او مسافتها تا به غشی رسد اگر خون غلیظه باشد احتیاج برقیق آن قبل از ضد افتد تا همیا بخروج گردد و از مرقات آن حمام است و ضعیف از آن تمهید و تبخیل آب گرم یا آبیکه در آن حلیه و بزکتن چنانچه باشد و اگر ضد ممکن نبود حاست نمایند بعد از آن تلین طبیعت بمارالغوا که مثل آلو و غیره که در قولنج مسجی باید یا حلیه سب یا حلیه شمشیر یا طبوخ یا شیر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواستند تری و شامه و ترید و بلبله و سیاه بقدر حاجت در آن اضافه کنند فیما بین قصد و اسهال از استمر ششمر یا ششمر یا حلیه یا آب ترهندی بشیره تخم خرفه یا لعاب سیغول بنوشند و غذا طهارت و ملایه باشد زیرا که حوصت ضارست بصاحب رمد سبب که ماده را خام کند و از قبول نفع منع نماید و این ضرر تر در رمد است و لهذا برای آن ضرورت معمول از آب میب و انار و آکو و عناب آب ماش و مانند آن بقبول رطبه که در بر وزن با دانه یکوست و عند مسکون حدت و ظهور ضعف لحم باکیان و دراج خورد و چون بدن تنقیه تمام یابد در چشم قطور او لا بکار برند و میل قریب و نبرد و نه در آن در و رونه دوی حار استعمال کنند و خصوصاً اگر در شدید یا ضریان غلظ و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهمانه در شب و روز استعمال نمایند چون نوع ساکن شود و شیر زمان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند که لعاب بهمانه شیر برقی شیر و خزان و سفیده بیضه و کلاب و آب کشنیز و بریم زنده تا یکسان شود و در چشم چکانند و در بعضی او خانه که روشن باشند و در روی او یا بچر سیاه آویزند و اگر ماده متعصب بسوی چشم باشد بچر که در قول مسجی باید ضا کنند و هرگاه مرض ساکن شود شایعات این که در قول مذکور مسطور گرد و آب و شیر خرگداخته در چشم چکانند صفت شایعات کافور که در آب یا رمد یکوست سفید را بر زیر پشت درم صمغ و کشیرا و درم اقلیمیای انور و درم زردا و زردت و هر واحد چهار درم بر لعاب یکدرم کافور نیم درم شایعات سوز صفت شایعات صمغ که در وسط رمد صالح است و مسجیاب هر واحد سه درم که تیره و خفیف هر واحد درم آب اکلیل الملک شایعات سیاه خاک

در ترکیب این شیان بر دو نوع است یکی آنکه در آن دو یا قبض و رابع اکثر باشد و این البسفیدی بیضیه شیرینان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه در آن دو یا قبضه کمتر و محله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اولی که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارند و از مثل صمغ و زعفران شیان و خضض باید ساخت و بر پیشانی طلاء کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از مصاره خوف و مصاره سفیر حل و آرد جو و بز قطونا و آب غلبه الشلب سفید می سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران سفیده تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از چند بیستر و زعفران زفت و آتش سبزه چشم را دام از چوب کپک کنند خاصه از زرد خشک طریق دیگر در علاج انواع رمد حار است که اول سفیدی بیضیه در چشم چکانند که آن سکن و جع و دفع حدت ماده و شیرینان بچندین سکن و دوست لیکن در آن قوت جلا و منضج است و لعاب بهدانه شیرین آب صمغ همراه و هم سکن و جع است و شیان ابیض شیرینان در ابتدای رمد نافع است و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم افتد بترغاب منسج نشود و ماده از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ و چشم نمایند و بر جبهه و صمغ اطلیه مذکوره است و کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود اشیای قافضه محله مثل شیان ابیض که در آن یکدم از نزول داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد از آن شیان ملک یا بکار برند و اگر قدری حورم باقی مانده باشد از افاقیا و مر و زعفران مس سوخته و صبر طلاء کنند که آن ماده باقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان طوط و رص یا بسبب التصاق زائل گردد و این علامت نفع ماده و انحطاط مرض است درین حالت با کتال شیان احمر لیم و حمام نفع یابند و اگر با کتال این چند زائل نشود با حمام حاجت آید و بعد در آخر مر و زعفران بکشند و اگر این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که یک چشم حورم را پس علاج جریب یا بکوه ابو الحسن گویند که در رمد دمووی سبورت بفضله قیفا لکند و خون از جانب چشم شدیدالام بدفعات برارند بحسب قوت کوه کوه و کوه و کوه و کوه در ابتدا استعمال میل در چشم مذکوره سفیدی بیضیه و لعاب بهدانه چشم چکانند و هرگاه لایع ساکن شود شیرینان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلاء نمایند و بنفشه و نیلوفر بپوشند و انار بنخوش و سیب ناشپاتی و بهی اتصا ص کنند و بعدیل طبیعت بهار القرح بشریت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و ترشی و صیاح و حمام و حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیان ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و در آب صمغ بکار برند و چشم آب یا حین بشویند و هرگاه علت انحطاط پیروز شیان قطع نمایند و در بکار برند و حمام داخل کنند و پلک باز کرده و شیان احمر حاک کنند و اگر با کتال نمایند و در آخر نیمه و فرج غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تقیه بدن بطبیع کنند و حدت صفرا بهار الشیخ و شیخه خوف و اما القرح و آب انار بنخوش و آب ترهندی و آب کوه و آب حرم یا بشریت نیلوفر بکشند و باقی تدبیر آنچه دمووی گذشت بعمل آرند احمد بن هریره اند گفته علاج رمد دمووی فصد قیفا لکست محاذی حدت است اگر انافی نباشد مانند تخمه یا اسمال یا منسج یا صمغ یا سمن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حماست نمایند پس لطفا و بعدیل مزاج بشل شربت انار بن یا حنا یا کوفرا صیا از هر واحد یک لوقیه گل بنفشه چهارم در آب یک در آن اصل السوسن قشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جو شانیده باشند و غلیظ نمایند پس ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده یا شامند و اگر طفل باشد از این بنفع را با شکر سفید یکا و قیه یا کینه یا قیه شربت مرتب سازند و بسیار شامند و ملطیف غذا نمایند و در وقت معمول از شکر و لیمو با قطف یا با دام شیرین یا اسفناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مؤلفه خون مثل گوشت و خمر و خسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیه مسخره مانند عدس باقلا و از اغذیه غلیظه مثل برسیه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گر سنگی و استلا نمایند و یا بهای سنگ یا بالند و ساقین پرست مانند دور ابتلا و شیرینان رقیق سفیده بیضیه مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیان احمر سحر بکشند و در وقت تزیید وقت خواب شیان ابیض از روتی و چشم چکانند و بیرون چشم شیان احمر سحر طلاء نمایند و در وقت انتها شیان ابیض ماده و در چشم حاکم از روتی و در انحطاط شیان خولان طلاء نمایند و بحام روند طبری نوشته که بعد از هر دو بهر تعلیم طبیعت بگزیند ترهندی لیم و تخم آن دو که به بست درم آلو و عناب و واحد یا زده درم مویر منقش تخم کشت تخم کاسنی کشیده خشک بگل الشلب هر واحد یک کف با لیل از کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چیل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند و غذا از ورات عذیه معمول بسره و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوه باشد زیر که ترشی مسکه و غوره مضر است بعد از آن باین شیان اکتال نمایند بگزیند از روتی مرئی شیرین و بخور نمشسته شیرین طعم دو درم کثیر اصمغ عربی هر واحد یک درم سفید اب در زیر سدوم اطمینانی فصد و درم افیون خلص طسوج نایک اند

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکند تا آنکه قرص منحل گردد و نهایت بن قره گفته که من معالجه می نمایم رمد حار را در ابتدا بفضله قیفا و بعد از آن بهما بطبیخ فواکه و بلبل در اول و در آخر این طبیخ خیارشنبه و گندم پخته و پست میله زرد و پانزده درم سوزنی پانزده درم و در آب پیزند و صاف نموده گیرند از آن و ثلث رطل و در آن مغز فلوس خیارشنبه درم حل نموده صاف کرده بکدرم روغن بادام شیرین بر آن چکانیده بکرم پیاشاند بعد از آنکه بدو ساعت پیش از آن بکدرم غار بقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حنظل سفید هر یک و جوزاقا قیما نیم و شیان ساخته عند الحاجة آب کشنیر تازه حل کرده بر یک طلا نمایند و متوجع معالجه چشم نگردد چکانیدن شیر زنان در چشم شب روز و اگر التهاب بیجان زیاد باشد بدل آن قیق سفیده بیضه مرغ همیشه بچکانند و چشم را آب سرد و گندم بکند که و با گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهمانه یا شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین است و اگر عین تسکین نیابد شیان بکند بچکانند و شیان صغیر و شیان مخلوق در وسط رمد نافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد در آب بیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند در صغیر آخر نافع است و مسحی گوید که رمد ورم حار تخمه است پس اگر در پنجاعلامات ورم حار از انقباض و تمدد و حرمت و ضربان و صلابت و تندی آورده و انتفاخ اجنان باشد اول فصد قیفا از جانب چشم علیل کند بعد از آن طبعیت طبیخ بیل زرد و فواکه و تخم بومبک و شاهره و ترب و غار بقون نمایند و اعاده استعمال کنند تا که تقریباً تسکین شود و صبر درین عظیم النفع است هرگاه در آب کاسنی و آب غلب الثعلب نفوذ سازند و بهتر آنست که اول بهاء الفواکه مثل آکو و تمر بپزند و بنفشه و بلبل زرد و خیارشنبه و ترنجبین استعمال آورند بعد از آن آب کاسنی که در آن صبر نفوذ کرده باشند بنوشانند بعد حب قوفا یا بخورانند و هرگاه بدن تمام سازده پاک گردد و اول سفیده بیضه رقیق در بهر روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران صغیر و یا شیان ابیض که از سفید اب پیچیده و از روغن سرد ورم و کثیر و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بکدرم حنظل و صندل و کلاب قاقا و یا مینا و غلب الثعلب و حصی الراعی و صغیر و گلسر خوارین آخر شیان ساخته وقت حاجت آب کشنیر سبز ساییده بر یک طلا کنند و روی آب برف و قند می سحر بشویند و تدبیر یاد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و انصاف باشد چشم را صاف کنند و در روز و از روت سفید بشیر زنان موده در آفتاب خشک کرده باز ساییده بپاشند و هرگاه مرض باخطا آید بزده بیضه و آرد جو گل با بون و بنفشه ضما کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیان مایند و فوفل و صمغ و افیون و قاقا در آب غلب الثعلب یا آب حصی الراعی یا آب کشنیر سبز حل کرده طلا کنند و اگر در پنجاعلامات ورم باشد در آب طبیخ خشک خاس یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر در آب بیض که از نشاسته و شکر و از روت مربی بشیر خور ساخته باشند استعمال آورند بعد از آن در روز و در کور قدری از مایند و زعفران مرکب بپاشند و افزوده بپاشند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سرد و از جانب علیل کنند و شربت غناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا وای لذاع سودی چشم بکار نبرند و بلبل طبیعت بهاء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از غناب ده عدد و بنفشه پیچیده و شکر و هم بپاشند و بنفشه و زعفران و مغز بادام و اسفناخ بپزند و اگر صغیر غالب باشد آب انارین معصوم و شکر یا تمر بپزند یا با آکو بخورار و غناب شکر دهند و استعمال طبیخ بیل زرد و کندن و در ابتدا شیر زن مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و صندل و کلاب آب کشنیر سبز یا کشنیر تنها و حنظل و قاقا و مایند چشم ضما سازند و فوفل و رطب مثل زرد و نارنج بپزند و با هم و شکر که ترشی غالب نبوده بپزند و شیان ابیض کافوری استعمال نمایند و اگر در و شخص و التهاب شدت کند شیان ابیض افیونی بکار برند و لعابات بار و رطب مثل لعاب بز قطونا و بهمانه مع شیر دختران و بصارات بار و مثل آب کاهو و خر و کشنیر و غلب الثعلب تر و طوخیا و مانند آن بهرم زده در چشم نقطه کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب غلب الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و روی بگلاب آب بپاشند ایلامانی میگوید که در ماده دومی یا مرکب از صغیر بادام و صغیر بادام و بومبک و فصد سرد کنند و روغن بنفشه را واجب برات براند اگر حال مرض مساعد کند و اگر حاجت فصد بر و دوم افتد تاخیر نکند و کند که اگر حاجت تاخیر شود طبیخ بیل و مانند آن مثل خیارشنبه و تمر بپزند و شربت سازند و بهر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و شربت انار ترش یا شیر بز و زور پیاشاند و اگر باین شربت شربت خشک شاش بنوشند تدبیر یابس عین کند و خواب و در و تدبیر صواب در رمد و در فصد آنست که اول با دو یک یا با یک مراد از چشم و ناشف رطوبات و صندل از آن باشد ترکیب داده استعمال نمایند و این بنفشه و شیان هر دو با یا فستق شود

هر واحد که در این فیهن نیدرم انزروت سفید خفیف الونز مبی بشیر خرد و درم اقلیمای فیهن کیده و درم خفیف دو دانگ کوفته بخته باب جنب الثعلب مرقق یا شیر خرد و سرشته از عدس کلان و از نخود و کوبک شیان ساخته و یک شافازان و شیر و خزان مل کرده در چشم جمع الکحال نمایند و کذا که وقت عصر و هرگاه در چشم علامت نفیج ظاهر شود و آن زرد شدن غلیظ گردد و دیدن چرک و کم شدن وجع است و هرگاه چشم بکشانید بر سیاهی او غشا از رص باشد و چون از پنبه آنرا بردارید بغیر از آن غشای درین وقت انزروت سفید خفیف مبی بشیر خرد و درم ششاسته بشیرین طعم دو درم شکر طرز زد و درم باریک ساییده و بحر پر بخته در و رسازند و رفا ده گلاب تر کرده و خوب بر بنده و بعد از چشم زرد و چشم را کشاده صاف نموده و بشیان مذکور الکحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی فروخ معلوم شود درین وقت شیان ابیض مذکور و سفیدی بقیه قیون مل کرده و در و زرد و زرد و در آن آینه زرد تا مثل مرهم گردد و لیکن مقدار در و زرد کمتر باشد و کمیت شیان بیشتر از آن الکحال نمایند و بر پاک غر باد ام قشقرق عدد در آب عصی الراعی باریک بوده و صفا کنند که ازین صفت تشکین باید و پاک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد و انصاف در رص نه اهل شود و از شیان ابیض مذکور و شیان احمر لیم یک یک شاف و در آب خالص سوده الکحال سازند و بر پنبه و تعلیل غذا و قهصا بر خور و رات لازم دارند پس هرگاه مرض اعلی شود و چشم نظر کنند اگر اجهان او غلیظ باشد دخول حمام و کمید چشم با بگرم و الکحال شیان احمر لیم بر و درم لازم گیرند و واجب است که صلاحت اجهان انچه نین ترک سازند که در آن خون عروق سبل یا حجب اجهان است و دیگر او و یک در ابتدای ریه و انتها و انحطاط الطویب استعمال نمایند و نیمه قطره است که یکی از آن عروق قطره مسکن است و در ابتدا بعمل آید و در انتها می مرض تقطیر او جائز نیست بکیر چشمینج و بهداند شیرین تم خبا هر یک ده عدد و یکو بند و ششاسته نیم درم و جو قشقرق ده عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و خفیف کی دو دانگ در ظرف بگیند یا فقه کرده آب شیرین بر آن بخته و بچشانند با نش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده و در شیشه دیگر کرده سفید بقیه قدری آینه بخته بچشانند و بر و زرد و سه بار در چشم بچکانند که این تشکین درد و دسه نماید و تشکین دهد ابتدا نمایند بعد از آن که مذکور شد و درم قطره محلل است و در تریز مرض استعمال کنند لیست آنرا چشمینج و بهداند هر یک سی عدد و یکو بند و انزروت سفید نیم درم و در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر و خزان بریزند و با نش ملائم بچشانند تا که از شوه صاف نموده و در چشم بچکانند و در آن محل و مطلق و منفج است و از ترکیب این علی صغیر است سووم قطره مستعمل در انحطاط است بکیر نازر صاص اسرب و بر کف دست بمالند حتی که کف سیاه شود و بعد در گلاب بر آن بچکانند تا که تر گردد و بکار بردارند و همچنین کنند تا بعد رعت به جمع شود و بعد بر آن شیر و خزان از پستان بر و شند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم بچکانند و این قطره مسکن و محلل است و از خروج بشر و وقوع قرصه این گردانند و عاجل النفع است

علاج مشترک رد بار و بلغمی و سوداوی و سینه

بقرطوبه که در رطب سلیم طی البر است و در مدیا بس سیرج البر باشد الا در آن خوف قروح عین است با بخله در رد بار و استقر اغ غلط بار و نمایند و لیست که بتکرار استقر اغات حاجت می افتد مشروب باشد یا خفته یا غر و پس علاج بر ادوات کنند که بسیار بار و نباشند و در آن قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت و اگر شیان سنبلی بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکو است و اگر طبقات چشم افت نباشد بآبی که در آن زعفران قلعندیس و عسل چوشانیده باشند الکحال کنند و در ابتدا بقلعندیس به پیشانی بطوخ سازند و خصوصاً به گامی که طریق موده از حجاب خارج باشد و کذا که از شستن بوی آبیکه در آن قلعندیس حل کنند باکی نیست و اگر بطوخ اجهان در ابتدا بتریاکی بکیر یا بگوگرد و زرنج کنند بهتر بود و شرب تر یا ق نیز نافع است و صمد برگ بید یا خیر سووه و شربت برگ خلمی بشیر بخته مجرب شنج الرئیس است و گویند که شب بمانی سوخته یا سیاحت ششم صده آن ساییده و مسکه گاو آینه بر پاک ملا گردن بر الساعه است و تقطیر آب حلیه عاب محکم است در چشم رد بار و در آن نافع است و بعد از ابتدا شیان احمر لیم و شیان احمر کبر و شیان انزروت محلول در آب برگ کبر و سفید برگ کبر تنها بکار برند و مفردات مخصوص مولد بار و مثل مر و زعفران و کنند و سنبلی و چند بیدستر و قدری مس سنج و صبر خاصه و حماما و شان گوزن و خسته و شنب بمانی و قوتیای سبز و در و زعفران و غلغل و در و اسنگ و پاه و لوده و پانی و در و جوب و آب بادبان آب جنب الثعلب است و قلعندیس و صغیریدوس کنند و در آن کف مسکن او را م بار و به چشم است و کذا الکحال آب برگ ترنج و از مر کبات شل شیان و سلفه قان احمر لیم و شیان شامی که و شیان و در ی سنج و آینه حید و با نفع است و صفا داشته تشکین اجهان

کوفته پیچیده بشیر و خنجران سرشته یا بسفیدی بپزند رقیق شیان سازند و بشیر و خنجران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیان آب خالص را ابتدا می برند و بپزند
پس اگر بشیر و خنجران سفیده بپزند و مستجاب نشود در آب باران یا آب طبعی بپزیم آهسته شیان را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را با آب پسته کشند
آنکه اندک هر قطره بعد ساعتی بچکانند و تا دور و زرد شیان روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیح چکانند از چشم می نموده باشند و بعد شیان مذکور غلیظ تر میل
استمال کنند تا دور و صبح و شام بعمل آرند و بعد عمل شیان چشم را بر فاده مبلول بگلاب مؤرب بر بندند و بعد یک ساعت چشم را با کره از چکر پاک نموده باشند
و بعد از آن در روز از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یک نیم درم و شکر سفید یک درم ساخته در چشم کشند و بهترین ذر و راست که کوفته بود و بعد بپزند
بر فاده مذکور بر بندند و بعد یک ساعت و اگر ده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصبی را از عی و برگ عنب الثعلب
و اطراف کاسنی و قدری از جوده که و اگر موسم او باشد بار یک ساییده و بسفیده یا لعاب آبغول سرشته بر خرقه نهاده در چشم گذارند و بخوابند و صبح
آب نیلوم بشویند و تا حصول صحت اکتحال نبرد و زرد کوفته و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظت در پلک باقی ماند استحمام و تمکید چشم با آب گرم لازم گذارد
و از نشاء و جمع با لمره منع کنند پس اگر از این نجات حاصل نشود بشیان احمد حاد و اجنان بکارند و اگر احتمال آن ننگند با حمر لیس حکم نمایند و اگر از این تدبیر هم
زوال نیابد و بداند که فضل از منصب بر طعمه عسر و غلیظ است و اگر با وجود آن در و در داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که طبقة شبکیه فصله بسیار است
پس اعاده فصله و قیال و استغراق بطبعی مذکور یا دیگر نمایند و از داخل میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود با جنان او عند اصول شفا نظر کنند پس
اگر آثار شترناق یافته شود بدست کار رجوع کنند که شگافه خارج نماید و اگر شترناق یافته نشود در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد آهسته بخارند تا خون غلیظ از
سائل شود و بشیان ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد و موسوی عارض میشود و او آنست که جمله چشم سیخ میگردد و اجنان بخیر و مسکه کشیده غلیظ میشود
و باور و شدید تجاوز از حد میاید باشد که اجنان او منطبق نشوند و هرگاه هوای بار و بدان رسد در دوسرید شود و اطباء می حرمان آنرا از علقی گویند و اکثر
این چشم افاسد میکنند و سبب موجب این علت صدراع بفضیه است که از اجتماع بخارات حاده غلیظه و موسوی در غشای خارج تحف افتد و علایش قصد
قیالین است و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این مدتی در چشم اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه رویه بریزند و بر فزورات شیرین انقباض و زرد
و از اشتیای سخت ترش مثل حصر و سرکه و روغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصله طبعی خفیف تلطیف طبیعت نمایند و شرب باور الشیال لازم گذارد
و از این احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملغمه زرد شود و بعد سرخی بعد شیان درینج اکتحال نمایند و اگر از آن
اشک بسیار یا ریشیان ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب بشیر و خنجران بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کمالین بصره درین مرض بعد فصله و استغراق بطبعی
که در طرفه مثل خون بال کپور و درینج احمد محلول و غیره علاج میکنند اکتحال می نمایند و از آن صحت حاصل میشود و هر چه در صدراع بفضیه گذشت بعمل آرند
و هم او گوید که علاج عام مدلی آنست که بعد فصله تیر چشم نمایند بخیزی که مقوی چشم و ملن از قبول مواد باشد و درین وقت هر آنچه بدان اکتحال نمایند اگر
جامع بود و قبض باشد بهتر است زیرا که بر تشکیم حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیان ابیض و هر جمیع است
بگیرند و کلسر یک درم و حنظل کی و و شک درم و اقلیمای فطه دو دانگ و اقا قیاسیم درم و قوتیای هندی دو دانگ و نشاسته یک نیم درم و صمغ اکو و صمغ عربی
هر واحد یک درم و انزروت مربی یک شقال کوفته بخته در آب خالص مثل حد شیان سازند و ساییده تخمین اکتحال نمایند و اما ای پلک اطراف کاسنی کوفته و صمغ
شحم از بری دالاشم از خوش ساییده به عاب آبغول و روغن گل سرشته بر خرقه بگذازند و چشم را بر فاده همانند بندند و بعد بضم دو چشم را
صاف کنند و در پلک همان دو انگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دور و نزدیک را باغ نباشد فصل صیف باشد یا ریح با این بطریق
تلطیف طبیعت نمایند که بخار عتاب هر واحدی عدد و نیم درم یا زرد درم و قوتیای هندی درم و اقلیمای فطه درم و قوتیای هندی درم و قوتیای هندی درم و قوتیای هندی درم
یک کوفته و شیان صاف نموده و یکصد و سی درم از آن گرفته و درم غلوس خیار شنبه و زان بالیده صاف کرده و شربت بنفشه و او قیاد داخل نموده بپوشند
و بعد از آن در روز از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یک نیم درم و شکر سفید یک درم ساخته در چشم کشند و بهترین ذر و راست که کوفته بود و بعد بپزند
بر فاده مذکور بر بندند و بعد یک ساعت و اگر ده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصبی را از عی و برگ عنب الثعلب

تکلیف کردن عجیب الاثر است و باقی نسخه های ضماوات و پودری نافع در بلغمی در علاج کلی رمسوداوی و در مریب مسطور است حسب حاجت از اینجا بگیرند.

علاج رمسوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ما را الشحیر و آیزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضماوات پس تقیه نمایند گویند که قصد درین نوع رمسوداویست بنا بر این است
و بهر آنکه سپستان گاو زبان نیلوفر چوبش دانه صاف نموده شیر و مغز بادام شیر و کشنیر خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر
و شربت خشکاش بدینند و حریر خشکاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز بیدانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل و دانه کشنیر خشک چهار ماشه
نبات روغن گاو زبان شیر رمسوداوی مفید نوشته و بنفشه با بونه تخم گمان بار و روغن نیلوفر یک چشمه ضما نمایند و کدک تصفیه یک بلعاب حلیه تخم گمان و زردی
نافع و شیر زنان شیر خرچکاک بادام شیرین ملا و قطور اسفید و روغن بنفشه و کد و شیر و خرد و زردی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو قشر سپستان و غیر
در آب پنجه آنگاه سازند و آبش بر قدم سر زنند و استحمام نمایند و لعاب بهر دانه و شیر زنان و غیره مرطبات در چشم چکانند و شیان دینار چون احتمال کنند
و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمسوداوی هر روز جلای انا و در بنجویه و گاو زبان و غناب و پرسیاوشان
و گل بنفشه چوشانیده صاف نموده بکباب شکری شیرین نموده بیاشانند چند روز تا نفع ظاهر گردد پس تقیه سودا و مطبوخ افیمون و حب لاجورد نمایند و تقیه
بنخوداب و یا ماش یا گوشت بزغالک کنند پس در چشم کشند شیان بر رویو یا بشیر و ختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیان دینار چون و از مخدرات درین قسم
احتراز کنند و عند انتها شیان احمر حد احتمال نمودن نیز نافع و اگر حکم شدید بود از استعمال ادویه لذاحوا احتراز کنند و گوشت بزغالک و چونه مرغ خدا سازند
و ما را الشحیر و دیگر اغذیه و شیر مرغ و دماغ خورند و بعد ترطیب و منفع و مسهل سودا و حب افیمون دهند و بهر یکمین طبیعت شربت بسفاج نیز نافع است یا الهمین
با فیمون پسید استعمال نمایند جهت تعدیل مزاج اطراف افیمون علونجان بکتوله با سده اسطوخودوس دهند و شیان احمر لیم در آب مکوه ضما نمایند
و ایضا بعد تقیه در ابتدا شیان ابیض ساده یا این شیان مجرب اتفاقا در دم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول بگیرد و با الاقلیمیای نفسی
سنبل الطیب هر واحد یک درم علی الرکم و فته بنجه باب باران سرشته شیان سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند با بیکه در آن با بونگل بنفشه
و نیلوفر و چوب قشر مسدای چوشانیده باشند و در زمان تزئین شیان ابیض مزایده نمایند شیان مذکور را در زمان انتها و انحطاط اقصای شیان سطو
نمایند و اگر خواهند بعد از آن کل آبخوس محرق مغسول بسیار باریک حوده در چشم احتمال نمایند و اگر شرجی هم روزی چوبسودا و بنفشه و تقویت دماغ نمایند بهرین
عنبر و ریحان نوشیدن مرق گاو زبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستقرات و محلات را بنود و استقرات قوی ترک نمایند و از اغذیه
سودا و بهرین نزد و شراب بنوشند و انطاکی گویند که در رمسوداوی اولاً تقیه بشر بنا و سپس افیمون نمایند بعد شیان ماسیجا بکار برند نوعی از زرد
که با آن صمداع و خشکی و ضعف بصیر باشد و این از فوطیس بود و علاجش ترطیب است مطلقاً و از کلام طبری استفاده دیگر در نوعی از زرد است که از
انصبا بصری مفرق بر ملحه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود مبین جناف و فحل لغری پسید کند و آنرا دیا بس گویند و آن
بدترین انواع رمسوداوی است و علائمش رویت جناف و ضمور است در ملحه و غور و مبین خشونت عینین و سرخی ملحه احیاناً و حرمت اجزاء عروص
صداع در اکثر علاجش اجتناب از استفراغ قصد و مسهل است مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید و بهرین از لوم و شیان حاره و اقصای بر مزوره ماش آب
با قلاب روغن بادام و بصورت نمودن سرخی در قرار و زردی و ما را الشحیر استعمال آیزن استنشاق روغن بنفشه و کد و تصفیه سر باست شیر بز که با نفع بزغالک
بسته باشند بعد تعلیف بزکاسنی و گویا مای ترانه و تسعیه بشیر و ختران کچر و آب عصی الراعی و آب برگ بزقطونا و آب جوده کد و بهر مرق کرد و کچر و زردی
کد و نیلوفر بنفشه یک نیم جز و در شیشه چنانچه بعد استنشاق آب گرم و انصبا بصری و حفظ سر از هوای بار و نمایند و فحل طب مثل کاسنی برگ خشک
و کاه و فوله و مانی و بقله مبارک و اسفناخ بخوراند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خرد و ما را الشحیر و در آخر تعلیف شیان ابیض ساده نافع و این قسم رمسوداوی که احتمال کمتر
احتیاج دارد و بلکه ترطیب بدن آن میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ و جناف بود این علت دراز گردد و زمانی که شیر ثابت ماند و درین

چشم کند و در لطیف و حام استعمال نماید بقراط گوید که در رمد بار و غرغره و حنجره و حمام نافع است و ریختن بر آب مطبوع با بون و گل سرخ و در ریختن و اگر علت بسبب کثرت فضول و مده باشد تنقیه مده با شامیدن یا با رج فیه و غار لقیون از هر واحد یک شقال عسل هر شته نافع است اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آتش سید مطبوع و بعضی گویند که اگر کرم وجع باشد جز بوازه غرغره و ریختن بر آب مطبوع یا آب ریختن بر آب عسل یا با حنجره یا با شامیدن غذا خوردن و با غرغره و ریختن

علاج رمد بلفی

بعد از نفع ماده بلفی بلغم ساهل بلغم و حبس یا رج و بوند و تقوع صبر در آب کاسنی بصورت افراط طوبت و کثرت در و بعد عیال است و یا جهت نفع مطبوع ساهل و باور بخوبی غلبه الغلبه بادیان هر یک نه باشد انیسون قنطاریون قوی هر یک چهار اشبه مویز منقی و دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلکند عسل چهار توله پنج شش و زده هرت تنقیه بدن و باغ وقت آخر شب حب قویا یا دیا یا رج نه باشد خورانی و صبح و مطبوع مذکور برگ سنا و دو توله ترب سفید نه باشد نه بخیل سه باشد خیار شنبلیله ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس ساهل علویان چهار توله روغن بادام هفت باشد اصفا نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاو زبان نوشانند وقت دوم و پنجم و آب بنوشانند و وقت شام نان تنک با دال بنوشانند و صبح مطبوع و نفع مذکور با صفا شربت اسطوخودوس ساده چهار توله حرف و یا نو درین نه باشد پاشیده نوشانند و سه چهار ساهل و ده هرت تعدیل مزاج اسطوخودوس علویان استعمال کنند و ایضا بعد از آن هر تعدیل مزاج گلکند خورانی و پنجم و پنجم و صبر خضض مکی افاقیا زعفران در آب غلبه الغلبه ساییده بر یک خماد کنند و اگر ماده بسیار بار و باشد چند بید تر زعفران را تیغ صفا نمایند و لعاب جلد بنسول و لعاب بزکستان و چشم چکانند و نشا و نج اکتال نمایند و بعد دو سه روز استعمال المعده و در بعضی و شیان و عسل کین کنند و این به گام اکتال شیان بر روی آب بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه بحب قویا استعمال شیان منج شافی بود و دیگر گاه مرض مزمن شود شیان محلول در و صغره و غیر استعمال نمایند و اگر رطوبت کند و مرغی چشم و مده را نعل شود بخوبی غرغره و بنسول و نشاسته و سفید اب بکانه بند و از استعمال سبوات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوبه مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل است و باید که رواع ادویه باشد که در آن اقبض اندک گرمی و ملطیف باشد و اندر و انزروت و زعفران و شیان بنبل و تکیه و حمام محلول کثیر النفع است و کند که استعمال شیان رات و غرغره منقی و باغ از بلغم خصوصاً غرغره یا با رج فیه و غرغره بنسول که بعد از تنقیه بسیار می کشند و همچنین معوط آب چند راندکی بر ندی و در طب گزیده و نکوست که علاج رمد بلفی بطور چشم است شیان بر روی با لعاب حله یا لعاب گل خطمی حوده و طلای صبر و سوت و مصافی بر چشم و تغذیه بخود آب با شیر و حب قرطم و هادوت چند روز بر صلابت خداز باور بخوبی و بادیان هر یک دو درم و پودینه و گل نقشه هر یک سه درم جو شانیده صاف نموده گلکند حل کرده بیاشانند و اگر گلکند بهرم رسد درم گل رخ داخل جو شانیده نمایند و به درم صلابت کرمی شیرین کرده بیاشانند و چون نفع ظاهر گردد و تنقیه بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای علویان در ریخته و زنی در زلی موجب است و کبابی مع پوست کینر توله کوفته پنجه زعفران چهار اشبه سفیدی همیشه دو عدد و نیک پاس بحب نیم خوب حل نموده صفا نمایند و انطاکمی گویند که بلفی اولاب شرب غار لقیون آب مویز تنقیه کنند بعد بوضع اخر حلا و آب حله علاج کنند و طلای زردی همیشه و روغن گل و زعفران صبر سفید و کزادام الاخویر و زعفران مایشتا و افاقیا و صبر ساهل افیون نصف یک و کلا و طلاء نیز نفع رمد بار دست و این اسوج گوید که در رمد بلفی تنقیه بحب قویا نمایند و بلفی محلول شیرینان و چشم چکان و اکتال زعفران و مروت و قویا محلول سازند و بشویند و عصا قشال و الحار بر روغن بادام معوط کنند و عصا قشال و الحار و مانند آن درین می دهند و قبول نمایند در رمد بلفی آب برگ سبجه قدری گرفته بشود اینخته و چشم کشیدن و بار چربسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می نماید و کذا برگ کثانی ساییده بر چشم بستن و آب برگ آن بطور ساقن سفید است ایضا چون بعد تنقیه در و نفع و مرغی اتی باشد صفا و در و حب زنجبیل کوکمار هر یک سه باشد افیون کینیم باشد و آب برگ کوکمار ضخیم الا فرست نمایند و حب ساهل و یا ز پاد و آب پوست خشتاش ساییده بر چشم کنند و وقت که بقدر خانه چشم باشد لب ساخته و در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لب ساخته خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون پس بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالایش برگ تنهال بسته بگذارند و در روز دفع می نماید و اگر تنهال که از تنهال همین نفع بعمل آرند همین اثر دارد و همچنین زعفران ساهل و سفیدی همیشه مرغ یک عدد و هر روز چند نوبت چینه کند و راد و در و کزادام

دوسه دست بنرمی و ریح اجابت شود منفعی بخیرین کوفته شش باشد و بر منقی هفت دانجوشانیده با گلقداده مسدل چهارم دهنده و برای سردی
سردی و خون گنجینه چکانند و اگر تخم ششاش نشاشته هر یک چهار باشد مغز بادام چهار عدد و مغز بنجد و اندک شنبه خشک هر یک دو باشد و اندک هیل باشد نهات و غریگو
قد حاجت گرفته بدستور هر یک بنوشند و رفع ضعف دماغ و ریزش منعی است و شیان نارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد مسدل سفید سودمند و
انزوت باریک ساییده نیم جود سفیدی بیهیسه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد رویه چشم مجرب نوشته و اگر از تخم ششاش ششامت قضا و خوشه
نزله حار و ضماد افیون زعفران پشگری مر و سنگ باب سود نفع دهد و ریزش باریک اول مطبوخ و مطلق و مسدل طلوعیان حب ایارج تنقیه دماغ نمایند و جهت تبدیل
مزاج و حبس نزله اطر فیصل اسطوخودوس طلوعیان اطر فیصل زمانی و حافظه الصحت و بر ششای الطالکی دهند و بجهت تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رنگ گاو
را بکنند و با این دهنند و بجهت ساخته بگذارند که تا چهل روز بیاید پس بر اهرام مله اندال سازند و غذا دال بنواش بانان کم نمک دهند و نفع تمام
این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یک باشد که کنار چهار سرخ ساییده در اطر فیصل کشیزی بکند و آینه همراه عرق حبس الثعلب
بخورند بعد با دیان گاو زبان پرسیاوشان هر یک شش باشد پنج کاسنی هفت باشد جوشانیده گلقداده داخل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
که چشم متوجه باشد با دیان گلقداده دوسه روز برای نفع واده حب ایارج چهار باشد با عرق شاهرو با آب گرم می دهند و در دماغی نرمی و بل رطب باه
پشگری رسوت گیر و قنقل آب کشیزی سبز سود و ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیله زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش باشد و بر منقی ده دانجوشانیده صاف کرده نبات بکنیم و داخل کرده می نوشانند و اداست اطر فیصل بر ششامت است اگر خسته
هلیله زرد و حبس الثعلب هر دو سوخته زنجبیل حنظل کی هر یک سه باشد در آب کونار سوده ضماد کنند مجرب است و کذا هلیله سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست شش
هر یک دو در حنظل کی بکشمال مغز بکرم در آب کونار سوده بکرم بکار برند اسکن در گفته کسی که بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تخم یک اس او را
منع کنند و حمام حار نمایند و در آب گرم بورد تر کنند و از الیسان و فخن بر سر منخ نمایند و رازی گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
استلأ بود و در مرض تریه باشد حمام نیکوست و اگر در مرتبه بود و حمام و شرب شراب خمر عظیم است و صواب است که حمام و شراب بعد تنقیه و تقبیل خدا
استعمال کنند و الطالکی گوید که از دم تقصید همه بصیر و پوست ششاش و برگ آس جوز شراب سرشته منع استر و نوازل کند و کذا شستن بر بطیخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخذ معین نفور منع ریزش نوازل نماید مطلقا و سفیدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد با قلا سفیدی بیهیسه
بر پیشانی مجرب است و کذا پوست سبز و خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در سبج جمع کرده خشک نمایند و ساییده بر مقدم راس فرور کنند که هر واحد دماغ
نزول نوازل بسوی چشم است و کذا ضماد پوست باریک بسته ساییده سفیدی بیهیسه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد چشم است و کذا ضماد زرد و با قلا و سود
سفیدی بیهیسه سرشته و کذا ضماد آب غر جمل بسوی و سفیدی بیهیسه و گلنار ریخته و او و یه مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انحصار
زعفران است بر چه و پاک و کذا ضماد آس پاک در نشاسته اجزای مساوی و مصلک نیم جود سفیدی بیهیسه سرشته و کذا اکلون صغیر بجهت ساییده بر خرقه
کمان نموده بر پیشانی از صغیر تا صغیر دیگر و کذا ضماد صغیر و سوبق و بزر قنونا و حبس الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس که انحصار انصباب بسوی کند
با قلا و شش منخ کرده بر جبین و بزر البخ و آرد با قلا و سفیدی بیهیسه چون باد و یمنع انصباب امیزند فعل آنها قوی گردد و کذا انحصار باد و روج و کذا افو فل
و مسدل و گل سبز با قنوع و اقا قیا و گلنار مساوی بصاره باریک سرشته و کذا اتر باق فاروق باب فر خشک حله کرده و کذا اخوان و کذا الزوت و کذا شمر
کرم بری سوده بسوی آینه و کذا آب برگ پاخود یا اطراف نرم انگور بسوی و کذا برگ و لب سکه بخته و کذا پوست بطیخ صغیر و کذا رطوبت ملزونی صغیر
و کذا زرد و صغیر و کذا اقا قیا و آرد با قلا مساوی آب نیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد در مس سح پوست و سفیدی بیهیسه
است کرده بر باریک کتان بالیده بر چه و صدغین کذا گل سرخ تانه و کذا ضماد کشیزی سبز و کذا انحصار گلنار و کذا آرد و جو آب نبات بزر البخ یا آب مطبوخ بزر البخ
سرشته و کذا لیکر حاق سفیدی بیهیسه و کذا انحصار ماسی با آب مطبوخ پوست ششاش و کذا آب کشیزی سبز و کذا زعفران و کذا اکثری قایض کذا هر طوبی سرشته

جزی بهتر از نخل آب نیگرم بر سر استعمال آید و حمام با عدال و مضر تر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت است و گاهی بجهت طبع مثل
ماذ الشعر مطبوخ بعباب و سپستان اشغال آن حاجت افتد و عدال غذا فیوس علت سبک فرستی

علاج رمد رنجی

شیر بادیان شیر تخم کشوت با گلکند عسلی به بند و یا این مطبوخ محلل ریج بخوراند ریج کرفس ریج کبرنج بادیان هر یک هفت داشته میسون چار باشد بادیان
بادیو پیو کوه هر یک نه داشته گلکند چار تولد و غذا شور بای پیچ مرغ بمان تنگ دهند و بعد روز سوم نطول طبع با بونه اکلیل الملک مرز نخوش صمغ سدا بونه
قسطو بون غلیظ هر یک کیلو بر چشم ریزند و بسبوس گندم و جادوس از دن و سسم و پیله دانه و میسون نخود و نمک لاهوری تمکید کنند و بجا منشا نند و بسبوس
و امیسا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر عملیات بکار برند و شیای مذکور در مد بلخی و چشم کشند و یا این غذا و محلل بنهند برگ قنب و صمغ صالوی سبب هر یک باشد
یا زاده که قرص بر چشم بسته شود و زرد چوب سه داشته آستخذه در ابی تاب بروغن زرد گادی بریان کرده بر فاده نهاده نیگرم معصایه بر بندند فی الفود
تسکین درد و رفع سرخی می نماید و یا این غذا که قوی تر از انست لعل آرد برگ قنب که نیم تولد ما میران چینی زعفران هر یک سه داشته صمغ زادام تلخ هفت عدد
برگ سبب الو و یا با نسه هر یک پنج داشته قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و مجله ناری بر پس سر نهاده و عظیم الاثر است و همچنین خوردن جوارش
مرکب ملوخیان و این همچون ایشان که در مد و ریح بنایت مفید است گل گاوزبان شش تولد پا و بالا شب در اب دو نیم رطل ضیاسانیده صمغ بچوشانند تا آب
تشت بماند بایده صاف نموده پس بوی تر منقی ریج تولد انداخته بچوشانند که چهار حصه باند صاف نموده بانبات نیم انداز و شربت انار یا نوره تولد بقوام آرد و زرد
طلو بل در ریج زرد باد قاقله هر یک شش داشته زرد اند صمغ و صمغ سبک سبیل ریج بخیل هر یک نه داشته کوفته بچشمه شرب نه سرخ و در عرق کبوتره حل نموده
قوم کوریا سینه شربتی از نه داشته تا کی تولد لعلق بادیان هفت تولد و الراج و چند برید و ستر و منباب نافع است و بسلیمانی بیجیل است و گویند که اولی شای ریج
مخلول الکحل کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعد و شیای احمر الکحل نمایند بعد از آن سیلی یا دوسیل از شیای اخبر بکار برند یا ریج طبعی که گندم و در ریج
و یا بون و اکلیل الملک شربت و صمغ و آستخذه و پودینه مفرد و مرکب الکباب و آب آن نطول و شغل آن تمکید کنند یا ریج سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند
الکباب نمایند و شراب صفت نافع است و تناول تر یا ق فاروق و طلای او مجرب است با تجمله معالج و بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تمکید بجا و س الفع مست و شغل
مخدرات اند شدت جع اگر چه فی الحال تسکین میکت لیکن بعد ساعتی بجان در و شدت زیاد و اول بنا بر منع ریج از تحمل میکن چنانچه جالینوس گفته که
حذر نمایند از استعمال افیون بنگامی که وجع عین از ریج غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و و اندکی تسکین یابد بعد از آن شدت می نماید بلکه در
استعمال تمکید انصاف بحمام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیه ببلغم نمایند و منهنجات ترک کنند و از امتلائی معده پر حذر باشند

علاج رمد رنجی

اول ابعلا مات مخصوصه نزله حار و بار که در فصل نزله سطور گرد و دفع نزله شخص نموده تدارک او نمایند و ایضا و صورت نزله حار آنچه در رمد جاری گشت
و در نزله بار و هر چه در مد بلخی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد رنجی حار که با سرخی
و سرفه و تکیلی قاروره باشد و غیره شش شش باشد همراه شیر و عنباب لعاب بماند شربت بنفشه بدهند و شب بمانی برشته افیون در آب ایچم بچند و قدر
آب اخل کرده بر چشم ضاد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان گوش و ضعف بصیر باشد اول تبرید و تسکین از شیر و کاهوشش باشد شیر کشنده خشک
چهار باشد نبات بکنیم تولد کنند باز در صمغ صمغ اخبازی چهار باشد کشنده خشک شش باشد تخم خیاری کوفته شش شش عوض عنب الشعلب گل ترش شاترو
تخم کاسنی گلکند افزوده چوشانیده صاف نموده نبات مفید داخل کرده دهند و صمغ صمغ لعاب بپنول کیتول آب عنب الشعلب تازه ده تولد نیگرم نمایند و بعد
نصف صمغ فلو س شش تولد گلکند چار تولد بروغن بادام چهار باشد افزوده سسل بدند و غرغره بر ریج کشنده خشک عنب الشعلب که کسار هر یک چهار باشد
چوشانیده کنند باز فلفل چال صمغ لعل ریج کوفته هر یک چهار باشد عوض نزله ریج نمایند باز ریج تنقیه دلیج به ستور معمول کنند بعد از آن اگر سبب بلغم

علاج وردیج

که بعضی اطباء آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس بکثیرتبار امراض عین مرتب دیگر از اقسام رد شمرده و بجمیع چون رد وردیج گردیده و پیش از قصد
 و حجامت و استفراغ و غیره مثل رد حارست و گویند که اول قصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و قصد بکر نمایند و اگر مرض کودک باشد حجامت
 پس سر را بدین الکتهین و چسپانیدن زلو بر بنا گوش کفایت کند و گاهی محتاج قطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمهندی و شیر و تخم خرفه
 و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و با شربت مقش و اسفناخ و کدو غذا سازند و او به سکن حدت و حرارت و ملین و مغزی مثل سفید تخم مرغ
 رقیق تنها یا شیاف ابیض در آن حل کرده یا در شیر و ختر حل کرده در چشم چکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهمانه آمیزند و در هر ساعتی قویا
 یا سه بار بکار برند و اسپغول مغز آب کاسنی و آب کشنیر سبز و آب خرفه و آب حی العالم چشمه ضا کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد از آن مطبوخ بلیله
 و تمهندی و خیار شنبه و شربت و روکرر استفراغ نمایند و بعد بگرند اگر التراق جنین برص ظاهر باشد و رو را بیض بکار برند و شیاف ابیض ساده
 بسفید تخم مرغ و شیر زنان گذاشته در چشم چکانند و بصایه ببرند و در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ضرورت بکار برزد چشم ابیضا ببرند
 و تا روز خوب در چشم سخل نگردد و کشانند و بعد از انحلال ذره و عصا بهر باز نموده شیاف ابیض چکانند و اندک صبر کنند و باز در روز یا شب بهر تدبیر
 بعمل آرند و بعد از کشان عصا چشم را بسبب که قدری پنبه بر آن چسبیده باشد با هستگی تمام در کان تاریک از چوک پاک سازند لیکن در روز و در وقت
 مدبر و جزو نشاسته بجز باشد و آدویه که در آن قبض و تحلیل باشد مثل حنظل و صبر و افاقیا و شیاف ماسینا یا آب کاسنی و آب غلبه شربت بهر حال چشمها
 سازند و پر خدر باشد که یکی از این آدویه قبل از تنقیه و استفراغ استعمال نشود و اگر با وجود این تدابیر در وجه تشکین حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با
 حلیه تر کرده چکانند و آبیکه در آن اکلیل و صلبه چشانیده باشند تکید نمایند و گل سرخ چهار دم اکلیل الملک و درم و زعفران یکدم کوفته بچینه آب کشنیر تر
 سرشته ضا کنند یا نان و آب غلبه شربت تر کرده ضا نمایند و اگر در شدت کسوساکن نگردد پوست خشکاش دو جزو و پنج لعاب نصف هر دو کوفته و در آب
 کشنیر سبز و زرد تخم مرغ سرشته تفصید کنند و اگر سبب درد انصبا باد و عار از سر باشد با وجود انصده مذکوره سوپش شیر آب خرفه یا آب حی العالم
 یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضا سازند و یا بزقطونا آب غلبه شربت یا یکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هر چه بدو قایل باشد و بسبب
 آن تقویت جهده و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید و کند و چون در دوساکن شود بهر تدبیر اول ذره را بیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تشکین درد
 و تحلیل ورم و رفع سرخی بذره و صغیر و شیاف احمر لین دست باید زد و در مرض ادحام داخل کنند و آب مطبوخ با بون و اکلیل الملک تکید چشم نمایند و اگر
 بقیه غلط از آن باقی ماند و در صغیر کبر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بطوم پیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس بگاه
 چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیرد و بکل مادی التخال سازند و اجنان البشیاف احمر لین چکانند و اگر در اجنان تخفیف حاصل نشود و کما و شیاف
 اخضر کنند که محل غلط اجنان است اقوال بعض حذاق از چکانش گفته که زردی بیضه و شحم او را بیخته بر پارچه کتان مالیده بر وردیج صعب نمایند
 که در ساعت تشکین الم او سیکند و کذا بزرگ گل سرخ باریک ساییده بزرگ انکروز زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و در خرقه کتان کشیده بر وردیج گذارند که فی الحال
 سکن وجع است و زعفران ساییده در شیر و ختران آمیزند چکانند و تشکین الم وردیج عجیب است شیخ الکریس میفرماید که وردیج اگر از ورم حار باشد
 و از جمیع وجوه استفراغ بدن و عروق سر و حجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از رو ادعات و ثل عصارات لین با رو استعمال کنند و انصده از خارج مثل زعفران
 چهار دم و برگ کشنیر سبز پانزده درم و اکلیل الملک بست و پنجم درم بزرده بیضه سه عدد و نان سیده پانزده درم در آب انور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته
 بکار برند و وقت شدت درد قدن از خدرات مثل پوست خشکاش یا آمیزند و طلای مایتا و حنظل صبر نیز مفید بود و آنچه مجرب است زردی بیضه مرغ چشم خمر است
 که از بهر دوشل مرهم ساخته و بر پارچه گذاشته چشمه نمند و کذا بزرگ گل سرخ در آب انور تر کرده باز زردی بیضه ساییده چشمه گذارند و هرگاه درد شدت کند زعفران سحر
 و شیر زنان و آب کشنیر و چشمه چکانند نفع میکند و باید که وردیج با اجاجات خارجی مشغول شوند و بقیه شیر و چشمه را سه روز و اقتصار روز زدن در وقت حال تحمل باشد

و عام است که مرکب از دو ماده باشد یا زیاد مثلا از خون صفر یا از خون بلغم غصن یا از خون بلغم غیر غصن یا از خون سودا یا از خون مائیت یا از خون ریح یا از
صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآورند باجمله علاج رد مرکب عسرت
و صواب را ناکست که استقرار خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در سهول واحد اخراج می یابند سیما مثل لوغافه که مخرج جمیع اخلاط تنه
بعضی از آن از بعضی است پس اگر ماده مرکب از خون صفر باشد بدینش از قصد سهول صفرا همانست که در علاج رد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون
و خلط دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص می نمایند و تدبیر یکد قول ایلاتی مذکور شد بگیرند و ایضا در ماده مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس
گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاه تره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شده داخل کوفته بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می کنند
و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی در همین نسخه شیر و تخم خشخاش شیر و مغز بادام می افزایند و یا اطریفیل کشنیز
خورده شاه تره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاه تره جوشانیده نبات
داخل کرده بدیند و گاهی بدون اطریفیل و شاه تره و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیر و پاه چنگری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضادومی نمایند
و یا ایارج فقیر ابو رغین بادام چرب کرده با طریفیل صغیر سرشته همراه لعاب بهمانه عرق شاه تره شر بت بنفشه بدیند و اگر رد با حول بود اسطوخودوس پوست هلیله
جوشانیده شده داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عناب الثعلب بند و باز اسطوخودوس سوده با طریفیل کشنیزی سرشته بخورند و شیر و بخشخاش داخل کرده بنوشند
و گاهی اسطوخودوس بوده بهلیله مربی سرشته یا با طریفیل کشنیزی سرشته همراه شیر و عناب عرق شاه تره نبات یا شر بت بزوری داخل کرده بالنکو یا اسفول شپه
می دهند و باز حب یارج سوده چهار ماشه با طریفیل کشنیزی سرشته همراه عرق شاه تره و عرق عناب الثعلب بند و اگر رد با طحال بود بعد فصد سرد و از جانب طحال
عناب گل بنفشه جوشانیده شیر و کا هو شر بت نیلو فر خا کشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاه تره گل نیلو فر جوشانیده شر بت بنفشه خاکشی بعده
سهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهمانه جوشانیده شر بت بنفشه شیر و خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفیل کشنیزی خورده شاه تره گل نیلو فر اسطوخودوس
جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفیل بادیان همچون بندی نیز در رد مرکب غلبه ست و اگر فیون یک سرخ قرنفل د و عدد شب یانی بریان چنانکه
زرد چوب بقدر خود کوکنا رکیدد بزرگ تمومندی قدری سلیمه در روغن ملی بسته اند راب تروارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیم قطر کنند نافع بود و ایضا اووه بکنکار
بریان هر یک شش ماشه جز نیم صد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیر و افیون سپیدی چهل الیه هر یک ماشه هدی چهار ماشه بار یک ساییده حب بسته دارند و آب
ساییده در چشم کشند که نافع در چشم است و آبت شاه صاحب نافع رمد این است که دانه چنگری المدی هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک شش ماشه افیون زعفران هر یک
یک ماشه حب بسته حاجت چشم طلا نمایند و اگر رسوت مساشه نوک یکد و نیله تحوت که سرخ مصری چنگری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ بوج هر یک
دو نیم صد برگ الحی مسد و کلر نموده گولی بسته وقت حاجت چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجوات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون
هر یک یک ماشه نیله تحوت و سرخ قرنفل د و عدد چهار آب ساییده از سیل و چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برآ
اشوب چشم دور و موجب نوشته اند گویند که در سه روز فائده کلی بخشد و صنفا و چنگری خام زنجبیل گیر و زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه باب کوکنا سرشته
نیز نافع رمد است فکد لک برای رد و سرخی چنگری بریان د و عدد رسوت گیر و پاه زرد چوب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه و ظروف آهنی بسته آهنی مل
گیر محالی چشم طلا کردن نافع و ایضا الو و بیوت چنگری مرو سنگ نیره سیاه هر یک ماشه هدی کوکنا سرشته و صنفا و چنگری خام زنجبیل گیر و زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه باب کوکنا

دوای درد پنج است و بقول ابیلاتی شیان دردی ابیض مخصوص بود پنج است و هرگاه درم کم شود شیان وردی صغیر استعمال کنند و گویند که اگر بزرا لور در ماه و یوم مناسب مثل مهر و زعفران و حنظل کوفته در گلاب حل کرده بر اجنان خنک کنند در اوائل درد چشم و در پنج مجرب صاحب بقالی است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شبیه یانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در نظر آینه آبی آب لیمو برانش گذاشته بدسته آینه آینه است و بسیارند تا خوب مخل شود و طلا نمایند بر دود و در پنج اطفال مجرب است و مسکن درم و الو گویند که آب برگ تفلح مجرب است و کذا انما دشمنی سر سبز باشد و زعفران چهار باشد و زردی بیضه مرغ یک عدد و عنب الثعلب و نیم باشد و اگر از خلط غلیظ با دوا علاج رد یعنی نمایند و زیره کرانی سوده و زردی بیضه مرغ سرشته بر پخته کنند نماده دیگر چشم گندازند

علاج اقسام درد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از درد غریب نادر است که علیل در چشم خود بین و مریبان شده و فوق طاقت در یابد و با وی سرخی و درم در چشم نباشد و از اعراض لازمه او است که در بعضی جلد راس خود را چنان در یابد که گویای سوز و دوا ز نس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب استیلا می بیند مجرب دست بریدن محل رطوبت اصلیه و ارتفاع بخارات حاره یا بسداز بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنا بر احتقان بخارات و حرارت متراکم گردد و بطبقه متخمه بواسطه اتصال با وی شاکر گردد و در رطوبات چشم سخونت و جفاف و شفت پذیرد و در علاجش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر خنجران یا بزکه علف او را محشائش طب لاسیا خشکاش طب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و از دیادور اندیزه طب مثل لحم بزغال یا جو قشقرق خنجره و جوز مرغ فربه و بقول شل کاه و در خنجره و پاک و قطف و امر به تشنق و روغن بنفشه و نیلوفر و کد و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر و آرم و تناول فواکه طب محمود و احتقان بماء الشعیر بر سر با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتهار سد آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سهوا کنند و همه تدبیر اوائل ترطیب برین قشفت و راجع اخره از سر باشد و درین علت اکتال یا کمال سود من نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیر برن گرم مفید است و گاه این کل نفع می بخشد مگر او را بد ناسفته کد رم سلطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یک درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته بیضه قدری از ان و شیر دختران حل گردد بمیل در چشم کشند و بعد از ان آب نیکو گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از درد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان در یابد که در چشم او در یک افتاده و تدبیر در فصل گفته پیک خواهد آمد و جالینوس می تابدان گفته اند که از درد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بکسب غلیظی از اخلاط و این حادث میگردد از تغییر مزاج دماغ خصوصاً بطین مقدم آن بجدی که متلون میگردد و نور خارج از ان بلون باعث آن تغییر از اخلاط و نیز بعضی سبب آن در قریبه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد و رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالب گاهی تغییر میگردد و در بعضی اوقات در بعضی چنانچه نیز در صغیر بخارات از معده می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی تحقیق آن قسمی است از ضعف بصر و علا جش در ضعف بصر خواهد آمد و با حله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام درد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده بایکد و در که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد و مسام و منفع فضول سنده از دفع و تحلیل عارض شود علا جش بعد تنقیه ریاضت و حمام آب گرم و انکباب بماء محله حاره است و در مد که از سردی معده بار ارتفاع انجره بارده حادث گردد و این با سوره صمغ طاروغ ترش بود علا جش تخمین تقویت معده و تحلیل انجره بار و تناول جوارشات مقوی آن و دخول جام و شرب شراب حرق و تلطیف غذا است و گاهی در حادث میگردد و زنان را از سردی رحم و ارتفاع انجره بار و از ان بسوی دماغ و تدبیرش تخفین رحم باستعمال چنهای حاره حاده متخذه از شربت و با بوند و حلبه با روغن نار دین در رحم و تدبیر بر روغن زکس یا سوسن استعمال بزور حاره و اجتناب از جلع و بقول بقراط این قسم درد صعب تر است و این شش قسم درد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دومی و صغیر دومی یعنی دومی و سوداوی و دومی و در پنج جلد و از دوه قسم را جالینوس در سیاه ذکر کرده و بعضی متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از درد است که آن چشم بسیار سرخ میگردد و در جهان درم میکنند و یکدیگر را شش میگردد و پوست از آنها جدا میشود و بعد از ان یکدیگر را بچشم دیگری چسبند و اسباب علامت علاج آن

در در داغ موجب تفریح و نشاط و افزون سادی باریک ساییده مجرب کمالین است و اگر در داغ بعد از زنده غلیظ بار شده
 بآب جات البته متفرغ نمایند و لعابات لین در آب کرب و مطبوخ او گرفته استعمال کنند و بسیار است که آب غلبه شکر مزوج می نمایند و گاهی مزوج عفران
 می افزایند با بوی محسوس و سفیدی در سفیدی می نویسد که سبب او یا ماده دومی بود که یک پاک یا هر دو یکسان کند و یا ماده صفراوی حادث باشد و بر دم دومی الرشته
 و حرمت و در اکثر اشفاق پاک خروج دم قیق از آن لالت کند و بر صفراوی بقولت و دم و شدت حرقت و حکم و صفت رنگ است لال نمایند و در بیرون اول
 فصد است اگر ممکن باشد و الا حجامت و اگر مرض طغی شیر خواره بود فصد مضعه او کنند و اصلاح غذای او نمایند و زردی بیضه بر روغن گل چشم نمند
 و شیر چشم بیوشند و تا روز سوم در روز چشم استعمال کنند و در روز چهارم در روز یک یا عمل آزند و هرگاه مرض افسرد و در روز نصف بکار برند
 و آرد و جوعدس پوست اند و گل سرخ کوفته بخته در آب روغن گل بخته بر پاک بنماد کنند و هرگاه مرض اخطاط پذیرد و در صفرا استعمال نمایند و علاج
 فوج نانی است فرغ اگر ممکن باشد و با اصلاح غذا کنند و بعد تقیه بدن گل سرخ آرد جوعدس ساییده چشم نمند تا اخطاط مرض بعد از آن
 در آخر و در صفرا عمل آزند و پاک استغلب ساخته بشیاف لین و اخگر بخارند و انطی که گوید که در داغ غالباً با طفل عارض شود و بسبب فطرطه
 و اکثر آنرا دانه خون افتد و از سودا و احداث نشود و احاطه در حد و ثا و از صفرا و بلغم اختلاف است و صح آنست که از بلغم نیز حادث شود و پیش فطرطه
 است و ای شبکیه است یا انفجار که یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفر دست یا مرکب شناخته میشود و علاجش این است که مساهرت بغصه نمایند و در
 اطفال شرط زنده بعد اگر معادن مد باشد پس علاج واجب بود بسبب اتفاق این هر دو اصل و حکما بلکه در داغ درین هنگام عبارت از قوت رد باشد
 و الا در حیات در آن نیز خرس سفیدی بیضه است و از زروت و عفران و شیر زردان شمر و عند شدت التهاب نهادن لعاب بهمانه بکلات حفض پسند
 جائز است و روح مواد مثل افیون و گل سرخ و عفران از خارج طلا و گیسو فی مینویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض این است که در روز صفر
 صغیر نپاشند و شیاف اعملین بکار نیند و قصد حجامت و اگر مرض مدک باشد و ای سسل بنوشانند و بصیر حفض و شیاف مایه شکر پاک بنماد کنند
 و آب طبعی با بونه و اکلیل الملک و مرزنجوش نگیند و تا طیف غذا بمرزوات و بچه مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در در داغ نفع کامل نماید و اگر در آب
 عصای الای حل کرده استعمال نمایند نسخه آن سفید آب از زیر مغسول چشمش معرون بعقیده شاد و نج شیاف مایه شکر و صاف و در دم صمغ عربی نشاسته
 کثیر که با گل قمری خالص هر واحد یک درم از زروت سفیده درم از عفران و دوا نیک همه را سوده با روغن بکر کرده بگیرند حفض بکیرم و افیون خالص و دوا نیک
 و هر دو و شیر و عفران حل کرده و دوی مذکور و آینه شیاف پهن بقدر عدس سازند و در سفیده بیضه قیق حل کرده استعمال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
 بعد استغراق بغصه و بکر و در داغ را زائل کند و این در و نافع است بگیرند شیاف مایه شاد و در دم حفض بکیرم و در عفران اقلیمیای نیز بهی هر واحد یک
 روغن نیم درم افیون و دوا نیک باریک ساییده و دوسه دفع به بیزند و در چشم پاشیده بر بندند و بعد اخلاط دوا پاک کرده باب سر و بشویند و اعاده در وقت
 خواب کنند و بعد این در چشم بکیرم بدون صاف کردن بگذارند چرا که عفران در چشم بازیر پاک بماند و درم حادث کند و صفا و در داغ این است بگیرند و اگر
 و پوست پسته رطب در چشم هر واحد یک درم حفض نیم درم شحم انار و درم باریک ساییده اطراف کاسنی نرم سوده آتیزند و اندک روغن گل چکانند و مثل
 هر دم سازند و وقت خواب چشم صفا نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مایه شاد بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صمغ عربی آینه در دوسه سازند و در داغ را بکیر
 زائل کند اگر موافق چشم افتد و گاهی با بوی فروج در غده و پس علاجش شکر لایق سازند و آنچه در فروج بعمل می آید بعضی گفته اند علاج در داغ بعد از
 قیصال و حجامت و تقیه بطبخ بلبل و قمرن غشسته اقتصار بر زروت و تک است و از نظر بسوی چشم برای براق و اقتصار بر چکانیدن شیر و چشم است در سه روز اول
 طلا شود و حفض و صفا مایه شکر پاک پس آب کشنده تازه و زرد تخم مرغ و اکلیل الملک با انگلیز عفران چون مرض از چشم روز دیگر و اول چشم فرو بکیر
 پاشند و در آخر و در داغ را بکیرم نماید علاج آنرا بعمل می آید که اگر چشم کرم و در داغ باشد و بکیرم چشم قاصد و درم اگر
 در آن قمر باشد استعمال با بوی در چشمش و عفران و الا عفران مایه شاد بکیرم و درم افیون نیم درم باریک ساییده نمایند و در آن خمرت اقرن چشم نیست

متقیه بطبیخ افقیقون یا ارجات یا ماء الجبین بنحیف لاجور کنند و لو غازیار آب افقیقون است و بعد استعمال تقیه سر حجب قوایا و حجب صبر آب گاوزبان نافع و غیره
بشکل ایاز فیقر اوج و خردل و سوزج و عاقر قرقا و فودنج و اصل السوسن و صغیر و کبر و سیف و افقیقون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و در کثرت
در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون یا بوند و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه که چشم سازند چهارم آنکه نیاز ذوق و غیر آن گویند که کینه نوعی ردیابین میزنند
که در آن چرک نباشد و عروق چشم در آن غلبه بود و بالعموم سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد فیقال محل
طبیعت است بعد از نفع ماده و ملطیف تدبیر حتی المقدور و عذاب یکری طل تمر هندي ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب نیم کاسنی هر واحد یک کاف آنکه
سیاه سی و دانه جو شانه صاف کرده بگیرند بقدر یکری طل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده بگیرند و بعد از آن کمال شیان این عمل شیر و خمر آن باشد
و به نند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد از آن برودت را دای کمال کنند تا سرخی زایل گردد و دو دانه باز ایستد و اگر بعد از آن غلظت در یک
حادث گردد و شیان احمد لیلین کمال نمایند و اگر مزاج چشم عمل آن گردد و شیان مذکور است شیان ایض جمع نموده بکار برند و آب جوس محرق مغسول یا سفنج شسته
در چشم کشند و اکمال الصبر نافع و مسکن خلش کنند است و بعضی متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسات ملتحقه

و آن نخی است که چشم را سبب اجفان یا در و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشاندن چشم
دشوار گردد و بعضی این را رند یا بس گویند و سبب او خلط غلیظ یا بس است و بیشتر این مرض صاحبان از مزاج یا بس و پیران و در فصل خریف و بلاد یا بس به هم میرسد
علاج برای تربیب لعاب صلب و تخم گمان در شیر زنان برآورده و چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ باروغن گل و پیغم مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر چمن بالند
و یا برگ کاسنی را کوبیده باروغن بنفشه فروغ نموده بر پیک گذارند و روغن بنفشه و بادام درختی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تقیه بدلی باروغن فصد مسلول
که در آن افقیقون و یا لیل کابلی و یا لیل سیاه و عاقر قرقون باشد و حجب ایاز نمایند و ماء الجبین نهند بعد از آن شیان ایض در شیر و خمر آن در و روغن ایض استعمال کنند
بعد بند در و روغن سریشیان احمد لیلین گردانند و کثرت استحمام و اکلباب و کمید باب گرم و یا یک در آن ادویه مرطوب جو شانه صاف باشند لازم شناسند و ایضا بنفشه و بادام
و کوه هر یک که نیم توک جو شانه صاف بر سر بخار آن دارند و اطلیه محله اطلیه چون آرد جو شیان مایسا و اکلیل الملک آب عنب الثعلب زرده تخم مرغ و روغن بنفشه باروغن گل
که در آن پیچیده گذاشته باشند و شربت طلا کنند و آبیک در آن حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب نیلوفر و بنفشه بچنه باشند بر سر چشم لطلول کنند و از افندی سر و پیچیزند
و گویند که بعد از تقیه حصول یلیدین استعمال ادویه اشک او چون برود و صرم با سلطیون شیان احمد و کل روشتائی درین مرض نافع بود و لطلول باب حلبه
و اکلیل الملک تخم خلی تخم گمان جو شخته و کمید بدان با سفنج یا پیچیز کرده نیز مفید است و تغذیل سر آب یگر نیز سودمند و هر چه علاج را در سوداوی گذشت عمل را در این زیادت و کثرت

حکمة العین یعنی خاشاک چشم

دباوی اشک تیز و در و سرخی چشم بود و باشد که بک نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش سطوبت شور است و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن دوی غلیظ
عارض شود علاج چشم در وی یکایم بشویند و جست بر قصب مالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا کمان که مقید روغن گل آینه صفا نمایند و یا عدس متشتر
و ساق و گل سرخ و کسم انار در سفنج یعنی دوشاب انکوری بچینه صفا کنند و یا سفیدی بپیچیز مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب
صفا سازند و آب کشیزه بر روغن گل برود و برابر در چشم کشند و اکمال بقشار کنند محرق سحوق و شیان ساق و شستن چشم با یک در آن لیل یا لیل آنکه
بقدر یک توک شب خیسانیده صبح آب لال اگر فته باشند مجرب بولف است و اکمال اجنبه تنباکو و کز اسعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد است و اکمال ککاکه
اسر بملوک بر قصب یا بس سح اندکی بخار فلفل بعد شستن چشم با آب طبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلو سس در ظرف حست ماییده اکمال نمود
نفع بلنج بخشد و مجرب حکیم اجل خان است و برگ نیب در کوزه طین سوخته در آب لیمو خوب صفا کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکم و جرب و معد و سرخی اکثر این
چشم است و از اشیا شور و تیز و پیچیز و هر چه در سلاق و حکم اجفان جرب خواهد ماده مفید بود و در صورت کثرت ماده تقیه فصد فیقال مسلول و حجب

بروغن گل مجرب است و کذا آب دهن صائم که مجرب سویدی است و بعد از نوره و نمک فندق بر دهن خاییده در بار چاه افشوده آب آنرا قطیر نمایند مخصوصا اگر بزرگ گردد و در طرفه کینه تخیر بسرگین گاو و کند رساوی و کشاده داشتن چشم بر دهن آن نافع و ترب اکلیل هر دو پنجه صفا کنند و فیلغریوس گفته که طرفه اگر قریب العمد و سرخ باشد باید که تمسید آب نمک و صفا آورد با قلا و افسنتین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب موثر است و قدری سرگین که بر تر با لاجب چشم صفا کنند و قطور نو شود دریا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کند رسوده در آن آسینخته نیز طرفه که نمک و شیان دینا چون بسیار نافع است و شیان احمد لیلین شیان کند و رو شیان زعفران در و طرفه که در آن سنگ تهناتیس است و شیان طرفه که در زنج سرخ داخل است هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زنج صغرو احمد در خون بال که بر تر یا آب کشنیز سر چکانند و یا از زنج سرخ و کند رسوده و مرق و مرق و گل خنوم مساوی در سفیدی پیضه یا شیر زن شیان ساخته آب کشنیز سر رسوده و چشم چکانند و یا زنج صغرانزوت هر واحد یک و نیم و فیلغریوس نیم جزو ساییده به عاب حلب شیان ساخته اکتال نمایند و قطیر شیان از زنج سرخ و دو شقال انزوت مایه لادن شاد و پنج صبر قلیما هر واحد نیم گرم شکر یک گرم ساخته مجرب است و اکتال لفلقل یک گرم و اسیبی نیم گرم که یک رنگ مثل خیار ساییده و کند اتناول آن بر روز دو دم نفع عجیب بخشد و یا زنج احمد رسوده در آب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا شیان پس آب صاف گرفته یک گرم کرده و چشم چکانند و گاهی صفا و تخار سوخته بسرکه یا شراب کشنیز که بر تر بسرکه یا موثره شقی تنها یا بسرکه و کند لک نان که نمک و بنیر تازه و پوست ترب و چندین تصفیه بزرگ کراش و یا کرب جوش کرده ساییده بمل می آرند و ایضا از ادویه مفیده طرفه اکتال نه که یک گرم و یا مینا سفید و کند العاب تخم کتان عاب حلب یک گرم و قطیر کلاب و شیر و ختران که در آن پنج دراب تر کرده و حاصل شود صاف نموده و کند انار ترش شحم او کو فیه آب و فشرده با یک شدر پنجه تا تمام و غلیظ گردد و کند احصاره جرجیره و کند اشیر و ختران گل برنی و کند انار و اجین که دادم الاوین محلول در آب و کند احصاره کرس و صفا و موثره شقی رسوده بصل و اگر زائل نشود سرگین که بر تر افزوده و کند افوخ نهری کوفته در آن پنجه و کند اسفیده پیضه بروغن گل و شراب بصوف آلوده و کند از فو شکی بشراب پنجه و کند العاب تخم کتان و حلب که کذا با بونه پنجه و کند از زده پیضه سلوق بروغن گل آسینخته و کند آله کوفته بشراب کسنه پنجه و کند از زده پیضه سلوق با تحلیل المکاب مسحق کذا بلهوس است و برای طرفه قوی مزج سیاه صفا و خول کفزد و پنجه رسوده پنجه و قطیر زنج سرخ محلول اشیر و ختران و یا صفا و خاکستر مطبوخ و شراب با اکتال ناخواه و زرقاشک شیر گاو نافع است و قطیر خون چونه مرغ طرفه مرغ مزج باور نیز مفیده و اگر حلب یا پنجه صفا نموده قدری صمغ حل کرده اکتال نمایند طرفه و پیضه و اگر لیلید آب جلبه رسوده استعمال کنند و خاصیت نفع بخشد و بداند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن سر متلی از خون باشد و مزاج تحمل بود و با نفعی باشد فصد نمایند مخصوصا فیکه با طره و حج چشم هم بر سبب ضرر و طمه و غیر آن از اکل اگر استلاد بر نه نمایند و اکتال اگر با نفعی از فصد باشد حجامت بر سر کتقین نمایند و اگر استلاد از اخلاط دیگر باشد سهل ایارج و حبوب شنیارات تقویه بدن سر نمایند و اگر تحمل نکرده و استفراغ اسافل بدن مطبوعات مسوده و صفا و شیان فانت کنند که خنده ماده از سر حال گردد پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه وضعیه استعمال کنند و ایضا آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت پس سر کنند و مسهل صغری مطبوخ لیلید فو که تقویه سازند و یا حیات استعمال کنند که بعد استفراغ بدوی غیر حاد تقویه دماغ ایارج و حبوب شنیارات فصد ندارد و حقه نبات مفید است و شیان احمد لیلین در شیر زن رسوده و از اکلیل و صول السوس و پیضه و گل پیضه و دم الاوین عدد شش و زعفران کوه هر یک سه باشد در زردی پیضه مرغ و شراب سرشته صفا کنند و اگر باقی ماند زور چشم چکانند و بعد سهل برگ زیتون و خیار یک سه باشد زعفران چهار باشد پیضه دو و کند رسوده سوخته هفت باشد و چشم کشند و این فرور به الواع را مفیده است و خصوصا آنکه بعد جماع بر شکم سیری پیدا یابد برگ کوه و تخم کشوت هر دو سوخته سنگ تهناتیس محلول سرد وارید یا سفید بگی که در گران جلای فقره با و میکنند یا میران صینی حضض کلی هر یک سه باشد نبات برابر چهار پاس در عرق کوه در سنگ ساق صلا یه کنند علی الاصل الی واری سبز که سفید باشد گذرانیده بکار برند و گویند که هرگاه بعد استفراغ و فصد با و دیده مذکوره او امت نمود و از آن نجات حاصل نشد بر فقره و میان هر دو نشانه حجامت نمایند و در شفا حاصل مسطور است که بر فقره حجامت کنند پس شیان خضر و سبک لاهوری آب سرکه و قدری زعفران گل چوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بران الکباب نماید که فی الحال طبعی رائل شود و غذا در این مرض ضرر ندارد و شیان صغری و احمد رسوده و زنج سرخ و شراب شیرینی بر نیز کشند و طرفه که با و در پیضه و فصد و قطیر شیر و شیان عاب حلب

یا حبایار کف کنند و با الجبین دهند و فصد رگ پیشانی درگ ماق نیز مفید است بعد غره بسکنجین یا با ریح فقیر نماید پس شیان احمر لیمو در نور صحر
و برود صحر و شیان سنبل بکار برند و بعد از آن در اخر شیان احمد حاد و در صحر کبیر استعمال بازند و ادویه اشک و در چون هلیقون و کل عزیز
در شیان در چشم کشند و کل فلفل و اقل فلفل نوشا و هر کدام بکیرم زعفران چهار درم صحن شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ غایت بود
و بر صحن کی پوست لیل از رو شیان یا شیا ساساوی سوده و چشم کشیدن نیز مفید و تکمیل چشم از بالونه و اکلیل الملک انگی نمک سازند و تعاب
حام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضما و بالونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل اندکی سرکه نیز مفید و کذا بچکانیدن گلاب
که در آن صاف نمیسایند صاف کرده باشند نافع و اگر از فلفل کیدم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده آب شیان ساخته آب سرد حل کرده در چشم بچکانند
را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برگ کابلی مقشر زنجبیل بلیله بلیله آکمه نمک لاهوری اصل السوس و شیان و شیان زعفران نیز نافع است
سرشته شیان ساخته در سایه خشک نموده و روغن گاو سوده اکتال نمودن در از آن حکا که طعمه و تقویت بصر مجرب اطباء میهند است و شیان زعفران نیز نافع است
و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و میوه خرم و در خار شش سرخی چشم که از بوی نبل نشود فلفل سیاه و نیم عدد و گل
و کیدان که سرج باشد بقدر باشد از چوب بانس در کاسه جستی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا از هر دو خشک کرده وزن یکدثری
شوره قلمی پا و سیر در در انجیر صلا کرده اکتال نمودن جهت خار شش آتش و چشم که از بوی نبل بهر سه معمول و مجرب صاحب بقای است

طریقه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید بپیش شدت است و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار و رم قلیل
از نفع یا نفع به چشم است که اگرما بشکافند یا آواز بلند و سرفه قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که درین گلی بکشاید و گاهی طرفه بشو و دل و قرحه و دی میشود
و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امر طرفه حاره و صبیان او در ریح و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از مال کبوتر بچه پیرکلان بکنند و خونی که بر شش
ظاهر شود و بر نوکرم باشد در چشم کشند و سیر به روز تا سه روز و قطره خون بچکانند و در شش خون بازوی بطا و مرغابی نیز مفید است و اگر خون از پر
ظاهر نگردد و زیر بال این پیرورگ بزرگ نقص نموده به تیغ حجامی خون از آن رگ گرفته که اگر کم بچکانند و نیز بنده بان خون تر کرده بالای چشم یک ساعت بماند و اگر خون
قدی گلی زنی یا گویو یا قیو یا در آب گرم حل کرده در خون آمیخته و سه قطره در چشم بچکانند و در انتها حملات مثل کند و مر و افش و زعفران در خون آمیخته و در
کتاب گفته اند که بعد از قطره خون بتر یا فاخته بگل اصنی و انما آبلطیج اصل الملک و اوجا به مضمون در چشم بچکانند و یا کند رسوده بشیر زنان در چشم بچکانند و میوه سنی برگ
عنب الثعلب بنیزانه و اندکی نمک لاهوری ساییده در چشم ضما کنند و در خیره و سیر و کرم و عوص بنیز است و یا اکلیل الملک و دم الاخوین اصل السوس و زعفران حدس مقشر
بر روغن گل زرد تخم مرغ ضما نمایند و بطیخ صغیر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنجه تر کرده تکمیل چشم کنند و چشم را بصبا به بر بندند و اگر افسستین کوفته
در صوره بسته آب گرم تر کرده کشید نمایند در جنب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام است و اگر سنگ یا آتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
بر آن پاشیده بخار آن کشید تا اشک سائل شود و طرفه در عمل بکند و باز اثل شود و اگر سیر که عوص شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم است و انکباب بر سر که بگللاب
سساوی جوشانید و بکشد بدان نیز سیرع الا بر است و ضما و از گل بنفشه و تخم کاه و کشتی سبز و کوه هر یک سه ماشه غره صحن هر یک چهار ماشه نافع و انطالی
گوید که انچه از شش ضرب باشد همان وقت معلوم شود پس چیزی از بچکانیدن شش فتنق و نیز بر نماییده نیست یا خون کبوتر مخصوص سفید یا بهر دو در غیر آن اول قیقل کنند
پس گ گوشه چشم کشند اگر ارم و تندی گردد و الا اسمال مقوق صبر بطیخ خیار شنبه و تمر و نندی کفایت کند و انکباب حلیب یا بهر دانه بچکانند و بچه بکند
خون نماید مثل آرد یا فلفل و قرحه یا خیر یا آب صفتا و سرشته ضما کنند و شیان مرارات در طرفه مجرب است و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خرم و انچه تحلیل آن کند
و بهر رانیز که اند و مجرب است این است که طباشیر در روغن بنفشه سحوط کنند و کذا اقل طور روغن گل سکه و کذا اسندوس بشیر زنان بر سنگ ساییده بچکانند
مجبور است چون از جینی بکشد و اگر کم نیم جز و ناخواه سدس جز و سایند و هر روز در دو درم بخورند و از آن اکتال نمایند و ای نیکوست و هم او گوید که در او بچکانند نیز

و اگر حاد و مانند آن چشم کشند و هرگاه مادی که بعد تنقیه شیان ابیض کشند و چون منقرض شود شیان کند و رو شیان ابا السیفیدی برضه بعل اند و وقت بخواب
ضماد اوراق مذکور مع پنبه برون گل چشم کشند و از معالجات او این است که بعد تنقیه بدن و سر و لواحی چشم و ملطیف غذا تحلیل او بشل ملا یا و شیان احمد بن
و تنطیل با یکدیگر در آن جلد و اکلیل المکک جوشانیده باشند و نصف چشم بزدی بپوشند و باند که زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصه در نوع سرخ پس
تقدیم بر آن بخیزی کنند که در آن اندک روع و تبرید باشد مثل سفیدی بپوشان ابیض انزروتی بغیر افیون هرگاه امر طول کند شیان سنبلی و شکلی بغیر افیون سنبلی
کنند و درین وقت در و صفر نافع است آنچه و قدر نافع کند پوست بپوشند و منسول چمن و ن است شاد و نج است

توشه ملتححه

و آن گوشتی نرم سرخ است که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق اکثر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بد و پیوسته باشد شکل ناخنه و بیش در اکثر اجتماع خون یافتند
یا عقب جروح یا قرح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بپرسد بعد التمام علاج اول فصد سر و نمایند و سبیل بدفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس
آب زیره و نمک خاییده چند بار چکانند و زرد بپوشند مرغ پر پشت چشم نهند بعد با سلیقون احمر حاد بکشند و بعد علاج غرب معالج نمایند و ادویه ملطفه بکار برند
و شیان قیصر فعال کنند تا آنکه فانی گردد و بقیه آن این مرض اکثر خود کند پس اتصال ضرورت

سبیل

و آن پرده ایست شبیه به خان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک سرخ چشم ظاهر شود و در اکثر باخارش بود و از روشنی آفتاب چراغ یا یا بد و گاهی
حدود چشم غر شود و سبیل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر صاحبان مزجه رطبه و صبیان در فصل ربيع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول اهرودی بلدان
رطبه عارض میشود و مثل ریه متعدیه میگردد و بقول ازلی سبیل علتی است عسر البرغمین که از اکمال تقا و بر نیست و شبیش متلاهی عروق چشم است از خون غلیظ
فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج تحت یا از طریق غشای داخل بنا بر امتلاهی راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر احد
مذکور شد بدان استیاز نمایند پس اگر باری چشم سیلان باشد سبیل رطب گویند و این قسم اعطسه متواتر و ضرر بان بن چشم و رجع اکال غالی نبود و اگر
باوی هیچ رطوبت نباشد سبیل بالیس نامند و درین نوع چشم غیر از پرده سبیل دیگر امور مثل چشم تندرستان شد علاج فصد سر و نمایند بعد رگ پریشانی
و گوشه چشم کشانند و حجامت پس کردن نیز عظیم المنفعت است و ارسال علق پس گردن گوش نیز نافع است و بعد فصد سبیل و حب بلبله یا حب ایارج
بطور ریه تنقیه کنند بعد غر اغر شقی و ماغ بعل اند و وقت شب بحب بمر داوست کنند و فتوح صبر نیز سفید است و گویند که درین باب بطبیخ افیمون اسع غالی
منفعت کشیر است و حب قوفا یا و شنبلیله عظیم النفع است و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سوط نافع است اگر پس از کشش بکدر صبر
چهار دانگ مرکب دودانگ حنظل می کشیم و دانگ سوده آب از بخوش سرشته بقدر حدس حب بسته هر صبح بحب شیر و خزان روغن با و ام حل کرده و درین پیچ
و یا م و صبر و خزان کشش و سوزج مساوی آب از بخوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سوط کردن که البصای الزیره گل سرخ کشش مساوی بوزن
مذکور عطوس بعل آوردن مفید است و جالینوس ثبات بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد فیعال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بطبیخ افیمون
لازم دارند و تقویت چشم در و رات سخته جفنه مثل قفل سنبلی و سلیخ نمایند و در استعمال کمال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند و شلا سبیل رقیق
نیان وینار چون در چشم کشند و در سبیل غلیظ شیان احمر حاد و خضر و با سلیقون بعل اند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین بکده سبیل غلیظ را نافع است
تنقیه و اکتال شیان احمد بن این شیان اسود درین باب مجرب باؤلف است بکدر قفل افیون هر واحد یک درم حنظل یک شنبلیله یک یانی هر واحد سه درم آن کشیم
ببرگ املی آب برگ کوبی هر یک نیم پاود ویه کوفته بخت در کاسه روغن مانده با دست چوب نیم که خلوس در سرش نشاند و باشد خوب حل نمایند تا غلیظ شود و شیان
ندارند و یک شیان آب ساییده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بسته آهن حل نمایند تا قابل حبستن گردد و حب بسته بکار برند و شیان
دور زندی نیز معمول است و بنگاهی که مالکین بپوشند و در همان ساعت پوست بپوشند و سر کشند و بسیار بپوشانند و بکارند و در آن ده روز پس صاف گردد و در بنایه

و لمینیات صلیبات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن زیتون یا سرکه که از سحوط و طول قبل از تسخیر بقول چنین استعمال او و بیچاره در ابتدا
 حذر کنند و ایضا از خوردن استراحت کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قیام منع نمایند و قسی دیگر از سبب است که بقول نباید
 آخر انگشت گویند و آن در کینه مسطور شد و انظار کلی گوید که ابتدا بقصد کنند و از دم تبیین نمایند بعد از آن خلط را القط کنند و در رقیق و مابقی از خلط
 اکیال حاده مثل بلیقون برود و نقاشین روشتن یا کفایت کند و اگر از صحت اکیال تغییر رویا پیدا شود و خوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند
 و تطبیف اکیال کنند و بر زرد و رابض اقصا در زرد و از مجربات سر به در آن این محل مؤلف من است حصاره خرفه خشک حصاره قش از الحار خشک هر واحد
 یکجز و انیسون تسرغل زفت هر واحد نیم جز و کوفته بخریه چینه در سرکه که بدان پوست بیضه ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز
 گذاشته باشند بعد صاف کرده اگر خواهند تسقیه او و به بدین کنند و اگر خواهند ترک کنند و هر یک که خشک شود باز ترک کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده
 بردارند و این از اسرار مخزنه است و صاحب این مرض در حمام هشتاد داخل شود و در آن اطالت کند و قصد درگ پیشانی و تفکیک شرم و سوط
 و حرکت و قرب آفتاب آتش کند و ذکر بعضی او و یه هندینا فنج سبل پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله پوست درخت شیب
 گلوی سبز چوب ایتیل صندل سرخ شاه تره خش برگ جنگل مندی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یکدم شربت میخونه بنوشند و پانزده
 روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پشول پتر پوست نیب دار بلد پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله یا سبب هر یک دو دایم کلکی است
 مغر فلو س چهار دایم چوب ایتیل کلیم دایم زنجبیل گلو سجد هر یک دایم هر کوفته هر روز دو دایم در سبب و آب جوشانند تا نیم پانزده صاف نموده دو دایم شربت
 بنوشند و تا چهارده روز بعد از آن اگر یک نیب برگ تمر هندی برگ سر زرد چوب شیب یانی بریان افیون هر یک نیم دایم یا یک ساییده پشول است در آب تر کرده است
 بساعت چشیم بگردانند و قدری در چشم قطره کنند نیز برای بسبب مفید بود و چوبی سبز رنگ یک دایم یا یک ساییده صاب لیو کحل نموده خشک کرده و چشم کشند
 که سبل و ظفر و بیاض را نافع است و یا چوب کوش انسان بشود آینه شیان بسته نگا دارند و یا یک ساییده در چشم کشند و یا سحر تخم پیدانچ یک عدد نبات یکینف
 از روت در بر سره شقال یا یک ساییده فرو نمایند و یا چشم کشند و در اثنای استعمال این فرو ران چوب بخورند افیون تازه و سبب هر یک یک شقال یا سبب
 کثیره هر یک شقال کوفته بچینه آب جبهه بقدر بندند و هر روز یکی یا کم از آن فرو برند و یا سر گین کبوتر یا ماکیان یا اب لیوی یا کندی حمل کرده و داود سنی بگردانند
 و وقت حاجت چشم کشند و یا صندل سرخ یک توله پشتری بریان ساوی آن کوفته بچینه آب یکیک و یا ساییده چوب بندند و یا ساییده طلا کنند و هر وقت و اندک در
 چشم کشند و یا سحر سمند پشول مفر تخم ریشه مفر تخم کهرنی مفر تخم بلبله سیاه ساوی در اب لیو حمل کرده و بچینه چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع است
 و یا آب برگ ابرو آب برگ سرس هر یک یک دایم صاف کرده و در ظرف سفلی از چوب نیب که در آن فلو س نصب کرده باشند و آب لیوی یا کندی کحل کرده و چوب بندند
 و ساییده در چشم کشند که در چشم و ناخن و معدنایه مفید و یا دافضل رنگ لاهوری شب یانی یا بگینه تخم سرس هر پنج او و به ساوی و در ظرف کاشی بچوب نیب
 بسایند تا مثل غبار گردد و صبح یک روز در میان یک نیل در چشم کشند که بیاض ناخن را ببرد

ظفره یعنی ناخن

و آن زیادتی است بر متمر که در اکثر اوقات که اندک و گاهی از موقی هفره از هر دو یا از فوق و یا از تحت آغاز نمایند پس انچه از موقی اکثر شروع کند در اکثر اوقات
 رسیده به آنجا باشد و غلیظ شود و باشد که از آنجا هم متجاوز گردد و حد و قیاس ندارد و بصارت باطل سازد و ناخن که ابتدا بی او مخصوص موقی نباشد و رقیق و غلیظ چون
 خشاب بود و مایع بصارت نشود و این نوع سبب شایع است تمام او و فوق و بینا است که سبب از هیچ اطراف آغاز نموده و در قریه درایه و در آن عروق بسیار باشد و نیز
 از یک جانب ابتدا آن را زمین یا بسیار یا فوق یا اسفل ایضا ناخن گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق می باشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی
 تیره و رنگ می باشد و این عسر العلاج اند و بقول انقیس و بولس بعضی از آن با طعمه ملترق بود و این بسرعت منگشت گرد و بعضی با وی متخمد باشد و این عسر است
 و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظ از ریه صمد در باغ است که در اینجا جمع شود و قبول از ریاسه سس ماده ظفره سفید رقیق فضله در میوه و با دو که فضله سبب و با دو

شک نمایند و نرم ساییده اکتمال کنند که مجرب است و اکتمال بر او محسوس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل را دای به مثل او مار قشیش از مجربات بوعلی سبست
 اگر براده نخاس یک شبانه روز در بول کودک تر کرده بآب پروده انقراض شده و سبل السوس هر دو برابر در سنگ ساق سخت طبع نموده بکار برند حاجت بر تنقین یافتند
 آنجا که خارش برنج و دانه از زروت در بر صمغ عربی بر واحد یک درم نبات چهار چند نیم نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات گلاب صلا بیک دره کحل سازند و نبات
 ساق کنند و از او و نیم گرم کیم شیان صطفطیقان و شیان خضر و شیان سنج که دوا می نمایند طبع است و شیان شب جلد را و روغن که در آن صابون است
 حب هندوی و حب بنز و حب رمد و کحل سبل مجرب کاذب الدخان کحل مجرب حکیم شریف خان و شیان رنگار و شیان و سنج الاذن شیان و بنظر رنگ شیان و سنج
 بکار کحل الجواهر و اغبر لوی و برود صمغ عربی سبل مفید است و استعمال شیان که از شب و کلنا رو عصاره بحیة التیس و نمک اندرانی و عصاره صمغ شک
 صمغ ساق محلول ساخته باشند مجرب رازی است و از او و نیم مفروقه تناول و اکتمال بجز بوا و انیسون و کبابش قر قفل و شربا سارون و سعوط
 عصاره قنار الحار بشیر زنان یا شونیز و روغن بادام تلخ و یارنه بآب مرزنجوش که عجیب است و یا شحم خنظل بآب مذکور چند بار و اکتمال مجرب و کذا نیت
 و کذا عصاره بقلا حقا و عصاره قنار الحار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طرزد و زعفران باریک ساییده و کذا انزروت
 مرئی بشیر خرفه با خشک کرده ساییده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته آمیخته که عجیب الفعل است و کذا تخم بلیله سوده و عسل که کذا اقله
 افغ سبل است و احتملا طحاض اترج و یازنگار و یا نمک یا مشک در ادویه سبل مقوی فعل آنهاست و بعضی مجربین می نویسند که اگر زنگار و
 شیر و خمر آن سرکه و شکر در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود و پس خشک کرده استعمال کنند سبل و مد و ظفر و نفع بخشند و بیاض اقلع کنند و کذا
 اکتمال زعفران تو بال حدید ساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتمال بانیسون و خمر یا فعات سبل بهتر است از جهت تعدیل او
 آن نوشادر و سوخته و شب یانی سوخته نیز برای سبل مجرب شده و در بیاض اسامه و جرم مرقوم است که سنگ بصری و بلیله کلان بآب بشیند و چشم کشیدن مفید است
 و دوام بپسیدن مرزنجوش و غیره نافع است و در سبل یا پس قبل از اکتمال او و بعد آن رفتن بجام و اکساب بکار آب گرم لازم شناسند و تطیب باغ کنند
 بر ستوریکه در صباغ سوداوی مذکور شده اکمال مرطوب بکار برند و صورت عروض حرارت و سبل باخته بلیله اکتمال باید نمود و ایضا در سبل با حرارت و
 باشند این شیان اسود بکار برند سفید بچندرم افاقیا مغسول سه درم سنبل یک درم نرم درم زعفران چهار انگ باریک ساییده بآب شیان سازند و عسل
 و چشم کشند و کافور و افیون و پنبه و بعد از تسکین حرارت معاونت نمایند با دویه حاده و شیان احمر لیم و زرد و صفر صغیر بکار برند و بعد از آن طحاطیقان
 و زرد و صفر کیم شیان صفر و خضر و کحل خرنوبی و با سلیقون روشنائی استعمال نمایند یا آب انار سیخوش بکج و شکر کف گرفته ربع جز آمیخته و بشیرش کرده
 است روز در اقباب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل صمغ عارض شود هیچ داروی سرد و شل شیان ابیض و زرد بکار یا و صمغ
 بار استعمال کنند و بر تنقیه سر و بدن جذب ماده با سبل و اکتمال شادنج مغسول قناعت در زرد و زرد تخم مرغ بر پشت چشم نهند و زرد را بکشد و ایضا
 آنکه رمد نائل گردد از او و یخاد احتراز نمایند و دوائیکه مدوسل هر دو را مفید بود مانند شیان ساق بکار برند و شیان مذکور در حالت کثرت حکم نیز مجرب است
 و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا باندکی انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا تعافه فصد دست و پیشانی و سهال و ترکت تناول
 تر و حلوا و اعتدال از شراب و سکرو و دامت حمام بر خدای حده اگر بدن متلی نباشد و اکتمال شیان خضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبع افتخیران درین
 می باید و سبل که از تداوم مذکور زوال نپذیرد و غلیظ و مرمن و حکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن به شکر و هوشیار رجوع نمایند که آهسته قطع کند
 ببول بعضی شیان قلعند به شیان صغیر و شیان ساه و شیان قانی که در آن قلع طار و زنجار هر یک سه درم است و در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی
 میکنند و از نقطه آن بعد بی نیاز می سازد و درین مرض غذا بجای الکیوس مثل گوشت ماکیان حلوان خورد و اگر حرارت باشد اسفغانخ و مزوره مانند خردا و
 بنده و صمغ الفلح سبل از استکامی طعام و شراب صیباح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث استکامی و جود عروق باغ گردد و روشنی چرخ و غیا
 در خان سرنگون کردن و طعامهای بکار آنگیر که در آن سیر و پیاز و گند ما فته و موله و سودا چون عدس با قلا و غذای غلیظ چون آب گوشت گاو و برنج فیه

بجسل آینه خسته و یا پیشک موش سوده بجسل و یا صدای احمد و یا خشت احمد و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانگ و آتش افشود بجسل خسته تا مثل
مرهم گردد و یا قلع قدیس بکج و نمک اندانی بکج و صمغ عربی نیم جز و یا یک دران اشق خمیسایند باشند شیان ساخته که طفره فرسند را سفید و یا صمغ حبشی و یا اشق
دو درم زنجار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشاد و یا روغن پنیدانه بخورن غصه را جینی آینه خسته و یا شب بمانی و یا سقونیا و ذرق خطاف هر دو سکه
و یا مرجان سرخ و یا شکر گند و یا اقلیمیا و سقونیا و زنج سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیان ساخته و یا سرطان نه ری سوخته و مثل و نمک سوخته
و یا مس سوخته و یا ظروف یا و خان کند و یا و خان مروید و خان میوه و یا و خان قطران یا این هر چهار و خان مساوی آینه خسته محرب است و یا جلد بر سوخته و مثل و نمک
و یا بلجوسن زردی همیشه و یا تخم بلید است و طلا ای نوشاد و قلع قدیس مس سوخته پنج سوسن ساییده بطفره در روز و شب چند بار و قطور آینه خسته و یا دران کند و رو
ساعتی تر کرده باشند بطفره و کذا شیر زنان کند و نگیرم و کذا زنج سرخ محلول آب در روز و شب چند بار و کذا صبر آب حل کرده بمرات هم مفید است و گویند
که شیان قلعند ناخن غلیظ را نافع بود و قطع آن از این حاجت نیست یا بجماد فضل علاج ناخن غلیظ قطع او با این است بعد تنقیه بدن از قلع و مسهل و از استعمال دویه
دران غنای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زیره و نمک خالصه آب و دیشم چکانند بعد بهر شکلی بوزش زده و بیضه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد
سرو را با سلیقون رو شنائی و غیره کنند تا بقیه او ستا صل گردد و نوعی از طفره غریب است که بطا اواز طرفه و طهاره اواز صلیبی روی قطع او
محدث که از است علاجش با دویه کنند و قبول شیخ انچه بسیار تاثیر کثیف یعنی قطع است و محرب است که خرف طرف جینی سبک گرفته و مضار را دور کند و با یک سایید
روغن که و آینه خسته با هم بایند و از میل گرفته طفره را بخارند و ام هر روز چند بار که از این قیق شده را لگ گرد و الا شاد بچ کیتو صمغ عربی مس سوخته هر واحدش با شعله طاق
زنجار بر یک و ما شافیر و کینیم باشد سایید در آب یا یا دیا این شیشه شیان سازند و سایید شک کرده استعمال نمایند و سوا ای افیون اجزای شیان قیق نیز همین است

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم است یکی قیق در ظاهر قرینه و آنرا سحاب و خام و آنرا گویند و هندی جالک نامند و دوم غلیظ قاندر و عرق قرینه و آنرا بیاض مطلقا و کل چشم خوانند
و هندی صوفی گویند و سوم غلیظ تر از آن با نوباشد و آنرا بهندی نمین نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر عاوت میشود و قرینه اثر
و قروح که در شش ظاهر از شش و آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد و از شور و قروح که در عرق و ششور باطنه آن طبقه عارض گردند با جملہ پیش غلط داده
بواسطه وقوع خطا در علاج رد و یا انصباب ماده باعث شقیقه و صدام شدید و بجهت حدوث قروح و جدری و مانند گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی آنکه بعد
قرینه قرینه ظاهر شود بسبب طول انطباق پاک و انصباب فضول رویه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگر چه در انجا قرصها نشاند و این بسبب مبالغه
بدون اطباء و اکثر انطباق افتد سوم آنکه عقیق شقیقه و صدمه عمل ظاهر شود بسبب انطباق چشم و سحر حرکت که چشم فضول آن بیرون اندازد و این را
دو صبیان سهل البر است و در کمال عسر البر و بیاض که بعد از قرینه چشم و جدری افتد و ال تمام نمی پذیرد و بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود و علاج
بعد از آنکه سبب موجب در بیاض قیق او و بیاضی خفیف مثل قوتیا و سرطان بحری و سوس سوخته و پتال گنیشک و شیخ محرق و مرورید و خاکسرمه و شافیر
و آتینوس و قیق و خسته و صمغ سوخته و پیشک موش و مراره تساج و زبل آن اشق و نوشاد و روغن شیر درخت بر بعل آرند و چکانند عصاره گل شقایق النعمان
نیز بیاض قیق را بالغ النفع است و کذا عصاره قنطاریون قیق بجسل در چشم کشیدن پاشیدن سنگ بصری و ششام در نرم سوده در چشم و همچنین چکاندن
آب دلج محلول در آب هر روز دوسه قطره و کذا لک در روز و زبد البحر و انزروت نبات کوزنجش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و اکتمال شاخ کوزنجش
یا شیر و برگ سرس ساییده و کذا لک درخت ار بر کنه بر سنگ ساییده و همچنین مغز تخم قورقنی بر روغن کنجد ساییده و یا بنج و دخت با و بخان آب ساییده و یا کافور یا
آب ساییده و یا بنبات مساوی بوده هر واحد مفید است و گویند که نبات غله زنبور و یا نمک اندانی سوخته نهایتا مع مرورید و یا شب بمانی و نمک سنگ مساوی
و یا نوشاد و عرق نمک آینه خسته و یا غون بازوی چونه مرغ و یا مرورید مرجان سوخته انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه در بصل و یا سرگین خطاف و پوست بیضه
سکس و شکر و جسل مساوی در چشم کشیدن محرب است و قنوع آله منظره بطبع محرب بلا شک است که کذا اکتمال شنج فرنگی صوفی یا با نبات محرب بمرات است و آنکه

نفحات

گاهی نفحات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در قشور از قشور راجع قرنیه محقق میگردد و لامحال مختلف میباشد بحسب موضع وقوع و در اوقات و غائر از آن دی ترست و گاهی مختلف میباشد بحسب بادی و قی نقصان او و مقدار و عدد که بزرگتر از غیره یا کوچکتر از غیره بود و گاهی لون قی که مائیت آن صرف بسبب نیست بلکه مزاج خلط است و بحسب استخراج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشور اولی یا ثانوی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که قی مزاج تحلیل سیرج النفوذ و قلیل التنازل انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی تحلیل و النفوذ و کثیر التنازل انبساط آن و گاهی در عذوبت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشور اولی بود سیاه می نماید و سهل العلاج است و آنچه غائر بود بعضی محسوس میگردد و در بعضی است و کثیر المائیه حادری باشد چه تمهید و تکمیل هر دو و کولم بود و هر چند غائر تر باشد تمهید و انتشار و تامل و در اوقات او بیشتر بود و آنچه کثرتی باشد بصارت حضرت رساند بلکه باعث کودی است و خصوصاً هرگاه تامل و قمر و ماده او در اکثر احوال کال میباشد بسبب اختلاف مائیت با هر صفر او این علت غیر تحلیل و العلاج است علاج در ابتدا فصد قیال و استخراج بحسب خلط غالب تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطره شیاف با بعضی غیره چون بنامدی از شیاف محلول در شیم چون باری از آن تحلیل یافت و در زمانید اولاشیان بعضی تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نماید شیاف آن تحلیل آن زیاد باشد مانند یکی محلول شربت کبکبچ و چون متعجب گردد بخل قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید و اسیکه صغیر باشد و دویه مجففه علاج کند و دوی طین شاموس کبابا شاموس بریان سه و قویه و توتیا یک قویه و اقلیمای خصول و سره خصول هر واحد و دویه و توتیا ل مغسول چهار قویه و بعضی نسخ یک قویه فیون سه و قویه صمغ چهار قویه آب باران سوده شیاف ساخته باشند آب علیه استعمال نمایند و هرگاه کالان گردد با این علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاه چشم عارض شود

و این سه سبب است یوست قرنیه و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغییر مزاج این طبقه استعمال او دویه حاد اکاله و علاتش است که هنگام پوشیدن کاشاک چشم چنان معلوم شود که بک بالاب چیرنی درشت میگردد و بسبب اندازی حرکت پلک شک بیرون آید و درشتی و نام هواری طبقه مذکور بسیار میکنند آن نیز نباید و تقدم تدابیر موجهه اسباب مذکور نه بران گواهی دهد علاج اول مرطبات استعمال کنند یا غده مرطبه مثل زوراث محمول باشیای چوب کوم خفیف مثل شور با جات یا چوبز و گو سفند و سپهر مرغ و فالوده تخم ز شیر بزجان اگر با آن پنبه باشد و اشرب مرطبات مرغ مثل غیره و بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر بر و غنمای مرطبات رعین آنها سح شیر بر و استحمام و قطرات بادل مرطبه شیر و حتران لعاب اسپغول جز آن که در علاج امراض بالین دماغی مفصل سطو شده و الیضا بهتر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیه و آب کوه و آب برگ سدا کلاب بستان افزون هر دو یا یکی از اینها لعاب اسپغول و چشم چکانند و چو تنها بشیر رسوده بر پشت چشم نهادن سازند و شیر و شیر هر روز بفعات متوالیه چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لقع اگر سببش خلط المای خریف باشد سهل صفر او بند و دویه بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و کوه هر یک شش سپستان شصت عدد و غاب ببت عدد و مغر فلوین و ترنجبین هر یک فست فو که گفته جار تولعل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند است و بهتر است که در راه آبجین نوشانند و قطعه اهر بکف دست یا برلی بمانند و سیاهی او باندکی روغن بنفشه چشم کشند و لعاب بهمانه همراه کثیر او قدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمند است که باغون یا کوبور و چچک کشیدن مفید

تنو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلند می او ظاهر نماید

و همیشه در آمدن خلطی است در زیر این طبقه یا دومی که حادث میگردد و در آن علاج اول تقویه سهل مغر و حب یا راج نمایند و بعد تقویه رفاده خرقه کتان یا عنب الثعلب و کلاب تر کرده چشم نهاده بر بندند و دویه محلول چون در صفر و شیاف احمد چشم کشند و آبهای گرم روی بشویند و بهر کار او انکباب نمایند و تلطیف غذا کنند و براغده یا شفته خفیفه مثل گوشت تیه و تدر و قوج و دراج و خشکاقصا و رز و زوا و اکثاف و اکثاف نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد شکرین آن نمایند و اگر مزاج غلیظ بار دیار اعتدال باشد بر روغن صدف که با آب جو مطبوخ سحر کنند که بهر علت زائل کند و چیرنی قایلش چون شادخ و غیره در چشم کشند

ظرف آبگینه نهند که محراب قطع بیاض است چون در چشم محراب نکالاب یا شیر زنان یا شیر خور و برودنها یا آب قصب قحطو کنند و این از اول غلظت بصیر و قصب و جری و مدینه نهند و این پوشیده باید داشت که از اسرار است و کسی که بول کودک و خون و خروس و خون و بید بگریه و با هم آمیخته شود شانه غلیظه گردد و بدان که حال نماید درازا که بیاض جری از خاکی است و گیلانی می نویسد که در بیاض مریح معالجه از تنقیه بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطراف و مع سنجین نمایند و او دوی قوی الاستخان مثل و شنائی و شیاف هفت و چشم کشند و این محل نافع بیاض است و مراد پیدار نب مجری سر سره زعفران بساوی کوفته و بختی
بر بیاض پاشند و با سبب بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان در روز و دار و ایضا ستونیا و درم زرد المجر بورق شکر سیوا و حدیکه کرم کوفته بپاشند و اگر کاف
بدری بگریدم سفیدی بچال می کشند و غیره در این میان چینی هر واحد کشتال در چوب دوا شاول کاسنج را تا سدر و زرد کحل با آب بپایند و بعد مراد پیدانداخته تا در
آب برگ سر کحل کنند و بعد او دوی دیگر داخل کرده برگ و زرشک کحل نمایند و هر روز دود فیه چشم کشند و وقت شب برگ سر جوشانیده به بند بیاض گل چشم
اگر چاره چسبک باشد بفضل آبی بطرف شود و صابون گجراتی کنند چار درم نمک لاهوری یکدم پارچه سوخته قدری در روغن بنفشه و در هر حال نموده اندکی در چشم کشند
چهارم گل چشم و گل محلی سفید خان است و گویند که اگر زرد المجر بورق از می سرگین و سوسمار نبات سفید ستونیا بساوی باریک ساییده بیک طالع یکم امیران و ج هر یک درم
در آن جوشانیده تا بپزد رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده کربسایند و همچنین در آب مذکور چهار تریه سرشته خشک نمایند و از بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض از
زائل کنند و چنانکه صاحب علت مایوس باشد و حکیم مایه سرندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجاز النفع است و اگر بیاض را کودی باشد یا میران اشق
صاف و برگین و سوسمار اجزای بساوی نرم سوده استعمال نمایند به ایت آنجا که از او دوی کلید فائده نشود و یا از استعمال او دوی حاده بسبب حرارت خوف از بختی و
بسیوی چشم باشد اول تنقیه بمسمل بلغم و حبایار ج و شبیار نمایند و بعد از آن او دوی مذکور بعمل آرند و اگر بیاض سرخی چشم و در دوا شد اول بقصد مسمل تنقیه نمایند و بعد
رفع سرخی و در اول دوی ضعیف و بعد او دوی قوی استعمال کنند تا مقصود بلامخوف و غرت حاصل شود و تقطیل فک کنند و قبل استعمال دوی حاد بتعدیل مزاج چشم
پروازند تا چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت دای بترک علاج نگردد و اگر احیاناً چشم از استعمال او دوی مذکور سرخی یابد و حادث شود و چند روز
سعی بترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند و ایضا بیاض که بعد قرص افتد در علاج او تا صحت تام قرص توقف ضرورت و بعد از آنکه
زمانه صحت قرص بعید گردد و درم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر او دوی قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عتب قرص و اثر آن گردد و چون
توقع از آن قرص تمام نماید داشت و همچنین توقع از آن اثر جدی و اما سالر بیاض که بدون قرص حادث گردد با کلید زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاصل او
موجود باشد در وقت علاج بیاض سودمند نیست و مثلاً صلیح و شقیقه و اداسیکه ممکن است درازا بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نماید داشت بلکه اول
بقطع سبب زوال او و اتصال او استعمال نمایند از استفرغ و برینیر و از بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم است که وقت استعمال او
اول حمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم آنجا بکشند و چشم بر آن کشاده دارند بدون حمام تاروی سرخ شود و عرق آید و نگاه دوا در چشم استعمال
نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن و ظرفی کنند و بر آن یک کف کبیر تخم حلیه از بالونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب تازه یک
کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بخوش آید و فرو دوا و در بخار آن چشم رسانند و بعد از آن تخم محسل یا دیگر او دوی استعمال نمایند و در
قلع بیاض نفع بلع بخشد و اگر غضا و جینی محرق متسول مراد و بیاض اضاف کنند و یا کبا به سوده یا آب متفوح آن صاف نموده در آنجا بیاض آینه زند و یا در
داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذا لک شیاف مذکور در آب و ج یا آب محلول نمک اندرانی گذاشته در حمام استعمال کردن قوی اثر اوست و باید که اگر دوا در شب
بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستر چشم نشاید و استحا که در بیاض هیچ علاج سودمند و یا اثر قرص باقی ماند او دوی صغیر که در قانون
و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ او مشا به لون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکار حدقه صبیان بیاض افتد و علاجهش
بتحصید آب حطب الثلب و جبهه و اجحاف استعمال او دوی ضعیف مذکور نمایند و از آنکه روزان روز و صبر و درم الاخیر سر سره و اقلیم سیاهی نقطه سا
کوفته بپاشند و در آب الص شایان استعمال کنند

سودمندست و کند که از فعل و حدث در پوست بلیله زرد نیم درم اقلیمیای فنی زرد البهر هر یک یک درم شادنج مفصول سرمه صفهانی بر یک کشیم در هر یک یک
بهر یک یک طسوج و فلفل سموق در آن داخل کرده مجموع را سحق بلخ نموده چخته الکحال نمایند و اگر طبیعت معتدلی و حاجت قوی باشد فصد قیال نمایند و بوس گفته
که بعد فصد بلیله طبیعت سداب شکاف قلیمیای فنی صغری ساسوی کوفته چخته در چشم فرو نمایند و بر فاده چکه بپزند تا آنکه توارک گردد

بنور عین

بشره که بر قیال فصد سفید باشد و آنچه بر ملتحه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بشره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش در دهن بران سرخی سفیدی چشم و کثرت اشک است
پس اگر ماده اندک و شیرین باشد و جگر کمتر بود و اگر ماده بسیار و قریق و حاد و حریف و یا بوقی باشد بران در دشت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بشره در قشر
از به ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و جوع و اعراض مخصوصه آن بحسب بادی و یکی و کثرت و قلت و ساد و موضع حصول آن بشره که قشر
ظاهر از قشر را بر قشر باشد صافی و سیاهی نماید و با در اندک بود و این سالم است اگر مجازی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع درد
میباشد و آنکه در قشر ثانی بود و غیره و سفیدی و سیاهی و جوع و در دشت متوسط باشد بالجملة بشره که مقابل ثقبه باشد در قشری که بود روی مست بعد از آن بلخ
بصارت میکند بخلاف آنکه مجازی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بشره و ابتدای قرحه آنست که بشره همیشه
بر می آید که گویا نقطه سرخ است و رنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف است مخصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیال کنند
و الا حجامت با شرط نمایند و سهل صفرا دهند و از غذا بر مروت بارده متخذه از آن کدو و اسفناخ و خرفه و خیار و کدو و اقصر و زرد و تطفیه مزاج و تسکین وجع
باشاید این بشره به سهولت شیره تخم کاه و شیره تخم خرفه یا شربت ششماش یا شربت عنب یا شربت بیلوفه نمایند و بعد فصد شیان ابیض و شیر و ختران حل نموده
و به پاره پیچیده کنند آلوده جگر بکنند با لعاب بز قطن و نا و گلاب آب برگ کشنی خوب مخرج نموده در چشم بچکانند یا خرقه آن تر نموده در چشم گذارند تا آنکه بیخ تسکین
و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت یا شکر افیون زعفران محلول آب کاه و تازه جگر بطل کردن باکی نیست بعد شیر و ختران در چشم بچکانند و بعد از آن ام لعاب بز قطن
و لعاب بهمان در چشم بچکانند و قطره محمول از جگر بچکانند و اگر اثر و روت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه در دساکن شود و بشو و بنفشه شروع کنند و در هر یک یک یا بشیر
و یا شیان ابیض یا شیر و ختران حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بشره بچرخ گردد و در بیم خارج شود و بجلج قروح بردارند و بعضی گویند که بعد فصد و سهال و استعمال
شیان ابیض یا سفیدی بیضی مرغ یا شیر و ختران شیان و روی بکار برند و گاهی ادویه بخندره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر گشتشف نکرد و در
شادنج بران بپاشند و چون نفیج شده و انفجار بشره بطول انجامد شیان یا شیر و ختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بشره بعد فصد خون مال
کبو توچ یا فنجین بچکانند و سفیدی بیضی بکشد و روغن گل حل کرده بصورت آلوده در چشم بچکانند و شیر که در آن تخم مروت کرده باشند و شیان بار در چشم بچکانند یا بجملة
تدیر این مرض از باب بد قروح از تعلیل غذا و جذباده بطل فصد و سهال اخذ کنند و در ابتدا روادعات بکار برند و در انتها شیان ابیض کنند و روی در خط
شیان احمد بن یحیی بچکانند و اگر مریض عارض گردد علاج آن نمایند و همه اعدا و امین الدوله گویند که علاج بنور در ابتدا مثل علاج قروح از فصد و سهال
و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویس برده مانع حصول و مخدر سکن و جع نمایند و اگر در اندک باشد در ابتدا شیان ابیض و در هر یک یک یا بچکانند و در انتها مالک یا
تنها بهرست و یا شیان ابیض کنند و در انحطاط شیان احمد بن یحیی اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیاید و شیان استعمال نمایند و حکیم علی در شرح قانون
می نویسد که از حاجات این بعد تقیید بر سر منع انحراف از قضا عدست و اصلاح کیفیت ماده و تطهیر خدا و اصلاح اوجی که در روی تنخیر و حرات نماید و اخذ
تقدیرین باب بهرست و ترک لحم اولی بعد از آن ادویه مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه پخته استعمال نمایند بلکه محففات اقتصادا کنند و سهال و سهال
و اندک شیان ابیض و یا فندان آن با غرضیت خاصه افیونی و بهرین محففات درین وقت تو تیا و سر مفصول کل شاموس و مانند آنست و گاهی تو بال مفصول
اضافه میکنند و ادویه آب جلب یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت در دشت و در ابتدا بشیر تنها اقتصادا کنند و هرگاه این بشو و بنفشه
از استعمال محلات مثل شیان احمد بن یحیی پس مادور و شیان یا بلکه کچنج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج متسرع نمایند

وضع رواج قبل تنقیه و استعمال کمال حاده در امراض با سبب نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و خور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار از آن بر سطح
قرنیه افتد که جالینوس آنرا قروح و بعضی تقدیرین خشونت گویند نخستین قرصه شبیه بدندان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در گیرد
و آنرا خنی نامند و گاهی قوام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا خیار و دوم قدری عمیق تر از آن شدیده البتة اقل و صغیر الحیح و آن سیمی
نجات غلام است و گاهی این را نیز قوام خوانند و یونانی فاالیون گویند یعنی ابر و سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد و پس قروح
که بر جود بود و سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیل و یونانی ازیمون گویند یعنی صاحب درنگ و عوارین قرصه بیشتر از نوع دوم است و چهار
سمی با حتراتی است و صوفی نیز نامند و یونانی میقیق و اما و ایقوسیا یعنی احتراقی و متوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف و سفید باشد و ذات
عروق شمره بود و عوارین کمتر از دوم و سوم است و سه از آن غائر بود نوع اول از یونانی بولویون گویند یعنی عین و نیز بولویون یعنی حب نامند و آن
قرصه عین ضیق شدید صافی اللون با ن سرنخی بقدر جا ورس است و ثانی را یونانی قولوما یعنی حافر نامند و سماری نیز گویند و عین آن قلیل تر بود و چهار
و سبع تر گرد و دیگر کمال بود و ثالث را یونانی ایقوالی یعنی احتراقی خوانند و آن قرصه عمیق ذی پنج و ذات خشک ریشه و بارطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در
آن مخاطه سیلان رطوبت چشم است با لجه قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد و یا بعد شور و یا بسبب ضربات میشود و بیشتر سبب آن قروح داخل بود و سبب
خارج منفر شود و گاهی بالعکس سبب نشان قرصه در مقله شدت درد و ضریان بخش کثرت اشک بود پس اگر قرصه ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حرکت
بر حرکت سایر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این بالاترین قرصه است اگر باندک درد باشد و آنچه از قرصه درین طبقه غائر بود آنرا بیل نامند و آنچه غیر غائر باشد قرصه طبقه
گویند و اگر طبقه قرنیه افتد و سیاهی چشم نقطه سفید پیدا د و اگر در طبقه شعبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ مستحج بر گهای سرخ ظهور نماید و این به یونانی
اقسام قرصه بود گاهی از نیمه رمی شکافد و اگر قروح در طبقات دیگر باشد مجرور شد چینی از آنرا قرصه محسوس نکرد و اگر بعد جوشش مده و شکافش طبقات دیگر
ریم سفید بر فاده یافته شود در سخت و ضریان قوی دلالت کند و اگر در دایره یا رقیق باشد عوارض مکرره خفیف تر بود و اگر سرخ آید در و بسیار خفیف باشد
و اگر قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلع و دمه در آن اندک انطباق پاک ممکن بود و ردی آنکه بعکس این باشد از آن بدتر و آنچه بر قرنیه غافل اندک
جست آنکه تبسوی این موضع سر بستر است و بدترین جمیع قرصه است که بر حدقه بمقابل نظر باشد بجهت آنکه این بصر برای پوشاندن گویند که نوعی از قرصه غریبه است
که ذات العروق نامند و آن مخصوص موضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبهای عروق گردید و مستحج مثل شبکه ظاهر گردد و اگر طبقات
را در گیرد و مسند او از شبکه بود و چشم از آن علاج حاصل شود و تبسوی بپای انتقال می نماید علاج بسرعت قصد سرور کنند و در هر وقت که اکثر از آن قدری خون
گرفته باشد و گاهی در آن حاجت کجاست تفاوت را سال علق افتد و تنقیه بسهل صفا و ببلید و یا با الفواکه یا مطبوخ تو که یا مطبوخ بلید یا الفویع و آن حق شبه
نمایند و اما این سفیدی است و تیرید و دهن و اگر با سر و شدت ضریان باشد غررت شفاش بپزند و در طبیب باغ با دمان بر طبع نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم
و گرمی و وجع باشد غایت نقشه تر خنک است حال کنند و از گوشت و شرب پر بنزد و قبول باره بخورند و بقول شیخ عمده درین باب تقیید است به تفاوت
جاذب بسوی مقل و از بجهت حماقت ساقین در آن نفخ کشید و در دو فصد صاف و بسپن اطراف و بالمیدن آن نیز سفید است و در هر چهار روز بخورجات فصلی
حار رقیق از طبوبات و قنوعات او امت استعمال نمایند و اگر با آن بعد باشد اول علاج رمد با فراغ مذکور در رمد کار کنند و باید که جامع سیان کشین و جمع واد
قرصه باشد مثل شیاف و نشانه و گویند و سیاهی و سفیدی و قنطیر شیر زنان و چشم و اگر با آن سیلان خطا باشد چیرگی در آن قوت مانده باشد مخلوط سازند با لجه فیصد
شیر زنان و چشم بکشد و شیاف ابیض و سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطره کنند و پنبه بدان آلوده چشم نمند و چون گرم گردد تبدیل نمایند
و در ویر مجاریه چشم طلا کنند و در آنکه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و او یک در غایت بعد از لذع باشد مثل قوت یا سی سول و صبر و در وادندان اختصار
و افزاید تا فصد بر پیشانی نهاد کنند پس اگر در کشین یا با مدینه لعل ماده بود و الا لعل اجتماع ماده و دمه در ضرورت منضجات مثل لعاب علبه و تخم کتان و نه با یا
در اکلیل الحاکم خوانند و اینها بیشتر نقطه سفید است و روزی فاده باشد و اگر گویند که الکحال سازند و در آنکه الکحال با طوطی صحن زعفران الکحال جود

ضایقه کرده هر دو شیان را بسفیدی بیهوده بشیر و خنجر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و فاده بگلایب تر کرده چشم را بر بندند و ملاک امر و صواب
این سبب فاده است و هرگاه که چشم شود و قرص پاک گردد نشاسته سدوم انزروت مربی بشیر خرباشیر زن و دود مس سفید با قلعی دود هم با یک ساییده ذره نمایند
جده شیان ابار یکدو شیان ابیض و عدد و سفیدی بیهوده رقیق ساییده و شیر و خنجر در آن بخیخته زور نکور آینه خسته بر هم زنند تا مثل موم گردد و کمال نمایند
و چشم را فاده گذارند بصفا به بندند و بعد موم و چشم بکشایند و پاک کرده بروی که در علاج قزح عینیه می آید استعمال کنند و هرگاه قزح چشم باید وصل اوباقی مانند
باسلیقون روشنائی دائم عمل آرند و خط مزاج چشم نمایند و اگر ازین حکما جلا حاصل شود ادویه یا چشم بکار برند و اگر قزح کمال است و از خط صریح باشد و اگر
در اتساع وسیع و زیادتی بود در ابتدای خروج سده انزروت مربی استعمال نمایند تا که امتصاص حاصل شود و بعد از این در روی مالکیان سوخته با یک ساییده
دم الاخوین و خضض انزروت مربی و اوقاقیا مساوی ساییده آینه خسته در آب صبی الراعی و لعاب بز قطونا و شیر و خنجر هر کدام یکم و قدری ازین ذره وصل کرده
انهم چشم بکشایند و بعد پاک کنند و بر دیکار بر نهند و در قزح چشم استعمال نکند که اگر خنجر نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قزح نفع یا پس بد آن
مغیر باشد استعمال کنند بعد هر چه امتصاص شد غده نماید بکار بر نهند بعد از آن آنچه علم باشد عمل آرند و قزحی که مذکور شد و گاهی خنجر قزح از التام از این شیخ
و جمع علی و دم الاخوین کنند و اگر یک کثیر و ساییده و خنجران بوده ربع بخور و فزوده استعمال خفیف نمایند و گاهی این ذره را با آب صرم پرورده در آخر خروج هرگاه
در التام او تاخیر انداخته استعمال می کنند و بعد از استعمال نمایند چشم استراحت یابد باز احاد آن کنند و اگر چشم تحمل این ذره نباشد شیان ابار عمل آرند ایضا موصوف
و گاهی دیگر که بعد از قصد و تقیه و بریزانیم باعث انضاج قزح گردد و مانند کلبا بچشم فرو لعاب بهمانه باز ده بیهوده مخرج نمود و استعمال نمایند و اطراف کاسنی
مذوق با شغریا زور و غن بخیخته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و زور ده بیهوده مخرج حل کرده شب بر تاج چشم ضما نمایند و چون قزح نفع یافت و چرک آن براید شیان ابار شیان
بیهوده و از زور که استعمال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن استعمال شیان ابار و شیان کند و زور مذکور نمایند و زور اختتام بر آید و کندر و اوقاقیا و انزروت
استعمال سازند و چون از قزح چرک پاک گردد طبخ با نمل و غسل چشم بکشایند و بجا کستر کتان و چشم پاشند جهت آنکه جالی و خش است و در سطح مانع التام قزح بود و چون
احتیاج به پروتین قزح گردد دم الاخوین انزروت و امیران نمایند آن استعمال نمایند و چون اشک کثرت داشتند و یا بشیر و خنجران پستان چشم بدوشند و بخور
ماء الشعیر التام نمایند و فزورات خورند و زور اختتام قزح استعمال بقایضات مانند باقیسمیا و راکت و توتیای خوره نمایند و این قول کلی است در صابون قزح و قزح ایضا
طبری و صاحب جامع در علاج قزح عینیه می نویسند که قصد قیصال کنند و اول طبیعت به فعات متوالیه از طبخ سافج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعد در ابتدا قزح
چشمینج ده عدد کوفته و جو شمشیر کوفته نسبت عدد انزروت دوداگ بهمانه بشیرین ده عدد و شیشه کرده و آب بر آن انداخته با شش ملائم بخوشانند حتی که طبخ یا باقی
از انش فرود آید هرگاه که موم نماید قدری شیر و خنجر آن آینه خسته شیشه را بچکانند که مخلوط شود و بعد هر روز به فعات چشم چکانند و هرگاه قزح ابتدا که چشم صوم گردد
و حرمت عروق او تغییر گردد درین قطره شیان مایه شامیم دم ریوند امیران هر کدام یکم بکند و فزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصبی الراعی یکیک
کوفته را یک شمشیر بخوشانند و فزوده قدری آرزو خطمی اندکی سفیدی بیهوده رقیق آینه خسته سرشته در شب چشم ضما کنند و هرگاه این قزح قزح را بشکافند
آرزو قزح قزح بکند علاجش بعد قصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیان ابیض استعمال نمایند و زور انزروت مربی بشیر خرباشیر زن سدوم شکوطه و کثیر
انضاج علی بکند و کوفته بخیخته در چشم فرور کنند بعد استعمال شیان ابیض بشیر و خنجران یا سفیدی بیهوده رقیق و هرگاه در چشم شود بار دوم شیان مذکور عمل آرند و بعد
چشم را از چرک پاک کرده برود و ورق نوزده شیشه دوداگ نشاسته نیم دم کثیر انزروت دم سرکه صفصافی بکند و توتیای هندی یعنی کچیر به دوداگ موارید کوچک بکند و کافور
طسوج با یک ساییده بچرخیده استعمال نمایند و هرگاه در قزح نیم ابتدا که شیان ابیض بعد مدتی شیان ابار سه عدد در شیر خور حل کرده قطور نمایند و فاده خنجر کتان
بگلایب آلوده چشم را خوب بر بندند و واجب است که درین قزح و قزح قزح در سبب چشم تهاون کنند که بهر سبب می انجامد ملاک خطا و سبب فاده و قطره هر دو شیان
مذکور است و ایضا که امی روعن چربی چشم که در آن قزح باشد زسانند و ملاک مانع التام است و گویند که چون شاونج را بشیر زن بسیارند و در چشم بکشایند قزح عینیه
نافع است حکیم عابدی سر هندی در شرح اسباب نوشته که علاج قزح عینیه به تقیه استعمال قطرات او و بهر سبب که کتان حله قزح است میا در آن

و بعد از آن قرحه را با چوب خال و گوشت چوبه مرغ و قهوه و دانه مناسبت و صاحب این مرض از استلا و آواز بلند و قوی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست و نشستن
و از آنکه بی غلظه و لوم و هر چه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود و اگر بعد از آن کشت هیچ سال در آن نشاید و اگر بعد از فصل و اسهال و غیره
شیاف این عین در قرحه ساکن نشود و میسر صلاح او نباشد و اگر در وی تر از این است که با قرحه در خون خشونت و جرب باشد صاحب جاسع و کمال است
که در قروح عین بعد از تقیه بدن بعد از اسهال او بی غلظه جالی سقی چون که بکمال نوع مثل سفید است و قلیبی ساقی و صغیر عربی و شنج و شاد و منقول و پوست بپزد
مرغ منقول مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قروح چشم با ورم جاری یعنی رمد باشد پیش با ورم مذکور احتیاج استخراج ادویه سکن حرارت و مغزی مثل سفیدی بپزد
و شیرین زمان نشاسته و اسهال آن با ورم سکن جمع بخورند یا فیون پوست خالص می افتد و در ابتدا شیاف این عین را فیون شیر و ختران در چشم بکشد چنانچه
مذکور که با ورم جبهه بود و غیره لازم است و شیرین و طبعین جالی است پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد بذر و آب ریزش که با از زروت مربی شیر و ختران و از
نشاسته نیم خور و در سازند تا که نفع یابد بعد از آن بودی و اکسیرین استعمال نمایند و غذای علیل بفرورده که در و اسفناخ و ماش آب انار و مانند آن سازند و آب انار
و گند و شیر و تخم خرفه و بنوشانند و بنفشه تازه و نیلوفر و صندل و گلآب کافور و بویانند و از غصه کشت کلام منع کنند و بدت و راحت امر نمایند و سکن مرض و موضع
تا یک باشد و هرگاه که این تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در آن باقی نماند شیاف احرار و قلیبی و کحل صفیانی استعمال کنند و اگر قرحه بتکلیف قرنیه انجامد و از
طبقه اولی بجا بود و تجاوز کند به بعد از اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل سببی چشم اگر حاد باشد اسهال بطبیعت خود که و بلیه و مقوی بقدری ایلیان شفا
تا تقیه و مرغ و سائر بدن حاصل شود و باقی مذکور غذا سازند و جلای آب انار بخورند و شربت غوره و شیر و تخم خرفه یا شاسته و ما و الشعیر و خوراندند اگر حرارت
قوی باشد و در چشم سفیدی بپزد یا شیر و ختران بکشد بعد از شیاف این عین محلول شیر و ختر استعمال نمایند و اگر از قلیبی ساقی و منقول موس سوخته هر واحد و در
اقاقیا صغیر عربی هر کدام سدرم سفید با قلی یکدم بار یک سده سفیدی بپزد و شربت شیاف سازند و وقت حاجت شیر و ختران بپزد و بکار برند و ابتدا شفا
و قروح نیز نفست و در شیر بکشد و بنفشه و ایضا اسفنج و صرب گلآب کشت نیز تری و در عین گل چشم ضا کنند بحسب حدت ماده چشم با طایم هرگاه
بر بندند تا که نفع حاصل شود و اگر در نوزاد و شروع کنند در شدت و کم و صلابت رفاده و فریبند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در و شدید باشد شیاف را با آب حل کنند
ست حل سازند و اگر در و ساکن نشود شیاف این عین استعمال نمایند و از حوض قدری فیون آب کاه و یا از پوست شفاش یا پنج لعل با یک سلیه
با یک شمشیر شسته و دیگر ادویه چند و چشم ضا کنند و هرگاه در و سکنین یا با ورم مذکور که در چشم و بصراند از چشم دور دارند و بعد سکن و وج و انقطاع سیلان
از ماده ضاده و نفعات مثل از زروت مربی شیر مرغ نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف این عین آب حل کرده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نفع یابد و در خارج گردیده
و روی کوب از پوست بپزد و شاد و شنج و خرق هر واحد یک و کوفته و چشم دور سازند و اکسیرین شیاف ابار بکارند و باید که در قرحه حقیق تری و کثیره و لیس و خورند
از روی اکسیرین آنچه شد یا بتخفیف باشد استعمال کنند و مناسبت تقیه بدن از منقول دوسه بار نمایند و رفاده قوی تر بر بندند و اگر اکسیرین و روی
بکحل و طبیعت کفایت نکند شنج محرق تنها استعمال کنند که از نفعت عین است از جهت تخفیف که در ویست این را ناشفت قرحه و التهام و تقویت چشم و هرگاه
سطح او بکار بندد و بعد از آن شیاف احرار و قلیبی چند روز بکارند و در حمام داخل شوند و گوشت چوبه مرغ و قهوه و دانه و عسل و خال و غذا سازند بعد هرگاه چشم سخت
قوی گردد و بنشینان احماد و ختر استعمال کنند و در و بیا ختر چشم بکارند پس اگر احسان غلیظ شوند یا شیاف احماد و ختر استعمال نمایند و اگر اکثر است چشم چشم
پاک تر خرقه و قهوه قیاد با یکبار آب آس حل کرده بر پاک نمایند و هرگاه با قروح چشم صراع عارض گردد و علاج صراع عارض کند اگر کوه سوزی باشد بنشینان احماد و ختر استعمال کنند
خیار شیر استعمال کنند طبری در آب قرحه چشم بنشینند که تنفر از با ورم غیر عین و غیره و دانه و قلیبی ساقی کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ما و الشعیر بنوشند و از
غذا بریزند و از تقصیر روز بعد در ابتدا از قلیبی و اسفنج و آب کاه و بوی و لعل بپزد و در شیشه کرده با لایش شیر و ختران چند و اندک شکر یک و چند دانه
چشمین که یک و کوفته و از ختر برایش گذارند تا که گرم گردد و صاف شود و بپزد و در قرحه چشم بکشد و اطراف کاسنی کوفته بر و غش بنفشه بپزد و بنشینان احماد و ختر استعمال کنند
نیز که در و با آب مذکور حل کرده بر پاک وقت خواب نهند و هرگاه قرحه نفع یابد و غیره بنفشه و کوه سوزی بپزد و در شیشه کرده با لایش شیر و ختران چند و اندک شکر یک و چند دانه

[illegible]

جلال باشیرہ تخم عرفیہ امار الشعیرو جران

و آن مرضی است که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک فقط سالک شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل مدوج و بثور و حساسات پلک یا شعله زاهد و منقلب و غیره باشد چشم باشد و اکثر حدوث آن با صاحبان غلظت و پیرایه و در رستان بلدان طبع باشد و آن مرض مخوف است و مدعیه یا مولوی باشد و یا عارضی و یا عارضی یا لازم و حجت باشد یا تابع مرض بود و چنانکه در حیات حادثه مخفی و دومی و حیاتی و سوم سهری و در دم و داغ و نزلات و نزول طبقات و طبوبات چشم از موضع خود و گاهی در مترو افتاد و این مرض چون بجز این اطرار و امراض دیگر مثل سیاهن مسلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروق و معده در شش مخدع و فایض شود و گشته با لکجه سبب معده عارضی یا لازم و حجت حرارت یا برودت چشم و داغ یا استمکای راس چشم و ضعف قوت ماسکه و یا ضمیمه چشم بود یا نقصان گوشت فوقی که بر باشد خواه با طبع و یا با استعمال و ابی حاد و یا از سبب انقطاع و طفره و دغدغه یا بسبب حدوث غریب زوفاق و جدری و مبداء این مرض طبوبات داغی است و سیلان آن بسبب چشم سبکی از دو طریق یعنی عروق و قحف یا داخل آن یا قافی گوید که مبداء معده سه موضع است یکی عروق باطن قحف داغ و گاهی باطن یک دم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم سبب ضعف این عضلات و هر سه این مبداء را اسباب سابقه و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ است طریق تشخیص اقسام و مباحث است که اولاً از مرض پیرسند که این مرض از چند مدت است اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند و مولودی بود و الا عارضی باشد و عارضی بپسیند که با مرضی دیگر هست یا ناکه اگر باشد تابع مرض و الا عارضی لازم حجت باشد بعد از بوق اگر او نظر کند اگر گوشت و نقصان می یابد سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و داغ یا برودت آن یا اتلا و ضعف قوت ماسکه و یا ضمیمه باشد پس سبب حرکت پلک چشم و عروق آن نظر کند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مرگ گردد و آن اشک گرم یا سوزش یا لکجه باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و وقت عروق او اشک بارد و غلیظ و خففت و تابستان و رنگ گام خروج از حمام و تقدیم رسیدن روی بر سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آنرا استمکای کدلی ماده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدای بخت امراض چشم مسطور شد دریافت شود و سببش استمکای آن ماده باشد پس اگر دوام و مدغم عظم بسیار بود و طریق سیلان طوبیت از عروق باطن قحف و باطن جنین باشد و اگر عروق چهره و صدغین مستعمل شده و نماید از خارج قحف باشد و اگر علامات سه و دو طریق مذکور یافته نشود و با مجموعین و مدغم و دم بود و سبب ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده دومی و بارد کثیر المص بر بلغمی و رقیق جاری می شود و لا نکند و از سودا تغذیه باشد و انطالی گوید که اگر از مدغم مسلاق یا نقص لحم و راق و جنین پیدا شود و بوقی حادث باشد که از اشتقاق بلغم صغیر یا احتراق بعضی اجزیه پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجنهان به ننگام خواب متعلق نشود و الا از بلغم باشد و حاکه مثل سلاست و پدید آمدن از اخلاط الحار و گدا انتشار اهداب علامت مدغم بالغ و در از اقا صی داغ است و انخیا شیم است چنانچه در کام عارض شود و گاهی مدغم حاده بر آن حاکه که تشنگی میان چشم و بینی است مشاهده گردد پس از آن طبوبات نیز سیلان کند چنانچه ننگام عظم آن غریب باشد شود علاج و مدغم مولودی اصلاح است و آنچه تابع مرض دیگر باشد باز الله آن مرض نائل شود و اگر از نقصان گوشت فوقی که بر عصب قطع نظرم تا نائل بود و ابی حادث باشد تغذیه یا غده یا غده گوشت چو زده مرغ و حملان و بر غاله نهند و حلال شربت بنفشه بنوشانند و در صفر و شیان و زعفران شیان صبر تحمل کنند و بکنند و خصوصاً بخان او و درم الا خویش باز و وفاق و صبر

بعد از شک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بعضی از انبات لمعرب است و بعضی استاخرین مینویسد که در معده ضعیفی و سقطی فصد کنند و تقویت
 بحسب ایداع و غیره نمایند و در چوبه زعفران شیان مایه گال با بونه بر یک هفت باشد بزودی بعضی مرغ و سنگ بپشت و در غن بنسبت مشتته مخلوط کنند و در معده که در نیم
 ساله که از ضرر بود و در پیش و بارقی کنند و هر روز وقت خواب حب قو قایا چهار ماشه خوراند و صبح نیز سه ماشه بگفتند و دو قلوبه و عرق بادیان نیم پا و غذا شود و بایستی
 در ارج بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعد سه روز از غممانی و بر آید آن حبست تا چهل روز چشم کشند و قلیقه طبعی زردکی و رنگی بنان خوانند
 تعلیم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک بچکد و مستطع میشود و این انجا که کتین گویند و بیش عروق غلظت در یک بالاس نور و باطن او و صلا کال او بلغمه
 یا قرص است و این مرض غذا استلای بدن از سودا و پیری صده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و در هنگام خلوص معده و اعتدال خواب سخت می پذیرد
 و علاجش تقویت بدن پریز از افند غلیظه معده و تقلیل غذا و جو نیم گرم و گندید بلک آب گرم و تفصیل او با صده حمله شل باشد و موزعفران بعد تقویت اکتال پر حیات
 و محلات طوبت چون باقیقون شیان اهر لیس است و قبول امین الدول از اشیا می رسد و مفعه درین نوشا در حقوق است و همچنین فرو بردن سیل در پیاز و اکتال
 و بعضی گویند که این مرض اگر قطع تلفه پدید آید یا سودا و بود و در علاج پذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تقویت دماغ و حبش بلک کنند و دواست بجام نمایند
 و شیان دینا چون در چشم کشند و باید که حبش بسیار و قو قایا و در هر روز غلظت افندی نصف ملطف باشد که یک و در ارج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری که در آن بادیان
 داخل کرده باشند و محض آب عرق بادیان و بادرنجبویه الکف و زرد و سرکه سیاه و سفیده از زیر برود و بر آید و در چشم کشند * * *

حرقت مین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع اخضر و ازاده از معده یا انصباب حلاط حار و صفرا و از دماغ بطبقات چشم است علاج سنگ لهری آب خوره برورده و چشم کشند و کاسنی سبز
 کوفته بروغن گل مخلوط نمایند و کافور و چشم اندازند و اگر کافور یک انگه خفید آب سول کشند و گلاب ساییده ملا کنند چشم را بغایت خشک گردانند و اگر فائده نشود
 و اگر دوا موجود و حار ظاهر باشد اول سسل صفرا بپزند و با با افوا که با مطبوخ او و یا مطبوخ لیلیه تلین طبع نمایند و هر صبح عذاب الکوبجارا بر یک هفت عدد و نیم کا
 و دوم و چشماند که کافور و سبب و تخمین حدود و داخل کرده بنوشند و غذا از روز دوش و غلظت او و کافور اندازد اگر احتیاج باشد ابتدا البصده نمایند و حیات کشند و بعد
 در مسات و چشم کشند و اکتال برود و اهر مفید و شیان ساق و حصاره آله برای حرارت و سوزش چشم معمول و کف است و کذا اضداد کاسنی سبز و کشنیر سبز و کافور و کافور
 بهم رسد و نما گرفته بروغن گل یا کافور یا کدو ساییده بر هر دو چشم گذارند و یا چوبه است لیلیه از دو انگه نقی بر یک باشد و بکافور بزرگ گلاب بنهر یک هفت باشد و آب شیرین
 خیساییده وقت صبح چشمها را بپاشند و این دوا چشمه شیره تخم خرفه و تخم کدو و تخم زردیه بر یک باشد و زرشک هفت باشد و تخم کافور باشد و عرق نیلوفر و کاسنی
 هر یک بنقوله بر او زده و شربت نیلوفر چهار نعل داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاد محسوس شود عذاب بر داند سه ماشه زاده کشند و هفت هشت روز معمول اند اگر شربت
 فصد سرده کشانند و تلین طبع کافور و یا باطین لیلیه فواکی علویان که در آن شربت و در مکرر اینطی باشد باید که و غذا بنوشد با سفانخ و خرقه با برنج دهند
 و بعد از تقویت این عمل اشک او بر عمل از فلفل از فلفل بر یک یک باشد و زعفران چهار ماشه صندل شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ ساییده و چشم کشند
 و تعاد حمام نمایند و گویند که اگر از این دوا صحت حاصل نشود و تقویت دماغ و حبس اراج و حبش بنفشه قوی ترید و غار تیون نمایند و حلاط از اصل السوسن شکر کوفته سه ورم بگفتند
 و در هر روز و غذا و زنده و تخم گوشت حلاط نام و باده و زنده و فوا که انجیر و انکور و سوز و مانند آن بپزند و گویند که اگر بسبب خوردن اخذیه بنوشه فل با قلوبه گوشت
 کافور بیش حدی صبرات یا کچوری جوایش و غیره باشد از وقت شروع بهضم غذا و تا تمام بهضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود و بگردانند اگر در مزاج برودت یافته شود و سفوف
 شبیار دهند و یا این سفوف بپزند و اصل السوسن قشر آله حشر الای کلان هر یک سه ورم نبات برابر شری باشد و خاییدن بادیان بنان آب مجرب همچنین الای کلان بریان
 و هم صلا و عوارش آن و عوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود و عوارش عود شیرین و شربت زرشک و شربت کدو و شربت آن از مویات است
 و همچنین سفوف نمک بگلاب و انجیر بسبب ورم سپر و ریل سودا و حبس اراج و حبس ایتولیا پیدایش و پدید آید علاج آن مرض نمایند * * *

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

حوال آنست که چشم جماعی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زایل گردد و این حال اگر بجهت فوق یا سفلی باشد صافش بر چیزی را و چیزی
ببندد و اگر بطرف یمن یا ایسار بود در بصارت پیدا نکند و او عواج ثقبه زوال ثقبه عنیه است بعضی یکی از جهات اربعه یمن یا ایسار یا فوق یا سفلی
و درین ثقبه معوج دیده میشود و علین جمیع اشیا را معوج می بیند و سلب حمل استرخای عضله است انضغاطات محکم و سقله و یا تشنج آن از زوال طبقات
و طبقات و استرخای عضله اکثر سلب و او را طبعه غلبه و گاهی از سده و ریه یا سوراخ بار و رطب و یا تفرق القصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج باعث
استلای بغی و یا غلبه یمن یا فوق و در حار یا بار بود و بیشتر حمل بعد علین ماضی عارض شود و علامت استرخای تشنجی از فصل استرخا تشنج جوید و ایضا در استرخای تشنج
ثقل عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم است و در وی وجع ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صدام و در سوراخ بار و رطب با وجع عدم ثقل حصول آن
بعد یا سبب بهر دو طبعه میباشد تشنجی استلای عقب صرع و سدر بیشتر افتد و در عرض آن وقت پیدا باشد با ظهور اکثر تشنجی یمنی اکثر بعد اراض حاده و قمر انیس
و عقب استفرغ رطوبات بدن ریاضات کثیره و بتدریج و بچنان حاض گردد و تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بار و باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و تشنج
زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم محکم باشد حرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود با جمل حمل یا مولودی بود و آن را علاج است و یا لیکوکان یا بزرگوار افتد
یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر سبب بعض علل اس مثل صرع و سدر و دو اراض میشود و سبب ال ثقبه عنیه یا ورم عنیه است و علامتش وجود صدام
ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بار بود و یا یمن آن نشانش خورده و تقدیم اسباب موجب یوست مثل حرکت در افتاب یا استفرغات مغط یا طاریت صوم
خصوصا در زمان حار یا تناول غذای خفیه مانند حدس کلم و گوشت قید و یا از رطوبت عنیه باشد و تابع آن سیلان اشک رطوبت چشم میباشد علی وجه حمل
استرخای تشنجی استلای تشنج بضع بضع یا شربت حمل و مقلد یا بکفجین عضلی یا بزوری تحقیر سبب و یا رجات و غراغز نمایند به سوزیک و فصل استرخا تشنج
مذکور شد و لطیف تر یکند و در حکم شینند و او به متقوی مثل روشنائی در چشم کشند و آب برگ زیتون سحوط نمایند و اطریض صغیر خورند و در فتنهای گرم مثل مثل
روغن باونیه و شبت خورنق و زکس بر سر مالند و گویند که اکتال سبب و عروج ببنده میزند چشم را بوضع او بسوالت باز گرداند و اکثر ان قد غلط و سبب سبب که اکثر
تشنج و سده و حمل که سبب باشد از استرخای عصب بود و در آن معالجه بدینچه است حکام او نماید مثل تصفیه پیشانی باسن ناز و بلوط و گل از بینی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار
بود بوضع فیض و تنقیه و داغ و استعمال اشیا بار و سکنه مثل شیر و تخم خیارین شربت بنفشه و فرا صیا و آب هند وانه و آله القرع و قطور شیر زنان سفیدی بطن
در چشم و طلا نمودن از بیرون بصافه و مایه صندل آب غلبه و گلاب آب برگ کاه و سوده و کندا طلا بر روغن منحل یا روغن بنفشه و طباشیر و گلاب
یا آب سرد چشم و اگر ورم بار بود تشنج استفرغ از حبس و با ایارج و غافیا سقوی برید و غار قیون و شحم خنظل و عصارة قطور یونین و قیون مانند آن علاج کنند پس
بایکدی در آن کلیل المکات تمام و نخلان کند و ما بود و در هر تجوش و نخل الطیب و نخلان نماید و چشم منحل نمایند و بعد از آن حار استیج استعمال کنند و آنچه از ورم حار بار
طپسافج باشد حار شات استعمال نمایند و غذا اسفید با جات حمل یا با زیر چار و طول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق القصال باشد علاج است تشنجی جمعی

هرگاه از سر برنج یا درم عارض گردد و قصد و مسهل صفرا یا انا الفلک تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد قصد سفیدی و زردی و بیضی رخ
و روغن گل آتیش نشین بآب انکودور چشم نمند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنی سرافزایند بهتر باشد و یا شیان و امینا و گل ارمنی آب کشنی سر ضا کنند و اگر چشم
تخم بمانی و سر و خزان روغن گل آتیش نشین چشم ضا نمایند و شیان و بیض افیونی بشیر زن حل کرده چشم بچکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد موزک و جود
زرد چوب حل گل ارمنی امینان زعفران مصطکی هر یک یک نخ و آب یازده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بادویه مذکور و زنجبیل یا گیه و قنطریل و داسنگ
اضافه نموده هر سه راوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد دیگر کم نیز مسکن در دست و گذاشتن و خزان و چچین آب جلبه مسکن و ج است با اندک کشنی و چون
آبیکه در آن ششاش کللیل الملک با بون گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشد و ضا دافیون زعفران چشکری مرواسنگ آب بوده نیز سفید است و اگر کوده چشانی
میده کند روغن زرد و هر یک و ماشه شکر سفید چاراشه در آب برشته و مخلوط ساخته بپایه بندند و گرم کرده بکشد نمایند و بعد و چشم بندند برای تسکین و ج ضرر چشم
از حجامت استاد مردم است و اگر خون در موضع ضرر پیغمبر و در قوی پیدا کند چوب بنر و خشت که پیسوزند و آبیکه از آن بیرون آید بر آن موضع بالند که در حال خون
مستلشی گردد و در تسکین باند و اگر سرخی شدید بر ملتحه باقی ماند زعفران مصطکی بهر دو ساییده بزر دی بیضی رخ سرشته گردد و حلقه چشم ضا سازند و آنچه در طرفه مذکور شد
بکار برند و بعد و آلی دهند و سرخی اگر کبودی و چشم باقی ماند کشنی و پودر و سنگ لبلیل و زرنج طلا سازند و ضا و ناخواه غسل یا شرب آب پیخته و کذا جمیع اصنات
فوتج و کذا زود کا خشک بزر دی جیفه آتیش و کذا را و دیر کرد غسل و نمک کذا تخم باد و خردل نیز نافع است و دم تحت العین است و آنجا که از تیغ و یا سنگ ضرر
تفرق اتصال بر ملتحه افتاده باشد تدبیرش نیز قصد و تسکین است و هر آنکه مدت پس از خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شاد رخ مغسول باندگی کافور یا دم الاغون
بر آن افشانند و سخت بپندند و اگر خون بر نیامده باشد تو تپای کرانی بر و در بپزند و زرد و تخم مرغ تنها یا برگ آس و در روغن گل آب کشنی سر نیز چشم بپزند

بعد قطره اندکی سفیدی بیضه چشم بندد و روی چشم گوشتی از بومای بار و محفوظ دارند و اینها بعد تقیه دخول حمام هر روز تناول الطریقی صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد از این تدابیر سحوط حسب مزاج مرطوب استحال کنند اگر سحوط نارسا باشد بروغن مصطکی و نارینق اگر سحوط بارد و واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفروغ عمل از در تقصید حسب حاجت نمایند و گاهی از بیج در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطه رجحان بسوی یک جانب کشیده گردد و بادی اختلاج و حرکت غیر احیاء و علائش سست و رخ بسهل و حسب مزاج و غرض منقحی راس از رطوبات و تقیه معده و برپا زدن از اغذیه غلیظه و اقتصار بر اغذیه ناضجه حاصل الکفایت است بعد از این بشل عین شقیوبه اوسط ساخته بعد قطره اندک سفیده بیضه چشم بندد گویند که بحول مزاج منحل جول بود و بی علاج پذیر نبود و در اسحوط جاج تقیه که از در غلبه فصد و تقیه حسب خلط غالب نمایند و تطیف غذا و طلا بصلند عصاره مایه ثاب آب کاسنی و گلاب و ده و چون حده دم و حرارت ملین کشین یا بدستحال عمل نمایند مثل نطول بطیوخ با بون و اکلیل الملک و گل بنفشه و صلبه و انچه از مین غلبه باشد استعمال رطوبات نمایند بنوعی که در جول تشنجی بیسی گذشت و آتش و یا فالوده و حریره جو مقشر با شربت نیلوفروغ بنفشه و روغن بادام شیرین گوشت فربه و زرده بیضه نیم شربت و استحمام آب شیرین بیکرم خصوصاً بعد از طعام غذا و شستن چشم بشیرینان و الکباب بخار یک در آن بنفشه و نیلوفروغ جو مقشر نیمه و قه چشاند باشد استعمال نمایند و انچه از رطوبت غلبه باشد استعمال محففات مثل تناول گلفند و تخمین بزوری و تقیه مواد رطوبت مثل دانه التری که از ترید بدیده و در دم مصطکی و بنجیل هر واحد یک درم و شکر مساوی ساخته هر شب یک شقال آتر تناول نمایند و صبح بگفتند پنجم درم آب گرم به بند و قلیا و مطنجات خوراند و کحل غریزی و یا با سلیمون اکحال نمایند و اگر حول که بصیدیان شیر خواره عارض شود و شبیش اکثر استرخا عضله است از عضلات مقده و بعد از صرح حادث گردد و بسبب شیطون و غوا با عیدان گریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و حبیب و مانند آن چیزی مفرغ که یکبارگی طفل را بکشد آرد مرض کور عارض گردد و علائش آنکه هرگاه حول بنوعی یا بل بدروی او بر قعده که در برابر قعده سوراخ تنگ گشته باشد پوشانند و جل مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بر آن دارد و اگر حول اطراف یکی از هر دو سوراخ باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه نازل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا ده سوزان بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح نقش بصورت بپایان طرف نهند و سرسبب یا سپین پرورده باشد شک یا غیر اکحال نمایند و شیاف غیر بصارت نیز چون بوده بیرون چشم مالند و یا بنقد هندی را فشرده اند در آن پرورده اکحال کنند و سحوط بصارت برگ زیتون نمایند و در حاله تناول و اندازند و یا در اغذیه الطیف هندی مثل تهیو و حوز و مرغ و تدرج و لحم حل صغیر و در صورت بودن صرع سبب حول اغذیه بخار انگیز و او پیوسته غذا و در درازن جمع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند و پیوسته حول حاد و دواء المسک و شلیبند به بند و اگر اکثار متلازم باشد تقیه نماید و یا در صلاح یا بد طبل اوزون یکجمله چون کاسکینج و در حبه شاه باگ شیر دایه هر روز بند و گاهی طفل را بقدریکه آب شاه باگ هر روز نوزاد و روغن نارینق سحوط نمایند و هر روز دفعات طفل از روغن نارینق بالک و کف پای او بالک اوقات نک کنند

بحواری بیرون آمدن بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقده و ثقل آن از امتلائی ماده ری یا خلطی رطب یا مایه حاصل در آن باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقده بسوی خارج حرکت و قی حقیق و صلیق قوی و لغوه سخت و طلق شدید و ترید و از هر چه موجب جهر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقه مقده و عضلات حافظه علاقه مذکور و انتماک او بود و در امتلائی ریجی خلطی یا ماده و نفیر چشم باشد و یا بشارت دماغ و بدن بود و چنانکه عند احتباس حیض می باشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و همچون استرخای که از استرخای مقده فقط بود بصارت باطل نمیکند و انچه با انتماک او باشد بطلان بصری نماید و همچون که در مثل جوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد بسبب انضغاط بود و گاهی بسبب امتلائی باشد و اکثر جزو طبع و سموت محسوس میشود و با تورم در قرنیه دید باشد و جمیع اقسام همچون انضغاط بصری نباشد و چنین زمانی گویند که هرگاه نوعین از ضرب یا سقط بر سر افتد اگر بصرا و باقی بود باند که در عضله محسک عین تمدد عارض شده و انتماک آن نشده و اگر نتوان غیر ضرر باشد از استرخا عضله باشد و اگر با وجود این فایاب بصیر عارض گردد باند که آفت بصیرت رسیده و تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده

که اکثر بسوی فوق میباشد بقوت و ترطیب باغ از نظرات و مالش روغنهای رطوبت و سر و غیر آن که در علاج تشنج یا بسطی طور شد بداند و شیر خور و شیر و غیره در چشم چکانند و قطره خون کشین یا فاخته و قنطاریه سفیدی و سفید و روغن گل اندکی شرب و بسطی چشم سفید و مانند و اشهر رطوبت مثل شربت بنفشه و شربت ششاش و شربت بنفشه و شیر و تخم خرفه و اما الشیر دهند و اگر تب نباشد شیر خور و غنمای رطوبت نباشند و شیر و زرد گاو و روغن بادام قریب نفع اوست و احتمال بادار را بدین شکر و انگداب بنجار آسبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و خوشتر شکوفه و مانند آن چوشانید باشند نفع مست و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود تدبیرش تقطیر باغ از رطوبات است و احتمال ایا رجات و جوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد از آن به تحلیل ریاچ با یکدیگر در آن بادیان اصل السوس با بونیکامیل المکات مانند آن چوشانید و تخم چشم نمایند و بطبیع زیره و شیخ و صغیر و زعفران و فوادم و زنجبیل فطول سازند و امیران یازد و جوب آب بادیان خما و کنند و اگر ماده در معده بود و تقیه معده بقی و و همال باشد و جارات گرم محل ریاچ خوراند و تخم بیدار و کحل دکان سدر و سدر و جیب اقسام حل مادی محول است و بعضی گویند که چون آمله بر قطعه آهن بسیار باشد مثل سرگردا و احتمال آن حل را منفید است و بقول طبریزی و حکیم علی گاهی حل بزرگان از اسباب شقی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و عاقلش علاج این امراض است و گاهی حل غریب بضرر میگیرد واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیه بسوی جانبی یا بعضی و ال از موضع خود بود و بسبب درین حصول ریاچ غلیظه و رطوبت است میان طبقات چشم پس حل که دفعه بسبب ال طبقه صلبیه از ریاچ غلیظه بخار یکدیگر و او را بد عارض گردد و حل بسوی فوق باشد گویند که بخار بدیان بلوت می بیند و حرکت چشم اولی بود و آنچه بسبب ال طبقه ششیه یا شد حل از جیب جانب چشم بود و صفتش بهر طرف از فوق و تحت و همین بسیار که به بیند نظر او فطر حل باشد و آنچه از زوال طبقه ششیه باشد حل او بطرف اسفل بود و گویند که بعضی بطرف سینه بخود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعه بسبب تریح و رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حل مضطرب حرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیه بود و حس ال او حل بدین است و اگر بسوی فوق و اسفل باشد بهر چیز که به بیند و چیز نماید اگر زوال او با اسفل باشد بهر شیئی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بغلق زائل شود حل به اکثر خفت بصیر و حتی که گاهی چیزی نبیند و سیلان چشم او بسوی فوق باشد گویند که بالامی گردد و بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر نقص زوال او با اسفل باشد حل مع شش چشم بود و هرگاه چیز از قریب به بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعید به بیند بهتر بیند و اگر حل دفعه نقصان رطوبت بفضیه سیل او به جانبی بسبب وقوع ضعف یا حرکت بخارات غلیظه عاقل شود با حل ضعف بصیر باشد و اکثر آنچه به بیند و غیر المون برنگ طبقه عنکبوتیه بیند و اگر حل دفعه از زوال غشای عاقل شود و سیل او به جانبی باز هر دو موقوف باشد مع ضعف و وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حل تریح و چشم حادث شود و او حالت شبیه با اختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حلش ثابت بود و ساحتی چشم او با کُل گردد و از شکل خود تغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی که بصیر او مانع شده کشیده میگردد و بعد ساکن شود و زائل گردد و بعد از ساعت و این اکثر ششاش حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر است زیادت و نقصان در آن بحسب مزاج و سن باشد و آنچه ریاچ غلیظه بخاری که بسوی سر و چشم تقبی شود یا از معده بنا بر اجتماع اختلاط در آن متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار استلای معده از غشای منقوشه و متا و فساد و غم و تخلیات روبروی چشم و اوقات استلاد یافت نمایند و علامات استلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خفت نفس و تعقب او و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی راس و چشم در وقتی که سکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند و هر چه که باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم است که مزاج مرطوب و سن او و وقت حاضری در ایند و استغراق ماده حسب امکان بموجب قوانین او نمایند و هرگاه اراده تنقیه معده کنند در اکثر یارعات یا بصبر و صطکی که هر کدام از این هر دو را بستقونیا تقویت داده باشند استغراق او نمایند و بهترین چیز که برای تنقیه معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواهد بود غیر آن احتمال نمایند این چیست که افسندین و موم نالین و دود گل سرخ کنیم و در مصطکی و در تخم کرفس سیون هر دو واحد و ثلث درم را بسوس و دو انگ صبر و قوطری یا زوده درم ایلید سیاه سه درم ساییده در آب برگینج یا آب بادرنجبویه سرشته و هماسانند و سه درم از آن یا آب یگرم بدهند و سه بار در وقت روز و در میان مهلت داده احتمال کنند و از اغذیه غلیظه و سبزی و پیاز و ادویه شنب من سازند و اگر اراده استغراق بدن باشد بطبیع افقیه و تنقیه او نمایند و برای تقویت در آن صبر و صطکی مع غار لقیون و صافه کنند و چند بار عمل کنند اگر مزاج مرطوب احتمال کنند و بعد تنقیه بدن بهر صفا و در پیشین برقی که هر دو سوراخ و سنگ باشند لازم گیرند و در فاده که در آن هر چه شقیو یا الو سطی که چشم سخته باشد

مرض بیک حال قائم بود بدون تغییر و تبدل در بعض اوقات سببش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صیقل و ثقل اسهال و اسهال و اخراجات
 دماغی باشد و اگر در سنگی خفت و در استلا زیادتی مرض و نماید از بخارات معده بود و گاهی کثرت مقام در افتاب بسیار نظر کردن بدان بخیزد باری بسیار روشن براق
 بسبب تحلیل لطیف از روح با صوره موجب غلط آن میگردد و این از تقدم سبب و شوری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سرد و غلبه
 و الا بعد فصد بمسمل بلغم و حب یا راج و حب عشا تنقیه کنند و غرغره منقح دماغ بعمل آرند و کدش و صبر و چند بید تر بپوشند و یا فلفل عوص صبر نموده بدان تعطیس کنند
 و یا عطوس کنند شش شونیزه فلفل زرا و نوبلسان چند بید تر ششک حاقق را بوردن مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس شش خفیل چند بید تر
 هر واحد سه گرم کنند و شست درم عطسه آورند و اگر کدش بیک رنگ برون بنفشه بعد تنقیه سوط کنند بر الیوم است و مجرب کند و کدش کدش شیر در روغن مذکور سه بار به هر طرف
 قبل از طعام شربت زوفا یا زوفا خشک ساییده باشد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شرب بنجین بزوری که در آن صغیر مل کرده باشد عسل یا نیک
 صغیر و یا شرب آب طبع سداب اکل و شرب انستین نیز نافع است و گویند که اگر از این تدبیر زایل نگردد فصد عرقین یا قین یا حجامت قفان یا فلفل قفای یا بوم طیفه و سولان
 لطیف و زرد و تخم مرغ نیم شربت تناول نمایند و بعد بضم نام اندکی شراب کنند بنوشند و ما دست اطراف فلفل بنجین بآب گرم شستنند و بر آنیکه در آن ادویه محله
 چون با و یا ن شربت و با بون و نام و سداب مرزنجوش چوشانیده باشد انکباب نمایند و انکباب بر طبع ملخیزه مفید بود و بوم مکیان دراج و تیمو قوج بر آن فلفل
 و دارچینی و بنجیل و یا بنج و اب با فلفل سفوف قلم و قرفل و دارچینی غذا سازند و الا عشا اطعام با غلبه بخرید با دخال حلتیت و پودینه و خردل و صغیر و طعام نیز نافع است
 و خوردن ترب کذا حروف ملطف بخارات نیت و قبول ابل و تخم سرس چهار درم سوده و در ادویه نمان بنفشه و در بنجین تا سه روز بعمل آرند و نافع شکموری است
 و از اشیا غلیظه و بخار انگیزه مثل مدر من لوبیا و قلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب دارند و گویند که صاحب آن باز خوردن هر مرغ اجتناب نماید که آن
 مورث عشا است و نه هر گاه و قدری و بنفشه کرده و در روز در افتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مرزنجوش مساوی سوده آبیخته سده و در دیگر در افتاب
 داشته بعمل آرند نیز مفید بود و اکتحال مراره بر مخلوط آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشاد و شرب یا ن سوخته برابر گرفته باریک ساییده و چشم کنند و چون و فلفل و وچ
 در جگر بخارند یا کاه زرده ادویه مذکور و یا در فلفل و نمک هندی و نگسبویه و دارچینی سوده بر آن پاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن براید و چشم کنند و آبیکه
 فقع عجیب بنفشه و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان محض و چ می کنند و ادویه را ساییده در آب مذکور آبیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار و خوردن گوشت جگر
 بریان نیز بسیار مفید است تا سه روز متواتر از یاده بعمل آرند و جگر خوش بدستور و اکل دماغ شتر کینه قتال و کدش کدش بلب که از خردل و سلق نیز نافع و اکتحال و تخم فلفل
 و در فلفل و قنبیل مساوی سوده سفید و سوده چالینوس است و کدش اکتحال فلفل نشه باریک سوده سخت سودمند است و خون پرور است که بزرگه اگر گرم و چشم کشند
 و کدش اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل در شانی شغنین و کبک کبوتر گرم گرم و بزرگین و مل و سقصور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مار را بگویند
 یکجور و فلفل و جز و راتنج سرخ و بصل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال آب بادیان و عسل و نوشاد و بصل یا آب پیاز سفید یا آب بچکنی تازه یا آب گند یا بمان
 یا آبیکه در آن پوست بندق هندی سوده باشد و یا مغز کنگ یا زهر و فلفل و یا مکس کجید و یا چند دانه فلفل در شیر زن بطرف مسمی سوده و یا فلفل و یا فلفل در آب
 و برین سپ سوده یا جگر بخاری یا زهر کبک و ششک و مرارید یا سفته یا بول فصد و صلا یس ساییده تا سیاه گردد و یا فلفل و آب جمل کرده یا آب انار شیرین در افتاب گذارند
 تا غلیظ گردد یا زیت کدش خشک کرده ساییده یا زهر زوت بر جگر نیز پاشیده بریان کرده یا زهر زوت و ششی و جلی یا زهر کبک آب بادیان آبیخته یا جگر و باه یا زهر و حوا
 یا خفسا یا سفین قطع کرده میل در آن فرو برده یا کدش غراب یا جگر گری یا عروق الصغر یا بصر طی وقت تولد او گرفته خشک کرده ساییده یا صغیر زیتون بری یا کدش فلفل
 یا عصاره برگ عرب یا شیر عرب یا در فلفل و ششک یا صمد جگر که بر آن وچ و سونیزه سوده پاشیده بریان کرده باشد و یا انما خالص بصل و یا انستین یا آب انار شیرین
 و آب انار ترش و عسل و یا جگر و آب بادیان نیم چودشده شده فلفل و عرقان سوده در آن انداخته چهل روز در افتاب آبیخته باشد یا زهر زوت غزال یا زهری خمر و فلفل
 یا عصاره برگ طر خشق یا آب سرس یا صغیر سوده بصل در بول نیز ساییده یا نمک لاهوری یا در فلفل بخرات ساییده و یا بنجیل بآب سوده یا آب گل سونبی یا آب
 شاخ زهر جبهه بصل آبیخته یا بلبل و در فلفل بشده آبیخته یا کدش فلفل یا فلفل سیاه در زهر مایه روپوتر کرده خشک نموده ساییده یا بلبل یا سیاه یا بنجیل فلفل کوفته یا بنفشه

حب ساخته آب ساییده هر واحد غنیه است و احتمال زهره گر براساحه است و آب اورک چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات الدرم حرم است و صابون سرخ
 مرغ سیاه و جود در آب باز یک سوه که احتمال خوردن یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته بدست و بعل آوردن محل را قلم است و کذا شیان و سخی الاذن مجرب و احتمال شیان
 مرارات درین باب از مجربات حکیم علی است و اگر سوخته مرغ چپیل حکم کر نخو هلدی دار هلدی حکم سنگ پوست بیخ از بند سنگ یعنی بوق که نه بیخته و دیش کو سفند ساییده
 در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بهری شب بمانی بران هر واحد یک توله نبات دو توله شست باسن آب لیمو کاغذی که یک کوه شیان ساخته بکار بردن برای شاد و دیگر
 امر من چشم از بیاض است و در حرم منقول است و اگر آب سداب آب کشنیر مساوی بچوشانند تا بنمایند و سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از شیان یک انگ
 سانج هندی یا میران چینی ایل زرد هر واحد یک دم سر سر ساخته بعل از بند و کل فلفل که در زهره و زرد و دیگر میسازد درین باب از مجربات صاحب محبوبه بقا
 و کل روشنائی و زرد و جرم و احتمال انحراف کنگار و روغن بلسان افیمون یا هم یا بول یا آب گندنا و باطریق شیان جاشیر و اکسیر مرغ و صابون و اگر
 بساق نیز درین باب غنیه است و موصوف اقتناس گوید که این علت بی ترکیبی خون کثر باشد پس اول رگ قیال زنند و بعدا صده چهار و زرد و قیال زنند
 کشانند و تقیید مرغ حب قویا و یا راج و مطبوخ اسطوخودوس سهل الیف علویجان کنند و بعد تقیید طریفل اسطوخودوس حکیم مدوح و جوارش الیعلی بخوراند
 و روشنائی که بر صغیر و شیان مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون فحاش اگر در چشم چکانند عظیم الاثر است و همچنین خون زرد یا بوم و همچنین
 خوردن کباب جگر و زرد و طوطی که از آن بچکد گرفته و در فلفل نمک هندی سوده آتیه چپیل و چشم کشند و در فلفل و روغن را با نیک بورد از سنی سوده و چشم کشیدن
 از مجربات است و لیکن هر روز یک بزنجبیر و ده بقعه بزنند و صاحب طغوی گفته که در شب تاب یک عدد و شنب کشند با برگ فنبول بخورند و یا قطره خون تازه خود
 چشم چکانند و یا تخم های روم و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوائی و چینی و سفوف آن تمام با عرق بادیان از مجربات را قلم است و اگر بسبب جود مجربات بد
 بد مرغ باشد و روغن بنفشه با دام و زینی و گوش چکانند و اندکی کثیر در سر سینه آتیه اند چشم کشند و پند زنده شیر که چهار حله آن روغن گل اومی است و چشم کشند و پند زنده
 تارک سر زنند در روزی است و پنج مرتبه بکزد و زاده و تخم فخر شک نیست ماشه و شربت بد لایقی و همچنین سیب لیمونی علویجان هر یک یک نیم توله و در عرق ابریشم ساده و گز
 هر یک هفت توله بخورند و خدا قلیه و قورمه بزغال بنان یا و مرغ که بر و سفالج در آن افتاده باشد اگر مرص محول باشد هم نافع بود و اگر در ریح البواسیر که بخار
 بد مرغ رفته شکوری پیدا کند وقت شب سر بخار طریخ سلجم دار چند آن عرق بسیار دانه و زنده که نه لحوه پاک سازند که تا زنده شک شود پس وقت حب سیاه و سر زنده
 برابر سوده و چشم کشند و زمانی روز و شب دوازده پانزده مرتبه که در کفنه صحت میشود و گاهی این مرض سبب بسیار بودن در افتاب اندر هوای گرم افتد پس
 آتیه یا بر روز و یا بفر چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سدا گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یک دم نبات چهارم حصه بعل زرد و چشم کشند
 و ایضا سرکه گلاب عرق کاسنی ساخته باشند نافع و اسهرا و رازی گویند که فلفل و درم و در چینی یک درم عروق الصبا فین نیم درم و درم و درم سیاه
 احتمال کردن و ایضا و درم از آن خوردن در از ان عشا عجیب مجرب است و طبری گویند که اگر ترب مع بادیان و در فلفل چوشانیده بران الکباب نمایند شکور و در
 علاج و در اگر بعد تقیید و غرغره و قطیس و پزیز بکند جگر سوخته یک درم و در فلفل حنض صبر سقوی هر واحد یک درم سافج و درم و درم و درم سیاه و در شیان
 به شیان و در افتاب پس طویخ کرده بکزد از زنده خشک شود بعد جدا نموده باز یک ساییده و آب بادیان شربت زرد مسی طلا کرده خشک نمایند بعد از آن کوفته بخت
 احتمال نمایند در یک و شکور و زانل کند و اگر مرض شکل گردد با بونا اعلیل الملک شیخ قیصوم سر زنجوش برگ نام بادیان گرفته سبوس کند یک کف کبیر داخل کرده
 در افتاب چوشانند تا مهر شود بران الکباب نمایند و هرگاه نیکر بماند عشا اش مذکوره تمکید چشم کشند و یک درم و در فلفل و یک درم بادیان ساییده جگر زرد را بر آتش زنند
 هرگاه کف ظاهر شود و دانه مذکور باشد تا که جگر بران گردد بعد از آتش برداشته سو کنند پس دانی مذکور که بران نمیدارد و یک درم سیاه و احتمال نمایند و از
 معجولات ابو عرا بن دوسی بن سیار است که تقیید ساخته بر مرض حب قویا نمایند و بعد حجامت بر ساق کنند و آب سکرین اسپر که احتمال سازند که در اندک
 مدت شکور زایل شود و اگر مرض شوار گردد و حنض محل طوبات و انگار بر شس گرم کرده و شرب مع بادیان بران باشد ده لکن بان بسعد استمال کنند و اسحاق که پیش
 ارتقای بخار سده باشد که با یک کافند و یا با یک میری و یا سفوفیک و خیالات مسطور است بخورند و احتمال روشنائی و شیان مرارات و کذا اهرام چینی و شکور و فلفل

[illegible]

واریج بماند بطور مطبوخ سابق در خیالات نامحتمل نمایند برای خیالات که از آنجا معده باشد از مجربات صاحب نه هاست و گویند که اگر از اجزای مطبوخ
 نشود تقیه بلوغ یا بعد از نضج یا با الیصول و پیریز و ایضا استغراق بصیر و آفتاب و صلیح افندی و تقصیر معده و بصیر و سبیل الطیب و صلیح و آرد جوئی
 و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الما بجا و سفر جل خورشید و فلفل و حصاره حصرم و امثال آن نافع و تقیه معده یا یا راج فیقر و بعد دور و ز استعمال مطبوخ
 تخم کرفس و اینسون و مرا حوز بعد از احتمال تحمل غریزی و تقویت معده بصلیح و اینسون و بادیان و کافور و طریقل و بلبله و مرمری و غیره نیز مفید بود و اگر معده عاشر
 بطبوخ بلبله تقیه و بشربت نار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضا در آده بلغمی قوی با و دیه مذکوره و استعمال حبس یا یا راج فیقر تنها و با طریقل کشنده خربشب
 متواتر سخت سودمند است و غذا گوشت کلبیان با نخود پخته و مصالح گرم خورشید و ساسمه مفید و اگر بیش از یک معده از اینها باشد تقصیر سترغ نمایند و در علاج او بنشیند
 مارا الشیر و خمیر منجدل سفید و گلاب و قصار و زرد و آنچه از حصول خط سودای و شرابین باشد بلغمی نفع سودا و تقیه از سبیل سوز و احب الحقیق و تا که این
 و سوزن لاجورد و حبس و همچون نواح و مانند آن نمایند و هر چه در اینها گدازد است حسب حاجت عمل از مذکور و اگر فائده نشود قطع و داغ شرابین صمدین پروازند و آنچه بسبب است
 شرابین از خون گرم باشد زودی فصد کنند و خون را فکیرند بعد از سهل صفر و منده و طغیان خون که در امراض دینی باقی مذکور شد بکار بند و تقیل غذا نمایند و از گوشت
 و شیرینی پیریزند و آنچه از شکایای طوبت باشد بقی و سهل بلغم و حبس یا یا راج تقیه معده و داغ کنند و مصالح گرم کشنده سازند و کثرت ریاضت مستاده عمل از مذکور
 کثرت شراب طبات و غلطات و خجرات پیریزند و هر طویل جماع و شب خوری ترک نمایند و آنچه از کثرت طوبت بقیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع بطریق
 طوبی مذکور شد و اینها را آنچه از قلت طوبت بقیه باشد علاجش همانست که در باب بقیه خنرق میسی مذکور شد و هر چه در ضعف بصیر میسی خواهد بود بکار بندد

نزول الماء

و این طوبت غریبه است که از سر فرواید و در تقیه بقیه یا درین طوبت بقیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ شباح را بسوی بصیر و خروج نور را بسوی صرات منع کند
 و این طوبت مختلف میباشد و کیفیت بعضی از آنها قابل قیاس و اندوختنی نیستند و اختلاف او در کیفیت چنان بود که اگر نسبت تقیه بسیار باشد تمام
 تقیه بگذرد و بصارت با کمال اطل شود و این قابل قیاس نیست مگر آنکه بطریق اتصاف در مدت یعنی میل مجون آب را بکشند و درین خط است و اگر تقیه اس او کمتر باشد
 یک جهت بند شود و جهت دیگر بکشوف ماند و در صورت آنچه از مریات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه قابل قیاس نیست بود دیده شود و گاهی نصف چیز
 یا بعضی از بنظر آید و باقی دیده نشود مگر در اندام چند و گاهی چنان اتفاق افتد که شیء واحد تمام یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمامه بنظر آید و این از بهر آن باشد
 که هرگاه آنچه در مقابل مسدود افتد هیچ از آن درک نگردد و چون در برابر بکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سده ناقص گاهی افوق و گاهی باطل گاهی گرد و مانند ناله
 واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چه دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حلق وسط تقیه افتد و گرد او از او و جمیع جوانب بکشوف ماند و درین وقت نتوان
 هر شیء دیده شود و در وسط او همچون مدرن یا منکال تخمیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قیاس آن دشوار است و گاهی متوسطی باشد نسبت تقیه که معلوم
 می نماید تقیه را و در یاد و بران نمی باشد و این اولی القیاس و قابل قیاس است و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر قیاس صاف باشد اگر چه تمام
 تقیه او را گیرد لیکن بسبب قیاس دیدن و شنیدن آنرا به جراح و دیگر اعضاء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این تقریبی است و از جهت شکی
 متعلق میگردد و گاهی بزودی از موضع خود مفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعضی او هوای الملو و بعضی او ابیض و بعضی او ابیض و بعضی او ابیض و بعضی او
 ابیض مائل بر قوت و فیروزه و زردی و بعضی او صفر و بعضی او اخضر و اسود بود و قابل تر از اینها هر علاج از جهت لون هوای و ابیض و لوی است و آنچه
 قابل بر قوت و فیروزه باشد که علاج قبول کند و اما بعضی او اخضر و کدر و شدیدا اسود و صفر قابل قیاس نباشد و از احواف غلیظ قسمی است که گاهی بسیار
 صلب میشود و آن را علاج صفت از اقسام او غامضی است و آسمانچونی در حایجی فوری نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قیاس است و قسمی از اقسام آب است که
 آنرا از منشر نامند و آن آب است قریق که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق نمایند و کمال نیاید بطول زمان بلکه صاحب آن شخصیت را میسر گردد و بعضی اوقات زیاد
 و در بعضی اوقات کمتر و قیاس را درین اثری نیست مگر بعد از علاج که گفته شد و قابل قیاس همین اقسام آب برای علاج از جهت قیاس است که هرگاه در میان آن بخت غرضمند

در چشم کشند و هر روز یک بار این عمل نمایند نزول المدا را زایل کند چون آب رقیق شود شیان مرارات و شیان بر روی اکتحال نایل از ترشح غنی سازد و از تالیف شیان
 با دویه عظیم النفع اینست که قوتیای کرمانی بازوی نزول اس هر یک در دم سرد و جیلا قلیا قلطه طار سوخته سفیدار بن غان بمقتضای خاکس که ان هر واحد یک درم
 و نیم خوب میباشد تا شل غبار گردد و هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطوبت بر روی نایل کنند و بر اطراف غلات مرطوبت نمایند و گفته که این سر جلیل النفع است چنانچه چنانچه
 را نزول المدا عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال گذشت و وجهه کمالین اتفاق بران داشتند که علاجش بمقتضای نیست مریضه از ان می ترسید
 پس بگفته من چهار راه بر اکتحال کل نکوز مرطوبت نمود و مرض او زایل شد و بهر وجه که در ولین کل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج چتر چشم کشید المرطوبت باشد خوب است
 و اکتحال هر دو افعی اصل مرشته از معمولات حکیم محمود است و اگر آب بادیان ترست شغال اصل صاف ده شغال زهر کبک یک شغال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نمید
 تا غلیظ شود پس چهار بند روز نزول و قوتیای چهار شاگرد حکیم موصوف قول است محمد زکریا گوید که زهر گاو و یکدود و سرکه که بر آتش زهر بگذرانند و یکدود طبعیت
 اندازند تا حل شود پس یکدود روغن لمسان اخل کرده بگذرانند که غلیظ شود پس شیان ساخته استعمال نمایند که عجب الاثر و مجرب است و بیاض و انتشار را نیز فایده تمام
 دارد و در وجه ترکیب تحلیل حلیت بادیان مساوی اصل مرشته بقدر فندق هر صبح خوردن نیز از ممرات خود شعله انطالی گفته که در ابتدا اسهالت به تناوب الراج
 و خارج قیون دوا المسک همچون هر مسن اکتحال بصبر و داغ خوس بر پیشین زمان داغ خفان بصل و کحل که در بیاض گذشت باب پیاز و ترب نافع است و برای باز کردن
 مثل نیست که به بصل مشک و روایه محلول و کحل فووس چیزی نیست و عارض مزاج از روایه و سرکه و شیان سوخته کل ساخته در چشم کشند که خاصیت عظیم و مرطوبت آب
 و تحلیل آنچه نازل شده سید را اگر رقیق و صافی باشد صاحب تر و صیج و صافی گویند که در ابتدا نزول و نفع بطبع بادیان سودمند و در پنجویه اصل است
 مقشر نیکو فیه هر واحد در دم با گفته ده درم و تقیه بدن داغ بمحبا اراج با قویا و تقیه بزوره خود مع قرطم و بعد تقیه استعمال خرخره بهار العسل و ایا راج فطر
 و بر نیز از اطعمه بار و طبع غیره اکتحال شیان فایده و اکتحال سده آب شل شیان مرارات و با سلیقون نمایند و اگر مراره بزرگ بود در دم شمل یک شغال
 فرعون نیم درم سبکینج کنیم درم سخی کرده در آفتاب خشک نمایند و آب بادیان بنر یا سداب ترش یا سداب ساخته بگلای حل کرده در چشم بکشانند و ابتدا نزول المدا نافع
 و آنچه بصبر را تر کنند و منع نزول نماید و از ان میرسان و تقیه داغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بمحبا ایا رجات و طبوبات و تناول آب بادیان آب سداب ایا رجات
 و طبیب داغ فلفل و طبیب امیران و طبیب عروق الصفر و آب باور و و اکل حلیت و ترک سکر و شیان و تخمه و جوامع و اگر توتیا ساید به سداب و آب بادیان بنر تر کرده خشک نموده
 و تحلیل فلفل و در فلفل امیران هر واحد شل شریان و داخل کرده آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای همت و بر منع نزول المدا سودمند است و گاهی
 یکبار مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا همت نفع این بطبع و دهند اسطوخودوس بادیان کوه و در پنجویه هر یک داشته الی
 مقشر کچکس پوست پنج بادیان هر یک هفت ماش قنطاریون قیق انیسون هر یک چهار ماش و بر شش سه توله اخیر در چهارده و غیره بنفشه گفته که جلی هر یک توله
 مالیده صاف نموده و قنداشور بای مرغ و کبک و گنجور به بنان شکار تا یک هفته بعد حصول نفع جهت تقیه داغ و وقت آخر شب بمحبا قویا یا اراج و بنفشه و بنیانر داشته
 بعرق کوه فرو برد و صبح و طبیب مذکور برگ سنا کنیم توله بلید سیاه سه توله ترب سفید و یون خطانی هر یک نداشته از تحلیل سداب خیا شنیتر بنجین هر یک هفت توله
 روغن یا دود هفت داشته اسافه نموده دهند و بجای آب بروق کوه و بادیان قناعت و زرد و وقت دوم هر خود آب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند صبح با
 مطبوخ اسطوخودوس و در پنجویه بادیان هر یک نداشته اصل السون هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حوت نداشته و یا تودیرین یا کونوجا باشد
 بهر روشند و همین فطرس چهار اصل کنند و روزنامه تقیه بمحبا همت مبر کنند و این بر قوی سودمند که آب بنایت رقیق و صاف و نود در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه
 شده باشد سود نمی دهد و یا که تقیه داغ بکرات و مرارات نمایند و فضل آنست که در هر هفته ایا راج فطر یا ایا رجات یا سداب نفع و بعد حصول تقیه تمام شش
 رطوبات اشیا می سودد و طبع و حلیه مانند شیان مرارات و با سلیقون و چشم کشند و اگر صلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال سید کادی نمایند و بهر روشند که در ابتدا
 بعد تقیه بر شریان صافین کنند و داغ با برین دهند و بگذرانند که بنفشه شود و یک توله و قنطاریون و سداب یا لایه و اگر درین فشار یکیم بنفشه و کچکس نیز از بنفشه و کچکس یا اراج
 و قنطاریون شش داغ مثل اطراف غلات همچون مزاج خوراند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قیون چنین نمایند که مزاج مرضی نگردد پس اگر از

سر روز گذشته بعمل امیخته تابست و چهار روز و چهار شبی سوده تا چهار روز و عصا فراسیون تنه یا بر نه و جباری امیخته و زهره کلنگ آب چغندر
و برگه زرد خشک امیخته و فربون که بهترین ادویه نزول است و در آب طبعی که کم و فو تنج و فراسیون حل کرده و آب سداب با کمال امیخته و خاکستر سرطان اند
در آب کاه پورده و حنا در ظرف خاص امیخته و زهره تیس جلی بلبلدی خشک کرده ساییده آب بادیان سرشته شیان ساخته و کما ذریوس و نطفه سفید
و شیر انجیر دشتی و عصا برگه امیخته و جده بعضی مرارات امیخته و دماغ خلط و زعفران فلفل سیاه و شکامیخته و اشک بشلک امیخته و بعد از آن
و خندوز به جلی بسل نیت امیخته و یازهره و خوس سیاه بدستور امیخته و یازهره و خوس و یازهره و آب چغندر و آب پیچال باز بر وزن سوسن چغندر اگر در چشم و برگ گرس
خشک ساییده و در حنا امیخته بر سر بنگار و در واحد نافع نزول الماء نوشته اند و بخمخمل ادویه پهنند اگر زهره گوی سفید در آب لیموکی غلیظی که حل کرده باریک نموده
نگهدارند و وقت صبح قدی در چشم کشند نافع نزول بود و زهره بنگوت و در جزو افیون که جزو آب ساییده شیان ساخته و چشم کشیدن در ابتدای نزول نافع است
و کذا بچکر گوش آدمی و انگور ساسوی در شهد سوده اکتال نمودن اگر نیتا تهرت و دوام که سفید پوست بلبل از زهره هر یک مثلاً یک بچکر بریان پنج تا یک باب
ساییده شیان سازند و در سایه خشک نموده اند چشم کشند نزول از یاد شدند و اندک امیخته حلیت تری سنگ بصری و قویای سبز بچکر بریان هر یک چهارم
و ادویه که از آب جرجت سخن کنند و شیان ساخته بشیر عورت ساییده و چشم کشیدن نافع نزول آب است و افزون شدن نمیدهد و اکتال تخم تر علی مسل ساییده
و کذا بنوشاد سوده و کذا زهره کلنگ نیم وزن و غسل امیخته نیز بقول اهل مینا نافع است و ایضا شیب بانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند و بگاه که داخته شود و در
دران غرس کنند چون تمام آب خشک شود از آتش برداشته بسایند و قدری گرفته آب حل کرده میل و چشم کشند و اگر چشم طلا کنند که در ابتدای مرض کوز نافع و سوسن
از بعضی مجربین پهنست و غذا صاحب این مرض باغدی خشک چون شک بکتی و مورخ و قلیه خشک مطبوخ و مشویه و کمان خشک کار و مانند آن نمایند و در طعام
دار صبی و حوت و حلیت و زنجبیل و سداب بادیان تر و آب کاه و غسل داخل کنند و بعد غذا چشمتش مبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و اما کن از شر آب
منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر نزول الماء از استغراغات قویه و غذای غلیظه و صیاح و حرکات صغیره و جماع بجهت خوف نزول آب اجتناب
و اگر بجای آب با غسل عادت کنند بنیابت مفید شود و واجب است که صاحب از استلای طعام و آب بسیار شراب شیر و کثرت جماع و حمام متصل و غیره یاد
و درین حذر کنند و بر خوردن طعام نیم روز اقتصار نمایند و از نایب تازه و نمکسود و فواکه و قبول طبع و حوضات و امراق و لحم غلیظه مثل بقر و ماهوش و میشت و دیگر
مفطحات و بجزرت مثل عدس و کزب گوشت نمکسود و بادنجان و نمکسود و بصل کرکث و لبنیات و پنیر که سرد و امور محدث نزلات و قوا تر فسد و حجامت قوی اجتناب دارند
و اگر در صبح آن که مرض و کثیر الهم باشد و احتیاج بقصد لازم دانند بقصد اجابت دهند و نزول الماء که از صدام شدید حادث شده باشد اولاً علاج
صدام نمایند و بعد از آن بعلج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضرب بر سر تنه یا بر سر و تقطیع سده است و قرح درین فائده نمی بخشد اما قلنا
اقوال بعض حذاق شیخ میفرماید که بایارج فیکر و ریناب جلیل النفع است و کذا لک حبه سب انچه دران ادویه مثل قنطاریون و منار واقع شود و از جمله ادویه
قویه اکتال بکنج هم حلیت غریب سفید بکریه هم غسل شست قوطیست انچه بسیار محرب است سرخ طایف محرق و جسل و چشم کشیدن شیان و مطبوخات
و جمیع مرارات مذکوره است و قویتر از آن شیان مرارات و استانی و ایضا کحل و میا لوسن کحل مراره و اسطخا و دودای اریبا سوس آب از یانه شیان و زهره
و شیان سارون و محمون است و روغن بلسان دران نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع است بکیر نذر زهره و زهره گاو و جوان سیح البدن و در ظرفی قریب
ده روز تا دو هفته بگذارند بعد از آن مراره و اسطخا بری و روغن بلسان هر واحد و درم خوب با هم حل کرده اکتال نمایند و ایضا بکیر نذر خرق و بجزو
و حلیت بکیر و سبکینچ باز زهره شیان ساخته و چشم کشند و ایضا از خرق سفید بجزو و فلفل نیم جزو و اشق نک جزو و بعد از آن شیان ساخته استعمال نمایند
و هم ادوی فیسردی را دریم از نطفه کل که در نزول الماء عارض شد و خود علاج آن با غراغات و اختیار بر پهنه و تعلیل غذا و اجتناب از شور با و مرطبات و اقتصار
بر شویات و غذایا و استعمال کمال مطبوخ محله بایا نیز در این معادله و در فی الواقع در ابتدا نزول الماء تدبیر نگو نفعی بخشد حکیم حلی گوید که بعضی اکتال دارند
که بعد از آن نافع است و سوسن و زهره و زهره گاو و جوان سیح و آب کاه و اسطخا و دودای اریبا سوس آب از یانه شیان و زهره

و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شی که این غنی دیده نشود یا از سافتی که بصرا لم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خلل کند چنانچه
چیزی بزرگ را خرد و بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس باجماع اسباب کلیه این مرض بر شش نوع است
یعنی آنکه سه مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود و از پوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا سانج یا بخاری استصاعد از بدن معده خاصه
یا بروت مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در جمیع حاره و دوق و فراط و سهال و جود و استسقا عارض شود و آنکه
سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در وجه دماغ یا در بدن مقدم افتد و یا از نرسیده عارض گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا پوست
که عارض شود و محبت امراض و حرکات مغز بدنی و نفسانی و استفرغات مغز و سقوط قوت تحجف مادی افتد سووم آنکه از مخرج رخص ریح حاصل قوت باصره باشد که
ریقین یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و وقت ریح اکثر از سووم و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظیر قرض آفتاب آتش مانند آن از مشرق تا
عارض شود و گاهی اجتماع مغز و ریح بسوی احتقان محلل مودی گردد و او را السبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و از این قبیل است انچه از طول مقام و درایت
و بر آمدن از آن بر شش دفعه حادث گردد و کثافت و غلظت ریح یا از سووم و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید احتقان که مودی بر رقیق ریح نگردد و گاهی سبب قسا
و غلظت خلطی بود و قلت ریح گاهی در محل خلقت بود و گاهی بسبب شدت بدین و کثرت استفرغات خصوصاً حماسه جماع و بیداری مغز و اندکی یا بسبب قلیل التغذیه
مثل قید و سدس و کرب یا بداج و غیر آن یا در و چیزهای شدید یا حراره در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصه در صحرا چنانچه مسافر را در
گرمی قوی کسی را که در حمام امالات مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعقب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن غم و سهر و بیخف معده یا که
و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و محسوسات امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد و عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصیرت بسبب طبقات چشم باشد و آن
اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات فائز بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در پوست است چنانچه بسبب نفس طبقه بود و یا از مزاج ریحی باشد و آن اکثر
بواسطه احتباس بخار در آن یا اختلال فصل طوبی بآن یا عروض حفا و دبیر و تشسف و تحشف و خصوصاً بعنیه و قرینه بود و یا از فساد سطح طبقه بود و یا قروح ظاهر
یا خفی یا عیاسات در کثیرین یا اشفاق او یا رنگ غریب بر اقل طبقه چنانچه در ریحان از زردی قرینه یا در طرفه از سرخی یا اسلخ رنگ طبعی مانند آنکه عنیده عارض شود
و یا رقت طبقه بسبب عروض تا کل یا بسبب نبات خشک بر آن چنانچه در طرفه یا انتفاع و غلظت عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از زورم یا تشنج عنکبوتیه باشد آنچه بسبب تیره
و منغذ عارض شود و یا از تضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الما افتد و اسباب این هر سه بقصول علمه مذکور شد و هیچ آنکه بسبب طوبات
چشم باشد و این یا از غلظت یا رقت جلایه بود و یا از تغییر رنگ او بخلاف غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغروا باشد و سبب غلظت و رقت جلایه سیلان طوبات عظمی
سوداوی بود و دماغ و قدری انصباب آن بر جلایه باشد و سبب تغییر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لزج و قابض و حریت یا بسبب
که از بطون دماغ بسوی عصبه محفوظه برزد و اولی سبب خشونت و جلایه پیدا شود و سبب کبر جلایه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغروا ضعف قوت
یا شدت تحلیل از حرارت و دبیر غالب بود و یا از کبر و صغروا غلظت و رقت رطوبت بیضیه یا که درت آن باشد و سبب کبر و قصور و رضم طوبت جلایه بود و حتی که
فصول اکثر کثرت پذیرد و یا از دقتی ماده وارد بر آن بود و سبب صغروا انصباب چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او و بنگام قرح و مانند آن بود و یا غلبه حرارت
یا سووم بر آن یا بر جلایه و سبب غلظت او یا خالفت ماده منغلظه بود و یا کیفیت غالبه مثل بر مجر و حرارت عاقله یا کثایت بسوی ازین جهت نسبت
بمواعظ یا کثایت مخالط بود و یا تحریل حرارت لیرین سبب که درت آن که احتمال طوبات و اخلاط غیر شفاف او شود و آن یا از غلظت بود یا سوداوی بریدن یا سودا
تدبیر در اکثر شش باشد و گاهی کثرت جماعت موجب تکرر بیضیه میگردد و حضرت زحاحیه مصر از جهت حضرت از غلظت بر باشد که بسبب ابر او غذای غیر معتدل

[illegible]

بر جلدی تمام و از اعتدال برگرداندن ششم آنکه از انصاف محضه می باشد و این باید از منقطه عصبیه سبب یوست یا رطوبت و یا از ورم سبب هوا حار باشد
و یا از انهمک او سبب ضرر به منقطه شدیدی که بسبب عارض شود و طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حالت طبیعی
تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ و دقت تغییر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الما موجود باشد سببش نزول بود و اگر ثقبه که در وقت
محسوس شود پسند که پیش ازین اکثر صوم یا فطر استغراغات یا اکثر سفر و گراما و ملاقات غبار و اعاضا اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آمار نزول الما
و انشمار باشد و دقت خلط چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیه سودا خلط چشم قوت پذیرد و سببش یوست و کدورت جلیدیه بود
و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده پاشی سیاه متحرک حرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظریه آسمان نسبت بگلر سیمین سوی زمین صاف و روشن نماید
و ایضا وجود علامات غلبه سودا و خواه سودا بر کل و شرب خواه تقدم فطر جماع یافته شود سببش کدورت و خلط رطوبت بفضیه باشد و اگر ثقبه بحالت طبیعی نماید رنگ
و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید پیش از آن چشم با طرفه باشد و اگر پرده ظفرو یا اتساع عروق سیل یا اثر قریب را معلوم شود سبب و همان مضمون
و اگر طبقه قریق نماید سببش تا کل او باشد و اگر حفات و تقشف و طبقه محسوس گردد سبب و یوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند بر و خام دیده شود
و صاحب آن شیا اچنان بیند که گویا در و خان یا ضباب اند سببش خلط قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حلوه یا استغراغات
مجهفه یا ملازمت اکمال شدیه تحلیل مثل کلهای سیاض و ظفرو یا ششی در افتاب یا قریب آتش مغموم گردد سببش یوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه یا مال لسیه
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرق نماید و هم شیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا زرق بیند سببش تغییر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبه خلطی از اخلاط اربعه
بر جلدی باشد پس اگر غلبه یغم است همه اشیا سفید بپند و اگر خون است سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سودا است سیاه و اگر سودا مخلوط بلیغم است آسمان خنجر و در
خواب نیز چنین بیند و بحسب اتساع اخلاط غیر آنها از اوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از لرزش سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از فیه
و چه برای چپ راست خوب می بینند یا نه و در بصیر احتیاج و چشم خلط گاهی کم و گاهی بیش ضعف بصیر و اشیا خرد و یا بزرگ و گران و الهم در چشم میشود و یا نه اگر گویا که از
قریب بهتر محسوس میگردد و با وجود آن نظریه اشیا می روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح با صبر و یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک نقصان بر
حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصیر در روز نسبت بسبب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه از سودا و زنج
بدان باشد علامات آن وجود بود و آنچه از ضعف اعصاب باشد بکثرت ریح و نفخ و ضعف هضم و سزال بدن ضیق عروق آن و آنچه از ضعف غده غده بود و آنچه از
نزله و ضعف حواس یافت شود و آثار رقت روح را شدت تضییع از شعاع و روشنی قوی مفرق بصیر و قلت تقریر از جوع و افندی یا بسبب درینجا و صلاح نظر در روشنی
ضعیف و در شب در رستگاه در روز برای لازم بود پس آنچه از سبب بادی باشد بتقدم آن آنچه از سودا و زنج حار بود و وجود علامات آن دریافت گردد و آنچه از
که از عنبیه نسبت بقرنیه همان می نماید پیش فطر و کثرت روح با صبر بود و این علت را بیوانی فوقیا سیدس ناست و در جی صورت علامات سودا و زنج حار و رطوبت کدورت
نیز دریافت نمایند و ایضا فطر روح با جودت البصار در روشنی قوی و در روز و در رستگاه ضعیف و در شب در رستگاه قوت تضییع شعاع و ثقبه کرمی
و زیادتى آن بسوی و با غده غلیظه پس آنچه از سبب بادی بود بتقدم آن آنچه از سودی مزاج بود و علامات آن آنچه از کثرت فضول اخضر باشد بکثرت رطوبت و ثقبه چشم
در یافت گردد و اما کدورت روح را روت فضائی حدقه که در ظلم و در اکثر بادی خیالات تمهیه یا شعریه و مانند آن انتفاع بدانچه مصفی و مرقق خون باشد و تضییع ریه
خون غلیظه کند مثل حدس قدیم لازم بود و تغییر رنگ روح را مشاهده لون حادث در حدقه و تلمون مزیات بدان رنگ مشاهده سودا و زنج حار اگر بعضی اجزای او را
اقت رسد و ظهور علامات غلبه ماده که آنرا لیلان لون باشد لازم بود و اگر لرزش گویا که بر است و چه نسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم
بافک شده و بگردید و رطوبه عنبیه یا ضباب باشد و اگر گویا که با وجود ضعف بصارت در بصیر احتیاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخورد یا چیزی چشم را سبب
و بصارت در حالت گسنگی در روشنی آفتاب در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و بنگام شب قوت می پذیرد و پیش تشخیص عنبیه بود و اگر لرزش
که از ریه و این در روشنی بود و در شبی در حدقه معلوم میشود و قبل از آن موعده عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه و خشونت محضه مجوده باشد و اگر گویا که مایه زرد

مفسول سردم و تخمیل نیم درم پس در دو درم سرگین سه سمار یک درم مرورید یا سفته و ثلث درم سایید و پنج روز چشم کشند و بعد
 در روز شیان مهرات و باز پنج روز کحل نکور کحل اند و همچنین تا مرض اکل گردد و کدر و غلط بضمیه را نافع است و آنچه به ابتداء نزول الما مفید است حسب حالت
 کحل اند و اینها اگر غلط بطوبیت بضمیه بسبب مادی و غلط باشد ساجد به سقراغ آن ماده بمثل ابارج لو غاذیا و حب قوفا یا کنند و همچنین بخی که از غار لقیون و غلغل
 و حجازنی و مانند آن ساخته باشند بعد از آن لطافات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سنجبین بزوری و غصلی و پنجبیین اسطوخودوس و کتخا ابرار و شنیایا
 و امثال آن را بچسب مزاج حار یا بس باشد تعدیل کنند و اما الشعیروا یا سنجبین نفع ظاهر است و آنچه از برد محمد باشد لطافات حار و مذکور که کفایت باشد
 و آنجا که طوبیت فضلی یا افراط جماع باعث تکرر طوبیت بضمیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصرو آنکه از بسوست باشد استنباط نمایند و ایضا در تکرر
 جلیدیه و بضمیه که از بسبب جنات باشد تطبیب مزاج با غذای مرطبه مثل سفید اجات از لحوم جدی و با قلا و اکار عجدی و اطراف او مطبوخ بشیفته و شیرین
 و جو زایا محمول از خشکاش میوه کند که در آن لحم جدی صغاری و پخته گیان انداخته باشند و گوشت بز خاله و ماش و شکر و با کمال شکر مطبوخ بار وغن با دانه
 و اسفناخ و ملوخی و آشامیدن شرب مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر یا شیر و خرفه و ماء القرق و مانند آن شرب ماء الشعیروا و شیر خرو و سوط و روغن بنفشه و کدو
 و نیلوفر و شیر و خرقان نمایند و بشیرینجور از پیچیدگی وقت خواب بر سر نهاد و کنند و در آب صبیحه شکر آب اگر قه قدری سفیدی بضمیه رقیق و اندک
 روغن بنفشه در آن داخل کرده بچکانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن بپویند و نطولات و اعلیه و مروحات مرطبه بکار برند و چنانچه
 که بر صبح چشم و اشک او در صلا در چشم کتخا کنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قوی جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان باشد تطبیب تبرید آن نمایند
 به تناول ماء الشعیروا شربت خشکاش یا آب انارین آشامیدن شیر و تخم خیارین که و شیر و خرفه و شیرینجور و نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیرینجور
 ووشیده یا شکر و سوط بشیر و خرقان بار وغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلبان قطنونای رقیق و شیر و خرقان تعاد و دخول حمام آب شیرین نیکم و ایضا آنچه
 اکثر جماع بود و لا جرم مفسول طباشیر هر یک کاشه سوده و در آنوشه و روی ساده یا لولی هفت باشد و آنشورق طلیک حد پیچیده یا شربت سید شربت یا قوت علویان
 هر یک و تولد و گلاب عرق کپوره و عرق عنبر هر یک چار تولد با صافه تخم فرخ شک یا شربت هفت ماشه بنوشند و همچون لبوب صغیر یا خیمه و در آن دین و کتخا سقراغ و شکر
 بروغن بادام ایخته از مجربات است و غذا مقوی و ماخ خورند مثل قلیه و قورمه بز خاله و قلیه زکسی بنان خشکار و دماغ همه حیوانات پرنده و چرند که بروغن مادی و گاؤ
 پخته باشند و ایضا ضعف بصرا مشغول جلیدیه تنقیه دماغ باشیای توسط الحارة مثل افسنتین و کل سرخ و صطک و صبر کنند پس غرغره ببری و بنفشه و مانند آن کنند
 و بهر تعدیل مزاج و از آله مشغول اخذیه موافقه معتدله مثل فروج و تیم و در وراج و زردی بضمیه تبرید است و مانند آن اختیار کنند و بعد روغن بنفشه و شیر و خرقان بپویند
 در این چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از زیاضت و حرکت معین و جماع منع کنند.

علاج ضعف بصرا و ضعف طبع و حرارت غریزی ازین قسم شش افتد هر چند که این علاج است که بکوت عدم از دیاد و غلط البقا اگر ممکن باشد اول تنقیه دماغ کنند و بعد بکوت
 برای جلائی چشم مثل شل شل و کف دریا و بیل زرد و مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سر و قونیای کرمانی و کل غریزی و کل الجواهر علویان مانند آن استعمال نمایند
 و اگر تشنید مزاج دماغ مطلوب باشد با دمان حاره و موارات سوط نمایند و آن اسراف در آن سیرا که اسعاط بموارات حتی المقدور جائز نیست استعمال موارات سوطا
 سوده مرطبه اصلا بکار نبرند که بر حاسه و تبلید او و تولید طوبیت فاسد بمقدم دماغ و دشمنای میکند اگر چه در دماغ حرارت و بسبب دریا بند چه این بسبب ارتفاع بخارات
 از معده بسوی واس میباشند و مزاج دماغ شیخ الطبع بار و بود و استقام و ریختن آب نیکم بر سر بمقدار معتدل مشامخ نافع بود و تقبول شیخ از او و بجدیه برای شش
 و کسیکه ضعف بصرا از جماع و مانند آن باشد این است که قوتیا بعد حاجت لبسان و روغن لبسان یا ده ازان آمیزند و در شرباب بقدر حاجت بسیاریند
 و بر دارند از طلاؤس گوید که در ضعف بصرا شش شانه نمودن در روی سر بر و چند مرتبه و همچنین بالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از
 طعام و پنجبیین غصلی و تطهیر استعمال غار خردل مفید است و ترک جماع بالمره و سایر ریاضات بدنیه و نفسانی و ترک استغراغات و نظر نمودن بسوی
 اشیا در وقت خواب و غفل نمودن بهوای معتدل و اندیشه لطیف و تدبیر و تفوق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات و تأخیر نکر حافط بصارت مالمی است

و صلیح و دوی طنین باشد و از جیشتر ضربه و صد مرتبه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ است و تهوری را بعد از تله بچرخشی چشم متوقف شد و تشنگی و بیج نبوده و سوده با طریقی کشنیزی سرشته غرانیده بالایش گاو زبان جو شانه نبات داخل کرده داده شد از تصادفات نفاس رخ باخود بصارت بحال آمد و بطلان بصیرت در جای تاریک عارض شود اگر سبب بدن موضع تاریک تاریک مانده طویل نمیدان بسوی روشنی باشد پیش غلظ نور با صراحت گفت بخارلت و رطوبات باشد و با غلظت و کدر رطوبت بضمیه از اجتماع فضول اگر سبب فقر بیرون آمدن در ریشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در آن نشسته باشد پیش انتشار نور و رقت آن بود و علاج آن آنکه سبب بطلان بصیرت عصبه از ماده غلیظه لاجرم در تجویف عصبه باشد تدبیر بصری ماده بلغم و استفعال ملطفات منقحه شده است مثل گند عسل یا آب گرم یا آب بادای آنشامیدن بچشمین بزروری یا فصلی یا شربت اسطوخودوس یا آب زایلجه استفرغ آن بمسمل بلغم و حب یارچ و یا حب قو قایا و یا حب هب یا حب شبیار یا ایا رجات کبار و فومود و نو هر یک سه دم اندون تخم کرفس هر یک چهار دم سبکی اسطوخودوس هر یک چهار دم مویز منقی هست و پنجم درم انجیر سفید و ده درم جو شانه صاف کرده و تخمین پاک کرده است درم مایه با زبانه صاف نموده صدم درم از ان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ یک گرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بنوشند و غرضه یارچ خفیه محلول در آب گرم و سوط مذکور در سبب و اکتال یا نجو باعث لطیف و جلا و تطهیر گردد و شل و غن بلسان که در آن زهر و شیطا مل نموده باشند و اکتال یا راجینی و ملعل سفید و انچه در علاج ضعف بصیرت بکار برند و قبول سلانی در سده عصبه مایه با استفرغ باقی شمع از باب ضعف بصیرت که سبب آن رطوبت ضایعه باشد تدبیر نیز به قسم مذکور ضعف بصیرت به تنفر از رطوبات و استعمال منقحات غرائز چای رطوبات و احتساب از فواکه رطبه اقتصاد بر قلیا و اکتال منقحات مانند با سلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول نمون و اگر سده عصبه از درم باشد از انطباق آن سبب استرنا یا پوست یا درم علاجش و ضعف بصیرت و بطلان بصیرت در جای تاریک بود اگر سبب غلظت و کدر نور و سواد بضمیه باشد کمال لطیف مثل با سلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و چشم کشنده و اغذیه صا لاجید الکیوس یا راجینی و صغر بخورند و یا راج خفیه تقویه کنند و مرز و بخش مسدود بوند و فطولات ملطفه عمل آرند و دیگر به ملطف از اغذیه و معاجین غیر مذکور که در علاج اول ضعف بصیرت است انچه سوا ی قلع و زوال الما مذکور شد حسب حاجت بکار بندد اگر بر این از تاریکی روشنی و فقه سبب باشد روشنی آفتاب نبینند بلکه با چشم بنگون بروی آویزند و در جایی که بسیار تاریک نه روشن باشد بنشانند و طلوع کلان از اسر بگوشه بویان برآورد نمایند و بران نظر کنند از چشم نزدیک آزند و هر چند باریکین کنند و دام آب یک گرم بر سر زنند و قوی غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و صبح جماع بر سر زنند و هر چه در ضعف بصیرت و دام نظر بسوی آفتاب گذشت انچه در قزو و اید بکار بندد با جمله علاج اقسام این مرض شکل است انچه از سواد بضمیه بود و کستر علاج چند بود لیکن شیاف مرارات با سلیقون چشم کشنده و معاجین اغذیه ملطفه و هندو حکیم علی بنو لیس که یکی را از خدام من ضعف بصیرت اندک پدید آمد حتی که بصیرت او بکل اکتال شد پس علاج او به تطهیر راج و دماغ از اغذیه لندی چرت و فتن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و استعمال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصیرت او بکل اکتال شد

بخش بغض عین از شعل

بخش بغض عین از شعل و براد جرم میداند و بقول جزی اهتمام بجانست نزد تجدید بسوی بصیرت و زو بعضی مرضی است مولودی که سبب قوت قرینه و عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه و اصل خلقت بصارت در شعل و روشنی ضعیف شود و در سایه ابرو و عنبه غروب قوی گردد و این را علاج است لیکن برای تقویت چشم و خان و غن نش در چشم کشنده و می تواند که قلت بیضیه و خلقت از اسباب و عارض شود و محدث بخش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصیرت است با جمله بطلان خون بصیرت و کله راجه و نان تا بخوراند و اغذیه ملطفه مثل لجم حلال و پنجه مرغ فریه دهند و انچه مسکن مدت بخوری باشند آب نارین با شکر و لعاب بز طوطا با جلا و شیر و تخم فروغ نافع بود و کله تیر به سر بندل هر دو رطوبت و سوط ملطفه قبول بر و چون کاهو و کشنیز و خرفه سفید است و کافور درین باشد یا النفع است از اغذیه حریفه و ملطفه و شکر کینه و حلای حلی و از حرکت و محوم و حرانی قصب جماع کثیر احتساب نمایند و نزد اکثر اطبا بخش ضعف بصیرت با تری پاک که آن دلیل غلبه طبیعت است و علاجش تقویت بدن و دفع غلظت از رطوبات فضل مسمل حب یارچ و استعمال اغذیه حریفه و جود به تقویت چشم و تحف طوب گوشتا هندو و سر صغای قمر برگ و پنجه و کله تیر و خرفه در چشم کشنده و استعمال کمال چای مثل شنائی و کل جری و با سلیقون اگر در زمان آن نیز مفید بود و سبب بخش از شعل یعنی غرض چشم از روشنی است و در وقت این غلظتی بر آید که یک روز با طوطا و جلا و تطهیر و جلا و تطهیر

برای بطلان بینایی ماده شیان احمر پس استعمال کنند با محلول اگر از غلبه خون باشد فصد و حجامت مفید و تعلیم طبیعت مطبوع و پاکد هر چه در علاج موقوفه گشت عمل از نو اگر غلبه
سفر باشد تقویه مطبوع بلیله و قرض بنفشه و غیره که در علاج یرقان مین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد مطبوع افیمون یا ماراجید و سفوف سودا و جبران که در
علاج ضعف بصر از کدر رطوبت بفضیله گشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تقویه بمسوم بلغم و حب یا برنج و حب قویا و ایا برنج قویا یا کندن و هر چه در علاج
ضعف بصر بارند و کور شد بکار برند و بعد از تقویه در سایر اقسام اصلاح مزاج باشد و باغذیه مناسبه معصومه هر مزاج غالب بر بدن و احوال محله ماده باقی و مخدرات
و شوقات و نطولات و آب زرات استعمال نمایند و ایضا استعمال ادویه مقوی چشم و ادویه ماده مثل تقطیر گلاب سماق و صغیرا و دم و گاهی استعمال عصاره کاه و زعفران
و تقویه بدان میکنند و احوال شیان غلبه بلغم و سودا و انکسار حام در سوداوی نافع است و در صورت زرق لونی دیدن اشیای از رقی علاج زرق چشم نمایند
اعتبار ضعف بصر که تشنج و تقلص طبقه عکسبویه حادث شود اگر سبب تشنج یا بس بود احوال پوست مرگ گرد و درین صورت بهر ترتیب بدن هر چه در علاج
ضعف بصر میسر گشت بعمل آرند و شیر و خرقان روغن بنفشه و روغن کدو در مین بچکانند و بر مطبوع ادویه بلغم چون شیر و بنفشه و برگ خطی و برگ خبازی و برگ کدو
و برگ کهنه و عصاره الزاوی و عالم انکباب کنند و شیان امض از مرقی نافع است و آنجا که علامات تشنج استکلائی معلوم شود تدبیرش تقویه بایارجات و غراغره و استعمال
احوال مدینه نمایند بهر طوریکه در علاج ضعف بصر رطوبتی گشت و تشنج بصر که سبب ضعف و ورم و انهتاک عصبه مجوف باشد اگر سبب ضعف رطوبت باشد علاجش
مثل علاج ضعف بصر رطوبتی نمایند و اگر سببش یوست باشد هر چه در علاج ضعف بصر میسر گشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باخارج خون از طریق
و عروق باقی در اسرار ملحق بصد فین اسهال مطبوع بلیله و تسکین مزاج چشم بچکانند شیان ابض افیونی در اب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بضره
و مایشا آب جی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارو باشد تقویه بحسب خلط غالب و نظول چشم و کمید آن با سیکه دران حلقه چو شانیده باشند و گلابی که دران اندک
زخرفران حل نموده در انتها و انکباب بجار آبیکه دران با بوند و اکلیل الملک خطمی چو شانیده باشند و احوال خلل رطوبت مانند ورم و جند بید تر و شارب سوده و
و بهتک عصبه علاج است آنجا که ضعف بصر از ورم طبقه عکسبویه افتد علاج او از تقویه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از مقدمه و ماغ و ضعف
و خشونت قرینه و آثار قروح و طول رمد و ادایع مین طرفه و ظفره و بیاض سبل ضعیف و اتساع و نزول المار و خیالات و حول و محو و دیگر امراض چشم و غیر آن با
علاج هر یک هاست که فصل هر و امده شود و آنجا که رطوبت بضره باشد علامت او در خیالات و علاجهش در اتساع گشت و آنجا که جلوس و تبا
و سل العین و از یرقان چشم و زرق و قمر افتد علاج هر یک طبقه مذکور خواهد

بطلان بصر


یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه غرض شود تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گشت و بالا بجمال این است که سواهی اسباب بطلان
وماغ و غیره که در بحث مذکور شد درین مرض یا آفت محوطه طبقات یا سبب رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لا علاج است و یا اجزای چشم در ظاهر ظاهر باشند لیکن
غیر ظاهر اجزای چشم دیگر آنها رسیده باشد درین صورت اگر تقویه صحیح بود و دران سده مائی باشد و یا در نیجاسه نبوده بلکه در عصبه مجوف و از شتی واقف در جوف آن یا از انطباق
لو سبب یوست یا استرخایا ورم ضاعطفی و غصه یا و غصلات او یا مانع ضعفه عارض قدم و ماغ و یا از انهتاک و انخرق عصبه باشد و یا از زوال علیدیه از محاذات تقیه
و یا از فساد از جلدید و یا از انسداد و تشنج سبب غلبه رطوبت بران باشد و یا غلبه یوست مجمع و مستحصف آن در این را علقو با گویند و لا علاج است و در نیجاست چشم خف
شملایا باشد و اما اگر تقیه سلیم نبود یا سبب سیدن اتساع او تا تحلیل یا سبب نهایت تنگی و ضیق او باشد با محله طریق تشخیص علاج اسباب کوره هاست
که در ضعف بصر سطو شد و بطلان بصر باضراوان سرخی چشم و حرارت و تقل در مقدمه و ماغ نشان ورم حار عصبه است و باقل و قلت حرارت و وج و رنگ چشم سفید
و دلیل ورم بارو بود پس اگر نقل شد و چشم بسیار رطوبت رنگ خاص باشد ماده رطوبت یعنی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن باطل گردد و یا سوداوی بود و اگر
بعقب برسد یا اسقط که بر سر رسد و لا محظومین بهر سده بعد از آن فرو رفتگی و بطلان مین شود و از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر نقل دفعه ثانیه شود و عصبه باشد و ایضا
استخوان مدینه چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بیند اگر اتساع و تقیه جمع نمیدانند که سده است اگر یا فساد بصر و ضعف آن ضرر در سایر اجزای چشم

[illegible]

و آن جبارت است از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و همین فرق میکنند در بین مردم و در قاتی که از انصباب غلبه ملتهج باشد که در آن سیلان اشک نمایان شود و سببش انصباب صفراوی تحلیل است بر طبقه شبکیه و دفع او بمسوی جلیدید پس ترشح او بر سائر طبقات چشم صلح است و انصباب صفاقیال نمایند اگر خون غالب باشد و سهل صفاقیال کنند و با باین مطبوع بلبله بلبلین طبع نمایند پوست بلبله زرد و درم او کو بخاراسی عدد عذاب مثل او سپستان یک کف ترشندی است درم بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم گرم کشمش تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد پانزده درم جو شانه صاف نموده گیرند از آن عدد درم و شکر طرز هفت درم داخل کرده یک گرم بنوشند و بعد تسقیه شیاف ابیض و شیر و ختران یا سفیدی میضیصل کرده در چشم چکانند و اسپغول در آب کاسنی و سفیدی میضی و روغن گل بر دم زده در چشم چکانند و اگر ده بنوبند و طباشیر مروارید هر واحد دو درم تو تویای کرانی بسد هر یک یک نیم درم صمغ عربی یک درم آب انار میخوش ساییده خشک کنند و باز ساییده شیر و ختران یا شیر خرقه و داخل کرده خشک کنند و بسایند و آب انار میخوش یک مرتبه دیگر و بشیر الاغ نیز تر بنوشانی بر ورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند و بهتر گوشت زرد پس نرم سوخته و باقی بطریق زرد و یا بمیل در چشم کشند و اگر ریان اشک ازل نشود برگ کاسنی مدقوق شحم انار صروب یا پغول و سفیدی میضی و روغن گل بر چشم نهند و خاستر سرطان بگری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر یا ریس خشک کرده جنض هندی هر واحد دو درم نارسک و ثلث درم ساییده اکحال نمایند و اگر ازین هم فایده نشود و بگفته کشوش خطمی خمازی هر یک درم یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصبی الراعی حی العالم هر یک درم یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سیوس گندم چو یکا فته هر یک درم یک کف کبیر عدس کوفته و کف جباران یک کف کبیر حله را با سرکه در افتا بر سر ته بپزند که مهر شود و بر آن انکباب نمایند و چشم بکشایند و در اصل و شربت بر شکر چین و تعدیل صفر اوزاج نمایند و اگر قارور و کسح باشد شرب ماء الشیر و تخمین بهترین اشیا است و غذا اگر تب نباشد ملجج جدی مخصوص و چون مرغ بزر یا ج و کماک یا بل صفا و ضراحی بسر که جو شانه ساییده سازند و اگر تب باشد مز و رات حمل از سرکه و شکر و نان تخمین دهند و گویند که بعد تسکین جدت و لذت داده برای تحلیل باقی بر بخار مطبوع بنفشه و خطمی یا نود و اکل الملک انکباب نمایند و آب شیرین نیم گرم تخم کنند و بر سر نیند و صاحب گل گوید که هرگاه صفت در چشم فقط باشد و سالی سالی در حاتم اخل کنند که آنکه تکرار و نینی چکانند و آبیکه در آن فستقین و می جو شانه تخمین جل کرده باشند غرغره نمایند بعد کلاب و قدری سرکه در چشم چکانند و یا شیاف ابیض قطره کنند بعد از آن برو و صمغ و بعد کمال غفران در چشم چکانند

هرگاه این مرض و اعم نماید بر اعضا و این علت از جنس اختلاف حادث در اعضاست و سبب اختلاف و اعم چشم یا اجتماع بکرات است
زیر اغشیه و صفقات و مصلحات و منع انحرافات را از نفوذ علاج آنچه در خدمت علاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد از تنقیه و پیریزی و تدبیر مصلح
تجسس بکیرم قرنفل و مایه این نفل در اطفال هر واحد و دو انگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک ساییده از بار چغندر انیده با مصلحی که کرده اختلاص نمایند

یعنی در بیماری یک فرکان گوشت چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی کشته شدن او را مگر دو دل و حجر و عقده و شرناق و برده و شمشیر و گوشه و گلوله
و سحر و قروح و ناکل و عقده و غلو و آفاسی و فوری و خشونت و حمله و قرب سلطان و استخراج دین و شتر و انصاف و جبین و قبا ارجان غلط اجنان و هیچ اجنان و نقل جنات
و اشتغال جن و حضرت و کودت جفن و اکثر طرف و نقل و مقام و اعتمادا به اباب و شعر زانو مغلب و انصاف اشعار و بیاض ایداب و عرب و قد و بعضی رنج
و افتاح و بواب التین و نیز در امراض جن نوشت اند و در پنج فصل آمد و انتفاع به فصل آمد و بواب التین و فصل گفته مذکور شد و بدانند که هرگاه برای امراض جن
و انتفاع و بواب التین

یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و ماده آن خون صفر است و در آن حج مانند روج و دل اعضا می گیرد و در قبول احمد ملی شود و بزرگ صنوبر می کشد آن جنین
خراجات است و ماده آن خون مخلوط بطریقت غلیظه است علاج قصه در وقتیه بمسمل صفر یا بطبیخ فواکه نمایند و در تطهیف غذا گوشت و طعم شرب ترک نمایند و ششم
در شب و روز چند بار آب گرم بشویند و بر آن نطون سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیان احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفر است یافته شود اما چه خون
با سفیدی بنضیه بران گذارند و یا شیان ابض طلا کنند و بعد موم روغن نهند و در آخر نطون یا طبخ اکلیل الملک یا بونو و روغن بنفشه و روغن گندم باندکی زعفران
و چون غمخ گردد و علاج قروح نمایند و اگر گشته شود  آخیلون بران گذارند و چون زوال و تشنگی گردد و بقرص قطع کنند و بگذارند تا یک ساعت خون از آن براید و خود بخورد
بند گرد و والادرم یا آفتی دیگر در چشم هم رسد پس در صفر بران پشند و تقبول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل گل خرم و شوق محلول در آب کشنی تازه طلا کنند و دیگر
یک کند موم و روغن گل صفا نمایند و الک صلب باشد شش خشخه نرم سوده بروغن بنفشه بنفشه صفا کنند و چون بطول انجامد بشکافند و اگر در داخل پلک باشد بعد بر آمدن آن نرم زرد
بنفشه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد روج در روغن بنفشه بپایه روز بران بچکانند و روز دوم هم رسد و سوده و تقبول بعضی علاج که گذروده است

[illegible]

عقدہ

و آن غرضی است سخت که در پیکر بالا حادث گردد و بیش از سبب طبیعت غلیظ سوداوی است از سر و تخریب و اعتدال آن درین محل علاج آب گرم بریزند و موم و عنبر بر آن نهند و لعاب جلد و تخم گمان است حال نماید و بعد حصول الینیت به تحلیل مرم و خلیون و غیره او به محل صدمات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند صلحه از موضع خود باستانی حرکت نماید و زیر جلد و دو غائر نباشد از خارج شکافته براند و اگر غائر بود پیک از داخل برگردانید و بشکافند و بر آورند و بعد شکاف زیر و شکاف بر آور آب و بر موضع شوق بچکانند و اگر عقده صلب باشد سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید و شکافتن آن خطر است بدستور بداخلیون العبد و قلیون تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و از آن تعرض گردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد با دخانی نماید و در آن مسروق منتشر باشد ایضا با واد و یا حاد تعرض شوند بلکه در اندک است تنقیذ داغ از سودا کرده باشند باز آب صبیغ نمشاند و از غایه غلیظ بر سبز نمایند و اضمه و اطلیه محل را و سوداوی بکار

ششما

یعنی او طبع آن یادیست نرم از ماده شحمی لزج که در پلک بالا اهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گران میگذرد و مانند سترخی میباشند حرکت آن به بالا دشوار میگردد و ماده آن چسبیده و غیر متحرک بوده بخلاف سلع و غدد و سبیش اخصاب بطوبت غلیظه است بمسوی پلک اکثر بصنیای مغلوبین صاحبان کثیر السعه و در دوزله و زکام و در بلاد جنوبی فصل ریح عارض میشود و این مرض غیر مخوف است که در وقت حوائض عینین دوام تری چشم و سیلان اشک و عرقش

بگیرند که سرخ را تیغ دم الاخوین غر زوت سفید را نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان مکرر و زعفران مع جزویو مذحبتی نصف جزو اوقیاب انگنار هر واحد ثلث جزو بار یک ساییده آمیزند و بشیر غر و سفیدی بهیضه تیغ سرشته شیان کوچه کسانند اگر از آن در و ریسازند جائز است

شعیره

و آن مرغی است صلب طولانی بشکل دانه جو که بر کنار دانه پلک و یا در باطن آن جلوت گردد و ماده او قریب ماده بده است لیکن بطوبت آن کمتر و اقرب بدیوت بود و ازین سیلان می باید و هرگاه با آن حرارت باشد احتمال بسود اویت می نماید و زو بعضی ماده آن اکثر دمی بود و گاهی با مل سوداویت و قبول بعضی ماده او غلیظ محترق و میوه است و بیشتر ازین بایسته و کول را و در فصل خریف و یا در بایسته بهم میرسد و آن مرغی است سلیم قسمی از شعیره است که اگر اوس گویند و آن بشیر شبیه شعیره میباشد لیکن سرخ رنگ نرم بود و جلوت شعیره که صلب مقدور رنگ آن بمرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خوری طعام و افراط در کمال ظاهر میگردد و برگشتگی زانی طویل و کلبه باب گرم زایل میشود و ماده این بیشتر خون خاص باشد و تحت کبر بشیر که در بندی آنز اگر گاهی و گوی می گویند از همین قبیل باشد و علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال تقیید بدن و داغ بطریق فواکح افتیمون و یا بیهندی و یا بروج و حب توقایا و حب ایتیمون آینه نمانند و غر و حبس مزاج و وقت بکار بردن و تعلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشای بخور و اطعمه غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه در آن دو یا سه حله چوشانیده باشند آبکباب اند و اکثر بجام رونده و آبکباب فطولی نمایند و در ابتدا بصبر و خضض مایشتا و گل زنی آب کاسنی طلا کنند و یا جود و از تنزی خطای آب غلبه تازه یا آب کشنی بنظر طلا سازند و یا خسته مرغ را بروغن گل سرشته ضما کنند و زو زایل رسوت گیر و بایسته آب کوکبا طلا کردن که داسوم گرم کرده نهادن یا شمش شق کرده بیک گرم گذاشتن یا خمر و کلان در آب سود طلا کردن یا ریو جینی یکا شنبه پس آنگند و نگس چهار سرخ خسته خرا که در در آب ساییده طلا کردن بعد از ظهور نفخ زغال کشته دیوار خام باندک زعفران در آب ساییده ضما نمودن و اگر سرعت نفخ مطلوب باشد فطرل رد چوب آب ساییده و یا حلیت بیکر حل کرده بیکر طلا ساختن و خانه زو طلا کردن برای اگر گاهی معمول است با بچه شعیره و بعد از ابتدا بیکر گرم میل فرموده بشیر و یا شمش و بکینج در سر که در روغن گل ضما کنند یا خمر و یا خلیون یا زعفران در آب تر کرده یا سسل سرشته ضما نمایند و یا سیه بران گردانند و یا از جوه و زهره با جری که در اخته آینه ضما کنند و فطرل که در برده گشت سفید شناسند و ضما و شک سوسار و یا صمغ عربی بسر که در بوق نیم دم می دهد و دم نیم آینه ضما یا بخیر شرب حلی بخته تا مراد شود و ساییده میوه افروده و یا از جوه عرض یا بخیر بنوعی و یا شمش و سیه بسر که حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده و یا آل از آب بآب بکینج صام و یا از زو زعفران گلاب حل نموده و یا فطرل و قیق آب و دوده و یا آرد گندم آب و حسل خسته و قنه اضاف کرده نیز نافع شعیره است و اگر از فطرل و قیق و صمغ عربی مساوی شیان ساخته اول شعیره را میل خاریده ضما نمایند و نیز سفید بود و طلا بسکینج در آب یا سر که حل کرده و کما و پیوه که اخته یا با جوه و قنه یا بیکر گرم یا نان گرم کمر بتبدیل یکی بعد دیگری و گندم خاییده و ماش خاییده بسقن بکلبه بزیت و یا بی که در آن بکس انداخته و در آفتاب گشته باشند تا آنکه تغییر و گدازند و یا مالیدن بکس که سر او در زوده باشند و نیز مالیدن بکس که بر روی خون و رشان یعنی کوب بر صحرانی و خون شغین که در ضما و قنه بکبر و که در آن پوره ربع جزو یا سدس جزو داخل کرده باشند آب یا سر که سرشته و طلا ایاریا سوس که در برده گشت و مرهم و یا خلیون هر واحد نافع است و بچیدن طلا بموم سرخ و روغن که اخته و نگس سر بریده بساییده آینه خسته بسقن آب یا سر که گرم و کلبه بدان یا ضما و موم مزاج سرشته و یا بخیر بنوعی یا صبر گلاب حل کرده یا نان محلول بسر که و یا بخیر شک قنه شرب آینه می شود است و کذا خاریدن بکس شیان حمر حاد و خمر سفید و یا خلیون گوید که اگر بشیر بخیر بکس بخورشانند و نان بیده و قدری قنه آینه ضما کنند شعیره را تحلیل کنند اگر در چشم و سر که می باشد بعد از فصد و اسهال تقیید بدن و داغ بشیان مایشتا و گل زنی آب کاسنی طلا سازند و یا مایشتا و مرصاف و خضض آب کاسنی یا آب کشنی تازه که احتمال نمایند و یا بایسته در آن جوش سرشته باشند و کلبه نمایند و اعتسالت چمن بدان کنند و بعد زو شعیره بهر دم قبول جود و بیکر و مرهم و یا سر که قیوت چشم و شند و آن احتمال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و بکاف یا بمقرض قطع کنند و کساعت بگذارند که خون از آن براید پس بر وجهی بر آن بپاشند و بر وجهی از جوی حرج و تعدیل بصیحت بسکینجین یا با ماء القرع یا با ماء الفو که و حلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره و موم یا کوبیده بسر که در روغن گل سرشته چشم میگردانند و بکاف یا بمقرض قطع کنند و کساعت بگذارند که خون از آن براید پس بر وجهی بر آن بپاشند و بر وجهی از جوی حرج و تعدیل بصیحت بسکینجین یا با ماء القرع یا با ماء الفو که و حلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره و موم یا کوبیده بسر که در روغن گل سرشته چشم

الی پیدا شود علاج در نمایند و قعدیل مزاج بدن کت نه خصوصاً که آن الم سبب بط و قطع بهر سید باشد و اگر از رنگاری ورم مانع باشد احتمال تبریک و طبع لطیف
غذا نمایند مثل دروات و شوربای چونه مرغ و چون مزاج باعتدال آید صوم سوخته و آتششای سوخته کنند و زخمبیل مساوی نرم میسایند بحر پیخته با زخم سوخته و کجا
نمایند یا بر اجیان این ضحاک کنند چنین گوید که شیره اگر از آن فر صاشد با دویه اصلاح یا دونه آبن اگر کرم زائد بود با دویه صاده مانند زنگار و کبریت اشال آن علاج کنند

توفه اجیان

و آن گوشت زائرم است که بیشتر باطن جنین سفلی و گاهی بعضی اعلی و گاهی بندت بالای جنین از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه قوت باشد و باختر چشم
و بیخ بود و تان خون فاسد محترق است و بسیار که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه رنگ آن نیز رنگ توت بود و بیخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف ماده آن از
همه طرف با محاط با سودا و یا صفر و سودا و این نیز مثل شیره بیشتر با احباب مزاج با سبب کبول و در غریف و بلایان یا سبب می باشد و آن فحش میست علاج
فصل فیما بین عرق چهار در سال حلق و ناست پس در ساقین نمایند و مسهل سودا و حب اقیمه آن هند و اسمال بقصر غنچه و طبع ملید و غار یقوتی حسب طبع
نیز سفید گفته اند و از اغذیه خمره و حاره اجتناب کنند و سفوف کشنیر مرغ بکار نماند پس شکر و گردیا و توتیا یا آبن بخارند و در و زنده و شیا و احمران گذارند و اگر
بالکل زایل نشود و شیا فالت کال و دویه صاده مثل شیان خضر و روشنائی و لک نمایند و یا زنگار و شب یاقانی و شکار و نوشادر بر بقایای توفه گذارند و هنگام استعمال
دوای حاد چشم را بجزیر بر نمایند تا سیاه و سفید شدن توفه و دای حامل را رند و بعد و ساعت از استعمال دوی صاده و دوا کرده چشم را چند مرتبه بشویند و بعد
زوال آن در و رات و شیا فالت نیست کرم در قروح جنین آید استعمال نمایند و با جملہ علاج آن علاج جرب قوی است و علاج آبن بهتر و اسلم است از استعمال دوی
صاده پس اگر زوال آن شکلی گردد و بنقاش گرفته اند و قراض قطع نمایند و در و زهر سران بپاشند و بعد از آن شیان و حمر و خضوف و طبع ملید و کجا برند و توفه که بالای جنین باشد
استعمال نمایند و اولی حکم آن محدود است اگر استعمال و از آن کال و دویه که آتیه سال آن نمایند و اگر از آن بقیه ماند باز دوی نماید و بعد از قطع بر آن آب نکره و زهر خاسیه
بکجا شعله زدن زهره و بعضی مرغ و زخم کجا خمر و خاک کنند و زهر رنگ شست آید اگر استعمال نکنند و بعد از قطع دویه صاده و زنگار و شب یاقانی استعمال کنند و یا زهر زنگار و توتیا و کجا

تالیس جنین

و آن اجسام مستدیر سبب است که در پنج پاک و سائر بدن پیدا میشود و سببش با غلیظ سودای لطیفی است و گاهی سودای دومی و زهر بعضی سبب آن بود و غلیظی
و با سودای است پس اگر آن سفیدی بود و طبعی است اگر آنل سیاهی باشد و سودای و توفه لول طی برآمده بلند تر از اقرنی گویند و غلیظ پنج زهر سمی نامند و مانند که
توفه لول بزرگ در جنین حادث میگردد و مزاج آنرا فاسد گردانند و غذا را که بر آن در گرد و طبیعت خود تحویل سازد و بدان سبب تالیس سیاه میسرود و چون آن توفه لول و یا قطع زایل
بانی تالیس نیز طرز و شکل و علاج تحقیق بدن و مانع از غلط فال و اصلاح غذا نمایند و در دوی زیت بقوت هر روز بتکرار مالند و صاحب توفه گوید که مالیدن کرم طبیب قوت چند مرتبه
جرب بر آن است و توفه لول که دوده با کرم شریکه یا کراز جرب طایع نامند و دوا مستعدین بر غنچه غنچه نافع است که تاشویدن جنین لطیف گندم و صاده و سببش با شیا فالت خمر و با جملہ
هر دو اینکه همان تلخی قبض باشد نافع بوده و طلای بوره و زرنج و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر دو که بجز و شوق بیخ جز و کوفه سیخه تاب سرشته توفه زهرین دویه است و اگر زایل نشود
تالیس از زهر سیخه گرفته بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس با آن تیز آرد قطع نمایند و کمان تا ساسای خون از آن بر آید پس مزاج دوم الا خون بر آن پاشند و یا پنبه بکند
بر و خون گاوانک ده گذارند تا باز خود نکند و اگر قرحه گرد و مملات قروح علاج کنند

سبب جنین

و آن در بیست از جنس نکره و پاک و غیر آن حادث میگردد و بر آن شای مثل غلیظ جدا از جلد و لحم پیدا شد و با آن صبی نمیداشد و بقول بعضی سبب آن بود و سبب آن بود
که از اخلاط محصور در اخشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است یکی از جبهه شریک و دیگری از شریک و سببش با شیا فالت خمر و صیدیه و سبب آن بود و غلیظ
بلغمی است اگر سیاه غلیظ بود و شریک بهر سبب و اگر از آن غلیظ تر باشد شریک و اگر کال غلیظ و سودا ویت بود و حیدر فرق در بلغم و خراجات دیگر آنست که در خراجا
وجیب باشد و حرکت نمیکند و بر جلد بخلاف سبب چون سبب که گذارند از چیزی شریک بهر سبب و کما فی ذلک و سببش با شیا فالت خمر و صیدیه و سبب آن بود و از باز خود نماید

و هرگاه حرارت وحدت پیدا شود با احتمال شادنج منقول استلکین نموده بشیاف الحارین بخارند و در واغیر کار برند و بتدریج احرار و اشتغال کنند یعنی بقول جالینوس است تمام
ادویه حاده بمقدار عظم مرض باشد و احتمال آنرا نشاید که بحد تنقیه بقصد کسول و اورم هم نرسد و گویند که احتمال سنبل رویی و یا شب عبس اینخیزه و یا کلزیت که تنویر
تنهای سنبل چندی در او رخ بگل و یا تو بال نخاس و یا قلندیس محرق و مسحق بسفیدی بخیسه آیسخته و یا دواخان و یا خردل سوده بآب آیسخته و یا باسلطیون یا اسکر که خضر و چ آب
و یا بخار صید و یا عصا در حصر و یا اشق و یا زرد البعد و یا زنگار مخلوط با دوخه شونت اجمان که مقوی فعل آنراست و یا گل سرخ و یا دواخان زرف و یا صدف و در او پد سوخته
و قطیع نشاسته مخلول در شیر و خرباسفیدی بخیسه و یا صغ عربی و گلاب حل کرده و یا دوا و ام قطیع شیر و خربان هر واحد فاعل شونت اجمان فاعل آنراست و اگر یا شونت گرمی
مفرط باشد و قرح پیدا کند ادویه باره لینه که در قروح حین مذکور شد استعمال نمایند و بعضی شونت را بسل د لک می نمایند و این بنگام حرارت قوی جایز نبود و بعضی آنرا
بشادنج حک میکنند و بعضی به غرض تسکین میوزاشند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایالاتی حکم جن چسپان یا یک خون فاسد از آن براید و شونت
تحلیل یابد و باید که اشهد و نشاسته و شیاف ایض و امثال آن استعمال نمایند که از جهت تسدید موجب فرو شونت میگردد

حکومت اجماعی

و آن خارش است که در باطن یک یا بیشه در ریاق اعظم و قریب بدان گاهی در راق مهر و گاهی در تمام یک بهم میرسد و با سرخی و جری سیلان باشد که شور باشد و با آن خشونت معتدبه و شور متفرج و منشق شود و بخلاف جرب سببش رطوبت ملح بعد قیست خواه از خلط حار باشد خواه از غرار و بقول عالمینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود و منافع اغذیه و خوردن توابع ملوحات و کواخ و قبول حاره و مانند آن علاج انچه در حرکت العین گذشت بکار برند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته و روغن گل بر پاک ضماو کنند بقیضه شحم از ترش نیز ضعیف است و ما زوید و سیاه ضماو کردن نیز ضعیف و قوی ترنج بادمان مرطوب کنند و اگر کفایت نکند عدد منقش شکل سرخ سماق شحم نان ترنج شحم نان پخته و شیان سماق یا برو حصر یا تو تیا می بی باب حصر و آب سماق امکان سازند و چشم را پاک بیک در آن گل سرخ و عدد منقش شده باشند بشویند و شستن و فکبیه بابا گم نیز نافع است اگر فائده نشود قصد سرد کنند و بعد از آن قصد گرم پیشانی کشایند و مسهل و حبلا و ج و توقایا و ایوانج و قوی طبع و لیله و دشا هتره و دیامار و اجین بحسب خلط غالب بادویه لائق آن مکرر دهند بعده امکان معشله سلیقون کل غریزی و در شنائی امکان سازند و زنگار مخلوط با کمال و فلفل و قلع طار و زنجبیل و سبب و مسکه و مخلوط با آب هر و انده جالبی معده و نافع حکه جرب است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغال و حلزون نان گندم صاف و قیل و بنجیر و سوز و مانند آن تطیب مزاج بدهد و حمام باب بگیرم و مر و خات بادمان شیرین شل و من کل و بنفشه و قطولات بر سر و اثر بر طبع مسکن اند و وحدت ماده درین باب سودمند است و اگر با حکه رطوبت باشد و دمای از سطراطین یا اسطوطین نافع بود و قبول روفس قطور سرکه مغز و ج باب فربل حکه است و امکان آن بنوس محرق خسو و کذا اخلاص کذا که اندر رکذا صبر و کذا آب پیاز و شل و تو تیا می کرانی و کذا و خان بطیم یا مایسعد یا قطران یا زفت یا کندر قیطن هر واحد ضعیف و کذا آکمیخ و کذا فیکه و آب یک لطل سماق یکا و قیچ و چاشنی شده باشد تر کرده و کذا تو تیا می کرانی و دود مرطوبه زرد صبره و طری فلفل و فلفل مایه از زرد چوب هر واحد یکدم مثل غبار یا سیاه از پارچه گندانه یا سیاه چرم هفت روز و دوی داشته بعده امکان نمودن نافع حکه ناقین است و محال بنوس گوید که هرگاه ادویه موضعی قبل قصد و تنقیه مسهل استعمال نمایند و چشم و وج و ضرر آن باعث آن نهیست

جرب الاجفان

و آن جنونتی است که در باطن پلک بالا با خارش و بخور بهر سبب و رطوبت رویه مالک بخور قیید هست حاصل از خون جاری داخله عروق که در بالا با خارش خارش اندک است و مانند پس خشونت مع وجع و فعل پلک بهر سبب و پلک سرخ گردد پس این اعراض نیا دتی پذیرند و متفرق شود و بعد از آن بخور صغیر صلب پیدا شود و عند اشتداد اشفاق و جگر و تورم و بعد تنقیه و کثرت اشک و سوز مزاج و مانع از اسباب است و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین رد بود و آن چهار نوع است اول اسهله ناسه و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و مسحه می باشد و از رد است بخار و دخان شمس بعد از آن در مطا بهر سبب که در او از اجمال رضی در پیر سوس و در تبیری اعیان تنقیه خط و دیگر بخار از خط و اجمالی است سفر اغ و دادن و ای خلاف مستوجب قوانین مثلاً استعمال سردات کثیر که بدان سبب قدری از مضمول غلیظه کشیده با کیفیت عرفیه انداخته و غیر شامی

و اشغال شتره گردد بعد تنقیه بدن سر و زخم بر پهن حافظ مزاج و قوت شیان وینج و احمر لب و این معجزه را آب باوایان سوده اگر احتمال کنند وجع گردن و شیان این معجزه را شیان نام کرده برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالدینوس گفته که برادر وی سلاق اندکی از مبروات مسکن جدت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و غارش نائل شود و اشک منقطع گردد پس بخار منی احتمال نمایند و آنچه در انتقار رموی اشغال بر یاد بکار برند و کمر محام روند و آب گرم بکین کنند و هرگاه شتره سلاق احتمال شیان لادن نیز مفید نیست احتیاج بن ثابت و این الدوله گویند که سلاق از رطوبت لادن و رقیه بهم میرسد و فصد در آن جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب منع نماید و برود صرم و احمر لب احتمال کنند و در سلاق فزونی فصد و فاقین و حمایت ساقین جائز داشته اند گویند که هر چه بحرب و جحان نافع سلاق را مفید است

استرخای مزمن

یعنی سستی و لا یقین جفن اعلی از ان جهت دشواری برداشتن او به بالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک یا تابع ریه یا لقوه یا فالج یا قطع و حامل پلک شد و نیز بعضی استرخای مزمن فی الحقیقت مزمن است که عارض عضله جبهه گردد و گفته اند که استرخای مزمن یک طرفه است که سستی میگرد و عضله اطراف آن به جهت سستی پلک چنان کنند که اگر فصد مزمن در آن صورت یا فصد یا اتصال مرگ گردد و سببش همان باشد و الا از غلبه رطوبت بر جفن بود و فصد مزمن استرخای مزمن را طبیبان برین گوایند که علاج بعد فصد بسبب بلغم و حبس یا راجع تنقیه نمایند و بطریقی یا با راجع خوراند و غرغره و عطوسات تنقیه بعمل آرند و بعد تنقیه او مت لطیف صغیر درین علت فصد ششند و صبر و افاقه و بعضی مزمنی بر عطران آب و بر پلک پیشانی ضام نمایند و فصد دیگر توابع و بعضی محضات مثل مکی و ماز و و میثا و رسوت و آس مفید بود بعد کحل که از شش پانی و میثا و ماز و و ساق و دیگر وسعات ساخته باشند احتمال کنند و گویند که احتمال بهمان پنج شالی و دو خان پنج صغیر و صغیر و اقلیمیا و شبیه و صمد نافع استرخای مزمن است از اشیا مطبوع نمایند و تطیف تدبیر کنند و اگر استرخای مزمن در یک طرفه یا در دو طرفه چشم باشد مبادرت با علاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخای مزمن ماند و ماضی از فصد نباشد باید که فصد در دو طرفه منخرین کنند و ضامند کور نمایند و یا دار چینی بکدرم پوست بیرون بسته و جواز الشتره و احد نیم درم شحم انار و درم کوفه پنجه یکسجدرم آب بچوشانند تا که اختگر و صاف نخوده ادویه مذکور در آن حل نمایند و اندکی اسپنچل و روغن گل در آن آشفته و با قاعه ملایمه بر سر پلک سستی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک با عتدال آورد احتمال نمایند و از آن فصد و مثل با قاعه و مانند آن و دیگر مغزات احتراز کنند و علاج استرخای مزمن لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع و تر معامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابعصار نماید و علاج دیگر نائل نشود و قدیمی پلک با قطع نمایند و بعد و فتن بر آن موضع فرو برد و مضر را بکلی بپاشند و بر آن قاعه کاغذ بچسباند و از عطوبات بریزند و نایستند

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج است بحدیکه یکدیگر بکلی گشاید و منطبق نگردد و اندکی منقبض گردد و جفن اعلی و منقلب گردد و جفن سفلی با جماعه نوعی مست هر یک از افق منش یا خاص یک پلک بود و یا عام هر دو باشد یکی آنکه پلک کو تا گردید بحدیکه سفیدی چشم را بپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت عطش یا سوء خیاطت این چنین چشم را ازین میانه بحدیکه چشم صاحب آن بچشمش گوش و گویند که این بیشتر در جفن سفلی میباشد بحدیکه جفاوت آن این را شتره یا حقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن سفلی نامند و این یا جمعی بود یا عرضی بسبب طبعی نقصان ماده لطیفه است که از آن تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای هر دو عضله است و یا از تشنج عضله شیان و آن یا بحدیکه رفتن جزوی از اجزای جفن یا بسبب حک روی یا قرحه اکاله و بسبب استرخای عضل یا انصباب مزاج و رقیه یا رده رطوبت بسبب عرضی عضل از غای آن یا عرضی تفرق اتصال در عرض آن یا قرحه حده از ماده رطوبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد و بسبب تراکم غبار در آن و فتن آنکه بعضی سفیدی را بپوشد و این هم انقلاب جفن نامند و بسبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بحدیکه استرخای عضله سطحه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن سفلی منطبق نگردد و این یا از غده یا سلعه یا ثلث لول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا است و یا تشنج عارض جفن زوال قرحه هر سه و گاهی این تشنج عضله سطحه جفن میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز علت ماده لطیفه است و عرضی آن فتن جزوی از اجزای حسن یا بسبب چسبیدن مژگه و یا آن کو تا گردانیدن طول آن یا بسبب غلبه بیس برین و این اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از نوع تشنجی موضعی بر نصف

مگر بعد از عمل مجدد در و صفر پاشند و آب زیره و چشم چکانند و فاده نماده بر بندند و صبح بکشانند پس اگر ورم حادث شود بعمل ج را بر در و از نمد و الاشیاء و غیره
در چشم کشند و در و صفر پاشند و اصلاح مزاج و استغراق بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی بیک بقیعی یا بسیار چشم یا هر دو گاه بیک دیگر تمام یا وسط آن یا نزدیک یکی از دو قوی می چسبد و سبب آن قروح عین یا جفن مست بواسطه طول انطباق بیک
در آن یا خطای کمال نزد لفظه قبل خواه که شط طفره خواه که جرب نماند آن که زیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا رمد نیست از منطه صا و لئاع کمال
ستل خون حداثه استخرهای مصلحات و اصلاح در اجفان که از داغ چشم نرود و یا مرقع گردد و به غیر از بدن بسوی چشم بگشاید این مرض بندرت معلودی بود پس اولاً حال تقدم
وقتی که در بطن بطن یا نظیر و از بعضی چیزند که اگر ام از این که اقرار نماید بپیش همان باشد و الا اگر صورت سر حالتها پیشانی معلوم شود و یا آن صلاح و تدبیر در سر باشد پیش
تجدید نفع و از داغ بود و اگر حال احساس المی در عده یک یا یک یا مرق یا صمد یا رحم و غیره و یا قیامت کنند اگر و عضوی خللی بگوید بپیش از قیامت از همان جنم باشد
علاج اگر بدن متلی بود و مانعی نباشد فیه حال نمایند و محسب خط غالب عمل کنند و تعدیل مزاج بدن و چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضا اگر سبب
تجلب ماده از داغ باشد فیه سر و کشانند و اگر سبب دیگر اعضا باشد فیه کمال یا با سلیق کنند و استغراق را من جمیع بدن نمایند و بعد از تقیه تبدیل مزاج باقی مرض
ببروات و اکتال نمایند بشیانی که از اقلیم یا قوی توتیای کرمانی منضول و سفید بقلی منضول و سر و اصفهانی محرق منضول و قلعی محرق منضول کنند از سر یک دوم
و اما الاخرین افیون هر واحد یک درم از زروت در بر شیر فر کنیز و درم کوفه پنجه آب با دیان سرشته شیان ساخته باشند و در زروت غیر در بر جال نیست چه در زروت
حقی است که باعث قروح و خراش چشم و عین بر التصاق میگردد و چون آنرا بشیر برده نمایند حدت آن زایل میشود و بعد از آن اگر وضعی در بیک کشاده باشند و آن
میل انداخته بود و بیک جدا نمایند و شیان ابغض را با اکتال کنند و عصا را ماسینا و محضض و صبر و صاف بر موضع علت طلا سازند و شیر و خزان غیر از آن اودان
والصبر و گلاب و چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو بیک گذارند و در و ابغض که از زروت آن در شیر خر برده باشد پاشند و ایضا بعد تقیه و اصلاح غذا
دو میل از روغن گل خالص و چشم کشیدن چشم را مورب بتن تا یک جفن بجز دیگر متصل نگردد و بهترین اود وید منع التصاق است و چون بیک ملحقه یا قریه چشم بر بطن است
بجز آن باشد و بیک زیر بیک در وضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از وضعی یا از جانب فوق یا منفرجه جمع التصاق جفن را بشکافند بعد بیک میل
نقد کنند پس میل از جفن داخل کنند و بصناره اگر اسحق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا بکشند و بیک ابغض از طبقه چشم با احتیاط تمام جدا نمایند که
چیزی از طبقه چشم برده شود و بعد شکافتن جدا شود بیک از چشم آب زیره و نمک نماینده و چشم چکانند و زیر بیک با روغن کتان که نه زرم برده و پیغمبر مرغ و روغن گل که نه زرم
و بدان فاده تر کرده نیز بیک گذارند و بعضا بیک بر بندند و صبح بکشانند و اعاده این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هر گاه از عود التصاق بیک
حاصل گردد بکشانند و شیا قات مدنه مثل شیان ابغض سر و ز بیکانند بعضی شیان ابار و شیان احمرین بچکانند و چون صحت حاصل شود چشم را با اکتال اند و در وقت
و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تغذیه غذا نمایند و اگر هر دو بیک کودک یا بچه بچسبید باید که هر صبح با بول گرم او چشم را بشویند

جسأ الاجفان

یعنی صلابت و پوست بیک فرق درین وجسأ است که دران صلابت عارض چشم گردد و بان حرکت چشم دشوار میاشد و در چشم تند و از شدت خفاف بهم میرسد
و در بخار اجفان هم حرکت از تخفیف انفتاح بهم میرسد بطوریکه دشواری بند نمایند و بکشانند و با وجع و حرمت بدو آن ملوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب
نی توانند بدون الیدن چشم بکشانند و اکثر اطفال از آنکه چک یا بس سلب نمی باشد و سیلان اشک بآن نبود مگر بعضی جسأ الاجفان که دران خارش بدو انقباض
ماده باشد آنرا پوست عین پوست جفن نامند و این اکثر در بگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن چون برده و وقت حادث میگردد یکی در بیک
از مشی عرق نماید و در آب سرد و آب سرد و در غاسق از خواص صفا و شیبای زستان گاهی عقب جرم حادث میگردد و گاهی بعد از آنکه از
اطالیله بر بیک فانی میشود و باقی سبب این بخارات غلیظه یا بس است که دران صحت و لئاع مثل سبب سلاق نباشد و انطالی گوید که سببش انصاف خطا غلیظه

و هم یکی است که بسبب نفوذ ریج بخاری در جوهر آن جسم و حدوث شایع مذکور نزد ضعف جسم و سوء حال که پیدا باشد و بقول شیخ بسبب مواد قریق و بخارات و بوی غلیظ
و هم بهضم و در سهر و حیات نغمه و سهریه و در ابتدای هتسقا و سوء القذیه و اورام طبع مانند ذات الریه و لیث غرض این عرض عارض شود و فی تحقیق عرض اراض کور است
و در اناقه همین احداث گردد اکثر مندرنگس مرض و در خصوص این نگاه آتیج در سایر اعضا منصوص و نهال باشد یا بجملة اکثر اورام ریجی چنین عقب ضعف کبد و معده و بعد
نسائهم و ضعف حرارت غریزی بیشتر در تابستان بجهت بل حرارت بظاهر و ردت باطن گاهی اگر گردیدن حیوانات مثل گوس زنبور یا عنکبوت یا پیشه مانند شهاب است
صلح تدبیرش از این سبب است و گویا سوس گندم و حاورین و کرم یا طلیخ یا بون و اکلیل و پنجه یا در پنجه و کوه و فوسفین هر یک چهار باشد و شانه کوه سفند انداخته بطوط جفتی
و بپور باطنی و تخمیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طلیخ یا بون و مزین خوش برگ کرس با دین زبیره و مانند آن غیب بود و یا شراب پر سنگ گرم انداخته بخار
پریک رساند که دفع المعالجات است اگر آثار کثرت بلغم یافته شود و قتیق آن نمایند و الطریق کثیر خوراند و ج و صبر بر سر که طاک کنند و سر که آب بگرم بجم غلیظ بک آبش و این سبب
ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نماید بقص کل و قرض شک یا سنجیدن آنچه اگر گردیدن حیوانات بعد برای جذب سمیت و تحلیل تر یاق فاروق یا تر یاق اربعه رنگ
و زیت بلاند و آبی استمال یافته و شایسته بل و خوراک آن نیز بنزدانکی صبر علاج کنند و بقول رازی اول بکباب بعد آب گرم حرمت بکشد نمایند و در ان عصا بنرم برینند
و در اناقه همین جهاد و انیسون از مجربات است و همچنین شایف امیثا و صبر و آب کوه و مکر و زنده

و آن گاهی از ترشح و اسباب او دیدی باشد و گاهی بسبب ضعف قوت و تقوط آن چنانچه در وقت بهم برسد و گاهی در استیادای انوائب حمیات و گاهی بسبب غلظت یا ضلالت
و استیادای انوائب شقاق علاج تدبیر مرضی نمایند که در بیان آن باشد و کمال او را در این اشیاقت منسل لقوتی جعفر نمایند و گویند که از او و دیگر که از این اشیاقت منسل است

و اگر چه غرض از این است که موجب آسایش و جاری خلیه طاست که حرکت نماید بدین فرجه و اگر چه از احوال نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد و اهریاج بخارج و باطن
صلوات از این طریق خلیه خلیه از غرض است که موجب آسایش و جاری خلیه طاست که حرکت نماید بدین فرجه و اگر چه از احوال نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد و اهریاج بخارج و باطن

[illegible]

انچه از قوت ماده غذا بود و معالجه و انقاش قوت است بواسطه اخذ چیده و مطبوخ استعمال و دویه جاذبه ماده شکر با جنان شکر که گوشت حلال زرده بصفه نیم برشت خوانند و قوت
حرکت از قوت سنبلیله و اجود و خوسال هم سوده و بحر خنجره الکحل نمایند و تطریب است تمام و ترک جماع و استغفار باغ با هر پس اگر بدن مرض تغذیه نیابد و تطریب آنرا حاصل نگردد و نظیر شکر
بسنوی تغذیه راجح آلات غذا یا حاصل که بگذارد تغییر یافته شود و کوشش و ساعدیل طبیعت او نمایند و اینها بسیار را عرض نظر کنند و انچه از موانع اعتداعا عرض شده باشد تا در آن مانع
و بعد از آن الکحل بخمری که باعث تسخیر گردد و بکافور و بنجیر که سرخ گردانند و خوراک آنکه قوت یابد بر جذب بنای خوشدل باقیقون و روشنائی نمایند و اگر اسهال هندی یا میران بپایان
بسد که یکدیگر قیوم شک یکدست و الکحل نمایند و اگر اسهال و در معده است و معده و حصول شکر را گرم نمایند و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد سهیل بلغم و حسب یا راج و قوت یا تنقید
و چشم نمایند و بعد از آن غار و مضمونات و مویجات تنقید استعمال کنند و تقلیل غلظت نمایند و غذا را شفاف و طوبت مثل قلمها خوانند و از خوردن و نوشیدن آب بسیار و از جماع

آنچه سبب کثرت رطوبت مزاجیه و جویا شمع مسام و منافذ ادهاب باشد و علامات غلبه بلغم در کدو و انشراح جسم بلغم و ایاجات جوج و تدبیر خفیف ریاضت شکر و سبک
 تعلیل غذا ادهان آنچه باعث تبسج و تهصاص و استنفاع بلغم گردد و مانند شیاف احمر حاد و خضرا نماید و ایضا برای اتساع ثقبه ادهاب ببلبله کابلی آلوده و سوزناک و حرق
 کوفه و حریر بجزه اکتال نمودن غلیظه است آنچه از ضیق مسام جلد باشد که بجهارم روند و روغن بغمشته و روغن بادام هر چه تم گزارد و فطول و عطریات مثل روغن بنفشه و روغن بنفشه
 نیگرم هر چه تم گزارد و آنچه از زردی یا حرقت یا رافندگی بسوی بیخ ادهاب بنگارد که جلد حرق و تبسج مسام مندم شده باشند تا علاج جود و اگر مسام فاسد و جلد حرق شده باشد
 بسیار فصل بسوزند و خاکستر و خاکستر قصب و گل از نی بپخته و هر واحد یکدم فرغیون تازه و در حبه شادنج مدی و بجزه و بار یکسایر بپخته اکتال خفیف بران نمایند حتی تکمیل باشد
 از اثر او تخلی گردد پس اگر از این کمال منگی گردد و اکتال دیگر کنند و تبریز چشمه او بشیاف ایضی بر روغن بنفشه می نمایند و آنچه سبب تامل و سطلق باشد تدبیرش سسطور شد و بعد سطل
 او به محله و شیاف تدبیر جوج از نی اکتال نمایند که بسیار نافع است انشا عا دث از غلط عا دث او صلح غلط و عوی خصوصیت شویج میفرمایند که اکتال بسبب کین عیش و حرق غیر حرق
 بعمل خصوصیت برای انشراح سلاتی نافع است و محال خلط دردی چنین است آنکه برای تخفیف حرق که با سرخی و خارش شدید و تامل انشراح باشد تجربه پییده این است که اندر اوج
 اجزای او در سر که بزند تا ماهر شود در موضع حلت چسباندند بعضی گویند که این و از سکنکات حدت صفرا و غلبت ادهاب است و این کحل مالیت حکیم که میرعلیخان از بهر است
 خسته بخر ما خسته ببلبله زرد و بهر و خسته بسبب الطیب جمل لاجور و خسته هر یک سمانه خفیف چهار باشد با کپشنه سر سطل صلا یکده بکار بند و اقلیمیا قلع طهارت از اج مساوی بلبله
 نیز معین و بیدن شفا رست و قوول ایلاتی بل الفار سر کین بز خاکستر قصبه مساوی اکتال کردن نافع است اگر در اجهان غلط باشد آنرا نیز زائل کند و اگر اندر حصاص حرق کد
 نیم در قوایل نخاس و عرقان گل سرخ و بلبله الطیب کند و از غلط کد ربع در خسته فقر و خسته سرخ جلد او و پیایه بر روغن بلسان آلوده اکتال کنند و شراب و پیانده علاج چشم
 طفل و غیره که تکی بر این گویند که چون انشراح ادهاب تمام باد بودی بنام صومیر و سیر و پیایه است کد و پیایه میگردانند از این هم بر می آید و ایضا امین الد و کد یکده و علاج کتن نیز سطل
 چون غرض گردد و بودی بنام صومیر و سیر و پیایه است کد و پیایه میگردانند از این هم بر می آید و ایضا امین الد و کد یکده و علاج کتن نیز سطل

شعر متقلب آنست که موی فرو بر موضع خود برود و سر آن از گون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک و چشم مقلد و از آن اشک برآید و بدان سبب چشم ضعیف
و مستقیم قبول هوا گردد و از آن سبب در وقت غضب و خشم و ضعف بصرفاض شود و شعر زاندا که موی زاندا را باطن جنین اصلی بر غصه موضع قرار برود پس اگر مستقیم
بسوی چشم بود در چشم مقلد و سر بر ساند و اگر متقلب بطرف بیرون باشد مضرت کشی بر عجز ساند بلکه جدا و غیبه بود و در هنگام دیدن اشیا بر نظام هر آنرا خلط و سیمیا
دیده شود و سبب اوله شعر متقلب آنکه کثرت رطوبت و غصه غیر شدید الزامی حدت الزامی است که در مردم فلک نزد اشعار صریح گردد و بعضی سببش کثرت انحراف و
متولد از رطوبات مختلفه در جنین و بعضی رطوبت فاسد غیر جنین نوشته اند و اکثر صاحبان اعراض بطریق بیان در زیست آن بدن را بطریق هم میسرند و حس را برود و در
در بیشتر در جنین اصلی یافت و قبول بعضی سبب شعر متقلب آنکه غلبه بیروست است یا رطوبت یا کمی تقطیر ساسامی که نفوذ نماید در آن باستقامت عملی از بعد از وضع و
تغییر بدن و از سبب این راجع و شبان یا طبعی و اعتدالی و حسب تقوایا و حسب احتیوایا و بطبوعیات دیگر و سوار و مثل تریه و فارغی و ایام راجع فیه که در کتب قدیم در
نمایند و اگر در راجع که باشد سبب این سبب آن که در پلید تقطیر کنند و از طریق مرای پلید و پلید اند و شکر و اسطوخودوس بخورند و در غرض و سوغات و موهنات

در آن چنانچه و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و از آن چک بر نیاید و بعد از آن ترک نمایند که تا چند ماه خشک می باشد و بهتر است که اندازه نمایند غور غرب را
 پس که آن حال حق نماید معلوم میکنند پس بر سر میل بند نرم پیچیده و در او پیچیده و در آن گذارند خواه دو اسبیل باشد یا در خشک باشد یک چکانید آن شیاف غریب و او به
 بعد نقیضه غرب از چکر گوشت فاسد باشد مثل از پیکه که نمیدانند فاسد آنرا با برهم زنگار و در نمایند اگر متصل با جنان غائر باشد و یا قطع از صید اگر از اجنان جدا بود
 و غائر باشد پس آنرا بشیر قابض انکوری بشویند پس شیاف غریب مخلوط با آب باز و دیگر ادویه در آن چکانند و اگر چکر قلیل باشد و بیرون نیاید و سوز و مله نیست
 تا جمع شود پس فشارند و بشویند و و آنند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بصواب بر بندند و مرض حرکت نمایند و بنشینند و اگر دست در ابتداء ایلمر جمع کردن باین ادویه
 دوا یک در آن قوت قابضه متوقی اجرای عین باشد مانند زعفران آشفته هر دو فائده یکی تضییق مسام هر دو نفوذ مواد بدان طرف بسدولت و منع از انقباض و دم تقویت
 برای منع قبول مواد که محل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتداء ایلمر است و علاج فزمن آن داغ است یا آنچه قائم تمام داغ باشد از ادویه ساده مانند استعمال
 دیگر بزرگ بطوریکه ناصور را بخارند و فقیله سلول بول طفل را بیک بر یک آلوده در آن فرو برند و از زنگار را بشویند و اشق یا بسکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند
 و بعضی گفته اند که اگر استخوان افاسد گردانیده باشد باین داغ و در بند یک زنگار که ستر با پخته خاکستر کلیل المکات که ستر گرم از بر واحد کبر و زنج سرخ سرخ و جوف و جزو
 زنگار معمول بر پاشیدن هر که بر سر جوف و کوفه پیخته سحر طبع نموده بر آن پاشند و به بندند و گویند که چون کنند ناصور گردد و علامتش آنست که چون انگشت بر آن
 گذارند آنرا صلب نمایند که از زیر انگشت نفوذ درین هنگام واجب است که داغ نمایند بیل و در لاس اگر از طلا باشد بهتر بود و اگر از آتش سرخ نمایند و بگذارند بر آن به فحاشی
 بخوشاید اطراف آن گوشت فاسد تمام سوخته شود و وطوبت خشک گردد و ظاهر گردد و پوست فاسد از استخوان جدا شود و حال نمایند بر هم سفید بپا اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد
 داغ نمایند تا اگر داغ باندرون بینی برسد پس در آن فقیله پیخته کنند بر هم زنگار آلوده که روز داخل نمایند و روز دیگر به پیته تا آنکه مکمل گردد و از داغ ادویه ساده و داغ بآهن
 اسلم العافیت است و چون عفونت غرب با استخوان رسد و ادویه منتفع گردد و بشکافند گوشت فاسد را و نمایند تا با استخوان سفید که بر استخوان صحیح باشد ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخار
 و دوا می درل علم در آن نمایند و به بندند و فی گذارند و اگر استخوان افاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و آب است که محتاج میگردند که فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه
 داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که مکمل بجانب چشم نمایند بلکه دست را با نعل بنا حیا دارند بنا حیا ماق که سیلان نیاید بطبقات چشم و سوراخ نمایند حیا
 بینی و غور را که در لاس حتی که ثقیب آن موضع متصل آن نافه گردد و بعد از آن بگردانند تا آنکه خون از بینی روان بر آید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ و کامل
 مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه در آن پاشند و به بندند و ادویه در آن فقیله پیخته که ستر با پخته زنگار یا آستان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید
 بصندل یا مینا و آب کاسنی و آب حی العالم الطوخ سازند و روز بروز فقیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحی وسیع گردد پس اندام آن نمایند و گاهی بر طی
 از آن پارچه استخوان ببلو و لب است که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن تا محکم باشد بر آن اقتصار نمایند و واجب است که چون داغ دهند بر آن دوا
 پاشند بر چشم سفنج یا خرقة آب سرد نموده بگذارند یا خمیر دقیق به پنج سر کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ
 در چشم خطارد و بعضی فاضل از اوائل طریق برای داغ غریب مقرر کرده اند که چشم از مضرت و سالم می ماند و الوما هر صفت و نموده آن این است که بگزیند مس
 یا مانند آن طرف سفیل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غریب گذارند و اسرنگ گذاشته در قعر ریزند و مرض چندان صبر کنند که داغ بوجه آید و پس جمع را جدا نمایند
 و این داغ از محل ناصور تجاوز نکنند و مرض صحت تام می آید بعد از آن مراهم مدله استعمال نمایند و با بجمه علاج او شل علاج ناصور سائر اعضاست لیکن واجب است
 که ملاحظه نطفه مادر و در علاج آن نمایند و احتیاط کنند از آنکه ملتحم سازند قبل از نقیضه ده یا استخوان هرگاه خواهند که جراحی بسته شود صبر کنند و سوده گذارند خشک
 و بسته شود و زجاج سوخته و آگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگر چه در ابتدا سوزش می نمایند لیکن تکرار استعمال عادت و شود و مضرت نرسانند

غده

بقول جالینوس لمی است زائد و باق که سوزناکتر از باقی لحم باق اکثر است از مقدار طبیعی بر سر ثقیب که میان بینی و چشم واقع است و ازین جهت بالغه ضوای چشم مثل چکر خشک
 از نفوذ و ثقیب و جبران او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض لای در چشم لازم است و گاه تابع آن غریب باشد و گاهی از آن تقلص جنن نزد موق عارض میگردد

و بنفشه خشک شش آب برگ خرفه و آب برگ مید و آب بازنگ می عالم و برگ کاه و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نافع می کند و اگر بار و غشائی که در
سفیدی سفید می شود و در غشائی که در آب کدو شیر و خرقه و آب خرفه و روغن گل و آب گل سرخ و شکر آمیخته بکار بند نافع تر باشد
در صورت شدت التهاب سی کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و اگر گوش بصندل سفید و سرخ و کاه و گل و کاشنی بسندل آکنند و اگر حرارت قوی باشد کافور
نیز افزایند و گاهی مایه درین مایه داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشک شش و گاهی رسوت میکنند و آب غشالین بگلاب می نمایند و یا سفیداب کاشنی
مردانگه صفت می سوده بروغن گل آمیخته نماید و غشالین گل خطی بنفشه هر یک و توله پوست خشک شش بنفشه شش باشد و شیر مایه کافور نیم اونس در آن
آن گوش رسانند که در تسکین درد مجرب است و گاهی گل نیلوفر برگ مید و جو مقشر بنفشه و گل سرخ افزوده میشود و بهت تسکین و تبرید نماید و کاه و کاشنی خشک و کدو و بنفشه
افزایند و اگر تحلیل نایه مطلوب باشد با بونه و اکلیل الملک بیامیزند و اگر کجایا و رقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کدو برگ خجاری برگ خشک شش برگ غشالین گل خطی
برگ کدو برگ باد رنگ برگ بستان افزور برگ بازنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ مید برگ کاشنی برگ کاه و برگ چارین با ورق بهر سه مناسب اند و چون دانه به استعمال نمایند
نیز برای درد گوش که از ریح حار یا درم حار باشد نافع است و اگر حرارت شدت نباشد مزخوش پوست خشک شش گل بنفشه کاشنی خشک و چوب چینی بوشانیده
بخور نمایند و در خسته شش که در شعله شمع موی بریان نموده ساییده با بنفشه مزوج کرده در گوش گذارند و اگر در گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر و خرقه
در روغن گل حل کرده بیک گرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج در روغن گل
حل کرده بیک گرم چکانند و نیز در تسکین درد مجرب است و یا عصاره برگ قنب صاف کرده بیک گرم در گوش چکانند و یا بنگ کتوله آب ساییده قرص بسته در دهان بگذارند
بسوزند پس صاف کرده و سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر هیچ ساکن نشود و شیر زنان که در آن مسکه و گاه حل کرده باشند اکتفا نمایند و اگر قطره بکار آید
و هر چه در علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد و غیر از تنقیه در اینجا بکار برند و بدانند که هر گاه در روغن گل حار ساذج از ادویه بارده و تخم و روغن مسکه و گاه کاشنی و شیر
شیره یا درم خواهر بود و استخرا که در گوش از ریح حار بخاری مرقی از معده باشد فصد بلیق کنند و تبرید معده با شیر پیوسته و شیر کاه و بنفشه خشک و کاشنی خشک
و اخذیه پیوسته که بخور نباشد مثل بنفشه مطبوخ آب غوره و کاه و مسلول طیب بکره و قلع و مغز خیار بکره نمایند و اگر کفایت نکند تلخیص طبیعت کنند
بمطبوخ بلیق از روغن بزمینی و اگر بخار او کثوث و برگ غشالین مانند آن بغیر آنکه در آن دوا یا حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد و اگر الشعیر بر
و اگر القرح بر دهنند و دوا الشعیر قدری خشک شش داخل کنند و اگر زاننه خشک شش طیب باشد بخورن و اوافع اشیا است برای این مرض و تسکین بخارات بسته
روغن گل که بکوبند و سرکه را با ده جزو روغن گل بزنند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سوخته و در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو و شیر و خرقه و سوزانند
و بیرون گوش بزرگ اسپغول برگ بازنگ برگ غشالین آرد جوهر سرکه سرشته نماید و اگر ازین ساکن نشود و کج کافور و شیر و خرقه حل کرده چکانند بغیر روغن
و اگر گوش ملوث بروغن باشد صمغ بشویند بخور کدو در آن آب بیک گرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر تنقب گوش نهاده بیک پای ایستاده و باز بچند و صمغ را
بسیل که بران بنفشه بچیده باشد صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل در بر بکره بسوزند و آنچه با خرقه آب بارده خشک برگ کدو و
اب سرد را بزنند و اخذیه مطبوخ بنفشه بخورند و دوا الشعیر مطبوخ با خشک شش نبوشند و اگر در شدت کثرت روغن بنفشه و روغن گل نمایند کافور و بنفشه و طیب
و نیلوفر مانند آن بپزند و آب طبع استنشاق کنند و تعدیل سکون بر یامین بارد و مثل سیب بید آب سرد قدری کافور و گلاب بر آن پیچیده نافع و خواب آرام و تسکین
گوش بعضی الراعی و او بیدیش مفید و ایضا برگ بید برگ سیب برگ بید برگ خرفه برگ غشالین کوفته و روغن گل گلاب برگ کدو برگ سرکه از سرکه مایه داده درم مسکه
و زردانی حرارت آتش بر پس بر محل منبت اعصاب نماید و هر گاه گرم شود تبدیل کنند چون مرض با خطا آید اجزای بارده کم کنند و روغن با بونه و گل آن
انگ اندک میفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریح مسموم باشد نافع است با بملطه طیب و تبرید و باطلیه و لطوالت و مروحات و غیره که
و صمغ احتراقی شمسی گذشت عمل آید و آنچه از ریح حار حادث از یخچان آب گرم بر سر پاشستن در آب چشمه ای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیال نمایند و در
بند و قیمن یا مانند اخذیه مطبوخ مذکور بچند و روغنهای سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل مسکه در گوش چکانند و مسطور نمایند یا بنفشه و خرقه و شیر و خرقه و بنفشه

سبب تولد باوانیم سبب باشد و اگر با وجود علامات سو مزاج بار و سافج و در گوش گزنی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد پیش از آنکه باطنی باشد اگر خواب کم باشد و سخن خوشگانه زاده سوداوی باشد و اگر با وجود گزنی تعدید پیدا شود پیش از آنکه باطنی باشد و اگر این سباب هم نباشد و در گوش خارش و خنده بود و احیاناً گرمی از گوش بیرون آید پیش از آنکه در اذن گوش باشد انطیاقی گوید که وجع اذن نخست ضربه این است این از ذات و نه نادر باشد و از قبل مانع و معده متغایا یکم اذن اکثر بود و علامت متقل خاص بل سلامت دیگر اعضا است و آنکه تغییر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از عذوقت در دهان غلظت آن یا شروع طعام در صوم است و غیر این هر دو تغییر مانع از مانع بود پس اگر داده بخار باشد و می طیف بود و اگر غلظت از اعصاب باشد ضربه آن نخست تعدد و اشک است و از بیهوشات بود و در بار و بیکس این است

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحم و شستن در آب گرم و مصلح و قرب آتش و حرکات عینه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه مسخره اجتناب اولی بود و انکسار و تطول و تمکید آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوصاً عصبانی است هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افند بهترین آنها شیاف و ایضا مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و قبول حالینوس افیون و در روزنه داخل نموده استعمال نماید که در زیر که سبب غلظت روغن خرفه افند که افیون در گوش تسکین و صیحه مزید در واکرم و در واکرم در شیر حل کرده چکانند که شیر بسیار بایست عالی عسل مانع چسبیدن افیون میشود و با وجود آن در اذن تسکین یافتن از روغن است باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند هرگز آنکه کثرت آن موجب حدوث گرمی گوش است خاکستر افیون در تخم بر و تخم قویتر از افیون است پس آنجا که در و شدید باشد افیون اسوخته بقدر چند بستر آینه در گوش چکانند که چند صلیق است و هرگاه که ضربه در شدت کند و روغن و تخم و پس لابد است از استعمال مخیات زیرا که در گوش مملکت است بسبب قریب باغ و در اذن بهتر از روغن گاو که چربی نیست و بخور آب گرم تنه و با او دیه مخیه طینه مثل بنفشه خطمی در آن بچینه و بسطامبو و بنفشه مسکن و معنی آنرا مخدرات است اگر چربی مخدرات اندکی بپوش ششاش مخلوط سازند از آنکه بود و قطور روغن گل و پوست نارنج و کذا قطور آب بستر با سرکه گین آب و یا خوراکه و با او در گوش حل کرده گرم نموده و کذا در تمام شش در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بضمیمه معزج و روغن گل نیز تسکین در گوش و در سبب که باشد بی نظیر است کذا قطور که انسان و خضر و روغن گل کذا اعصاره الکلیل المکمل معزج و اگر خشاش سوده آرد و در کتان پیر ندامه را شود و ضحاک و مایند نیز تسکین و در نایم و قطور افیون زعفران و سرخ نیز مسکن وجع حار و بار دست و کذا قطور روغن قنب آب برگ آن در هر دو سفید گیاهی می نویسد که آب سرکه گین بخل یعنی خجرب پیاز زهر و سساکو زعفران بقدر ربع واحد حل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده گرم در گوش چکانند و زما نه بر آن صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره چکانند و چنانچه تا سه چهار روزه بخل اند که جهت تسکین در گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب است و در اذن آن تخلف نمیکند لیکن استعمال روغن اقسام در گوش بار و معمول را قس است بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن گوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخلاص چهار ریشه افیون یکجا شده عسل بچاشته بفتیل آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید است و کذا تقطیر شیر زن وقت شدت وجع برات و اگر آرد گندم بشراب زیت بپزند و اگر گوش ضعیف نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند و چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلوسیا رومی محلول و سفیدی بضمیمه روغن نیلوفر مسکن وجع شدید است و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد و داده ایسوی بینی معطوس یا بسوی دهن اخیره فرو دارند و قبول اسطوخودوس نذارد و باه طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در وجع گوش چپ بر صاحب در گوش از هر دو دست و انطیاقی گوید که در او گرم گوش استعمال م و خات اولی است و الا قطورات و در اقسام در گوش قطور طوبیت مایه بریان عجیب و کذا نهادن بر قریب بعد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حارسا فوج

علاج بخاری تبریز از لعاب بیدانه شیر و عنب ثمر و خرما و بوز و شربت نیلوفر و بیدانه و گاهی عرق شاه تره درین تبریز افروخته میشود و یا تبریز شیر و کاهو و شیر و کشمش و عرق بیدانه و نبات بخار بر ندهد و با او در قریب و خضر و شیر و عسل کده گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض و شیر نیز باشد و خضر چکانند سفید بود و روغن گل یا نمک سرکه چشاده گرم در گوش چکانند و اما القرم و اما انهار و گرم در گوش چکانند نیز فایده میکند و روغنهای و آبهای بارش و روغن گل و کدو

اشباه شنیدن آب سرد و استنشاق تخم صندل یا شکر کف پا است و آنچه از مریح حار و حاد است از گزند آتش او و یگر گرم در گوش باشد فصد سر و کند و امان باز
در گوش چکانند و اخمد و بارد و ضاوت آن او پیشل برگ غلبه برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست که و و خیار و آرد و جوصا و نمایند باب آنرا گوش بشویند و چکانند
شیان ایض محلول در ماء القرح یا شیر و خرباقه ری روغن بادام تر سفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر برف سوخته و بکار برند و چکانند یا القرح
تنها نیز عاجل النفع است و تسکین طبیعت بخار شنبه و تر چندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج صحت باشد ماء الشعیر بنوشند و شیر بز که آب غوره یا آب انار نیم
کرده باشند بر سر زنند و هرگاه بگدازد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که ریض در اول حال به منتفع خواهد شد بقابل مرض باشد و او و دیگران
اگر در اندزیر که ادویه اولی اخلاط و عضو اگر گرم کرده اند و در آن عضو و اعضا چهاره آن نکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج با استخراج آن اخلاط فاسد و ازاله
صحت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو با صندل و ادویه میچیز مرض کند اقوال حکما سویی مینویسد که قطور روشن بزر البیض و کد آب برگ خرفه و آب زیتون
که آن مخصص است و کد آب حبشه از خارج روغن گل کد آنج عنبکوت در روغن گل جوشانیده و کد آب نار ترش بشم آن فشرده و غسل آسینجه و کد آرد قلا
بر روغن گل آسینجه و کد آب شجره البلق در پوست انار جوشانیده و هر دو مضاف در گوش حار است و قبول این سرایون و رازی قطیر روغن کادی سکن جج حار است و جج
که هرگاه در گوش از سو مزاج حار باشد چکانند سفیدی بیهی میگر تمهید با شیان ایض نفع کند و اگر در سخت باشد اندکی افیون بشیان ایض و روغن گل
و اندک سرکه کل کنند و گاهی روغن خلاف در روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصاره بعضی لبلاب در مثل غلبه اشعل و حصی الراعی و کشنیز و سبزه در گوش چکانند شیخ
میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت معطر باشد لازم است که تبرید باغ بمطبیات مکرره در علاج امراض حار و باغی نمایند و در گوش روغن گل نیگرم و سفید و بیضه چکانند
و اگر درد شدید باشد کافور بماند و بیاض است که روغن بنفشه بکافور و جج گوش از روغن گل نیگرم و سفید و بیضه چکانند و بیاض شیان فات
سکن اوجاع چشم سفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفید و بیضه را تنها خاصیت عجیب است و یا شیر آب غلبه اشعل و آب کشنیز چکانند و بهتر است
که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین و در روغن گل بزنند و در گوش چکانند و یا ملزون و در روغن گل و سبزه چکانند و اگر در گوش که در
در روغن باند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید است و همچنین روغن تخم که و در روغن نیلوفر و روغن سفید و امثال آن و کد لک عصاره که مشابیه
عصاره پوست که و و جرم اوست و ایضا استعمال مضادات مبر و از خارج گوش و بعضی فکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصاره شنبه
رطب اگر ضربان وجع آید و نماید و از آن خون تشنج باشد از استعمال خریات و مخدرات چاره نباشد و بطریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر
و قشری مینویسد که تعدیل مزاج نمایند با دمان بار و مثل روغن بنفشه بشیان یا میثا یا شیان ایض یا کافور یا آب که و و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن
نیلوفر یا کد کافور یا روغن گل یا شیر زان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون اصل میکنند و مضادات بار و کشنیز و کافور و صندل و کد آب
احتیاج بصارنه پنج برای تخدیری افتد و گاهی آب گرم بطول میکنند و گاهی بخار آن گوش می دهند و تسکین وجع آن میکنند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع
آن می نماید و اگر مزاج گرم باشد از استعمال ادویه شدیده احتراز نمایند و اگر عند مضطر هر آنکه شی بار و گوش را ضرر شدیدی نماید و تسکین طبیعت نمایند
بماء الدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب است روغن گل است تنها و آب غلبه اشعل آسینجه و جوشیده و گوش بر بخار طبع خار حاک و غلبه اشعل
و بنفشه داشته و بخار آب گرم که پنج در زمین فرو برند و بر کنند و آب گرم در آن ریزند و آتش و شیان ایض و سفید و تخم مرغ سوده چکانند و همچنین
سفید و روغن گل یا سحر و روغن گل آب کشنیز و سفید و با تخم مرغ کرده و روغن کادی نیگرم

علاج درد گوش حار و سرد

باید که در دومی فصد سر و نمایند و بعد از آن شیر و کافور و صندل و بلعاب بماند و اسپول هر یک چهار بار باشد و شربت نیلوفر و تولد حل کرده به بندگی کل بنفشه
نیلوفر و غلبه اشعل بفرزیند و در آخر بلعاب مری بخار نمایند و اگر حاجت بود تسکین بمسمل صغرا نمایند و در صفراوی تر چندی و دوسه تولد کل بنفشه نیلوفر و قشری هر یک
چهار بار شق و کوه حق کا و دمان هر یک نیم پا و کفند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت مطو و دوسه و دود تولد به بند و غلبه اشعل و غلبه اشعل و غلبه اشعل و غلبه اشعل

آب کشنیزه آب برگ جنائیه و گاه با آب برادره غرغره نمایند و یا محض طلای نرود و در حوض مندل سبج گل ارنی مسامی آب کوه سبز یا کشنیزه سبز و در مگو
ضاد سازنده شیان با جیام یا ماز آب کوه سبز و گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهمانه عرق شاهتر و عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق کوه شربت نیلوفر کشنی بچکانند
تعلیم اگر در مخرج ثقبه گوش را برای خضوف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است در دوشید و تب در آن لازم می باشد معالجه او با آب که در مخرج
پخته شده بکند یا اگر با قلابه بنفشه خلی آرد و جیام بود اعلیل الملک کوفته بخته آب یک گرم و روغن بنفشه سرشته ضاد نمایند و میاست که ضاد حنبله و عرق کوه
و اگر در مخرج یکم غایت می کند و کذا انصاف گوش بختناش سفید کوفته باندک آرد و بچخته و اگر در شراب بزند و با قیر و طی حصول الشحم بود مخلوط کرده ضاد نمایند تا تحلیل
و از آنکه در مخرج کین و جیام کند و در بنجار و ادوات استعمال نکنند بکفره در آب گرم گرم نموده بکشد گوش نمایند و بعد در روز یک کرب در روغن زرد کشته
بر در مخرج ضاد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرب و روغن کیند یک جوش آده آرد و قلابه بر آن پاشید و یک گرم به آن ضاد نمایند و غلبه سیم تدبیر شود گوش مثل تدبیر
و در ماست و ایضا شیره عنب لعاب بهمانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بوشند و نرود مری مرداسگ روغن گل شد آب برگ کرب
با هم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و قبول شیخ اکثر در آن طبعی بچکانند چون گوش بچکانند از آن فتنه سازند غایت باشد و بهر آب گرم غلبه سیم
و جیام که مذکور شد تسکین دهد نمایند و ایضا پیله یا پیله مالکین در روغن کیند که آخته مکرر در گوش اندازند چون در دماکن شود لعاب حلیه و شیوه مذکور شد
برای نفع اندازند و انکباب نمایند و هرگاه منفر شود و در مخرج پیله بچکانند و در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته
و اگر در مخرج پیله بود قدری از گچ بسکین عسل حل کرده بایک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند اقوال حذاق مؤلف اقتباس خلاصه
مینویسند که در درم موی و صفراوی چار که در تحلیل مده و تسکین در دوشید و تب باشد پس اگر غلبه خون باشد تحلیل تمام رگ قیال نرود و حجامت باشد
بر پس هر گردن و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش را شش از نرود و شربت های سرد و کشکاب بدهند و روغن گل باندک سر که چنانچه در مخرج چکانند
و بفاصله سه چهار روز استغراغ بطبعی و بلیله زرد و زرد الو و اکو بخار و شیر خشک و شربت بنفشه که تقوی برگ سنا باشد باید که پس شیان ابیض کافوری در
روغن گل حل کرده بچکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطلب آرد و در مصل سفید و کشنیزه خشک گل ارنی هر یک سه باشد و آب کوه سبز
و کشنیزه سبز و گلاب ضاد کنند و بعد در روز لعاب بچکانند و اگر در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته
باروغن جوز نائل طور نمایند و لعاب بچکانند و اگر در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته
تا انجا در مخرج تدبیر تو نیست و شربت نیلوفر چهار قطره و عرق کوه کاسنی و گلاب هر یک چهار قطره و شربت بنفشه در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته
لعاب حلیه و تخم و آب پیاز خام و شیر خر را بر آئینه در روزی هفت هشت مرتبه بچکانند تا چنان روز بچخته شده و با نفاذ آرد بعد بچکانند و اگر در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس حبت اندازد از ج سفید در مخرج مصری آئینه در گوش گذارند و بیجی گوید که اگر وجه از غلبه سیم
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از غلبه سیم در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لند است و از دست که قصد قیال و حجامت
ساقین نمایند و اما الفواکه که در آن بلیله زرد و بنفشه پست بنوشانند و در گوش آب پوست که در روغن گل بچکانند و یا شیان و شیر و خران حل کرده و اندکی انیون
در آن انداخته بچکانند و اگر غلبه سیم شد و حراره و تلبه نباشد بکیند و روغن گل کیند و شل او سر که هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیکرم نهند تا سر که فانی شود و دیگر در
گوش بچکانند و یا ماسینا و سر که ساییده در گوش قطعه نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر در ضعیف باشد و در آنجا تب نباشد و نه تلبه
بکیند اندک مرم با سلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد که در گوش بچکانند شیخ میفرماید که اگر در مخرج کیند که آخته
در مخرج حنصله است و در آن مخاطه است بسبب قرب آن از دماغ آنکه در مخرج جمع شود و یک گرم در مخرج حنصله است بسبب قرب آن از دماغ آنکه در مخرج جمع شود و یک گرم
استعمال نمایند خصوصاً شیره بکر از تار و زخم و عرق کوه کاسنی و روغن گل مصلح است که در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته
و آب بلال در شل این وقت نافع بود و کیند پیله در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته در مخرج کیند که آخته

خضر گوید که قصد استفرغ نمایند و هر روز از پنجه تعدیل مزاج کند مثل شربت اکوونیل و فربلعب اسپغول البشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مروت و قبول مثل اسفناج و کاسنی و اقصد و روزند و ورم خالص را شیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل یا نیک سرکه پنجه و رابند نافع است برای روع ماده و بعد از آن روغن گل بلعب بلعب یا لعاب تم کتان پس اگر در شدت کند روغن گاو کند و تسکین و جمع یا خاصیت کند و هرگاه منفرجه شود بلعب یکم روغن بادام شیرین در گوش چکانند و اگر به نشو و نم و در آن افزاید انطالی گوید که در علاج ورم غایض گوش جای لطیف نیست خصوصاً هرگاه با وی احتلاط و همین حرکت سرواشک باشد و تا چیزیکه در علاج او را زیاد کرده شود ملازم است تلخیص است بهلینات مناسبه و راجع و نافعه ترین چیز را قطور روغن گاو کند است مثل اشق و از زروت مطلقاً و روغن گل در ورم حار و روغن بابونه در بار و گیلانی گوید که اگر ششاک و وجع گوش عصبیه بودیه برای حس باشد و علاتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع و قاعده وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان مطوبت از مخزن گاهی با وی تب بود در آن وقت باید که علاج بحال است که کند زیرا که جرم بر آن بسته گاه بودی تر بود ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ از آن سرسام پیدا شود و علاجتش آنست که تفصید گوش از خارج نمایند و آنچه مذکور شد در گوش و روغن سیاه مخلوط بسفیدی بضمه اندازند و بدان فواید نمایند و اگر از آن سیلان کند و او را در انداخته ثقیب گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در پان و اگر کرده بند سازند و با بچه گوش از چیزی الم رسانند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد و قصد قیض نماید و از خارج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت تهرست و اکو و عناب تر تخمین بخیزد شغیر که دفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم دارد اشعیر کنند و گوش را از خارج این خماد سازند بکیر نذر قطونا و برگ یا تانک برگ بنفشه برگ خط و عصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را با یک ساییده بر آن اندک آرد و چون آنرا نیکوخته در آب سرد کرده باشند انداخته پس آن آب را بر آن داویه اندازند و جزوی و افزا شیاف نماید تا بر آن انداخته صلا کنند تا باریک گردد و مثل سرهم شود و بعد به خارج گوش ضا کنند و اگر از حرمت ظاهر در سطح گوش وجع در صیاح و سحر اندازان باشد واجب است که از نکایت عصبیه بودیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجاد و آنچه در گوش او نهند و در آن بریزند و سیاه بیضه مخلوط بشیر و خنجران است که دائم بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر و الا بکیر نذر سرکه معتدل در تری که کند نباشد و در آن بوزن یک یا دو حبه فیون حل گردد بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضا و مذکور به خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاف بقصد قیض در هر سبت روز و حل طبیعت بدانی بکیر نذر و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مروت زیادتی نکنند و هرگاه مریض اهل شود و عقیب و ثقل در گوش بماند باید که مبادرت به جال و ثقل نمایند تا آنکه صحت او مستحکم شود و بعد از آن از مریض بعد از آن نظیر مزاج حلیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بکیر نذر خرق سفید نیم درم و بل نیم دانگ ساییده در عسل گرفته حل کنند و اگر از این ثقل نایل نشود در آن تریاق الاذن اندکی بفتید و بنید و گوش نهند که آن ثقل را در یک روز نازل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد و بسفیدی بیضه شیر زمان حل کرده بار و فعال آنرا استعمال

علاج درد گوش بار و سافج و شیخ

اسطوخودوس گان بنفشه یا دیان انیسون جوشانیده گلقد عسل باشد و حل کرده بنوشند و با بون افسنتین اهلل السکاب بر یک کیتوله در شیر کاونیم نام جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیم اجوائن یا بزرگ جوشانیده و یا پیک بزرگ اجوائن در لول انسان جوشانیده و نیز سفیدست و روغن بابونه و سوسن و بلسان میگویم که در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است و اگر تخمیر و تحلیل یاده مطلوب باشد چند بیدستر و فریون نیز در یکی از این روغن یا آسینج بکار برند و روغن زرد کند و در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط عمل زنجبیل در آب ساییده قرص بسته در روغن سرشت بسوزند و صاف کرده در اندو چند قطره بکارند در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بار و سافج است تخم ترب نیکوخته افسنتین و می هر واحد و ثقل در آب جوشانیده و صاف نموده روغن بادام تلخ بنفشه نال داخل کرده باز بر آتش ملائم نیز نذر تا آنکه آب جذب شود و دوا دره چند بیدستر و الفار هر واحد یک دانگ مرکی یک نیم دانگ ساییده داخل کرده نهند و در بکار برین عود و سطره شیر و برگ زقوم در گوش چکانند در در اساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند و بار و شی را سفید بنفشه و تخمین آبل بکیر معمول است و بکیر نذر که در زکاو و قدری از پیک آن نمک سوده بر آن پاشند و نیم بر آن کرده افشرد آب آردا بکیر نذر در گوش چکانند بهت گرائی گوش درد آن مجرب است

گوشه بوی با ابل مع خود و در اجنبی غذا سازند و آنچه از ریح غلیظ منحل از فضل سنگه در سر سبوی گوش باشد تغذیه باغ بمسمل گرم و حبس با ریح و غلظت
و سائر تدابیر بهر سابق عمل از در چکانیدن نه بر و گاو گرم کرده در گوش نیز سکن در دیرگی و بلغمی است و آنچه از ریح منحل از سبوی در یوم بارد و سبوی سوسه
تسغین گوش با لیدر چکانیدن و غنمای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تا بگرم و طول از طبع شبت و با بونه و اکلیل المکک بر گاف
و مرزخوش و نام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن دخول گرفته با دمان و سرنگه گرم نموده بر گوش گذشتن تخم حلیله بچند در پارچه نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال
کجات مذکوره و صلیح بار دینار بیت گرم پخته نموده سودمند است مگر آنکه بدن مبتلی باشد که در صورت و الا استفراغ فضل از بدن کنند تا گوش گرم
و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیز که در مثل این علت بدان می رسد که در طبع شلجم خردل است و آنچه از ریح منحل سازد این است که بگریز تریاق الاذن و در قفسه گوش
بدان طلا کنند و از نه پنهان سازند تا کنی الحال تسکین در نماید و بجوم بوزن و بچند شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد شلجم خردل
سیاه و خرا و بر روغن خیری و در روغن نار دین غیر وادمان حاره و قطور آنها در گوش در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و ازین مخاف نشوند و آنچه از استعمال او و بی بار و مثل افیون کافور بر گوش باشد مقابل آن بودای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب در افیون باشد مقابل
او بضع سداب و فروغیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابل آنکه سنبل الطیب اندک زباد که معروف بمسکال نیست
باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم باد و یقویه دفعه نکنند اقوال اکابر سوسیدی گویند که قطور روغن حب
شمش تخم در گوش برای وجع گوش بار و مجرب است و از اطباء دیگر نقل کرده که قطور شونیز رخ جل الحامه برگ لبالب طح الحیه یا ریح منحل در روغن غلیظ
سرطان خردق بر وجه و در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شوم مثل شعل و یا شوم از تنهای بانو فای طب یا روغن شقایق النعمان و یا شوم از تنخورد
زعفران بکدرم افیون نیم درم و یا شوم بطبر روغن بان یا روغن نار دین یا پیه یا کیان بوزن او آب پیاز و یا پیخیز بر روغن سوسن یا شوم در روغن نافع و کذا کند شمش کذا
لاذن محلول بر روغن گل تنهای با صاف آب سداب کذا از نگار بر روغن بادام تلخ یا سوسن کذا آب چند حبسل جوشانیده و کذا چند ستر ستر بر روغن نار دین یا روغن
و کذا بول و گاو تنهای بطور کذا آب گرسین خرد روغن بان کذا طبع بار و و کذا از هر که بش کذا اسلح الحیه در شراب کمنه جوشانیده و کذا صلیح قهطر در روغن
یا سمین جل کرده و کذا قلعند و کذا اقصبل از زیره مطبوخ و کذا قند بر روغن سوسن یا روغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کمنه
و کذا آب سداب در پوست نار بچند و کذا حبلا غار و شراب کمنه در روغن گل بچند و کذا واد صینی و کذا سر و غصبل و کذا آب گنداب سکه در روغن گل کند و کذا لیمو شیر زان و کذا
آب برگ دراق و کذا آب شوکران کذا انیسون بر روغن گل و کذا شوم غظل و درم اسنان شوم سه عصاره سداب درم و زیت بقدر غر و جوشاننده نار و روغن بانه و کذا
روغن کله می تلخ و کذا آب شبت در پوست نار بچند و کذا روغن می تلخ در باد بجان کا ویده پر کرده براتش نرم بچند و کذا روغن بان بشراب کمنه در روغن گل کذا و کذا
و کذا آب برگ سبز جو و کذا اموم میانی قهطر آب مرزخوش کذا شرب بر روغن بان و یا بشراب کمنه و کذا اغالیه بر روغن خیری جل کرده و کذا انگه سکه و کذا قطران آب بچند
نوفای خشک آینه و کذا از هر رخمه بر روغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کا ویده پر کرده بچند و کذا روغن حب المصنوع بر کبار و کذا روغن خیری و سوسن
و آب قطور یون و کذا افیون نیم درم فلفل بکدرم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب تمام و کذا از ریح در زیت لنداخته بهفت روز در آفتاب و بچند صاف نموده
و کذا اجگر هاری خشک کرده بسنبل الطیب ساییده و کذا آب شکطرا شیع و شیناز کذا گل گرم در روغن خیری جل کرده و کذا روغن اقوان و کذا بول شتر مر آینه
و کذا حلیت و فحیل بر روغن خردل و کذا کند در شراب کمنه بچند و کذا دار فلفل یا یک سوده در زیت آینه و کذا آب برگ سوسن بر روغن گل هر واحد در گوش
چکانیدن مفید و همچنین بخار بار و و فراسیون مرزخوش و قوتج مطبوخ گوش رسانیدن و کذا اسعوط آب بچند رو یا روغن بادام تلخ و کذا اشرب و سیاقی بقند
خود بجلاب کذا ادمان کل صفت و کذا اخلاط اکلیل المکک و کذا اختیله آنچه خردل سوده و یا خردل بوق سوده و یا خرب سیاه و چند ستر بر و یا سکه بکدرم
زعفران و درم سلیله فستیده ساخته در گوش و شستن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طینین بار و سطور گردیده و واحد نافع در گوش بار و سوسن سحی گوشت
که هرگاه وجع عقب تخم یا ریح باره حادث گردد و روغنی که در آن سداب بچند باشد در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر دو قیاس از آن

و این صخره دل گرفته بر رخی گرم بشوند و فقیه گفته اند در گوش نه در بطیخ شسته نه با یا با غزل یا بطیخ برگ نیب آب کباب نمایند و کذا اگر فتن بخار گل با بوشه تازه یا خشک در آب پنجه در بار و برخی را چرب است و آب کباب بطیخ مزه خوش تنها یا با جاورس نیز مجرب است این بیطسار در کت بنی ذکر کرده که اگر پیاز را بجای و در آن بول بقر پر کرده بر آتش گذاشته بپوشانند و در گوش اندازند و در آن کت بنی که در این مجرب است و همچنین ترب را کاهیده در آن روغن گل پر کرده و جوشانیده در گوش بچکانند و کذا روغن بنفشه شفا و چکاندن نیز در جوارس و در گوش مجرب است و کذا با و در دوشیزان محل کرده قدری سیل آینه میگردم قطور کردن از آن روغن می نماید و آب در آن روغن کف و غسل و نمک بنی سادی آینه میگردم در گوش چکانند اینها بابت اهل هند است و کذا اگر که تازه که مائل بر روی باشد بر آتش گرم کنند و باندک روغن کاه چرب کنند بخارند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ گچ پیچیده پس گرم کرده افشوده بچکانند قویتر باشد و قطعه آب پودینه تازه مخلوط با و العسل همین عمل دارد و قطعه آب ترب شسته و آب ترب بر روغن گل پنجه و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و موسیقی صیل کعبه در روغن گل حل کرده چکانند مجرب است یا آب بزره و گاو جوشانیده و اصلیت بکار بند و کذا آب برگ سرخ یا پس انگنه گس در قدری آب حل کرده و کذا آب برگ یکا و دیگر گرم قطور نمایند و با گاو جوشی تشنه در روغن تلخ سوخته صاف کرده در گوش چکانند و اینها برای درد گوش که از برودت باشد آب درک یا شیر و برگ پان در گوش انداختن و سوخته و فوین و بنخ در انداختن و جویا گوش طاهر کردن مجرب صاحب گفته اند بنی است اگر زرد البیض عمل هر یک دوام کوفته در هم ملط آب شنب تر کرده و صبح بپوشانند تا نصف بماند و الیه صاف نموده و روغن گل روغن کف در داخل کرده و از بپوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند و تشکین آن مجرب است و بعضی مال گنگنی نیز می افزایند و اگر فقیه را آب زنجبیل تازه تر کرده مغز استه شفا و سوخته ساییده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب است و صبر مطوری در روغن گل روغن کاه و کاهنه حل کرده در گوش نیگرم چکانند نیز مسکن درد و نهایت مفید است و یا کچله قدری آب ساییده در گوش مخالفت نیگرم چکانند که نافع در گوش بارد است و بداند که در گوش روغن کاه و کاهنه حل کرده در گوش چکانند و جاورس و نمک نافع و کذا انگنه سپار و پنجه در زیر نیگرم کوه سودمند و نفول از با و بنو خطمی و فلفل و کوه کنا نافع است و همچنین قطعه آب باریان حاره مع چند سیر سبز و با و نمک مطبوخ در زیر منقید و گویند که قطره بوق در سر که حل کرده و کذا شاخ گوزن بر روغن خیری حل کرده و کذا روغن قنار و کذا روغن تخم ترب کذا روغن بادام تلخ و کذا نفول و در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد ملط رطاح بارد گوش است و کذا از و فانی خشک صحت را بوزن اکلیل الملک برگ غدار اسطوخودوس و شبت و حاقه قرصا پودست ششاش نام مقصود هر برگ ترنج پودینه جله یا هر چه بهر سرد در آب جوشانیده و بخار آن آب کباب بنفشه مل آن بخار و آب آن بطول سازند که در گوش ریخی و بار در نافع است و اگر گنجشک زغالگی را گرفته دم او کشند و بر آن که حوالی مقدس بپاشند و در کرده و بر آن ادویه و روغن گوش نهاده دارند تا برنج بتا طبع کنند که گنجشک آب با سبب بعد از آن در کرده و کرا نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و بهر چه از گوش برمی آید و در روز اول می شود و این علاج از مختصرات انطاک است و تلفات نیکند و آب و بنو سوز گوید و ابرای رطاح غلیظ مجرب است بر نجاس و مزه خوش و روغن موس جوشانند و اندکی چند سیر سبز در آن حل کرده بچکانند و یا آب کباب مخلوط با عسل نیگرم چکانند و بتقلیل غذا بکنند و آنچه از رطاح غلیظ بارد متقی از معده باشد اول تقیه بدن بسمل ملغم نمایند و اگر قوت اطاعت کنند فصلی موقوف باشند با و پودینه معده و سوسائرا اعضا استغفر غرض قبول کنند و این و این نفع دارد و بگیرند یا راج فیقر اولث دم افسنند و اولث در تخم کرفس با و باریان با سوسان هر واحد نیم درم تخمیل فلفل سفید یا سیران هر واحد دو انگ سقمونیای شوی مع زعفران یا مع قرفل یا مع سنبل در سفر حل یکدنگ همدا بوزن چهار درم بسایند و در حصار که آب بطیخ مزه خوش سرشته بهای کویک سازند و نصف از آن بخورند و بخود آب که در آن انگ پودینه نهی پنجه باشند غذا سازند و سیر و صبر که نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته قصد نکنند و اگر خطا بقصد اول این علت واقع شود مؤدی بسر سام بارد گردد و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آن سیاه نافع است و آنرا در سر حدت زائل کنند اینست که بگیرند روغن خیری و روغن یا سمن در آن خنجر پیاز معروف یا بلوس بریان کرده و با بوند و برگ اقوان هر واحد نیم درم و استقر و بون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو انگ قرفل یک انگ لک اقوان یکدرم جوشانیده صاف کرده و کچله و ازین روغن کچله و ازین روغن ناردین گرفته فقیه آلوده در گوش نهند و تمام روز بارند و در شب تجدید فقیه دیگر نموده برگوش آلوده بپاشند اگر ممکن است و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید است و در یک روز از آن می نماید چکانند و اگر اوان حاره مثل روغن خا و بیدا و غیره و آب پیاز و سداب در شراب کوه فوین حل کرده نیز نافع است و بهر چه برای گوش است

یکدم فروغون و یکدم چند سیرتر سل کرده باشند قطره نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسمان محب قویا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق او را بنوشند و شراب بپوشانند و هرگاه درد گوش از سود مزاج بارد باشد روغن نارون یا روغن سداب یا روغن فانی یا روغن بلسان یا روغن باجور یا روغن سوس یا روغن قیصر یا روغن شبت یا نفط ارق یا روغن بزر یا بارز یا روغن خیری که اخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عصاره بزرگ در گوش بپاشند پس اگر زرد آب از آن سائل گردد روغن شبت را از آن نفط کشید و شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش برودت تنگ در عین یا زرد خارج باشد لازم است قطورات از روغنهای گرم مثل روغن بنبل رومی و روغن انخوان و روغن خروع و مانند آن که در قولنجی گذشت استعمال نمایند و یا شل زیت که در آن سیر خنجه و صاف کرده باشند و یا زیت لعل و فروغون چند سیرتر و یا فانی که در یک شقال روغن بان یا روغن دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بیست که صاحب این درد شراب صوف قوی پوشند و خواب کنند چون بیدار شود در زائیل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب وی و ملین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب و خلط لاج باشد بگذرد و آنچه پیش برودت بود بگذرد و اگر از آن نفط کشید و از چیزی که آنرا لائق بود این است که مجده را با آب گرم بکشد و عوالی گوشن بچسباند و آب سداب حمام بسل و یا آب قیصر و عرق خورش در روغن سوسن یا چند سیرتر با وی بعد از آنکه در آن پنجه و صاف کرده باشند و یا نظرون و سرکه بروغن گل یا عصاره لوت و گوش چکانند و اگر احتیاج بر دای قویتر افتد مثل فروغون چند سیرتر بروغن قسط و یا قسط بجزی و زراوند بکار برند و گاهی تمکید بجاورس لبگر مکرر کرده و آنرا نفط دهد و از او نیمه شکر که برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل برودت باشد زیت انفاق است که در آن خنافس یا خراطین یا گرمی که زچاد میباشند چوشانیده باشند و یا زهره ماهی زیت انفاق یا پیله درل یا روغن یا روغن کلنگ و یا روغن عصاره که آن بسیار نافع است و یا آب مزخوش که در روغن یا سبطی که غریب پوست آن و یا سبطی که خراطین صاف کرده پیله در آن که اخته و اگر مائل برودت باشد زهره و زنگار و روغن خیری که چکانند تا آنکه آب زهره تحلیل فانی گردد پس برودت و بطریق قطره استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش استعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانند است و همچنین قرص عفران و قرص کوکب یا افیون و چند سیرتر و عفران بشیر زن واجب است که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر خلط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر است و اگر از استعمال مخدرات مضر پیدا شود بعد آن چند سیرتر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از چند سیرتر میسازند که آنرا با یک سیلیده پس افیون سوده با وی آینه شربت صوف قرص بند کب لانی می نویسد که معالجه و ج بار و کرده میشود و به قطره ششای صافه در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب باجور یا مزخوش یا بادان مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که در آن قوم پنجه باشند اگر حاجت قویتر افتد روغن چند سیرتر و روغن فروغون چکانند و بر حمام و اطب نمایند و شراب که صرف غرند و آنجا ب بطریق پودینه و شیخ نمایند و یا گیسو چند سیرتر و جبهه افیون یک جبهه در روغن زیت یا شراب حلوس کرده بیکرم در گوش چکانند و یا آب لیمو که بر آتش نهند و سائل شود بیکرم چکانند و غذا مزوره زیر لاج یا بخوابند و هرگاه علاج نفع بقلیه و مطنین و گوشت بریان غذا سازند و دایم تمکید زیت یا روغن گرم نمایند و صوف بدان تر کرده بگویند

علاج درد گوش با روغن مادی

نفع ماده از منضج بلغم نموده بمسمل گرم و حب ایاز متغییه نمایند و بعد از تنقیه او یک در علاج بار و سافج مذکور شد و دیگر بخورات و قطورات محله مکرر استعمال کنند و اذنان حاره چون روغن ترب غیر آن بیکرم در گوش چکانند و اگر نسج مشکبوت بر روغن جوش کرده در گوش چکانند هیچ اوجاع بار و گوش را نافع بود و قطره آب انستین با زهره بزر و روغن بادام تلخ پنجه است در گوش و گرمی قدیم که میبوشد و که امر و صبر در بول جاشوش یا زنگار و حل کرده چکانند و هر چه نوشته اند برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود و آنجا بگل خطی که با پودنه اکلیل الملک بزرگتان تخم و دانه مزخوش پس سیلوشان هر یک ششده و فانی خشک ساشده چوشانیده و حل است و عسل الشلب است ششده و فانی خشک هر یک ساشده و دانه مزخوش آرد و هر چه سیلوشان هر یک چکانند از انبویه بخار گوشت نیز نافع و به آنکه در و بسیار از آنجا بیکرم یا شیره باشد می کشانند و هر چه می کشانند و هر چه معلوم میشود

منفعه بفرم دهند و غلبه شلب نفع خیار شلب اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز ساییده بگرم نموده گرداگرد گوش نهاد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و بعد از نفع تنقیه بمسبل بفرم حبس یا برنج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ گرداگرد گوش بکشند و گویند که روغن زرد که نه با شل اشق و انز و چکانیدن نیز نافع است و بقول طبای هند فلفل بسیار تخم گرد که بزره سیاه کچک ساوی آب ساییده بگرم نموده گرداگرد گوش نهاد کردن نیز مفید بود و یا فلفل گرد که هر یک و درم پنجبیل بکند و ساییده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب ساییده بگرم گرداگرد گوش بکشند و اگر درم تحلیل نشود تدبیر انصاف و استحبابات و قطرات منفعه نمایند و بزکستان تخم حلیم شبت بابونه اکلیل الملک گل خیره و غلبه شلب هر واحد کیسه برگ نیب پنج فلفل جوش داده استحباب نمودن منفعه بشود و مصفی چکر قرص است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده استحباب نمایند و یکد قطره از طبع او را گوش بچکانند نیز مفید بود و اگر بامل کوفته چند قطره آن در گوش بچکانند که در چند مرتبه و درم را پنجه منفعه میگردد و آب پیاز سفید چخته با لعاب حلب یا بزکستان آینه همین عمل دارد و آب کوبیده و شهد بشود و یا پیوسته گوش را بر بخار طبع پیاز و برگ نیب بپزند و بادهای غلبه شلب گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب سنبه الو و سر و برگ سه تو لکل بابونه اکلیل تخم شبت اش نه برگ یک کیسه جوشانیده بخورند و لعاب حلب و غسل لعاب کتان آب برگ سنبه الو و انقیون هندی هر یک سه ماشه بیکدیگر بچکانند و حلب تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل بر زنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه نهاد کنند با پنجه شده بشکافد و بعد شگافتن جهت تنقیه بر آب برگ نیب و پیاز و غسل ساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده میشود و پس از پاک شدن روغن جهت اندمال صدف منخته و بورق بریان برابر درم ششانی آینه فتنه بدان آلوده در گوش نشینند و یا این درو بر بدنند تا بزودی سبزل گردد و در هر روز و در سوخته بچم نقش کنند سوخته در سنگ کینه سفید هر یک سه ماشه باریک ساییده بخار بپزند و دیگر ذرات و مراهم مد که در قرص گوش بیایند بکار برند و درم سوداوی که نادر افتد تنقیه سودا بطبعی و انقیون علویان جهت انقیون کنند بعد از ادویه طینه محله ماده سودا چون حلب و بابونه و راتیخ و موم و زیت نهاد کنند تا محال اطبا مجوسی می نویسند که اگر درم گوش بار داشته باید که اسهال طبیعت بطبعی و فارلقون مقوی بایار ج و تریه کنند و حسب یار ج بخورانند و یا این حسب هند یا یار ج فیتر که درم تریه فارلقون هر یک چهار دانگ مقویانیم دانگ انیسون یک دانگ حبس یا برگ ساییده آب ج بهاسانند و این یک شربت است و بعد از تنقیه و روغن شبت یا روغن ترب در گوش بچکانند و از خارج شبت و کرنب و رطب و بابونه اکلیل الملک و گل السوسن برگ خار و زنجوش و خام هر واحد یک درم و نیم درم کتان و یک سایه بپزند و روغن شبت و روغن زرد و روغن نارنج سرشته شگل کنند پنجه گرداگرد گوش نهاد نمایند که اورام بار در تحلیل نماید

و صمم جارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرا شریقی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض جلوه و حمیات صفراوی عارض گردد و علائمش اسهال باد و یخچ صفراست مثل طبعی بلید مقوی یا یارچ و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام با آب شیرین کنند و از تدبیر مؤلفه صفرا اجتناب کنند این الیاس گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه یا ترنجبین یا خیره بنفشه یا ترنجبین هر واحد در هر نموشند و یا جلاب عناب آکو بخار اسر واحد در عدد یا ترنجبین و شیر خشک هر یک ده درم بپاشانند و غذا با الشعیر اگر پاپ باشد و الاغز دره بنوازش بخشد با دام واسهال طبیعت بهاء الفواکه و طبخ آن یا طبخ بلید که در آن سوار و از سقمونیا می شوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تام آب انار طبخ معصور یا پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند بسبب مد گوید که اگر طرش قریب الی حد صفا از موه قلع بسوی سر باشد علائمش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط ماری یا طبخ بلید کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مریض و مریض نمایند با استحمام و تخویف از اخذ غذای حاره مؤلفه صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش از آنکه اگر در اولی می نویسد که اگر سوی مزاج معاده باشد نگاه کنند که آن که ام خلط است پس استفراغ او نمایند و قطیر و او روغن در گوش قبل از استفراغ جائز است و بعد استفراغ قطرات و قطرات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحسب هب و قمر بنفشه استفراغ سازند و اگر سه شقال اطر یصل صغیر با شقال یا یارچ فیکر آسمخته بدین صواب باشد و اگر از بلید زرد و کیشقال و یا یارچ فیکر آسمخته بدان حسب بسته بدین ماده مفرار از سر و در و این اطر یصل کشنیزی منع بخار از دماغ کند صفت آن بلید کابلی بلید آله هر یک ده درم گل سرخ کشنیزه ششک هر یک پنجم درم ادویه راجد آکو فیکر بنفشه بروغن بادام حرب کرده بعمل است چند بسرشد و در بعضی نسخ کشنیزه بوزن مجموع ادویه است چندی گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد صبح شربت بنفشه و خیره بنفشه و شربت عناب یا شربت ترندی و آکو دهند و تعلیم بحقیقه لیند یا آب انارین مع شیر خشک نمایند و بعد تنقیه تاسه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در موی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبیخ فواکه نمایند و شربت آکو و نیلوفر بنفشه بنوشانند و ترک گوشت کنند و بر شل اسفناخ و خرقه ملوخیه خبازی کدی مطحن بروغن بادام شیرین محض بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین روغن که چکانند یا روغن گل باندک سرکه بزنند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای بریدن و ترطیب قوی آب کاه و یا شیان یا شیا بز روغن بنفشه یا شیر و ختران حاجت افتد این همه بیکرم بچکانند انطیائی گوید که در طرش حار و الا فصد شقال مخالف بکشایند و بعد سه روز مجازی بعد تبرید با الشعیر و قمر سدی و در صفراوی بخار و شیرین نمایند یا طبخ بلید زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر درین بخار و هشتاد فیون در بول نرگا و یا زهره بزیاب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات دراز الی طرش عارض بعد امراض حاده ملازمست خیره بنفشه یا الشعیر و شربت خشخاش و هر شب حاک پایا و ماش آن بروغن گل است و در نرزه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و بسبب آن کثرت صفرا و بخار بسوی دماغ است و این گاهی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد و الا از مجربات من در آن معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبخ امرو و کشنیزه و مرزنجوش است هر کدام ازینها که بهر سه

علاج طرش باروساده و مادی

در صورت برودت بی ماده مریض در علاج در گوش باروساده مذکور است و سوای تنقیه آنچه به طرش باروساده بیاید استعمال نمایند در روغن یا سمن بروغن سوسن و قسطه و شبت بالندکی جنب بدین شربت یا ششک یا مریض یا قطران بچکانند و اگر شحم غلیظ یا یخچ او بروغن کوبند بزنند و در گوش چکانند یا فو و اگر القوان اکیل المک قیوم هر یک ده درم افخرکی پوست پیچ با دیان پوست پیچ کرفس هر یک پنجم درم پیچ و پیچ و پیچ خشک نام ریخان خشک هر یک یک کف با دیان پوست پیچ هر یک سدرم دره رطل آب بچوشانند تا شش رطل بماند و گوش بخار آن و از تدبیر طرش مادت لز برودت مافج و ماده غلیظه نیز نافع است و بقول رازی قاقا که کبار شربت یا قطره را بسوزانند و

خردل و بار یک ساییده با پنجه یک نیمه فیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر چند بستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند یا لاتی
 و جرجانی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظه باشد استفراغ یا یاج و فیرا و حب قوفا یا مرکب چشم خن و فیتون و نمک هندی باید کرد و در گوش او ویه غلیظه چکانند
 و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض کیسارگی افتد طبع فستقین زهره تر کا و زهره ماهی سموط و زهره سنگ پشت بر روغن بابونه و شبت و آب پنا
 بعسل و روغن زیت چکانند و سعید گویند که اگر طرش از اخلاط غلیظه یعنی مجتمع در قعر گوش حادث شود و طبعش و شواست و باید که استفراغ بدن یا با رجات و بغیر غره
 بسکبجین عسل و سموط و روغنهای گرم مثل روغن زیتق کنند و چند بستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشتند گوش چکانند و امر به دخول حمام بر نداشتند
 و قلیل غذا نمایند و از آن غذای مؤلفه حذر کنند این فوسح گویند که معالجه با ویه مقطعه مایه طعمه خام و بغیر غرات و انجم یا یاج و تدبیر لطیف نمایند و حمام
 آب سداب و نیکوست و چند و غیره که مذکور شد و زهره تر و زهره تر و در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و قطع نماید و یا حریل و بول کوک مسدود نمایند بعد از آن
 باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهره تر و بول او چکانند و از آن پنجه خردل و بورتق فیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس بر آورده در گوش آواز
 شدید متواتر بدهند بعد در گوش با بنوبه زهره تر بدارند تا گوش بکشد این الیاس گویند که اگر صمبب ماده بلغم غلیظه نصب بعصبه مفروشه آن سمع باشد و صمب
 جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلشنه عسل ده درم بنوشانند و غذا مزه نخورد و حوم فاضله مغرب قسط و فلفل و غیره دهند و هرگاه نفیض تام در قاع
 ظاهر گردد و قیحه دماغ حب ایاچ و حب قوفا یا حب لوفاز یا حب فیقون کنند و روغن خسته شش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زیتق در گوش چکانند
 و یا روغن شحم خنل و یا آب مرزنجوش باند که زهره کلنگ بچکانند و یا قیله خردل و آن پنجه در گوش بدارند و خضر و قرشی میویند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
 همه روغنهای گرم و خصوصاً روغن زیتق روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد ملخ بود و روغن بادام تلخ فاضله نفع عظیمست و قطره آب دریا می شوگر که کرده
 از اللهقل سمع کند و چون پیر کس بگذارد و دیگر در گوش چکانند لایسا اگر بران مداومت کنند صم را نفع بخشد و از شره شربت اسطوخودوس آب گرم یا لاتی
 صلبه دهند و یا بطبع اسطوخودوس و کلیل الملک و بابونه و عسل و کذا و یا در بنجوبه چنانند و گلشنه یا خمیر و بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و غیره
 گلشنه عسل و اطریفل صغیر سه مال کنند لفظول اکلیل الملک بابونه سیوس کنند عسلی برگ خار و کدک مرزنجوش و یا در بنجوبه بنوشانند و بر بخارا و انکباب و آبک و لفظول
 و قیقل و صندا کنند و آواز بلند و نو افتن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم حب ایاچ و ایاچ و لوفاز یا کنند لیکن بعد نفع و تقیه بدن از اسهل بلغم قبل استعمال
 او بان و لفظولات مذکوره انطالی گویند که در طرش بلغمی تقیه یا یاج مکرر نمایند و در سواوی بلغمی فیتون بدستور و چند بستر و زیت کاندان تریب و مصطک
 و حب لغار پنجه باشد حل کرده بچکانند و از تجربیات برای کشادن طرش و صم نیست که طبعیت را در روغن بادام تلخ و قالیجیل کرده اند نمایند و روان زیاد
 چند آنکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره تر گوش سه درم در سوا و قیه روغن فایر شانشان نصف بماند پس در گوش چکانند صم یا کشتا
 و اگر میل ملا در با گردانیده هر روز در گوش نهند صم را منع کنند و این همه بعد تقیه و مداوی بکار برند ایضا او گویند که علاج مخصوص این مرض گرفتن بجا
 سرکه است که بر سنگ سیاهی گرم چکانند باشند و لفظی آب پیاز و عسل هر دو پنجه و کذا روغن زیتق که در هر که ام از این هر دو اصل السوس و سداب
 و حب لغار و قشر پنجه باشد و از مجرب اینست که زیاد و طبعیت را در روغن بیدار خیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضا عنصل و شحم انار ترش و پوست او و لفظول
 در سر که پنجه صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر یا پنجه چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفراغ بحال یا یاج
 و حب قوفا یا حب صبر لسه شرباب و دردت بست و دیگر و کنند بعد از آن غره به قرق و حویج و کف خردل و مانند آن سازند بعد از آن پنجه در گوش چکانند
 و بدان نمکد کنند اینست که بگزیند فستقین روی خالص و در آفتاب لوله دار بچوشانند تا ممتد گردد و بعد بگذارند تا آنکه بر بخارا و انکباب ممکن گردد پس
 سرانوبه بکشانند و تقیه گوش متقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخارا آن گویند و دیگر گوش باین فستقین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و آن پنجه
 مثل این بچکانند سرکه و بورتق چون کرده است و اگر او ویه بلغم افق دین یا نیست که بگزیند سلج الحیه و بار یک بکوبند بعد از آنکه با سرکه بدفعات شسته
 خشک کرده باشند و بعد کو فتن و زهره تر و بول کاند و بران اندک بورتق اندازند و در گوش چکانند و اگر این بکشاید بهتر و الا بگزیند آب گند نایک جزو

و سوراخ گوش بصوف بند ساند و اگر زین مسکن نشود معلوم نمایند که درم در طریق نفخ و جمع مده است و چون ریخته اند معالجه باید و تیره گوش نماید در علاج او مسکن
تقریب گوش برقی مسلوک کنند زیرا که اجتناب از حرکت در گوش در مرض اخرازیه این دو اثر نافع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بیکه نیشای بیض و آب قطره کنند و اگر
ایمون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و در هم او گوید که از هم نوحیت که حادث شود پیش از آن نبود و آن علمیه بر باشد و این چنان بود که درم در صمغ پیدا
شود حتی که قیبه را بند کند و بعد از آن صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن ثلث لؤلؤ یا لجم بریزد و صلب شده و سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب نفخای
او از حس مدرک نگرود پس اولی آنست که عرض بعلاج مثل این نوع کنند و اگر تیره و اضطراب و آیهضا او گوید که این عجیب النفع است در از این صمم حادث و طش
و خصوصاً آنچه بعد از اوام و انفجار آن باقی ماند نیست که بیکه نیشای خشک و دانه او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه از آنرا
بموشد بر آن اندازند و بچوشانند تا آنکه دانه های او سرخ شود بلکه مائل بسپاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب چند مرتبه در گوش چکانند
که این دو دیرین معنی بالغ النفع است بار بار آورده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این روغن بعد از آن که می خشند تا دو هفته هر روز و شب بکند و قطره فلان بچکانند

علاج باقی اقسام طش

آنچه از رطوبت و میوه است ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند یا بشیر و واغذیه و قطرات و معومات مناسبه که در علاج امراض طش
و یابس و داغی مفصل مسطور شده و نا در باشد که رطوبت ساده سبب طش گردد و لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بیکه آن نه راخته اند گویند که در آن مثل شک و
جذبه تیره و مورد و گل سرخ و واقای و دارچینی و قرفل و امثال آن نافعت و در پیوسته بی ماده بهتر طبیب علاج و داغ انگبار بر بخا آب شیرین و قطره شیرین
در گوش و ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا قطرات مرطبه بر سر و چکاندن و مالیدن شیر یا روغنهای مرطبه جز آن که در علاج امراض یابس و داغ و صدمه
یابس و تشنج بوسیله که کور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طش عارض از پیوسته را از موم خام رطبه غذای مرطبه و شراب مرطبه و خواب و ریختن روغن
معتدل و آب نیم گرم بر سر و تیرین سر و قطره بر روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از حرکات انتقالی چون تپهای صفراوی
و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تقریب صفرا و یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و بنفشه و شراب و بلغم نموده و غنای نافع است
و در طش که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علما جش همانست که در طش حار ساف و مادی مسطور شد و تصمصا در قول الطاکل گویند که نماد با بونه اکل اللمک
آرد جو روغن کنی بخته گرداگرد گوش نافع صمم حادث بعد از حاد است که اگر شاخ شجره البقی را از کیطر آتش بدیند و طوبی که از آن بکند در ظرفی گرفته اند که گویانند که بکند و بکند
حادثه هر چه از غلط غلیظ سبب بحر انتقالی باشد و آن با نقل و نموده و در تنفرغ یا بارج فیهرا کنند بعد از روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن ترب چند بستر و فو بول بچکانند
و اینها اگر بتریب لطفه عارض شود و قیای علویانی نه باشد با طریقل اسطوخودوس ایشان دو قول آینه شب بخورند و از مرز بچش گل با بونه آستین اهل اکل اللمک
گل بنفشه هر یک نه باشد آینه هفت باشد آینه شفا یک نیم تولد شب در آب سدا پخته نموده و صمغ چوشانند که چهارم بماند صاف نموده و روغن گل روغن با بونه بر آب آن مصل کرده
بایجو شانند که آب بسوزد و روغن بماند پس در آن چند بستر سه باشد زعفران هفت باشد سوده آینه بماند و در گوش چکانند و گویند که طش حادث عقب بیان
منه بکس است زیرا که ولالت بیناید بلکه هنوز ماده باقی است و بدن نفی نیست و بقول شیخ طش حادث عقب صدمه را چکاندن آب ترب و روغن گل و یا چند بستر
سحب لغار و روغن گل نافعت و حادث بعد از سرسام را و اجبست که در آن ابتدا با سترغ از ایا بارج فیهرا نمایند پس چند بستر را روغن گل و یا روغن قسط نماید و یا
روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیره که در حادث عقب صدمه گفته شد در گوش چکانند و آینه صمغ گوید که بچ عقب سرسام حادث شود علما جش همانست که بهر پیوست
ساده گفته شد و آنچه بسبب سده یا قصر یا گرم یا دخول بوم و غیره آن باشد علاج هر یک ملحه مسطوخا باشد بدان رجوع نمایند و طش که بعد از آن بسبب تصاعد
اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط است و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی وطنین و صفیر

آنراست که از انسان گوش خود میشنود و بدین از خارج و صدا دوی بزرگ تر و نرم تر وطنین نیز و باریک تر می باشد و صفیر آوازه حادث از نفوذ ریاح و انحراف در سالک ضعیف است

علاج طنین بلغمی و سہمی

اول بهر نضاج و تقطیع و مسهل با نم و حباب یاج و هند بعد و غرغره منقی داغ بعل ارند و یا گل حلی تخم و عناب و عسل کشته و شکر یک شش باشد
اسطوخودوس چهار شانه جو شانه غرغره سانه و روغن قسطرگوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و سبب و پیاز زکرس و راب جو شانه بخارن بگیرند
صفت روغن قسطرگوش قسطره درم و نیم کوفته شب و در سرکه خیس اندود صبح در نیم ناک آب بخوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم انار روغن کنجد بر سر آن
ریخته باز بخوشانند تا آب فانی شود و روغن مانده بر دارند و اطراف لعل اسطوخودوس یا معجون ویدالور و بخوراند و یا خند بیدستر سه چارجه نایک باشد در لعل لعل یک کوبیده
آب تخم و هند و اگر چند بهر سد و عرض آن زرد و نوبیل کنند و بالای اطعام این سفوف و هند با دیان سه توله و دهنندی زرب وانه قافله کباب هر یک یک کف دست
دو توله نبات سفید بر آب شتری و دو مشتقال و گلاب لعل نوشیدن فائده عظیم دارد و با جوشن صمغ کبک و لعل جانی و پیریز از چینی با می ضرر داغ و بخار انگلیز از غده و فوکه و بقر
و نباتات واجب دانند و بعد از حمام و غنهای معتدله چون روغن مور و بادامی تر یا کمر سرنه و دگوش چکانند و یا صاف تقطیع و سبب کرات و عسل و بعد از آن هفت
صمغ کبک باشد و گلاب قرنفل سه توله تا دو هفته درین مرض که گفته باشد مفید باشد و اگر قفس خار مرز جوش و با جوش مطبوخ و راب نیم سفید و اگر شانه باین مطبوخ بگرد و کبک
گوش نمایان دانی بود و یا گل بابونه افستین مرز جوش اسطوخودوس مشکطراشع صمغ حاشا جده خشک بسل قطر السالیون تخم غنفل جز الس و کافور و فیضون از شش
شبت بود و نیمه جلا یا هر چارین بهر سد جو شانه به بخارن انگباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بیدستر دگوش چکانند و کند زعفران چند بهر ستر
قرص ساخته شکر نموده قدری از آن در شراب گدخته تقطیر نمودن موجب است و اگر یکی را از روغنهای گرم آب پیاز گرم نموده سه قطره دگوش چکانند فائده
و آب ترب یا روغن گل ازین قبیل است و قطور زهره گاو آب گند یا روغن گل نیز باغ و کند از غنفل و زیت جو شانه صاف نموده مفید و یا کند زعفران و فیضون و نیمه
خربق سفید و یکی هر یک سه جزو قطرون بورد ازین هر یک و دوز کوفته میخند و شراب حل کرده دگوش چکانند طرش این سه و مندست و قطور شیر و یک بان یا اگر
یا اورک یا آب پیاز باغ و ترب و یا پیاز را کاوید و در آن بعضی روغنهای گرم یا روغن قسطرگوش بر آتش مندی صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص و می رانند
مقر و اوم در بول کوساله ساییده و یک گرم چکانند است و چکاندن آب برگ شفتالو و کندک صبر و آب ساییده فائده است و یا افستین بابونه و در سرکه جو شانه دگوش
بر بخارن دانند و بعد آب زهره گاو یک توله روغن گل و روغن غرغره شفتالو هر یک دو توله آتش ملائم جو شانه تا آب برود و روغن با نایب صاف نموده
نیم درم فیضون خالص در آن حل کرده و چند قطره دگوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش و بخی و بخی و طرش بار و دگر مسطوخودوس و نیچان فست اقوال حلق
سویدی گوید که از این غیر خردل و راب سوده فیلد ساخته و دگوش نهادن در آن از آنه و دوفی طین موجب است و مرز جوش شکر و خور و قطور از آن و کند تخم گوش بهر کباب
زوفای خشک تا این خشک یا شمع جلی و کند قطور حباب انار و سبب میخند و یا روغن خار و روغن گل و شراب کنه و یا لیل و بقر و آب پیاز و روغن گل و یا عسل بکمال انداختن
سوده میخند و یا روغن نسرن و یا سکر و روغن گل و یا روغن پسته تخم فانی و یا سورج زیت و سداب جو شانه و یا بوقی بشراب کنه و یا زهره جاسوس
و یا روغن نارچیل و یا زهره که میسراید بیشتر از آن میخند و یا روغن نارچیل و یا روغن قنب بصل و عصاره سداب میخند و یا روغن سوسن شش درم
روغن سداب یک نیم درم هر که تند سه درم آینه و یا روغن سوسن و سکر و یا زهره تر یا آب گند و یا کون سوده و یا پیاز انگبان آینه هر واحد مفید است
و بقول جالینوس تبخیر خار بود و زهره تر یا آب گند و یا کون سوده و یا پیاز انگبان آینه هر واحد مفید است و تبخیر خار بود و زهره تر یا آب گند و یا کون سوده و یا پیاز انگبان آینه هر واحد مفید است

چون سبب دوز حرکت و تنوعی است که عارض هوا گردد و در حقیقت هر سببی است که سبب این عارض یعنی دوی وطنین و صغیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تنوع هوا از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوبه و دماغ و هوای رگها انداخته پس این تنوع اگرچه اگرچه باشد حرکت دوی نماید و اگرچه اصل منجر و منش وطنین باشد و اگرچه که از آنهای منجر منجمد نماید و با آن حرارت طفق برساند صغیر در آن نماید یا بجماع این حرکت و تنوع هوا و بخارات و دوی از دوا و غالی نیست یکی از آنکه غنی و کثیف باشد که هوا و بخارات مصبوبه از آن مقدار حرکت خالی نباشد و اگر این حرکت غنی یا بسبب کاسی حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تنوع مفعول پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود و بسبب این حرکت آهسته که دوی و هوای اندرونی آند و گوش خویش آواز دوی وطنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت اند حرکت آهسته که مذکور شد مفعول گردند و وطنین و دوی دریا بند و این قسم تا همین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست و و هم آنکه حرکت مذکور توی ترو فوق حرکت غنی باشد و سبب آن وجود حرکت است که بخار از آن مقدار حرکت معناد حرکت یک نماید و این حرکت را به سبب تنوع در حلقه راس و حرکت در آنست که مفعول میگرداند و از فضل وجود و در دوا آواز صدیکه که در گوش متولد میشود و با جوش ریم در فوای او و با حرکت کرم متولد و در مجاری آن و با اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج اگرچه چنانچه بعضی مصیبتان را در حیثیات و ابتدای فواید حیثیات می افتد و یا مثلاً مفرط و بدن یا خاص و در سر چنانچه عقرب سکرانیه و عقب خواب بعد از طمان پیدا و یا با اضطراب خاص و دماغ چنانچه عقرب تیغی و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فک عظیم میشود و یا با دماغ غلیظه از چنانچه نصب بسوی گوش که آنکه در تنگ تخلیل گردد و دوز حرکت تخلیل وطنین و دوی تولد نماید پس این دو ام که مذکور شد خلا و اگر سنگی و اضطراب در رطوبات بنشیند و ساکن و در آن و تو به طبیعت بتخلیل و ترکیب آن بسبب نیافتن غذا و یا تا اول او و به حرکت بخارات و صدمه بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای بهر حرکت هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا دوی و جابرس خلاط و ریح و در فوای دماغ مثل دوی و به قایقه مستعمل از خارج سبب این مرض گاه و نفس دماغ و گوش میباشد و گاه به مشارکت معده و اعضای دیگر مثل ریح و یا بخره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مرض سوال کنند که در این حالت لازم و انبساط یا تنگ را قوت آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن سنگین و نفس راس و گوش باشد و اگر گدازد که ساکن میشود و گاه همچنان میکنند بسبب استقامت و ایستای معده و قوت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن به مشارکت اعصاب دیگر مثل مراقب اطال یا روده یا ریه یا معده باشد بجهت پیچند که آب نیز است یا نه اگر باشد پس سبب که در گوش نیست یا نه اگر ترپ در هر دو باشد سببش جوشیم باشد و اگر صرف ترپ سببش اضطراب خلاط باشد و اگر ترپ و جوشیم نبود و پیچند که در موضع حقیقیه نیست یا اگر نفاس است که در حلق و ضعف و فعالیت انسانی باشد و پیش از این امراض عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج جاری بار بود و در عروق و عین و فتنه و وسع التهاب باشد و تقدم استعمال او و به جاریه سر شده نیز بخلاف دلالت کند و اگر بار بود بخلاف این باشد و اگر مرض ضعیف نباشد وجود و فتنه در گوش و تقدم غرض و قصد در گوش پس سبب سبب سبب سبب کرم متولد و در گوش باشد و الاحال تقدم وقوع صدمه یا ضربه یا غنی یا اگر عظیم یا انقطاع اسما قبل از وقت او یا تا اول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن او و به جاریه و اغذیه یا استعمال او و به قایقه یا سبب سبب پس قرار هر کدام از اینها که نماید سبب همان باشد و الاسوال کنند که گران در سر و گوش شد معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گران و تمدد گوید و وطنین لازم بود و از انصباب فضل دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گران و در گوش تمدد بیان کند وطنین نیز در حرکات بدنی یا نفسانی باشد و نماید و احساس کند بجهت کات که گوید و دماغ دور میکنند یا از جانی بجانب دیگر منتقل میشود و سببش ریح و یا بخره مفعول از فضل مجتمعه در سبب و اگر گران و تمدد و غیر هیچ نباشد حال اندیا وطنین در حالت گسنگی و فتنه و وقت شکم سیری پسند پس اگر تا پیوست تقدم قاف و یا یافتن غذا و یا تقدم حیثیات و یا استغراغات دریافت شود و سببش شدت خلا و پیوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم دیگر جواس قوی و فکلی با و از تا اول مغلطات و مسکرات فتنه یا بد و در گسنگی بهر حال حمایت پیشتر کاسی حس باشد علاج جمیع انواع این مرض اگر گری آفتاب و آفتاب و تمام بسیار گرم و حرکت غنی و آواز بلند و کثرت کلام و جوع و استمای طعام از خارج و خوردن سیر و پیاز و گندنا و شراب گسنگی بسیار خواب و استماد و داخل و قیض شکم و التهاب لازم شد و تمسک به طبیعت و اگر اشتداد و دوا که شد و بطور و نه و آن گرم و من و بخره و بکشد و شش و شش و در هر دو سردی و

وضع و در سمع باشد و روغن ترب و روغن کدو در آن چند پیر سرخشته باشند و در گوش چکان و بر بنجا افستین و مرزخوش و شیخ و پودینه و صغیر الکباب نمایند
 و اسهال بحسب قویا یا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر باریج نافع باشد اندکی روغن بر روغن حسا سوده و نیکرم و گش چکانند و یا چند پیر سرخوش و سداب بسایند و در گوش
 چکانند و اگر از خلط غلیظ تشبث بعضی باشد باید که پوره ارغنی را بر سرکه و عسل ساییده و چکانند و یا خربق سفید و چند پیر سرخوش و مرزخوش و سداب سوده بر سرکه و روغن
 باریک ساییده و در گوش چکانند پس اگر باد و باد باشد بجا و بر سرکه یک پیر نمایند و بعد از این روغن و شیخ و مرزخوش الکباب کنند و چند پیر سرخوش و روغن فلفل و روغن فلفل
 ساییده و در گوش چکانند و یا فلفل سمع و دوی و نظمین بکثیر خربق سیاه یک مثقال چند پیر سرخوش و مرزخوش و واحد نیم مثقال نظرون ربع مثقال در سرکه سرشته و نیکرم
 نمایند و یا برای اصوات حادث در گوش کنند و در عفران و چند پیر سرخوش و واحد یک مثقال پوره ارغنی چهار مثقال کو فته قرص سازند و در شراب حل کرده و در آن
 سازند و این دو نظمین را تا نفست بکشد و فلفل نیم درم و مشک یک انگار و در آب مرزخوش یا سداب ساییده و در گوش چکانند و یا برای خلط بر بنجا سف
 و مرزخوش و روغن سوسن جو شاییده و در آن چند پیر سرخوش کرده و در گوش چکانند و یا آب سداب بعسل آمیخته و در گوش چکانند شیخ غنی و سیاه که از خلط
 لریج بار و باشد مخصوص برای او این قرص مجربست بکثیر خربق سفید و مرزخوش و عفران و در جز و نظرون و در جز و نظرون و در جز و نظرون و در جز و نظرون و در جز و نظرون
 جامع مجرب برای آنکه از ضعف یا از غلظت باشد یا نفست که بکشد و فلفل نیم درم و واحد نیم درم و مشک یک انگار و در آب مرزخوش و سداب یا بیشتر چکانند و
 بطبخ برگ صنوبر و بطبخ برگ شمشاد و بطبخ برگ خار و باید که در جمیع آن از ناول طعام بشببت کتاب نمایند بعضی علما می تقدیم گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیتر
 و و الفویخ و صوفی و برای حفظ نیست که آن نفع چیز نیست که الله تعالی برای این پیکار کرده دفع میکند آنرا بطور معمول از روفا و برگ صنوبر و حب لغار و آنچه باب
 طرش و در گوش از سعال جات مشترک و خصوصاً بارور گفته شد آنرا ملاحظه نمایند این عجماس گوید که هرگاه دوی و نظمین و در گوش حاضر نشود باید که روغن سوسن
 یا روغن نارودین یا روغن قسطا باندک آب برگ غریب چکانند و یا بکثیر خربق سیاه و چند پیر سرخوش و سداب بر سرکه و در گوش چکانند و یا بکثیر خربق سیاه
 و غیره که در فلفل شیخ گشت و آب سرخشته و در گوش چکانند و چون روغن ترب یا سداب بر سرخوش و در گوش چکانند آنرا نفع کند صفت و دوی نظمین و فلفل سمع بکشد
 کنند یک درم عفران چهار انگار خربق سفید و بوق هر واحد درم یک ساییده و بیشتر سرشته قرص سازند و نوز حاجت در سرکه خمر حل کرده و در گوش چکانند
 و دیگر سینه سالیک جز و روغن خیری سبز و جو شاییده سر کنند و در نظرون آنگونه بر داشته و در گوش چکانند و اگر این او و بیفایده نکند بکشد که نظمین از قبیل خلط غلیظ
 در اغشی و باغ نیست پس باید که بعضی را چیزی دهند که نفی دماغ و کند شل حب یارح و حب قویا و حب صبر و مانند آن و ایضا این حب دهند صفت آن
 بکثیر تر بد و در شحم حنظل یک درم بلبله کابلی نیم درم از زردت ربع درم کشیر و دو انگار همه را با یک ساییده و جدا سازند شترقی یک درم و چون بدن پاک شود و سوسن
 مسخن بلطف مثل سوسن و کرب چند پیر سرخوش و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضا تعطین کنند و یا باریج کنند که اندک از آن
 در بینی دهند این سینه العمد گوید که علاج دوی نظمین آنکه با ب بر تار آب طبعی تشبث و با بونه و اکلیل الملک و برگ خار و پودینه و صغیر و مرزخوش است و
 روغن گل نیکرم باندکی سرکه و در گوش چکانند و اگر ریاح شدید خلط باشد باید که روغن کدو در آن چند پیر سرخوش و مرزخوش و سداب یا نظرون حل کرده باشند و در گوش چکانند و
 غذا و اجتناب از تخمه نمایند این الیاس گوید که اگر سبب و ریاح غلیظ منحل از فصول غلیظ در سر باشد بهر صبح جلاب زانیسون و بادیان هر واحد درم
 اصل السوسن مشق گرفته چهار درم و لگند عسل ده درم بنوشانند و غذا نوزده نخود بانیسون و داریچینی و اندکی از عفران دهند بعد از تنقیه دماغ بحسب ایلر
 و حب طحیقون کنند و غرغره بهار لعسل و یا باریج فیهرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسطا و آب ترب باندک چند پیر سرخوش و یا شونیز چکانند و آنکه با ب
 بر او و یه چاره و حشایش مثل بایونه و شبث و اکلیل الملک و قیصوم و شیخ و سرخس و برگ خار و برگ ترب سازند و یا میعه سالیک نیم درم و روغن خیری یک سون
 یا قسطا یک درم که باشد درم گرفته میعه را در آن حل کرده چکانند و یا دامت حمام آنرا تا نفست صفت شیان برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم
 پوره نال نیم درم چند پیر سرخوش و نوزده درم هر واحد یک نیم درم عصاره افستین قسطا و فلفل و روغن فلفل و درم کو فته پیخته آب زهره گا و سرشته شیا ف
 و هر گاه حاجت بر آید پس ساییده و بار روغن بادام تلخ و قطره و در گوش چکانند چندی گوید که برای نفیج جلاب کورو غذای جمعی بلغم فاضل دهند

و قدری جندیبه ستر ساییده در روغن گل حل کرده و گوش اندازند و روغن تخم نیم برای درو یک بسبب بند شدن ریحتم ص باشد و وسیلان ساقل را با ناسا می کنند
و حوض افیون و شیر و ختران گل کرده چکانند برای درو شد یک از قرحه و مله باشد و غصه است و کذا اقلو غصه بر روشنه جو شانه و در گوش انداختن جالی چکر که در
وج و کرب و میقل نیست بعد از آنکه سکین نیا و منتظر باشد تا آب که در روغن گل چکانند و نمکرم اندازند و اگر در بسیار باشد دریم اندک اندک باز برگزیند
و نیم و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس کنند و دو مشت ناسخرا و زردیج هر یک سه توله و خورگیزه و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک دو مشت و غسل
و روغن گل هر یک سه مشت و نیم گرم چکانند تا خوب پاک شود و بعد بهر اندام موم یا سلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول نوسل که با قرحه گوش ضرابان نشاید
باشد و قرحه قریب آمد بود و ان شیای مایشا کفایت میکند و اگر مرمن باشد احتیاج بقطره قطران مخلوط با غسل افتد که آن تحقیق بالغ نماید و ایضا در قرحه
و پرچک مرهم مصری و مرهم با سلیقون کبیر عمل آرند و مرهم هوجه در روغن تخم نیم حل کرده و یک گرم دو سه قطره چکانند و وسیلان مرمن گوش حمل است و اگر
اندکی در دو شب باقی ماند و روغن بادام کوبی یا مری آبیخته چکانند و اگر بعد ازین در دو موقوف شود و رطوبت بدو بسیار براید قطران در روغن بادام انگریزی
و یاد گیر و ویه جابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و غسل اندازند که بوجا حسن نقای تمام حاصل شود و بوی بد باز نماند پس جهت نماند مال فسیله از دم الاخون
و از زرد و مر و دانگ هر یک سه مشت و در مرهم ایضاً میخند که بسیار غصه است و ایضا خاک سبب غصه سنگ پشت و خرخره و زرد و فلفل و هوج پتر و دو سوخته یک
مشت و در مرهم ایخند بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه که میخیزد الاثر است لغو شد نگار و دم الاخون پوست نار و لای کند گل خرخره و واحد یک گرم و قویای سبب و دو
شب یمانی یک شقال سوم و در سه و نیم توله روغن گل باز ده توله بهر صورت مرهم سازند احوال حکما سوبیدی گوید که برای قطع و تخفیف درد جاری قطره زهره چکانند
و آب خشک شده از زجاج و آب حب آس سفید تازه و آب غریب و آب پیچ خنثی و یا روغن تخم قنب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت طب بروغن گل
آمیخته و یا حوض کی در آب سداب حل کرده و یا شرب آب عصی الراعی و یا زهر زهر که میسر شود و غسل آمیخته و یا نطرون در شرباب کنند که حل کرده و یا زهره قرح و یا آب
زیتون ملو و یا روغن زرد که در شیر زن آمیخته و یا غسل و کما کند برای آمیخته و کذا الفوخ و در گوش و کذا فسیله و افیون و مر و صبر و زجاج و در غسل شسته آلوده است
و ایضا برای قرحه گوش فسیله از زلالان ساخته و یا زنجبیل یک ساییده و غسل شسته فسیله بر آن آلوده و قطره آب برگ لبلاب بروغن گل و یا آب صلی علی الشا
و یا زرد فای طب نیم غالی آمیخته و یا زفت و یا زنجبیل و یا آب در سیون و یا آب بودینه شرباب کنند و یا سومیانی بقدر که رسد در روغن گل یا آب صبر
و یا آب س و یا بوقی شرباب کنند و یا سکو و یا صبر یا آب بارنگ و یا روغن بطم و شد و یا حوض کی و یا زهره قرحه و شیر و ختر یا شیر یا حوض کی و یا آب برگ جزا زهره
و یا کند و سود و شرباب کنند و یا آب برگ جوز و می و یا بول شتر و یا زهره خرس و یا زهره قرحه و یا آب قطرون و یا قیق شرباب کنند و یا زرد و اندر حرج و یا ترس تلخ و یا
براده آهن و در سر که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد که در ده و زرد افتاب بموسم که را داشته آن سر که گرفته و یا زردی بکوفته در سر که چکانند و یا نصف سر که بماند و یا
در سر که اس تازه جو شانه صاف نموده شب یمانی در آن حل کرده هر واحد غصه است و گویند که قطره آب کاج برای قرحه مرمن گوش نافعت جالی نوسل گفته
گفته و غسل قق آب و شرباب نیم گرم و آب پیاز سفیده و بقطره قطران و یا جاع گوش قرحه آن شدید لافعت است و هم گویند که قطران شدید لافعت است و قرحه که بقیه بقو
میکند و همچنین نیست که در آن خاف و نسج خاک و قطرون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجر به پوسته و مرهم که از زرد و چوب یک جز و مر و دانگ و در روغن زیتون
گل و جز و قدری سر که ساخته باشند و صمغ قرحه گوش میخیزد که گویند که چون در گوش بیکم کند و از آن مد خارج شود یا ناسا سوده و غسل از زرد و سوده و شیر و ختران
جو شانه و یا مرهم سود بروغن گل حل کرده یک گرم در گوش چکانند و بهر مرغانی که اخته گوش اندازند و یا بگیرند و مر و صبر و غسل شسته باندکی سر که میخند چکانند پس اگر در
یک طم کند اما غسل نیم گرم اندازند و مکرر چکانند و صبر کنند تا آنگه دافعت گردد که در صباک شده بعد از آن این دو استعمال کنند بکینه از زرد و صبر و دم الاخون و کندن
و شبت الحمد و زنجار و در سر که حل کرده فسیله و غسل آلوده آن گویند که در گوش نهند و یا این دو با هم غسل محالجه نمایند تا آنگه شود و گاهی صبر و مر و زرد و کندن و در
سود و فسیله و لافعت و غسل آلوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش یکم برون منقذ آب برید بکینه از زرد و صبر و یا سلیسید و یا یک گرم بکینه از زرد و صبر و یا سلیسید
عسل که در آن زرد گوش چکانند و هر گاه مرض مرمن گردد و بکینه از زرد و صبر و یا سلیسید و یا یک گرم بکینه از زرد و صبر و یا سلیسید و یا یک گرم بکینه از زرد و صبر و یا سلیسید

که اکثریت پس و خلا باشد اشرب و اغذیه مرطب و سرخ الیموس غیر مختل اسفناخمیه و قرحیه و زیر براج و فالو و حیات بر روغن بادام و هند و تقویت و ترطیب و ماع و عطیات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیم گرم بر سر ریزند و شیر بر سر و شسته و از محملات و استفرافات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و تفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بار و طب و شیر زمان و یا روغن گل یا سرکه و یا روغن زیتونه و کدو و گش و چکانند و گاه گاهی بنا بر تخذیر روغن پنجه نیز چکانند و امان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض و ماغی نبسی بکشت بعمل آرند و

علاج باقی اقسام طینین

آنچه در تپ افتد به علاج تپ مشغول شوند اگر در تپ سبب بحر ان افتد محتاج به علاج بود و بزوال تپ اکل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا سحرانگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طینین بماد و از حرارت و تخن اودان بارده بر سر مثل روغن زیتونه و بادام و کدو و روغن گل و سرکه بر جم زده و شیر زمان و یا انرق و یا رو آب سر تنهاست و آنچه بسبب جوش دیم یا حرکت کرم باشد علاج درم و قرحه گوش و کرم گوش به ستوریکه در مقام یک مسطوبست باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حرارت فی سخت و از وقوع ضرب و سقطه بر سر لاحق شود سبب بعلاج امراض و ماغی خماری و علاج ضعف هضم فی و علاج امراض و ماغی ضربی و قحطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت باشد اعاده اسهال بمسول خفیف نمایند و شیخ مینویسد که اگر سبب این مرض ماده منده و عدل سرسام یا خلط غلیظ لاج باشد جمیع اشیای مذکوره در باب طرش بکار برند و او نیز مخصوص طینین بماد و عقب سرسام و حمایت خاصه قطره عصا رة انستین بر روغن گل یا سرکه و روغن سوسن است و بتدبیر اقلین پردازند

قرحه واکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انجا درم یا بشده گوش میباشد و خروج ریم بران دلالت کند و سبب کل ماده ردی حریف کال لحم است و هر گاه قرحه کند شود و ناصور گردد و علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از ان خلط محمود پیدا گردد و از بقول و لحووم المانیه حیرت واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز تر باشد و از انان غذای غیر حید حاصل شود و بریزند و اگر مزاج متعصب باشد یا شعله و مانند آن خوانند و تخفیف ریاضت پردازند و بقول دلازی المانیه ماده و بسوی بطلوبات و بسوی دمان بغرائق و ضروقات اسهال قوی سازند با جله و الا برای تنفید ریم فقیه کینه که بمسل اغشته در دمن گرم کرده و یا بشیر و شمشاد و لوده و شکر نهند و آب برگ نیل یا روغن تخم آن بشیرد آمیخته و گوش اندازند و قیادان آلوده و گوش گذارند و بخور ریم گشاید نیز منقش و قحطی و قرحه و ناصور و گاه و از زروت شمشاد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا با دیان ریم کوفته یک مائه بمسل و سه مائه در قدری آب جوش داده و در گوش اندازند که برای تنفید قرحه معمول بعد اوان فقیه شمشاد لوده از زروت سوده بران پاشیده و در گوش گذارند که برای انزال آن مجرب است و با تخم گنچه و از زروت مسادی کوفته بچینه بمسل سرشته فقیه بدان تر کرده و در گوش نهند که بهشت در گوش که با ریم قرحه بود معمول است و گاهی با قدری نمک و مری بعمل می آید و یا فقیه که غذا ساخته بمسل و زرده تخم مرغ آغشته از زروت دم الاخون سفیده قلعی صبر قوطری سوده بران پاشیده شب و وقت خواب و در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر در دشتید یا بشده قرحه کستر افیون سوخته و او به مذکوره آمیزند و اگر محتاج به شحین و تحلیل باشد مغر غشته شفا لوی سوخته و مکی و بهر زده اضاف کرده بمسل آرند که برای در گوش و قروح و سیلان طویات و ریم مجرب و والد علی بنان است و نقطه بر ریم بیض بر روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه با العسل نیز نافع و یا مرم سفید با مرم الفنج بمسل آن لازم است که اول گوش را به پنبه بر سر بمسول و پنبه را به سبک از ریم پاک کرده باشد بعد از ان دو استعمال نمایند و قرحه و زروت بجفقه مثل از زروت کند و دم الاخون عصا رة لویه ایتسین بکار برند و یا گلن و مومل در سر انجوبه نماید و گوش و مند و کذا انقوش بمطامس سوخته و کا غذا سوخته و شب یلانی سوخته و مغر و مجموع نافع و ایتسین برای تنگ کردن ریم گوش پوست بیفته مرغ و خر مهر هر دو مسادی سوخته ساییده قدری در گوش میدان مجرب است و لوده پنهانی و به تنگ ریم سوخته یا یک ساییده و در گوش انداختن قرحه بمانع است و اگر کرم ریم آب ساییده ریم گرم و در گوش بچکانند و یا فقیه که بمسل آغشته قلع طار سوده بران پاشیده و گوش نهند و یا کف یا برشته در آب برگ نیم شمشاد حل کرده و در گوش بچکانند و یا کرم شنبلیله در روغن گل ساییده بچکانند ریم خشک کند و برای تسکین در دشتید یا کستر افیون

[illegible]

هرگاه حیوانی چون مویزه و قرد و هیز را بمانند آن در گوش دراید بشدت درد آید چنانا خودش و حرکت او دریافت نمایند و گرم از طوبت ناسد حق از فتره
عفته مزمن متولد میشوند و آن بخار شش دغدغه گوش و فروج گرم گاهی و تقدم فرجه شناسند علاج در حمله قطعی قطران تنهایا بسکر مسکرم حکمت حیوان قابل
آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب است و قطور آب پیاز و امیر بر رغن بادام تلخ آسیخته و یا رغن خسته شفتالو نیز در اخراج حیوان اخل از ان نافع یاب
نثار الحماز تنهایا مع سقمونیا و آب شیخ و آب بودینه نهی و آب برگ شفتالو هر یک تنهایا مع بوره ارمنی یا سرکه بچکاند و یا آب زهره گل و مع سرکه و یا آب پسته
مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب است و یا آب برگ کبر تنهایا بسکر یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره شیخ مسادی سود
در سرکه و آب برگ ترب جل کرده بگوش چکانیدن مجرب است و یا صبر و بوره ارمنی بسکر چکانند و یا شک یا پودینه بسکر آسیخته و یا صبر و آب پیاز خواه در آب بنا
حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول آب برگ گرم حیوان اخل گوش را بکشند یا خرپوق سفید و سقمونیا سایید
در سرکه بچکانند و گوگرد و زرد از لطلعل قدسین و میوه نیز سفید و اول قطری آب سائل لحم بقیر بران و بعد از آن ادویه مذکور و سودمند است و گاهی زیت یا رغن کنجد نیم
نیگرم کرده چکانیدن و عقب آن در اثبات شستن نفیع میکند و گویند که برگ مکروه که هنوز آرزو ایجا صندل میداند آتش در گوش چکاندن در قل گسی سنگ که در گوش درد
عجیب است و علاج خاص برای قتل گرم متولد در گوش نیست که عصاره افستینر بسکر که در گوش چکانند و یا خطفل تازه در آتش سوخته و افشرده بچکانند و صبر در
سرشت حل کرده نیگرم قطور نمودن قاتل گرم همان نام است و گذنا جویم بلیم بار یک ساییده در گوش انداختن و گذنا زرد چوب نیم درم شده و برگ نیب در رغن
جو شانه به دو سه قطره از آن چکاندن مفید و یا آب برگ نیب بنرو آب تریب و آب پیاز هر یک بهفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده بچکانند که مجرب است و خوشتر
آب قتیون هندی و آب برگ خشک است و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه رغن بابونه یک توله صبر و زیت هر یک سه ماشه بچکانند که فی الفور گرم را میکشد

بقول ابوالقاسم این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که در آن سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد و دوم آنکه در آن منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مخلوبه و سوم آنکه بر ظاهر منفذ خلعتشانی مغلی باشد و در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع بسورخ کردن جلز را نکل گرد و اول و ثانی لا علاج است و سده عارضی بقول شیخ یا از اجتماع حرک بسیار دیا از انجماد خون و یا از رسیدن گوشت زائد بعد از تزحیر دیا از تولد ثلث و لولی و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن در آن و یا از خلط غلیظ لریج منصب از دماغ که نفیقه یا حماری عصبیه را مسدود سازد و در این سبب انسان معلوم کند که اگر گوش او مسدود است و بسبب گذرین بعد ریج شدید غلیظ حادث شود تشخیص صحیح و احراز این اسباب باید که اولامحاذی یا قناب در نفیقه گوش نظر کند اگر بران غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آنی بسمع محسوس کند سده غشائی خلقی بود و اگر در آن لحم زائد یا ثلثول یا چوبک یا خون شحم یا حصاة یا نوآه یا حیوان محسوس گردد بسبب همان باشد و اگر در نفیقه چیزی بنظر نیاید پس کند که در گوش گزنی معلوم میشود یا تند و اگر گزنی گوید سده خلطی باشد و اگر تند و یا بی سبب

سده خلق اگر کجی غائر باشد علاج او صعب ترست گاه در این شکاری لفع کنند و گاه مفید نیفتد و اگر عشائی طایر بود مثل تر بود پس غائر تر آید که قوت
قطع نماید و طایر آید پس در این شکاری لفع کنند تا که این طایر شود بعد در هر دو راه و در این است که مثل مرغ زنگار بکار برند و یا بر فیتنه قلع طار پاشیده نبینند

و ستر لینه و افیتمون هستند هر یک چهار ماشه افستین صبر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فیتله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ستر
بدان جانب تکیه نمایند تا که جای زنده و مرده بدان چسبند پس بیرون آرند یکبارگی و آب شرب کهنه بیکتوله غسل بکنند و آب برگ نیب دو توله روغن گل
بکنند و توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افستین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و با نخله بز غسل و کندش روغن گل هر یک سه ماشه
زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد و بمل آرند و با سوط از برگ خرزهره که دود چوب گرداده باشند و تربد سفید و کندش و خرق سیاه مساوی ساخته
بگیرند که عطسه بزدراید و همه که صابرون آیند و این قطره رحمت اخراج کرهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفا لک و کشنیر سنبل و آب طبع
در رنده هر یک سه ماشه و روغن در رنده و عقرب هر یک چهار ماشه افستین و افیتون لایقی هر یک بکنیم ماشه مقل از رقی سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که کند
یوست خطل و زرنج سرخ و بادام تلخ حبسه و اندکی سقمونیا و کوفته بسکر و روغن گل بچوشانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف نموده بدارند بعد لحم بقره را نشینند
تا آب انان سائل شود پس این آب بگیند و با روغن مذکور آمیخته در گوش بچکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که ملاک شد و گاهی روغن میسور تناسل
کرده میشود و گاهی این روغن این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود بچکانند پس هرگاه حیوان ملاک شود پاک بیرون آرند و اگر فایان
باقی ماند روغن گل سفیدی بیضه با هم آمیخته دوسه روز در گوش اندازند بعد برفق مص کنند تا حباب نشکافد و اگر حیوان سمیت باشد پس آبی از تریاق فاق
و سایر تریاقات چیزی نیست بعد روغن گل نیم گرم بدفعات در گوش بچکانند و اگر از ان وجع زائل نشود بهتر و الا بگیند خاکستر فیون اندکی بر شمشک را آمیخته
با پنجه آلوده در گوش نشاند که این در در اساک کند و اگر از زیاد شود بسبب خفت آن حیوان و درم ظاهر شود فصد در فیض کنند و استقرای او نمایند و از پستان
در روزی بدفعات شیر بدوشند و درام تریاق درنگ نشاند پس اگر درم صلب شود و در زائل گردد قیر وطنی بر روغن خیری بمسازند و بران خاکستر خرخره و اندک
زرد فای رطب مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و داخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای فیض کنند تا آن درم زائل شود و ملاک آمد درین جمله اما
مزاج علیل است تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبعی گوید و دوی که در گوش پیدا میشود و دفع میباشند یکی آبغشابه گس سنگ دوم
سفید سیاه سرد انجم الاضطرابس اولابوره ازنی در سرکه حل کرده صوفی که بریل بیجیده باشند دران ترنوده گوش را برقی پاک کنند بعد تر مس و سقمونیا
هر واحد یکدراک خربق بکنیم درانک برگ آزاد درخت نیم درم ساییده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و بیک روز راحت دهند و دران روز شیر زنان بچکانند و عقرب آن
پاک کنند و باز روز دیگر دو بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از ان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرد آب از ان سیلان کند تو باک
دودانک کند و گلاباناره و سوخته شب سیانی مرکبی هر واحد نیم درانک ساییده در سرکه در روغن گل حل کرده بکوش بچکانند و بعد تعطیل این دو امر نیم شمشک
استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تناسل بکر حل کرده و گاهی آب تر مس و گلاب این سرکه آمیخته و گاهی آب بای شور تناسل کرده

دخول آب سیاه در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از ان بر غیر استقامت باشد
و بدان سبب آب در گوش در آید و زاید آید و درم بچ گوش در دشت پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بو غسول یا شاموری یا ریختن آبی سر و شدت درد
یکه در روز از ان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیاه در گوش داخل شود و اکثر چون سر را بجانب نکلون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از ان در حاکم
بسبب حرکت محتبس ماند و اعراض بدیش تشنج و اختلاط عقل و نقل عظیم عارض گردد و بسا است که بصیر و سکنه و درد شدید سودی شود و علاج حاره
دخول آب در گوش نیست که بر پای جانب آن گوش ایستند و سر بران طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر بران بای بچکانند تا آب بیرون آید
و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بزنند تا بر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدی جانب مائل ساخته و چند دفعه کف دست
چنان نمایند تا بر در آب بر آید و صاحب تر به گوید که آب و آب دیگر خارج میکنند و بخوبی در گوش آب اندازند تا بر شود پس فته و از گون نمایند که آب از گوش
هر دو بر آید و کذا ازیت و روغن گنجشک و دیا انوبه در گوش نهاده دم بکشند و بکنند که دفعه جذب کند بعد روغن یا دام یا روغن سوسن بچکانند و بسا

نخ تر ب دروغ چشمه فوخ و دروغ خردل و دروغ بادام تلخ و کدو بخار بنجاست و یا خولک طبع برات هر واحد فقیه سده و گوش می نماید و با سده بعد نقیبه هر چه محل باشد مثل مرور و دروغ بیدار بخیر و نظرون و غیب آن که نکند و شد در گوش چکانیدن مفید است

علاج سده و سخی

روغن بادام تلخ نیگرم در شب چکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تانبا آتش آلود گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بخار آب گرم که آب نمک ب نمایند و یا گوش را بر بخار طبع بپاوند و اکلیل و بنفشه و غنبل و سیب لاله هر یک یکتول در ظرف گلی جوش کرده و بواسطت آن و یا بطرف لوله و لوله دزدی دوسه مرتبه بتواند از درند تا در و چینی در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و دروغ عرق بادام و سرکه که بر آب آمیخته نیگرم چکانند و بر جانب مخالف بخار تا نرم گردد و آنگاه در حمام فرشته غسل نموده گوش را بر آب آن نهند و الا با لاله منقی گوش چرک بیرون آرند و با سست که فوخ زاج در آن نافع اند و چینی قردمانک مشقال بوره ارمنی نیم مشقال عسل انجیر سفید بمقدار یک دران ادویه سرشته شود از آن فیتله ساخته و در گوش نهند و یا زهره و دروغ فراسیون آمیخته یا آب فراسیون چکانند یا بوره ارمنی را در سرکه حل کرده بگدازند تا جوش او ساکن شود و دروغ گل آمیخته قطور نمایند و دیگر در گداز پس گوش را پاک کنند یا بوق یا بخیر تخم در کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و روز سوم بر آرد که همراه او چرک بسیار بر آید و گاهی درین قردمانا و انجیر می افزایند و آنچه قوی تر است قطور آب برگ خنظل است یا بوق و زرنج مسادی در شش سرشته در سرکه بگدازند و گوش چکانند و ساحتی بر آب صبر کنند بعد بهار الحسل یا آب گرم بشویند و یا فیتله از کافور مصری ساخته تخم خنظل و ساکله بریان هر یک سه ماشه در روغن عطر آمیخته در گوش نهاده سرد و زنگدازند و روز چهارم بیکه در آفتاب گرم نشاندند و بزودی فیتله بیرون آرند چرک تمام گدازد و بقیه آلوده بر آید و بار دیگر سرکه جمع شود و بقول شیخ قائل قوی استعمال نکنند مگر بعد است فراغ و از آنجمله فیتله در زیت و روغن یا بونه و روغن نار دین آلوده است و بهتر از این چربی که سده و سخی و غیره را نافع است اینست که فیتله از حرف و بوق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار بر آید و الا باقی خردل بجای حرف نگاشته و در نسخه پنجمی وزن حرف یکجود و بوق ربع جز دست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فیتله سازند و محمود در نهایت الفوق گفته که هر دو دای مذکور مسادی گرفته با یک سوده در عسل کمیند و بر فیتله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فیتله کنند و همچنین قائل بحسل مفید و آنچه قوی تر از آنست و چرک بر آید و عصبه از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربست و نسخه آن در علاج طرش بار در قول البوسل مذکور شد و گلیانی مینویسد که صبر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه ساییده قرص همانند وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش چکانند و یا بوق با یک ساییده در سرکه آمیخته و در سه روز که از خون جامد باشد آب گدازند و سرکه چکانند و آب کرب با سرکه یا حسل آمیخته نیگرم چکانند که چکاندن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور نیز باید بخوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان طوبیت از گوش

سببش در الحقال کثرت رطوبات لبنی و دغنی است و در غیر آن حرافت ماده و گاهی سیلان از فیه و سقوط بسبب از عجاج رطوبات یا بقرص عارض گردد علاج اول تقیة رطوبات بر فنها و ادویه جاذب رطوبت چون انزروت و زخمت تازه بروغن گل و مرکب که بعد از آن تخفیف او بصبر محلول در آب بار و حوض و مرکب حب لاس و شب و زرنج سرخ و یا برگ قنب عسل نمایند و اگر باز با یک ساییده بسرکه که گدازند چنانچه قطره نماید رطوبت حرف که از گوش ساکن شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن تخافس و شنج عکبوت و قطور روغن چوشانیده صاف نموده باشد درین باب مجرب است و گاهی و یا شنجار و یا دوج سوخته با یک ساییده یا شیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا ساکله بریان ساییده در گوش اندازند و الا باقی آن قطره خربست و چکانند که رطوبت باز آید و در سه روز دیگر ادویه جفقه که در قرص گوش مسطر شد نافهست و بقول سیدی قطور پوست انار آب چوشانیده و کدو پوست انار ترش در شراب بخته و کدو برگ با برنگ انار کفاح گل سرخ هر واحد بسرکه چوشانیده و کدو نیم کفاح و کدو از روغن دین کدو حسل نکند

در لخمی عارضی و توفولی اگر ممکن باشد قطع نمایند و الا بجامه آله بر بایند و جالینوسی گوید اگر خربق سیاه بعد از خسته باریک کوفته بعمل سرشته در گوش اندازند گوشت زایل نمیشود و بامداد آب گرم و نظرون گوش را بشویند بعد مس سوخته زرنج سرخ در سرکه ساییده قطره نمایند حتی که لخم و توفول را بسوزد و بعد اذن علاج قرصه نمایند و حکیم علی مینویسد که اگر در اینجا لخم ثابت باشد آنرا بتراشند پس در دراصفر در آن موضع گذارند و بخروکتمان بپوشند و اگر در دم عارض گردد شیاف ابیض گلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش بچکانند و اگر در آن موضع نزف الدم عارض شود بر بچ گوش با پاره بسلول گلاب سرد کرده بنند و آب خرفه یا آب صبی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش بچکانند که خون بند شود و انشا الله تعالی و ایضا ادوید که از علل جات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق بکنیم دانگ روغن عقرب و در دم و قنار الحار نیم دانگ و جده بکنیم دانگ همه را ساییده بروغن عقرب حل کرده بفتید آلوده در گوش بنند که این لخم ثابت یا توفول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب که ریخته بفتید بپزید که نه استعمال کنند و گاهی در نبات لخم قطعات را و لونت و خربق مساوی سوده بطریق ذر در بر آن استعمال میکنند و ثقبه را بند نکنند تا زرد آب سائل شود و بترشکی بخوابند که زرد آب در گوش باقی نماند و اگر لخم ثابت زایل نشود مریض را سه روز گواراگر تنقیه و لخم منظر شده و یا مریض را نگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر لخم بیشتر خواهد بود مریض را چهار یا پنج روز مریض نگار

مؤلف ما فخرترین مریض در این همه امور است

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد در آن از روغنهایی که فسخ او نماید بچکانند پس باک بر فرق برارند و اگر حصاة یا نواچه باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن شکر مکر بچکانند و بچند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یکجه تخم گل و حب و یا ناس تنباکو و یا بادخال فیتید که غده و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهین و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش تأمل سازند و یا بر میل صوف یا پنبه پیچیده دبی یا سریش بر آن آلوده اندر گوش درارند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زرافه بکشیدن حمود او بر آورند و یا بعد تعطیلین برین مص کنند و اگر گوش در دم کند علاج آن بادویه مناسبه و درم نمایند و گاهی بعضی از جوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد در اینصورت از مشقب باریک در آن حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند که آنچه در گوش منقبست نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا در دم و وجع منقبض عارض نگردد

علاج سده غلطی و رسته

هر چه در وجع گوش بلغمی در لخمی و در طرش و طنین بلغمی در لخمی گذشت بعمل آرند و ایضا تقطیر روغن سوسن یا آب زهره زنگار و در آب بچند نافع است و آب شدناج و آب غلط یا خاصیتی است در زایل سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از غلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سده و لخمی مثل حب ایاریج و حب توقایا یا بعض ایاریج است که با مثل لوفاز یا کنداگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد از آن غرغره یا ایاریج فقیرا و سنجید و آن بکنیم کنند و یا خردل فارسی و پودینه کوبی و حاشا و مانند آن باریک ساییده بماء الحسل یا آب میوه مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکنند و شونیز و صبر عطسه آورند و بعد تنقیه باغ در آب سداب مرزنجوش و تمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاوشیر و چند بیدستر و فنیون بقدر قوت مریض استعمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش بچکانند و یا آب مطبوخ افسنتین بچکانند و یا بگزیند اندک پوره از منی و خردل و یا بیک ساخته بسرکه سرشته بفتید در گوش بنند و یا چند بیدستر و خربق مساوی از عرقان برابر بر و یا بیک سوده بسرکه آمیخته در گوش بچکانند و یا بفتید استعمال کنند و یا روغن نار درین بچکانند که آن تطهیر غلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سبک که آن نیز نافع است و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش بچکانند و سودی گوید که تقطیر روغن سداب و تخم خربق اندیسون و بفتید سده گوش بحرب منسبت و قطره روغن شمش تلخ در روغن شبنم و روغن

و باقی تدبیر عارف بعمل اند و در سر ذرات آب کنند تا سرکه بر بخت چکانند و فاطمه طیب کتاب الکی نوشته که داغ عروق پس دو گوش قطع را و نیز خون جگر را که

حکمت گوش

سبب رخسار گوش از جنس آب طوبت المحه بود قیامت علاج استغنی بر سر که جو شایده مانده چند قطره نیگرم چکانند و بعضی روغن چوبون غنیم خسته زرد الو و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا آفستین را در روغن خیری یا زنبق یا زعفران شایده عمل اند و چکانند روغن بادام شیرین اکثر فایده میکند و یا قند حل به کوفته در شیر زنان بر سر نهاده یا بر نهاده قوت او بیرون آید صاف نموده نیگرم چکانند و قیامت غسل نموده نهاده و گنداق قند بر روغن گل سرکه آغشته نهاده و یا هر دو جو شایده چکانند و آب بیک ترب با غسل گرم کرده چکانند نیز مفید و گنداق قند را بولاده گاو و شتر و یا صبر روغن گل یا یا همین گل کرده گوش چکانند و یا صبر بخت بقدر شایده در آب یا شیر زن سوده صاف کرده نیگرم چکانند و بالای آن سماکه بریان باریک سوده آب حل کرده چکانند و یا گوگرد در آب شور خسته چکانند بعد روغن گل اندازند و گویند که حکم اذن اطفال اگر از بچ باشد علاج در گوش را نمایند و روغن یا بونه چکانند و اگر بسبب بخار صراحت شود از فساد شیر باشد فیتله بر روغن الوده در گوش بگذارند و یا ترب تازه را کوفته با سرکه مرابز در روغن گل در آن ریخته جو شایده تا آب برود در روغن یا بونه صاف نموده چند قطره نیگرم در گوش چکانند

ادرام اصل اذن

آماس پنج گوش از جنس اورام حادث در لوم فروخ و صادر لوم غدی است مثل گوشه بغل و بیان این را بنات الاذن و یا ریطوس فوخیلا نامند و این در خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد و شدت جبر و قرب داغ و لند است بیشتر مؤثر بر سام و اختلاط عقل میگردد و بسیار است که از شدت آلام ناگهانی میگردد و چون حال جراحات اینجا است و اگر طاعونی بود سرعت قتل میکند بجهت رداوت و سمیت او و اسلیم اورام آنست که بسبیل بحران جید باشد و بآن علامت باشد بود مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت و غیره که در تحت بحران مسطور است و چون از بحران باشد و بآن علامت نفع نمید و یا پیش از وقت بحران عارض گردد و دردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از ماده حار صفراوی و یا خون قیق صفراوی یا و یا باشد یا از سودا و بلغم طریق تشخیص اقسام این درم باید که اولاً رنگ درم نظر گرفته و بدست مس نمایند بعد حال گرانی و سکی و شدت درد و تحق او پس پس اگر رنگ او سرخ و رگبار خاسته و با گرمی لمس و نقل وضیق مجاری بود درم دموی باشد و اگر با درد سوزان لمس سخت گرم و التهاب با نقل و درد و ضیق مجاری بود درم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با تریل انتفاخ و رخاوت و لیرین قلت سرخی در در و کثرت نقل بود یعنی باشد و اگر با صلابت و قلت درد و اندک تعدد بود سوداوی باشد علاج در هر نوع بتدبیر مناسب و علاج کنند چنانچه در اورام خواهد بود و اگر با غنی نباشد فصد و اسهال کنند و گاهی بعد فصد قبل او حجامت و زلو استعمال می نمایند و بعد از حار طرب مرضی ممکن در بعضی از در هر چند زانو ابتدا باشد مثل و یا بونه و بزک کان و در روغن گل و موم و پیس بط و مانند برگ کرب بر روغن زرد بخته نیگرم نهاده و بالجه درین درم استعمال اخمه را ده جانه نیست و سائر اورام بجهت آنکه ماده منصبه بسوی این عضو فضول حضور رئیس شریف است یعنی داغ و زرد در روغن یا زرد بگردد و بسوی آن و خطر عظیم روی نماید و ایضا در درم حار پس گوش مع تب و در در و در اندرون گوش بهانه غناب پستان در عرق شاهتره عرق غناب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر خاکشیر داخل کرده بپزند و ضماد قهوه ای روغن گل و آب غناب الثعلب سبز نمایند و شیر و خرقدری در گوش اندازند و از جو نیم کوفته غناب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار و یا ده آثار جو شایده یا شویب کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشه غناب الثعلب یک شش باشد گل نیلوفر چهار باشد کوکنار چهار عدد در شیر گاو و یا و سیب جوش داده بخور باز و محل خطمی غناب الثعلب مغز خیار شنبدر در آب غناب الثعلب سبز ساییده ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته با آب جلد و یا با الحسل سرشته نیز درم درش و پس گوش را بعد فصد نافست و کدک آرد جو آرد با قلا یا بونه گل بنفشه تخم خطمی الخلیل در آب گرم ساییده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن بر سر که بسبب درم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشتاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قهوه ای معمول از پیس بط بپزند و ضماد نمایند و درم بچ گوش تحلیل صلاحت و تسکین درد معمول مولف است و گاهی بعضی از درم خطمی یا بونه خطمی و صبر افروخته بعمل آمده و در درم یعنی جو شایده او

بسرکه و کذا قطران و کذا آب شوکران و کذا آب برگ زیتون و کذا انطرون در شراب حل کرده و کذا زهره زنگا و بشیر بر یا بشیر زنان آمیخته و کذا افیتیلین
 هر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش است و اگر تیزنقیه حاجت شود منفع بلغم و مسهل آن حب یارچ و حب شبیار دهند و غرغر منقیه و مانع استعمال نمائند
 و در اطفال فیتیل در عسل آلوده بمشرب یا بی بگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمه از انطرون آمیخته فیتیل غشسته
 نهند و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب محض حل کرده پاره صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست ناز ترش
 گرم نموده تقطیر کنند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آنست که بجای آب شربت را در آنند که موجب نقای مانع و باعث امن از اکثر امراض مانعیت و بعد
 بلوغ از خود زائل میشود و در نفس و رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریم است و سبب آن کثرت
 رضاعت و شرب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حضض یکی و خبث الحیدر در سر کنند خیسایند از آن در گوش طفل بچکانند که سیلان
 ریم ایشان را نیز نافعست و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود و دوی منقی حرکت و محض قرحه که در علاج قرحه گوش مذکور شد استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب پاره شدن گوش یا همچون رعان بر سیل بحران باشد و این ناجی غشی ناخامد حس اجهان نیست و یا ضربه و یا صدمه که باعث شق شق
 و انقطاع آن گردد و یا استلای دموی که با نشقاق و الفتاح رگها مودی شود و یا از گردیدن هوام افتد و یا سبب نزله باشد و بقرط گوید که انفجار دم
 از گوش که از ضربه سر عارض گردد و همان روز بپاک کند با لجه اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضربه و صدمه یا سلع اتفاق
 افتاده باشد شبیه همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود تری باشد و الا استلای بود علاج بقا بحدت یا بکایات یا بمبررات حسن او نمایند
 و آدویه قابضه نیست که قدری مانده در سر که جوشانیده بچکانند و اگر باتپ و حرارت مزاج بود اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور
 و اگر اندکی شب سینه داخل کنند نافعتر باشد و کذا بازنگ و مورو یا طبع عوسج بچکانند و گاهی مرکب شراب کنه یا سرکه بآن می آمیزند و کذا لک شیان
 یا میثا و حضض و طبع برک دخت مصطکه نافع و انار شیرین ترش را بهیچان است در سر که جوشانیده افشرد آب آن را در گوش بچکانند بغایت مفید است
 و اما آدویه مبره مثل آب عصا الراعی و بازنگ است و یا آب خرفه بحضض یا قافیا و یا شیان یا میثا و افیون در آب بازنگ و کذا آب سماق و یا در طبع بازو
 یا میثا و اقا قیاحل کرده آب بازنگ آمیخته و یا بازو بار یک سوده آب بقول آمیخته و اما آدویه کایه چون آب بادروج است و یا آب گندنا بسرکه یا بصبر کنند
 و یا بوره ارمنی بسرکه جوشانیده و اینچنین درین باب بسیار عجیب پندیرم از گوش بسرکه است و اگر آب گندنا می نطی بجا جزو سرکه کنه صد جزو جوشانند حتی که
 و دلت آن مرد و از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و تقیه را به پند نمایند انفجار دم را از سر سبب که باشد
 قطع کند و تفیخ خاکستر کوبنی در مجرب بند نیست و حکیم علویان بنویسند که سلخ الحی قطره قطره نموده در زیر پخته صاف کرده بچکانند منع خروج دم کند یا بچکانند
 علق و سرکه مسک و گرفته مازوی خم کرده و سوده آمیخته بچکانند حتی که غلیظ گردد پس فیتیل بدان آلوده گوش نهند و این باب مجرب شایع است آب گرده زنگا و زهره
 که در وج گوش بارد مسطوره بچکانند و قطره صبر کنند مسک و در آب گندنا ساییده نیز مفید و اگر زعفران یا آب گندنا بچکانند آب در وج هر یک بکند در سر که خوب حل کنند
 که کینه است و مثل آب شود و در گوش بچکانند بر انفجاری که از ضربه و نقطه و دفع طبیعت بر سیل بحران باشد با قوی الانرست مگر آنکه بحران را ضربه مثل سرسام و برسام و جمع قریب
 که در آن بکشد و کافور آمیخته در زیر زلی از سبب کندی و کل بسته و فوفل و یا بونه و غلبه و واحد یکتوله بخور سازند و حضض یا زدی و پخته و پوست انار و لایق و کافور
 هر یک باشد در روغن شمشاق قطره کنند و اگر لاری و حضض و شیان یا میثا و خاکستر بیضه مرغ هر یک یا شمه یا زعفران یا بچکانند و اگر خروج خون فراوان و مرضی مثل سیر
 و حی حاده نباشد در استخوان صبر کنند و کذا لک انچه از ضربه و صدمه باشد و شاهده واجب نیز فصد نمایند و سابقین بپندند و مجامیر زیستار نهند و در کسری بازو از هر
 سکه کوشند و در هر یک قسم بعد از منع سبب بحرانی بعد از وضضع مع حرارت و بردوت مزاج آدویه حالیه مذکور عمل آید و ایضا در صورت حرارت مزاج آب گندنا و کافور
 و زهره زنگا و قافیا و دم لاری و حضض بچکانند و شیان یا میثا و حضض مرغ هر یک و صندلی و تخم بازنگ یک یک سه ماشه از خارج ضما کنند

و اگر بخانه نشوند و سوراخ گردند مردم ازین اجزا مرتب سازند و ملک البصر زفت حب همست بویینج صمغ کوبن فلفل پنج لوف بروزه چک خانه گسلس
 قرد ناخاکستر پوست پنج که عاقر قرحا سرگین پیش بر زخم و موضو صامش خنبر و زراعی و زکوی سیما برای سوداوی همچنین رانج مالکین که بکند ماده گاه
 و صمغ ماده گاه و موضو صامش و اذیان بارده برای ماده گرم مثل روغن گل و بنفشه و عاقر برای ماده سرد مانند روغن موسس و شبت و با لوبه و سید بنجر
 و هرگاه این ادرام مشکل گردد مردم را پنج نافع بود صاحب جامع و گیلانی از نظری نقل کرده اند درمی که در اصول اذان پیدا میشود صلب گردد و
 عظم می پذیرد و گاهی از ضرب طمعه حادث میگردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطباء درین مورد قسم این درم فرق میکنند و در ابتدا بمبردات و داد عاریت
 ضامدی نمایند و در بعضی از این تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخل و آلات تنفس پاک میکنند و واجب است که در ابتدا این درم
 از سقط طمعه یا ضرب حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل بوم روغن و مسر و محلل مانند کاسنی و اگر وجود صندلین ضما نمایند و قبل ازین جمله با
 بفضه و اسهال کشته حتی که درم تحلیل پذیرد و اگر درم از انصباب ماده سر یا اعضا داخل باشد واجب است که تضمید و تکیه نمایند با شیاکی که ماده را
 بسوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و غیر ترش مضروب بر روغن و یا تخم و سفید و فوق بحب الرشا مضروب بر زردی بیضه و اندکی از
 روغن خیری و یا بکند مطبوخ بشیر پیش حتی که مثل خاکینه گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر خراب ماده حاصل نشود محاجم کباب بران گذارند و اگر محل
 کنند تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و هرگاه یقین حصول ماده و غلبه و تضییع آن شود درم را شنگاف دهند و آنچه دران بریم باشد به بندش ننهند
 ز فائده عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر برین سهل گردد اول بمبراهم لینه بعد بمبره که خشک کند علاج نمایند و در بعضی از
 حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج درم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سایر ادرام است در ابتدا او هرگاه جراحت خشک گردد و ماده و صلا
 حوالی جراحت باقی ماند بمبره که دران سخوم داخل باشند ضما نمایند و اگر یاردم تب باشد برگ بارتنگ و برگ حماض برود و هرگز که نوبیا شرب نخند ضما
 کشته که تحلیل و تسکین دهد و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فتیله بصلول در نیل بسره حل کرده و روغن گل ایخته نهند و بهترین اشیاء تحلیل
 صلابت اصول گوش و اقرب آنها بنفع این ضماست که نیل کچر و و خاکستر حلزون پنج جزو بموم روغن ایخته ضما نمایند و گاهی این صلابت را
 بطین الحمر مطبوخ باب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضما میکنند و اگر در ریجابت شدید نباشد تضمید و تریخ بر روغن زرد که نیز صلابت پنج گوش تحلیل
 جراحی و ایلاقی می نویسند که اگر این درم سوداوی باشد علاج اول بمبره نای سر یا بیکه چون درم کافوری و آب غلب تا درم زیاد نشود و یا بر
 باب کشیت تر ساییده و تنقیه بدن از ماده سودا بمطبوخ افیتون و مانند آن نمایند تا تلیب گاهی درم در زرد گوش حادث میشود و گشته
 مندر و چنان میگرد و دران بعد فصد و مسلات مجون عشب مله عرق غلب الشعلی و ق کاذبان شربت الما و مقیدی اقد و دیگر ادویه مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی است که در هیچ گوش حادث گردد و چرک در زرداب اذن ترشح نماید و بیشتر این مرض با طفالی عارض میگردد و مسطبات
 جلد و افراط غری بشیر ایشان سببش انصباب غلط اکال حریف یا مال است بدان موضع علاج حجامت بین الکفتین نمایند و یا بر سر گوش که در
 و اشتر باره طب مثل نیلوفر و بنفشه و عنب بنوشانند و تلین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد از آن با سنگ
 سفید کرده که مرکب مانند قنیل و برگ خا و پنج به و کات هندی سفید و گل امنی و دم الاخون مانند آن که مقوی عضود و مجف باشد بپاشند
 و دروری که چیز نیست سرخ و بنود برای تشنه استعمال میکنند یا بول کودک یا آب ایخته ضما کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید است
 و دیگر جراحات و طمعه را نیز نافع و اگر مغز تخم که سوخته مغز تخم هند و آن سوخته پوست که سوخته دم الاخون سفیداب تلعی گلنار و روغن تخم کبریا
 کوفته بخینه بشیر زان حل کرده در باولن پاک کند مثل مردم شود و طلا کند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آب که دران بهر خواسته باشد
 بشویند بعد سفیداب دم الاخون گلنار فارسی سوده در در کنند نیز مجرب و در و پوست انار گلنار زرد و فلقط از زنج باز و لوبال سمن بر واحد

منصف بلغم و صفاء بنج و تنگ و بلدی و تنگ و پنج اندر این و در بودار کوفته تاب ساییده و گاهی این صفاد در درم بیرونی گوش بعد فصد و زوال بلغم و آلودگی
برگ نورسته مسکینات مشهورست با قدری نمک سنگ ساییده و یکم نموده و گذاشتن و فوغل بسیار تخم کریمه و غیره که در علاج درد گوش بار و درمی گذشت
و گذاشتن بنج ساییده و یکم نموده و درم پس گوش است و در درم پس گوش و زبان گلو سوداوی شاه پسته و دیهیه سرسکه که چرایسته عذاب انجیر زرد
جنب الثعلب پوست طلیه کالی جو شانه صاف نموده شده داخل کرده میبندند و غذا دال شکله الحی اصل چون درم تحلیل نشود و او به منصف بلغم
آرد گندم یا یکم دران انجیر خشک جو شانه باشد و زیت امیخته بپزند و یکم صفاد نمایند و یا آرد قلا در آب کرب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود
اندر کی روغن گل امیخته بر پخته کنده بر بندند و اگر بشکاف حاجت افتد تا غیر کنند و بعد اخراج بریم ادویه منقیه بران گذارند از اقول فضل
سودیدگی گوید که صفاد مغز ساق کوزن و کذا مغز ساق ابر و کذا اسگرین بقر بکسر و کذا انجیر ترهنا یا بشراب بچته و یا انجیر و ایرسا و نظردن ساییده و کذا آرد قلا
و حله و کذا از قلا کوفته بکسر و روغن گل و کذا خولان و کذا انخود سرخ سوده مطبوخ و کذا ادوق و راتیخ و موم مسادوی پخته که مجربست و کذا از حفران و کذا
از زروت سه مثقال زعفران یک نیم مثقال غیر آرد و دو مثقال و کذا اشنه و کذا انجیر و کذا التودری بعسل و کذا ایرسا و آرد سیلیم و شراب و کذا خطی بشراب یا
عسل بچته و کذا پوست بچ کبر و کذا غلب بنمک امیخته و کذا اقل از زرق و کذا افراسیون و انجیر ساییده و کذا آردی خمر و کذا تخم کتان بعسل یا بنظر
و کذا افشینین و کذا صندف صغیر مع لم و کوفته و کذا برگ فرخ خشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب جیشنه الزجاج و کذا البشک بز آرد و بشراب یا سرکه بچته
و کذا گل قهوه یا بکسر و کذا ترس سوده بکسر و کذا خون ابن عرس و کذا کشتر سبز و موز سیاه و کذا انجیر قنار الحار و کذا از روغن نار و این بخصیته الثعلب سوده یا
سوده امیخته و کذا ابیضه غام و روغن گل امیخته هر واحد نافع و درام پس گوش است بولس گفت که این مرض در عدد که متصل گوش است از ماده منفه دماغ و بعض
اوقات که محقق دران باشد می افتد و گاهی آن فصله از سائر بدن در جمیات و بحران می آید و پس گوش جمع میشود و از ان درم پیدا میگردد پس می باید که
احانت طبیعت نمایند و معالجه وضع با دویه جاذبه واد کنند و بران محجمه بچسپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فصله بعرق رجوع کند خطر عظیم باشد
و اگر خارج بیرون آید و آنرا درم و سر با حرارت پدید آید باید که با صندف مسکن محل محل صفاد آرد و یا آرد گندم یا آرد بزرگ کتان بشراب عسل یا با یکم دران
حلبه یا خطی یا با بون بچته باشند و یا محاض و پیله نمک صفاد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تقیه بفسد عروق نمایند بسیار اگر قوت قوی باشد
و اگر درم تحلیل نشود و ادویه نموده بریم مثل آرد گندم یا آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و در دای معمول از خشک کار خمر بعسل آرد تا آنکه یکم کپش بدو
مسکین و منصف از نوم اخراج بریم نمایند شیخ الکرمینیس سفیر باید که در درام اصل اذن از تبرید و درع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول عضوین
باشد و لاسیما در حرکات امراض حضورین باشد آنکه در بحران این عرض عارض میشود پس درین صورت اهتمام به علاج او ننمایند از جهت استحقاق علاج در
بقیض و درع در ابتدا پس ترکیب پس تحلیل صرف بلکه واجبست که ابتدا نمایند و خصوصاً صابون این درام در جمیات و اوجاع سر عارض چندین است
جذب ماده بسوی درم بر جلد و اگر چه محاجم باشد بشرطیکه ماده بختب شدید الانجذاب نباشد و منزه است که تعلیل ماده نمایند بقصد اگر احتیاج آید
و اگر ماده شدید التحلیل الانجذاب بود بطبیعت بگذارد تا در شدید پیدا کنند و از ان تب زیاده نگیرد بلکه اگر در اینجا وجع شدید باشد اقتضای نمایند
دوای مرخی و مسکن در دوازده حار طیب بود و اگر از ابتدا درم بار در شدید باشد بکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کما و نمک اقتضای در زنده یا در نیم
بکار برند و اگر در شدید الخفه نباشد و منور درم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه و ارفاء و الفضاخ بود مثل گندم و تخم کتان بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ و
و یا بون صفاد تا برقی تحلیل شود و چون معلوم گردد که درم تحلیل نمیشود بلکه تغیر خواهد شد پس واجبست که اخراج بریم نمایند یا تجلیل لطیف اگر ممکن باشد
و یا صلیف اگر چه بشرط و مص باشد و آنچه بعد شکاف یا شرط بریم از ان خارج کند و دای سمیلون است و آنچه موافق است درین مرض بختب او و تحلیل او
و یا صلیف که در انست سرگین پیش به پیل و یا به پیل یا کین است و ازین قبیل است لوره و کک و پیله ماده گادی نمک و اما درین و حجاج و حاکسترس
و دوع بعسل یا یکم است یا انجیر مطبوخ یا آب دریا و یا اشق تنها یا یکم ادویه در چینی فنت و طب و مقل محرک فاضل و غیره بعسل و میباید سائله و غیره

امراض الف

[illegible]

عبارت از بطلان یا نقصان قوت ششم است و آن بر دو وجه است یا بطلان وضعف از حد شش و بد بود و یا بطلان وضعف خمس یا اقل
هر دو در هر دو صورت مرض مذکور یا موقوف بود و آن لا علاج است و یا عارضی مسبب آن یا سده است و یا سو مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود
و آن از راه سرطان یا نبات لحم زاید و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقوط مورت آفت عظم باشد و یا سده و صورتها
عظم مشاشی معروف بمصنعات واقع شود و اما از خلط غلیظ ریح باشد و سو مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطور جمیع و یا سر آن یا در زائده تن ششیه خلطی باشد
و آن یا ساذج بود یا ادوی تشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مرضی سخن از بینی میگوید و در کلام او خسته است یا نه اگر باشد از زنده مجرای بینی
بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب بنگاه کنند اگر در مجرای سرطان یا لحم زائد نظر در آید سده همان باشد و الا از مرضی پرسند که نفس از بینی بتصدیق می آید
و یا اصلا بر نمی آید اگر گوید که تشنگی بر نمی آید و یک مخرج مدام مسدود ماند از زنده ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی آید و تشنگی در مقدم سر منسل سخن نیز در پایگاه
رطوبت از بینی متعین باشد از زنده خلطی باشد و اگر کلام مرضی بر حال خود بود و خروج نفس تشنگی باشد و با آن عدم سیلان فضولی از بینی باشد سبب سده
معدنات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی تسهولت بر آید و سیلان فضولی از بینی حسب عادت باشد سبب مرض و در دماغ یا در زائده تن بود
و گویند که کدورت باصره لازم دماغی است پس حال گرانی و سبکی سر پرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بغم باشد اگر سبکی
بگوید از سو مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد در رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده پرسند اگر استعمال ادویه قطورات
حار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب در پای از سو مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه قطورات بارد و رسید
هوای سرد بگوید و قدی رطوبت از بینی بر آید از سو مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حاده محققه مانند سر سام حار و تشنج یا پس از تشال آن گویند
از سو مزاج یا پس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گویند و مرضی در مقدم سر و خیمه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سو مزاج
رطبت باشد و دیگر علامات سو مزاج ساذج و ادوی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سده خلطی و ریحی و سو مزاج

یکم شغال مکنه در خلقند بران شب بمانی هر واحد نیم شغال ساییده محض قویست و کذا انزروت بسد کت دریا بوره از منی هم الاخرین مرزنگا خربت الی غیره
بعد سحی نافع و مرهم مصری و امیض هر دو نافع اند و طبعی گوید جراحتیکه در پنج گوش حادث شوند در آن خطر عظیم است و هرگاه از رقی می شود و در زم
هلاک می نماید پس هرگاه جراحت در پنج واقع شود واجب است که فصد سر و نمایند و طبعیت بختند لیکن کنند و در ابتدا با این مرهم علاج کنند که پیه بط
پیه باکیان ز روغن گل سوم و قدری شنکار و سفید آب قلعی همه را آمیخته در آن رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عقیقه منع کنند و بعد
روز هفتم جراحت نظر کنند اگر قفل و یا بس نماید سفیده بیضه و روغن بنفشه بری ترطیب و انبات لحظ در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از
مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیند موم و روغن زیت و مراد سنگ مقدار وافر و استیخ و گلن در بقدر اندک در آن رصاص با مانند و سرکه
داخل کنند حتی که صفتیج و سفید گردد و گوش را آن طلا نمایند که منع درم و تسکین حرمت جراحت و از آن رطوبت و انبات لحظ کند در حال مجده رطوبت نماید که گوش
اذن را هم نکند و چون هم کند و سرخ گردد تبرید و آب سیاهی کور نمایند و سرکه روغن گل و شیر زنان مانند آن گوش را نشاند و آنجا که پیه باشد و از آن وقت اقتصاد نماید

رض اذن

که مجازا انگلسار اذن نیز خوانند و آن عباد است از کوفته شدن و شکستن غشوف گوش سپیش رسیدن ضعیف یا وقوع ضرب بقوی مفرق القصال
علاج بعد فصد قیفال یا اسلیق و طبعیت صبر و دلت درم و مرد و دانگ مغاث و اقا قیا هر واحد یکدرم و راتینج دودانگ و خانیم درم
ساییده و مناد کنند و در استیخ حکیم علویجان رو سخیج عوض راتینج است و نوشته که این ادویه سفیده بیضه آمیخته بر یا راجه کتان آلوده بدان ضماد نمایند
اگر انگلسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد زیرین نمایند و اگر کسر از خارج دسل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انگلسار با فصد باشد
و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد مرصرا قیا که در سفیده تخم مرغ سرشته و یا مغر نان بصل سرشته بقول اهل
و شیخ نیز فصد است و کند رتبه هم از ادویه تا فصد رض اذن است و ضماد کند محل بریت و بازفت با شیر و یا بریت و کند و یا در صدف مکلس
بشدخ گوش و کند ضماد پاز طبعی بسویق یا بر روی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و غسل یا بخیر کنند یا بصل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن است و بقول اهل
ضماد لحظ صدف و یا امیضا و مرهم و یا بصل صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن است یا بجماله این سر و ضماد بر فنی تمام جدا کرد و طبعیت حطمانه
و یکشنبه روز گذارند و بقول گیلائی اگر خوف درم حار باشد بمسک کوفته یا بخندروس باب جو شانه ضماد نمایند و سر و است که درین مرصرا فصد
بدون رباط یا بر رباط ضعیف باشد و در گوش صوف مبلول بر روغن گل ننند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن استلابا باشد که اذن خوف
درم عظیم در رواج می نمود پس فصد لابد است اگر مانعی نباشد و طبعیت نمایند بعد سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضاده مذکوره استعمال نمایند و بعد سر و
با بسته گشتاد نظر کنند اگر مثل درم ظاهر گردد حلاز و خردسایند طبعی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر درم داخل اذن پیدا شود سرکه در روغن گل مرصرا
خوب یا بصل آمیخته بچکانند و دیگر قطرات که در درم گوش گذشت بکار برند و اگر اذن ده ترشح نماید بران این مرهم براندال که نماند بطن و رفت رومی هر واحد و هر دانه نیم هر دو
اول قوی از موم و سیاه مرصرا کنند و هنوز بر سر کش باشد که این ادویه بخته خود دارند و مانند و این هم خنوص یا عسک غشوف نیست گویند که این رض در شایع علاج نیز بود

انقلاص اذن

یعنی بریدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا درم و یا رلیج ضاعط علاج برای اماله ماده فصد با سلیق و اسمال نمایند و در آن موقع
بهلا میست کنند و رفاده نرم نهاده بصواب بر میسند و بعد بر سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن در دباقی ماند بقیر و طی مرکب از
پیه بط و روغن گل که در آن آب برگ خلی و خب از می و آب بزر قلو و آب جوده که و آب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند و ترشح سازند
و در صورتی که گوش نیز نمند و اگر در ساکن نشود و یا چون خشک جواب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بران بپاشند و مثل ضماد ساخته برین

هریب اذن

آمیخته در بینی چکانیدن نیز مفتوح شده است و گداز جنبه بستر مری هر واحد یک گرم مشک عفران افیون هر واحد یک انگ عرس در درم باریک ساییده چسب
در آب مرزنجوش حل کرده سوط نمودن برای سده بینی که موجب غنچه در صوت باشد مفید و گداز لک دوام شام مرزنجوش و نعام و پودینه نافع و گویند که اگر
را خاصیت عظیم است و افستین را در این تاثیر قویست مطلقا و در امیمه خشک کندش برالتش انداخته بخار آن در بینی ریخته اند و میگوید که اگر در غلظت
آب بزرگ انجوره و گداز اسامه مررات و گداز ادوائی که معروف با بوال ابل است و از آنکه مضطرب می آید و شونیز نه و سادی سوده باب چقدر حل کرده و گداز
مرزنجوش و شونیز و بول شتر اعراقی آمیخته و گداز آب پودینه و بوال ابل و شونیز و گداز روغن آجرو و گداز آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجوره و شوم کندش
یا عاقر قرحا سوده در خر و کلتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و شونیز و سوطا و آب چقدر لعسل سوطا و گداز عطشنا و گداز پوست زرد بقل
در روغن بادام هر یک مفتوح شده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتوح شده که در زکام مسطور گرد نافع بود و برای خلط لاج در مصفات استعمال مطلقا
مثل طبعین و سکنجین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار یا صین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن
یا بول شتر غوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و گویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز محل باز نماند و مصفات بکشد و مجرب و اگر سوزش
بهر سرد روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز زرنج سرخ پودینه مسادی کوفته در کوزه نو که دانهش تنگ باشد نهاده بول شتر اعراقی چکانند که آنرا پس اند
بر سر آن بریزند و در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبه چهارم خشک
قدری از آن برالتش گذارند و انبویه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و در آن بستانند تا سه روز صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از آن روغن
یا روغن که در روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ شخم خنجر
خوبی سفید باریکسایند و بول شتر اعراقی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه عرس چهار سازند و در وقت حاجت از آن قطره
روغن مرزنجوش حل کرده سوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بر روغن که در استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه
مقطعه ملطفه چون شونیز و پودینه و شوم خنجر و بول شتر نمرد و مرکب و یا شونیز باب چقدر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانند و بادویه ملطفه
مثل طبعین یا پودینه و شوم و مرزنجوش انکباب بطول ساختن و در آن لفل و کندش و جاشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد ملطفه خلط و تنقیه
و مانع نافع و همچنین تطهیر کنندش و تخیر شونیز بریان در سرکه تر کرده و تضییع بر چند بستر و پودینه جلی و جاشا بسره و غرض سرشته مفید و مرزنجوش
ناخواه صغیر سداب نعام قیصوم کوفته پیخته در بینی دمیدن سده مصفات را از آن کند و گداز نفوخ عاقر قرحا در بینی خردل سفید فلفل و شوم کوفته
در این باب مجرب است و اگر سبب در بطون مانع باشد علاج بیشتر غس علاج کنند و صاحب مکه میهنی گوید که اول دماغ را بچوب بلبله پاک سازند بعد
جهت تنقیه نفس عضو آب بارکائی یا بنزال یا آب کریه یا تو نیز تلخ سوط نمایند بستر بول شتر یا گداز نازا سیده یا شارب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند
و از آنکه چکنه و مشک و مرچ و کامپل و امثال آن ناس بگیرند و یا انگلیس و الاچی خرد چمر کیس سونش بقدر یکماشته در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند
و اگر تخم تورئی دشتی سفون کرده ناس بگیرند بطلان شوم را مفید بود و اگر قرفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس آب او تغذیل نمایند بقول سرشبه
حاجل النفع است و اگر خشم از سده ریجی باشد اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعد گل یا بونه سده ماشه مقل از روغن یکماشته در اطر فلفل اسطوخودوس
یکینم توله ورق نفه یک عدد بخورند و دیگر معاجین مجملله را بجعل آید و شونیز زرنج بالونه دار شیشعان مکوه هر یک سه توله عرش کرده صاف نموده
در شانه گاو انداخته تکیه نمایند و چند بستر سده ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک توله
آمیخته قطره نمایند و فلفل و چند بستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس خردل و زیره و شیخ و نعام و سداب و پودینه و بالونه و مرزنجوش صغیر
و غیره ادویه مجملله مذکوره انکباب سازند و قطره روغن بادام تلخ و نفوخ حمرل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریجی جالینوس سوده است و نفوخ
پوست بندق میهنی خشک کرده ساییده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتوح شده که مذکور شد بجعل آید و شوم ریجین جاز خوش بوشل زکام و سوسن و با بون

هیچ یک یافته نشود سببش ضرب و سقوطه بینی باشد و اگر آهنگ نباشد سبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطیاقی گوید که سبب خشم فساد مزاج خلط
 بتعفن خلط یا غلظ او یا تجار و در اعصاب است پس اگر جار باشد با آن احساس بالتهاب ناخشن کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ استلذا
 باشیای بار بود و اگر بار باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در جبهه و احساس بضعق مجاری ثقل او و تکشف آن استراحت بنهادن مسخحات از
 کما و یا غیر آن علاج در خشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کنش و مشک ساییده سحوط کنند و سرکه بچوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز
 خردل شحم خنظل پودینه مرزنجوش گشتم کرفس زیره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر این
 تدبیر فایده نشود بعد از نفضی بلغم از مسهل بلغم و جب ایاری تنقیه نمایند و در مطبوعی خارج حیر حسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره تنقیه مثل مویج و
 و خردل کوفته بعل آرند و بعد از تطلیف و انضاج بیمار الاصول تنقیه بحب توقایانیز مفید و ایضاً برای تنقیه ماده دماغ اطریفیل مقوی بایاریج و اسطوخودوس
 و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه فلفلی اگر ماده بلغمی باشد نخست
 مطبوعی حاصل السوسن یا دیان یا شکر تیز منضج است و غذا نخورد آب بگوشت طیور صالح و مزوره بمغز بادام مناسب ایضا استفراغ خلط بشبایرات و غرغره
 و سحوطات و نشوقات و شموات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سدی اسطوخودوس نمایند و بعد تنقیه تدبیر نکر بعمل آرند و فلفل و کنش
 و جاد شیر و قرفل و جذبه ستر نشوق کنند و فرجیحیل کاشم در چین کوفته بچخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاقی نمودن برای تفتیح سده بینی مفید
 و معمول است و کذا قفل در روغن ترگس گداخته و اجاین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطبا انطیاقی گوید که سبب
 خشم بار و شرب مال الحسل است چند روز بجهه کلقتند بهر صورت بعد از آن تنقیه تا ایام بنار یقون شحم خنظل و جذبه ستر و سقمونیا مسادی بیمار الحسل در آن
 بادام سرشته حب خسته شربت یکم شغال و سحوط بکنش و جذبه ستر و زعفران زرد و جوب شونیز لیسر که سرشته بنگام استعمال آن بگلکاب حل کرده و ملاط
 تکبید بجا و در آن نان خرد گرم نمایند و از مجربات برای آن این سحوط است که طبله شونیز مسادی ساییده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند
 که از آن روغن تیز بو و قوی النفوذ سریع النفع براید در امراض بارده چون اداست استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام لفظ بلکه این عظم از است
 و هم گوید که از علاج نافع در قنوت ششم و تحفیف مواد سائله و تفتیح سده ایست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد بر کردن
 و همین باب و قلب یاس مسوی پشت و کذا بورق و نمک و کنش و شحم خنظل و نوشادر و قرفل و زیره ماده گاو و روغن گل و موم مجموع و مسفر و دانه
 اگر حرارت نباشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین اجبت و از مجربات ایست که شونیز سوده در بول شتر خوب بچوشانند و درین باب
 بر کرده سحوط کنند و بعد از آن آب چقدر و غسل سحوط نمایند و چون نسیر قرفل سوده در روغن زرد بیزند و سحوط کنند سده بکشاید و احتلاط منقذه
 حل سازد کیلا فی مینوسید که بخوردن اطریفیل کبیر بوزن یکم شغال و شرب و بلبله مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی انوشانند
 سرکه تند بپونند که بغایت مفید است طبری گوید که بعد تنقیه دماغ بچوب و غرغره زوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه بمر و زعفران
 و بر پیر لازم گیرند و اطعمه غلیظه لزجه منع کنند و چون سده بکشاید و شنی لزوج باقی ماند انگلیب بعل آرند و بعد از این اگر سرکه عارض شود بدانند که ماده
 رقیق شده و بعد در ریخته در یونوقت شربت خشناش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که رسال زائل گردد و دایم عطسه آورند و تطهیس قبل از
 تطیب ترقیق ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رفاف صداع است بعضی گویند که قطیر آب چقدر در بینی و همچنین آب اذان
 و سداب بول شتر بعد کشادن سده محلل بقیه ماده است و انگلیب دار شیشهان سداب اذخر برگ ترنج اسطوخودوس اسشته ایشون سلخه شیشا
 و بلغمی نرم قطره برون فرد ما نا کباب کاشتم بچ کبر کشوت کما فیطوس ناخواه برگ آزاد و دخت برگ یا سمین یا در بنجوبه پرسیاوشان جوشانیده منفع سده
 و همچنین قرق را فیول و در چین فلفل سفید کوفته بچخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بزینه نیز مجرب است و یا بول شتر اعلی در افتاق
 گداخته و خشک شود و وقت حاجت آب بنجوش آب چقدر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و در حق سیاه بوره از مری شونیز مسادی ساییده بچکانند

باشد و اگر در کنگره یک را خفه را خوش بود یا بد بود اگر چه موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد و طب ضعیف باشد چه بدت و رطوبت قوی باعث خشم می شود
نه موجب فساد و اگر از همه رانج را خفه واحد نباشد بوی خلقل و سنبیل دریا بد سببش خلط حار محرق یا صفراوی حاد یا تغییر دم بصفر باشد و اگر رانج خفه
احساس نماید سببش خلط عفن باشد و اگر رانج قوی رطوبت و کافور دراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر رانج خفترش بوی کند سببش خلط سوداوی باشد و سایر
رمانج برین قیاس نمایند و بداند که اگر خلط سردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رانج آنرا دراک نماید تغییر بوییدن شی از رانج
و اگر خلط در کسیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از رانج بر آن خلط احساس نماید و چون در امراض حاده رانج غیر معتاده
و غیر معموله بدون موجود بودن شی ذی رانج می بود و مع ذلک رانج خفشل مشک یا گل مبلول یا روغن زنده و غیره احساس نماید و در اینجا علامات ردی باشد
پس موت او قریب است علاج در سوء مزاج سازج تبدیل مزاج نمایند و چون که در خشم که نشئت قطعی غیر در آب بود و نیمه سینه قسم دارد رانج فست و در باد
تنقیه آن خلط است بحسب سبب از فصد و سسل و جوب و غراغ و سعطات و شموات و غیره که در انواع علاج امراض داغی خلطی مفصل مسطور شد و آنجا
از یک شی رانج مختلف شمیده شوند تنقیه داغ و معده از مواد مختلف بمستفرحات مناسبه بعد انصاج آن نمایند و بعد از آن بتجدیل مزاج داغی را از رانج
پر سیر و اقتصاد را با غذای غیر محرکه و تسبیط بعد از مزاج داغ و فزل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بدی بد سوس نشود تنقیه داغ از مواد عفن نماید و اگر خفتر
باشد با ناله آن گوشه پس شکم خفتر و لادن و مانند آن از رانج طبیعت تند بود آنهم بویند و در شیشعان و کندش فلفل و سعد و ترب سفید هر یک به شش
نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه ماده سوخته آن چیزهای بد بو که گرم باشد چون جنید سیر و سکنج و مر و جاد شیر و کندش بویند و در بینی بچکانند
و بعضی فلفل گرد و ترب سیاه عوض چند و کندش میکنند وزن همه مساوی میگیرند و سوطا استعمال می نمایند و گویند که سوطا صبر و برگ سرو و فلفل شست و فلفل
و برنج کابی و ترب سیاه و گل تاتوره مساوی قوی تر است و شاه از زانی بوییدن شونیز و بنزار اسفند که در بول خفتر کرده باشد از جوبات خود نه نشسته باشد
این طریق معالجه برای رانج سیسی و سمرقند است و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صادق علیخان مینویسد که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی
نیک نه چند بید سترام در بینی او بچکانند و بچکاندن بول خفتر یا نافع بود و سعد و فلفل و سنبیل الطیب و زرد و ساییده در بینی دهند و اگر فائده نشود
بلغم از سسل آن وجب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریا بد بوی بدنه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محرق نمایند و بقول لفظ
علاج آنکه اگر دراک خوشبو نماید فقط سوطا به شش منفذ است مثل جنید سیر و مشک و سکنج و اخذ محلات گدا و سوطا و شراب و آنکه اگر دراک بد بو نماید حاد
تنقیه با بارجات کنند و سوطا بول خفتر یا نافع است و از جوبات سس سوطا یا سس مرکب است جنید سیر و کندش فلفل هر واحد در روغن زرد که فلفل
هر واحد و قیو روغن بنفشه نیم او قیو نیمه را بچکانند تا خلط گردد و سوطا استعمال کنند و گاهی لا و فلفل سفید هر واحد نیم درم فرنیون ربع درم اضافه
کرده میشود و گویند شونیز در اینجا از صالح ترین ادویه است و بداند که تنقیه داغ و سنگی و تلخیص غذا ملاک این امر است و حکیم عابد سرمندی نوشته که آنچه
مجهولست برای شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن فلفل و سیاه و جویو و مشک در گلاب سوره است و برای سیکه خوشبو احساس نماید شرم
حلیت مشتق کردن این همه بعد از قیای نام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شنج و البعین او براند که هر کسی خوشبو
کند و بد بوی حس نکند در آنهم چند بید ستر سوطا نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بد بوی احساس کند خوشبو حس نکند دائم مشک سوطا نماید تا آنکه حال او نیک گردد
و صلاح پذیرد یعنی باز از بوی بد بختن کریمه اگر دراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریقی علاج اختلاف سبب است چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو شرم
نزد شیخ خلط عفن در خیشوم یا در مقدم داغ یا در اندکین است پس احساس نماید همیشه رانج آن خلط را و احساس خوشبونی نماید بحیث غلبه آن خلط عفن
و استیلائی رانج آن بر رانج خوشبو و علی هذا القیاس قیاس نزد رانجی و غیر هم سببش غلات اینست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رفات

یعنی باریک خون از بینی در آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و شوران و عرض امراض حاده یا در زجران افتد یا در زجران و دیگر

و یا سیمین مفید است و اگر از سوء مزاج بارد سازد باشد سبب ای تقید نماید بر کوره لعن اند و بدین فرجه شش سداب صغیر در کمر جوشانیده که اکثر اوقات بخار آن در
 رسانیدن نیز خشم بارد و ریجی انا فیه است و نسوید ادران حاره که در آن فرغیون چند بستر و مشک حل کرده باشند و که آنسک یکجای درون خیزی از دیار
 روغن بان حل کرده در پنجنا غفران و دیت و در خان کبریت نیز مفید است و یا بونه اکیلل الماک صغیر شام شیخ و زنبورچه جوشانیده و طول سازند و مواد
 خور در پیاز و سلیم و سیر و گند و قطور روغن قسط و میند و پینی و مالش کنایه و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حاره باشد روغن گل باب حی العالم و عود
 نلو فرقه ری گلاب امیخته استنشاق نمایند و یا بر جندل و گلاب الوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطین مقدم داغ رسیده باشد بر وزن نیلوفر و سبب
 از تخم که و در روغن گل و گلاب سعوته نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بعضی گل سرخ و گل خشخاش و بید و جوی سبکی گرم کنند و سربازان یا باشند و چشم
 بخار آن به پینی رسانند از کرایه این عمل خشم که از سوء مزاج حاره باشد را نل گردد و با قلابه سرکه تر کرده برالتش انداخته و دو آگ گرفته و بخی صندل سفید در خان گل سرخ
 و برگ آس نیز واحد مفید و ایضا بنفشه یا بونه گل سرخ و نیلوفر برگ سید خطی تخم فوک برگ حرف جوشانیده و سرخار آن اند و از آب آن یک گرم نطول نمایند که جهت خشم صحت
 و بقول الطاکل در سوء مزاج حاره و صفراوی فصد سرد یا برگ پیشانی کنند بعد از عمل مورد و چند استنشاق نمایند و یا الشعیر نجاب تبر سندی چند روز بنوشند بعد از این
 بخورند مصطلک مساک و غار یقون ترند و هر واحد نصف باب کرس حبازند شربت متقال و اگر از سوء مزاج یا لبس با طبع فلاح و این قسم نباید داشت خصوصاً که بعد از اراض
 حاده و محقق بهر سبب که در بعضی طفل باشد که گاهی اصلاح می پذیرد و بالجمیع تطبیق است و تغذیه مزاج داغ و عمل اند و از اطعمه حار و شل طفل و غسل و مانند آن بپزند
 نمایند و برگ گشت خوره مرغ و زرات مانس و اسفاناج و احسا کشر و روغن بادام اقتصار و زردند و از الجبن و زرد دام و جلاب و سکنجبین در بعضی اوقات بخورند و هرگاه از ناراحتی
 لیت طبع زیاد از آنچه واجب است بهر سبب ترک کنند و یا بر این چیزی را بعضی طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حاصل و طایفه و گل امینی و قوط و طایفه
 و چون تطبیق بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد بشیر خزان و بر روغن کدو و بر روغن بنفشه سعوته کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض مزاجی طریقت
 بعمل آرند و بالجمیع روغن سوسمزاجات علاج بصدان نمایند و هر چه در وقت نام علاج امراض مزاجی از سازج و مادی مفصل سطور است استعمال نمایند و اگر از تشنگی و جگر
 و اصل خلقت باشد علاج در اندک آنکه برای چنان خلعت داغ از اجتماع فضلات در آن و منع الصاباب آن از پینی تقیه داغ در اوقات مناسب کنند و بر بطریقات
 مداومت نمایند و یا بر کجک بمانند و اگر تحمل آن نباشد سماق و سده بر نهاده و رفع کنند و بر زبان بمانند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جمیع خدر کنند و اگر
 از درم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا راض الف باشد علاج آن علیحدّه باید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض میشود
 و علامتش بدینست که در موضعش نکور گردد و انشا الله تعالی و اجور با بزرگ شنگ و زرد بنج و خرفان ساد و هر چه بمانند تنباکو چند دم در قلبان بقدر طاقت بشنند که بجز

فساد

عبارت از تشویش و تغییر شامه سبب از جمیع و تشخص سبب و اوراقه نام آورند و اینها که در این جمیع را باید ایضا احصا کنند و سببش
 یکی از اقسام سوء مزاج سازد یا حصول خلط روی در مقدم داغ باشد و اگر از یک چیز و از مختلف دریا بدیش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم داغ از مواد
 مختلف الکلیفیت و اگر بعضی روایح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزی از خوشبو را درک نماید و اشیای بد بو را بدیش زرد رازی و مسجی و سمرقندی حصول داده
 در مقدم داغ یا در زائد تین شبیه سبب است و یا وقوع قرحه و سفعه در اقصای پینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از آن منفعل گردد و بقول الطاکل که سبب
 خاصه پس نافذ نشود و مگر لطیف بهر خوشبو چنین باشد و اگر چیزی از بد بو را احساس نماید و اشیای خوشبو را بدیش اجتماع داده شیه بر دم یا باطن طبیعی باشد در مقدم
 یا در آن و در زائد و تاثیر اندک حرارت محترقه در آن که بعد از مدت نرساند پس بهر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از آن منفعل گردد و زائد
 سبب این قروح یا خلط متغیر میان معده و داغ بود که هو از آن تکلیف گردد و علامت کاین از معده خفت آن وقت امتلا و اندیشی خوشبویش و از آن
 و گاهی از داغ از درم آن بر یک حالت بود و اگر مرض خوشبو یا بد بو را می باید و حال آنکه چیزی از آن موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرقی در انواع
 و سوء مزاج از بر سبب سازج از علامتیک در خشم نکور شد نمایند و ایضا اگر چیزی از بد بو را خوش دارد و از اشیای خوشبو را سببش سوء مزاج حار یا

سرسنند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن بادام و شیر زردان و یا نرساوی چکانند و یا بمسکه و یا گاو و همه سر و دست و پای و نصیبه
چرب دارند و ضماد از پنجم غوک و برگ بید رسا و کشنی و داودی و کل گزبل و صندل سفید و گل زنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صد غین و یا نوحه و یا آب
سرخ و یا بشوره پیر و ده سر زرد از حرکات عقیقه و یا دای حار پر زرد و غدا و غوغا و یا برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از لوبیدین مشک جذا افتد شیر زن و خرد و
مغز تخم زرد و گاو و یا بر زنی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عروق بید رسا و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غدا آتش حویث شربت نیلوفر
و بنده و مار القرح یا مار الجبل را شیش خرب شربت نیلوفر بنوشانند و ضماد قاعدیه و ده تهمال کنند و سلطان محمد را در مجربات خود از زین بيطار نقل کرده که شایخ بقدر
راست اگر رعاف از طرف دست باشد و شایخ چپ اگر از چپ باشد و آب ساییده معروف بخورد و مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او
بهم رسد در بینی سحوط نماید رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سحوطی حصری تجویز رسیده و صاحب جواهر الا و به گوید که خون کبود و ضما و قطره
رعاف حادث از حجاب مانع قطع کند و مغز خروس را سحوطی قطع آن می نماید و جلا نافع طوفاط الانف قوی است و گویند که رعاف گاهی از کوفتن
و خشکی بود و این علاجها مفید نیاید و روغن بادام و روغن کدو و سر کرده در بینی چکانند و بر سرعاند که مفید افتد و دیگر چکانند و اگر قدری کافور در روغن
حل کرده چکانند نفعیت نافع بود و زرد و بطرف شود و آینه را بر لبی تسکین حرارت و سوزش بینی که سحر رعاف شود و شیر و مغز تخم زرد و لعاب کثیرا
لعاب بهدانه با هم آمیخته قدری سنگ اجست سوده داخل کرده و بینی کشد که خون بند میکند و مجرب است و شیش میفرماید که رعاف بحرانی و ماندن آن
و آنکه از نفوس خرو و اتم شود و سبیل علاج او است که به سحوط قوت محسوس نگردد و علاج جلیس کنند و بسیار است که نوبت به خروج چهار طل خون میرسد و درین حالت
و مجرب است که هنگام شدت افراط رعاف بحال و بر داند و اما فیر از علاج با دوی حالب رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعدا بدن و صفرا ویت او
افتد و در ام ترخان صفرا از ان قبل زرد و مظل و در عین خون آن با قذیر و اکثر به طیفه و مجرب است و فصد بترین علاج است که بدان حصر رعاف نمایند
چون با یک بکشاید از جانب مقابل مشارک و خصوصاً بر گاه غشی واقع شود و گیلانی گویند که علاج رعاف بحرانی بحسب جائز است چون بی سحوط قوت
رسد و در آن هنگام بکیر صبر کند و بر و خرو و در آن فقیله بلول بسر که گوید و بینی نمند و یاد قاق کنند و دم الاخون و از زردت و صبر و رسا و کجی فقیله
فقیله پارچه کتان بسر که تر کرده بود آلوده اند و بینی گذارد و شب یانی و نشاسته مثل سر ساید و بینی دیدن نافع است و توضیح اودیه عاص رعاف
و خون یا قابض اند و با بر و مغلطه و یا سرفه و یا حاد و یا کویه و یا زرد و یا خاصیت و یا جامع و یا سار و یا کویه و یا واحد از اینها بحسب سبب استعمال نمایند
اما قابضات مثل عصاره بیدالتیس و قاقیا و گلنا و گل سرخ و عدس و ماز و دکن مارچ و حوضی و عصارات برگ آسرو و عوج و برگ مر و دوبرگ به
و عصی المرامی است و اما سبرات مغلطه بعضی زان سبرات بالفعل اند مثل سبخ و برف و آب شندید و بعضی سبرات بالقوه اند مثل افیون و کافور
و زرد الیخ و تخم کاه و عصاره برگ و دوبرگ و بید و آب شکوفه و زرد قاقلی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغزیات مثل غبار آسیا و قاقا کنند و برنج و یا
و سریش و کل زنی و کل مختوم و دم الاخون و اما کایات مثل انواع زاجات و قاقا و زنگار و غیره اودیه خورد و گوشت و سوزاننده و خشک کنند و بعضو
و لیکن واجب است که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسیار است که خشک نشده پیدای کنند و بعد سحوطا و از اول زیاوه باعث شر و فساد میگردد و اما اودیه
ذی خاصیت مثل سرگین خرو آب با درج و آب پودینه و خاد و عکبوت است و بدانند که اقسام اودیه مذکوره یا بطریق سحوط و یا نشوق و یا فقیله و یا نفخ
و یا ضماد و طلا و یا شوموم و یا شوشو استعمال می نمایند اما سحوطات پس بکیر زرد آب شکوفه و زرد قاقیا و یا قاقیا و واحد نیم اودیه کافور که کعبه مدام در بینی چکانند و یا
عصاره بلخ یعنی شکوفه زرد و یا عصاره بیدالتیس کافور عمل زرد و آب بلخ مع عصاره گند و یا آب بلخ و قاقیا و یا عصاره بیدالتیس و یا عصاره
حقاقلی غیر مطبوخ و یا آب خیار مر کافور و یا عصاره با درج بکافور و یا آب بارتنگ بکل مختوم و کافور که مجرب بر مندی است و یا عصاره عصی المرامی
آن هر دو و نیم دین بکاب بالغ النفع است آب سرگین خروانه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج مانع نمیند زنگار محلول در سر که اندک
از یک قطره نمایند و یا ضماد استعمال سحوط گلنا و بار یک سوده آب بارتنگ بجهت قبض تهر و یا ضماد آبی که در آن افیون گداخته باشند تا تجدید نافع

در بینی و منند نیز مفید بود و یا نشاسته گل گمانی گیر و صندل هر یک یکا شافیهون نیم ماشه کوفته بختی سوط نمایند و از آنکه خشک است باده و گلیه ساخته بر افویج بچند
و یا آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته بچند قطره قطره بر آب ریخته و در بینی و منند و یا کاندسبر کلنا نور که زنده قلع قطره غبار آریا جبین سنگستر
کاغذ از ویشل سرده سوخته در بینی و منند و فقیله بدان آلوده در بینی و منند و یا کاندسبر کلنا نور که زنده قلع قطره غبار آریا جبین سنگستر
منند و یا کاندسبر کلنا نور که زنده قلع قطره غبار آریا جبین سنگستر
در بینی و منند و یا کاندسبر کلنا نور که زنده قلع قطره غبار آریا جبین سنگستر
رعاوت است و گویند که اگر شاه تره تازه را ساینند و آب و بنوشند و چه در پیشانی و مقدمه سر را طلائع نمایند یا شاه تره خشک آب ساینده بنوشند برای
رعاوت حادثه از حمیات و غیره مجرب است و اگر زنج سوخته دم الاغین کلنا سفید اب قلعی کشاکش کند چرم سوخته که در آسایش کوزن سوخته
و اگر نشانه شایخ بر سوخته گل قهوه یا گل شاموش محل مغرور بر آید آنوس افاق یا پنج انجبار صمغ عربی که بر این شمع سرش بسوخته نشاسته کوفته بر منته
قدی در انبویه کرده در بینی و منند و قدی آب باتنگ آب خرفه مرسته بر پیشانی طلاسازند و فقیله از نسج عنکبوت ساخته آب برگین خرتازه
تکر کرده بادویه کشنده در بینی و منند و جبت حبس عاف مجرب است و خنجر دله حکیم علوی خان و کلنا چهار درم کست در دودرم مثل غبار
سوخته در بینی و منند و بانی در آب آس منبر مرسته ضا نمودن مجرب سوید نیست و تعلیق رساوست نیم مثقال بر صاحب عاف نیز مجرب
اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگش مثل مالک باشد و کذا حجر عاجی و کذا یا قوت و کذا سنگی که در قاضیه جاری بر آید نیز نافع و قلع قطره نفث و نشو قاع و کلا
علی الاغ و سر کلین سبب محرق بسر که قطره را و ضما و فقیله آلوده در بینی نهادن خضاب دوست بستر کن کذا جنطیانا ای دوی در دم خضابست نیم
بر بدین نام صمغ عربی شنبلیلی و هر روز آب شستن مفید است و در خواص آمده که حکمیه یا بعضی خنجر صمغ عربی بر پیشانی او نوشتن قاطع عاف
و بداند که سواهی این اندام رنگ قدیم نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو باز و دینیم بن آن و صمغ عربی بوجای حکمیه فایده میکند و کذا بستن
و بنصر محاذی نفعی حاصل و گویند که خصیتین مرعوف در سر که نهادن همان وقت خون بند نماید و تسکین حدت خون تعلیق طان آب سرد و برف
بهره و اطراف استخوان نوشتن و در بدن کردن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی چکه
طالاکردن یا خنجر گلاب قدی سر که کرده بعد خلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب ریاس رب به یا شربت سیب و گلاب یا راس رب
ترش یا شربت شمشاد نوشتن و بعد از شستن و پنج بخته آب لیون خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حاجات بند نگردد و در وقت غلط
نباشد فصد سر و بار یک کشاید از جانب محاذی خنجر کلازان خون بر می آید و خون اندک اندک بتفاریق برزند و بجمعه باشد بر ساقین و خنجرین
کشند و بر ویشل و کلین کنند و ام بص شندید نمایند و گویند که وضع مجذبه ای در پستان جانب عاف فی الحال قطع کند یا بجلد در ابتدا تسکین بر بد و کشیف
و در انتها وقت ضعف جسمانی که در پیش از ضعف مال از زل و یا حجامت و اگر استلای خون و در وروق باشد فصد سر و ضرر است و الا در استعمال
مهرات تعلیق غذا مناسب و در مشایخ بهر حاله حجامت تفایجای فصد باشد و جالینوس گوید رعانی که با تب باشد فصد او را زایل کند و بقول رازنی
اطراف در آب گرم قاطع رعاوت است و فصد در کتفی از خلط نفع از فصد مرق است و گویند که در رعانی که از سوط و دای حا و بهر سداشاید این
تبرید حاجس عاف در هر طرفه خطائی جواهر هر دو خاکشتره و اج هر یک یکا شافیه و شربت یا قوت کیتوله آبیخته لیسه بالایش شربت سیب و انجبار هر یک
دو توله در عرق سید مشک عرق ابریشم هر یک یکا شافیه و شربت یا قوت کیتوله آبیخته لیسه بالایش شربت سیب و انجبار هر یک
زن مساوی و ضما و چه سر بر آتشیدن دوی سر بدل منونگ مشر و شیر نسایده و گل گمانی و سدا گلاب یا همین سفید هر یک دو توله در عرق کلین کلین
و بعد از شستن نهادن در کدر و فتن آسین خنجر تارک سر کردن با فاصله دو سه وجب تا یک کهری نمودن پاره برف و در سوراخ بینی و غذا خشک یا بالائی جزرات
در یک و قطع میکند و اگر رعاوت از استنشاق در گی و غیره عارض شود و بعد فصد سر و در فتن خون به فعات پاره برف در بینی گذارد و اندکی بر پیشانی گذارد

و حفض سوخته در آب بادریج یا آب برف مع آب کراث سفید و گنداسوختاخی بقر محرق بسیر که مخلوط و یا خون حاد و یا کافور و وجه آب آسن تازه و یا در آب
بسر که حل کرده و یا عصاره مایه ان و یا آب گنداب سرکه و گنداب سرکه و یا عصاره سداب سرکه و یا عصاره برگ انجوره و یا قلع طار و یا
کراث و یا حب لبان و یا صدف مع خم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ میخلمان و گنداب آب کا هو بکا فور و گنداب عصاره برنجی سفید بسیر که و کافور
و یا آب پوست طلع برون گل یا پوست بیضه سوخته یا آب کشنیر بنبر و یا آب برگ طرخون و یا آب شجوه ابی مالک یا حلزون بری بسیر که ساییده و یا آب
هو فارغیون هر واحد قاطع رعاف است و بیلید گل مصفر انار خام برابر سوده آب سوخته کردن منقول زایل اند و معمول والد هر دم است و کولفت گاهی
درین بعضی ادویه دیگر مثل گل رنی و صمغ عربی و کافور حل کرده و معمول در درد و سرخ الاثر یافته و یا کنه فیون کافور هر یک یکجبه آب ساییده در رنی چکانند و یا کافور
سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقا قیاماز و شسته در سرکه سر کرده پوست انار ترش کند و در صدف سوخته شافنج منسول هر یک یکجبه و کافور در رنی خرد و کوفته سوخته
آب بادریج در رنی چکانند و اگر کافور چهار انگشتیون کند و در صدف سوخته شافنج هر یک یکجبه در صدف سوخته شافنج شافنجی بریان ماز و در سرکه سر
عصاره بختی التیس گلنار و ام الاغون هر یک چهار دم بگویند و بنزد و بصاره بادریج و عصاره اسان اهل بسرشد و خشک کنند و سه بار چسبند
پس قرحه ساخته بگا در اند و بوقت حاجت بچیزی مناسب ساییده در رنی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرحه مصری سوخته شافنج
ماز و بنبر سوخته در سرکه سر کرده و شغال شب یانی اقا قیام هر یک پنج شغال عصاره بختی التیس نراج سفید سوخته هر یک هفت شغال را که یک
هر یک ده شغال کافور قیصری و پنج شغال کشنیر سوخته هشت شغال کوفته بختی و در آب باتنگ آمیخته و عوط سازند رعاف قوی را قطع کند
و اما نشو قات پس استنشاق آب سرد و مخمرج بسیر که نافع است و اگر در آب آلمه بنبر و آب کشنیر بنبر صمغ عربی و فیون قدری آمیخته استنشاق نمایند
رعاف را که از انفتاح من رگ بینی باشد سفید بود و گنداب عصاره سرخ القطرب و گنداب اشک شتر سوده و گنداب اراج و گنداب اراج الریحی و گنداب اراج و احد نافع است
و اما قاتل بگیرند فقیله و در سیاهی داوات آلوده نراج سوده بران پاشیده و یا فقیله سفیده تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در رنی نهند
و ایضا از عصاره برگ قرص و بشیر خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصاره گنداب ناکند فقیله سازند و آنچه موجب است فقیله رسوت سوخته و آب بادریج
ست و ایضا فقیله از غبار آسیا و دقای کند و صبر بسیر که و سفیدی بیضه و سرخ شیش الریس است و همچنین فقیله از نراج و کافور سوخته و قشاکر کند
آب بادریج و گنداب فقیله بگلاب تر کرده در قلع طار و صبر آلوده و یا فقیله در آب گنداب ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند ناکند
گداخته در سرکه تر کرده و یا فقیله از نسج عنکبوت و قلع طار و نراج و اندکی زنگار بکار برزند و بدون زنگار موجب سر بندگی است و بقول صاحب کمال هر سه
اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فقیله بکشان طلا کرده در رنی نهند و یا فقیله بشیر خرگوش در کند و صبر که سفیدی بیضه سرشته باشد
آلوده و ایضا فقیله از نسج سوخته و در جو و فیون بجز در سرکه آمیخته و یا فقیله پوست بیضه سوخته در سیاهی ماز و مخلوط کرده و فقیله نوره منسول بسفیدی
بیضه موجب است و یا بشیر گنداب ماز و صمغ عربی فیون سوده فقیله کافور سیاهی آلوده و در بران پاشیده و در رنی نهند و یا فقیله از نسج عنکبوت و قلع طار
محرق با سرکه سرشته ساخته در رنی نهند و یا بقول قرشی فیون ربع در غبار آسیا گلنار ماز و هر واحد نیم درم سوده آب سرگین خر سرشته بخانه عنکبوت
آغشته در رنی بپزند و کلاب و کافور بر پیشانی طعن نمایند و یا اقا قیام و در آب کند و قلع طار و زبل حمار تر یا خشک بشیر خرگوش آب کت نا
یا آب بادریج یا آب خرفه فقیله ساخته در رنی نهند و یا فقیله از گنداب آسیا و کند و درم الاغون و شب یانی آلوده بمالند و ایضا قرحه سوخته پوست بختی
سوخته شافنج گوزن سوخته اقا قیام پوست انار ترش شب یانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیخته و فقیله بخرق بکشان بدان آلوده در رنی نهند
که جرب گیلانی است و گنداب غری السمک سوخته و شافنج کافور سوده بسیر که آینه و فقیله همان آلوده در رنی نهند که فی الفوق قطع رعاف کند و یا بقول سحی
فقیله بخرق بکشان در سیاهی آلوده باز و محرق مطنی بسیر که و شب یانی و کافور آغشته در رنی نهند و اگر نازد شب یانی گلنار تر شافنج صمغ عربی سوده فقیله
کافور که بدار تر کرده باشد پاشیده در رنی بدارند و نیز جرب سب و یا قلع طار اقا قیامی خرگوش خاک کند و سرگین خر جرب را آب گنداب سرشته و فقیله ساخته

رعاف و حفر احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر حفر شد یعنی بقوت دفع شد بر نباشد ولیکن بقطرات و یا انوار آب باشد در مجرای قوت واجبست که اخراج خون از فصد اندک اندک برات متوالی نمایند و هر گاه فصد میانه کفایت رسد لازمست که تغلیظ خون متوجه شوند بر آنچه میگویند و یا به آنچه مغلظ او بود و اگر چه بر نباشد مثل غناب و حجابست بر تقاوت دم غالب قدرت ندارد بلکه وجهست که اول با اخراج از فصد او را بکاهند بعد از آن مجسمه استعمال نمایند و نه دادن محاجم بی خطر بر کبد اگر رعاف از طرف است آید و بر طحال اگر از سیار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از احبال معالجات مست و ایضا واجبست که اطراف بر بندند حتی که نصیبتین و قدین از ساق و ستن بر در گوش بغایت نافع و لازمست که طول بسیار آب سر کنند و بسات که احتیاج بنشانیدن انسان در آب باز و بر سر نهاده حتی که اعضای او بگیری گرانید اگر انی مثل از این شیخوخت ضعف قوت نباشد و اکثر بر سر او کپک کشته صرف یا آب محلول بر سر خلاف می نمایند و بر سر او میله برده بر سر او میزنند حتی که خنده که بر کپک گاهی بر تختن آب شدید بر خون را در اغشیه و دماغ بخورند معتقد میگردد پس افراط و نشاید و بیشتر ضرورت بقائل قوی زنگار یا فندک و آب باد و مع کافور و یونانی خالص بوزن درم سه و یک گند و کمتر ازین نیست که آب برون سر کرده در دهون گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه زیاده از دست چل نبست پنج چل خون از آن خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از آن واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه معروف و دریه بساق یا بر سر که با جگر و مانند است مثل رانیه و تفاحیه حصیه و سماق و جلیه و کاه و بر سر که و غیره فروات بارد و الطبع و با الفضل بر برون سر کرده و نیز تازه از اغذیه و افقه مناسبه برای معروفین است و لایق محروس که از کاک شیر بای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و دو بیضه جوشانیده برای آنکه مستغنی بسبب صفرا ویت خون باشد و غلیظه ترشها بیشتر صاحبان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف است پس قبول صاحبان افراط در خوردن احتمال نمایند و آنچه در آن قبض مع محروسست باشد احتیاط کنند و سر کرده بجل آرند و شسته نه از وجبت و تغذیه او و در سفان و بلوغی است تیر آید تا نافع و رعاف که بر سبیل بجران باشد اگر افراط کند شور بای چوب مرغ دهند و در ابتدا سونق شیع را بنظر آن محمول آب نو که شیر برت نیلوفر شیرین کرده بدیند و او ستاد و گفته که رعاف و جمیع اسامی از دم که با سهال باشد یا بنفش یا غیر آن هر گاه افراط کنند در آن احتیاط بخورند و می افتد تا آنچه مستغرق شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حدائق در چنین صورت آنست که امر میکنند بتر قه آن در صیاح و موضع میانه از آن در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صبح و عشا رخصت میدهند و خوردن جفرا و نان و رطب نیز مفید گفته اند و گویند که اگر گرفت اکل کر سنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کمال با وجود علالات مذکوره تدریج غلظت خون با غلیظه مثل اجسمه معموله آرد و نشاسته و برنج محمول بشیر و بیضه شوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از صبح که رعاف بسیار عرض شود چمن غلیظه دهند و به نیز تازه و لایق محمولان و در آنس که در مطبخ بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زخم کرده است که دماغ مایان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل دواست برای کسی که رعاف او از ضرب و سقوط باشد ولیکن موجب است که در آن افراط نمایند و برات متوالیه استعمال کنند و شراب از جنت آنکه تقویت می نماید دفع میکند و از جنت آنکه میخ خون است ضرر و پس اگر بسوی او خطر از از جنت تقویت باشد قدری مخموج استعمال نمایند و چون خطر از بسوی او نباشد رعاف با سقاط قوت تا نجا بد نوشیدن او نشاید و در جنت که محافظت نمایند و بر پشت خواب کنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجر نشود که نفخ معده پیدا کند و بعضی ضعیف گردد و در مجرای غشی غایه و هر گاه چیزی نازل شود مادامیکه در معده باشد قی نماید و مبادرت باین کنند هر گاه نزول او بسوی معده محسوس گردد و اگر از معده با سهال نجا زده باشد حقه نمایند که بر عت خارج شود و در معده و اما باقی نماند و تفهیم خلاصه کلام طری درین مقام آنست که گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغییر رنگ پیدا میکند و علاجهش اولاً اما با ده و جذب است بسوی خلاف جنت بعد از آنکه قوت محمل باشد و حجابست سابقین و وضع محاجم تحت ثدین بغیر شرط و ستن سابقین مایان قدین بعد از بقوت بعضی نظر کنند تا باقی استغنیای طبع و فقیهون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و به جگر و معده و تدریجاً ممکن باشد و الا لایق حلوان و بیضه بیشتر است

در رعاف

بگ خشک آنچه سوده و کذا خون خشک کبوتر و کذا بگ خشک که و کذا گل آن و کذا انگار و کذا فوه الصبغ و کذا ابروی سوخته و کذا از دوشل غبار ساییده
و کذا از دوشل و محرق و بلوط محرق مطفی بسر که و کذا از تیغ سوده و کذا از تیغ محرق و کذا ابق سوده و کذا کشنیر خشک بریان باریک سوده و کذا پوست بیدستر و کذا پوست
سوده و کذا کبک یا غر سوخته و کذا از زیره کرانی سوده نیز هر واحد قاطع رعات است و نفوخ خجرا حمر روی سوده محبوب سویدی است و این قرض نیم خوب
است و قراض محرق ماز و اقا قیام الا خون نراج شب یانی مساوی باریک ساییده بآب آس سبز قرض سازند و خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی گیرند و آنچه مسوی دهن نازل شود از خون تیزق نمایند و باید که نفوخ بانویه نمایند و اما ضما و است
و احاطه بکعبه بگ بید بگ الگو و بگ آس گلاب همه را سر و کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذا لک جمیع او رویه بار و قابض مخدر و صفت
گیرند و در عصاره بار و قابض مثل عصاره اطراف بید و عویج و شاخ الگو و بگ مر و دویج و عصی الراعی حل کرده ضماد طلا نمایند و ضماد بگ خلط
و گرم و کفتری و سفرجل و گل سرخ تازه بسر که نه و اندک در جو سرشته و کذا طلائی راس و جبهه بگل ریشی و اقا قیام آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و قند
افیون محبوب حکیم عابد سرخندی است و یا گل ملتانی مغز تخم که و کشنیر خشک و کذا خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعات شدت نماید عصاره التیس
گل ریشی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی بگ گرم بگ بید بگ خشخاش نراج مصری قلع طار محرق مساوی کوفته چینه با سر که شسته
بر جبهه و یا نفوخ ضماد نمایند یا بقول سحی و جرجانی آرد جو صندل گل ریشی اقا قیام عصاره محیة التیس گلنار صندل و اندکی کافور و افیون بسر که شسته بر سر
و پیشانی طلا نمایند طلائی چینه سحی محرق منخول در سفیدی سفید سرشته مصطکی کند بران پاشیده و یا جسیمن و عدس گل ریشی نافع است و اگر
هر نفوخ در آب سرشته بر منخول گذارند یا در داخل آن لطح نمایند رعات را قطع کند و یا بقول صاحب کمال اول آب شدید البر و بر سر نیزه بعد از آن نافه
سبز پوست اندک گل سرخ کد که بجز عدس متشرد جزه صندل برابریه ساییده در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یا نفوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان بگلنار
که برت سر کرده باشند تر که در تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا لویا ساییده بطیون بسر که ضماد نمایند و یا گل ریشی عصاره محیة التیس آرد عدس آرد جو
گلنار کد که بجز کافور افیون کد بر جبهه باریک ساییده بسر که سرشته ضماد سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسر که بر جوالی معنی طلا کردن بسیار است
و یا آرد عدس آرد لویا صندل حطی آگ کشته و قدری کافور در آب آس ترو سر که سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیر و گل ملتانی آله هر یک سه هاشه
نقاشه صندل سرخ کچ که نه گل اجماع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک هاشه با سر که و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیر سبز بر پیشانی و تارک طلا
نمایند از هر جهت هم حکیم شریف خان صاحب است و کذا نکد نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسر که و گلاب ساییده بر پیشانی طلا کردن و ایضا عدس
مقشر صندل سفید حطی کاشی گچ و اندک کافور بآب مورد بر یا نفوخ و پیشانی طلا نمایند و اگر محرب است و یا صندل سرخ تخم کابو آب کشنیر آب خیار و
کافور شاه پتره گیر و مساوی گرفته طلا نمایند و اگر جو گلنار اقا قیام عصاره محیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه گرم کافور و آگ بگلنار ساییده
بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعات قوی تر و محبوب است و یا اقا قیام نشاسته گل ریشی گلنار مساوی کوفته چینه بآب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ تارک
سرشته طلا نمایند و ایضا ضماد برگ آس ساییده و کذا گلنار بآب بازنگ و کذا احدت مع تخم او کوفته و کذا اغبار آسیا و کذا استخوان سوخته بسر که خخته و کذا
زبل حمار و جشی بز روی سفید و کذا افیون بگلنار گل حله هر واحد نافع است و کذا آله در شیرین سوده و قوی تر از این نیست که آله کل سر شود و فانه
آهن که آن آرد زخم در بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سد گلاب ساییده ضماد نمایند و اما شحم و مات سرگین خرقه زخمیدن نافع است و کذا گلاب
و کافور و سر که صندل بوسیدن و کذا شحم اراج منقن و کذا شحم کافور تنها و کذا شحم جدی خور آن نافع و اما حشایا پس بریشی و بوسید و بوسید و بوسید
و یا سائیمه کلا زبات بری آید بینی را بر نمایند و تعلیم بقول شیخ در رعات معصب کائن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرابین لا بد است از فصد شراب و اگر
مقابل خشم کائن از جاست و خشم سر بر سر طریقت و بر پستان مقابل تعلیق یا شمش و گاهی با خراج خون از فصد قیصال یا از رگ کتفی چندان حاجت
که غشی کند و چون مؤدی غشی گردد فی الفور ساکن شود و این در رعات شدید جاف بکار نبرد بلکه واجب است که فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

با کمردرت و جوششکی و شیخی دهن و گران میسر و غنچه و خارش لومات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دومی باشد و اگر تلخی و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان شک خروج رطوبت رقیق نازک سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام باشد شخص گردد و با آن که دردت حواس و گران میسر و غنچه و خارش لومات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دومی باشد و اگر تشنگی و تشنگی در سر و چشم و گران میسر و غنچه و خارش لومات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دومی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله بچتن موده است و استخوان باشد که قوام او را اعتدال و مندر یعنی حار و رقیق را با استعمال مخلطات غلیظه گردانند و با غلیظه را با استعمال لطافات رقیق سازند تا بچخته قابل دفع گردد و در این غفلت و دملت روان دارند که بطول انجامد بلکه در دفع داده آنرا دفع و اخراج نمایند هر آنکه اگر نزله و چخته نگر و دوزا نل نشود و موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فردا بداند انجامد منی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سئل ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و دوسعه و جوع الکلب و رب و سح و سهال و ماغی و قو لنج و مفاصل مانند آن و باشد که ماده غلیظه در مخرج حبس شود و مسکنه یا صحر یا صداع و شقیقه یا المایخو یا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سردرد و لثه گفته اند که ماده در مخرج حبس زکام و نزله را بند کنند بلکه ماده آنرا با تمام اخراج نمایند و اگر خود نموند به تمام مفتحات و مرققات انفتاح و اخراج کنند و با بچه در مخرج نضج و تقطیع خلط و منع انجیره و تقویت مخرج و معده ضرورت و صاحب این مرض را لازم است که تقطیل طعام و شراب نماید و همالکس تشنگی و اگر تشنگی و اگر تشنگی و اگر تشنگی کند و تا زکام نائل نشود از خوردن روغن و گوشت خنثی تر نماید و اگر به تمام لحم مططر باشد نزدیک انحطاط مرض لحم رطبه مثل لحم جدی فراج بکشد شصیر و نزله حار و لکوم یا سبیل عصاره و بچه کیو تر بریان یا شورابی آنها در باره استعمال نمایند و از شراب اغذیه بجز و شل و پیاز و گند و سایر و جیره گوشت غلیظه مثل کاه و میش و کاه و غیره و چیزهای سخت غلیظه و عفصن شود و ترش و فو که رطبه در بوی باد و شیر و کچال می نشستن و نیز در مخرج زکام و نزله پیدا کند و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب سرد اجتناب و نیز در سردی و هوای سرد بکاه یا عامه پوشیده دارد و حتی الوسع بر سر روغن نمالند و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام و خوردن محوصات و لبنیات و سرگون کردن و حرکت عنیف دن و از اشتداد خیمه و جماع محترز باشد و بالین بپشت و دشتن و پشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس سازند بلکه اگر محتسب شود از بخور و انکباب غیره جاری کنند و نزله ناز و حلق و صدقه و اشتن و بینی یا مال نمایند و خداوندان علت را فصد مناسب نبود و در بعضی صور مثلاً اگر ماده کثیر و حار بود و خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و اگر حاجت فصد سهال هر دو باشد ابتدا بقصد نمایند بعد سهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و غلط سه بسیار از خود یا استعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضرارت منع نضج و جذب فصول می کنند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فصول نضج پس اگر در اول زکام خود بخود عطره بسیار یا مسکنات که در عطاس مکرر گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام ضرر نوزد جهت تحلیل رقیق اوده و تخلیط باقی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر نزله تب بود و حمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و مخرج او ضعیف بود پس در حالت صحت حمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناز و حار و اندر حمام رود و در آن زیاد مکث ننماید و تجدید هیچ سر پوشیده بیرون آید و چینه جذب فصول میکند و چون باز نزله خشن بجای پستان در یابد و دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس سبابت بقصد نمایند و تجدید و تخریب اکثر شرب از دستمال السبال برای خشنونت و سردی نه بهر مواد سرد و هر که از نوازل و در تابستان و درستان دوم نماید برای اوج قوایا نافعترین علاج و مجرب است و حرکت اعضای سافله برای نوازل نایب جذب ماده بطل بسیار نافع بود و بعد از آن استعمال کسرات و بخارات مع ممرات عدم استعمال آن بر مملای و کز لک آمدن یا سازه رز از نوید لک عنیف و خروج طویل النفع تدریج است و گویند که نطول آب بسیار گرم و تشنگی او در زکام بر الساعه مستحب است

نمایند که در اینجا پنج بخار متصده بسوی هفت حمار را عارض شود و کند که گاهی این طریقات در و باغ بسبب توازن املا و تخلف خواب چنانکه کثرت نماید و اگر کثرت
تأسیب داخلی و خارجی هر دو هیچ نشود و نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع در سبب باشد قوی تر بود و ستر قندی و غیره اسباب جزئی از این مضامین است
بیان نموده چهار نوع از سوز مزاج و باغ و او همان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از املا و تخلف را بعد از جمع بدن و تار تفرع تجارت آن فطرت از این
بسوی و باغ پس اگر به تجارت صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کند که سبب غلبه غلظت از وی و بلغمی و سوداوی نامند و انطیاقی گویند
که سبب زکام یا از غلظت بود و شل ضیق و باغ که انچه از فضول بسوی آن تصادم شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و انچه نفس حرکت دهد و از باغ
باشد مثل مقابل جوار الفعل از روغن و علم و شرم و طبع حادثه مثل سیمین و گل شرم و حمل و رگدان و سختی حرکت و تغییر و تار که بر سر باشد و برودت
و اینجا از اسباب سابقه بود و خاصه هرگاه که غلظت اسافل کنند و حرارت را حبس کنند و بیشتر عرض تر است از جبهه و طبع و شلخ را و در نزله و در پیچ بدن
شما لیه و جنوبیه بهم می رسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرو داید و ماده حار جاد باشد و اطباء نزله را ام الامراض می نامند و بجهت آنکه ماده و باغ
اکثر امراض است بالذات و یا بالعرض و ایضا شایع می فرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم
شدید الاستعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد می باشد و صاحب مزاج حار و اکثر این از عرض زکام و نزله حادث از اسباب
بدنی نسبت به صاحب مزاج بارده هستند چه در و باغ بارد انچه از آن می رسد و تسخیر نمی یابد و انچه از آنچه بسوی او تصادم میشود تحلیل نمی پذیرد بلکه
غذا فاضل می ماند و بطریق تنگی فضول غذا را دفع میکند و تجارت و انقلاب بر طریقات بوده نازل میشوند مثل قرح و انبیه و در زرش نوازل بر ایشان
دوام می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار و گاه سرد و گاه با درجه مختلف مواد و حال آنها
در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملوسه مختلف میباشد و بقول انطیاقی خبیث ترین الوان در نزله بارد سردی است پس سببی در جداره
و در زکام آنان است از جدام و افراط آن مضعی مثل البیولیا است بسبب جفاف و عضا و خروج ماده و گاهی از املا و همه بدن می باشد پس اگر درین زکام
همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض در عظم در رموی و بلغمی است و شوق در غیر
این هر دو علامت ثانوی همچنین است از غیر سبب نزله بارد از تب نفع می پذیرد و حار از تب امتناع می یابد و نوازل امراض نزلی و وقت وزیدن بپاشمالی
و خصوصاً بعد از بوی جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا فصل زمستان و خاصه چون بعد از آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و غریب جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و هوای جنوبی بابر املا می رسد از مواد کثرت می باشد و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینده نزلات کثیر می رسد و خواب در زمستان زکام اردو خواهد که طب خصوصاً خنجره و ترنخوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و مستعد آن و غن بسیار باشد آن در زمستان زکام پیدا کند و بعد از طوبی هر که انوازل بسیار عارض شود طحال و در عارض نگردد و طبع
درین زمان بعضی اصحاب نوازل را مطول یا فتره و هرگاه صلیح با نزله شریک گردد بسبب غلبه لم مواد را نزله زاید شود و زکام در امراض صبر و مضامین
مخوف است و تمام عطاس بلاسد بگوید که مراد از نزله حار نیست که ماده او حار باشد نه آنکه سبب و گرمی بولیا افتاب باشد فقط طریقی تشخیص
این مرض باید که اولاد یافت نمایند که چهار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم و ریش نظر کنند اگر سرخ نمایند و طمس سر گرم در بینی شود
و خارش و طوبت سائل از بینی با جدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غن در آواز معلوم شود حال سردی و طوبت سائل و غن نیز می رسد
و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله حلقی بود پس سرکه که بنجه بسوی حلق فرو می آید با جدت و شدت حراق و رقت و مع التهاب سر و چهره و چشم است
اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از مری و غلظت نفث و سفیدی یا کبودی رنگ و تعدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عرض تب بسیار
و تب را از آن در چهار دلیل نام است و ایضا عظم و سرعت و توازن من زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن احوالات مخصوصه غلظت
از بعد از این سبب علامت غلبه هر غلظت که یافته شود همان غلظت غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حادث مثل سرخی چشم و غیره

نوع تراشیدن و سرخاریدن و شانه کردن بخوبی که شانه بقرص مو و پوست سز سز سام را بکشد و ماده نزل را دفع سازد و جمیع طعمه مغزیه را دفع نزل را دفع سازد
 انقطاعی گوید که ملاک مرد علاج این من تنقیه و باغ است هرگاه که آنچه میبازد است اگر حبس گردد و اسهال فاسد و کدر و مظلّم گردد بعد از آن حفظ
 اعضا از سائل اگر مضرت بدان یا بند و این یا بمنع بود مطلقا یا با دانه خفیه حاصل شده بر آنکه اگر در اعضای فک باقی ماند و یعنی بولنه متعفن نشود و الیها
 از بعد از این اخراج فضول غشت یا تحمیل از سینّه و معده و قصبه ریه کنند و کذا از اعضای سافل اگر مواد بدان پسند خصوصاً اگر قاروره تغییر گردد
 بعد از آن حبس آن اگر افراط کند بجمیع تقویت و باغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از خواص است که مکرر چون شکر
 بود بعد صوره آن در پاره چپ بسته در راه اندازد و کام مسوی کسی که از آن کیشا میقتل گردد و کلب سگین استر چون بران نقل کرده آنرا اندازد و باید
 که در مدت مرض بر پشت خواب نهند و در خواص آمده هر که او مان تعلیق آهن نماید حدوث ثلاث از آن منع گردد و گویند که گل رننی شما و شرابا که شانه
 نزل است و کذا اصناف با قلاتها و باید سر که کیشا نه روز تر کرده خشک نموده ساییده و کذا تخمیه غبار آسیا و کذا عود فوج و کذا کند رسوده و سیخه سیخه شسته
 بر خرقه کتان مالیده بر صندلین چسبانیدن بالغ حدوث نوازل است و همچنین در روزاه سبز و یا تخم عود الفرج یا سندر و س یا شو که مصره و یا جوز السوی یا
 برگ شمشاد یا و یا که با هر واحد رسوده بر مقدم راس تغذیه باشد نافعت و سحر و شراب جلاب آن در زلات محبب محبوب سویدی است و بدینند
 که اگر کلام شیخ و قریب فرجه مستغفار میشود که علاج نزل و کام محصور است و در شش غرض یعنی تعلیل ماده موجب تحمیل و متفرغ و تلبین و قریب کلب
 فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام او و تحریک و بطرف دیگر یعنی امان داده جهت مخالفت و تقدیم منع آنچه از آن متولد شود مثل
 خشم و قروح الف با شل خشونت خلق و سر فرو قروح ریه و آنچه قریب بدان است و درم آنها اما تعلیل ماده با استعمال تنقیه بدن است در خارج بقصد سرد
 و سبیل مخرج اخلاط حاره و مقله جاذبه و به خلق در بار بار و سیسمله بلغم راس و شرب آب و جفتیات و قلت کلب و شرب آب یا ترک و صلا کیشا نه روز و اما
 مقابله بسبب فاعل در خارج کنند به تبرید راس و آنچه به تبرید بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهارد و رختن آب سرد است و یا وسیع اطراف و سر و مقدم
 و مذکوره آنچه متصل آن باشد بر رغن بنفشه و استعمال نطول از جو خشنی و بنفشه و با بون و درختن به رات بر سر و بیل غذیه خفیفه و سرد و در طب بالقوه مثل
 که در دلو خیا و اسفناخ و در جلد بر یک یا نهها مطبوخ طیب غن با دم برشته و اما در بار و جلد نمایند چنانکه دغدغه عطاس است یا آنکه سنجین سر و نمید بخوریم
 تا آنکه گری او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر برین سخونت و اکثر احتیاج تبکیز از نمک جادوسل فند و گاه از آب بسیار گرم چند آنکه احتمال حرارت او نمائند
 و نطولات متضخمه در آن استعمال کنند و لطافت و سر و مقدمه و گاه بر باد بان حاره چون رغن شمشاد و با بون و درختن و یا کاند و قوی تر از آن رغن سدر
 و رغن بان رغن غار و رغن موسن است و بصا بون رومی سر بشویند و لیکن باید که بسیر رغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بار و
 تنقیح مسام جلد راس است و در این آن باعث سرد سام و مانع تحمیل و تجارات و خروج آنها است و اگر تمایل اسهال باشد برای اثبات تبرید یا تخمین بعد
 استفراغ استعمال او جایز و چون در نزل بار و بر سر و پیشانی اطوخت خردل و سطر و مانند آن بعمل آرند باید که بعد از آن بمثل آب صابون مانند آن بشویند
 و با غذیه خفیفه و طبیعت و سخن بچفت ملین صمد رسیل نمایند و گاهی حتیج استعمال و دیگر عمده باشد مانند آنکه در آن سگین کبوتر و خردل و زنجیر و پودینه و فاس
 افتد بلکه استعمال آن حاجت به جهت آنکه تسخین سر و جفیفه و نافع است برای آنکه حادث شده و مانع است از هرگاه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد
 که درین نوع نزل اندک حاکم قبل از دفعه دخل نشوند بلکه تمکیدات یا بسر استعمال نمایند و بوسیدن مشک عنبه و شونیز بوداده و صر و کتان نیلگون و نهاردن صوف
 در رغن حاکم سخن کرده اند و گویا درین نافعت و بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حاکم برین مزاج از داخل مزاج کنند مثل بویانیدن انیسون و شونیز
 سبزه و کاه و مانند آن را داخل نمایند و غریز سر و در چون قرصه و طغیه اسفناخ و کزبریه بگوشت بزغال و تدبیر مریای کردن و پوست و صمیمه
 عظیم النفع است از خارج و ایضا بستن خنایا و یا برگ مید و یا در و یا طعمه و بان شرب نیلو فرج یا تو لود و عرق نیلو فرج تو لود اگر بزبادی تبرید حاجت آید
 آن میخوش و بهند و نه عرق بید خشک نموده و افشردن اسهال و سپید مکرر و غدا بقله بپایند و سر مرق بگوشت حلو آن و اما در بار و تخمین و باغ کوشند و داخل

و مثل نان مسخنج و استعمال لعوقات بلعینه حاره و شرب نه فایده حاره و ایضا در وقت تهاجم حرک و شرب آب گرم در روز اول فاعست بحسب نفعی که در دفع غایله و از کثرت
نفسش انضام و تسکین یابند بعد اجماع نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نفع معتدل از آن موافق بود و برای نزله حار شرب آب و ج لازم است
در تحقیق نزله ابتدا نفع نفع می نماید و گویند که برای حفظ قصبه و سینه و حجاب که گذرگاه ماده نزله اند تا از آن نفع و آفت عظیم نرسد حریر را و غرغره و طبوبات
حالبه محبوبات مثل حب سباج حافظ الصلحه استعمال کنند این غرغره نیز نافع حالبه بر کلمان صمغ عربی که گویند که بر یک دو توله شربت شکر و بنفشه پنج قوطه

علاج زکام و نزله حار

بهمانه عناب پیستان تخم خلی گاو زبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه و خل کرده بنوشند و اگر نزله باز نیاید صمغ عربی کثیر بر هر
یکماشته در شیر خشک شربت سیخته همراه جوشانده زیاده کنند و اینون زعفران صمغ کثیر بر یک یکماشته ساییده در آب گویند که بر یک یکماشته سیخته کاغذ شکر
روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسباند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بست بقدر زده نموده فرو برند و از تخم خشک شربت کثیر صمغ
عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و غلبه کزنجار کثیف خشک پوست خشک شربت در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقلشر
گلنا در روز دوم کاه و غرض کزنجار و خل کرده جوشانیده رب جوز امیخته بمل آنند که در حبسن له و زکام حار از مجربات والد علویان است و یا تخم خشک شربت
پوست خشک شربت عدس مقلشر گلنا فارسی غلبه مائین نموده مائین کلان مازورگ توت عنکب شربت جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی
مردم است و اگر عناب پیستان ده دانه خطی خبازی بر یک پنجماشته که کزنجار تخم خشک شربت هر یک چهارماشته عدس مسلم شمشا جوشانیده غرغره نماید
نیز حبسن له تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنا و خربوش می عدس حب الاس پوست خشک شربت کثیف خشک سادی جوشانیده صاف نموده کافور
و همچنین برای تغلیظ ماده رقیق خشک شربت زبر البنج با قلا پوست خشک شربت برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک قوطه در نیم سیراب جوشانده تا پائین
غرغره کنند و بهر منع نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جوشانده خشک شربت مع شربت خشک شربت و حریره کزنجار سوسن و آرد با قلا و نشاسته و کثیر از این
با دام و شکر خجسته باشد نیز نافع و خوردن و یا قوطه امفید و ایضا در زکام حار رقیق آتش جوهر و عن بادلم و یا عناب پیستان و بنفشه و تخم خشک شربت جوشانیده
باشه بخت خشک شربت هند را که سرفه باشد بر آن بهمانه و صل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام و شربت
آتش جوهه و لوبیا شربت بنفشه و یا خشک شربت مائین و فراستاد و حرمی در صورت تب خشکی زبان و کثرت تشنگی او و به جوشانده اول را سوای گاو زبان
در عرق غلبه عرق گاو زبان جوشانیده شیر و تخم کاهو و و خا کشی افزوده میدادند و گاهی حمت نفع نزله حار و سرفه موز و منق و دو توله جوشانیده
شیره خفته نه ماشه شیر و مغز بادام پیچیده شیر و تخم خشک شربت چهارماشته نبات سفید بکیتور و خل کرده صمغ عربی یکماشته کثیر از نیم ماشه سوده پاشیده میانه
و گاهی در نزله زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق قصبه ریه شیر و مغز بادام چهار دانه شیر و تخم کاهو و شیرین شش ماشه نبات بکیتور صمغ عربی
کثیر افشاسته بر واحد یک ماشه سوده میدهند و گاهی برای نزله و حال اصل السوس مقلشر نیم کوفته دو درم بهمانه نیم درم صمغ عربی یک درم کثیر از نیم درم و این
دو ماشه پیستان هفتده دانه نبات مصری یک نیم توله دریا و آثار عرق گاو زبان جوشانیده و قتیله نصف بماند بطور قوه بنوشند و گاهی در ریش
نزله اندازند و تخمین بهمانه سه ماشه گاو زبان خطی بر پیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق غلبه عرق گاو زبان جوشانیده بطور قوه میدهند
و کذا لک آنه هیل و ماشه بهمانه سه ماشه کزنجار و سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریش نزله و بلغم سینه برای نفع خیره خشک شربت
خورانیده بهمانه عناب پیستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطی خبازی هر یک هفت ماشه شرب در آب گرم ترک کرده صبح جوش داده و صابن زده
شربت نیلوفر و خل کرده می نوشانند و نوشیدن آتش جوهر کلان عناب و پیستان و خطی خشک شربت سیخته باشد شربت بنفشه یا خیره آن نفع و تغلیظ
نزله گرم نماید اگر تا سه روز غرض طعام و شربت بر همین مقدار روز نذر است و شربت خشک شربت همین عمل کنند و قبول صاحب وی در زکام
حار تغلیظ ماده و تبرید ریه و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه باشکده درم نفع اگر با وی سعال باشد پیستان مج بهمانه افزایند و غذا

تفتيح سده و زكام دوى نخست و انكباب بر طبع با بونه و اكليل الملك و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زكام دوى است و ايضا در صورت آثار غلبه خون بعد فصد شير تخم كاهو يك توله بشربت نيلوفر و توله خواه گل بنفشه شش شش گل نيلوفر چهار ماشه عنب هفت دانه پستان بست دانه قيسا نينه ميدهند و بعد چند روز اسهال صفر و بعد تقيده جبين ميكنند و افيون و حبس مجرب است و در زكام صفراوى سواى تدابير مذكوره تنقيه موده بجا و القوه اكبر و نيلوفر و ترنجبين و تخم بياش و شير و غرور است كه كوره و بهر نفع انكباب بر طبع بنفشه و با بونه و خطمي و كا هو و پوست خشخاش نوشيدن شربت خشخاش گل گرزله رقيق باشد و بخور كشك طبرزد و كاغذ و كشني خشك و عنبر اگر سده افتد نيز مفيد است انطاكى گويد كه اگر زكام از خون يا صفر باشد در دوى مهارت بقصد تيفال و اجبست اگر زكام خاصه بر باشد و الا انكل اگر سبب عام بود و الا با هليق بعد تيريد مزاج علامت شش و غن نيلوفر و كدر و بنفشه در تدرين استعمال بخور كاهو فشايد بر آنكه خواب آورست و آن در نجات ضرست و شش كدر و غرور و قطعت و غذا و شل مورد و نيلوفر و بنفشه و بيد شمشاد و ضمعا بايد كرد و از مهربان زمان برگ كنار و سيب و زعفر و مسلول بگلآب است و كذا كافور طلا و زعفران و عود اگر موده مترايد بود و در سینه علامت نفث ظاهر شود و خون اجتماع موده در باشد و اجبست استعمال بيدارى و رياضت تخفيف و لزوم تليين شش و انكباب و پستان و انجیر و رسل السوسن و پسيان و شان و اسيون و ترنجبين و كلكند شكرى جوشانده يا خيسانده و اگر حرارت شدت كند بنفشه و جو و ترنجبينى اگر سرفه باشد زياده كند و از مهربان من قاطع زكام حار نيست كه فصد دو اوقيه و كلكند و خميره بنفشه هر واحد يك و قيه و اصل السوسن و پسيان و شان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقيه و چهار صدمه در آب جوشانده تا پنجاه گرم بماند صاف كرده بشربت ان يا شربت بنفشه بنوشند و اين را از اعظم منقيات و باغ سست و اگر حاجت بنظول افتد بهتر در آن طبع با بونه و اكليل بنفشه است ايشما در زمزمه مى نويسد كه در دوى تقديم فصد كند از گل تيفال اگر زلاله زرد تاجا و زكدره باشد بعد از دهم شربت بياش و شير و تخم خشخاش سوده و انضج يا در طلا و غرور و در نطول بدان مجاز و گل شرج و بگلنا و اقا قيا مجرب است و كذا و كذا انطاكى گويد كه در صفراوى گمانى نباشد فصد كند بعد از ان تليين طبع است مطبوخ عناب كوى شيرين پستان و بنفشه و اصل السوسن و تخم خطمي و ترنجبين آيينده نمايند و دوسم روز بر شرب آب آش جو و شربت خشخاش امتصاص دهند

علاج زكام و نزله بار در

اصل السوسن نجاشه كاهو رايش شش نبات سفيد و توله جوشانده صاف نموده بنوشند و يا انجیر و زرد و ميز منقي و پسيان و شان زرد فای خشك با بون عوض كاهو زبان كند و با سبب بر مهند گویند كه انجیر سده و قيه صحر با بونه هر يك نیم اوقيه جوشانده بنوشيدن زكام بار در اجرب است و اگر اصل السوسن كاهو زبان با ديان بر ششم خام هر واحد يك گرم پستان ميز منقي هر يك هفت و نیم مثقال تخم خطمي سه گرم جوشانده صاف نموده نبات سفيد و گل كرده بهر يك اگر حاجت تليين باشد ترنجبين و خرفه شيرين و زرايند نيز مفيد بود و استعمال الحوقات ملينه حاره هر له جوشانده و شربت زرد فای و همچون گن و شربت مطبوخ و شربت بنفشه مرتب سسل و منغلی منضج و منغلی حلو و خميره بنفشه و خميره سطل خود و منغلی منضج است و گاهى در زلاله بارد و نيلوفر با طبع تفتيح احتياج بسكنه جبين شربت ليون قلیل اجمو حست افتد و كثير اجمو حست لازم و خشونت ميكند و بايد كه در آب اصل السوسن و غيره حل كرده بدهند تا حضرت جموحست اصلاح يابد و اولی آنست كه انضاج باشد بهر طوره حاره ملينه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سينه و ريه نمايند و طبع انجیر و ميز و زرد فای خشك با خميره بنفشه نيكوست و كميد سر سجاد رس سوسن كنند و يا بنفزان كنند گرم جبهه و صد عين اكليد كنند و با بونه پسيان و شان زرد فای خشك مرزنجوش تمام تبصوم جوشانده آب آن بر سر زير و نفث ان كاهو نمايند و انكباب بر بخار آن نيز مفيد و از شومات مانند شونيز بريان كرده و اسيون بريان در صخره و عنبر و شاك و عود و منغلی و عطر آن نافع و انش دست و پاره و غنهای گرم و چرب كرون ناف و مقعد با ناهمفيد و از طعام شراب باز دارند و حتى الامكان بيدار مانند و بر تشنگى صبر كنند و اگر سده افتد شربت كذا بنفشه و عناب و ميز و انجیر خفته باشد حست تفتيح خوب است و با بونه و شربت و اكليل الملك و مرزنجوش و بنفشه و خطمي جوشانده بخار گرفتن در نفع موده و تفتيح سده و خطمي تمام دارد و اگر شونيز بريان يكشانه روزه و صحر كلكند و كره و بسايند و با بونه و غن و شونيز كنند و شربت انكل سده بکشايد و بوسيدن گل ترنجبين و تفتيح سده نمايد و جدا و است با نفع زكام است و انكباب بر طبع خطمي و ترنجبين و شربت انجیر و شربت با بونه و زلاله

شعله که پخته می شود بر روی باده و در شعله خطی هر یک سه شعله عرق کوه و کوه هر یک بهشت توله شربت نیلو فرج و توله اسپنول یا تخم زکام نه باشد پاشیده و نه
 و همین خط سه چهار سبیل داده است تعیل مزاج و تقویت باغ اطراف کشتن یک توله وقت شب هند و صبح شربت خشک شش سه توله در عرق کوه نه توله و اگر ماده
 بسیار تیره بود زکام با صدام و شقیقه شدید زرد سرسام و آب تب باشد بعد فصد سرد و تبرید و نهاده و سوط صدام حار و ششم برای نفع ماده گل بنفشه خطی یک
 شش شش پستان یا زده دانه به دانه سه ماله اصل السوس چهار ماله خیسایند شیر و تخم کاهوشیره مغز تخم تر بو بر یک شش شش شربت بنفشه و توله خشک شش
 دمل کرده به بند روز و شش عذاب بخوراند کاهوزبان خبازی بر سیاوشان گل نیلو فرج هر یک چهار ماله تخم خیارین کوفته شش شش موزین منقح و توله و خیسایند
 افزوده شیر جات موقوف نمایان و چون نفع ماله از قاره ظاهر گردد روز و روز دهم سوط خود و س چهار ماله سنای یکی یک توله گل سرخ چهار ماله طبع
 و مغز فلدس شش توله زنجبین چهار توله روغن بادام شش ماله اضافت نموده سهل دهند و بجای آب عرق کوه و دود و پخته و آب روز دوم تبرید از عذاب به دانه
 شیر و عذاب شیر و کاهوشیره بنفشه اسپنول پاشیده دهند باز سه سبیل و تبرید به دستور و اگر باز زکام حار بود سبیل و تب و در سرد و غلیان عطوبت
 بدنی باشد تبرید از شیر و عذاب ده دانه شیر و کاهوشیره مغز تخم کاهوشش ماله عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلو فرج خشکی دهند بعد تسکین ای نفع
 عذاب پنج دانه به دانه سه ماله بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماله پستان یا زده دانه خیسایند شیر و کاهوشیره مغز تخم کاهوشش ماله شش شش
 اگر هیچ شیر و خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نفع ماله سوداوی خطی شش شش کاهوزبان چهار ماله حرق و اضافت کرده شیر و تخم کاهوشش ماله و خیارین موقوف
 کنند و خشکی شش شش افزاینده پس اگر آثار غلبه بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن موزین منقح ده دانه زکام و سیاوشان هر یک ماله افزاینده بکته به بند
 اگر در زلزله حاشیه جات شش خیارین و غیره میدهند یک چوب منض طول کشد بادیان سوخته پاشیده می افزاینده رعایت معده تا از شیر جات معده خراب
 انگور و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک اگر در زکام عارض شود بهشتیاق آب بسیار گرم تکراری احوال دفع کنند با سبیل و بهشتیاق
 گوید که علاج زکام حار فصد قیفان شربت ماله شیر یا شربت بنفشه و بعد از آن آب انار و استعجال آب آلو بهلاب ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
 و باغ بشیر و باغ بارد شش بنفشه و نیلو فرج بعد نفع ماله دخول مرخص و در صورت کثرت سیلان آبکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و با قلا و حبه و سبیل
 در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه بزور آب انار و احتراز از اشتها و تعرض هوای گرم است آب و سبیل گوید که در زلزله و زکام کاش
 از حرارت و دملی نیست که الان طوبت رقیق حار سائل شود آنچه مغاظ و مبر دین ماله باشد استعجال کنند و شربت دیا قوت و صبح و شام و تمام روز
 اندک اندک بنوشند و بهنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشکی اش اتم بلایت و خشکی اش سوخته بجلا آب آمیزند لیست نیز نافع است و تخم خشکی
 در حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعجال کنند و طبع بنفشه و خشکی اش مع پوست با قلا مع پوست کوفته وجود و با بون و برگ کالنج و برگ
 درخت گل سرخ شش شش نمایند و بهنگام شدت امر گل محتوم یا گل دمنی آب با رنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره
 سازند و با روغن بید که در آن خشکی اش مع پوست کوفته و برگ کوفته جو شایند باشند بر سر بمانند و از با قلا در سرکه تر کرده خشک نموده و سبیل
 و سگ و صندل و کافور بچین کنند و بر بخار سرکه که اندر آن سنگ آسیا یا حجر انار گرم کرده انداخته باشند آبکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و
 حریره معمول از نشاسته و آرد با قلا و حبه و سبیل و روغن بادام و روغن کافور و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچه مالک یا بادی یا ماهی ضرری
 دخیل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خربوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب جو شاند و صاف کرده تخم خشکی اش
 بریان سوخته و اندک صمغ عربی سوخته خجل کرده بنوشند و غذا خشک جو بریان و بادام بریان و پنیر و زرد خشک که شست و زردی بیضیه در سرکه جو شایند
 که بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سوخته پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه تر کرده با بنوب و از گل سرخ خشک نبات برگ مورد و جو
 و با قلا در روز و سرکه تر کرده و تخم غایند و قشر و صمغ در زکام دملی فصد سرد و تلطیف طبیعت بنقوعات مذکوره و از دمل با شیر و شربت عذاب و خشکی اش
 و اگر سرده باشد و توله فوی یا بید بنیل الطیب سبیل و نبات سفید و کافور و صمغ و کشنیز خشک و عنب الثعلب و جو و بون و شربت عذاب و خشکی اش

[illegible]

و هرگاه از اطراف قطع او نمایند با نچه حبس عات میکنند و باز عادت بطبع او نمایند و این الطبع دو نیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه
 بعضی مجربین میگویند که غیر در عفران باب فتناع سحوط کردن مجربست و یا سمن بر بطوریکه استعمال نمایند مجربست و از خواص عجیبه طبع سمنبل جو
 و در وقت گرم و موئنی ریش و دالان یکدم و ثلث درم است در داخل بینی و همچنین آب اند شیرین و مرسنبل در طرف مسکن جو شاییده و بر دهن مسکن و غیره
 بنفشه سحوط کردن مجرب و کنگر دل برگ بودنی تازه ساییده در بینی بچکانیدن برای بوی بد حسوس شدن نافع و کذا و نقل سنبلی الطیب بودینه
 در بینی و میدن و یا قشار کندر ریج جز و قشور نخاس شب یانی زعفران هر یک جزوی باریک ساییده قدری از آن در بینی دمنند و یا سحر صبر سنبلی الطیب
 گل سرخ قرفل آب بودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بشویند و یا هر یک پوست اندازش هر یک در درم قصب الزریه
 سک هر یک یکدم و نیم مزاج قرفل هر یک یکدم قنبله را بشویند و یا هر یک در درم قصب الزریه و یا زاج مسک قرفل مسک کوفته پیخته
 درنی انداخته در بینی مندی و یا حاماز و فاسی خشک مسک کوفته پیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند این ماسویه و غیره گویند که قطره آب
 لباب بروغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا بروغن ایرسا و زرد و ایرسای خشک کذا مرصافی و شراب کمنه حل کرده و کذا بروغن مرزنجوش کذا و زرد
 یا سمن و کذا آب برگ یا سمن و کذا نوشادر و شرب مسکه و کذا ابوال ابل که دو نیست و از کما و عظمه می آورند ساییده بروغن گل آمیخته و کذا اسعد در مسکه
 جو شاییده و قنفج شنب و مر هر واحد چهار درم قططار و زرد و هر واحد یکدم بچکانستن بینی بشراب و کذا برگ یا سمن خشک کرده و سحوط حاما و قطره قرفل
 در داخل بینی و کذا امیعه سالک چهار درم حاما یک نیم درم و شرب و از شیشگان هر واحد مفید منقذ الفت است و اگر قصب الزریه و زرد شیرین بزرگ در قرفل
 یکدم درم باز در هر یک نیم درم مشک یکجه کوفته پیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکیه پیچنی گویند که بول شتر یا گا و بچکانند و هر طور سوخته
 و در علاج الفربا مسطوریست که آب کدوی تلخ یکد قطره در بینی بچکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک باب تر کرده در شبنم بچکانند و یا کدو و قطره بچکانند
 نافع بدوی بینی است شیخ میفرماید که بعد تقیه معده و در ماغ ادویه موضعی از قحطال و سحوطات و قطرات و نفوحات و غیره استعمال نمایند آثار قابل
 مستعمل این مرض بهتر آنست که قبل از آن بینی را بشویند بعد استعمال نمایند و بچکانند قحطال مجرب قنبله از مر و حاما و اقا قیاست که بعسل و زرد شراب
 یا از حاما و گل سرخ بروغن نامورین دیگر قابل بسیار اند که از سنبلی مسعود و گل سرخین و قصب الزریه و حاما و قرفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری
 مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان باشند یا قنبله مبلول بثلث رقیق که بر آن در قرفل مسعود و رنگ و لادن مسک
 پاشیده باشند و همچنین برگ مورد قصب الزریه گل سرخین گل سرخ قرفل هر واحد یکدم مر و زرد و هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلمی یک کمان
 هر واحد چهار قریب کوفته پیخته یا قنبله بعسل تر کرده بر آن پاشیده در بینی نهند و از سحوطات سحوط بصدره بودینه است و افضل سحوطات و نفع آنها
 بول خمر است و آن تخلف نمیکند و از مجربات حمیه گشت که قرص اندر و خوردن که در ریاق می افتد و شراب حل کرده اندر بینی بچکانند و طبع در شیشگان
 بشراب ریجانی خلی حیدر است چند روز بعد از آن استنشاق نمایند و از قطرات اینست که باطن بینی را بقططار طلح نمایند و یا زرد برگ یا سمن بپاشند
 پس نواب سوده در بینی هلاک کند و طوح و دایم طبع استعمال نمایند و آن اینست مرکبی چهار درم و در ثلث درم سلیمه حاما مرزنجوش هر واحد یکدم و سدس درم
 بعسل سرشته و از نفوحات فوتج تنها باریک سوده بوزن یکد انگ در بینی دمنند و یا خرب سفید و صدف سوخته و یا دای نرگور در آخر قحطال یا دای نرگور
 در بینی نفوح سازند و از نشو و اتانچه مجربست و از شیشگان باب یا شراب بچته چند روز استعمال نمایند و آنچه تجویز رسیده در علاج او و خاصه چای و باغ
 یا مقدم و عین باشد ندان و در داغ عین یا فوخ و الیسر و مقابل ازین مثل بصد عین یا داغ بر وسط طبری گویند که اگر علت بوی اعظم نافع شود و عین
 در اینجا پس فله فین در عسل حل کرد و بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد از آنکه قدری بروغن گل سحوط کنند و رعایت مزاج و باغ عسل کنند تا گرم نشود
 و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر ختران در بروغن گل و دروغ بنفشه و مار القرح و امثال آن آنچه معطی بسکن باشد سحوط کنند
 و اگر مزاج بدن او نیز صحت پذیرد و او ای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و بخور که بسبب بواسیر الفت و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردید

بختارات عفن از لوازم صدر و ریه و معده بسوی خشک است که از آن را تخم دهن منی بدو گردد و یا احتقان خلط روی در تخوان مشاشی که از امصافات گویند
و عفن در اوج یا عفن خلط در تمام مایه و قدم آن یا در کجای منی بدان تحصیل است و یا عفنوت و فساد عارض نفس استخوان مذکور یا نیز و اول خلط و ریه و
کو و علاج این شوارست و یا بواسطه تشنه منی و یا قروح متعنه منفذ آن طریق تحصیل این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مرعیض نقصان دریافت کرد
سبب خلط عفن در عظم امصافات باشد و الا بغض ملاحظه نمایند اگر تب باشد و آن صراع نیز بود پیش خلط متعفن در مایه باشد و در اندرون منی نظر کنند اگر بواسطه قروح
در منفذ منی یافته شود و سبب همان باشد و اگر از سر فرایه و منی مل یا فساد معده در کمر و سبب بخار سینیه یا ریه یا معده باشد و اگر این هم نباشد سبب فساد و
امصافات باشد علاج اگر از بخارات عفن باشد تنقیه منوی که از آن بخار بخیزد از ماده عفن نمایند بعد به تبدیل آن به مستقر در منی شراب سیکانی در منی چکانند
و سبب الطیب کل مخرج و معده و عود ساییده نفوخ نمایند و یا فقیله و شراب کرده ادویه مذکور یا زرد و سعد و سبب الطیب و قنفل هر یک سه شته سوده بران پاشیده
و هر صیاح منی را ببول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعنه امصافات یا مایه یا حوالی انفت باشد سبب منی حساب یا ریح تنقیه مایه کنند و همچنین منی قوی اگر کشته شیر و
و کف خردن چند دفعه غرغره نمایند بعد سبب الطیب نفل و کل مخرج و معده و سبب بودینه در شراب شاییده غرغره کنند و پس از آن نفوخ کند و ریه منی و معده
و نفوخ مخرج تصب لایز و ریه و کل منی سعد و سبب الطیب منی یا آنچه میسر شود و سبب بول شتر و مستقر منی بآن مجرب است و تخلف نمیکند و سبب شفا و الاستقام
گویند که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف است و قطوریت و عصاره فوینج نیز نافع و اگر سیلان خلط بات در منی کثرت پذیرد بودینه و صفت و سعد و در منی
و منی پس اگر تنقیه از آنچه باقی ماند عصاره بودینه قطور نمایند و یا سبب طوطی و کل نیلوفر پوست هلیله زرد و صمغ السوسن گل خلی سیفید و چشاییده نبات نفل
برای آنکه از مایه و بوی بدی آید سید بزند و اگر جز بود و چینی سبب قنفل و واحد یک گرم کوفته چینه باشد غلوه و سیفید و بول شتر هر روز سوط کنند بدوی منی و
و اگر بلیله سیاه چهار درم و توپای سبز و درم قنفل سیزده عدد و نفل اغمیر که از دکن می آید و سبب و کعبه کوفته در آب گ تبول ساییده حسب بقدر رجه سازند و کعبه
و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن منی نفل شود و مجرب حکیم عابد سر زندی است و نفوخ سعد و سبب و قنفل و باز و دوشید شعل آس و صمغ کافور و مشک که قیمت
و اگر که یک سبب ساییده با یک سیر قند سیاه که سید بیاورد و در هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گویند که اگر خلط متعفن در معده و مایه بود درین هنگام
باید که تنقیه بدن حسب مکان نمایند از فصد هر وقتی فال با ده سبب عام بدن و مایه مثل حب قو قایا که در آن صبر سقمون یا باشد بعد به تدبیر مناسبه بممل اند
صاحب حاوی گویند که اگر عفنوت خلط در امصافات باشد بر صیاح طبع عنایه عدد و کافور و سیفید و درم و بوند و غذام و زده نبات
مع من و دایم طبعیت الفواکه یا مصلح او یا نفوخ شمش نمایند و غرغره سبب منی مع خردل مرقوق کنند و در منی بودینه سوده یا با دوج سوده بدیند و صیاح منی
را آب بودینه و بول شتر و بول بشویند و یا مضاف در آب نفع حل کرده در منی چکانند **طبری** گویند که از رطوبت عفن و سبب منی عظم مشاشی باشد اگر منی متعفن
باشد متفرغ عام طبعون انقیون کنند پس متفرغ خاص سر بولی که در آن صبر صطلی بود باید که در تنقیه معده سبب منی او و ضد فساد نمایند و دایم شمش لایند و بعد
بودینه منی بکسر و شراب که قنابلض پنج جزو درام سوط نمایند بعد قله طما و کج و زجاج کوئی کج و خردل غصیدیم جزو بار یک ساییده بدفعات مشاش نمایند حتی که عظم مذکور
پاک گردد و بعد سبب الطیب یک جزو و قنفل ربع جزو و سبب منی نصف جزو و ساییده بشراب که تنقیه نموده خشک سازند بعد به آب نارس تنقیه مع قشر
و شحم و تسقید دهند و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم و اثرش نماند و تلخی گردد پس دایم استعمال نمایند و در هر سه روز باین دوا در منی طلائه
و چون از استعمال این دجیمه میجان در مداخله شود این علاج ترک نموده بمعالجه ریه و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر خور زائل شود و بیهوش
منع تولد رطوبت در سر و فصول از اجزای در معده کنند و اگر در مجرای صعب گردد نظر کنند که مزاج مرضی بر حال طبیعی باشد بکیرند آب بودینه منی یک جزو و دایم
کنند و بول از آن الفواکه و قدری بول شتر که مقدار دو درم و بوج قنفل و اجزای میانه مذکور کل مقدار طل صغیر باشد و در افتاب نهند تا مثل عقیده انگور گردد
بعد به بقدر و درم که بریت و یک درم مرو یک درم کند را بخته باز در افتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعد به سبب الطیب یک درم و قنفل یک درم بخته
در افتاب دارند و بعد خشک شدن ساییده در منی و در آن اسراف نمایند که اگر فرغات می آرد پس اگر رجات آید تا که خون سیاه غلیظ آید بپاشند

بباید حسب حاجت بکار بندد و علاج این قضا بل نکند که در اکثر بنا صورتی میگرد و اگر درم سرطان گردد تدریجاً در بواسیر الف خواهد بود تعلیم در ملک بکار بکار در بینی می براید و سوزش میکند و بسبب آن تب شدید عارض میگردد و آنرا آهوه نامند اگر زود علاج نکند میکشد و علاجه شست که روغن زرد و نمک آمیخته در بره بینی اند تا آب شکسته شود و از حدت سوزش سوسا نکند و اگر آب شکسته نشود قتل میکند و بکلی نفایس بر بکشد و مشک نیم شب یکبار یک سایه در بینی تا منقعه سوزش از او ببرد و اگر قروح شود

قروح الف و ناصوران

بدانکه قرحه جراحتست که ریم کند و مبداء آنکه در اینجا نفیس بینی است چنانچه از تفرق اتصال عارض شود پس یکم کند و باید غیر از چنانچه از تجارات حاده یا در که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعد لحم و جرات پیدا شود بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده آید که اگر از آب بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یا بسبب اخلاط محرقه افند و شش غیر آید که گاهی از تجارات حاده یا در و یا از نازل حاده قروح منتهه عفنه یا شش و یا قروح بشریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن الحلقه اقسام قروح بینی قرحه رطب ساذجه و قرحه رطب منتهی قرحه بشریه کوچک است و چون قرحه منتهی شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونساند طریقی تشخیص اقسام مذکوره باید که از ترخیص سوال نمایند که خشک نشود در بینی نمیشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم نمی آید اگر خشک نشود گوید قرحه یا بسبب فاسد و ماده آن خلط محرقه بود و اگر خروج ریم و آئیت گوید و خشک نشود بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از داغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بد بود باشد پس سنده که از حدت این قرحه پیدا اگر حدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از حدت دراز بماند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بشریه قرحه قرحه و یا ناطق گوید که اگر قرحه بینی مواد مع علامات خون لیدر رطب یا و یا بسبب ناصور و اگر خشک در جراحی رطب یا جاد و یا لایه و گاهی قروح از آن نازل است و از آنجا پیدا و اصعب جرح داخل و عصبی و علاج شش و سبب جرح و آید گویند که بینی عضو حیست رطب از گوش خشک از چشم پس حبیب علاج قروح و اوبان علاج قروح اذن عین باید بود و محقق بر قروح بینی خشک که از آن در حقیقه قروح گوش زیاد و در حقیقه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج به تساهل و قروح عین محتاج به دوا و اول حقیقت قروح بعد اگر سبب بلایان او و یا تصاعد بخبر باشد یا مستغرق و جرح بسبب نا حیه دیگر علاج نکند و بالجماع اول احتیاج به تنقیه داغ و تقویت او با نازلان فصد تخمونی تا فصل متوجه شود و قبول نکند پس ابتدا بقصد قضا نمایند و اگر یافته نشود جرح الزراع یا کحل پس فصد رگ مخمور و ارسال علوی اگر قوت مساعدت کند و لایع موییت موجود باشد بعد با شستمال چوبی رجات و جمیع او و نیز نافه در بواسیر الف و اربان قروح قوی الف نیز نافه ششگاه بلعجا و مانند آن بزنند حتی که نرم گردد و جمیع قروح خفیه آن صلاحت

علاج قرحه یا بس

که اکثر الوقوع است تنقیه سودای احراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض داخی مسود اوی کشند و گویند که آسانیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غدا فرود آید مع خود مفید بود و بهر تبیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن که در و یا روغن نیلوفر و سیه یا کبان و بلط باشد در نیم بکار برند و بینی را آب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو و هر کدام بخورد موم و مغز زرد و روغن بلک از آن و اندک لعاب بدهد و قدری کثیر اسوده در صلاحت خوب بیا میرند و در روز و شب چند بار نازل و بینی طلا نمایند یا فنیله بر آکوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسفند و لعاب خنمی در بینی نهند و بعضی مخ ساق گاو و طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب ممواد معمول است و قدری از مغز ساق گاو و یکجور روغن بنفشه با دام و جز و کثیر اثلث جز و روغن یا سمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خنمی برابر کثیر داخل کرده نیز معمول و قدری موم و روغن گل شحم یا کبان و سیما مخلوط بلعاب بدهد نیز مفید و اگر عین خشک نشود شست باشد کثیر از آب سوده بلعاب بزر قطره نالد لعاب خنمی آئیند و بگذارند تا نرم شود و مانند تامل شود پس روغن بنفشه آئیند و با هم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و با سی که مشابیه جفت یا میباشند در آب پخته روغن اگر گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حشمت کی سوده بگلآب و آب خرقه و قدری روغن ضماد کردن جرات بینی و خشک نشود را نافع و غسل بسره آمیخته در فنیله آکوده نهادن خشک نشود را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع است

ع
باید دانست
که این قروح
دقیق است
باید دانست
این اعضا
مستعد از قروح
الاصطلاح است
رطوبت باشد
و لا بد از این
غسل رطوبت
دقیق عین
مستعد از قروح
باشد پس احتیاج
افعیان که احتیاج
قروح بینی
و قروح بینی
فنیله باشد

اورام و بتورینی

گاه درین موضع آس گرم یا بشیر از کثرت دم و غلظت او حادث گردد و گاه درم صلب پیدا شود و گاهی بشیر از فضلای بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برآمد و از اجزای باطن اجزای لطیف تحلیل شده باقی غلیظ و متخثر گردد حتی که بصورت تالیل در هیئت وصلابت شود و در درم حار سرخی موضع باشد و انصاف از بعضی پسند که باطل و تعدضیان نیز هست یا نه اگر باشد درم حار بود و الا صلب یا نه در صورت افند علاج در حار فصد سر و یا رگ بینی کشاید و بتورینی که در رگها گوشت بدینند و اگر حاجت بود از او چسباند و تنقیه مسهل صفر اوجیب بیلید نمایند و بعد فصد یا حجامت قضا آب تمهیدی آب الوبخار آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال و نازک و پاک خورده و خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیان مایه صندل و جنین کباب و آب خرفه صفا نمایند و گاهی بر تن درمندی داخل کرده بر بینی پیشانی ضامی نمایند و فیه لته در سرکه کشند و گاه اندرون بینی گذارند و گاهی قدری نمک سرکه را نیز چون خشک شود بروغن کدو چرب سازند و درم حار بعد فصد طلا کشیند و حی العالم در باره بصیر نافع بود و طلای سرکه انگوری در روغن گل گذارند و اشتها و یام و اسنگ رسوت حبر آب سوده اندرون بینی نیز مفید بتورینی است و فصد سر و بصیرت و ضام مغز تخم تربوز بکباب سوده برای درم اندرون بینی است و صندل سرخ بکاب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل همزج آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا قدری گلاب و ضام بینی بصندل و گلاب و آتشایدن آب اکویشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و خلاصه باره یا سوین شیره و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سایر تدبیر سرد و مطبوع نیز برای درم حار و بتورینی مناسب است و الاضای برای بتور اندرون انف فصد هفت اندام یا سر و دیا حجامت قضا کردن عذاب کن بنفشه چوشانید و شیره تخم شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هند وانه رسوت بکباب ساییده و گاهی جدا و عرض رسوت افزود و طلا نمودن معمول است و اگر بتورینی مع صداع و عاف اندک اندک باشد فصد قیال نمایند و شیره تخم کاه و کشتن خشک و شربت بنفشه بدینند و آب کشیند و سینه غره کتان در روز دوم شیره مغز تخم هند وانه و شربت نیلوفر عرض شیره کشیند و شربت بنفشه کنند و رسوت جدا و گل ارمنی بکباب سوده مالای بینی ضام نمایند و مغز تخم تربوز بکباب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بتور حار بینی از جویات و الد علویجان ایست که مغز تخم کدو مغز تخم هند وانه دم الاغون سفیداب طلای مغسول گل ارمنی بروغن گل ساییده طلا نمایند و اگر تخم بتور منقول باشد مغز تخم را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلین مطلوب باشد شیره ماده کا و عرض روغن گل داخل کنند و اگر بتور بینی با درم پیدا شوند کا فور زعفران هر یک نیم درم گل تخم کدو درم گل ارمنی دو درم بکباب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی درم کنند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عذاب لعاب بداند عرق شاهه شربت نیلوفر بنفشه و جنین مرد اسنگ و گل ارمنی یک یک با هم بجوشانند و در شربت کتان فصد بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیه و داغ حسب ماده بتولین موم روغن بران نسند و عقب او آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوز السرو محلل درم صلب بینی است و الاضای اول فصد باقی کنند بعد جهت اسهال سودا و بلغم مطبوع افیتون علویجانی دهند و یا مالو الجین بحب الاجرد و سفوف آن نوشاند و اگر تحلیل نشود بموضع شرط زنند و یا رانی یا حوالی او از او چسباند و درم حار نکند تا آنکه تمامه فانی شود پس برای اندل مرم سفیداب گذارند و طبری گوید که در شربت صلب اگر بدن مرطوب متلی باشد تنقیه یابن جب نمایند و اگر خفیف است درم غار یقون تربید و واحد یک درم افستین کلیم درم گل سرخ مصطکی ناخواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر قوی درم سقونیای مشوی یک درم و یکد انگ کوفته بخیج باب برگ ترنج باب برگ مادرنجوبیه برشته جهاسازند و در مشقال باب نیم گرم بخورند و در درت درم و با استعمال نمایند اگر مزاج علیل طبع باشد میخچ و مری و حرول و مانند آن غرغره کنند و بر شربت بد نمایند بعد اگر قوت قوی باشد فصد قیال کنند بعد از آن علاج مذکور بتولین و غیره بعمل آورند بدانند که هر گاه ماده درم یا بشیر تحلیل نشود و او به منصفه مثل تخم قهقریان و شیر عسل و تخم کتان و صلب و ناخجسته ضام نمایند یا فیه لته کرده و بر بینی نسند و بعد از آن درم موم سفید بروغن کدو در روغن گل گذارند و اسنگ بکباب و قدری سرکه سوده داخل نمود در صلابت خوب عمل کرده گذارند و الاضای از او بیلیدند و روغن گل یا روغن بنفشه ساییده طلا کردن برای جوشش بینی معمول است و درم حار است و با بجمه و جود

ست و خصوصاً مخلوط بلعاب بهمانه و اگر اراده زیاد به تخفیف باشد خبث فصد در آن داخل کنند و گاهی خبث فصد تنه بار و خون آس فائده میکند و هرگاه مرض آنکه شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یک طبل مراد سنگ سه دقیقه خبث الرصاص سه دقیقه رصاص محرق مفصول مسحق در شراب چهار دقیقه از آن مرهم سازند بر روغن مورد و سرکه سوده یا پنجه و هرگاه علت فرسنگ در دو لب یا شدت کند مرهم باین طور سازند مراد سنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم بر روغن آس سرکه سوده مرهم سازند و در نسخه بجز جاد و ایلاتی شب هموزن مراد سنگ ست و سداب درم و سرکه طروج و قویتر از آن اینست زاج سیاه و قلعند و هر یک را حد هفت جز و قلعندین شش جز و شب بمانی از او اندر حرج باز و تو بال مس هر واحد چهار جز و کند و یک نیم جز و کوفته بخت در سرکه یک طبل اینست و او قید در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید از آن لطوح نمایند یا بفتیل آلوده در بینی نهند و مراد از جز و درین نسخه درم

علاج قرحه منتن و کسن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بجفونت آنجا اگر زیادتی خون و غلطی او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و بتدبیر سر درپازند و آشامیدن لطوح عذاب بشکر و غذا مزوره ماش مع مغز بادام و تنقیه بطبخ فواکه و حب بنفشه نیز مفیدست بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری که آب تبریدی بر وجه بمالد و صندلین و شیاو یا مینا و صندلین و فویش گلاب یا زنجبیل و آب حی العالم کنند و بعضی را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب زنجبیل و بسویق جو و شکر و یا سرکه بریت و مزوره آب انار یا آب سیب و آلو و قوت غذا سازند و مسوط بعضی میاه باره مع روغن گل نمایند و روغن عصفور یا صبر بآب بازنگ حل کرده یا عصاره مسوس استعمال نمایند و اگر مواد بار بار باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده تجلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تجلیل تخفیف خریق سفید و حرمت مسادی یا یک ساییده در پیچ و منند و بعد به سرکه انگوری قرقر را بشویند و مرگی یا یک ساییده نفوخ نمایند تا آنکه از حرکت پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند و مسوط عصاره ابرسان نمایند و یا آب بلبلاب عسل یا آس سوده بطبخ بشارب کنند و یا زرنج سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و در پیچ گذارند و گویند که در قرحه کهنه مرهم ایضاً و عسل سرکه نافعت و اگر شب بمانی سوخته زرنج مرگی هر یک توله زراوند آلمیما فقره هر یک شش ماه زاروسه ماشه روی سوخته چهار نیم ماشه کزنجار یک گلاب هر یک نه ماشه بوره از منی چهار نیم ماشه زاج سیاه و قلعندین هر یک شش ماشه سر سخته کندر هر یک نه ماشه هر را نرم کوفته به سرکه بسایند تا بقوام شده آید و فیتله آلوده در پیچ گذارند و تنقیه قرقر و صندلین بمانی نماید و چربیده و در اشقر سنبل الطیب گل نسون هر یک سه ماشه صبر زار و هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ آلمیما فصد چهار سرخ کوفته پنجه فیتله بدان آلوده در پیچ گذارند شستن این مجربات حکیم علی شریف ست و یا سعد زار و زعفران کوفته پنجه پیه الکیان در روغن گل گداخته بیا میرند و بعد از آنکه بینی را آب صابون بشویند بکار برند که مجربست و بقول مسیحی ادویه مصلح قروح رویه الف مجفف و تنقی اند مثل پودینه که عصاره او در پیچ بچکانند یا خشک کرده اندران بپزند و بکیند شب دو جز و زرنج سرخ چهار جز و زار و یک جز و روغن یک جز و در پیچ منند بعد شستن او بشارب بمانی و در نسخه دیگر درم و درم عوض و پنجه ست و قویتر از آن اینست که قلعندین و قلعندین زنگار مسادی ساییده و فیتله در سرکه تر کرده درین دو اگر آلوده در پیچ نهند و ایضا برای قروح منتنه زنج قلعندین زنجبیل زار و تو بال مس زراوند حرج هر واحد یک جز و کند و ثلث جمیع اجزای مس و قید از آن در یک طبل آب بپزند تا بقوام عسل آید و بطریق فیتله در پیچ داخل کنند و چالینوس گویند که چون فاد زهر با قدری فلفل در آب خالص یا یک بسایند و بمرات طلا نمایند بعد یا صحت بخشند و گویند که این باره بجز به سر سخته و مسوط زنگار بعد پکردن بمان آب برای قروح بنفشه و نش الف مجرب اگر آب انار ترش تنها یا عسل بچوشانند تا غلیظ شود و فیتله بدان آلوده در پیچ نهند و در قرحه کهنه الف مجربست و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده فلفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاو ساخته بآب انار مسطور تر کرده در پیچ دارند برای ناب بینی نافعت و مسوط عصاره جوز السرو و زانیه نیز نافه و خونس و ایضا مع قرح زرنج سرخ کف که در هر واحد و جز و تو تویی کرانی مفصول صبر زرنج هر یک یک جز و یا یک ساییده بمسکه آمیخته استعمال کردن تا صورت بینی را مجربست شیخ میفرماید قروحی که بسوی او ماده حریفه یا در پیچ یا منتنه سیلان کند علاج دیگر بکارند و از فصد و اسهال در آن لابدست و بواسطه که عیاج اسهال یا با رجات کبار افتد و واجبست که مدام او را بنظر دل و صابون خصوصاً

و یک نسخه فیه شکر یک مثقال و شکر لب فوله و بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحه رطب باید اول فصد با سلیق کنند و بقا صله سه چهار روز بگذرانند و بعد هفت بار الجین بشریت شامه بر دبر و جب لا جود و سفوف آن نوشانند تا تحقیق بدن و دماغ حاصل شود و بعد شیر زنان یا بز یا خرازستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پز و به و خشخاش و کاه و جویع یا تنها با شیر اسبخته و این مرهم بکار برند و روغن بنفشه روغن گل هر یک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیله مرغ هر یک هفت ماشه مردان سنگ مغسول نه ماشه برستور مرهم بسازند و بهتر است که پیله جز تازه را بدست نرم کرده بر آن طلا کنند و وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر زرد و لعابیه بشویند و بر روغن گل فقط چوب سازند و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و در بجان تخم خطمی و کنوبه هر یک سه ماشه کثیر او و ماشه برستور مرهم سازند و این قوی تر است حکاکه اسرب و بلبله زرد و هر یک سه ماشه پیله مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن گل و روغن گل هر یک یک نیم توله کثیر اسه ماشه و باید که برگ از آن بدست نباید کافت که ریش جراحت تازه گردد و بدبر اصلاح پذیرد و سائر مرعاتی که در جفان الف گفته آمد در اینجا بکار بند که سفید است گیلانی گوید که این دوانا فحست بگیرند موم و روغن گل و باوی سفید اب ارزیز و مردان سنگ امینند اینها بلبله زرد و دانه و پیله یا کلبان روغن گل هر که طلا نمایند و اینها سفید اب ارزیز و دودرم مردان سنگ یک گرم روغن گل یک اوقیه موم و دودرم روغن گل و روغن گداخته و پیله اسبخته حل کنند یا پیله یا کلبان استعمال نمایند و از معالجات عجیده که قریب خوارق عادات و قروح بینی است و لاسیا آنچه مالک بنی باشد و همچنین قروح الحث در اکثر قروح طی اللامال که ماده آن خالی از خبث و در اوت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیرند بنفشه خشک بشتان در آب خرب چوشانند پس شک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعد لعاب بعد از یک شقال در روغن گل یک شقال و موم سفید نیم شقال اسبخته بریزند و استعمال نمایند و شیخ سینر گوید که در قروح یا لبه معالجه کنند بمسوخ مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو و همچنین روغن سیل و قریان و روغن کبک گداخته و زرد من بستر قران روغن گل است خصوصاً که از زیت الفاق ساخته باشند و اینها مسسوخ روغن بنفشه مع کثیر او قدری لعاب اسپغول یا خطمی یا فحست و اینها فنیله در قریه و طی زوفای رطب و پیله با و موم زرد و پیله ایل و پیله کلبان و قدری عسل اگر سفید و زرد و پیله یا کلبان مغز ساق بقرعوس پیله است و اینها موم و روغن گداخته بلبله زرد و یا زرد اسبخته نافع و گاهی فصد گرط و فصد بعد فصد سر و دجاست نقره و اسمال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء و الاستقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح قرحه و ترک خوردن طبیعت و تشکیل آن چرخه خار و منع اواز معوض مثل سفرجل یا سیب یا کشری یا بز رطوبت بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب گاهی محتاج گردد و فصد سر و دجاست نقره اگر سبب کثرت دم باشد و با استفراغ اگر بدن متلی ماده کثیر الاضباب است و بینی باشد از مطبوعات و یا از اجاب و اطریاق

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و دجاست پس سر و تحقیق بدن و دماغ بمسسل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین و ری یا سنبل الطیب سعد و قرقفل در گلاب چوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مردان سنگ بروغن گل سوده بالند و سفید اب مردان سنگ حرک نقره و سرست خسته ساق در روغن گل مالیده فنیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مردان سنگ یک گرم و مر کبکرم و سفید طلعی و موم هر یک دودرم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیله یا کلبان بمالند و پوست درخت سرس چوشانیده با آب آن قرحه را بشویند و قوطر آب سلق تنها یا زرد کلنگ که افنیله با آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سر میزند است و اگر حوض یکی مردان سنگ با آب یا کلبان آلوده در بینی نهادن نماید برای نخستین بار و در هر یک که بپزدی درین نسخه صبر هم داخل است و یا زرد و پوست بلبله زرد یا جزئی مرغ و یا روغن گل طلا نمایند و قروح الف که مسی حکم است بجهت بودن ماده آن در ایا ل شیرین غیر شدید الدارت که در جفان باشد و زرد مالج و زرد قروح شدید تر و شیرین تر نماید و تحقیق دماغ حسب اقتضای عمل نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا موم و پیله یا کلبان کفایت کند و قوی تر از آن مرهم

صابون قسطه طنبیه بشویند بعد از دویدن شدید تخفیف استعمال نمایند و از این قبیل است که بگیند قشور مس و قلع مس و زرنج سرخ و خرنوب و ساییده در زهره گاه تر کنند و چند روز در آن خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حماما در دوپودینه و فاسیون و زعفران و شنب یامانی و بازو زیاد کرده میشوود و دای رس مجربست و آن اینست که سعد و شنب یامانی و بازو و مرکب زعفران و زرنج مسادی بگیرند و بطریق نفخ استعمال کنند و قروح شدید الوجب را علاج کنند با سرب محرق مغسول و اسفیداج و در اسنج و بروغن گل و موم از آن موم سازند و قروح بشیر را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مر دانسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره باین مرهم کنند سفیداب که طول مر دانسنگ سه دقیقه حبث و صاص محرق سه دقیقه بشیر آب و روغن مورد مخلوط سازند و آنرا دویدن بیشتر که اینست که بگیند آب انار ترش در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فیتله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقرص اندر و خور و نیز علاج میکنند گاهی مخلوط بشیراب و گلابی سرکه و گلابی سرکه و آب حبش یا به حال در افرام جیده مشترک النفع با اکثر اقسام اینست که خبث اسرب و شراب کنند و روغن مورد بهر را با هم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مسی اندازند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصاره چقند نیز با روغن دیگر بسیار نافعست و انطالی گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه موافق در طبین و تنقیه باقی مطلقا بجز مثل کبریت و زرنج و در طبین و زنجیر و روغن انار بینی دریا بسین و نفخ چیزیکه جحف و درمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیر وطنی ساخته باید کرد و بدانند که قرحه الف را نکمای پسند نیست نامند و آنرا حمود و باطلک شکر و بز الیچ زعفران مساکو سر سبانه ناس گز قرحه بلدی در استغنی جادتری لونگ بورن باید بسایید و در شمس و در چنک امیخته هر روز خوردن مفید نوشته اند و ایضا زنجبیل دار فلفل و آنرا الیچ خرد و هر واحد یک گرم قند سیاه کنند بست و چهارم کوفته جدا بپزند و بعد از ده دقیقه شنب یامانی

بواسیر الف و اربیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائد است که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد بدون سیلان طوبیت و ماده این بطبعی است و علاج این پس است دوم گوشت سرخ افک صلب با حرارتی و الم و ماده این موی بود سوم تیره صلب و ماده این سودا و است و گاهی این شدید الصلابت دارد و شدید بود خصوصا اگر سودا محترقه باشد و علاج این صعب است لاسیما هرگاه زرداب بدو از آن سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فرونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کند و بسبب تمدید شدید و ج پید کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم اللحم شش و تیره الف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و طوبیت از وی سائل شود و این ورم را اکثر الاصل و بسنج نیز نامند از جهت مشابهت با ریبیان در نوعی و ملائمت و بسیاری پایداری باریک و گاه باشد که این ورم بطریقت گراید و سخت شود و در کم گردد و گاهی آن موضع بهر سبب شود و کشیده و در باطن پلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این سه صفت چنان است که کمیل غرض نمایند گوشت زائد را اگر از اصل شکل ثلوث بود و از اصل امراض سرطانی پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم اللحم بود و گاهی سرخ و سبز متمله باریک و خارج و داخل یعنی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود صفای بینی پیدا نشود و در اکثر بغیر سیلان طوبیت بود و قبل حدوث او در داغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار بخود یا بنفق است که پس زیادتی پذیرد و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و حلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یکا م بیرون آید و این سه حکام آنرا علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سودا و است در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده روی باطل بطنیت و سبب سرطان سودا محترقه است

علاج بواسیر الف

فصد سر و کنند و در لوچ سپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در علق گذشت بدین بعد از آن بمسمل بارد و حسب بلبله تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد عوض تبرید عینا شایسته گل سرخ بعرق شایسته جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعد منفضج اصل السوس شایسته گل سرخ تنقیه گل سرخ گل بنفشه و تخم کاسنی پنج کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گل قند داخل کرده و بعد فصد بمسمل و حسب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب دج و صا و بعد از فصد حجامت قفا برای نفخ جلاب از عینا بنفشه و شکر بپزند و فدا نموده با شکر یا شیر یا دام شیرین بعد بمسمل مطبوع فواکه و یا مطبوع بلبله و جلاب و گاه

بهتر است که به شکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد و دویه قویه بمخلوط دویه قروح انف استعمال کنند مثل فنج
شب یانی و مرکب یکجز و قلع قطار و ماز و هر یک نیم جز و فنج نمایند یا فیتله از آن بعمل آرند و مختار جالینوس اینست که آب انارین مع قشر و شحم آنرا کوفته
و اندکی جوش داده و ظرف اسرب بر دارند پس فحل یا و بسایند تا مثل خمیر گردد و آبهای مذکوره تقطیر دهند بقدر لائق و بعد از آن شیا فات دراز بسازند
و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در سقوت بینی و کام را بصباره مذکوره طلائ نمایند و برین تدبیر طبیعت
کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آنست که الم زیاد نمیکند و بواسیر است که از سه انار یعنی غصن نارسیده و ترش شیرین این ترکیب است
و اگر گوشت زائده صلب باشد انار ترش را زیاد کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد غصن را زیاد نمایند و قومی بعد از جالینوس قری قلع قطار و نوشاد و درنگ
در آن زیاد کرده اند و عمل او قویتر میگردد و جمله دویه حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت او دویه نرم ظاهر
راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیه طبیع موم و روغن گل و عسل طلائ نمایند بعد از آن اعاده دوائی حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط
شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب بنطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف تر کرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوز السمر بهین صفت دارد
و آنچه مجرب است اینست که زاج سبز مثل سمر ساییده صبح و شام در بینی دهند و بعد قطع اربیان از او و دویه عالس خون گل بسلول در آب بسیار سرد
تا که غلیظ گردد سرد کرده از آن بینی طلائ نمایند و گویند که آب خمر لوف بفتیله آلوده و کذا از آن بخیر خشک و برگ سرو مسادی سوده فیتله ساخته و کذا اتفاقا
و زاج و زرنیج و نوره و قلی بسره که تند چند روز در آفتاب پرورده فیتله بدان آلوده و کذا از دوائی رطب و پیس بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا
عسل بسره که آینه فیتله بدان آلوده در بینی داشتند بیا رنگار نوشاد و سب که تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک ساییده بدین آب بر کرده در بینی و کذا
قشر نخاس کذا نشوق قلع زهر و احاد گوشت زائده و اربیان را بر دوز در سرطان علاج او دویه حاده قطع تا بر اصل او قرض کنند و دام بران قی و طبیع نمند و فصد و تقطیر
بدان سودا همچون گلاب مطبوخ افیتون را با لجن و جب جور در هر هفته دوسه بار همیشه نمایند و تقطیر خاص با دویه که در آن صبر و مسکه و مسکه آن افند و اگر مزاج علیل غلبه
تفقیه سرابار و حب فایا کنند بعد بر سیرا غذیه غلیظه و مؤله سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره با شیا می خفیفه مثل سنگبهره یا غرغره در غرغره مبالغه
و سرراگری آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعضی اوکل برای سرطان این موضع حبه کینه استوده اند و باقی تدبیر را بر سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیار عطسه آن حرکت حامیه فلفله از دماغ برای دفع خلط یا موزی میگیرد با استعانت هوا مستشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب که در هیچ بخاری دماغ
از آن خلط و یا بسبب که منقبض گردد دماغ را برای دفع آن یا بسبب موزی که از دماغ آتاکشیم خواهد از خارج خواهد داخل از خارج مانند غبار و زخانی او بسا حار و شل فلفل و کذا
و مانند اینها داخل خودن فیتله دینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لازمه از آن و یا اختلال ریج از آن رطوبت
و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا استلائی دماغ از رطوبات پس و لا از مرض تقدم سباب خارجیه مذکوره بپرسند اگر اقراران کنند بسببش همان باشد
و الا از سبب داخل بود بعد اگر آثار حرارت دریافت کرد پیش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن عطسه حرکتی است مر دماغ را همچون سرفه فرمش و سیند را
که چون بر جرم آنها موزی وارد گردد هر یک اناها متحرک میگردد و حرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در هیچ حاضر دارد یکی در ابتداء ای نزله و کذا
حرکت مانع نفع دوم در ابتداء ای تنها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را متمثل گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود داده را
بخورد کشته چهارم در آنجا که ماده در سیند بسیار یا خام بود مثل صاحبات الصدور و آنچه در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که
در سر بخاری ریج یا ماده اندک باشد اگر چه بخت نباشد که گزانی سرد و نرماید دوم آنجا که در دماغ ماده بخته باشد اگر چه غلیظه و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است
و از بخت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نباید و اگر عطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زمانیکه
وضع محل که بر خارج مولود و شیرم یاری دهم چهارم در فوای مادی که بسبب حرکت خود آنرا داخل گرداند با جمله عطسه معتدل نشان صحت است و از فوای مادی

افزونی مبنی بر سر و قوتبال مس و قلقدیس و زرنج احمر با سرکه آمیخته و فیتله آلوده در مینی نهند که کار آهین میکنند و انطالی گوید که آنچه موجب اینست که آب و قلقدیس و زنگار مسادی و خلقت مثل آن همچون غبار ساییده با قدری سرکه و غسل بسرشند و قتل کامل ساخته و در مینی نهند و یا خشک در مینی در سند و دیگر آلوده حاده آگاه چون قلقدیس و دیگر یک یک هم مفید بود و اگر از این تدریس زایل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزه از گوشت زایل باقی باشد ادویه آگاه بر آب و بر ص یا اصل محو بر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در مینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بر هم سفیده و جگر آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویه حاده در سنگاری را کار نفرایند که موجب افزونی مرض است و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با ادویه حاده باشد یک روز پیش از آن گوشت زائد را بخورند و یک نمایند بعد از آن باین ادویه در روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج با سور مینی باین ادویه نمایند باید که اول بقر بازفت و طب آن را بنویسند مینا نمایند تا مینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربابان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسوف آن افتد و آنچه در بواسیر مینا نماید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر الفت مولودی بود و آن لا علاج است

علاج اربابان سرطان

در اربابان بعد فصد سر و دماجت و تنقیه سسل و حب ابارج یا مبطوح افیتون و ملوخیان و حب قایای ایشان فیتله که با سبب زنگار آغشته در مینی نهند بعد از شافه دم الاغین از زروت مردان سنگ گلاب سرکه در مینی گذارند و ایضا لعاب حله و سرکه و گلاب در روغن گل حرات در مینی بچکانند و با لجه تنقیه و مرغ بچوب یا ارجات حوض مکی زوفای رطب در مینی زیت مردان سنگ لعاب حله یا بزرگتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه در مرم نرم تر شود بران زلو حسیا نهند یا بمصع شطرنج و خون برانند و صاحب مرغ گوید که گلاب از گاو زبان و یا در نجوی اصل السوسن لشکر دهند و بعد نصف تنقیه و باغ یا ارجات و طلا بر و عک زیت و مردان سنگ بعضی لعابات و بعد تنقیه شطرنج و تعلیق علق بعل اند طبری گوید که اگر این در مرم غیر متفرج باشد علقش تنقیه بدن مبطوح افیتون بعد تنقیه سبب ابارج پس غرغره با قرقه و سرخ و کف خردل و رب غنیمت و مانند آن است و پس از این جمیع افذیه غلیظه و بجزه بسوی سر بعد صورت این در م ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بد آنچه مذکور کرد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بجزئی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لرم در م پسر باقی تحلیل گردد و در آن ایام مداوی محل محل مثل مروض ضام نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مرصافی نیم درم از زروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عک زیت نیم درم مردان سنگ یک درم باریک ساییده لعاب اسفند و لعاب حله بر آورده مع عک زیت بچوشانند هرگاه غلیظه گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز شب داخل و خارج مینی طلا نمایند تا آنکه در م نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد سسل فصد شطرنج بعل آوردند خون سیاه عک زان خارج شد پس آن بی شک صحت یابد و اگر خون سائل از آن قیق سرخ باشد از داخل خارج بران زلو حسیا نهند بعد استفراغ و پس از اصلاح غذای مریض و واجبست که طبیب از شطرنج در حالت استلامی بدن خدر کنند پس اگر از ضام مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و غلظ و حساوت ادواتی مانند بکیر ندر حزن سفید و در م خرب و دواست در م غلیظ است که آن عرق است که بدن صوف میشود یک درم و حوض نیم درم و حله باریک سیاه در مریه بیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران باین دکان خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه در م را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرم علاج کنند زیت بچاه درم مردان سنگ ده درم مردان باریک ساییده در زیت آمیخته بچوشانند حتی که مجتمع گردد بعد در داون ریخته سرکه بران بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشفت کنند بران بچکانند و چون سرکه بچکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد و یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرم افق است برای قروح مواضع غصارت و اگر جراحت خشک نماید باین مرم مداوا سازند بکیر مرم صغری و روغن بنفشه و از آن قیر و طی بسیارند و هنوز اثرش باشد که قدری سفید آب قلعی بران اندازند و حرکت دهند بعد از آتش فردا آورده و در صلا بیزینه آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد و بعد آب از آن دور کرده قدری سفید رقیق بچوشانند از آن حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در م که از آن سائل میشود رطوبت زیاد باشد در مرم اول قدری گلاب اندازند که زنده کنند و اگر بعد علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای مینی از قطع محفوظ ماند و در غرض مینی سوراخ نگردد و شیخ میفرماید که در اربابان

یعنی کوفته شدن نبضی حدوث او از ضرب یا سقطه بود و اکثر دانه ای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضرب و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رطوبت یا رطوبت استخوان او واقع شود و یا غضروف او و یا برید و و مبادرت در علاج او واجب است و الا بعد از علاج قبول نمیکند و مورث خشم و قبح منظر بغض میگرد و دیگری گوید که چون غضروف مغل گردد و از استخوان انقباضی بینی جدا شود کمتر رجوع کند به اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل بطرف داخل کنند و بر داشته مستوی نمایند و صبر و معثاق و افاقیا و دوسوده بلعاب تخم بازنگ حل کرده بکا غذا میدهند بر بینی چسپانند و اگر رطوبت غضروف که دعاست بینی از آنست شکسته شود از شکستن او خون ورم بود پس بزودی فصد سر و کفند و طبیعت سازند و بر بینی از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج که گرم نشود و مؤدی بسرمه نگردد و اخضره بار بر سرمه استعمال کنند و بعد از آن ماده اگر گرمی بمنشال مفتوح الرحم است و آن شبیه بمنقاش و در میان او فراخ میداشد بهرست منضبط سازند و همچنان اندر بینی درازند پس بگذرانند که منخوری منفذ شود و از آنرا کندن بعد بینی را بدان بلند سازند و دست بر آن بمالند و بهر دو دست راست کتند حتی که بر حالت طبیعی خود نمایند و مساحت زمانی امساک او نمایند و بعد از آن پارچه برانبوبه سحیده و افاقیا و معثاق بر آن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا الطلیه نافه درین آنچه بر کسر گذارند صبراش مرز عرفان را که سبک گل از منی گل روی خطمی لادن عدس است آب اثل یا طر فاطلا نمایند و یا پارچه را که غده بیدست بینی قطع کنند و او دی طلیای صبر و غیره که مسطور شد طلا نمود بر بینی چسپانند و سه روز بگذرانند بعد از آن بسته جدا کرده عاده همین ضام نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخوری و جوب مثل برود و صغیر بینی ساخته و بهر دو جانب آن را بخراش آورده نهند و بالای آن پارچه نرگوز چسپانند و در هر سه روز بر آن عاده او نمایند تا آنکه علت زایل شود و آنچه بسبب جذام باشد علامتش علاج جذام است

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا بیوست شدید در داغ چنانچه در الیخو لیا میباشند و یا در جمید بدن چنانچه در اخرت بقی عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خشمم چسبید و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که در ریافت کنند اگر تپ محرق یا دق موجود بود و یا سبب حرارت یا بیوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سبب خلط لزج باشد علیالحاج تا فخر بن چیز را در ان مصاصات بار در طب مثل و عن نیلوفر و عن علی و ابی که در آب تربون یا آب نیلوفر و آب اسپغول و بهدانه خلطی است و کدک مغز ساق بقراط را و غیره و احتیاج نیز سفید بود و یا در عن نفشش یا کدور در بینی چنانچه در عن و چنانکه اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعط نمایند و ترمید باشد به وسعوطات یا لوب و الیایان و ایوان و اشیر و اشیر

آفت و در آخر امراض نافه غلیظ ماده لیل خست اهل هند گفته اند که موافق ترین مضاع صابن عطسه است که سر خود را لیمویش دارد بر آب سینه در کردن
 پیچیده و در گوشت کوره نشاید تا عطسه است خارج شود و ضرر لایق نگر و در و گی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و علاج منع سبب نمایند و از آشپا سینه مانع
 عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بیدریز و گوش است و نوشیدن سوئی گرم منع عطاس کند و گرم کردن مرکز بخت آب شیرین بگویم بزرگ
 و انداختن روغن بزرگ در هر دو گوش نهادن نمک گرم کرده زیر کردن و شمیدن سیب و سونق و اسفنج بجزی و فخر شنگ و کذا اخوان سوده در خرقة سینه
 عطسه باز دارد و فکر استخوان بهما اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوسیدن انیون نافه و معوط آب با در و ج یا تخم اوبالنا صیت مانع عطاس است و سوط
 آب گل خلی روغن گل آنچه مفید و شدت صبر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و لایق
 و خشک مالیدن و دهان فراخ کشادن و جفا آوردن و لطیف بر سوئی فوق و و پر خری کردن و بر سینه غلطیدن و معسلات را بر و غنما مطبوعه مالیدن
 خصوصاً محصل تحقیق بنگا گوش و استغراق از خواب انقباض باعث جلد مانع عطاس اند و عمر مولم ماطن خنجر با سام و ساسه و زرد سینه دگک بدن خنجر و خنجر
 با بهام در منع عطاس مجرب است و گرفتن بینی و دهن از دست بقوت نیز نافه است و اخراج از غده و در خان و آفتاب و بوسیدن خنجر با سام و ساسه و زرد سینه دگک بدن خنجر و خنجر
 ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرر است و حکیم عابد نوشته بری از اسادات که مثلاً این مرض بود عطاس با سبب نموده اصل السوس
 ریوند هر یک چهار دم بار یک سائیده در آب یک پیکر طبل پوست خشک شش جو شائیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده پهنند جها بقدر خنجر سازند و خشک کرده
 از یک تاجا رب بنجر پس در یک روز ایل شده و در استمال کیفیت خود ذکر و دستمال خولجان با ناصیت از نان است و اگر از آن جها باب مذکور سازند بهتر باشد
 و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد شرب دماغ و تسویه و عسک بر و تل بر عین کدو و روغن مغفله روغن آس و سمید سریشانی یا طلیه بارده و بوسیدن سینه
 سبر و صندل و ستم آب شیرین بگویم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجابست نقره نمایند و انچه از طوب دماغ باشد تقیه دماغ بمسک و
 ایارج نمایند بعد اگر آنکه باقی ماند نشو قات و معطلات موافق بکار برند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای جس آن باشد تدبیر
 بهر صناع از ذکای جس دماغی مسطوره بعمل آرند و اگر از رسیدن بخار گرم مبداء عصب یا در بطن اول باشد تخلیه از سر که در و غن گل و آب کب شیرین سبر و آب
 بشم ضفادع و عرق بیدریز یکتوله ساخته بوسند و یا اسفنج بجزی که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پشیده باشند بپایانند و دست و پا محکم بزنند
 و اگر گفته اند زکام باشد تدبیر زکام بردارند و اما بوسیدن شامه انیون علویان و گاه گل سرش و عظیم الاثر است و همچنین سبر بنجر و فند و عطران
 و شستن عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سبب رسیدن سری سبب باشد باید که با در و ج کوفته بخته دینی دهند و جلاب گرم لطفیل و مرصعه دهند
 و کرده گو سفید باز بر کش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود بگویم در بینی چکانند و بنوشند و عطران قد مفید کوفته بخور آن بپزند و از دشت شیطان
 در عطران پارچه زین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوسیدن خوب سلخه زکرده و مالیدن سطرل بنجر خوش نیز مفید و اگر از این تدابیر لایق کرد
 یا سیح فیهرا چند شب متواتر مرصعه بخورند و عطران و تخم گل سرخ و اندک صبر بر پستان مرصعه نمایند در و غن لطفیل گذارند که بکند و چون اذان باز آید
 سطرل لکون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان در آید و گاهی نان طفل خنجر خشن میگیرند و اندکی کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب لعاب باز از دهان او بپاید
 عطسه و زایل گردد و اگر حاسب المزاج و قوی البنیه باشد آب بگویم که دمان سوس و پوست حب المحلب جو شائیده پشند بر سر بزنند و اگر ضعیف القوه
 و البنیه شد بر سر آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندک شربت شش یا دیا قوت و که باطلا ساخته باشند بخورند و تخم
 خیار و تخم خرقة متشهر هر یک سه جو مغز ادام چار جز و نبات برابر هم سائیده لعاب اسپنول جها بقدر عدس منقطع ساخته خشک نموده و با تخم بزر
 زبان او محلب نگاه دارند و این سیار گفته است این مرض بگیرند و دگک با السوس و دگک با سبب که اگر اسهال را ملان مند و دو درم تخم مسلفه یا
 شیر مرصعه و جو شائیده مالیده گردد و در صبح و شام بان طفل را لایق کنند که از شیکو می بخشد و معالج کبار را در اطفال چندان تاثیر نیست و مجوزنه و اگر
 سبب آن درم حار و نواچی دماغ باشد بابت و حرارت بود و علاج شش علاج سر سام کنند از تبرید و طلا و تخم سبر بمر دات انحصار است شش آب کب سبب

این اصطلاح را در غیر لغت باشد بفرموده پس این تفریع استقریخ و ابتدریخ می نماید و تبدیل به پنج اعضاء او میکند و اصحاب سوره نعلی حار و فاع و کلبه استمال آن را بشمارد و تفریع را در پنج می کند و اگر کسی

احتباس ششی و ریف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بر دهن و اندرون و بیرون حرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس او را به معطره که در آخر
بوی خوش طعم مسطور شد در بینی در بند و هنگام عطسه آمدن دمان و مخمر صلیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچه غیر بیرون افتد بیا که مناسب برانند و بدانند که اگر کشیم هنگام تا
طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر لطیف عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حکم در مجرای بینی برآید و نقص پذیرد و بر بخاند و قویش بر دهن و جانی و
اشتها و زردی رنگ و خافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب ترک گردد کام متوقف شود و بهر ساعت دست خود
بر جانب برود و ببالد و تدبیرش بهمانست که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را دست گرفته دمان خود را بر منفه بینی سست
او گذارند تا بقوت بدیند و عقب آن بلا فاصله در منفه مخالف آن که مفتوح است از آن قویتر دمنه تا به نفوس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن پیس
خاشیم طفل میباشد و علاجش چکاندن شیر رضعه در او دمان مناسب است و تدبیر و ترطیب یا فوج او با دمان مرطوب مناسب باک نمودن بینی او همیشه

سدره قضیہ

و آن چیزی مختص در داخل اوست حتی که شئی نافذ از اخلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشک
و از نشان این سده هست که غمّه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فصدّه را از دفع از دخول خیشوم پس طنین کائن ازان حادث میگردد علاج در خلط بعد از دفع
بمنضج بلغم و تنقیه بمسل و جویب و ایاریجات از عددس منتشر بکدرم جذبید ستر نیم درم امیون زعفران مشک هر واحد یک قیاط نیم درم جها سازند و آب زنجبیل
رطب سوده معوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علائش مذکور شد و بسیار باشد که بعل مستکاری غوط بینی از میل صا
بافت که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس بدم جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعل یارند و اگر از خشکیش باشد
علاج قرصه یا بس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح دسده بینی که باطفال از طوبیت غلیظه متولد از شیر غلیظه عارض شود علاجش اصلاح شیر مضع و پیریزاو
از افندی غلیظه در ریختن آب گرم بر سطر فلز آنجا بخار آن و الیدن سر او و تخریف خشن است و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن الیدن جائز نیست

خزان

و آن مرضی است که بینی را عارض میشود و اران در او از انسان خنثی ظاهر میگردد و سبب آن کلام متشبه نمیشود و این غیر غده مهر دست گویند که سبب
درم لوزتین یا لومات است و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهومی نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خانیست
و چشمها سرخ بران اشک حاسته باشد و در سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر و کشاید و از آن کشید سبز و کوه و کاسنی و کاهوتها
و یا خفیف حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز هم رسد شیر گاو آنگاه گرفته یا تقوی یا مطبوخ ساخته بکار برند پوست انار و لایستی و ماز و نمک اندرانی برای
سوده با گشت شهادت آلوده بر درم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و عقیای خشک پوست انار و لایستی هر یک سه باشد به دستور بکار
و ماز و نمک خایا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود معسل صفر العسل ارند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن
اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بوا سیر الف بکار برند و بقول جالینوس اندک مالحات و آنست که ماز و مسح را در آب انار شیرین چند اندک پیوسته بخوشانند
ناکب جذب شود بعد خشک کنند و نصف او کنند و از روت کمیند و مرتبه دیگر آب انار که در آن زو جوشانیده باشد بشنزد و بطریق سوط و غرغره چند روز استعمال نمایند
نگار بوم و در غنم بینی بچکاند و بایه شدن آن را استعمال کنند و اگر این مرض از برون راخ در کام سبب مرض آنست که از راه عارض شود و عارض حاکم خواهد بود

ویدان لغت

بیش بطوبت متعنه در مقدم دلخ است نشانیش حکم در مقدم دلخ در بعض اوقات مست و غرور اور مخا و علاج بعد نفع مادی تحقیق بمسئل بعید

یابده که در علاج امراض باغی حار و جران مسطور شد استعمال گفته و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب کافور پیوسته و خیار و تربه و زعفران و در پیسی اذنان مذکوره بدون کافور بکار برند و ایضا روغن بادام یا شیر و خرما یا شیر و زردی یا کشیدن و شیر از پستان بر پیشانی و کشیدن و دیگر ادویه طبعه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هر دو قسم تجویز نموده طلای پیشانی و مقدم سر را بخرقه مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سوط آکنست و آنکه از خلط لزج بود بعد تبیین خلط بقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و البان العبد و شرب مرطبات تنقیه داده ازیدن و داغ بمسمل و حب بلبله و قرص بنفشه و زعفران و طلایا و نشوقات و نظولات نمایند و مداومت اطریق کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سده که در تحت خشم مذکور شد مفید است و ششم است و حکیم علی بن سید که درین نوع اول باب گرم استنشاق نمایند بعد بروغن بنفشه یا دام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شور باشد اولی است

حكة الف

سبب خارش بینی صعود بخارات عاده لذا عذر زاده حرلیفه جمعه در بطون داغ یا در محل دیگر است و احتیاس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و شود و قرص بینی و در ابتدای رعات و جدی نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آنا زکام یا دود یا بنور یا جدی یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و در موضع رایش چشم همچون جمیدن برق محسوس گردد مقدمه رعات باشد و اگر دفعه بیدار شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در اینجا بعد تعدیل مزاج با کول و مشروب و تنقیه بدن و داغ از ماده بخارات بینی الف بروغن و سوطات نمایند و بهر تقویت داغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل پیوند و برای منع انحراف سفوف کشنیز و اطریق کشنیزی بخورند و حب الاس یا خاصیت عجیب است در استیصال انحراف حار مطلقا و از انشیای همزه اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نفوق مضمضش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن حنین غولان لطفه و فنیته نیز نافع حكة الف است و گویند که اول رگ قیفال زنند و با صله که چهار روز رگ از نبه کشانند و بعد یک هفته تنقیه داغ و بدن بجنب بنفشه و مطبوخ بلبله زرد و فوکی علویان و یا آلو با شربت و در دیگر ابلجی نمایند و بعد جهت منع بخارات و تقویت معده و داغ اطریق کشنیز دهند و غذای کمی بخار و سرد خوراند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمه رعات فصد سرد کنند و آنچه در تحت رعات از اغذیه و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و بنور و قرصه و جدی علاج آنها نمایند و گویند که در حكا منخرین اطفال سرکه که در تره به مانند و اگر از این اطفال گذرد و نشانه در سر که جل نموده بلامیت بماند و اگر از این چیز زوال نپذیرد و سخت باشد سرورن اندک مانع و برنگه از آن قدر بنشیند پس بران سرکه بماند

حرقت الف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوز مزاج حار در او از گند سوزش عارض شود علاج با چرب بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن تاب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر و خرما و اشال آن سوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور پیوسته و گلاب گویند که گاهی در منخرین نوعی از سوز مزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و بطری گوید علتی است که در بینی ظاهر شود و از آن در چشم شک آید و انسان را از آن حالت صعب بهم رسد و آفات است که می باید انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بار و حرقت لذاع که تا داغ او برسد و از آن جهت که اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذا عذر که از سر سبب اجتماع اخلاط حرلیفه لذا در بطون داغ مشعل میگردد و چون این بخارات به پیشوند در بینی میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و هر که از زکام افتد و چشم سوزش کند و از جبران فضول رفیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آکنست که مثل این اخلاط در بطون داغ مجتمع میباشد پس هرگاه مسام سر سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند که منخرین جاری میشوند و بان چیزی از آن اخلاط حرلیفه عاده منخل میگردد و سوزش بخار پدید می آید و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن با کول و مشروب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال مستقر مانع و زمانه مساعدت نماید و اگر مرض ضعیف القوة یا زان مانع از تنقیه بالغ باشد نفوق مضمضش بپاشانند و در اجزای اطراف

[illegible]

[illegible]

صحیح نامہ جلد اول کتاب الیوم															
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰
۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶
۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸
۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴
۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶
۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲
۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴
۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰
۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶
۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲
۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸
۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴
۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰
۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶
۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲
۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸
۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴
۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰
۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶
۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲
۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸
۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴
۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰
۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶
۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲
۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸
۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴
۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰
۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶
۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲
۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸
۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴
۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰
۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶
۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲
۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸
۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴
۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰
۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶
۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲
۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸
۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴
۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰
۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶
۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲
۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸
۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴
۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰
۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶
۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲
۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸
۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴
۱۰۲۵	۱۰۲۶	۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲	۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸	۱۰۳۹	۱۰۴۰
۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴	۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰	۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶
۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲	۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸	۱۰۶۹	۱۰۷۰	۱۰۷۱	۱۰۷۲
۱۰۷۳	۱۰۷۴	۱۰۷۵	۱۰۷۶	۱۰۷۷	۱۰۷۸	۱۰۷۹	۱۰۸۰	۱۰۸۱	۱۰۸۲	۱۰۸۳	۱۰۸۴	۱۰۸۵	۱۰۸۶	۱۰۸۷	۱۰۸۸
۱۰۸۹	۱۰۹۰</														

